تحقیق درباره اول
اربعین حضرت سیدالشهداء(ع)

تألیف:
علامه شهید آیت‌الله حاج سید محمدعلی قاضی طباطبائی (قدس سره)





www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir


بسم الله الرحمن الرحيم

تحقیق درباره‌ی اول اربعین حضرت سیدالشهداء(ع)

نویسنده:

محمد علی قاضی طباطبائی

ناشر چاپی:

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵
تحقیق درباره‌ی اول اربعین حضرت سیدالشهداء(ع) ----- ۲۷
مشخصات کتاب ----- ۲۷
مقدمه ----- ۲۷
نامه‌ی آقای عطائی خراسانی ----- ۲۸
مقدمه‌ی طبع دوم کتاب ----- ۲۹
دو بیت از آقای انصاری ----- ۳۰
مقدمه‌ی کتاب ----- ۳۰
اهتمام شیعیان عراق در اربعین ----- ۳۱
اشاره به شبهه‌ی سید ----- ۳۱
قائل شدن علامه‌ی نوری به جزیره‌ی خضراء ----- ۳۲
اشاره ----- ۳۲
شبهات و اشکالات محدث نوری ----- ۳۲
اشاره ----- ۳۲
دلیل اول او و جواب آن ----- ۳۲
اشاره ----- ۳۲
فصل الخطاب علامه‌ی نوری ----- ۳۴
اقدام أستادنا الطهرانی در موضوع فصل الخطاب ----- ۳۴
اشکال محدث نوری که لهوف شباهت به سائر تألیفات سید ندارد و جواب آن ----- ۳۵
احتیاطهای سید در امور دینی ----- ۳۵
ادعای بعضی از شاگردان نوری و جواب او ----- ۳۷
اذعان بعضی از معاصرین و اشکال دیگر ----- ۳۷
نقل عبارات بعضی از معاصرین ----- ۳۷

از قطع قاطعی به دیگری قطع حاصل نمی‌شود ----- ۳۸
از دلائل علامه‌ی نوری برای استبعاد آمدن اسراء ----- ۳۸
جواب آن دلیل (اولا) ----- ۳۹
جواب آن دلیل (ثانیا) ----- ۴۰
اشاره ----- ۴۰
شواهدی که در آن زمان در اندک مدت از شام می‌آمدند ----- ۴۰
راهی میان شام و عراق ----- ۴۰
عربهای صلیب از حوران ----- ۴۰
حالات یگانه شهید راه حق ----- ۴۱
هجرت معاویهٔ بن صخر بن حرب اموی ----- ۴۱
رفتن ابوبکر به شام ----- ۴۲
رفتن عمیره به شام نزد یزید ----- ۴۲
حرکت مروان عامر بن ربیعه با یک صد هزار لشکر از شام برای جنگ با مختار ----- ۴۲
احرام بستن سید الشهداء به عمره‌ی مفرده ----- ۴۲
اشاره ----- ۴۲
ورود اهل بیت به دمشق شام در اول صفر ----- ۴۳
اشاره ----- ۴۳
حرکت اهل بیت در (پانزدهم) محرم از کوفه ----- ۴۳
توجه افکار عمومی بر علیه یزید ----- ۴۳
احتمال توقف زیاد اهل بیت در شام مدرک ندارد ----- ۴۴
رؤیت هارون هلال ذی الحجهٔ را در عراق و حضورش در مکه ----- ۴۴
اشاره ----- ۴۵
روایت صفوان بن مهران جمال ----- ۴۵
شرفیابی خیران به حضور امام در ظرف ده روز ----- ۴۵

اشاره ----- ۴۵
از شواهد آمد و رفت از شام به عراق در ظرف مدت کم و آمدن مالک ----- ۴۶
اشاره ----- ۴۶
عثمان باعث برآشفتگی امور خلافت شد ----- ۴۶
آمدن مالک اشتر به کوفه از حمص ----- ۴۷
حرکت دادن یحیی بن هرثمه به امام هادی از مدینه ----- ۴۷
اشاره ----- ۴۷
جنگ مسلمین با روم در زمان ابوبکر ----- ۴۸
اشاره ----- ۴۸
تصریح یعقوبی که خالد بهشت روزه در جبهه حاضر شد ----- ۴۸
تصور بی جا ----- ۴۸
زندانی کردن ابن زیاد رؤساء عرب را در کوفه ----- ۴۹
شاخ و برگهایی که در کتب ضعیفه ذکر کرده‌اند ----- ۴۹
انتقاد از نقلیات کتب ضعیفه ----- ۴۹
صدمات صاحبان کتاب ضعیفه به عالم شیعه و زنده کردن شبهات محدث نوری ----- ۴۹
تحقیقات در فتوای شریح و ثمرات الانوار خطبی ----- ۵۰
رد شبهات طرفدار شبهات ----- ۵۱
اخبار زینبات عبیدلی ----- ۵۴
اشاره ----- ۵۴
شرح حال و ترجمه‌ی عبیدلی و تحقیق در حال او ----- ۵۵
نقل از محتویات کتاب عبیدلی ----- ۵۶
حسن مثنی در کربلاء و بردن او به شام ----- ۵۶
ورود زینب کبری به مصر ----- ۵۶
وفات بانوی عصمت در مصر ----- ۵۷

مدت اقامت بانوی عصمت در مدینه و مصر پس از مراجعت از شام ----- ۵۷
وفات بانوی عصمت در سال (شصت و پنجم) ه مدرک ندارد ----- ۵۷
نقل از تتمه‌ی محرم محدث خیابانی ----- ۵۸
قول راجح در ولایت زینب کبری ----- ۵۸
اهتمام صاحب کتاب «وفات زینب الکبری» در تعین مرقد او ----- ۵۹
اشاره به خرافاتی که صاحب طراز المذهب نقل کرده ----- ۵۹
واقعه‌ی مجاعهٔ مدرک ندارد ----- ۵۹
اشاره ----- ۵۹
بعضی از شبهات به اخبار زینبات عبیدلی ----- ۶۰
اشاره ----- ۶۰
شبهه‌ی اول و جواب آن ----- ۶۰
شبهه‌ی دوم و جواب آن ----- ۶۱
شبهه‌ی سوم و جواب آن ----- ۶۱
شبهه‌ی چهارم و جواب آن ----- ۶۱
جواب از بعض اعتراضها ----- ۶۱
رای (لجنه‌ی ثقافه‌ی کربلاء) در تعیین مرقد ----- ۶۴
رای مؤلف کتاب وفات زینب الکبری و رساله‌ی المرقد الزینبی ----- ۶۴
اشکال بر رای ثقافهٔ ----- ۶۵
کلام محدث خیابانی ----- ۶۵
کلام سید امین عاملی در اعیان الشیعهٔ ----- ۶۵
نقل عبیدلی که در بنات امام سه نفر زینب است ----- ۶۶
کنیه‌ی زینب کبری ام کلثوم است ----- ۶۶
عدم اطلاع سید الاعیان بر کلام عبیدلی ----- ۶۶
روایت عبیدلی و دفع اشکال از آن ----- ۶۷

ابن حزم اندلسی ظاهری و اکاذیب او ----- ۶۸
ذکر زبیری در نسب قریش اسامی اشخاص که بنات در حباله نکاح آنها بودند ----- ۶۸
عدم اعتماد به تالیفات ابن حزم ----- ۶۸
هذیان گویی آخوند اوف ----- ۶۹
از دلائل رفع استبعاد و اشکال بر آن ----- ۶۹
اشاره ----- ۶۹
اشتباه محدث قمی در منتهی الامال ----- ۶۹
میثم تمار در حضور ام المؤمنین ----- ۷۰
تفسیر یاد گرفتن ابن عباس از میثم ----- ۷۰
زندانی شدن میثم ----- ۷۰
رفتن میثم به عمره ----- ۷۱
رفتن میثم با خرما فروشان نزد ابن زیاد ----- ۷۱
تصریح فرزند میثم در رفتن او به عمره ----- ۷۱
روز شهادت میثم ----- ۷۲
از دلائل رفع استبعاد ----- ۷۲
اشاره ----- ۷۲
سرعت سیر ابوحنیفهٔ سائق الحاج ----- ۷۲
تعدد سائق الحاجها ----- ۷۳
روایت صدوق درباره‌ی ابوحنیفهٔ ----- ۷۳
مراد ابوحنیفه‌ی مشهور نیست ----- ۷۳
مراکب را غارت کرده بودند ----- ۷۴
نقل عین عبارت کتاب تظلم الزهراء ----- ۷۴
اشاره ----- ۷۴
نکاتی که در کلمات ارزنده‌ی فاضل قزوینی است ----- ۷۵

اشاره ----- ۷۵
آن نکات موضوع (برید) است ----- ۷۵
اشاره ----- ۷۵
تحقیق در لفظ «برید» ----- ۷۵
نفع هر قومی در آثار فعلی آنهاست ----- ۷۶
دنباله‌ی برید (چاپار) و (پست) است ----- ۷۶
ادعاء جمعی که وضع برید در اسلام از معاویه است ----- ۷۷
ادعاء مذکور از جرجی زیدان و دیگران از اغلاط است ----- ۷۷
وجود برید از اول اسلام ----- ۷۷
خالد در جنگ روم و اسلام آوردن جرجهٔ ----- ۷۷
رسیدن خبر وفات ابوبکر به جبهه‌ی روم به وسیله‌ی برید ----- ۷۸
چند مورد از عمل برید در زمان عمر ----- ۷۸
قافله‌ی برید چند مرکب بوده و عوض کردن آنها در منازل ----- ۷۸
سرعت سیر برید و وظیفه‌ی صاحب برید ----- ۷۹
انتظامات راهها در عهده‌ی صاحب برید ----- ۷۹
رسیدگی به داد درماندگان در راهها در زمان امیرالمؤمنین ----- ۷۹
دیده بانی برید ----- ۷۹
مامون در کنار نهر برذون ----- ۸۰
ارسال نامه‌ی با سعات ----- ۸۰
حلمه‌ی مغول بر بلاد اسلامی ----- ۸۰
اطمینان حاصل است که اسراء را با برید برده‌اند ----- ۸۰
از نکات عبارات قزوینی ----- ۸۱
دلیل دوم محدث نوری و جواب آن ----- ۸۱
اشاره ----- ۸۱

دلیل سوم محدث نوری و جواب آن ----- ۸۲
اشاره ----- ۸۲
بعضی اقوال خلاف مشهور شیخ مفید در مسارالشیعهٔ ----- ۸۳
تاریخ عقد و زفاف صدیقه‌ی طاهره ----- ۸۳
آنچه از کلمات شیخ مفید استفاده می‌شود ----- ۸۳
تصریح شیخ به محل دفن شهداء از بنی هاشم و دیگران ----- ۸۴
قبر شریف حبیب و حر ----- ۸۴
آمدن امام سجاد به دفن ابدان شهداء ----- ۸۴
قبر شریف حضرت مسلم ----- ۸۵
شیخ مفید در ارشاد اغلب قضایای مسلمه را نگارش داده ----- ۸۵
آنچه شیخ از آیات الهی در امیرالمؤمنین شمرده ----- ۸۵
باور نکردن محدث نوری به فرمایش شیخ مفید ----- ۸۶
اضطراب نقل در زخم برداشتن امیرالمؤمنین در احد ----- ۸۶
فتیله گذاشتن به زخمهای امیرالمؤمنین غیر معقول است ----- ۸۶
از معجزات رسول الله درباره امیرالمؤمنین ----- ۸۷
از اخبار آحادی که محدث نوری بر آن چنگ زده ----- ۸۷
تحقیق درباره‌ی فرو رفتن پیکان به پای امام ----- ۸۷
مدرک قضیه‌ی پیکان که بسیار مورد اعتماد است ----- ۸۷
تحقیق در زخم رسیدن به فرق مبارک امام در جنگ خندق ----- ۸۸
دلیل چهارم علامه‌ی محدث نوری بر نیامدن اسراء در اربعین ----- ۸۹
اشاره ----- ۸۹
شروع به جواب محدث نوری ----- ۸۹
آنچه سید امین عاملی از روایت عطیهٔ نقل فرموده ----- ۹۰
خلاصه‌ی کلام در تطبیع شدن روایت عطیهٔ ----- ۹۲

تصور ورود اسراء به کربلاء و الحاق رأس اطهر به بدن اطیب ----- ۹۲
اضافات طبع دوم در رد شبهات طرفدار شبهات ----- ۹۳
کشف شبهات صادره از طرفدار شبهات ----- ۹۴
عطا همان عطیهٔ است و غیر او نیست ----- ۹۴
محدثین احادیث زیادی را تقطیع کرده‌اند ----- ۹۸
زیادتی سید امین را کسی دیگر نقل کرده ----- ۹۹
دلیل پنجم محدث نوری بر نیامدن اسراء در اربعین و جواب آن ----- ۱۰۰
اشاره ----- ۱۰۰
ادعای بعض افاضل که استیذان بوسیله‌ی کبوتر بوده ----- ۱۰۲
آنچه محدث نوری در رد وی فرموده درست نیست ----- ۱۰۲
توجه تاریخ نویسان در نقل قضایا به آنچه در آن زمان بحد کمال رسیده ----- ۱۰۲
ظهور قبر مبارک امیرالمؤمنین در زمان هارون ----- ۱۰۲
مثال دیگر: وضع تاریخ هجری قمری ----- ۱۰۳
وضع تاریخ هجری به امر خود رسول الله است ----- ۱۰۳
پافشاری کننده که مبدا تاریخ از هجرت باشد امیرالمؤمنین است ----- ۱۰۳
نقل کلمات شیخ عبدالحی کتانی ----- ۱۰۳
وجوهی که به مبدأ قرار ندادن سائر مبدأها ذکر کرده‌اند ضعیف است ----- ۱۰۴
اصل جهت تعیین مبدأ تاریخ از هجرت ----- ۱۰۵
عبارت سند صحیفه سجادیه دلیل متقن است ----- ۱۰۵
فرمایش علامه مجلسی و فطانت آن بزرگوار ----- ۱۰۵
تاریخ هجری صحیح ترین تاریخ است ----- ۱۰۶
از دلائلی که واضع تاریخ خود رسول الله است ----- ۱۰۶
تحقیق در کلمات مسعودی ----- ۱۰۸
از نامهای کبوتر نامه بر ----- ۱۰۹

نخستین کسانی که از کبوتران در جنگ استفاده کردند ----- ۱۱۰
ایجاد فرودگاهها برای کبوتران ----- ۱۱۰
تفسیر منسوب به امام عسکری ----- ۱۱۱
تحقیقات محدث خیابانی ----- ۱۱۱
نقل از قاموس المعارف استادنا المدرس ----- ۱۱۲
عدم توجه علامه‌ی مجلسی و محدث خیابانی به تحریف قصه ----- ۱۱۴
از خبطهای صاحب قاموس الرجال ----- ۱۱۵
بودن کبوتر نامه بر از صدر اسلام ----- ۱۱۵
تاریخ حرکت اسراء از کوفه و مراجعت شان به کربلاء ----- ۱۱۶
دلیل ششم علامه‌ی نوری و جواب آن ----- ۱۱۶
اشاره ----- ۱۱۶
اول زائر بودن جابر ----- ۱۱۷
دلیل هفتم علامه‌ی محدث نوری و جواب آن ----- ۱۱۷
اشاره ----- ۱۱۷
ادعای محدث نوری: راوی قصه مجهول است ----- ۱۱۸
تحقیق در جواب آن ----- ۱۱۸
رویه‌ی ساحرانه در نقل تاریخ ----- ۱۱۸
نقل کلمات دکتر زکی مبارک در «النثر الفنی» ----- ۱۱۸
باید اعتماد بیشتر به مؤلف کتاب باشد ----- ۱۱۹
نقل فرمایش آیة الله کوه کمری و ترجمه‌ی اجمالی ایشان ----- ۱۱۹
نقلیات سید ابن طاووس بیشتر مورد اعتماد است ----- ۱۱۹
اشاره به تقطیع روایت عطیة چنانچه گذشت ----- ۱۲۰
تاخت کردن محدث نوری به اهل منبر ----- ۱۲۰
نصیحت به روضه خوانها و نوحه خوانها ----- ۱۲۰

نقل کلمات ارزنده مجتهد امین عاملی ----- ۱۲۱
ادعای بعضی که اسراء بعد از هشتاد روز آمده‌اند ----- ۱۲۲
اشاره به جلالت شان سید امین عاملی و سیدنا شرف الدین ----- ۱۲۲
توقف اهل بیت سه روز در کربلاء ----- ۱۲۲
اعجاز نشان دادن امام سجاد موقع رحیل از کربلاء ----- ۱۲۳
اشعار آقا شیخ باقر حلی که واقعه‌ی اربعین را به نظم آورده ----- ۱۲۴
ملحق کردن امام سجاد سر، اطیب سیدالشهداء را به جسد مبارک بعد از چهل روز ----- ۱۲۴
حمل کردن فاطمیین سری را از عسقلان به مصر ----- ۱۲۵
عکس سر مبارک اصل و صحت ندارد ----- ۱۲۶
عکسهای پیغمبر و ائمه خیالی است ----- ۱۲۶
بعضی از مسلمانهای زود باور ----- ۱۲۶
تحقیقات درباره‌ی رأس مطهر ----- ۱۲۷
اقوال درباره‌ی رأس مطهر ----- ۱۲۷
کلام امام یافعی ----- ۱۲۸
کلام سبط ابن الجوزی ----- ۱۲۹
توجه افکار عمومی بر علیه یزید پلید ----- ۱۲۹
حرکت دادن یزید به اسراء از شام ----- ۱۲۹
کلام حاج فرهاد میرزا در قمقام ----- ۱۳۰
قبه‌ی عالی دلیل صحت آنچه مردم ادعاء دارند نیست ----- ۱۳۰
احمد بن موسی در شیراز ----- ۱۳۰
نسخه‌ی سر السلسلهٔ نسابه‌ی بخاری ----- ۱۳۱
قبه‌ی در تبریز در کوه سرخاب ----- ۱۳۱
به ادعای ساختگی مسجدی را تعمیر کردن در تبریز ----- ۱۳۲
رفع شبهه ----- ۱۳۲

بررسی به اخبار وارده در مدفون شدن راس مطهر در نجف نزد امیرالمؤمنین ----- ۱۳۲
اشاره ----- ۱۳۲
اعراض اصحاب قادح در اخبار است ----- ۱۳۴
کلمات سید معاصر ----- ۱۳۴
کلام ابوریحان بیرونی ----- ۱۳۵
کلمات اعلام درباره‌ی رأس اطهر ----- ۱۳۵
کلمات شبراوی در الاتحاف ----- ۱۳۶
قول صحیح قول امامیه است ----- ۱۳۷
توقف رباب تا یک سال در کنار قبر مطهر ----- ۱۳۷
روایت مصقلة الطحان ----- ۱۳۸
زیاد کردن جملاتی بر روایت ----- ۱۳۸
تحقیق و بررسی درباره‌ی خبر مصقلة الطحان ----- ۱۳۸
اشاره ----- ۱۳۸
معنی روایت مزبوره و اشتباه بعضی شارحین ----- ۱۳۹
شبهات واهیه و رد آنها ----- ۱۳۹
توقف فاطمه نزد قبر حسن مثنی تا یک سال ----- ۱۴۱
خیمه زدن ام سلمة در مسجد و عزادار شدن وی به امام ----- ۱۴۲
غیرت طرفدار شبهات ----- ۱۴۲
نقل بعض سئوالهای سائل و بررسی بر آنها ----- ۱۴۲
اشاره ----- ۱۴۲
نقل کلام شیخ بهائی و تحقیق در اطراف آن ----- ۱۴۳
نماز خواندن سید الشهداء در روز عاشورا ----- ۱۴۳
نماز ظهر خواندن آن حضرت جای شک نیست ----- ۱۴۴
بررسی به کلام محدث قمی و فیض کاشانی ----- ۱۴۵

کلام شیخ مفید در مسموم شدن امام جواد ----- ۱۴۵
اشتباه آقای دکتر آیتی در سخنرانی خود ----- ۱۴۵
به نقلیات کتاب معالی السبطین بدون دقت نتوان اعتماد کرد ----- ۱۴۶
نقل کلمات علامه‌ی مجلسی در زاد المعاد ----- ۱۴۶
آمدن امام سجاد بطی الارض مجرد احتمال و دلیل ندارد ----- ۱۴۷
علامت بودن زیارت اربعین بر ایمان ----- ۱۴۷
اشاره ----- ۱۴۷
از وجوه تأسیس روز اربعین ----- ۱۴۸
دائمی بودن آثار و نتایج نهضت سیدالشهداء ----- ۱۴۸
روایت علائم پنجگانه از امام عسکری ----- ۱۴۹
تحقیق در حدیث شریف در چند مورد ----- ۱۴۹
مورد ۱ ----- ۱۴۹
مورد ۲ ----- ۱۴۹
مورد ۳ ----- ۱۵۰
اشاره ----- ۱۵۰
مورد ۴ ----- ۱۵۰
اشاره ----- ۱۵۱
تفسیر ناروا به عبارت: «و زیارهٔ الاربعین» ----- ۱۵۱
مورد ۵ ----- ۱۵۲
اشاره ----- ۱۵۲
حرمت انگشتر و حلقه‌ی طلا بر مردها ----- ۱۵۲
عمل اهل سنت به بدعت ----- ۱۵۲
عمل به بدعت در تسنیم قبر ----- ۱۵۳
کلمات ناروای صاحب تفسیر روح البیان نسبت به روز عاشورا ----- ۱۵۳

کلام غزالی که بر واعظ حرام است خواندن مقتل حسین ----- ۱۵۳
رد بر غزالی و امثال وی ----- ۱۵۴
کلام ثعالبی درباره‌ی ابوسفیان ----- ۱۵۴
آنچه ابن عبدالبر و مسعودی نقل کرده‌اند ----- ۱۵۴
بی دلیل بودن ادعای غزالی ----- ۱۵۵
مورد ۶ ----- ۱۵۶
اشاره ----- ۱۵۶
سجده بر تربت کربلاء ----- ۱۵۶
آنچه علامه‌ی کبیر شیخ عرفی در کتابش نقل کرده ----- ۱۵۷
شیعه اهل سنت را مسلمان و پاک دانسته و بر جنازه‌ی آنها نماز می‌خواند ----- ۱۵۷
ائمه اهل بیت بر تربت کربلاء سجده کرده‌اند ----- ۱۵۸
کیفیت تیمم و توضیح آن ----- ۱۵۸
مورد ۷ ----- ۱۵۹
اشاره ----- ۱۵۹
جهر کردن امیرالمؤمنین به بسم الله ----- ۱۵۹
اقرار امام رازی به قول حق در جهر به بسم الله ----- ۱۵۹
ناراحت شدن آلوسی از کلمات امام رازی ----- ۱۶۰
اخفات به بسم الله از معاویه بروز کرده ----- ۱۶۰
طرف داری آلوسی از بنی امیه ----- ۱۶۱
آزادی زبان در اسلام و قصه‌ی عمری و هارون ----- ۱۶۲
سفاکی هارون الرشید ----- ۱۶۲
آزادی زبان در اسراء اهل بیت ----- ۱۶۳
تحقیق درباره‌ی زیارت و صلوات و سلام بر پیغمبر و امام ----- ۱۶۴
اشاره ----- ۱۶۴

رویه‌ی رسول الله در ایستادن نزد قبور ---- ۱۶۴
نهی خدا از ایستادن رسول الله نزد قبور منافقین ---- ۱۶۵
صلوات و سلام به رسول الله ---- ۱۶۶
اشاره ---- ۱۶۶
موضوع سه گانه که دشمنان اسلام در فکر از بین بردن آنهااند ---- ۱۶۶
صلوات از نظر فقهی ---- ۱۶۷
اشاره ---- ۱۶۷
عدم وجوب صلوات مشکل و حکم به وجوب مشکلتر ---- ۱۶۷
نقل کلماتی از سید علی خان مدنی ---- ۱۶۸
تحقیق در احادیث ---- ۱۶۸
ضم «آل» در صلوات به امر خود رسول الله ---- ۱۷۰
رویه‌ی اهل سنت در حذف آل ---- ۱۷۰
ضم «آل» در صلوات نزد شیعه ضروریست ---- ۱۷۰
مراد از آل محمد چه کسانند؟ ---- ۱۷۰
اشاره ---- ۱۷۰
انکاری از صاحب قاموس ---- ۱۷۱
بررسی به مطالبی که صاحب قاموس بیان کرده ---- ۱۷۲
معانی «آل» به نقل صاحب لسان العرب ---- ۱۷۳
معنی «آل» در اخبار متواتره ---- ۱۷۴
اجتهاد مجتهدین مثل وحی بر انبیاء نیست ---- ۱۷۴
اشاره به مساله‌ی تخطئهٔ و تصویب ---- ۱۷۵
موضوع بودن آنچه نقل شده: علماء امتی کانبیاء... الخ ---- ۱۷۵
قدر متقین بودن آل محمد بنا به اقوال عامه ---- ۱۷۶
فرمایشهای امام رضا ---- ۱۷۷

در معضلات باید به آل محمد رجوع شود ----- ۱۷۷
شعر ناشی صغیر ----- ۱۷۷
عقیده‌ی صحیح در معنی آل محمد ----- ۱۷۸
اشاره ----- ۱۷۸
فرمایش شهید ثانی و اشکال محقق خونساری ----- ۱۷۸
معنی عترت و نقل کلمات صاحب لسان العرب ----- ۱۷۹
نقل کلام صاحب کشف الغمهٔ و نقل احادیثی در معنی «آل» ----- ۱۸۰
بیانات امام رضا در مجلس مأمون ----- ۱۸۱
نقل محدث قمی کلامی از بعض اهل کمال ----- ۱۸۲
اشکال بر آن کلام ----- ۱۸۲
تشریف بردن امام کاظم به مجلس هارون و خذلان «نفیع» ----- ۱۸۳
صلوات در روز جمعه ----- ۱۸۳
جهت ضم «آل» بر صلوات ----- ۱۸۳
هجوم مغول بر بلاد اسلامی ----- ۱۸۴
فرمایش شیخ بهائی در حق غازان خان ----- ۱۸۴
سلطان خدابنده و خطاب غازان به قضات و مشایخ ----- ۱۸۵
نقل از تاریخ ابن هلال ----- ۱۸۵
بیان دو وجه از سلطان خدابنده در ضم آل بر صلوات ----- ۱۸۵
ادعای محی الدین عربی در آیه‌ی تطهیر و عدم صحت آن ----- ۱۸۶
معنی و منظور از صلوات ----- ۱۸۶
اشاره ----- ۱۸۶
شهادت به ولایت در اذان ----- ۱۸۶
فرمایش شهید ثانی در الروضهٔ البهیهٔ ----- ۱۸۷
وجوه دیگر در فائده‌ی صلوات در حق رسول الله ----- ۱۸۷

تحقیقات عمنا الاعظم مرحوم شیخ الاسلام ----- ۱۸۸
قول مشهور که صلات به معنی دعاء است ----- ۱۹۰
اشاره به مبحث تعارض احوال ----- ۱۹۰
اصول لفظیه و برگشت آنها به اصالت ظهور ----- ۱۹۰
تحقیق در معنی لفظ صلات ----- ۱۹۰
نقل کلمات سید علی خان و مرتضی زبیدی ----- ۱۹۱
فصلی «بعلی» در صلوات ----- ۱۹۱
اشکال مشهور و دفع آن ----- ۱۹۲
اشاره ----- ۱۹۲
توجیهات علمای اعلام ----- ۱۹۲
مطلب ارزنده ----- ۱۹۳
اشاره ----- ۱۹۳
صلوات بعد از نمازهای یومیه ----- ۱۹۳
خواندن آیه‌ی: «ان الله و ملائکته یصلون الخ بعد از نمازها» ----- ۱۹۳
قرائت آیه و صلوات منافات با تسبیح حضرت زهراء ندارد ----- ۱۹۴
صلوات فرستادن بر غیر رسول الله ----- ۱۹۴
تعصب زمخشری را به حرف ناهنجار وارد کرده ----- ۱۹۴
مکالمات آیة الله با سید موصلی در مجلس خدابنده ----- ۱۹۴
سادات اگر تبیعت از ائمه اطهار ننمایند شرافت را از دست می‌دهند ----- ۱۹۵
کلمات و بیانات محمد علی حومانی ----- ۱۹۵
خاتمه‌ی کتاب ----- ۱۹۶
تعلیقات و اضافات ----- ۱۹۶
اشاره ----- ۱۹۶
در عراق از هر طرف رو به کربلاء آورده و به زیارت قبر مطهر بیشتر اهمیت می‌دهند ----- ۱۹۶

اشاره ----- ۱۹۶
نقل کلمات آقا سید جواد شبر ----- ۱۹۷
دعبل خزاعی و شعر او ----- ۱۹۸
مرثیه‌ی دعبل بر سیدالشهداء ----- ۱۹۸
از اشعار نغز دعبل در مرثیه‌ی آن حضرت ----- ۱۹۹
کاش شعرای عجم از امثال دعبل پیروی می‌کردند ----- ۱۹۹
نصیحت به آنان که با زبان ترکی آذری نوحه سرایی می‌کنند ----- ۱۹۹
نسبت‌های ناروا به خاندان رسالت خلاف شرع است ----- ۲۰۰
طبقات الشعراء دعبل ----- ۲۰۰
شهادت دعبل ----- ۲۰۱
اشعار نغز دعبل را اعتماد السلطنهٔ به شعراء قزوین داده و آن اشتباه است ----- ۲۰۱
پشیمان شدن یزید از ترس مردم ----- ۲۰۱
عزاداری اهل بیت در شام سه روز است ----- ۲۰۲
اشاره ----- ۲۰۲
رفتن اسراء خاندان رسالت با چهارپایان خودشان به شام اصل ندارد ----- ۲۰۲
مسلمهٔ بن مخلد و تحقیق در تاریخ وفات زینب کبری و ام سلمهٔ ----- ۲۰۳
اشاره ----- ۲۰۳
ترجمه‌ی ام المؤمنین ام سلمهٔ ----- ۲۰۳
تحقیق عمیق در تاریخ ام کلثوم ----- ۲۰۴
اشاره ----- ۲۰۵
ادعای تواتر از اصحاب قاموس الرجال وجهی ندارد ----- ۲۰۶
جنگ «شوشتر» و اسیر شدن هرمزان ----- ۲۰۷
تهافت و تناقض اقوال مورخین ----- ۲۰۷
صحت فرمایش شیخ اعظم مفید ----- ۲۰۸

کلمات شیخ شبراوی شافعی درباره‌ی آباء و اجداد رسول خدا ----- ۲۰۸
دعای بعضی از افاضل ----- ۲۰۹
کلام شیخ شبراوی درباره عبدالله ----- ۲۰۹
نکاح آمنهٔ ----- ۲۰۹
اعتقاد شیعه‌ی امامیه ----- ۲۱۰
تحریفی که از صاحب قاموس الرجال صادر شده ----- ۲۱۰
موعظه‌ی امیرالمؤمنین بنوف بکالی و نهی از عمل «برید» ----- ۲۱۱
اشاره ----- ۲۱۱
دیدن رسول الله بنی امیهٔ را که به منبر او بالا می‌روند ----- ۲۱۲
اشاره ----- ۲۱۲
تأویل کردن معاویهٔ آیه‌ی شریفهٔ را به معراج ----- ۲۱۳
در حق معاویهٔ به کتاب نصائح الکافیهٔ و تقویهٔ الایمان رجوع شود ----- ۲۱۳
اشعار امام شافعی در تعیین فرقه‌ی ناجیه ----- ۲۱۳
تحقیق در مدت حمل امام حسین و یحیی ----- ۲۱۴
اشاره ----- ۲۱۴
در مدت حمل عیسی ----- ۲۱۴
تاریخ الائمهٔ تالیف ابن ابی الثلج بغدادی است ----- ۲۱۵
ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی ----- ۲۱۵
نصر بن علی جهضمی ----- ۲۱۵
تحقیق درباره‌ی کتاب فقه الرضا ----- ۲۱۶
از اکاذیب طبری صاحب تاریخ ----- ۲۱۷
در مقتل اسفرائنی به آمدن اسراء در (بیستم) صفر تصریح کرده ----- ۲۱۹
اشاره ----- ۲۱۹
تبلیغات خلاف واقع بنی امیه در حق خودشان ----- ۲۲۰

اشاره ----- ۲۲۰
توبه کردن هفتاد نفر از مشایخ شام در حضور امام ----- ۲۲۱
شاد شدن یزید از اسارت اهل بیت ----- ۲۲۱
اشعار یزید پلید ----- ۲۲۲
یزید دست و پای خود را گم کرده بود ----- ۲۲۲
پاسبانهای زندان شام رومی بوده‌اند ----- ۲۲۳
در اول کار یزید در خیال کشتن اهل بیت بود ----- ۲۲۳
معاویه فرزند یزید و بیانات وی در منبر ----- ۲۲۳
اشاره به بعض نکات بیانات او ----- ۲۲۴
آقا سید عبدالمجید صاحب ذخیرة الدارین ----- ۲۲۴
اشاره ----- ۲۲۴
تحقیق درباره‌ی علی اصغر و عبدالله رضیع ----- ۲۲۵
اشاره ----- ۲۲۵
معنی ندای آسمانی: دعه یا حسین فان له ... الخ ----- ۲۲۶
تولد یافتن طفلی در وقت ظهر روز عاشوراء ----- ۲۲۸
شعر آقا سید حیدر حلی ----- ۲۲۹
تصریح به اسم علی اصغر در بعض زیارات ----- ۲۲۹
تحقیق در معنی عبارت بری در حق عبدالله رضیع ----- ۲۲۹
نقل تحقیقی از مجموعه‌ی فقهی ----- ۲۳۰
روایت ابن بکیر که در آن نسبت «زعم» به امام داده ----- ۲۳۰
خبر شریف عبدالاعلی که معنی «زعم» را روشن می‌کند ----- ۲۳۰
مهارت عبدالاعلی در علم کلام ----- ۲۳۱
شدت اهتمام ائمه در تأدیب شیعة به آداب قرآن ----- ۲۳۱
تحقیق درباره‌ی عروسی حضرت قاسم ----- ۲۳۱

اشاره ----- ۲۳۱
بنات سید الشهداء ----- ۲۳۲
نسبت قصه‌ی عروسی به قاسم مشتبه شده ----- ۲۳۲
تزویج فاطمه به حسن مثنی نزدیک به محرم (شصت و یکم) شده ----- ۲۳۳
بعد از عاشوراء خانه امیرالمؤمنین و عقیل و رباب را خراب کرده‌اند ----- ۲۳۳
اشاره ----- ۲۳۳
حرفهای ناهنجار عمرو بن سعید ----- ۲۳۴
خبر دادن رسول الله از رعاف عمرو اموی ----- ۲۳۴
تحقیق درباره‌ی شهر بانویه شاه زنان ----- ۲۳۴
تحقیق در نماز خوف خواندن سیدالشهداء ----- ۲۳۷
اشاره ----- ۲۳۷
اقسام متعدده‌ی نماز خوف ----- ۲۳۸
تحقیق در مفاد کلام سید معاصر ----- ۲۳۸
نماز خواندن امام در اثناء جنگ ----- ۲۳۸
اشاره ----- ۲۳۸
اعلام بر عموم علاقه مندان به سیدالشهداء ----- ۲۳۹
قبولی تمام اعمال بسته به نماز است ----- ۲۳۹
باید در هدف سیدالشهداء شرکت کرد ----- ۲۴۰
علاقه مند واقعی کسی است که به نماز اهمیت دهد ----- ۲۴۰
وضع مجالس ترحیم باید اصلاح شود ----- ۲۴۰
تذکر و تحقیق لازم ----- ۲۴۱
اشاره ----- ۲۴۱
آیا در نقل ثواب گریه و زیارت اغراء بر معصیت است ----- ۲۴۱
مورد عفو قرار گرفتن معلق و عقاب بر معصیت محقق است ----- ۲۴۲

جواب دیگر ----- ۲۴۲
اشاره ----- ۲۴۲
نقل سؤالی از شیخ استاد کاشف الغطاء و جواب آن ----- ۲۴۳
تعلیقی مشتمل بر تحقیق ----- ۲۴۳
عفو الهی و هر مشرک کافر است و بالعکس ----- ۲۴۴
وظیفه‌ی خطباء و اهل منابر ----- ۲۴۵
جواب تحقیقی دیگر ----- ۲۴۵
از رویه شیخ مفید باید پیروی کرد ----- ۲۴۵
اشاره ----- ۲۴۵
از لغزشهای بعضی از ارباب تألیف و رد آن ----- ۲۴۶
بیانات مأمون در حق امام جواد و این که علم اهل بیت از خداست ----- ۲۴۸
دلالت آیه‌ی تطهیر ----- ۲۴۹
سن امام هادی در زمان وفات امام جواد ----- ۲۵۰
تکلم ائمه با زبانهای مختلف ----- ۲۵۰
تذکر به خوانندگان محترم از اغراض استعماری ----- ۲۵۱
غرض گوستاولبون در تاریخ تمدن ----- ۲۵۱
اعتقاد امامیه در حق امام ----- ۲۵۲
قدغن بودن خواندن و نوشتن به پیغمبر ----- ۲۵۲
روایت ابو بصیر ----- ۲۵۲
نامه خواندن امام جواد در حال طفولیت ----- ۲۵۳
نقل کلمات ابن ابی جمهور احسائی ----- ۲۵۴
نقل کلمات والد شیخ بهائی ----- ۲۵۵
نقل کلمات شیخ مفید ----- ۲۵۶
کلامی بی مأخذ و رد آن ----- ۲۵۶

از انجیلی که به حضرت عیسی نازل شده اثری نیست ----- ۲۵۷
نقل کلمات شیخ مفید در حق عیسی ----- ۲۵۷
معنی کنت نبیا و آدم ... الخ ----- ۲۵۸
اشاره به جلالت علامه ----- ۲۵۸
اشاره ----- ۲۵۸
اشاره به ایام اقامت در «زنجان» ----- ۲۵۹
اطلاع یافتن بر کتاب: ایضاح مخالفة السنة ----- ۲۵۹
نقل مقداری از محتویات آن کتاب ----- ۲۶۰
توضیح کلام آیة الله ----- ۲۶۰
راجع به ورود جابر در اربعین و نقل کلام بعضی از معاصرین ----- ۲۶۱
اشاره ----- ۲۶۱
دکتر المنجد و ابن تیمیة و لعن یزید ----- ۲۶۲
اشاره ----- ۲۶۲
کلمات ارزنده‌ی ابن الجوزی ----- ۲۶۳
اشعار و کفریات یزید ----- ۲۶۵
ابوالفرج ابن الجوزی ----- ۲۶۶
پاورقی ----- ۲۶۹
درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ----- ۳۱۲

تحقیق درباره‌ی اول اربعین حضرت سیدالشهداء(ع)

مشخصات کتاب

سرشناسه : قاضی طباطبائی محمد علی ۱۲۹۱؟-۱۳۵۸.

عنوان و نام پدیدآور : تحقیق درباره اول اربعین حضرت سیدالشهداء ع)Study of the First Arab'in of Iimam Hussein (AS) / تألیف محمدعلی قاضی‌طباطبائی.

مشخصات نشر : تهران وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی سازمان چاپ و انتشارات ۱۳۸۵.

مشخصات ظاهری : ده، ۴۷۸ ص.

فروست : دین Religion

شابک : ۵۳۰۰۰ ریال: ۹۷۸۹۶۴۴۲۲۶۹۵۳ ؛ ۹۸۰۰۰ ریال (چاپ سوم)

وضعیت فهرست نویسی : برون سپاری

یادداشت : چاپ قبلی: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۸۵(ص.).

یادداشت : چاپ دوم.

یادداشت : چاپ سوم: بهار ۱۳۹۰.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

یادداشت : نمایه.

موضوع : حسین‌بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ق -- اربعین

موضوع : واقعه کربلا، ۶۱ق.

شناسه افزوده : سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

رده بندی کنگره : BP۴۱/۵ /ق۲ت۳ ۱۳۸۵

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۳۴

شماره کتابشناسی ملی : ۲۰۸۵۹۳۷

مقدمه

بسمه تعالی درباره‌ی کتاب«تحقیق درباره‌ی اول اربعین سیدالشهداء علیه آلاف التحیهٔ و الثناء»پس از نشر طبع اول آن از طرف علمای اعلام و دانشمندان بزرگ و ادباء سترگ نثرا و نظما تقریظهای زیادی نگارش یافته و ارسال گشته است. و از آن میان کلمات ارزنده‌ی که شامل نکات و تحقیقات زیاد است از قلم توانای عالم فاضل نقاد شهیر و کتاب‌شناس مشهور در عصر حاضر صاحب تصانیف نفیسه محقق ارجمند جناب آقای عطائی خراسانی ادام‌الله بقائه صاحب کتاب«افسانه‌ی کتاب» صادر گردیده و نکات و مزایای کتاب را به قلم آورده و به خصوصیات آن پی برده و با ذهن آزاد و فکر نقاد خویشتن بر دقائق آن کتاب شریف نظر افکنده و کاملا- آنها را دریافته است. و به نظر رسید حیف است آن نامه‌ی شریف در اوائل این تألیف منیف نشر نگردد و مطالعه‌کنندگان کتاب از مطالعه‌ی آن کلمات و از اطلاع بر آن نکات بی‌نصیب شوند. و لذا پس از درخواست اجازه از محضر حضرت آیةالله الحجهٔ [صفحه ۶] الوالد الماجد دام ظله و روحی فداه آنچه از قلم درر بار معظم له تراوش نموده در اول این طبع دوم کتاب نقل و نشر می شود و از باب تذکار از نویسنده‌ی معظم آن در صفحه‌ی روزگار به یادگار بماند. سید محمد تقی قاضی

طباطبائی

نامه‌ی آقای عطائی خراسانی

اینک نامه‌ی نامبرده در زیر نقل می شود: علیک منی سلام الله ما صدحت ورق الحمام و هز الریح أغصانا نمودار احساسی که از مطالعه‌ی کتاب شریف تحقیق درباره‌ی روز اربعین سیدالشهداء علیه آلاف التحیهٔ و الثناء نوشته‌ی محقق تحریر و حبرنبیل ملاذ الانام آیهٔالله الحجهٔ حضرت بندگان آقای حاج سید محمد علی قاضی طباطبائی مدالله ظله بعنایاته الکاملهٔ علی رؤسنا. شیواترین درود و والاترین سپاسم را از راه دور تقدیم می دارم، آری بحثهای متنوع کتاب مذکور و تحقیقات علمی آن در اعماق روحم می نشست، ریاضت و زحمت چهل سال مطالعه‌ی کتابهای گوناگون را اربعین معظم‌له از میان برمی‌داشت، و انبساطی به جانم می‌بخشید هر ورق آن که جدا باید همچون ورق زر دست به دست گردد اصالت و ارزش نویسنده را رهنمون بود، لطف بیان و حسن تعبیر و سنجش گفتار و آزادگی در بحث و صراحت قلم با عبارات زبان شیرین پارسی و فصیح و بلیغ تازی همه جا به چشم می خورد، حقا نویسنده‌ی معظم آفریننده است او نه تنها خوب نوشته بلکه بهتر اندیشیده با بهائی در زمینه‌های فکری و جنبه‌های سازندگی گشوده و [صفحه ۷] پراگماتیسم عملی و مدینه‌ی فاضله را نشان داده است. دردها و غمها، نابسامانیها و مفاسد کوچک و بزرگ اجتماع را درک کرده است، و به بهترین لباس برای خواننده مجسم ساخته است، با سرپنجه‌ی برهان و هنگامه‌های قاطع به جنگ انحرافات فکری و کج‌اندیشیهای عصری برخاسته، در مواردی از حریم ولایت با ولائی خالص سخت و هر چند سخت‌تر به دفاع پرداخته، سنی‌زده‌ها و غرب‌گرفته‌ها را رسوا و رسواتر ساخته، صدمات صاحبان کتب ضعیفه را به عالم شیعه در صفحاتی چند معرفی نموده هذیان‌گوئیهای ابن تیمیهٔ و ابن حزم اندلسی و حرانی حنبلی و بیطار و آخوند أوف و عمرو بن سعید و طبری نویسنده‌ی تاریخ کبیر و أغانی و افسانه‌نامه‌ی ابوالفرج اصفهانی و غزالی و آلوسی و ممیت‌الدین عربی و دهها نویسنده و یاوه‌سرای دیگر را پاسخ داده و مزدوران استعمار را همانند گوستاولبون با نوک تیز قلم فشار داده، و در زمینه‌ی کتابهائی از قبیل فصل الخطاب و فقه الرضا و طراز المذهب و مجالس المتقین و غیره به نقد و انتقاد پرداخته، و تحریف صاحب قاموس را به وجهی لطیف بیان داشته، و از نسبتهای ناروا به پیشوایان دین ممانعت به عمل آورده، و همچنان که از فهرست کتاب روشن است به بحثهائی ارزنده که تماشای آن کار یکی دو ساعت نیست پرداخته، رسالت تفهیم را با شناخت عمیق مکتبهای بشری و مقایسه‌اش با مکاتب معنوی به انجام آورده، و شور و غوغائی در این زمینه به راه انداخته، و مأخذ کتاب را از قریب پانصد جلد کتاب فراهم آورده، و روشنائی عالم‌آرائی [صفحه ۸] را به دوستداران کتاب نمودار ساخته، جدا در تکاپوی حقائق تلاشی حکیمانه فرموده. و عجب این که وحدت موضوع را همه جا رعایت نموده و در بحثهای زندگی‌سازش از این شاخه به آن شاخه پرواز نکرده حقیقت این است هنگامی که از مطالعه‌ی کتاب تحقیق اربعین فارغ شدم دلم می خواست ساعتها بمانم، و اصالتها و واقعیتها را بیشتر تماشا کنم، من کتاب زیاد خوانده‌ام و زندگی علمیم را تنها با کتاب گذرانده‌ام ولیکن کتابی که از انحراف به دور باشد و کج‌اندیشی نداشته باشد کمتر یافته‌ام، از آن تعداد کم است نوشته‌های معظم‌له، این قضاوت به حق است علامه‌ی قاضی زندگیش وقف دانش، و افزودن معلومات، و حل مشکلات علمی است، نیازی به معرفی ندارد، آثار وجودی آن جناب بهترین گواه بر این مدعا است، تعلیقات و اضافات دلپذیر نامبرده در کتابهائی مانند انوار نعمانیهٔ: سید جزائری، و جنهٔالمأوی: کاشف‌الغطاء، و انیس الموحدین: نراقی، و علم‌امام: شیخ محمد حسین مظفر، و نوشته‌های مستقل دیگر شاهدیست صادق همگان در توسعه بخشیدن دائره‌ی معلومات نقشی بسزا دارند و در انتخاب مطالب و آثار دارای ذوقی سرشارند روایات منتخبه از صفحه‌ی ۳۱۴ [۱] به بعد در تحقیق صلوات و ضم‌آل و [صفحه ۹] روایت صفحه‌ی (۴۳۶) از نوف بکالی و دهها روایت دیگر کاشف این گفته است. و من هرگز توان آن ندارم قیافه‌ی حقیقی کتاب را و آنچه در درون دارم نگارش دهم و ترسیم این موضوع مجالی بیشتر و خاطری جمع‌تر می‌خواهد جز این نیست که برای معظم‌له از خداوند جهان

توفیقات روزافزون مسئلت دارم و از هرگونه قصور در خطاب و اسائه و تصدیع اوقات آن حضرت پوزش می‌طلبم چاره‌ئی نداشتم جز این که نمونه‌ئی از ارادتم را به زبان قلم آوردم. با تقدیم احترام- والله الموفق و المعین الاحقر شیخ علی اصغر عطائی خراسانی ۲۶ شوال المکرم ۱۳۹۴ ه ق [صفحه ۱۰]

مقدمه‌ی طبع دوم کتاب

قریب چهار سال قبل سئوالی از این جانب درباره‌ی اربعین حضرت سیدالشهداء سلام‌الله‌علیه شده بود: که آیا اسراء خاندان رسالت در اربعین اول بیستم ماه صفر سال (۶۱) هجرت از شام برگشته و وارد کربلاء شده‌اند چنانچه مشهور میان شیعه و معروف در بین تابعین اهل‌بیت أطهار سلام‌الله‌علیهم است؟ و روز اربعین را روز ملحق کردن رأس أطهر و أنور آن حضرت به جسد اطیب در کربلاء می دانند یا در غیر آن روز ورود اسراء به کربلاء اتفاق افتاده است؟ در پاسخ این سؤال جوابی نگارش یافت و قدری در اطراف این موضوع به تتبع و تحقیق پرداخته شد و تألیفی گردآورده و طبع و نشر گشت و کاملا برای این جانب روشن شد که آنچه مشهور در میان شیعه است بسیار مورد اعتماد و اعتبار است و سرعت سیر در آن زمانها کار عادی بوده و انحصار به رفتن اسراء خاندان رسالت به شام و برگشتن آنها ازشام و ورود به کربلاء و مدینهٔ ندارد بلکه نظائر زیادی از سرعت آمد ورفت در آن دوران در تاریخ وجود دارد مانند آمد و رفت حجاج با سائق‌الحاجها از عراق به مکه‌ی معظمه با این که راه میان عراق و حجاز [صفحه ۱۱] بیشتر از بین عراق و شام است یا آمد و رفتهائی که میان شام و عراق در اندک مدت انجام می یافته چنانچه در کتاب شرح داده شده است. ولی از آنجا که شبهات صادره از قلم علامه‌ی محدث نوری(ره)و شاگردانش درباره‌ی ورود اسراء اهل‌بیت(ع)به کربلاء در بیستم صفر سال (۶۱) هجری اذهان را فراگرفته و تقویت کامل یافته بود و رفع آن شبهات از اذهان کار آسانی نبود و از طرف دیگر رشک حاسدین و قیام طرفداران محدث نوری(ره)و مقاومت با آنان و رد شبهات پوچ و واهی آنها دشوار می‌نمود و تعجب‌آور آنست که طرف‌داری از قرآن کریم را گذاشته در طرف‌داری از محدث نوری(ره)کوشیده و در تلاش بودند. و لذا نظر به جهاتی که نگارش یافت بعض از صداهای اعتراض‌مانند که از آثار نظرهای ساده و سطحی و بدون تأمل و تحقیق و دقت‌نظر بود بلند شد به بعضی از آنها پاسخهای کتبی به طور تفصیل داده شد و به بعضی از آنها چون وارد کتابی کرده بودند و لذا در خود کتاب«تحقیق»در این طبع دوم آن از روی دقت و بررسی پاسخ نگارش یافت که از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرد و قضاوت را به وجدان پاک آنها واگذار می نمایم. و لازم می دانم در این پیش‌گفتار طبع دوم کتاب به عموم ارباب دانش و اصحاب بینش اعلام و اعلان نمایم که بنای نگارنده در این کتاب به نقل از کتب معتبره‌ی شیعه و سنی بوده و تحقیق در نوشته‌های تاریخی آنان است و بیشتر تلاش گشته که نقل از کتب ضعیفه خودداری شود. [صفحه ۱۲] چنانچه در خود کتاب شرح داده شده است ص: ۵۹ -۵۸ از امثال کتاب بحرالمصائبها و مزامیرالاولیاها و مرقاةالایقانها و تحفه‌ی‌تازه‌ها و جنات‌الخلودها و مقتل ابومخنف‌ها و تحفةالمجالسها و مخزن‌البکاها و مصائب‌المعصومین ها و ریاض‌القدسها و کتب مرحوم حاج‌ملا اسماعیل سبزواری واعظ(ره)که پر از مطالب بی‌مدرک و مصدر و تواریخ ضعیفه است حتی در تواریخ مشهوره مطالب خلاف مشهور رابه قلم آورده و حرفهائی نگارش داده که بدون شک صحت ندارد و نظائر آن کتابها که زیاد است از نقل کردن مطلبی خودداری شده است مگر از باب تأیید و توافق با آنچه در کتب معتبره است حتی نقل کردن از ناسخ‌التواریخ که تاریخ رسمی دولتی است حتی‌الامکان خودداری گردیده چون بسیاری از قضایا را بدون تحقیق به قلم آورده و اشتباهات زیاد دارد که باید دراین‌باره کتاب مستقلی مشتمل بر مجلداتی تألیف گردد تا آن کتاب تهذیب و تنقیح شود و مطالب و تواریخ صحیحه‌ی آن ثبت گشته و زوائد و مطالب وارونه شده‌ی آن حذف گردد. و از کتبی که در طبع اول به آن اعتناء نکرده بودم یکی هم کتابی به نام« مقتل اسفرائنی»است و پر از جعلیات و قصه‌های قصه‌خوانان و داستانهای بی‌اصل فراوان دارد. از باب نمونه جملات زیر نگارش می یابد: بنا به تواریخ معتبره لشکر عمرسعد در کربلاء سی هزار نفر بوده و روایت

واردهٔ از اهل‌بیت(ع)هم آن را تصدیق کرده ولی در مقتل اسفرائنی گفته: عمرسعد امر کرد به شمردن اشخاصی که از سربازان آنها در میدان جنگ کشته شده بودند [صفحه ۱۳] و عدد آنها به سی هزار نفر از سواره و پیاده بالغ شد و این عین عبارت عربی اوست: «أمر عمر بن سعد به حصر من قتل منهم فی تلک المعرکهٔ فبلغوا ثلاثین ألف فارس و راجل»ص ۴۰ ط مصر قدیم پس بنا به نقل صاحب مقتل اسفرائنی تمامی سی هزار نفر لشکر ابن سعد در کربلاء به دست حضرت سیدالشهداء(ع)و یاران باوفایش از دم شمشیر آنها گذشته و کشته شده‌اند- و بی‌حقیقتی این مطلب بر همه روشن است. و در جائی گوید: امام(ع)بسر بالین یکی از شهداء می‌آمد چهارصد نفر را کشت ص ۳۳. و گوید: وقتی که امام(ع)به بالین برادرش قمر بنی‌هاشم(ع)می‌آمد هشتصد نفر را کشت و او را حمل نموده میان قتلی گذاشت ص ۳۲ در صورتی که در ص ۳۴ گفته: که بنی‌هاشم در پائین پای امام(ع)مدفونند مگر عباس علیه‌السلام که آن حضرت دفن شده در وضع مقتل خودش در طریق غاذریه و قبرش ظاهر است. اینگونه مطالب ضد و نقیض و دور از عقل و عادت و اعتبار در آن کتاب زیاد است که اگر به شمار آید به درازا می کشد. و از صریح کلماتش روشن است که جنگ در کربلاء چند روز طول کشیده روز جنگ کرده و شب شده و شب را سحر کرده باز جنگ کرده‌اند. و این مطلب از چیزهای تعجب‌آور است و سلب اعتماد از [صفحه ۱۴] نقلیات آن کتاب می کند. و نیز از کلمات تعجب‌آورش این است که گفته ص ۴۲ - ۴۱. و ترکوا القتلی مطروحین بأرض کربلاء فتولی دفنهم قوم من الجن فصلوا علی تلک الجثث الطاهرهٔ المزملهٔ بالدماء و دفنوهم علی ما هم علیه. یعنی أبدان شهداء را در زمین کربلاء گذاشتند و قومی از جن به دفن آنها مباشرت کردند و بر آن جثه‌های طاهره‌ی آلوده به خون نماز گذاردند و آنها را همان‌طور که هستند دفن‌شان کردند. بدون شک این ادعا از قصه‌های قصاصین و از دروغهای آنهاست زیار ابدان طاهره را در کربلاء قومی از بنی‌اسد دفن کرده‌اند و امام سجاد(ع)به طریق اعجاز آمده و جسد اطیب امام(ع)را دفن کرده است و در میان شیعه این یک موضوعی مسلم و قابل تردید نیست. غرض از محتویات کتاب نامبرده کاملا واضح است که ابدا مندرجاتش قابل اعتماد نیست و لذا از آن کتاب در طبع اول چنانچه اشاره شد مطلبی نقل نشده ولی بعضی از اشخاص که کتاب معتبر را از غیر معتبر تشخیص و تمیز نمی‌دهد همچو کتابی را مصدر نقلیات خویشتن قرار داده و راجع به داستانهای طول و دراز منازل واقعه در عرض و مسیر راه اسراء خاندان راسالت از کوفه تا به شام به آن تمسک نموده و به نقلیات آن چنگ زده است و آن کتاب ضعیف را که قابل اعتماد نیست به کتاب مجعول دیگر ضم کرده و از اکاذیب آنها به هم خلط کرده و از مقتل مجعول ابی‌مخنف و مقتل اسفرائنی کذائی که مقداری از اوصافش به خواننده گرامی [صفحه ۱۵] نقل گشت معجون ساخته و به داستانهای بی‌ارزش آنها نسبت به مسیر اسراء از کوفه تا شام اعتماد نموده و بخورد اشخاص عوام و بی‌اطلاع داده است. اینگونه اشخاص بدانند که این جانب به آن کتابها و امثال آنها که در زمانهای سابق تألیف شده یا نظائر آنها که در عصر حاضر گردآورده می‌شود أبدا ارزش قائل نبوده و آنها را از مصادر قرار نداده و هرگز اعتماد و اطمینان به آنها نکرده و از مدارک نمی‌شمارم. از اینگونه اشخاص انسان چه توقع داشته باشد که کتابی را مانند مصائب‌المعصومین یک نفر مرد متهم مصدر نقلیات خویشتن قرار بدهد و به آنها اعتماد نماید. قاضی طباطبائی [صفحه ۱۶]

دو بیت از آقای انصاری

کلک مشکین تو هر دم که ز ما یاد کند ببرد أجر دو صد بنده که آزاد کندأربعینی که نوشتی تو ز روی تحقیق به حقیقت دل خواننده‌ی خود شاد کند قم: حاج محمدعلی انصاری صاحب تألیفات [صفحه ۱]

مقدمه‌ی کتاب

بسم الله الرحمن الرحیم پس از حمد و ستایش خداوندی صلوات و سلام و تحیات بی‌پایان بر خاتم پیامبران و آخر رسل و

فرستادگان خدا و أشرف سفیران الهی و بر أوصیاء معصومین پاک و خلفای بی‌آک او باد. و درود فراوان بر شهداء راه حق و بر جانبازان در راه دین و از جان گذشتگان و سربازان و جان نثاران اسلام خصوصا بر رهبر حقیقی آنان سرور شهیدان سید مظلومان امام انس و جان حسین بن علی علیهماالسلام باد که با خون اطهر خود درخت دین اسلام را سیراب و زنده فرمود و شجره‌ی توحید را که در أثر دسائس و پلیدیهای بنی‌أمیهٔ«دشمنان سرسخت اسلام»نزدیک بود از اساس خشک شود نجات داد و لذا شیعیان اهل‌بیت اطهار علیهم‌السلام بر خود لازم و واجب می‌دانند که به هر قیمت تمام بشود در زنده نگاه داشتن داستان پرشور و تاریخی جانگذاز کربلاء بکوشند و نگذارند آن واقعه‌ی دلسوز و دلخراشی که از جنایات دولت ملوک بنی‌امیهٔ به وجود آمد کهنه شود و از یادها فراموش گردد و به این مناسبت در ایام عاشوراء و روز شهادت سیدالشهداء علیه‌السلام در اقامه‌ی عزا و مجالس سوگواری فروگذاری نمی کنند و در [صفحه ۲] ایام زیارتی آن حضرت به دستور ائمه‌ی اطهار سلام‌الله‌علیهم به دور قبر مبارک آن بزرگوار جمع شده و شعائر دینی را برپا می نمایند.

اهتمام شیعیان عراق در اربعین

و از روزهای سوگواری که شیعه بسیار اهتمام بر اقامه‌ی عزا به کار برده و همت به زیارت آن حضرت در آن روز می گمارند یکی هم روز بیستم ماه صفر روز أربعین سیدالشهداء علیه‌السلام است که سیره‌ی مستمره‌ی شیعه از زمان ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام بر آن جاری است که در عراق از هر طرف رو به کربلاء آورده و به زیارت قبر مطهر بیشتر اهمیت می دهند و الحق شیعیان عراق از زمان بنی‌امیه و بنی‌عباس در این‌باره شهامت به خرج داده و در زنده نگاه داشتن این موضوع اهتمام دارند که در خور بسیار تمجید است. و در میان شیعه روز أربعین سیدالشهداء علیه‌السلام که روز بیستم شهر صفر است شهرت بسیار دارد و عموما آن روز را روز ورود اهل‌بیت علیهم‌السلام پس از خلاصی از اسارت شام به کربلاء می دانند و آن را زیارت«مرد الرأس»می‌خوانند. و از ائمه‌ی اهل‌بیت اطهار علیهم‌السلام زیارت مخصوصی برای آن روز که سیدالشهداء علیه‌السلام را در آن روز با آن زیارت کنند وارد شده و از علماء امامیه تا قرن هفتم هجری شبهه و اشکالی در این موضوع دیده نشده است و اول کسی که شبهه کرده غیر از سید اجل اعظم سید رضی‌الدین علی بن طاووس حسنی(قدس سره)در کتاب اقبال [۲] سراغ نداریم. [صفحه ۳]

اشاره به شبهه‌ی سید

و کسی که در این أواخر زمانها قریب به عصر ما بسیار پافشاری در شبهه و اشکال راجع به اربعین کرده و اصرار بر آن ورزیده عبارت از علامه‌ی متبحر محدث حاج‌میرزا حسین نوری(ره)صاحب کتاب مستدرک الوسائل است که در کتاب خود لؤلؤ مرجان هر چه می‌توانسته خواسته موضوع آمدن اسراء اهل‌بیت علیهم‌السلام را در اربعین اول سال ۶۱ هجرت نفی نماید بلکه همت داشته که از محالات شمارد و بعد از وی از شاگردانش تبعا به استاد خودشان که طبعا در اینگونه امور و امثال آن پا به فراتر می گذارند و شدت پیدا می کنند و از روی تعصب استاد و شاگردی در این صدد می‌شوند که ادعاء استاد را به مرحله‌ی واقعی و حقیقت برسانند و لذا موضوع اربعین اول را که اسراء اهل‌بیت علیهم‌السلام به کربلاء آمده باشند از اکاذیب شمرده و آن دیگری آن را أفسانه و از أساطیر به حساب آورده ولی چون به حقیقت نرسیده‌اند ره افسانه پیموده‌اند یکی از بزرگان که به خطا رفت جمعی دیگر نیز [صفحه ۴] به تبع وی پیرو او خواهند شد در صورتی که مشهور میان علمای امامیه آنست که سر مبارک سیدالشهداء علیه‌السلام را امام سجاد علیه‌السلام پس از چهل روز از شهات، در روز اربعین اول آورده و به جسد اطیب و اطهرش در کربلاء ملحق فرموده است ولی چون بعد از هزار سال بعضی شبهات به وسیله‌ی یکی از بزرگان مانند علامه‌ی محدث نوری(ره)در اذهان قوت پیدا می کند آنچه مشهور است و افکار عمومی شیعه بر آن متوجه است از آن صرف‌نظر می شود حتی به مقام انکار آمده و تکذیب می

کنند و چون با مقیاس زمانهای خودشان اندازه‌گیری کرده‌اند و لذا از محالات شمرده‌اند و از آن طرف هم چون می‌بینند مشهور میان شیعه و علمای امامیه آنست که در اربعین اول اسراء به کربلاء آمده‌اند و سر مبارک را به جسد انور ملحق کرده‌اند بعضی به ناچار قائل بطی‌الارض شده و خواسته به عنوان خارق‌العاده آمدن امام سجاد علیه‌السلام و ملحق کردن سر اطیب را درست و تصحیح نماید.

قائل شدن علامه‌ی نوری به جزیره‌ی خضراء

اشاره

مانند آنچه علامه‌ی محدث نوری(ره)در قصه‌ی جزیره‌ی خضراء کرده است چون دیده به عقیده‌ی خودش با حرف یک نفر یا دو نفر مجهول‌الحال بلکه مسیحی اعتقاد به وجود جزیره‌ی خضراء کرده ولی چون از جزیره کسی سراغ نداده یا به فرمایش شیخ‌اکبر حاج شیخ جعفر کاشف‌الغطاء(ره) [۳] به جزیره‌های رسیده‌اند که آثاری در آنها از آنچه ادعا [صفحه ۵] می‌کنند ندیده‌اند قائل شده که جزیره‌ی خضراء از انظار غایب است و این ادعا بدون دلیل است و آمدن امام سجاد علیه‌السلام را به کربلاء هم در اربعین اول بگوئیم که بطی‌الارض شده چنانچه از شاگردان [۴] علامه‌ی نوری(ره)قائل شده و از دیگران نیز احتمال داده‌اند [۵] ولی حرفی است بی‌مدرک و ادعائیست که دلیل ندارد. نظر به تشویش افکار و شبهات و اشکالاتی که از قلم علامه‌ی نوری(ره)تراوش کرده سالیان دراز است که در ایام اربعین هر سال آن شبهات در اذهان و زبانها تجدید می‌شود و پاره‌ی از اهل غرض نیز آنها را عنوان کرده و می‌خواهند در میان شیعه در تقویت آن شبهات بکوشند بلکه خللی در اذهان پیدا شود و به این مناسبت در این سال ۱۳۹۲ قمری [صفحه ۶] در تبریز بعضی از اهل دیانت و تقوی از اینجانب سئوالی کرده و خواستار جواب شد و سئوال معظم‌له بقرار زیر بود: اسلامیان پناها. چه می فرمائید؟ در این مسأله‌ی تاریخی یعنی ورود اهل‌بیت حضرت حسین علیه‌السلام به کربلاء یا مدینه پس از خلاصی از شام که در کتب تاریخ به طور مختلف نقل گردیده است و عالم جلیل محدث نوری(ره)در کتاب لؤلؤ مرجان راجع به موضوع مذکور تحقیقاتی نموده حاصلش این است که خبر ورود اهل‌بیت به کربلاء در کتاب لهوف مرحوم سید بن طاووس(ره)از جهاتی مخدوش است. .. الخ. تا آخر سئوال معظم‌له که بعدا به فقرات آن اشاره و بررسی خواهد شد آن ان شاء الله تعالی.

شبهات و اشکالات محدث نوری

اشاره

خوب است شبهات و اشکالات علامه‌ی محدث نوری(ره)در کتاب لؤلؤ مرجان به‌طور خلاصه یک به یک نقل شود و در اطراف آن بررسی گردد و پس از تحقیق ملعوم خواهد شد که قائل شدن به این که اسراء اهل‌بیت علیهم‌السلام در اربعین اول در ماه صفر سال ۶۱ هجرت به کربلاء آمده‌اند اقوی و امارات و قرائن زیادی بر آن قول بیشتر بوده و آنچه مشهور است قابل اعتماد است و اقوال دیگر اعتماد را نشاید.

دلیل اول او و جواب آن

اشاره

دلیل اول محدث نوری(ره)انست: که سید امام رضی‌الدین علی بن طاووس حسنی متوفی (۶۶۴) ق و شیخ فقیه ابن نما(قدس‌سرهما)که هر دو از اکابر فقهاء و علمای شیعه‌ی امامیه و از رؤساء مذهب اثنا عشریه‌اند در کتاب لهوف و کتاب مثیرالاحزان فرموده‌اند که خاندان رسالت پس از [صفحه ۷] خلاصی از اسارت در خدمت امام سجاد علیه‌السلام از شام حرکت کرده و در اثناء راه به شخص دلیل و همراه خودشان که یزید پلید بر آنها گماشته بود گفتند که قافله‌ی ما را از عراق برده و وی قافله را به عراق برگردانیده و وارد کربلاء شدند و جابر بن عبدالله انصاری را در آنجا ملاقات کرده و بعد رهسپار مدینه شدند و نظر بر این که سید کتاب لهوف را در اوائل سن خود تألیف فرموده و لذا خالی از تحقیق است و بعد محدث نوری(ره)دو فقره شاهد بر این ادعای خود یعنی تألیف سید لهوف را در اوائل جوانی خود ذکر کرده و خواسته که نقل سید اجل را در این‌باره از انظار ساقط نماید و از نظر تحقیقی دور اندازد- ولی، زهی تصور باطل- زهی خیال محال. و در جواب محدث نوری(ره)گفته می‌شود: که کتاب لهوف سید(ره)نقلیاتش بسیار مورد اعتماد است و در میان کتب مقاتل کتاب مقتلی به اندازه‌ی اعتبار و اعتماد آن نمی‌رسد و در اطمینان بر آن کتاب در ردیف اول کتب معتبره‌ی مقاتل قرار گرفته است گر چه آن را در اوائل جوانی نوشته باشد- اگر این ادعا درست باشد چنانچه تحقیق و بررسی خواهیم کرد- ولی در مدت ایام زندگانی خویش تا آخر عمرش آن را تغییر نداده و اگر اشتباهاتی بعدا به نظر می‌رسید آن را تغییر می‌داد و تصحیح می‌فرمود ولی نسخ لهوف خصوصا در قصه‌ی آمدن اسراء اهل‌بیت علیهم‌السلام به کربلاء اختلافی ندارد و در نقل آن تمامی نسخ لهوف که در دسترس است متفق‌علیه است. [صفحه ۸] گذشته از این از کدام عبارت مرحوم سید فهمیده می‌شود که لهوف را در اوائل سن خود تألیف فرموده است؟ این که فرموده من مصباح را در ابتداء شروع به تألیف تصنیف کرده‌ام ظاهر این فرمایش این است که از تألیفات اولیه من می‌باشد نه این که در اوائل سن و جوانی نوشته‌ام چنانچه در کشف‌المحجة می‌فرماید: و هیأ الله جل‌جلاله ما فتح علی سرائری و اذن فی اظهارها ظواهری من کتب صنفتها بقدس تدبیره و شریف تعریفه جل‌جلاله... منها کتاب مصباح الزائر و جناح المسافر فی بدایة ما شرعت فی التألیف... [۶] . معنای این عبارت این نیست که مصباح را در ابتداء تکلیف و جوانی و ایام کودکی تألیف کرده‌ام تا شاهد ادعای محدث نوری(ره)بشود زیرا از این عبارت استفاده می شود که مصباح را در ابتدای شروع به تألیف نوشته‌ام و ابتدای شروع سید به تألیف از کجا معلوم شده که از ابتداء تکلیف و ایام جوانی بوده و علاوه از کجا به ما روشن گردیده که سید لهوف را بلافاصله پس از فراغت از تألیف مصباح جمع و تألیف فرموده زیرا ممکن است پس از چندین سال بعد از تألیف مصباح نوشته است و اگر در عبارت لهوف تأمل شود مفاد آن عبارت بر آنچه گفتیم صادق و شاهد است. [صفحه ۹] در لهوف گفته [۷] : اننی لما جمعت کتاب مصباح الزائر و رأیته قد احتوی علی اقطار محاسن الزیارات و مختار اعمال تلک الاوقات فحامله مستغن عن نقل مصباح لذلک الوقت الشریف او حمل مزار کبیر او لطیف احببت ان یکون حامله مستغنیا عن نقل مقتل فی زیارة عاشوراء الی مشهد الحسین علیه‌السلام فوضعت هذا الکتاب لیضم الیه. اگر سید لهوف را بعد از چندین سال از تألیف مصباح نوشته باشد این عبارت صحیح و درست است و شاهد این که سید لهوف را بلافاصله پس از فراغت از مصباح نگارش نداده است بلکه پس از مدتها به تألیف لهوف پرداخته آنست که در لهوف به بعض از تألیفات خود اشاره فرموده است چنانچه گوید: و الذی تحققناه ان الحسین(ع)کان عالما بما انتهت حاله الیه و کان تکلیفه ما اعتمد علیه، اخبرنی جماعه و قد ذکرت اسمائهم فی کتاب غیاث سلطان الوری لسکان الثری باسنادهم الی ابی‌جعفر محمد بن بابویه القمی فیما ذکر فی امالیه [۸] ... کتاب غیاث سلطان الوری از تألیفات نفیسه‌ی سید است که در فقه نگارش داده و از شدت احتیاطش در دین در فقه به تألیف دیگر نپرداخته و بعید است کتاب فقه را در اوائل تکلیف و جوانی خویش [صفحه ۱۰] تألیف کرده باشد کسی که آن اندازه تورع و تقوی در فتوی و نوشتن کتابی در فقه داشته باشد در اوائل بلوغ خود اقدام به تألیف چنین کتاب فقهی نمی‌کند معلوم می‌شود کتاب لهوف را پس از سالیان دراز تألیف فرموده که به مصباح منضم شود. ادعاء محدث نوری(ره)که سید مصباح را در ایام جوانی نوشته و یا از تألیفات اولیه‌ی اوست پس لهوف هم مثل مصباح است

تمام نبوده و ثابت نیست. و باید به این مطلب اضافه کرد که خود سید به اتقان و نفاست کتاب لهوف و خوبی ترتیب آن در تألیفات خود اشاره فرموده است و اگر اشکالی در جائی از مطالب لهوف داشت قطعا اصلاح می‌فرمود. در کشف‌المحجهٔ می‌فرماید: منها کتاب اللهوف علی قتلی الطفوف فی مقتل الحسین(ع)غریب الترتیب و التلفیق و هو من فضل‌الله جل‌جلاله الذی دلنی علیه‌التوفیق [۹] . کتاب کشف‌المحجهٔ را در شصت و یک سالگی تألیف فرموده و تألیف آن را از فضل الهی می‌شمارد که خداوند او را بر تألیف آن دلالت فرموده آیا می‌شود باور کرد که در آن کتاب به قول محدث نوری(ره)خرابیهائی در نقل بوده باشد ولی سید به مقام اصلاح آنها نیاید و همین‌طور آنها را به حال خود باقی بگذارد و بر قرائت آن کتاب مردم را [صفحه ۱۱] توصیه نماید؟ چنانچه در اقبال می‌فرماید: و یقرء کتابنا الذی سمیناه بکتاب اللهوف علی قتلی الطفوف اقبال ص ۵۶۲ و امر به خواندن لهوف را در روز عاشوراء فرموده است در صورتی که سید(ره)تا سنین هفتاد سالگی یعنی قریب پنج سال قبل از وفاتش به تألیف اقبال مشغول بوده است [۱۰] و سید در اجازه‌ی که در مجلد اجازات بحار نقل شده فرموده: و صنفت کتاب اللهوف علی قتلی الطفوف ما عرفت ان احدا سبقنی الی مثله و من وقف علیه عرف ما ذکرته من فضله [۱۱] . فرمایش بسیار متین است کسی در تألیف مثل کتاب لهوف به وی سبقت نکرده و درست است کسی که از اهل خبره باشد می‌داند که نفاست و اتقان لهوف از فضل الهی است. از این بیانات خود سید(ره)که در موارد متعدده از تألیفات نفیسه‌ی خود نگارش داده و مقداری از آن نقل شد به خوبی روشن می شود که اگر سید(ره) لهوف را در ایام جوانی هم نوشته باشد تا آخر عمر شریف خویش آن را تصدیق می‌نموده و بر اعتبار و اتقان آن عقیده‌مند بوده و کتابی می‌دانسته که کسی در تألیف آن بر وی سبقت نکرده است [صفحه ۱۲] علاوه آنچه در آخر خود لهوف نگارش داده به آخر آن کتاب مراجعه شود [۱۲] و گذشته از اینها مگر قاعده‌ی کلیه است که هر تألیفی که در ایام جوانی مؤلفی نوشته شده باشد می توان گفت که آن خالی از تحقیق بوده و متقن نیست؟ بسیاری از علماء کتب زیادی در ایام جوانی خودشان نوشته‌اند و مشتمل بر اتقان و تحقیق و از نفائس تألیفات به شمار است چنانچه یکی از کتب اربعه‌ی شیعه‌ی امامیه به همین روش تألیف شده است و آن عبارت از تهذیب شیخ طوسی(ره)است که شیخ(ره)آن را در بیست و پنج سالگی تألیف نموده و از ایام جوانی خویشتن به نوشتن آن مشغول بوده است [۱۳] .

فصل الخطاب علامه‌ی نوری

همچنین مگر هر تألیفی که در أواخر عمر کسی تألیف شده باشد دارای اتقان و خالی از شبهات و اشکالات می شود بلکه می‌توان گفت قضیه برعکس است زیرا ممکن است به جهت ضعف قوا و انحطاط آنها آنگونه کتاب از زیور اتقان و تحقیق و نظریات دقیق خالی باشد چنانچه خود علامه‌ی محدث نوری(ره)کتاب فصل‌الخطاب را در ایام جوانی و کودکی تألیف ننموده و در سال ۱۲۹۲ ه ق آن را تألیف کرده و در سال ۱۳۲۰ ه [صفحه ۱۳] از دار دنیا رحلت فرموده و در عین ایام نشاط دوره‌ی عمر شریف خود آن کتاب را تألیف کرده ولی چرا آن همه مسامحه روا داشته و به تحقیق نپرداخته و غیر از جمع شواذ و اخبار آحاد که در گوشه و کنار کتب مانده بوده آنها را بر حسب مذاق خویشتن گردآورده و غیر از صدمه و لطمه به عالم اسلام فائده‌ی از آن کتاب عائد به عالم دیانت نشده است در صورتی که در حال بحبوحه‌ی کمال و درستی هوش و عقل نسبت به دوره‌ی زندگانی ایام و حیات خود نوشته است و غیر از ننگ به عالم شیعه با تألیف آن کتاب چیزی به یادگار نگذاشته است حتی از شاگردانش:

اقدام أستادنا الطهرانی در موضوع فصل الخطاب

أستادنا العلامهٔ المتتبع البحاثهٔ الاکبر آقای شیخ آقابزرگ طهرانی نزیل نجف اشرف قدس‌سره صاحب الذریعهٔ الی تصانیف الشیعهٔ که از ثقات علمای شیعه و از خادمین حقیقی عالم اسلام بود کتابی در زمینه‌ی کتاب استادش تألیف فرموده و آن را «النقد اللطیف

فی نفی التحریف» نامیده و در آن خواسته تا حدی از جسارت و جرأتی [۱۴] که از استادش [صفحه ۱۶] محدث نوری (ره) درباره‌ی قرآن مجید با تألیف فصل الخطاب صادر شده ترمیم نماید و از خشم مسلمین بر علیه وی قدری کاسته شود و پس از تألیفش کتاب نامبرده را خواست به نظر شریف استادنا الامام آیةالله آقای حاج شیخ محمد حسین کاشف‌الغطاء قدس‌سره رسانیده که اجازه و تصدیق نموده به طبع برساند بلکه این لکه سیاه را از فهرست تصانیف استادش محدث نوری (ره) پاک کند ولی استادنا آیةالله کاشف‌الغطاء (ره) باز نشر آن را نیز صلاح ندانست چنانچه به خط شریف استادنا آیةالله کاشف الغطاء (ره) دیدم که در پست کتاب «النقد اللطیف» تقریظی مرقوم فرموده بود و در ضمن اشاره فرموده که از نشر آن خودداری شود و استادنا شیخ تهرانی قدس‌سره خودش آن نسخه و کلمات آیةالله کاشف الغطاء را به عنوان تقریظ به من نشان داد و آن بزرگوار به امر مرحوم شیخنا الاستاد (ره) امتثال کرده و از حسن نیت و صافی فطرت و طویت خویش که جز خدمت به عالم اسلام منظوری نداشت از طبع و نشر آن خودداری فرمود. پس کتابی خواه در ایام جوانی شخص نوشته شده باشد یا در ایام پیری و فرسودگی انسان تألیف شده باشد از جهت عدم اتقان و عدم [صفحه ۱۷] اشتمال آن بر تحقیق و دیگر مزایا کلیت ندارد.

اشکال محدث نوری که لهوف شباهت به سائر تألیفات سید ندارد و جواب آن

علامه‌ی نوری (ره) فرموده: که لهوف شباهت بهسایر تألیفات سید (ره) ندارد زیرا در آن سند نقلیات خود را بیان نفرموده معلوم می‌شود که در ایام جوانی و هنوز در تألیف و تصنیف ورزیده نبوده آن را نوشته است این حاصل فرمایش محدث نوری (ره) است. ولی تعجب است از کثرت حب خویش بر تشدید اشکالات و شبهات درباره‌ی آمدن اسراء اهل‌بیت علیهم‌السلام به کربلاء هر چه می‌توانسته خواسته از کتب معتبره‌ی امامیه مانند «لهوف» را بلکه از اتقان و استحکام نقلیات ساقط نماید و لذا متشبث به این حرفها شده در صورتی که به هر منصف خالی از تعسف واضح و آشکار است که سید مرحوم لهوف را برای این که زائرین قبر اطهر سیدالشهداء علیه‌السلام آن کتاب را همراه داشته باشند و در مجالس عزا ذاکرین مصائب آن حضرت آن را بخوانند، چنانچه در قدیم‌الایام مرسوم بوده که از روی کتاب ذکر مصائب می‌نمودند و بسیار کار خوبی بوده که مرثیه‌خوان از خود اضافاتی در نقل وقائع و مصائب نمی‌کرده و مطلب را از آنچه در کتب معتبره نوشته‌اند وارونه نقل نمی‌نموده که فعلا- در میان اهل منبر معمول و مرسوم است بلکه از روی کتاب مقتلی ذکر مصائب می‌کردند و آنچه در آن کتاب نوشته بود اکتفاء به همان مطالب می‌شده و اگر سید (ره) در لهوف نقلیات خودش را با سند آنها نقل و بیان و شرح می‌داد کتاب لهوفی با این ترتیب و لطافت و ظرافت تألیف نمی‌شد و مناسب مجالس عزاء و خواندن [صفحه ۱۸] آن در محافل سوگواری سیدالشهداء علیه‌السلام نمی‌گردید و به کار زائر نمی‌خورد و کتاب لهوف نمی‌شد بلکه یک کتاب بزرگ می‌گردید به این مناسبت است که اسناد نقلیات خویشتن را بیان نفرموده و چون سید (ره) در دقت نظر و وثاقت و امانت و ضبط در نقل احادیث و تواریخ و وقایع نزد عموم علمای امامیه رضوان‌الله‌علیهم مورد قبول و هیچگونه سر موئی جای شبهه و اشکال نیست و قطعا هر چه در لهوف نقل فرموده و از اول کتاب تا آخر آن هر چه بیان کرده با سند و مدرک و نقل از کتب معتبره است ولی نظر به علت و جهتی که ذکر شد اسانید را حذف کرده و بیان نفرموده است. و لذا تمامی نقلیات و محتویات کتاب لهوف سید (ره) نزد علمای امامیه مورد اطمینان و اعتماد و اعتبار است و از تمامی تواریخ و مقاتل که از علمای شیعه و سنی تألیف کرده و در تاریخ دشت کربلاء به قلم آورده‌اند صحیح‌تر و اعتبارش بیشتر است.

احتیاطهای سید در امور دینی

کسی که از نهایت ورع و تقوی و دیانت و خوف از خدا کتابی در فقه تألیف نکند و از آیه‌ی شریفه که در حق رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: و لو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین [۱۵] بترسد و به یک کتاب به نام غیاث

سلطان‌الوری در قضاء از میت اکتفاء نماید و از نهایت احتیاط و نظر به آیه‌ی شریفه: و لا تأکلو [صفحه ۱۹] مما لم یذکر اسم الله علیه [۱۶] از هر غذائی که اسم خدا در تهیه و پختن آن گفته نشده بود از خوردن آن اجتناب می‌فرموده. و کسی که باب ملاقات با حضرت بقیةالله ارواحنا فداه به وی باز و سعادت درک حضور اقدس آن حضرت برایش حاصل بوده و صاحب کرامات باهره و مقامات معنویه‌ی عالیه بوده است [۱۷] .آیا همچو شخصیت بزرگ دینی یک قضیه را در کتابش بدون سند و مصدر و مستند نگارش می‌دهد؟ و لذا بی‌خود و بی‌جهت نیست که کتاب وی در نهایت درجه مورد اعتماد و اعتبار در میان علماء و فقهاء و مؤرخین شیعه قرار گرفته است ولی محدث نوری (ره) خواسته به همچو کتابی اشکال وارد نماید. و ناگفته نماند برخی از مردم اذعان دارند چنانچه سید (ره) در لهوف و ابن نما در مثیر الاحزان تصریح فرموده‌اند اسراء اهل‌بیت علیهم‌السلام به کربلاء برای زیارت قبر اطهر سیدالشهداء علیه‌السلام آمده‌اند ولی گویند از آن دو کتاب شریف درنمی‌آید که آمدن آنها در روز بیستم شهر صفر سال ۶۱ هجرت بوده است چون تصریح به روز و تاریخ ورود اسراء اهل‌بیت علیهم‌السلام نفرموده‌اند و عین عبارت مرحوم سید (ره) در لهوف به قرار زیر است: [صفحه ۲۰] قال و لما رجع نساء الحسین علیه‌السلام و عیاله من الشام و بلغوا العراق قالوا للدلیل مربنا علی طریق کربلاء فوصلوا الی موضع المصرع فوجدوا جابر بن عبدالله الانصاری رحمه الله و جماعة من بنی‌هاشم و رجالا من آل رسول‌الله صلی الله علیه و آله قد وردوا لزیارة قبر الحسین علیه‌السلام فوافوا فی وقت واحد و تلاقوا بالبکاء و الحزن و اللطم و اقاموا المأتم المقرحة للاکباد و اجتمع الیهم نساء ذلک السواد فاقاموا علی ذلک ایاما [۱۸] . یعنی راوی گفت: چون زنان و عیالات حسین علیه‌السلام از شام بازگشتند و به گشور عراق رسیدند به راهنمای قافله گفتند ما را از راه کربلاء ببر پس آمدند تا به قتلگاه رسیدند دیدند جابر بن عبدالله انصاری و جمعی از بنی‌هاشم و مردانی از اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمده‌اند برای زیارت قبر حسین علیه‌السلام پس همگی به یک هنگام در آن سرزمین گرد آمدند و با گریه و اندوه و سینه‌زنی با هم ملاقات کردند و مجلس عزائی که دلها را جریحه‌دار می‌کرد برپا نمودند و زنانی که در آن نواحی بودند جمع شدند و چند روزی به همین منوال گذشت [۱۹] . و اما فقیه ابن نما (ره) در مثیرالاحزان گوید: و لما مر عیال الحسین علیه‌السلام بکربلاء و جدوا جابر بن [صفحه ۲۱] عبدالله الانصاری رحمةالله‌علیه و جماعة من بنی‌هاشم قدموا لزیارته فی وقت واحد فتلاقوا بالحزن و الاکتیاب و النوح علی هذاالمصاب المقرح لاکباد الاحباب [۲۰] . سید (ره) و ابن نما (ره) گر چه به روز ورود تصریح نفرموده‌اند ولی بلاشک مرادشان از رجوع و مرور زنان و عیالات امام حسین علیهم‌السلام به کربلاء و ملاقات با جابر انصاری (ره) در اربعین بوده و کسی در غیر روز اربعین بیستم صفر سال ۶۱ هجرت ملاقات آنها را ننوشته است و عموم شیعه و علمای امامیه همین معنا را از عبارات آن دو بزرگوار فهمیده‌اند و بعضی احتمالات و حدسیات که در زمانهای متأخیر و قریب به زمان ما و در عصر حاضر داده‌اند تماما حدسیات و احتمالات ناشی از اشکالات و شبهاتی است که اذهان را مشوش و افکار را پریشان کرده است و الا مدرک و مستندی ندارند غیر از استبعادهائی [۲۱] که از آن شبهات ناشی شده است و به این جهت است که از بزرگان علمای امامیه همین مطلب را با تعیین روز بیستم ماه صفر نوشته و احتمال دیگری نداده. چنانچه شیخ علامه‌ی متبحر شیخ فخرالدین طریحی نجفی (ره) که از اکابر و اجلاء امامیه است و در سال ۱۰۸۵ ه ق وفات یافته [صفحه ۲۲] و صاحب مجمع البحرین ا کتب مشهوره در غریب حدیث است که مکرر طبع و منتشر شده در کتاب منتخب چنین بیان فرموده: ثم امر الملعون (یعنی یزید) برد الاساری الی اوطانهم قال فسار القائد بهم و کان یتقدمهم تارة و یتأخر عنهم تارة فقلن النساء له بحق الله علیک الا ما عرجت بنا علی طریق کربلاء ففعل ذلک حین وصل الی تلک الناحیة و کان قدومهم الی ذلک المصرع فی یوم العشرین من صفر فوجدوا هناک جابر بن عبدالله الأنصاری و جماعة من نساء بنی‌هاشم فتلاقوا فی وقت واحد فاخذوا بالنوح و البکاء و اقامة الماتم الی ثلاثة ایام فلما انقضت، توجهو الی المدینة [۲۲] انتهی. عموم مؤرخین و ارباب مقاتل اتفاق دارند که تشرف جابر انصاری (ره) به زیارت سیدالشهداء علیه‌السلام در اربعین اول بوده و رسیدن اسراء اهل‌بیت علیهم‌السلام و امام سجاد علیه‌السلام به کربلاء و ملاقات با جابر (ره) که این اکابر از علماء تصریح می‌فرمایند

بلاشک نظرشان در همان موقع تشرف جابر رحمه الله است نه آن احتمالات و حدسیات بی‌اساسی که امثال صاحب کتاب طرازالمذهب و غیره نگارش داده‌اند و همان موقع است که امثال ابوریحان بیرونی حکیم و ریاضی‌دان مشهور در کتاب نفیس‌الاثار الباقیهٔ تصریح کرده که در روز بیستم سر مبارک امام حسین [صفحه ۲۳] علیه‌السلام را به بدنش ملحق کردند و چهل نفر از اهل‌بیت او پس از مراجعت از شام قبرش را زیارت کردند [۲۳] و ابوریحان تقریبا از علمای قرن چهارم هجریست و در سال ۴۴۰ از هجرت وفات یافته و کتابش در غایت اعتبار است .

ادعای بعضی از شاگردان نوری و جواب او

و بعضی از شاگردان محدث نوری (ره) در کلمه‌ی (رد رأس‌الحسین علیه‌السلام الی جثته) که در عبارت ابوریحان و جمع کثیری از علماء موجود است اشکال تراشی نموده که عبارتشان کلمه‌ی (رجع) و (ارجاع) و (رجوع) نیست و شاید (رد) به عنوان طی‌الارض بوده باشد اشکالی است که وجهی ندارد و انجام این کار به طریق طی الارض و خوارق‌العادهٔ دلیلی ندارد و قابل اعتناء نیست زیرا عبارت ابوریحان در اصل عربی الاثار الباقیهٔ که کلمه‌ی (رد) دارد ولی در آخر عبارت هم کلمه‌ی (بعد انصرافهم من الشام) را نیز دارد که ملحق کردن رأس اطهر به بدن مبارک بعد از مراجعت و برگشت از شام را می‌رساند و صریح در آن است که قابل هیچگونه خدشه نیست چنانچه توضیح بیشتری بعدا راجع به این موضوع داده می‌شود.

اذعان بعضی از معاصرین و اشکال دیگر

پس این که بعضی از معاصرین در کتابش آمدن اسراء اهل‌بیت علیهم‌السلام و بانوان و مخدرات خاندان رسالت صلی الله علیه و آله را به کربلاء نتوانسته انکار نماید و قبول کرده است ولی در آخر کلامش گوید که از عبارت سید (ره) درنمی‌آید که این تشرف آنها در بیستم صفر بوده و این حرف [صفحه ۲۴] او بی‌وجه و اشکال‌تراشی و جمود بیشتری نیست.

نقل عبارات بعضی از معاصرین

خوب است عین عبارت وی نقل شود: از نقل سید بن طاووس در ملهوف [۲۴] دانسته می‌شود که خانواده‌ی امام شهید پس از مراجعت از شام اول به زیارت قبر حسین [۲۵] آمدند و در همان زمان نیز کاروانی از حجاز برای زیارت آمد جابر بن عبدالله انصاری و جمعی از بنی‌هاشم با خاندان امام شهید مصادف شدند و چند [صفحه ۲۵] روز ماندند و اقامه‌ی مجالس سوگواری نمودند و زنان اعراب نیز در آن مجالس شرکت داشتند، و این نقل با اعتبار مساعد است اهل‌بیت امام که نتوانستند در کربلاء عزاداری کنند و بدنهای قطعه‌قطعه شده را وداع و دفن نمایند در این موقع که آزاد شدند چگونه جبران گذشته نمی‌نمایند آنان که در منزل یزید مجالس سوگواری و عزاء به پا می‌کنند چگونه از زیارت قبر حسین و شهداء و اقامه‌ی عزا در نزد خاک آن بزرگان خودداری می‌کنند تسکین آلام داغدیدگان به همین است که بر سر آن خاک بیایند و گذشته را به یاد بیاورند و در هر گوشه‌ی بنشینند و اقامه‌ی عزاء بنمایند جائی که أمیرالمؤمنین علیه‌السلام پیش از واقعه‌ی عاشوراء کربلاء بیاید و گریه‌ها بکند و بگوید در اینجا شتران بر زمین می‌نشینند و در اینجا فرود می‌آیند و در اینجا خونشان ریخته می‌شود. «قرب الاسناد محمد بن عیسی عن القداح عن جعفر بن محمد عن ابیه قال: مر علی علیه‌السلام بکربلاء فی اثنین من اصحابه فلما مربها ترقرقت عیناه للبکاء ثم قال هذا مناخ رکابهم و هذا ملقی رحالهم و هیهنا تهراق دمائهم طوبی لک من تربهٔ علیک تهراق دماء الاحبهٔ» چگونه امام سجاد علیه‌السلام بعد از واقعه‌ی کربلاء به زیارت قبر پدر نیاید و یادی از ایام گذشته ننماید و همچنین زینب‌کبری علیهاالسلام و سایر خاندان از زنان و دختران و خواهران حضرت سید الشهداء مگر ممکن است حسین را فراموش کنند و به زیارت او نیایند در روایتی دیدم ابوحمزه

ثمالی می‌گوید: در مسجد کوفه بودم شخص غریبی آمد [صفحه ۲۶] و مشغول نماز شد مجذوب او شدم چون حال خوشی داشت پس از نماز بیرون رفت او را تعقیب کردم تا رسید به جائی که دو شتر و یک غلام حاضر بودند از غلام پرسیدم این شخص کیست [۲۶] . گفت علی بن الحسین است رفتم نزدیک سلام کردم گفتم آقا اینجا کوفه است و با پدر و جد تو چه کردند چگونه به اهل کوفه اطمئنان نمودی و در این شهر وارد شدی فرمود برای زیارت قبر پدرم و برای همین نماز که خواندم و تو دیدی آمده بودم والساعهٔ برمی‌گردم و این روایت را صاحب وسائل در باب صلاهٔ در مسجد کوفه به خاطر دارم که نقل نموده و ظاهرا مقصود از زیارت پدر همان حسین بن علی علیهماالسلام است این قطعی است که امام سجاد پدر را فراموش نکرده و به زیارت او مکرر می‌آمده و البته به نحوی مسافرت نمی‌نمود که در تواریخ ثبت گردد و خلاف تقیه شود ولی این آمدن اهل‌بیت به کربلاء از نقل سید ابن طاووس دانسته نمی‌شود که در اربعین بوده و علی ای حال اربعین سال اول قطعا نبوده- تا اینجا کلام بعضی از معاصرین بود. در گذشته دانسته شد که منظور مرحوم سید (ره) در لهوف آمدن اسراء اهل‌بیت علیهم‌السلام بعد از خلاصی از شام در همان سال اول ۶۱ بوده [صفحه ۲۷] چنانچه بعضی از تواریخ و عبارات بعضی مقاتل دیگر نیز شاهد است و اسراء اهل بیت علیهم‌السلام غیر از این که در مراجعت از شام جمعا به کربلاء آمده باشند و موقع دیگر این وقاعه اتفاق افتاده باشد تاریخی آن را نشان نمی‌دهد و احتمالات و تخیلات اشخاص هم به قدر پشیزی ارزش نداشته و ما را به واقع امر راهنمائی نمی‌کند تمامی آن احتمالات را باید به دور انداخت.

از قطع قاطعی به دیگری قطع حاصل نمی‌شود

و اما این که گفته: اربعین سال اول قطعا نبوده. اگر برای صاحب این کلام قطع به این ادعا حاصل شده باشد او را از قطع خودش نتوان منصرف کرد مگر بیشتر تأمل در تواریخ و مقاتل نماید و بداند که قطع وی مطابق واقع نیست و اگر اشکال‌تراشی‌ها و احتمالها و استبعادها را به دور اندازد، بطلان قطعش معلوم می‌شود ولی از قطع او به ما قطع حاصل نمی‌شود و برای ما قطع وی حجیت ندارد زیرا قطع قاطع به خودش حجت است چنانچه در اصول فقه بیان شده است. و انشاءالله تعالی از آنچه شرح خواهیم داد بر خوانندگان گرامی‌اطمئنان حاصل خواهد شد که آمدن اسراء اهل‌بیت علیهم‌السلام به کربلاء در سال اول بوده و آنچه مشهور میان شیعه‌ی امامیه است که سر مبارک امام حسین صلوات‌الله‌علیه را به جسد اطهر و اطیب وی ملحق کرده‌اند صحیح است و آن را امام سجاد علیه‌السلام بعد از چهل روز از شهادت با اهل‌بیت علیهم‌السلام به کربلاء آورده و ملحق فرموده و این آمدنش به طریق عادی [صفحه ۲۸] بوده نه بطی‌الارض و امثال آن که مجرد ادعا و تخیل است و مدرکی ندارد و ماندن اسراء اهل‌بیت علیه‌السلام در دمشق بیشتر از چند روز نبوده و استیذان ابن‌زیاد از یزید پلید درباره‌ی اسراء به واسطه کبوتران نامه‌بر بوده و انکار مرحوم محدث نوری (ره) و ادعاء وی که استفاده از کبوتر از أواخر بنی‌عباس شروع شده و از زمان فاطمیین در موصل روی کار آمده است ادعاء بی‌وجه و خالی از تحقیق است چنانچه می‌آید انشاءالله تعالی.

از دلائل علامه‌ی نوری برای استبعاد آمدن اسراء

از دلائلی که علامه‌ی محدث نوری (ره)برای استبعاد آمدن اسراء در اربعین اول به کربلاء اقامه نموده می‌فرماید: که آمدن اسراء اهل‌بیت علیهم‌السلام در اربعین اول از چند جهت منافات دارد: او: آنست که خود سید (ره) در اقبال آمدن اهل‌بیت را به کربلاء در روز بیستم صفر سال ۶۱ بعید شمرده است چون ابن‌زیاد به شام برای یزید نامه نوشت و درباره‌ی آنها تکلیف خواست و این کار مدتی لازم دارد تا جواب از شام بیاید.

جواب آن دلیل (اولا)

در جواب این شبهه گفته می‌شود: که اینها استبعادهائی است که بعد از هزار و چند صد سال از وقوع قضایا به ذهن می‌آید و باعث ایجاد شبهه در وقوع قضیه می‌گردد چون از چگونگی و کیفیت استیذان ابن‌زیاد و این که به چه وسیله از یزید تکلیف خواسته آن را به دست نیاورده و با میزان زمان خود اندازه گرفته است. اولا: خود سید (ره) در آوردن سر مبارک سیدالشهداء علیه‌السلام و [صفحه ۲۹] ملحق کردن آن به جسد مبارک تردید نداشته و در صفحه‌ی ۵۸۸ از اقبال بر آن تصریح فرموده گر چه در کیفیت آن و چگونگی حمل آن از شام تا حائر شریف و در کیفیت الحاق به جسد اطهر در قبر مطهر و در جزئیات تفاصیل آنها اظهار بی‌اطلاعی فرموده است ولی چنانچه نقل خواهیم کرد امام سجاد علیه‌السلام سر اطهر را به کربلاء آورده و ملحق به جسد اطهر کرده و این قضیه بعد از چهل روز از عاشوراء بوده است پس معلوم میشود جهت استبعاد مرحوم سید (ره) بنا بر نقلی که اسراء یک ماه در شام مانده باشند چنانچه خودش فرموده است می‌باشد ولی نه ناقل آن معلوم است و نه در روایتی و تاریخی که قابل اعتماد باشد نقل کرده‌اند که یک ماه در شام مانده‌اند بلکه تواریخ معتبره تصریح کرده‌اند که بیشتر از چند روز نمانده‌اند هشت روز یا نهایت به قول طبری ده روز مانده‌اند. داستانها و شاخ‌برگها و پیرایه‌هائی که در کتب ضعیفه و قصه‌سرایان بر تاریخ صحیح اسراء اهل‌بیت علیهم‌السلام در شام و اقامه‌ی مجالس عزاء با آن طول و تفاصیل که افزوده‌اند خیال می‌شود که مدتها در شام مانده‌اند مانند تفاصیل و داستانهای طولانی که نسبت به قضایای فاجعه روز عاشوراء بسته‌اند تا کار به جائی رسیده که بگویند روز عاشوراء بر خلاف عادت چندین ساعت طولانی شده یا تفاصیل جعلی درباره خروج سیدالشهداء علیه‌السلام از مدینه‌ی منوره نگارش داده‌اند که از اکاذیب است زیرا تمامی تواریخ و مقاتل معتبره تصریح کرده‌اند که امام علیه‌السلام از مدینه شبانه خارج شد (خائفا یترقب) مخفی و کسی مطلع نشد و اعتبار و ملاحظه‌ی [صفحه ۳۰] حال آن موقع نیز این را می‌رساند که امام علیه‌السلام به طور مخفی از مدینه بیرون آمده باشد یا مانند جعلیاتی که در طراز المذهب نقل کرده که اسراء اهل‌بیت علیهم‌السلام را دوباره به شام أسیر برده‌اند منظور نسبت به تفاصیلی که با قضایای شام و توقف اهل‌بیت علیهم‌السلام در دمشق گفته‌اند همین جریانهای جعلی زیادی پیش آمده است و آن وقت در قضیه‌ی اربعین و آنچه مشهور میان علمای امامیه و شیعه‌ی اثنی عشریه است به تردید افتاده‌اند تا کار را به جائی رسانیده‌اند که از محالات بشمارند چرا این محال بودن را ابوریحان بیرونی متوجه نشده که در کتاب الاثار الباقیهٔ تصریح به ورود اسراء در بیستم صفر و الحاق کردن رأس اطهر اطیب به بدن مبارک کرده است؟ بلی مدت بسیار کمی نگذشته بود و هنوز اسراء خاندان نبوت در شام بودند که از هر طرف بلاد اسلامی بغض و عداوت بر یزید قلوب را پر کرده و لعن و دشنام وی بر زبانها جاری گردید و عموم مسلمین با نظر بغض و عداوت به وی نگریستند و تمامی مردم از اشخاص نیک و بد او را دشمن داشتند و یزید به عمل ناهنجار و شنیع خود پی برد و در باطن از ابن‌زیاد خوشدل و مورد انعام و جایزه‌ی خود قرار داده ولی در ظاهر از وی و از عمل وی در قتل امام حسین علیه‌السلام اظهار نارضایتی می‌کرد که بلکه از انزجار و تنفر افکار عمومی بر علیه خود کاسته و [صفحه ۳۱] جلوگیری نماید [۲۷] و لذا در آن روزها اجازه داده بود که در دربار وی بر سرور مظلومان خاندان آواره‌اش که در دست یزید اسیر بودند اقامه‌ی عزا نمایند و از باب مکرو سیاست بلکه جلوگیری از هیجان افکار عمومی کند و الا چطور متصور بود دیکتاتور قلدری مانند وی در دربار خود اجازه بدهد بر سیدالشهداء علیه‌السلام دختران پدر مرده و مادران و خواهران داغدیده عزا اقامه نمایند از این اجازه وی معلوم می‌شود که دست و پای خود را از تشنج افکار عمومی مردم و از تنفر و انزجار مسلمین کم کرده است و از این جهت بوده که امام سجاد علیه‌السلام را در کنار سفره‌ی غذای خود نشاند و با مهربانی هم روانه‌ی وطن خودشان کرده است ولی معلوم است که در دربار یزید اقامه‌ی عزا با آن تفاصیلی که قصه‌سرایان در بعضی کتب ضعیفه که ابدا قابل اعتماد نیست شرح داده‌اند هرگز وقوع نمی‌یابد پس خیال نشود که اگر گفته شود که خاندان امامت در شام در دربار یزید اقامه‌ی عزا نموده‌اند یعنی چند روزی صبح و شام با آن تفاصیل غیرقابل اعتماد عزا برپا کرده باشند. و از این جهت بود که ذکر شد دیگر یزید

نمی‌توانست اسراء خاندان رسالت را بیشتر در شام نگهدارد و مدت یک ماه و یا نظر به [صفحه ۳۲] حدسیات پاره‌ی اشخاص تا یک سال در آنجا آنها را توقف دهد و یا تا یک ماه در حبس ابن‌زیاد در کوفه مانده باشند چنانچه صاحب طراز المذهب در خیال خویشتن بافیده و اربعین اول را در موقع بردن آنها به اسارت به شام تصور کرده است که غیر از تصورات پوچ بی‌مدرک چیز بیشتری نیست و هیچگونه شاهدی از تاریخ ندارد.

جواب آن دلیل (ثانیا)

اشاره

و ثانیا: استبعاد سید (ره) در اقبال و محدث نوری (ره) در لؤلؤ مرجان نظر به ملاحظه‌ی حال عادی است که در بیستم صفر سال ۶۱ اسراء خاندان نبوت به کربلاء مراجعت کرده باشند ولی این بعید شمردن آنها از عدم توجه به جریان حال و رفتن و آمدن در آن زمان است و اگر با تعمق در تاریخ آن زمان بنگریم خواهیم دید که در ظرف چند روز از عراق به شام و بالعکس می‌رفتند و برمی‌گشتند و با ملاحظه‌ی تاریخ شواهد زیادی پیدا می‌شود که با شترهای ذلول جماز و اسبهای عربی تندتاز مسافتهای طول و دراز را درانـدک مدتی طی می‌کرده‌اند حتی می‌توان گفت که در زمان ما آن شترها و اسبها نایاب شده و بلکه از بین رفته و حتی شجاعت و شهامت آن اشخاص نیز نمانده است شواهد زیادی در تاریخ وجود دارد که در ظرف ده روز و هشت روز و بلکه یک هفته از عراق به شام و از شام مراجعت به عراق می‌کرده‌اند و حتی در زمان حاضر ما نیز آثاری از آن سرعت سیرها باقی و هنوز در نژاد اصیل عربی نمونه‌ی وجود دارد و لذا در ذیل به موارد زیادی از گذشته و حال اشاره نموده و در این‌باره بیشتر توضیح داده و شواهد می‌آوریم تا بر خوانندگان گرامی مطلب قدری روشن گردد. [صفحه ۳۳]

شواهدی که در آن زمان در اندک مدت از شام می‌آمدند

راهی میان شام و عراق

راهی میان شام و عراق است و راه راست و مستقیم می‌باشد و عربهای (عقیل) در زمان ما از آن راه می‌روند و در مدت یک هفته به عراق میرسند و چون غالب عجمها از احوال راههای صحرای کبیر میان عراق و شام بی‌اطلاع هستند و خبر ندارند و لذا غالب شبهه‌ها و اشکالها در مراجعت اسراء خاندان رسالت و آمدنشان به عراق در اذهان آنها پیدا شده و قضیه‌ی اربعین را از محالات شمرده‌اند ولی سید امام علامه‌ی واسع الاطلاع آقای حاج سید محسن امین عاملی قدس‌سره صاحب اعیان‌الشیعهٔ که یکی از اکابر علمای شیعه‌ی امامیه در عصر اخیر بود و نمونه‌ی از علمای شیعه در زمانهای گذشته به شمار می‌رفت [۲۸] در تألیف نفیس [صفحه ۳۴] خود اعیان الشیعهٔ به همین موضوع عربهای عقیل اشاره فرموده و تصدیق کرده است و خود آن مرحوم ساکن دمشق و از اهل شام و جبل عامل و بهتر مطلع و آشنا به احوال و اوضاع آن سامان بود و ان‌شاءالله تعالی عین عبارات عربی آن بزرگوار را در آینده نقل و ترجمه به فارسی خواهیم کرد.

عربهای صلیب از حوران

عربهای (صلیب) از (حوران) که محال وسیع از اعمال دمشق و در جهت قبله‌ی آن واقع است و مشتمل بر دهات و مزارع زیاد است و مرکز آن محال (بصری) می‌باشد و در اشعار عرب اسم آن محال زیاد آمده است در ظرف هشت روز از محل خودشان حرکت

کرده و در عراق به نجف اشراف می‌رسند این موضوع را نیز سید امام امین عاملی قدس‌سره تصدیق فرموده است.

حالات یگانه شهید راه حق

در تاریخ حالات یگانه شهید راه حق و مفسر قرآن مجید و یکه‌تاز میدان جانبازی در محبت و ولایت أمیرالمؤمنین سلام‌الله‌علیه میثم تمار ایرانی عراقی نهروانی رضوان‌الله‌علیه با سند معتبر نقل شده از یعقوب بن شعیب از اولاد خود میثم تمار و از ثقات اصحاب امام صادق [صفحه ۳۵] سلام‌الله‌علیه و او نقل کرده از صالح بن میثم و او نقل کرده از ابوخالد تمار که روز جمعه با میثم تمار در شط فرات کوفه مشغول گردش و در کشتی بودیم که ناگاه باد سختی وزید از کشتی خارج شد و به باد نگاهی کرد و فرمود این باد عاصف است کشتی را محکم ببندید که خطری به آن نرسد الساعهٔ معاویه در شام مرد و روز جمعه آینده قاصد از شام وارد کوفه شد و با وی ملاقات کردم و خبر از شام گرفتم گفت: معاویه از دنیا رفت و مردم به پسرش یزید بیعت کردند گفتم کدام روز معاویه مرد گفت روز جمعه‌ی گذشته. این قصه در کتب رجال مثل رجال شیخ ابوعمروکشی رحمه الله با سند نقل شده و در تنقیح المقال و غیره نیز از آن نقل کرده‌اند و علامه شیخ محمد حسین مظفر نجفی (ره) صاحب کتاب علم امام علیه‌السلام در کتاب خود که در حالات میثم تمار (ره) تألیف کرده نقل فرموده است رجوع شود به تنقیح المقال ج ۳ ص ۲۶۲ ط نجف و کتاب میثم تمار مرحوم شیخ مظفر (ره) ص ۲۸ ط نجف. از این قضیه کاملا روشن است که در ظرف یک هفته از شام به عراق و کوفه می‌آمدند و قاصد در مدت یک هفته به کوفه رسیده و خبر دادن میثم تمار قدس‌الله‌روحه صحیح و درست درآمده است. و احتمال داده نمی‌شود که رسیدن این خبر به کوفه به وسیله‌ی کبوتر نامه‌بر بوده باشد زیرا ابوخالد تمار گوید: روز جمعه‌ی آینده قاصد از شام وارد کوفه شد و با وی ملاقات کردم و خبر از شام گرفتم گفت:... [صفحه ۳۶] واضح است که این ملاقات وی با شخص قاصد که از شام آمده بوده اتفاق افتاده است و مربوط به کبوتر نامه‌بر نیست.

هجرت معاویهٔ بن صخر بن حرب اموی

در میان مؤرخین مشهور و بلکه می‌توان گفت مسلم است که معاویهٔ بن صخر بن حرب اموی که خود را اول شاهان بنی‌امیه [۲۹] به جامعه‌ی مسلمین معرفی کرد در پانزدهم ماه رجب سال (۶۰) هجرت مرده و یزید به والی مدینه‌ی منوره اطلاع داده و به وی دستور داد که از حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام بیعت بگیرد حاکم مدینه امام علیه‌السلام را دعوت کرده و مردن معاویه را به آن حضرت اطلاع داده و بیعت کردن به یزید را به امام علیه‌السلام پیشنهاد نمود و امام علیه‌السلام امتناع ورزیده و مروان اموی رانده (طرید)شده‌ی رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم بوالی اظهار کرد که اگر حسین بن علی علیهماالسلام حالا شبانه بیعت ننماید دیگر تو به وی دست نخواهی یافت و امام علیه‌السلام از کلام او (الوزغ ابن الوزغ) برآشفته و از مجلس بیرون آمده با آن تفصیلی که در تاریخ ثبت است و مشروحا بیان شده است. امام علیه‌السلام در بیست و هشتم رجب ۶۰ از مدینه (خائفا یترقب) خارج شده و عازم مکه‌ی معظمه گردید میان وفات معاویه و خارج شدن امام علیه‌السلام از مدینه سیزده روز فاصله است تمامی مدت رسیدن خبر [صفحه ۳۷] مرگ معاویه به مدینه از شام و سئوال و جواب والی مدینه... با یزید و پیشنهاد والی بیعت را به امام علیه‌السلام در آن مدت کوتاه شده و این جریانها اتفاق افتاده و خبر شام به مدینه رسیده در صورتی که حجاز دورتر از عراق نسبت به شام است بر حسب گفته‌ی علامه محدث نوری (ره) بایستی بیشتر از بیست روز فقط رسیدن خبر مرگ معاویه به حجاز طول بکشد و دوباره مکتوب دوم یزید به والی پس از امتناع سیدالشهداء علیه‌السلام از بیعت و امر او به قتل آن حضرت در آن مدت کوتاه انجام یافته است تمامی این ارسال نامه‌ها و اخذ جوابها به واسطه‌ی کبوتر نامه‌بر بوده است و تفصیل آن خواهد آمد ان‌شاءالله تعالی.

رفتن ابوبکر به شام

طبری در تاریخ خود نقل کرده [۳۰] که بسر بن ارطات از دژخیمان معاویهٔ بن صخر ابوبکره را مهلت داده از کوفه به شام روانه کرد ابوبکره به نزد معاویه آمده و روز هفتم خبری را که پی آن رفته بود از معاویه گرفته و در کوفه به بسر رسانید از این قضیه معلوم می‌شود ابوبکر در مدت سه روز و نیم به شام رفته و در ظرف سه روز و نیم به کوفه برگشته و خود را در کوفه به بسر معرفی کرده است.

رفتن عمیره به شام نزد یزید

در کتاب قرةالعین فی اخذ ثارالحسین علیه‌السلام تألیف عالم علامه عبدالله بن محمد که به تصریح بعضی از کتب معتبره است قضیه‌ی رفتن عمیره را به شام نزد یزید پلید و نامه‌ی عبدالله بن عمر را که شوهر [صفحه ۳۸] خواهر مختار ثقفی است به یزید رسانیده نقل کرده وقتی که عمیره نامه‌ی خلاصی مختار را در شام از یزید گرفت [۳۱] در ظرف یازده روز خودش را به کوفه رسانید و نامه را به ابن‌زیاد داده و مختار را از حبس وی رهانید و گوید: و خرجت من دمشق و لم ازل سائرا حتی وصلت الکوفهٔ بعد احد عشر یوما [۳۲] .

حرکت مروان عامر بن ربیعه با یک صد هزار لشکر از شام برای جنگ با مختار

باز در همان کتاب قرةالعین نقل کرده: که مروان عامر بن ربیعه را با یک صد هزار لشکر از شام برای جنگ با مختار حرکت داد و عامر و تمامی لشکر با جدیت تمام حرکت کرده و در مدت ده روز به کوفه رسیدند و گوید: فسارهوا و من معه و جعل یجد فی المسیر حتی وصل الی الکوفهٔ فی مدهٔ عشرهٔ ایام [۳۳] . [صفحه ۳۹]

احرام بستن سید الشهداء به عمره‌ی مفرده

اشاره

می‌توان از مسلمات تاریخ بشماریم که حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام از مکه‌ی معظمه روز هشتم ذی‌الحجه سال ۶۱ هجرت به طرف عراق به حرکت آمده و چون آن حضرت احرام به عمره‌ی مفرده بسته بود [۳۴] عمره را به اتمام رسانیده و هشتم ذی‌الحجهٔ حرکت فرمود و با یاران و فداکاران باوفای خویشتن عازم کوفه شد و در واقع به سوی قربان‌گاه کربلاء روانه گشت و اهل‌بیت امام علیه‌السلام همراهش بودند و مسافت مابین مکه و کوفه در حدود سیصد و هشتاد فرسخ است. از قرائن زیاد و علائم و امارات بی‌شمار نیز معلوم است که امام علیه‌السلام با سرعت تمام در سیر خود حرکت نمی‌فرمود و در اثناء راه بعضی از مردم را که صلاح می‌دانست و در آنها فلاح و رستگاری می‌دید آنها را به یاری خود دعوت می‌فرمود و بدون شک این طرز سیرهم [صفحه ۴۰] باعث معطلی در اثناء راه بوده و پس از رسیدن حر بن یزید ریاحی به حضور آن حضرت دو روز سر راه را بر امام علیه‌السلام گرفت و از پانزده فرسخی کوفه در طی مسافت راه مستقیم پیش نگرفته بود و روز دوم محرم سال ۶۱ هجرت وارد کربلاء شدند و آن مسافت بعیده را از مکه تا کربلاء در حدود بیست و چهار روز طی فرموده از تأمل در اطراف تاریخ این قضیه روشن می‌شود که امام علیه‌السلام با یاران و همراهان خود و مخدرات و بانوان عصمت و طهارت در آن سفر بسیار مهم روزی پانزده فرسخ راه را به آسانی

طی می‌کرده‌انـد و لابـد مراکب شترانی بوده‌انـد در آن زمانها که بسـیار تنـدرو و جماز و ذلول که سـیر متعارفی آنها طی آن انـدازه مسافت بوده است.

ورود اهل بیت به دمشق شام در اول صفر

اشاره

در بسـیاری از کتب معتبره که اگر به شـمار آورده شود کلام به درازا می‌کشد تصـریح شده که اسـراء اهل‌بیت علیهم‌السـلام را روز اول ماه صفر سال ۶۱ وارد شام کرده‌اند. ابوریحان بیرونی حکیم و ریاضی‌دان مشهور اسلامی که در سال ۴۴۰ هجرت از دنیا رفته و کتاب الاثارالباقیـهٔ او بسـیار مورد اعتماد و اعتبار است در آن کتاب خود بر این مطلب تصـریح کرده و گویـد: صـفر: فی الیوم الاول ادخل راس الحسـین علیه‌السـلام مدینهٔ دمشق فوضـعه یزید بین یدیه و نقر ثنایاه بقضیب کان فی یده و هو یقول: لست من خندف ان لم انتقم. من بنی‌احمـد ما کان فعل [صـفحه ۴۱] (تا آخر) [۳۵] . در ترجمه‌ی الاثار الباقیهٔ گوید: صـفر در روز اول آن سـر حسـین علیه‌السـلام را به شـهر شـام وارد کردنـد و یزیـد آن سـر را پیش روی خود گـذاشت و با چوبی که در دست داشت به لبهای حسـین می‌زد و می گفـت: (تـا آخر) [۳۶] . ورود اسـراء اهـل‌بیت علیهم‌السـلام روز اول مـاه صـفر به دمشق از قرائن و امـارات زیـادی مورد اعتماد و اطمئنان است و لـذا آن روز را بنی‌امیه برای خودشان عید رسـمی قرار داده بودند چنانچه زکریای قزوینی در کتاب عجائب المخلوقات گوید: الیوم الاول منه (من صـفر) عید بنی‌أمیهٔ ادخل فیه رأس الحسـین رضـی‌الله‌عنه بدمشق [۳۷] . و قریب به این عبـارت قزوینی را جمع کثیری از علمـاء شـیعه و سـنی نگـارش داده‌انـد. با این که اسـراء اهل‌بیت علیهم‌السـلام مـدتی که مقـدارش تحقیقا [صفحه ۴۲] معلوم نیست در کوفه در زنـدان ابن‌زیاد مانده‌انـد و ابن‌زیاد از یزیـد کسب اطلاع نموده و درباره‌ی آنها کسب تکلیف و دستور خواسته که تمامی‌آنها را بکشد و یا به شام رهسپار سازد

حرکت اهل بیت در (پانزدهم) محرم از کوفه

و پس از رسـیدن خبر از یزید و فرمان وی که اسـراء را به شام روانه کند و روز اول صـفر ۶۱ وارد دمشق بشونـد اگر چند روزی در کوفه زندانی بوده‌اند و در حدود بیستم ماه محرم ۶۱ یا بنا به نگارش بعضی تواریخ معتبره در ۱۵ ماه محرم از کوفه اسراء را حرکت داده باشـند در ظرف ده یا پانزده روز به شام رسیده‌اند که اول ماه صفر وارد دمشق شده‌اند گر چه از راه سلطانی هم رفته باشند زیرا سرعت حرکت در آن زمانهـا با مراکب آن دوران چنانچه از قرائن و نظایر فهمیـده می‌شود آن راههای دور را طی می‌کرده‌انـد و در مراجعت از شام به کربلاء نباید شـبهات به راه‌انداخت و اذهان را دچار تشویش کرد و چه اسـتبعاد دارد که در قریب به همین اندازه مـدت از شام به کربلاء مراجعت کرده باشـند چنانچه امثال ابوریحان بیرونی که زمانش قریب به آن زمانهاست ورود اسـراء اهل‌بیت علیهم‌السـلام را به شام در اول صـفر ذکر کرده و مراجعت‌شان را در بیستم صفر سال ۶۱ نیز ذکر کرده است و بدون شک منظورش ماه صـفر همان سال است و اگر غیر از آن سال منظورش بود بر آن تصـریح می‌کرد و ابـدا آن شـبهات که در اعصار اخیره به اذهان رسیده در ذهن ابوریحان و امثال او جلوه نکرده است چون از اوضاع و احوال و سیر آن زمانها مطلع بوده است. [صفحه ۴۳]

توجه افکار عمومی بر علیه یزید

پس مراجعت اسراء اهل‌بیت علیهم‌السلام در روز بیستم ماه صفر سال ۶۱ هجرت بسیار قوی و مورد اعتماد است چون معلون نیست اسراء در شام چقدر توقف کرده اند و بلکه بیشتر از چند روز در دمشق نمانده‌اند چنانچه ملاحظه‌ی اوضاع سیاسی دولت بنی‌امیه آن را ایجاب می‌کرده که یزید نتواند اسراء را بیشتر از چند روز در دمشق توقف دهد زیرا پس از واقعه‌ی کربلاء اوضاع سیاسی دولت بنی‌امیه روز به روزبه‌روز به وخامت می‌کشید و به اضمحلال می‌گرائید و تشنج در اذهان مردم بیشتر می‌شد و افکار عمومی بر علیه یزید متوجه می‌گشت زیرا فاجعه‌ی دلخراش کربلاء کار آسانی نبود و مخدرات خاندان رسالت را به اسارت بردن و دختران مؤسس دین و صاحب خاتمیت را بر شتران برهنه سوار کردن و سر مبارک جگرگوشه‌ی زهراء بتول علیهاالسلام را در کوفه و شام بالای نیزه گردانیدن کار سهلی در انظار مسلمین دیده نمی‌شد که مردم آرام نشسته و دم فروبسته و در بستر استراحت خزیده باشند و بلکه مقدمات مفتضح شدن دشمنان سرسخت اسلام از تصمیمی که سیدالشهداء علیه‌السلام گرفت از همان روزها که وقعه‌ی عاشوراء فراهم شد شروع به نتیجه کرد و خبر آن فاجعه در اطراف و اکناف بلاد اسلامی می‌پیچید و روزبه‌روز نفرت بالای نفرت در انظار عمومی بر علیه بنی‌امیه و آل ابی‌سفیان دشمنان خاندان نبوت بیشتر می‌گشت. با این وضع چطور یزید می‌توانست تا مدت زیادی اسراء اهل‌بیت علیهم‌السلام را در حال اسارت در غربت نگهدارد و تا مدت یک ماه مثلا در [صفحه ۴۴] دمشق در جائی که نه از سرما و نه از گرما نگه می‌داشت آنها را متوقف سازد و لذا به حرمسرای دربان خون‌بار خویش برد و امام سجاد علیه‌السلام را در سر سفره‌ی خود نشاند و از روی حیله و تزویر و جلوگیری از تنفر افکار مردم از روی صورت‌سازی و حقه‌بازی که عادت و رویه‌ی ستمکاران خون‌آشام روزگار است قتل سیدالشهداء علیه‌السلام را به گردن ابن‌زیاد می‌انداخت و از روی سیاست اجازه‌ی اقامه‌ی عزا در دربار خود داد بلکه بتواند با نیرنگ‌بازی این عار و ننگ را از خود دور سازد ولی غافل از آن بوده که تاریخ حقایق را آشکار و ظاهر می‌نماید و لذا احتمال زیاد ماندن خاندان رسالت در شام بسیار بی‌اساس و دور از تأمل در تاریخ و هرگز اعتماد را نشاید گر چه این احتمال و نقل پوچ اذهان بعضی از اکابر و بزرگان را درباره‌ی آمدن خاندان نبوت در اربعین اول به کربلاء به حال تشویش درآورده است ولی نباید بزرگواری آنها باعث تبعیت و تقلید شود.

احتمال توقف زیاد اهل بیت در شام مدرک ندارد

در صورتی که خود محدث نوری (ره) از تاریخ طبری نقل کرده که بیشتر از ده روز در دمشق توقف نکرده‌اند [۳۸] پس احتمال یک ماه [صفحه ۴۵] ماندنشان در شام بی‌اصل است و در کتاب معتبری دیده نشده و احتمالهای بی‌جا که بعضی از صاحبان کتب ضعیفه در خیال خودشان بافته که شش ماه یا یک سال در شام مانده باشند ابدا مدرک تاریخی ندارد و سند مورد اعتمادی بر آن پیدا نیست و سید (ره) هم در اقبال روایتی و سند تاریخی بر یک ماه ذکر نکرده است که قابل اعتماد باشد و از داستانهای تعجب‌آور که غیر از فراهم کردن عار و ننگ بر عالم شیعه نتیجه ندارد آنست: که بعضی از اشخاصی که از افواه جهال و یا از کتابهای مجهول المؤلف مطالب تاریخی را اخذ و وارد کتابهای خودشان می‌نمایند برای اسراء اهل‌بیت علیهم‌السلام در عرض راه از کوفه تا به شام قصه‌های فراوان و داستانهای بی‌پایان جعل و وضع کرده‌اند که اگر آنها اصل داشته باشد در ظرف یک سال هم تمام نمی‌شود تا به شام برسند و مدتها باید در عرض مسافت راه از عراق تا شام سیر کرده باشند چنانچه بیان این موضوع خواهد آمد ان‌شاءالله تعالی.

رؤیت هارون هلال ذی الحجهٔ را در عراق و حضورش در مکه

اشاره

نقل شده که هارون‌الرشید عباسی [۳۹] و ابوحنیفه [۴۰] هلال [صفحه ۴۶] ذی‌الحجه را در کوفه و یا در بغداد رؤیت می‌نمودند و حرکت برای ادای مناسک حج در مکه‌ی معظمه می‌کردد و ایام حج را درک کرده و اعمال را به جا می‌آوردند البته معلوم است که هارون‌الرشید این همه راه دور را با هواپیماهای (جت) عصر ما روانه نمی‌شده بلکه با آن شترانی حرکت می‌کرد که امثال صفوان جمال رحمةالله‌علیه کرایه می‌کرده و آنها آن‌اندازه سریع و تندرو در راه رفتن بوده‌اند که او را به مکه می‌رسانیده‌اند. در اینجا خوب است به مناسبتی روایت صفوان را به جهت عبرت خوانندگان گرامی نقل شود.

روایت صفوان بن مهران جمال

صفوان بن مهران جمال رضوان‌الله‌علیه گوید: وارد شدم به حضور حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام به من فرمود یا صفوان هر چیز از تو خوب و زیباست مگر یک چیز عرض کردم فدای تو شوم کدام چیز است آن؟ فرمود: کرایه دادن تو شترهای خود را به این مرد یعنی هارون‌الرشید عرض کردم: به خدا قسم من آنها را به وی کرایه ندادم از روی فرح و سرور شدید [۴۱] و نه برای صید لهو، ولی کرایه دادم برای [صفحه ۴۷] راه مکه و خودم هم مباشرت آن را نمی‌کنم بلکه آدمهای خود را می‌فرستم یعنی از شترها مواظب باشند به من فرمود: یا صفوان آیا کرایه‌ی تو در ذمه‌ی آنها می‌ماند؟ عرض کردم بلی فدای تو شوم فرمود: آیا دوست داری بقای آن ظالمها را تا این که کرایه تو وصول بشود؟ عرض کردم بلی فرمود: هر کس دوست دارد باقی ماندن آنها را او از آن ظالمهاست و هر کس باشد بر آتش وارد خواهد شد یعنی آخر کارش بر جهنم است. صفوان گوید: رفتم و تمامی شترهایم را تا آخر آنها که یکی نیز نماند فروختم و گزارش این کار به هارون رسید مرا خواست و به من گفت یا صفوان به من رسیده و گزارش داده‌اند که تو شترها را فروخته‌ای؟ گفتم بلی فروخته‌ام گفت برای چه؟ گفتم پیر شده‌ام و آدمهای من به کارها نمی‌رسند گفت: هیهات هیهات من می‌دانم به تو که اشاره کرده به این کار که کرده‌ای به تو اشاره کرده موسی ابن جعفر علیهماالسلام گفتم: من با موسی بن جعفر علیهماالسلام کاری ندارم گفت: ترک کن این حرفها را از خودت هرگاه نبود حسن‌صحبت تو البته تو را می‌کشتم [۴۲] . [صفحه ۴۸] خداوند احدیت جلت عظمته نیز در قرآن مجید می‌فرماید: و لاـ ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار [۴۳] یعنی‌اندک میلی به آنها که ظلم کردند ننمائید تا این که آتش بر شما برسد. رکون: اندک میل کردن را گویند کجا برسد که انسان ظالم را دوست دارد و بقای او را بخواهد و آیه‌ی شریفه کسی را گوید که از وی ظلم صادر شده کجا رسد که فرد شاخص و مصداق حقیقی ظالم باشد و به این جهت بود که یکی از بزرگان وقتی این آیه را شنید غش کرد رجوع شود به تفاسیر قرآن مجید.

شرفیابی خیران به حضور امام در ظرف ده روز

اشاره

شیخ اعظم مفید (ره) در ارشاد [۴۴] مسندا نقل کرده از وشا از خیران اسباطی گوید: شرفیاب شدم محضر امام هادی سلام‌الله‌علیه در مدینه به من فرمود: از واثق خلیفه پیش تو چه خبری است؟عرض کردم فدای تو شوم او را در حال عافیت گذاشتم و من ده روز است که از نزد او آمدم فرمود: اهل مدینه می‌گویند او مرده است عرض کردم: من از همه مردم عهدم به او نزدیکتر است یعنی اطلاعم به حال او بیشتر است فرمود: مردم می‌گویند که واثق مرده است چون این کلام را فرمود دانستم که از مردم خود را اراده

فرموده. پس فرمود: جعفر چه کرد؟ عرض کردم به بدترین حال در زندان [صفحه ۴۹] محبوس بود فرمود: همانا او صاحب امر یعنی سلطنت و شاهی خواهد بود، پس فرمود:ابن زیات [۴۵] چه کرد؟ عرض کردم امر مردم به دست او و امر امر او بود فرمود: ریاست او بر او شوم خواهد بود، پس امام علیه‌السلام قدری ساکت شد و بعد فرمود: از اجراء مقادیر الله و احکام الهی چاره نیست، ای خیران، واثق، مرد و جعفر متوکل به جای او نشست و ابن زیات کشته شد عرض کردم: کی واقع شد این وقایع فدایت شوم؟ فرمود: بعد از بیرون آمدن تو به شش روز. از این قضیه‌ی صحیح و درست که در غیر از کتاب ارشاد شیخ مفید (ره) در کتب معتبره‌ی دیگر و مصادر مهمه نیز نقل کرده‌اند استفاده می‌شود: که در ظرف ده روز راه به آن مسافت طولانی قریب سیصد و هشتاد فرسخ میان مدینه و شهرستانهای عراق را طی می‌کرده‌اند و این یک عمل [صفحه ۵۰] عادی در آن زمانها بوده است که خیران گفته ده روز قبل، واثق را در عراق سلامت گذاشته و خارج شده‌ام و در ظرف ده روز راه را طی کرده و در مدینه به حضور انور امام علیه‌السلام شرفیاب شده در صورتی که بر حسب عادت پس از ملاقات با واثق اقلا یک روز معطی دارد چون بعید است به مجرد ملاقات با واثق فوری حرکت نماید و نیز بعد از ورود به مدینه باز اقلا یک روز و یا کمتر لازم دارد که از سفر وارد شده مهیا برای تشرف به حضور انوار امام علیه‌السلام باشد.

از شواهد آمد و رفت از شام به عراق در ظرف مدت کم و آمدن مالک

اشاره

از قضایای تاریخی که گواه برسرعت حرکت از شام و در ظرف ده و یا دوازده روز در آن دوران به عراق و کوفه می‌آمدند عبارت از آمدن مالک اشتر نخعی رضوان الله علیه به کوفه است.

عثمان باعث برآشفتگی امور خلافت شد

چون عثمان بن عفان اموی عمال و ولات خود را در بلاد اسلامی در کوفه و شام از اقارب و خویشاوندان خویش قرار داد و رویه و رفتار ناهنجار خود را در روزگار خویش آغاز کرد و بنی‌امیه را بر گردن مردم سوار نمود و خلاف روش و رویه‌ی خلافت اسلامی در دوران او شروع شد و بعد از وی در روزگار معاویه به کلی عوض گردید و رفتار و کردار و روش اکاسره‌ی ایران و قیاصره‌ی روم را معاویه در اسلام رواج داد و از طرز تعیین خلیفه نه موافق مسلک و مرام اهل سنت و نه مطابق مذهب حق شیعه‌ی اهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام آثاری باقی نگذاشت و مسلمین را تا امروز به تیره‌روزی و بدبختی نشاند و روش او تا امروز نیز حکم‌فرماست که اگر شرح داده شود به ناچار از غرض دور خواهیم [صفحه ۵۱] افتاد. عثمان بعث آن همه فتنه‌ها و آشوبها و خرابکاریها در اسلام گردید که اثر آن برای همیشه در عالم اسلام باقی ماند بعد از رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم حکومت حق و عدالت واقعی اسلامی با روی کار آمدن همان چند سال خلافت حقه‌ی امام أمیرالمؤمنین علی سلام‌الله‌علیه بود که نمونه‌ی از حکومت اسلامی شد و در دنیا نظیر آن حکومت را هیچ یک از اقوام و ملل عالم تا حال نشان نمی‌تواند بدهد و آن افتخار را مسلمین و خاصه شیعه و تابعین آن امام به حق و مجسمه‌ی عدالت برده‌اند که توانسته‌اند به دست مولی‌الموحدین سلام‌الله‌علیه حکومت حق و عدل واقعی روی کار آورند و مسلمین و شیعه همیشه در آرزوی آن طرز حکومت هستند و بالاخره به دست غیبی و با ظهور یگانه فرزند آن حضرت بقیةالله ارواحنا فداه آن عدالت واقعی را در دنیا به وجود خواهند آورد. اللهم انا نرغب الیک فی دولة کریمة تعزبها الاسلام و اهله و تذل بها النفاق و اهله الخ [۴۶] . مردم از تسلط معاویه در شام و از اعمال وی که بر خلاف

قوانین اسلام رفتار می‌نمود و عبادهٔ بن صامت انصاری از بزرگان صحابه‌ی پیغمبر [صفحه ۵۲] صلی الله علیه و آله بر وی می‌شورید و بارهای خمر که از خارج وارد دمشق می‌کرد از آن عمل بر وی خورده می‌گرفت [۴۷] و از دست سعید بن عاص اموی در کوفه بستوه آمدند و قبل از وی از اعمال ولید فاسق در نهایت دلتنگ بودند و جمعی از بارزترین و بزرگترین مردان مسلمین مانند مالک اشتر نخعی و کمیل بن زیاد و عمرو بن حمق خزاعی و زید بن صوحان و برادرش صعصعهٔ و ثابت بن قیس همدانی و جمعی دیگر بر سعید اعتراضها نمودند و گاهی آنها را به امر عثمان به شام نزد معاویه فرستادند و مدتی در (حمص) نزد عبدالرحمن بن خالد بن ولید که حاکم عثمان در آن سامان بود نگهداشتند و آن آزادمردان با ایمان هیچ وقت و در هیچ زمان و در نزد هیچ کدام از آن ولایت از اعتراضهای خود و حق‌گوئیها و آشکارا قیام بر علیه ظلم و طغیان و الیها و افساد حاکمها خودداری نمی‌کردند و اعمال ناهنجار و رفتار بی‌کردار عثمان را بر ملاء اظهار و علنی چوب تکفیر بر روی آنها کشیده و آشکارا ساخته و سیل اعتراض از بیانات آن مردان پاک در جریان بود و می‌خواستند آزادی واقعی اسلامی را در اعتراض بر اعمال ستمکاران نگهدارند و خفقانی که عثمان با سوار شدن مروان بر دوش وی و ولات وی در بلاد اسلامی خصوصا در کوفه ایجاد کرده [صفحه ۵۳] بودند شکسته شود.

آمدن مالک اشتر به کوفه از حمص

مردم کوفه سعید بن عاص را راندند [۴۸] و یا عثمان سعید را نزد خود طلبید و چون کوفه از لوث وجود وی خالی شد از مردم کوفه به آنهائی که از رادمردان در شام (حمص) بودند از مالک اشتر و دیگران خبر دادند که هر چه زودتر بتوانند خودشان را در اسرع اوقات به کوفه برسانند و از همه‌ی آنها زودتر یگانه آزادمرد اسلامی مالک اشتر خود را به کوفه رسانید و بیشتر از دوازده روز طول نکشید که مالک روز جمعه در جنب درب مسجد اعظم کوفه با رشادت و شجاعت تمام جای مخصوصی به خود قرار داده بود و به تبلیغات و بیانات آتشین خود بر علیه سعید بن عاص حاکم کوفه ادامه می‌داد و بر حرفهای پوچ و بی‌مغز و توخالی وی که قبلا در محاورات و مذاکرات خود به زبان آورده بود و وعده و نویدها داده بود و هرگز مرحله‌ی عمل به خود نپوشیده بود اشاره می‌کرد و زبان بر انتقاد گشاده و نطق شیوا می‌نمود. و چون خبر برگشت سعید به کوفه رسید و مردم خبردار شدند مالک اشتر و یاران همداستانان او به جرعه نزدیکی قاسیه به حرکت درآمدند و از ورود سعید عملا مانع شدند و او را خائبا و خاسرا نزد امام خودش عثمان برگردانیدند چنانچه تفصیل آن قضایا در تواریخ [صفحه ۵۴] مسطور است [۴۹] .

حرکت دادن یحیی بن هرثمه به امام هادی از مدینه

اشاره

شیخ امام فقیه قطب‌الدین راوندی (ره) در کتاب نفیس (الخرائج و الجرائح [۵۰]) نقل کرده از یحیی بن هرثمهٔ [۵۱] گوید: مرا متوکل پیش خود خوانده و به من گفت: با همراهی سیصد نفر به کوفه رفته و [صفحه ۵۵] از آنجا از طریق صحرا عازم مدینه باش و امام هادی سلام‌الله‌علیه را با اکرام و احترام و تجلیل پیش من حاضر کن. یحیی بن هرثمه جریان رفتن خود را به مدینه شرح داده و کرامتی که از امام علیه‌السلام به ظهور پیوسته آن را تفصیلا نقل کرده و گوید: امام علیه‌السلام برای سفر خود و همراهانش لباسهائی که مناسب فصل تابستان و گرمای حجاز در ماه تموز نبود به خیاط امر فرمود تهیه نمود و من تعجب از این کار آن حضرت می‌کردم و در دل خود می‌گفتم که میان ما و عراق ده روز راه است او این لباسها را برای چه می‌خواهد و بعد از آن در عرض راه

دچار باران و سرمای شدید شده و علت تهیه‌ی آن لباسها به وی روشن گشته و کار به جائی رسیده که یحیی بن هرثمهٔ به قبول مذهب شیعه مفتخر گردیده است اگر کسی طالب تفصیل آن قضیه باشد به کتاب خرائج رجوع کند [۵۲] . از این قضیه‌ی تاریخی از کلام یحیی که گوید: (میان ما و عراق ده روز راه است) معلوم می‌شود که از مدینه‌ی منوره تا عراق و سامراء این همه راه را به ده روز بطور عادی آن زمان طی می‌کرده‌اند و اربلی (ره) نیز این قضیه را از قطب‌الدین راوندی (ره) در کشف‌الغمهٔ نقل کرده [صفحه ۵۶] است [۵۳] .

جنگ مسلمین با روم در زمان ابوبکر

اشاره

در دوران خلافت ابوبکر بن ابی‌قحافه که مسلمین با روم به جنگ پرداختند نیروی رومیان بیشتر و افراد لشکرشان زیادتر و بالغ به دویست و چهل هزار نفر بود مسلمانها که همیشه با نیروی ایمان با دشمن به جنگ می‌پرداختند نه با کثرت افراد با این حال احمال این که تاب مقاومت در مقابل دشمن نیارند از جبهه‌ی جنگ از ابوبکر در مدینه به مقام استمداد آمده و کمک خواستند ابوبکر به خالد بن ولید که با مثنی بن حارثهٔ از مرز ایران گذشته و در عراق در جنگ با ایرانیان بود به خالد نوشت که لشکر مسلمین و صحابه‌ی رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم را که در عراق بودند دو قسمت کرده جمعی را با مثنی در عراق گذاشته و قسمتی را با خودش به جنگ روم رسانیده و به کمک مسلمین بشتابد. در اینجا مورد اختلاف است که خالد با هشتصد نفر یا ششصد یا پانصد یا نه هزار یا شش هزار نفر با لشکر جرار از عراق حرکت کرده و رو به طرف شامات و جنگ روم گذاشت. از عبارات ابن اثیر در تاریخ کامل استفاده می‌شود که خالد با زحمت طاقت‌فرسا طی مسافت کرده و دراندک مدت به کمک مسلمین شتافته و همه جا فاتح شده است. [صفحه ۵۷]

تصریح یعقوبی که خالد بهشت روزه در جبهه حاضر شد

و ابن واضح یعقوبی (ره) در تاریخ خود تصریح کرده که خالد بن ولید با آن همه لشکر و جمعیت به سیر خود ادامه داده و در ظرف هشت روز خود را به مسلمین در جبهه‌ی جنگ با روم رسانید چنانچه گوید: فقیل ان خالدا سار فی البریهٔ و المفازهٔ ثمانیهٔ ایام حتی و افاهم فافتتحوا (بصری و اجنادین) من فلسطین و کانت بینهم و بین الروم وقعات باجنادین صعبهٔ فی کل ذلک یهزم الله الروم و تکون العاقبهٔ للمسلمین [۵۴] . شاید تصور شود که خالد در آن موقع که به کمک مسلمین می‌شتافت با سرعت هر چه تمامتر خواسته خود را به مسلمین برساند ولی بطور عادی نتوان در آن مدت کوتاه طی آن مسافت طولانی را نمود.

تصور بی جا

و این تصور بی‌جاست زیرا از قرائن و وقایع و حوادث دیگری که تاریخ ضبط کرده به خوبی به دست می‌آید طی آن مسافت در مدت ده روز یا اگر کسی مانند خالد عجله‌ی بیشتر و شتاب در سرعت زیادتر می‌نمود در مدت هشت روز یک امر عادی در آن زمان بوده است.

زندانی کردن ابن زیاد رؤساء عرب را در کوفه

گذشته از این اگر خالد شتاب داشته و با سرعت هر چه تمامتر می‌خواسته خود را به مسلمین در جبهه‌ی جنگ برساند همین شتاب و سرعت در سیر در آنهائی که مأمور بودند اسراء خاندان رسالت علیهم‌السلام [صفحه ۵۸] را به شام برسانند وجود داشت و اغلب از بیراهه‌ها حرکت داده و از ترس قیام و انقلاب مردم هر چه زودتر خواسته‌اند آنها را به شام برسانند و ابن‌زیاد نمی‌توانست آنها را زیادتر در کوفه نگهدارد چون شیوخ و رؤساء قبائل عرب را در زندانهای مخوف خود حبس کرده بود و ماندن اسراء اهل‌بیت علیهم‌السلام در کوفه در معرض خطر واقع می‌شد و لذا در حرکت دادن به آنها شتاب داشت و آنها را هر چه زودتر حرکت داده در اوائل ماه صفر به شام رسانید چنانچه علامه‌ی شهیر سید محمدعلی هبةالدین شهرستانی (قدس‌سره) به این موضوع تصریح کرده است [۵۵] . چنانچه در نتیجه ابن‌زیاد نتوانست از انقلاب مردم و هیجان آنها جلوگیری کند و قضیه‌ی توابین و خروج مختار ثقفی رحمه الله پیش آمد و روز به روز آثار نهضت حسینی بروز کرده و ارکان دولت آل ابی‌سفیان که اساسش بر ضد اسلام و در ظاهر در لباس دین بود متزلزل گشت و دمار از روزگار نسل ابوسفیان درآمد چنانچه آخر کار ظالمها در روزگار عموما همان است.

شاخ و برگهایی که در کتب ضعیفه ذکر کرده‌اند

از اینجا معلوم می‌شود آنچه در بعضی کتب ضعیفه مانند بحرالمصائبها و مخزن البکاها و کتاب تحفه‌ی تازه‌ها و ریاض القدسها و امثال و نظائر آنها [صفحه ۵۹] برای احوالات اسراء خاندان نبوت در عرض راه از عراق تا شام از آن مسیری که کاروان آنها را برده‌اند داستانهای طولانی و قضایا و حکایات دور و دراز تراشیده و شاخ و برگها افزوده و به فرمایش علامه‌ی محدث نوری (ره) مانند (تلمود) یهود در این امت اسلامی به وجود آورده‌اند که با هرگونه اکاذیب و جعلیات و دروغ‌پردازیها و أسطوره و أفسانه‌ها پر کرده و داستان‌تراشی نموده و قصه‌خوانی کرده‌اند اصلا مورد اعتماد و اطمئنان نبوده بلکه قابل اعتناء نمی‌باشد چنانچه بعضی‌ها در بعضی کتب ضعیفه نگارش داده که اسراء اهل‌بیت در بعضی از شهرهای بین راه از کوفه تا شام دو روز و سه روز و یک هفته اقامت کرده و در نزدیکی شام سه روز توقف نموده‌اند و اگر این سه روز توقف مورد اعتماد باشد باز منافات با زودتر برگشتن خاندان رسالت از شام ندارد و شگفت‌آور اینجاست که به فاصله دو سطر می‌نویسد که اسراء را از بیراهه برده‌اند با عجله و ترس از بیراهه‌ها بردن با توقف در شهرها چطور می‌سازد؟ همه این حرفها پوچ و جعلیات است.

انتقاد از نقلیات کتب ضعیفه

واقعا جای بسی تعجب است در امثال آن کتابها بدون این که اسم کتاب را ذکر کنند می‌نویسند در (تاریخی دیدم) و یا (در کتابی خواندم) و یا (از شخصی شنیدم) و یا (نقل شده) و یا (در تاریخ آورده‌اند) و یا در فلان مقتلی دیدم و یا اسم کتابی را می‌برد که نه کسی آن را دیده و نه شنیده است مانند (مزامیر الفلانی) مثلا یا (تحفةالفلان) فرضا امثال این قبیل نقلیات از آن‌گونه کتابها که پر از جعلیات و مجهول [صفحه ۶۰] المؤلف است قابل اعتماد نیست.

صدمات صاحبان کتاب ضعیفه به عالم شیعه و زنده کردن شبهات محدث نوری

البته نزد اهـل علم و دانش معلوم است که آن‌گونه کتابهـا و نقلیـات آنهـا نزد علماء و دانشـمندان و اهل تحقیق مورد اعتبار و اعتماد نیسـت مگر کسـی باشـد کـه فرق میـان کتـاب معتبر و غیرمعتبر نگذاشـته و مقتـل ابی‌مخنـف را کـه فعلاـ در دست مردم است و از مجعولات است و یا مقتل اسـفرائنی را که از کتب بسـیار ضعیف و غیر قابل اعتماد است مصدر نقل خود قرار داده و امثال آنها را از مدارک نقل خود بشـمار آورد و کتابی تألیف کرده به فروش برساند و برای سرگرمی در شبهای طولانی خوب به درد می‌خورد که بـا تماشـای عکسـهای نامنـاسب با کتابش اگر مطالعه شود برای مقـدمه‌ی خواب بهتر است چنانچه اخیرا باز شخصـی که تمیز کتاب ضعیف را از معتبر نمی‌دهـد امثال کتاب مفاتیـح البکاء و بحر المصائب که بحر الجعلیات و الاکاذیب است و مقتل اسـفرائنی و امثال آنهـا را مصـدر نقلیـات خود قرار داده و شـبهات محـدث نوری (ره) را خواسـته زنـده نمایـد. در امثـال کتاب بحر المصائب مؤلفش خواسته برای خودش و دیگران مطالب منبری درست کرده و تهیه‌ی گفتارهای منبری جمع‌آوری نمایـد و لـذا بر درستی و نادرستی مطـالب و از کجـا و از کـدام مـدرک و مصـدر و مسـتند نقل می‌کنـد اعتناء نکرده و اهمیت نـداده و به هر کتاب مجهول المؤلف و تألیف هر نااهل و جاهل چنگ زده و هر چه به نظرش رسـیده و آنچه در نوشته‌ی خوانده و در جنگی به دست آورده و در بیاضی و در پشت کتابی یافته تمامی آنها را نقل و در تألیف خود در صـفحه‌ی روزگار از خود به یادگار گذاشـته است. غرض مطالبی فراهم آید و از وی به یادگار بماند گرچه به عالم [صفحه ۶۱] شیعه اهانت و اسباب عار و ننگ فراهم گردد و به دست خودشان سلاح به دست دشـمن داده باشـند که غیر از تأسف و تأثر برای انسان و اشخاص فهمیده‌ی باوجدان ثمری مترتب نیست. و جای بسی شگفت است که جمعی مانند بعضی از اخباری‌مسلکها خیال می‌کنند که هر چه و هر مطلبی را در ورق‌پاره‌ی نوشته شد و هر جاهل و نادانی در اوراقی به نـام تـألیف نگـارش داد باعث اعتبار آن مطلب می‌شود و موجب اعتماد بر آن می‌گردد و تعجب بیشتر از کسانی اسـت که در عصر حاضر هستند و به امثال آن کتابها اعتماد نموده و کتابی تألیف کرده و آن‌گونه کتابها مصدر نقلیاتش می‌باشد.

تحقیقات در فتوای شریح و ثمرات الانوار خطبی

برای مثـال بر این ادعـای خویشـتن اینـک قصه‌ی را می‌خواهم در اینجا برای خواننـدگان عزیز نگارش دهم: در چنـدی قبل در اثنای مذاکرات دینی و انتقاداتی که نسبت به بعضـی از امور اجتماعی می‌شد در یکی از منبرهای شـبهای هفته‌ی مسجد (شعبان) در تبریز بالای منبر اظهار کردم اگر از آقایان اهل اطلاع و تتبع در موضوع فتوا دادن شـریح قاضـی بر واجب القتل بودن حضرت سیدالشهداء سلام‌الله‌علیه که در افواه مشـهور و در السـنه‌ی روضه‌خوانهـا شـهرت تمام دارد مـدرکی به دست آورده باشـند و در کتابی که مورد اعتماد و مدرک باشد یافته و دیده‌اند این جانب را مطلع نمایند که موجبات تشـکر مرا فراهم آورده‌اند ابدا سراغی از کسی پیدا نشد و تـا مـدتها اطلاـعی از طرف کسـی به دست نیامـد تعجب‌آور آنجـاست پس از مـدتها دیـدم شخصـی عبارات کتاب ثمرات الانوار تألیف [صفحه ۶۲] مرحوم آقا میرزا محمد خطیبی که در محله‌ی کوچه باغ تبریز پیشـنمازی می‌کرد و در بازار صـفی تبریز به شغل بزازی مشغول بود و با اینجانب ارتباط و دوستی داشت و شخصی متدین و باتقوی و ثابت در صداقت بود ولی از روی تحقیق چیزی نمی‌نوشت و اخیرا سه جلـد کتابی که به نام مـذکور تألیف نموده و طبع و منتشـر کرده ولی در هر کتاب هر چه دیـده و یافته در آن کتابش نقل نموده و آن کتابها را مدرک و مصدر نقل خود قرار داده در پاورقی آن کتاب [۵۶] از کتابی دیگر قضیه‌ی فتوای شریح [صفحه ۶۴] را نقل کرده آن را نوشـته پیش بنـده آورده که مـدرک آنچه سابقا می‌خواستید پیدا کرده‌ام بسـیار در شـگفت شدم و حیرت بر حیرتم افزود گفتم: ای آقای بااطلاع، بنده مدرک و مصدر این موضوع را می‌خواهم به دست بیاورم نه نوشـته‌ی کتابی که دیروز کسی آن را تألیف کرده که او را کاملا می‌شناسم واندازه معلومات او را می‌دانم و می‌خواهم کتابی باشد که از مصادر بشمار آید نه کتابی که خودش نمی‌تواند مدرک واقع شود مگر مصدر نقل خود را روشن نماید ولی در نظر شـما چون در اوراقی دیده‌اید

که چاپ شده و به صورت کتابی درآمده باید اعتماد کرد و آن را مصدر و مستند قرار داد اما در قاموس اهل تحقیق و تتبع و آنهائی که بدون بررسی و دقت و تنقیب به مطلبی اعتماد نمی‌کنند این نوشته‌ها به درد نمی‌خورد و بقدر پشیزی ارزش ندارد. [صفحه ۶۵]

رد شبهات طرفدار شبهات

کسی که طرفداری از شبهات کرده و خواسته باز آن شبهات واهیه راه به عنوان دلیل بر خود اتخاذ نماید گفته: ممکن است عرب عقیل در زمان سید امین عاملی و اعراب صلیب و پیکها در قرون گذشته به مدت هشت روز رفته باشند اما رفتن آنها به طور چاپاری و با قانون بریدی باشد که آنها هم از نظر شرایط جسمی ورزیده بوده‌اند و هم از نظر مرکب با شتران جماز و یا اسبهای مخصوص و قاطرهای دم‌بریده که بنا به گفته صبح‌الاعشی [۵۷] که ویژه این عمل بوده مجهز بوده‌اند ولکن قافله اهل‌بیت با این قافله‌های قلیل الحجم و کم افراد تفاوتها داشت. ۱- کاروان اسراء را یک مشت دختران ضعیف‌البنیه و امام سجاد (ع) بیمار تشکیل می‌داد با سرعت سیر سازگار نبودند. ۲- و از نظر مراکب و مواشی شتران جماز و اسبان مخصوص چاپار و قاطرهای بریده دم نداشتند زیرا این نوع مرکبها در هر عصر [صفحه ۶۶] انگشت‌شمار می‌شوند و برای سپاه پنج هزار نفری هرگز تهیه نمی‌شد و اشخاص ورزیده لازم دارد و به گفته‌ی کامل بهائی مالهای سواری اهل‌بیت مراکب خودشان بود و آنها را از کربلاء به کوفه و از کوفه به شام با شتران و اسبان خود بردند زیرا کلیه اموال اهل‌بیت را غارت کرده بودند جز چهارپایان. در جواب این طرفدار شبهات گفته می‌شود معلوم می‌شود تمامی مدارک شما در تأیید شبهات جز استبعاد چیز دیگری در دست ندارید و آنها که در علم کلام سخن رانده‌اند گفته‌اند که استبعاد دلیل نمی‌شود چون پس از وقوع حادثه‌ی جانگداز کربلاء و خوف از هیجان مردم مأمورین دولت بنی‌امیه در تلاش بودند که اسراء خاندان رسالت را هر چه زودتر به شام برسانند و با همان مراکب چاپاری آن زنان و مادران داغدیده و اسیران پژمرده را به شام رسانیده‌اند و لذا بعضی از آنها در بین راه تلف شده و سقط جنین کرده است با این که با سرعت سیر سازگار نبوده‌اند ولی ظلم و تعدیان بنی‌امیه از آن بالاتر بوده و استبعاد امثال شما این‌گونه شبهات پوچ را به بار می‌آورد. شما از کجا تمسک به این کرده‌اید که همراه اسراء پنج هزار نفر بودند اگر مصدر و مدرک شما نوشته‌ی روضهٔ الشهداء کاشفی است آن کتاب در مقابل مقاتل معتبره که در مقام تعارض مقدم است ارزش ندارد و مقاتل معتبره مأمورین همراه اسراء را کمتر نوشته‌اند. و علاوه چه مانع دارد که پنج هزار نفر با سرعت برید بروند [صفحه ۶۷] چنانچه از صاحب قرةالعین ص (۳۸) نقل شد که مروان عامر ابن ربیعه را با یک صد هزار لشکر از شام برای جنگ با مختار حرکت داد و در ظرف ده روز به کوفه رسیدند- حالا ممکن است به ذهن برسد که آنها مردان سواری جنگی بودند ولی چه استبعاد دارد همان مردان جنگی یک مشت اسیران اشخاص ضعیف‌البنیه را- به قول طرفدار شبهات همراه خودشان ببرند چون باکی از آزار و اذیت رسانیدن نداشتند آیا همه‌ی آن لشکر أسبهای بریده‌دم داشتند؟ و در اینجا می‌خواهم از این طرفدار سئوال شود شما از کجا فهمیده‌اید که دختران اسراء خاندان رسالت ضعیف‌البنیه بودند و تاب سرعت حرکت با برید نداشتند آیا آنها را به اشخاص ضعیف‌البنیه‌ی خودتان قیاس کرده‌اید؟ زهی تصور باطل زهی خیال محال. شجاعت و رشادت و قوی‌البنیه بودن و شهامت خاندان رسالت هاشمی از ذکور و اناث جسما و روحا زبانزد عام و خاص است آنها را به زنان عاجز و آواره‌ی خودتان قیاس ننمائید و بیماری امام (ع) برای مصلحت وقت در کربلاء بوده معلوم نیست امام (ع) در عرض راه به شام نیز بیمار باشد یا مانند زنان و کودکان به امام (ع) اسم «امام بیمار» بگذارید و از أدب خارج شده و امام (ع) را تا آخر عمر مبارکش بیمار بشمارید. گذشته از اینها آیا سائق‌الحاجها که در زمان أمیرالمؤمنین (ع) حجاج را با آن سرعت از عراق به مکه می‌بردند چنانچه شرح داده خواهد شد آیا آن حجاج همه‌شان مردان آزموده و میان آنها زنان [صفحه ۶۸] فرسوده

نبودند؟ آن حجاج از مردان لشکری بوده و از اشخاص کشوری نبودند؟ پس چطور با آن سرعت میان عراق و حجاز را طی می‌کردند؟ و أمیرالمؤمنین علیه‌السلام از زحمت انداختن آنها چارپایان را خوشدل نبود و نهی می‌فرمود. و این که از لفظ (بریده دم) که صاحب صبح الاعشی ادعاء کرده و به اشتباه افتاده که باید همیشه مرکبهای بریدی دم‌بریده باشد و اگر دم قاطر بریده نباشد به آنها برید نمی‌گویند بسیار خنده‌آور است زیرا اگر ادعاء صبحی‌الاعشی صحت داشته باشد و معلوم نیست صحت داشته باشد چنانچه گذشت لازم نگرفته که باید همیشه دم آنها را ببرند و شترانی نیز در برید استعمال می‌شده و معمول بوده و شتر از اول چندان دم که باعث سنگینی شود ندارد به عقیده‌ی شما باید دم شتران را نیز بریده باشند تا به آنها «برید» گویند. طرفدار شبهات واهیه گفته: (بنا به گفته کامل بهائی مالهای سواری اهل‌بیت مراکب خودشان بود و آنها را از کربلاء به کوفه و از کوفه به شام با شتران و اسبان خود بردند زیرا کلیه اموال اهل‌بیت را غارت کرده بودند جز چهارپایان). از تعبیر: «مالهای سواری... الخ در شگفت شدم [۵۸] و لذا به خود کتاب کامل بهائی رجوع شد عین‌الفاظش این است: «و امام و عورات أهل بیت به چهارپایان خود به شام رفتند زیرا که مالها را غارت کرده بودند اما چهارپایان بدیشان گذارده بودند چون [صفحه ۶۹] به یزید رسیدند مخفر لعین.... الخ ص ۲۹۱ ج ۲ ط- قم سال: ۱۳۷۶ ه ق. أولا- مدرک صاحب کامل بهائی در ادعاءیش معلوم نیست و از متفردات اوست و قبول آنچه در آن متفرد است مورد شک و تأمل است زیرا ادعای او ثابت و محقق نیست. ثانیا: آیا متصور است که در آن موقع غارت خیام طاهرات و هجوم آن تاراج‌کنندگان از خدا بی‌خبران تمامی‌اموال را غارت کنند ولی چهارپایان را به ایشان بگذارند؟ سید اعظم سید بن طاووس (ره) در لهوف می‌فرماید: و تسابق القوم علی نهب بیوت آل الرسول و قرة عین الزهراء البتول حتی جعلوا ینتزعون ملحفة المرأة عن ظهرها ص ۸۳ ط صیدا. و از کتاب أمالی نقل است از فاطمة بنت (الحسین علیه‌السلام): دخلت العامة علینا الفسطاط و أنا جاریة صغیرة و فی رجلی خلخالان من ذهب فجعل رجل یفض الخلخالین. بعضی از علماء گوید: (و مما یستفاد من الاخبار و کلمات الاخیار ان الکفرة الظلام نهبوا جمیع ما فی الخیام و ما اشتملن به المخدرات ذوات الاحترام و أخذوا منهن الحلی و الحلل و القناع و اللباس و اللثام). و از مقتل شیخ محدث کبیر شیخ حر عاملی قدس‌سره نقل است که فرموده: چون لشکر به قصد غارت رو به خیام حرم آوردند زینب کبری پیغام به پسر سعد داد که اگر مقصود شما اسباب و اثاث و زیور و لباس ما است بگو این لشکر عجله نکنند ما خود می‌دهیم قبل از آن که [صفحه ۷۰] دست نامحرمان به جانب حرم برادر من دراز شود پس آن مخدره حکم کرد تمام اسباب و اثاث حتی چادر و لباس و زیور و خلخال و گوشواره همه را از خود ریختند خود علیامکرمه زینب یک لباس کهنه پاره پاره که فی الواقع ارذل الثیاب بود در بر کرد و همچنین سائر خواتین حتی فاطمه‌ی نوعروس را گوشواری در گوش یادگار از پدر بود عرض کرد عمه این یادگار پدر است بیرون نیارم فرمود بیاور مخدرات تماما لباسهای خود را بر روی هم ریختند و خود رفتند در کناری و به دور هم حلقه زدند پس علیامکرمه زینب فرمود حالا هر که می‌خواهد آن اثاث و اسباب دختران علی و فاطمه است لشکر بی‌رحم گرسنه ریختند یکی چادر برد یکی گوشواره برد یکی خلخال برد یکی معجر برد آن مخدرات از برای پدر و برادر می‌گریستند نامردی چشمش به گوشواره‌ی فاطمه‌ی نوعروس افتاد پیش آمد گوش آن مخدره را درید و گوشواره را بیرون آورد). گر چه این حرف أخیرش «که گوشواره‌ی نوعروس را مردی گوشش را درید و درآورد» با نقل دو سه سطر قبل که فاطمه‌ی نوعروس را گوشواره‌ی در گوش از پدر یادگار بود زینب کبری امر کرد بیرون آورد نمی‌سازد ولی این‌قدر به انسان اطمئنان حاصل است که لشکر جرار ابن سعد چیزی در خیام نگذاشته‌اند بماند. جائی که آن ستمگران بی‌ایمان از هیچ چیز باکی نداشته سراسیمه هجوم به خیام طاهرات آورده‌اند حتی ملحفه از دوش زنان [صفحه ۷۱] خاندان رسالت و مقنعه از سر آنان برداشته‌اند و گوشواره از گوش دختران و بانوان عصمت بیرون آورده‌اند و هر چه در خیمه‌ها بوده به غارت برده‌اند آیا آن وحشیان بیابان و از خدا بی‌خبران مراکب و چهارپایان و اشتران و اسبان خاندان را به غارت نبرده و ترحم کرده آنها را غارت نمی‌کنند؟. این ادعاء را می‌توان باور کرده قبول نمود؟ بی‌شک ادعاء صاحب کتاب کامل بهائی از عقل دور و از اعتبار مهجور و هرگز آن را نتوان

قبول کرد، و شاید مراکب امام (ع) از بهترین چهارپایان بوده‌اند و لذا به ایشان گذارده‌اند که آنها را زودتر به شام برساند. و گذشته از این بر فرض صحت ادعاء صاحب کامل بهائی جای شک نیست که مراکب خاندان رسالت در کربلاء و اشتران و اسبان آنها از مراکب آزموده در میدان کارزار و یکه‌تاز در رزمگاه بوده‌اند صاحب این ادعاء «که اهل‌بیت با مراکب خودشان به شام رفته‌اند» و کلام کامل بهائی را با تغییر و تبدیل باور نموده خیال کرده مراکب خاندان از شتران و اسبان متعارفی که سیدالشهداء (ع) و یاران باوفای آن حضرت از حجاز سوار آنها شده به کربلاء آمده‌اند مانند سائر اسباب و لوازم که با خودشان آورده بودند تماما از شتران و اسبان ممتاز و از اشیاء نفیسه و پرقیمت بوده است به آن شخصی که همراه امام (ع) بود و فرزندش در مرزی گرفتار در دست دشمن شد پنج عدد از لباسهای گرانبها عطا فرمود که به فرزندش بدهد و آزاد شود که هر یک از آن لباسها یک هزار [صفحه ۷۲] دینار قیمت داشت (بحار ج ۴۴ ص ۳۹۴) اشتران و اسبان و مراکب امام (ع) نیز از چهارپایان پرقیمت و ممتاز و آزموده بلکه بهتر از مراکب برید بوده نه آن طوری که طرفدار شبهات فهمیده و مراکب امام (ع) را از قبیل مرکبهای عادی خیال کرده یا از الاغهای سواری یا باربری دهاتی تصور نموده و از قاطرهای از کار افتاده دانسته است که بسیار تصور بی‌جا کرده است. سیدالشهداء (ع) به مسافرت عادی معمولی تشریف نمی‌برد و به عراق به قصد سیاحت نمی‌رفت و به واقع آن سفر- سفری که صدایش تا أبد طنین‌انداز خواهد شد- عالم بود و سرگذشت بانوان حرم خود را در آینده می‌دانست و اشتران و اسبان لایق آینده‌ی آنها تهیه می‌فرمود گر چه مکلف به ظاهر در ظاهر حال بود ولی به علم امامت خود نسبت به حال آینده‌ی مخدرات عصمت اگر عمل می‌فرمود مانعی نداشت و مختار بود و با دستگاه و جلال تمام و اشتران و اسبان تربیت شده و مراکب آزموده حرکت فرموده بود و در خروج از مدینه بیشتر از یک‌صد فقط از اشتران بود بر فرض که با مراکب خودشان به شام رفته باشند و این قصه صحت داشته باشد چهارپایان‌شان بدون شک از مراکب عادی نبوده با دستگاه سلطنتی و با شوکت و عظمت برای مصاف با دشمن خونخوار از حجاز حرکت به سوی کربلاء شده است. پس توهم این که اگر اهل‌بیت با مراکب خودشان به شام رفته‌اند لازم گرفته که زودتر نرفته باشند توهم فاسد و ملازمه در نهایت درجه در معرض منع است. [صفحه ۷۳] متوهم در اثبات مرام خود که اشتران و اسبان اهل‌بیت مراکب از کار افتاده و فرسوده بوده و آنها را نمی‌توانست زودتر به شام برساند تمسک به روایت سید اعظم سید ابن طاووس قدس‌سره نموده و گوید: لقد رأیت فی کتاب المصابیح باسناده الی جعفر بن محمد علیهماالسلام قال: قال لی أبی‌محمد بن علی سألت أبی‌علی بن الحسین علیه‌السلام عن حمل یزید له فقال حملنی علی بعیر یضلع بغیر و طاء و رأس الحسین (ع) علی علم و نسوتنا علی بغال و اکف و الفارظة خلفنا و خولنا بالرماح ان دمعت من أحدنا عین قرع رأسه بالرمح. دیدم در کتاب مصابیح سند روایت را به حضرت صادق (ع) می‌رساند فرمود پدرم محمد بن علی (ع) به من گفت سئوال کردم از پدرم علی بن الحسین (ع) از چگونگی مسافرت کوفه به شام پدرم فرمود مرا بر شتری که می‌لنگید سوار کردند و سر مطهر پدرم بالای نیزه بود و بانوان حرم پشت سر من سوار اشتران پالاندار بودند و مأموران عقب و اطراف ما دست به نیزه بودند و هر یکی از ما می‌خواست گریه کند سر او را با نیزه می‌زدند. طرفدار شبهات بعد از نقل روایت و ترجمه‌ی آن نگوید: از این روایت معلوم می‌شود که مراکب اهل‌بیت تندرو نبودند [صفحه ۷۴] شتر لنگ پا و قاطر پالاندار تندرو و راهبر نمی‌شود با این نوع حیوانات عادی این راه‌های دور و دراز را در مدت کوتاه نمی‌شود پیمود. در جواب وی گفته می‌شود: روایت را نقل کردن سهل بوده و آسان است ولی مطلب را از آن فهمیدن دشوار است و اشخاص سطحی را نمی‌رسد که درباره‌ی روایتی اظهار نظر عوامانه نمایند. و با نظر ساده بگذرند. و آخر روایت را حذف کرده و نقل ننمایند. از خود روایت فهمیده می‌شود که این جریان که در روایت فرموده راجع به موقع ورود اسراء به شام و بردن آنها نزد یزید در شهر دمشق که مرم به تماشا ایستاده و اسراء را در شهر گردانیده و نزد آن طاغیه‌ی زمان برهاند می‌باشد. عبارت روایت این است سألت.... عن حمل یزید له- این عبارت معنایش این نیست: (از چگونگی مسافرت کوفه به شام) که طرفدار شبهات آن طور ترجمه کرده بلکه معنایش این است: (سئوال کردم از پدرم علی بن الحسین (ع) از حمل کردن یزید او را) و این حمل در ورود به

شام است موقعی که آنها را نزد یزید برده‌اند زیرا فرموده و سر اطهر پدرم بالای نیزه بود و بانوان حرم پشت سر من... بودن سر اطهر بالای نیزه در راهها و بیابانها که راه طی می‌شده نبوده در ورود اسراء به کوفه و دمشق و بعض جاها بوده چون سرهای شهداء و سر اطهر امام (ع) را در صندوقها گذاشته بودند و با مأمورین بوده و جمعی شاید چهل و پنجاه [صفحه ۷۵] نفر باشند مستحفظ ویژه داشته‌اند چنانچه جمع کثیری از مؤرخین و ارباب کتب مقاتل به این موضوع تصریح کرده‌اند اگر عبارات آنها نقل شود کلام به طول می‌انجامد معلوم می‌شود طرفدار شبهات از این امر مسلم بی‌اطلاع است. و این که فرموده سر اطهر بالای نیزه بوده و آنها را حمل به یزید می‌کرده‌اند بهتر قرینه است که در دمشق بوده و امام (ع) را به جهت اهانت بوی به شتری سوار کرده‌اند که می‌لنگیده خواسته‌اند به نحو خواری و توهین نزد یزید ببرند و فرموده: مأموران عقب و اطراف ما دست به نیزه بودند و هر کس از ما می‌خواست گریه کند سر او را به نیزه می‌زدند. اینها اوضاع و احوال موقع حمل اسراء به یزید است نه این که حالات آنها از کوفه تا به شام است که طرفدار شبهات خواسته روایت را موافق نظر خود معنی کند در صورتی که در خود روایت قرینه به آنچه گفتیم موجود است و تعجب از این است که جملاتی از آخر روایت حذف کرده که بهتر قرینه و بلکه صریح است که این جریان در حین ورود اسراء به دمشق بوده و در کنار دمشق ترتیب مذکور در روایت را داده‌اند و آنها را وارد دمشق کرده‌اند در آخر روایت می‌فرماید: تا این که وقتی که داخل شدیم به دمشق صیحه‌کننده صیحه کرد ای اهل شام اینها سبایای أهل‌بیت... و طرفدار شبهات راههائی که بین شام و عراق وجود دارد آنها را سه تا خیال کرده و پس از قرنها راهها را منحصر به آنها کرده و [صفحه ۷۶] نقشه‌های خیالی تهیه و شبهات به راه‌انداخته هیچ کدام آنها دلیل نیست چون بسیاری از شهرها در زمانهای سابق راههای معمولی داشته و بعدا به کلی متروک گردیده و از یادها فراموش و بطاق نسیان گذارده شده است اگر حالا به کسی گفته شود که میان تبریز و بغداد در تاریخ هفتصد و ششصد از هجرت آمد و رفت خیلی سهل و نزدیک بوده استبعاد می‌کند در صورتی که در آن زمانها خیلی زودتر رفت و آمد بین این دو شهر بسیار آسان و موجود بوده اگر توضیح داده شود سخن به درازا می‌کشد. راه صحرا که مستقیم‌ور یک زار و به طول تقریبا ۱۷۵ فرسخ است ابدا پس از تهیه‌ی آب و خوراک با آن توصیه‌های یزید که هر چه اسراء اهل‌بیت بخواهند فراهم شود عبور از آن محال را لازم نگرفته است و طول و تفصیل برای راهها در حرکت اهل‌بیت به شام که فرهاد میرزا در قمقام و دیگران مثل محدث نوری (ره) و غیره ذکر کرده تماما چنانچه خودشان تصریح کرده‌اند مأخوذ از مقتل مجعول ابی‌محنف که کذب محض است می‌باشد یا از مقتل اسفرائنی که در ضعف و مجعول بودن مانند مقتل ابی‌محنف است به قدر پشیزی به آنها اعتبار قائل نتوان شد تا مصدر نقل شوند و مانند آنهاست کتابهائی که اشخاص ساده و سطحی تألیف کرده‌اند و حرفهای بی‌مدرک در آنها به قلم آورده‌اند.

اخبار زینبات عبیدلی

اشاره

نسابه‌ی جلیل یحیی بن الحسین بن جعفر الحجة ابن الامیر عبیدالله الاعرج بن الحسین الاصغر بن الامام علی بن الحسین زین‌العابدین سلام‌الله‌علیهما از قدماء علماء از اولاد ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام [صفحه ۷۷] که از سائر اشخاص و مؤرخین بهتر آشنا به تواریخ افراد خاندان رسالت و امامت است و مشهور به عبیدلی نسابه است در کتاب خود اخبار زینبات تصریح کرده که حضرت زینب کبری سلام‌الله‌علیها در سال ۶۲ از هجرت در مصر از دنیا رحلت فرموده این موضوع تصریح عبیدلی احتمالات و حدسیاتی که از قلم بعضی اشخاص تراوش نموده و خیال کرده که اسراء اهل‌بیت علیهم‌السلام در شام یک سال و یا شش ماه مانده‌اند و یا در کوفه چند ماه توقف کرده‌اند و غیر از این احتمالها و توهماتی که ازقرن ششم به این طرف خصوصا در بعض کتبی که قریب به عصر ما تألیف

شده نگارش داده‌اند تمامی آنها را باطل و برخلاف واقع نشان می‌دهد زیرا از آنچه عبیدلی صریحا نوشته معلوم می‌شود که زینب کبری علیهاالسلام از شام در سال شصت و یک برگشته و در ماه رجب سال نامبرده در مدینه منوره بوده و آن حضرت را از آنجا به مصر حرکت داده‌اند. و نیز آنچه عبیدلی نگارش داده قول مشهور میان امامیه را که اسراء اهل‌بیت علیهم‌السلام در اربعین اول سال ۶۱ هجرت به کربلاء آمده‌اند تأیید می‌کند چون اسراء به کربلاء آمده‌اند و غیر از این که در بیستم ماه صفر به کربلاء آمده باشند وقت دیگر رهسپار کربلاء نشده‌اند و احدی از مؤرخین بر آن تصریح نکرده است پس خوب است عین عبارات عبیدلی نسابه که در کتاب اخبار زینبات نگارش داده در اینجا بیاوریم تا مطلب روشن شود. [صفحه ۷۸] و ناگفته نماند که غرض از نقل قول نسابه‌ی جلیل عبیدلی از تاریخ وفات زینب کبری و تأیید نوشته‌ی وی تأیید این است که اهل‌بیت در شام زیاد نمانده‌اند نه این که ما می‌خواهیم با قول عبیدلی تعیین اربعین نمائیم و همچنین احتمالهای ضعیفی که داده‌اند: اهل‌بیت در کوفه چند ماه مانده باشند بنا به نوشته‌ی وی وجهی ندارد پس فضولی و ملتک‌گوئی بعضی از بی‌أدبها غیر از نافهمی چیز بیشتر نیست و دلیل این است که به موضوع ساده فهمش نرسیده است.

شرح حال و ترجمه‌ی عبیدلی و تحقیق در حال او

و قبلا- باید به خود عبیدلی معرفت پیدا نموده و وی را اجمالا- معرفی نمائیم و بعدا به نکات عبارات او بپردازیم و از آن مقدمات نتیجه اخذ نمائیم که عبارت از عدم توقف زیاد بانوی کبری در شام بعد از أسارت و یا در عراق قبل از حرکت به شام چنانچه هر دو احتمال حدسی را زده‌اند. یحیی بن الحسن العبیدلی النسابهٔ سید جلیل‌القدر و عظیم‌الشأن بوده بنا به قول بعضی در ماه محرم سال دویست و چهارده از مادر متولد شده [۵۹] و در سال دویست و هفتاد و هفت از هجرت در سن شصت و سه سالگی در مکه وفات یافته و او اول کسی است که انساب را جمع فرموده و انساب آل ابی‌طالب را تا قریب زمان خود ضبط کرده است. و از تألیفات [صفحه ۷۹] اوست کتاب اخبار المدینهٔ و اخبار الزینبات و این کتاب اخیر را حسن محمد قاسم با مقدمه و ترجمه‌ی مؤلف آن در مصر به سال ۱۳۵۱ هجری و سال ۱۳۵۳ به طبع رسانیده است و نسخه‌ی خطی از آن در ضمن مجلدی از رساله‌های خطی به خط خود اینجانب در کتابخانه‌ی ما موجود است که آن را در سال (۱۳۶۰) ه ق در قم از روی نسخه‌ی که از حضرت علامه‌ی استاد سیدنا آیةالله المرجع آقای سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی دام‌ظله العالی مرحمت فرمودند استنساخ کرده‌ام. عبیدلی را استاد فن رجال شیخ نجاشی (ره) در کتاب رجال خود ذکر کرده و فرموده: او عالم فاضل صدوق و از امام رضا علیه‌السلام روایت می‌کند [۶۰] و در سائر کتب رجال نیز وی را عنوان کرده و صاحب عمدهٔ الطالب نسب وی را ضبط کرده [۶۱] است و روایت او از امام رضا علیه‌السلام منافات دارد با تاریخ تولدی که برای عبیدلی در سال ۲۱۴ نگارش داده‌اند چنانچه نقلش گذشت زیرا امام رضا علیه‌السلام در سال ۲۰۳ از هجرت از دنیا رحلت فرموده چطور می‌شود عبیدلی که در سال ۲۱۴ متولد شده باشد از آن حضرت روایت کند و چون کلام نجاشی (ره) بسیار مورد اعتماد و نقل او مقدم بر نقل کسیست که گفته عبیدلی در سال ۲۱۴ متولد شده پس روشن [صفحه ۸۰] می‌شود که تولد وی مدتها قبل از سال نامبرده اتفاق افتاده است تااندازه‌ی بوده که بتواند از امام رضا علیه‌السلام روایت کند و احتمال قوی می‌رود که عبیدلی در حدود سن نود سالگی از دنیا رحلت کرده باشد و وفاتش در شصت و سه سالگی صحت نداشته باشد. و از آنچه نگارش داده شد معلوم می‌شود جهت این که استادنا البحاثهٔ الاکبر طهرانی (قدس‌سره) در الذریعهٔ الی تصانیف الشیعهٔ به تاریخ تولدی که برای عبیدلی نسابه ذکر کرده‌اند اعتماد نفرموده و متذکر نشده و فقط به تاریخ وفاتش اطمئنان فرموده آنجا که می‌فرماید: اخبار الزینبات لشیخ الشرف یحیی العبیدلی النسابهٔ المتوفی سنهٔ (۲۷۷) ذکر فیه الزینبات من ولد ابی‌طالب ثم ولد ولده طبع سنهٔ: (۱۳۳۳) بمصر [۶۲] . پس معلوم گشت که عبیدلی از سادات جلیل حسینی و با چهار واسطه

نسب شریفش به امام سجاد سلام‌الله‌علیه متصل شده و مردی عالم و فاضل راستگو و از اصحاب امام رضا علیه‌السلام و از راویان حدیث از آن حضرت بوده است در جلالت قدر و عظمت شأن آن سید عالی‌نسب همین اندازه بس است که نجاشی (ره) در حق وی فرموده:که عالم فاضل صدوق بوده است، پس نقلیاتش مورد اعتماد و به روایاتش می‌توان ترتیب اثر داده و اطمئنان کرد.

نقل از محتویات کتاب عبیدلی

این سید جلیل‌القدر و عالم عظیم‌الشأن در کتاب اخبار الزینبات [صفحه ۸۱] گوید: حدثنی ابراهیم بن محمد الحریری قال حدثنی عبدالصمد بن حسان السعدی عن سفیان الثوری عن جعفر بن محمد الصادق عن ابیه عن الحسن بن الحسن [۶۳] قال لما حملنا الی یزید و کنا بضعهٔ عشر نفسا امر ان نسیر الی المدینهٔ فوصلناها فی مستهل...هزار افسوس که بعد از کلمه‌ی (مستهل) یعنی در اول ماه.... در نسخه‌ی چاپی و خطی اخبار زینبات محل کلمه یا کلماتی (بیاض) سفید مانده و تاریخ ورود اهل‌بیت علیهم‌السلام به مدینه در اول کدام ماه بوده است معلوم نمی‌شود اگر نسخه کاملی به دست آید این موضع تاریک روشن می‌گردد و از بعض تواریخ ظاهر می‌شود که در ماه ربیع الاول سال ۶۱ وارد مدینه شده‌اند و بعید نیست در اوائل ماه ربیع الاول ۶۱ وارد شوند که از کربلاء تقریبا به ده روزه رفته باشند چنانچه حجاج در آن زمان به هشت روزه و ده روزه می‌رفته‌اند.

حسن مثنی در کربلاء و بردن او به شام

و عبیدلی (ره) بعد از جملات بالا که از امام صادق علیه‌السلام از حسن مثنی (ره) نقل می‌کند بعد ورود خودشان را به مدینه و امر حاکم مدینه [صفحه ۸۲] عمرو بن سعید الاشدق که منادی در کوچه و بازار مدینه ندا در داده که امام زین العابدین علیه‌السلام با عموزاده‌ها و عمه‌های خود وارد مدینه می‌شود نقل کرده و گوید: مردها و زنها و اطفال ناله و فریادکنان بیرون دویدند و بانوان بنی‌هاشم ندای واحسیناه واحسیناه بلند کرده بودند و سه روز و شب [۶۴] اقامه‌ی عزا شد و زنهای بنی‌هاشم و اهل مدینه دور ما را گرفته و اجتماع کرده بودند بعد مسندا نقل کرده و گوید: کانت زینب بنت علی علیه‌السلام و هی بالمدینهٔ تألب الناس علی القیام بأخذ ثار الحسین [صفحه ۸۳] علیه‌السلام فلما قام عبدالله بن الزبیر بمکهٔ و حمل الناس علی الاخذ بثار الحسین علیه‌السلام و خلع یزید بلغ ذلک اهل المدینهٔ فخطبت فیهم زینب و صارت تؤلبهم علی القیام للاخذ بالثار فبلغ ذلک عمرو بن سعید فکتب الی یزید یعلمه بالخبر فکتب الیه: ان فرق بینها و بینهم فامر ان ینادی علیها بالخروج من المدینهٔ و الاقامهٔ حیث تشاء فقالت قد علم الله ما صار الینا قتل خیرنا و انسقنا کما تسقا الانعام و حملنا علی الاقتاب فوالله لا خرجنا و ان اهریقت دمائنا فقالت لها زینب بنت عقیل یا ابنهٔ عماه قد صدقنا الله وعده و اورثنا الارض نتبؤا منها حیث نشاء فطیبی نفسا و قری عینا و سیجزی الله الظالمین اتریدین بعد هذا هوانا ارحلی الی بلد آمن ثم اجتمع علیها نساء بنی‌هاشم و تلطفن معها فی الکلام و واسینها. بعد عبیدلی (ره) گوید: و بالاسناد المذکور مرفوعا الی عبیدالله بن ابی‌رافع قال: سمعت محمد اباالقاسم ابن علی [۶۵] یقول: لما قدمت زینب بنت علی علیه‌السلام من الشام الی المدینهٔ مع النساء و الصبیان ثارت فتنهٔ بینها و بین عمرو بن سعید الاشدق و الی المدینهٔ من قبل یزید فکتب الی یزید [۶۶] یشیر علیه بنقلها من المدینهٔ فکتب له بذلک فجهزها هی و [صفحه ۸۴] من اراد السفر معها من نساء بنی‌هاشم الی مصر فقدمتها لایام بقیت من رجب.

ورود زینب کبری به مصر

بعد مسندا از حضرت امام صادق سلام‌الله‌علیه و آن حضرت از جناب حسن مثنی نقل کرده و گوید: لما خرجت عمتی زینب من المدینهٔ خرج معها من نساء بنی‌هاشم فاطمهٔ ابنهٔ عم الحسین و اختها سکینهٔ. در آخر کلامش که گفته: حضرت زینب علیهاالسلام چند روز از ماه رجب مانده بود وارد مصر شد بدون شک ماه رجب سال شصت و یک هجرت است چون بعدا گفته که زینب کبری علیهاالسلام در ماه رجب شصت و دو هجری در مصر از دنیا رحلت فرموده و نقل کرده که آن بانوی عصمت علیهاالسلام پس از ورودش به مصر یازده ماه و پانزده روز در مصر اقامت کرده و از دنیا رحلت فرموده است و عین عبارتش این است: و بالسند المرفوع الی رقیهٔ بنت عقبهٔ بن نافع الفهری قالت کنت فیمن استقبل زینب بنت علی علیه‌السلام لما قدمت مصر بعد المصیبهٔ فتقدم الیها مسلمهٔ بن مخلد و عبدالله به الحارث و ابوعمیرهٔ المزنی فعزاها مسلمهٔ و بکی فبکت و بکی الحاضرون و قالت هذا ما وعد الرحمن و [صفحه ۸۵] صدق المرسلون [۶۷] ثم احتملها الی داره بالحمراء فاقامت به احد عشر شهرا و خمسهٔ عشر یوما و توفیت و شهدت جنازتها و صلی علیها مسلمهٔ بن مخلد فی جمع بالجامع و رجعوا بها فدفنوها بالحمراء بمخدعها من الدار بوصیتها.

وفات بانوی عصمت در مصر

بعد روایت کرده که زینب کبری سلام‌الله‌علیها در پانزدهم ماه رجب سال ۶۲ هجرت در مصر از دنیا رحلت فرموده و محل دفن آن بانوی عصمت را تعیین کرده است.

مدت اقامت بانوی عصمت در مدینه و مصر پس از مراجعت از شام

از آنچه نقل شد به خوبی می‌توانیم به این نتیجه برسیم که حضرت زینب کبری علیهاالسلام در کوفه و شام چنانچه بعضی از متأخرین که نزدیک به زمان ما بوده‌اند و توهم کرده‌اند که زیاد توقف کرده باشد توهم و تصور بی‌اساس بیش نیست و هیچگونه شاهد تاریخی ندارد و این معنی در ذهن انسان کاملا تقویت می‌شود چنانچه مشهور است در اربعین اول بیستم شهر صفر سال ۶۱ به کربلاء از شام مراجعت و بعد رهسپار مدینه شده و قریب چهار ماه و چند روز در مدینه توقف کرده و در اواخر ماه رجب [۶۸] ۶۱ هجری وارد مصر شده و یازده ماه و نیم در مصر [صفحه ۸۶] اقامت فرموده و در ماه رجب سال ۶۲ هجری در آن سامان از دنیا رحلت فرموده است و اگر اسراء اهل‌بیت در اربعین اول به کربلاء نیامده باشند شاهدی بر این که در موقع دیگر آمده‌اند نداریم و اگر کسی گفته باشد توهم و خیال بیشتر نیست و این نقد عبیدلی نسبت به تاریخ رفتن زینب کبری علیهاالسلام به مصر و جریان اوضاع مدینه و تحریص زینب کبری علیهاالسلام مردم را به خون‌خواهی حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام و حرکت آن بانوی عصمت به طرف مصر و ماندن یازده ماه در آن سامان وقتی جامه‌ی عمل به خود می‌پوشد که در کوفه و شام زیاد اقامت نکرده باشد.

وفات بانوی عصمت در سال (شصت و پنجم) ه مدرک ندارد

و کتاب اخبار زینبات عبیدلی قدیمترین مدرک و مصدر و مورد اعتماد است ولی بعضی از اعاظم معاصرین نظر بر اشکالات و شبهاتی که علامه‌ی محدث نوری (ره) در لؤلؤمرجان شهرت داده ذهن ایشان را مانند بسیاری از اشخاص بعد از محدث معظم‌له

گرفته و به حال تشویش آورده و نتوانسته شبهات ایشان را حل و برطرف نماید و لذا در تاریخ وفات زینب کبری علیهاالسلام به سال ۶۵ از هجرت معتقد و تاریخ وفات آن بانوی عصمت را به سال نامبرده ضبط کرده است در صورتی که شاهد تاریخی قابل اعتمادی که وفات زینب کبری علیهاالسلام به سال ۶۵ ثبت کرده باشد نیست [صفحه ۸۷] و نقل بعضی از علمای معاصرین از عامه و خاصه تاریخ وفات بانوی عصمت را به سال مزبور نیز تبعا به بعضی از اعاظم معاصرین که اشارت رفت می‌باشد و الا مصدر معتبری ندارد. چنانچه خود نگارنده در تعلیقات کتاب الفردوس الاعلی [۶۹] تاریخ وفات آن بانوی عصمت را به سال ۶۵ ضبط کرده‌ام تبعا به بعضی از اعاظم معاصرین بوده است و الا مدرک و مستندی بر آن نیافته‌ام و آنچه عبیدلی (ره) در اخبار زینبات ثبت کرده اقرب به اعتماد و اولی به اطمئنان است.

نقل از تتمه‌ی محرم محدث خیابانی

در اینجا لاز دیدم آنچه شیخنا العلامهٔ المحدث خیابانی [۷۰] رحمهٔ‌الله‌علیه [صفحه ۸۹] در اواخر مجلد چهارم از کتاب وقایع الایام تتمه‌ی محرم الحرام درباره‌ی تعیین تاریخ روز وفات بانوی عصمت نقل از عبیدلی (ره) و دیگران نگارش داده آورده شود چنانچه گوید: حرکت حضرت زینب سلام‌الله‌علیها از مدینه و ورود مصر و تعیین روز وفات آن مخدره: عبیدلی در زینبات و حافظ ابن عساکر در تاریخ کبیر و مورخ ابن طولون دمشقی در رساله‌ی زینبیه گفته‌اند که عمرو بن سعید از اقامت حضرت زینب سلام‌الله‌علیها در مدینه شکایت و سعایت کرده به یزید مکتوب داشت و اعلام نمود که وجود آن مخدره مهیج قلوب مردم است [صفحه ۹۰] زیرا که او فصیحه و زبانش بلیه‌انگیز است و می‌خواهند که به خون‌خواهی حسین علیه‌السلام قیام نمایند و چون این خبر به یزید رسید و از حال ایشان مطلع گردید نوشت که ایشان را به بلاد دیگر تبعید نما حضرت زینب سلام‌الله‌علیها اقامت مصر را و بعضی از اهل‌بیت هجرت شام را اختیار کردند آنگاه عمرو بن سعید ایشان را تجهیز سفر نموده حضرت زینب علیهاالسلام با بعضی از اهل‌بیت و سکینه و فاطمه دختران حسین علیه‌السلام از مدینه حرکت کردند و چون این خبر به والی مصر مسلمهٔ بن مخلد انصاری رسید با جماعتی از اصحاب خود و جمله از اعیان مصر به استقبال شتافتند و در قریه بین طریق مصر و شام ملاقات نمودند اول شعبان سنهٔ: (۶۱) هجرت وارد مصر شده و یازده ماه و تقریبا پانزده روز از شعبان سنهٔ: (۶۱) گذشته تا رجب سنهٔ: (۶۲) در مصر اقامت کردند. و توفیت رضی‌الله‌عنها مساء یوم السبت لیلهٔ الاحد لاربعهٔ عشر یوما مضت من رجب من السنهٔ. و آن خاتون معظمه سلام‌الله‌علیها آخر روز شنبه چهاردهم رجب همان سال شب یکشنبه به رحمت حق پیوست و پس از وفاتش اقارب آن مخدره و سکینه و فاطمه به مدینه برگشتند.

قول راجح در ولایت زینب کبری

بعد باز محدث خیابانی (ره) از کتاب السیدهٔ زینب علیهاالسلام نقل می‌کند که در ص ۲۰ گوید: سیده زینب رضی‌الله‌عنها بنت امام علی بن ابی‌طالب کرم‌الله وجهه در شعبان سنه‌ی ششم هجرت متولد و با جد بزرگوار خویش پنج سال زندگانی نموده تقریبا دو سال از برادر عالی مقدارش [صفحه ۹۱] حسین علیه‌السلام کوچکتر بود. و توفیت یوم السبت مساء لیلهٔ الاحد رابع عشر رجب الفرد سنهٔ: (۶۲) من الهجرهٔ مجموع عمرها ستهٔ و خمسون عاما. نگارنده گوید: چنانچه در تعلیقات الفردوس الاعلی نگارش داده شده راجح در نظر آنست که ولادت با سعادت حضرت زینب کبری علیهاالسلام در پنجم جمادی‌الاخرهٔ سال پنجم از هجرت واقع شده است [۷۱] . محدث خیابانی (ره) پس از نقل مطالب گذشته از کتاب السیدهٔ زینب و اخبار زینبات برای این که فائده را تکمیل کند موضوع

مزبور را از استادنا العلامهٔ الکبیر آقای آقا میرزا محمدعلی اردوبادی نجفی (قدس‌سره) سئوال و خواستار نظر شده و آن علامه‌ی جلیل [۷۲] نیز از کتاب زینبات عبیدلی (ره) و از مصادر دیگر آنچه به نظرش رسیده به ایشان مرقوم فرموده و محدث خیابانی (ره) کلمات و جملات ارزنده‌ی او را در [صفحه ۹۲] کتاب وقایع تتمه‌ی محرم نقل کرده است [۷۳] .

اهتمام صاحب کتاب «وفات زینب الکبری» در تعین مرقد او

مطلبی که به تناسب مقام تذکر آن را در اینجا لازم می‌دانم آنست: بعضی‌ها در کتابی که به عنوان: وفات زینب الکبری تألیف و طبع و نشر کرده اهتمام کرده که مرقد مبارک آن بانوی عصمت را در یکی از سه اماکن در مدینه‌ی منوره یا در مصر یا در شام تعیین نماید. و عمده دلیلی که بر مدفون شدن «زینب کبری» سلام‌الله‌علیها در شام آورده آنست:که در سال مجاعه که در حجاز واقع شده عبدالله بن جعفر طیار رضوان‌الله‌علیه ناچار شد به شام سفر فرمود و بانوی عصمت در شام درگذشت و همان جا مدفون گردید. ولی این ادعا که در حجاز مجاعه واقع شده و جریان مسافرت عبدالله علیه رحمهٔ‌الله پیش آمده اساس این قول و نقل آن قضیه و تاریخ و مصدرش کتاب نزهة اهل الحرمین [۷۴] علامه‌ی کبیر آقا سید حسن صدر کاظمینی رحمه‌الله است که در سال (۱۳۵۴) ه. ق وفات یافته و نیز کتاب خیرات الحسان است و تا این تاریخ نگارش این سطور در این موضوع به مدرکی غیر از آن دو کتاب اطلاع نیافته‌ام و در هیچ یک از آن دو کتاب مدرک آن تاریخ مجاعه نقل نشده که أقلا آیندگان بدانند که بعد از یکی هزار و سیصد سال مستند این ادعا و مصدر آن چیست؟ و [صفحه ۹۳] احتمال قوی می‌رود که از افواه اخذ و در کتاب ضبط شده است زیرا کتب تواریخ معتبره بکلی خالی از اشاره به آن قضیه مجاعه است چنانچه قائل شدن به این که زینب کبری سلام‌الله‌علیها در مدینه‌ی منوره در بقیع دفن شده مدرکی ندارد غیر از آنچه علامه‌ی امین عاملی (ره) به آن تمسک جسته: که مراجعت زینب کبری علیهاالسلام از شام به مدینه یقین است و خارج شدنش را از آنجا نمی‌دانیم، و نیز این قول را صاحب طراز المذهب از امثال کتاب بحر المصائبها نقل کرده ولی کتاب مذکور ابدا ارزش تاریخی ندارد و قابل این که بر آن اعتماد شود نیست. اگر حضرت زینب کبری علیهاالسلام در مدینه‌ی منوره در بقیع دفن شده بود بر حسب عادت قبر مبارکش نامعلوم نمی‌شد چنانچه قبور اشخاصی که به مقام آن بانوی عصمت نمی‌رسند معلوم است چطور می‌شود که مرقد منور عقیلهٔ العرب نامعلوم بماند.

اشاره به خرافاتی که صاحب طراز المذهب نقل کرده

و آنچه صاحب طراز المذهب از انوار الشهادهٔ و بحر المصائب نقل کرده: که بانوی عصمت در حوالی شام وفات یافته در ضمن تفصیلی که بدون تردید از خرافات بوده و از مزخرفات محسوب است و ابدا حقیقت نداشته و حتی قابل آن نیست که اشاره‌ی هم به آن بشود. و همچنین آنچه از کنز الانساب و سائر کتب مجهول المؤلف نقل کرده قابل اعتناء نیست نمی‌دانم چرا آنها را در کتابش نقل و ثبت کرده است؟

واقعه‌ی مجاعهٔ مدرک ندارد

اشاره

کتب تاریخ و سیر و انساب و تراجم و حدیث و کتب بزرگانی که [صفحه ۹۴] در تواریخ و حالات و آثار اهل‌بیت علیهم‌السلام

سخن رانده و در تواریخ آنها به تألیف پرداخته‌اند اشاره به همچو واقعه‌ی تاریخی- مجاعه و مسافرت عبدالله جعفر رضوان‌الله‌علیهما- نکرده‌اند مانند شیخ کلینی و شیخ صدوق و شیخ مفید و سید علم‌الهدی و شیخ طوسی و شیخ طبرسی و ابن شهرآشوب و ابن فتال نیشابوری و آیةالله علامه و سید ابن طاووس و اربلی در کشف الغمهٔ و علامه‌ی مجلسی که دائرةالمعارفی مانند بحارالانوار تألیف فرموده و احاطه‌ی عجیبی بر سیر و آثار و اخبار و احوال ائمه‌ی اطهار و اولاد امجاد آنها علیهم‌السلام داشته و همچنین از علمای اهل سنت آنهائی که در تواریخ و فضائل و حالات اهل بیت علیهم‌السلام به تألیفات پرداخته‌اند اشاره به همچو واقعه‌ی تاریخی نکرده‌اند مانند سبط ابن الجوزی و ابن صباغ مالکی و ابن طلحه‌ی شافعی و حافظ گنجی و ابن الصبان و شبلنجی و محب طبری و بدخشی و سید علی همدانی و صاحب ینابیع المودهٔ و دیگر از اعلام اهل سنت که ذکر اسامی‌شان به طول می‌انجامد و همچنین در تواریخ مکه و مدینه که مستقلا به تألیف پرداخته‌اند از قضیه‌ی مجاعه خبری نیست و علامه‌ی صدر عاملی (ره) از کجا آن را اخذ و وارد کتابش (نزهةالحرمین) کرده و از کتاب ایشان سرایت به تألیفات دیگران از شیعه و سنی کرده است؟ معلوم نیست. ولی به دفن شدن آن صدیقه‌ی صغری در مصر، عالم نسابه عبیدلی در کتابش که قدیمیترین مدرک است تصریح کرده و ابن عساکر دمشقی در تاریخ کبیر و ابن طولون دمشقی در رساله‌ی زینبیه و شعرانی در لواقح [صفحه ۹۵] الانوار و شیخ محمد صبان در اسعاف الراغبین و شبلنجی در نور الابصار و شبراوی در الاتحاف و شیخ حسن عدوی در مشارق الانوار و مناوی در طبقات و سیوطی در رساله‌ی زینبیه و اجهوری در رساله‌ی مسلسل عاشوراء و زینب فواز در الدر المنثور و از مشاهیر متأخرین از اهل تتبع و اطلاع فریدوجدی و دیگران تصریح کرده‌اند.

بعضی از شبهات به اخبار زینبات عبیدلی

اشاره

و آنچه لازم است و به آن باید متذکر شد آنست: که بعضیها اشکالاتی بر آنچه عبیدلی در اخبار زینبات آورده به گمان خودش وارد ساخته است که به آنها در اینجا اشاره و بررسی می‌شود:

شبهه‌ی اول و جواب آن

اول: این که در حدیث عبیدلی آمده که زینب کبری علیهاالسلام مردم را بر علیه یزید پلید جمع کرده و برمی‌انگیخت و این کار با مقام شامخ آن بانوی عصمت مناسب نبوده است. معلوم می‌شود صاحب این کلام از اشخاصی است که در تحت نفوذ استعمار نشو و نما یافته تصور کرده که انسان باید انزوا را در امور اجتماعی اختیار کرده و در خانه نشسته و در کنج عزلت بسر برده نه امر به معروفی انجام دهد و نه در راه نهی از منکر قدمی‌بردارد و اگر بتواند روزها مانند خفاش در گوشه‌ی خزیده و شبها بیرون آمده پرواز کند که عین خواسته‌ی دشمنان دین و ستمکاران روزگار است و اشخاصی که با این فکر خمود بزرگ شده‌اند در تاریخ گذشتگان هم همان‌طور قضاوت می‌کنند تصور کرده که زینب کبری علیهاالسلام که از اسارت در دست یزید پلید رهائی یافت پس از مراجعت به مدینه در گوشه‌ی خانه پنهان و دم فرو بسته و [صفحه ۹۶] در گوشه‌ی عزلت نشسته و بر علیه دستگاه دیکتاتوری اموی از جهاد زبانی هم دست برداشته و آسوده بنشیند در صورتی که بانوی عصمت بهتر آشنا به وظیفه‌ی شرعی خود بوده و در ادای واجب خود قدم برمی‌داشته مقام و جلالت شأنش در انظار عامه طوری بوده که از طرف امام سجاد علیه‌السلام نیابت خاصه داشته و هر چه از طرف امام علیه‌السلام احکام نشر می‌شد به آن بانوی عصمت نسبت می‌دادند که کسی نتواند حرفی بزند و در مقام تقیه امام علیه‌السلام از شر اشرار و منافقین بدتر از کفار مصون بماند [۷۵] . نمی‌دانم وادار کردن مردم بر علیه یزید پلید که زمام امور مسلمین را به طور غاصبانه به دست گرفته و از هیچ‌گونه خیانت و جنایت باکی ندارد. چرابا مقام شامخ زینبی تناسب

نداشته است؟ که صاحب این کلام به بانوی عصمت وظیفه‌ی شرعی تعیین می کند؟ بانوی عصمت می‌خواسته به هر نحو باشد گر چه با تبلغیات زبانی بوده ظلم و ستم و نالایقی یزید پلید را به مردم بفهماند و آنها را بر علیه او بشوراند و مظلومیت برادرش را آشکار سازد تا یزید را ازتخت غاصبانه براندازد و نتایج نهضت برادر را به مرحله‌ی عمل آورد. واقعا انسان در حیرت و تعجب می‌شود از خمودی فکر صاحبان [صفحه ۹۷] این گونه کلامها و از جمود ارباب این گونه قلم‌فرساها- لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم. گویا صاحب آن اعتراض پوچ نظری به خطبه‌ی آن بانوی عصمت در کوفه و مجلس یزید پلید و مکالماتش با ابن‌زیاد نینداخته است [۷۶] ؟

شبهه‌ی دوم و جواب آن

دوم: در حدیث عبیدلی آمده که زینب کبری بعد از آن که به وی پیشنهاد شد از مدینه‌ی منوره خارج شود قسم یاد فرمود که از مدینه خارج نشود گر چه خونش ریخته شود و بعد از آن خارج شد پس آن عمل چطور با قسم می‌سازد؟ در جواب گفته می‌شود: ما نمی‌دانیم کیفیت قسم خوردن زینب کبری علیهاالسلام به چه نحو و چطوری بوده؟ و معلوم نیست راوی عین الفاظ و صیغه‌ی قسم آن بانوی عصمت را به ما نقل کرده باشد و از خود خارج شدنش معلوم می‌شود که قسم به نحوی بوده که منافات نداشته که از مدینه خارج گردد و بدون شک رویه و رفتار زینب کبری علیهاالسلام بدون دستور و اوامر امام سجاد علیه‌السلام نبوده است و شاید خروجش از مدینه پس از امر امام علیه‌السلام باشد.

شبهه‌ی سوم و جواب آن

سوم: در حدیث عبیدلی نقل شده که زینب کبری علیهاالسلام با بانوان [صفحه ۹۸] از مدینه خارج شد و رهسپار مصر گردید و چرا در آن حدیث نیامده که از رجال بنی‌هاشم کسی مانند زوجش عبدالله بن جعفر طیار همراه آن بانوی عصمت از مدینه تا مصر بوده است؟ در جواب گفته می‌شود: از قدیم گفته‌اند (اثبات شیئی نفی ما عدا نمی کند) حدیث عبیدلی به مناسبت نقل حالات زینب کبری علیهاالسلام به همراهان او از مخدرات خاندان عصمت متعرض شده و نسبت به همراهانش از رجال متعرض نگشته از کجا معلوم که از مردها همراهش نبوده‌اند؟ از کجا می‌توان آن را نفی کرد؟ در صورتی که برحسب عادی بعید است که از رجال همراه نداشته باشند شاید روات یک قسمت از حالات و تاریخ را نقل و از قسمت دیگر آن ساکت شده و نقل نکرده‌اند.

شبهه‌ی چهارم و جواب آن

چهارم: در حدیث عبیدلی نیامده که زینب کبری علیهاالسلام در این مسافرت اجباریش به مصر از زوجش عبدالله به جعفر طیار (رض) استیذان کرد یا از حضرت امام سجاد علیه‌السلام اذن گرفت. جواب: این اعتراض محتاج به بیان نیست. آیا این معترض علم به غیب داشته که بانوی عصمت از امام علیه‌السلام یا از زوجش عبدالله (رض) استیذان نکرده است؟ مگر روات در نقل قضایا به تمامی جزئیات آنها اطلاع پیدا می کنند و در نقل تواریخ تمام خصوصیات را در مقام نقل و روایت در نظر می گیرند؟ و عدم نقل راوی دلیل آن نیست که استیذان به علم نیاورده است و باید با صراحت گفت: این اعتراضات ابدا وارد نبوده و اشکالهای پوچ نباید مورد اعتناء قرار گیرد ولی از آنجا [صفحه ۹۹] که شاید در اذهان ساده و سطحی جای گیرد و لذا به جواب آنها پیش دستی شد و آن شبهه‌ها غیر از غیب گوئی و برای حدیث عبیدلی عیب‌جوئی چیز بیشتر نیست- والله العالم.

جواب از بعض اعتراضها

مثل این اعتراضها که بر آنها جواب داده شد اشکال تراشیهائی است که به اذهان بعض اشخاص رسیده و برای تضعیف نوشته‌ی نسابه‌ی عبیدلی گفته شده است: اول: با ورود اهل‌بیت به مدینه انقلاب بر علیه خلافت یزید برپا شد چطور می‌شود در آن موقع زینب کبری (ع) را والی مدینه به مصر تبعید کند؟. جواب: شاید هنوز انقلاب به مرحله‌ی شدت نرسیده بود و هنوز بنی‌أمیه به کلی از قدرت نیافتاده بودند قضیه‌ی تبعید پیش آمده و خارج کردن آن بانوی کبری هم یکی از عوامل انقلاب بوده باشد ما از کجا می‌دانیم و علم داریم که انقلاب به مجرد ورود اهل‌بیت به مدینه واقع شده، بعید نیست مدت کوتاهی آرامش بوده و در اثر ورود اهل‌بیت و تبلیغ بر علیه یزید انقلاب برپا گشته و بانوی کبری تبعید شده که از انقلاب جلوگیری شود ولی جلوگیری نتوانسته‌اند نمایند. دوم: عبدالله جعفر نظر به علاقه‌ی که به زینب کبری داشت چرا با وی به مصر نرفت؟ جواب: از کجا معلوم که مأمورین بنی‌أمیه و والی مدینه نگذاشته باشند که عبدالله همراه بانوی کبری به مصر برود مگر در تاریخ [صفحه ۱۰۰] جزئیات قضایا ثبت گردیده تا ما علت آن را بدانیم و ممکن است بعض موانع شرعی و عرفی در بین بوده و ما از آنها اطلاع نداریم حالا بعد از صدها سال این شبهات واهیه به ذهن اشخاص مضطرب الذهن می‌آید. سوم: اگر زینب کبری را مخیر نمودند در اختیار بلاد چرا مکه را اختیار ننمود؟و اگر مکه و مدینه استثناء شده بود پس چرا به یمن نرفت که از دوستان اهل‌بیت بودند و مصر را اختیار فرمود در حالی که مصر در آن روزگار عثمان دوست بودند؟جواب: ما از کجا علم داریم که دولت بنی‌امیه واقعا بانوی کبری را مختار کرده بود به هر بلدی بخواهد برود بلکه آن در مرحله‌ی اول در موقع پیشنهاد خروج از مدینه بوده ولی در باطن اجبار داشته‌اند که به مصر برود که عثمان دوست بودند و اگر به یمن برود که از دوستان اهل‌بیت (ع) بودند به دور بانوی کبری جمع می‌شوند و انقلاب در یمن برپا می‌شود چنانچه ابی‌ذر غفاری رضوان‌الله‌علیه را به شام مرکز معاویه تبعید کردند نه به یمن و بر بذه تبعید شد با این که آنجا را خوش نداشت. چهارم: چرا به خانه‌ی مسلمهٔ بن مخلد وارد شد در حالی که او به أمیرالمؤمنین (ع) بیعت نکرد و از آن حضرت منحرف و از اصحاب معاویهٔ بود. جواب: کسی که او را تبعید کنند ممکن نیست او را مختار به تمام معنی بگذارند از کجا معلوم که والی مصر او را وادار نکرده که به خانه او وارد شود آیا می‌توان او را رد نمود و به خانه‌ی وی وارد نشد؟ [صفحه ۱۰۱] یا بانوی کبری مصلحت را در آن دیده و از باب تقیه خواسته بوی وارد شود در صورتی که واقع أمر برای ما غیرمعلوم است اگر بنا باشد این گونه شبهات واهیهٔ و توهمات فاسده و اعتراضات غیر وارده به میان آید در جواب آنها باید این‌گونه جوابهای متصوره نگارش داده شود. پنجم: از أساتید متقدمین و مهره‌ی اخبار أحدی به این موضوع یعنی به رفتن بانوی کبری به مصر اشاره نکرده اگر صحت داشت نقل می‌کردند مانند صدوقین و شیخ مفید و کلینی و شیخ طوسی و ابن شهرآشوب و یا از متأخرین مانند علامه‌ی مجلسی (ره) و دیگران. جواب: اما متقدمین چون آنها أخبار و تواریخ را هم مثل اخبار و أحادیث دینی اسلامی با سند نقل می‌کنند و چون به آنها این موضوع تاریخی از مشایخشان با اسناد نرسیده و لذا اشاره نکرده‌اند چنانچه به بسیاری از قضایا اشاره نکرده و نقل نفرموده‌اند. چنانچه به قضایای زیادی از تواریخ و أحوالات أئمه‌ی اطهار علیهم‌السلام و اولاد آن بزرگواران اشاره نکرده و نقل ننموده‌اند اگر شرح داده شود سخن به درازا می‌کشد. و کتب زیادی که از علماء و بزرگان متقدمین درباره‌ی بانوی کبری و أمثال او تألیف کرده‌اند به دست بزرگان متأخرین از آنها نرسیده و یا از بین رفته چنانچه اخبار زینبات عبیدلی تا به این أواخر زمانها به دست نیامده بود أخیرا پیدا شد چنانچه کتب زیادی پیدا گشته که در دسترس نبود و بعضی از آنها تا قرن ششم و هفتم هجری موجود بوده [صفحه ۱۰۲] بعد از آن تاریخ پیدا نیست و به دست نمی‌آید. چنانچه به تاریخ ولادت اکثر اولاد ائمه‌ی اطهار (ع) تصریح نکرده و ننوشته‌اند و حضرت قمر بنی‌هاشم ابوالفضل سلام‌الله‌علیه با آن عظمت و خدمت به اسلام و امام (ع) و جلالت و شأن و مقام که در قلم یارای تحریر و در زبان قدرت تقریر و بیان آن را ندارد با این وصف آن بزرگان متقدمین که به اسامی‌شان اشارت رفت به ولادتش تصریح نکرده‌اند و نگارش نداده‌اند اگر در این زمان از کتب متقدمین تاریخ ولادت آن حضرت به دست

بیاید ردش کنیم به دلیل این که آن بزرگان ننوشته‌اند، این حرف با کدام منطق می‌سازد؟ مضافا بر این که جمعی از بزرگان مؤرخین به دفن شدن بانوی کبری در مصر تصریح کرده‌اند مانند ابن عساکر در تاریخ کبیر و سیوطی در رساله‌ی زینبیهٔ و شعرانی در لواقح الانوار ج ۱ ص ۲۳ و صبان در اسعاف الراغبین و عدوی در مشارق الانوار و زینب فواز و شبلنجی و شبراوی در الاتحاف و دیگران. و کسی که گفته: همه‌ی آنان تبعیت از عبیدلی کرده‌اند بر فرض ثبوت این ادعاء این خود دلیل محکمی بر اعتبار قول عبیدلی است. و ادعاء این که قول وی با اخبار و اقوالی که مدفن زینب بنت علی علیه‌السلام را در شام و یا در مدینه می‌دانند متعارض است. ادعاء بی‌اصل است زیرا کدام اخبار است که درباره‌ی مدفون شدن بانوی کبری در شام وارد شده است؟ [صفحه ۱۰۳] کجاست آن اخبار از کتب حدیث شیعه یا سنی؟ چرا کسی از آن اخبار اطلاع ندارد؟ فعلی المدعی تعیین تلك الاخبار و نقلها من کتب الحدیث مع بیان محالها منها فنحن له من الشاکرین و لعمله من المقدرین. و اگر مراد از(اخبار)عبارت از خبرها و اقوال مؤرخین است گر چه با اطلاق لفظ«اخبار»منافات دارد زیرا منصرف از آن اخبار و آثار وارده است- کدام اقوال است که ترجیح بر اقوال امثال ابن عساکر دمشقی داشته باشد و ادعاء صاحب کتاب(نزهة اهل الحرمین)به تصریح محققین از معاصرین و دیگران حقیقت ندارد. و هشت نفر از مؤرخین که به آنها اشارت رفت و از جمله‌ی آنها ابن عساکر است برای ما در مقام اعتماد و اعتبار کفایت می‌کند. و این که طرفدار شبهات واهیه از هر طرف چاره‌اش بریده شده بنا کرده آن مؤرخین هشتگانه هرا که تصریح به مدفون شدن زینب کبری در مصر کرده‌اند به تعصب وطنی متهم کردن به ادعاء این که چون آنها اهل مصرند ارتکاز ذهنی آنها بوده که بانوی کبری در مصر مدفون است و لذا قبر مبارك را در قاهره نوشته‌اند. در ازاء این ادعاء پوچ بی‌ارزش گفته می‌شود: اگر مؤرخین را بنا شود با تعصب وطنی متهم نمائیم باید به اقوال آنها درباره‌ی اوطانشان أرجی قائل نشویم در صورتی که برخلاف رویه بین مورخین است و فقط نوشتن پیشوای تاریخ‌نویسان بی‌تعصب ابن عساکر دمشقی که اصلا از اهل [صفحه ۱۰۴] سوریا و ساکن دمشق بوده کلامش بسیار معتبر است اوست که تعصب بی‌جا و عناد بی‌مورد او را وادار نکرده که از حق بگذرد و سه مجلد از تاریخ کبیرش را به احوالات و تاریخ ترجمه‌ی أمیرالمؤمنین علیه‌السلام اختصاص داده است که اخیرا به همت عالی یکی از اهل تحقیق با آن انقلاب و آشوب و بلوای لبنان آن کتاب نفیس را در سه مجلد کبیر چاپ کرده است جزاه الله خیر الجزاء. اما مدفون بودن بانوی کبری در مدینه هیچ دلیلی ندارد و تمسك به استصحاب بسیار بی‌نمك و فوق العاده خنك است و دلیل بر بی‌دلیلی است. زیرا استصحاب یك اصل و وظیفه‌ی عملی است جائی انسان می‌تواند به استصحاب چنگ بزند و عمل نماید که دلیل لفظی وجود نداشته باشد معلوم می‌شود برای مدفون شدن بانوی کبری در مدینه دلیلی موجود نیست و لذا به یك اصل عملی چنگ زدن آن هم در اثبات یك موضوع تاریخی بسیار خنك است از آن خنك‌تر تبعیت در چنگ زدن به استصحاب از سید امین عاملی(ره)است و بدون تأمل و تفکر تقلید از وی کردن است. آیا بانوی کبری در مدینه در کجا مدفون است؟ کسی که- مانند طرفدار شبهات- به استصحاب تمسك می‌کند این وظیفه‌ی عملی را در کجا می‌خواهد به مرحله‌ی عمل برساند؟ پس استصحابی که به درد نمی‌خورد و نتیجه نمی‌دهد چه فائده دارد. آیا با وجود دلیل تاریخی از یك کتاب قدیمی مانند کتاب عبیدلی [صفحه ۱۰۵] می‌توان به استصحاب تمسك کرد؟ اگر- طرفدار شبهات لاطائلات- استصحاب را تمام می‌داند پس چنگ زدنش به ادعاء صاحب کتاب نزهة اهل‌الحرمین که از أفواه أخذ شده درست نیست زیرا او به موجب استصحاب بانوی کبری را در مدینه مدفون می‌داند پس چطور معتقد است که در شام مدفون است. اما نگارنده معتقد است که استصحاب به درد نمی‌خورد و دلیل به این که در شام مدفون است مورد اعتماد نیست و قصه‌ی مأخوذه از افواه است که داخل کتاب شده است ولی نوشته‌ی عبیدلی مورد اطمئنان و اعتبار است و لذا احتمال قوی می‌دهم که مدفون بودن بانوی کبری در مصر صحت داشته باشد و نوشته‌ی عبیدلی دلیل بر این که بانوی کبری در شام و یا کوفه بیشتر توقف نکرده می‌باشد و انکار سخاوی مدفون بودن زینب(ع)را در مصر که پس از چندین صد سال بعد از عبیدلی آمده و در سال ۹۰۲ وفات کرده مورداعتبار و اعتماد نیست زیرا«اهل البیت ادری بما فی البیت»عبیدلی از قدماء و

از خانـدان رسـالت بوده و بهتر از سـخاوی به مـدفن بانوی کبری آشـنائی داشـته است. و این که طرفـدار شـبهات گفته: که بر فرض صحت نوشـته‌ی عبیدلی دلیل به واقعه‌ی اربعین نمی‌شود- معلوم می‌شود أصل مراد را درک نکرده است و از باب«حب الشیء یعمی و یصم»است چون زیـاد دوست دارد تقریبـاتی را که این جـانب برای اطمئنان خاطر و احتمال قوی که رجوع اسـراء أهل بیت در ماه صفر بیسـتم آن مـاه بـوده و وارد کربلاء شـده و بـا جـابر [صـفحه ۱۰۶] ملاقـات کرده‌انـد آن تقریبـات را هیـچ نموده حدسـیات و احتمالات خویشتن را ثابت نماید و لذا حق دارد که اصل مراد را درک نکند.

رای (لجنه‌ی ثقافه‌ی کربلاء) در تعیین مرقد

و برای(لجنه‌ی ثقافت دینی در کربلاء)رأی مخصوصی درباره‌ی دفن شدن زینب کبری علیهاالسلام در مصر یا در شام یا در مدینه‌ی منـوره است که اجمـال آن بـا ترجمه به فارسـی به طور اجمـال و خلاصه نقـل می‌شود: عـدد (۱۲) از دوره‌ی اولی از کتـاب«اجـوبهٔ المسائل الدینیـهٔ فی کربلاء»ص ۱۵ س ۵ سؤال ۲ کدام از دو قبر صـحیح است به زینب کبری علیهاالسـلام نسبت داده شود؟ مرقدی که در مصر است یا آن که در شام می‌باشد؟ (ج): کسی که به تواریخ رجوع کند سه فقره از مراقد می‌یابد که نسبت هر سه به سیده زینب کبری بنت امام أمیرالمؤمنین علیه‌السـلام داده می‌شود و هر سه نسـبت صحیح است و أمیرالمؤمنین علیه‌السلام را سه دختر بوده و نـام هر یک از آنها زینب و کنیه‌شان ام‌کلثوم است. ۱- زینب کنیه‌اش ام‌کلثوم خواهر ابوبنی سیدالشـهداء علیه‌السلام است و دیوار بر وی ساقط شـد و وفات یافت و امام حسـین علیه‌السـلام به وی نماز خوانـد و در مـدینه‌ی منوره دفن شـد [۷۷] . [صـفحه ۱۰۷] ۲- زینـب کنیه‌اش ام‌کلثـوم او نیز خـواهر ابـوبنی سیدالشـهداء علیه‌السـلام بـوده و او معروف(به زینب وسـطی)است چنـانچه زینب اولی معروف به کبری است و این زینب وسـطی را پسر عمویش عبدالله بن جعفر طیار تزویج کرده و آن بانوی عصمت [۷۸] با فرزندانش محمـد و عون در حضور برادرش امـام حسـین علیه‌السـلام در کربلاء بود و اوست امور عائله امام علیه‌السـلام را در سـفر کوفه و شام اداره می‌نمود و وقتی که به مـدینه برگشت مصادف با عام مجاعه در حجاز شـد و با زوجش به شام سـفر کرد و در راه مریض شد و در خیمه‌ی زوجش در دمشق وفات یافت و در آنجا دفن گردید و لذا در سنگ قبرش نوشته‌اند: هذا قبر زینب الوسطی بنت علی ابن [صفحه ۱۰۸] ابیطالب علیه‌السـلام. و اوست که بعد از وفات خواهرش زینب کبری مشـهور به کبری شد نسـبت به زینب صغری که عبارت از زینب سومی است که ذکر می‌شود: ۳- زینب کنیه‌اش ام‌کلثوم است و مادرش غیر از مادر سیدالشـهداء علیه‌السلام است و او را شـیخ مفید(ره)در ارشاد ذکر کرده و با برادرش سیدالشهداء علیه‌السلام در کربلاء و با اسراء در سفر کوفه و شام بود و در افراد خاندان امامت بر شـهادت امام حسین علیه‌السلام از گریان‌ترین اشخاص بشمار می‌رفت و بعد از وقعه‌ی حره و مباح کردن یزید جان و مال مردم مدینه او اقامه‌ی نوحه و ماتم به برادرش می‌کرده و ظلم و سـتم یزید را اشاعه می‌داد و عامل یزید در مدینه به وی نوشت اگر تو اسـتقرار سـلطنت خود را در حجاز خواسـته باشـی لازم است زینب را از مدینه اخراج نمائی و یزید امر به خارج کردن وی از مـدینه به مصـری کرد و عامـل گمان کرد که مصـری که مرکزش قاهره است آنجا را اراده کرده و زینب داخل مصـر شـد و در غره شعبان ۶۵ وارد گشت و وقتی که به مصـر رسید اهل مصر احترامش کردند و با تجلیل در خانه‌ی والی مصر مسلمهٔ بن مخلد انصاری وارد نمودند و زینب از زحمات سفر شکایت داشت و مریض بود و او را اجل در آنجا درک کرد و در همان جا دفن شد.

رای مؤلف کتاب وفات زینب الکبری و رساله‌ی المرقد الزینبی

مؤلف کتاب(وفات زینب الکبری)و رساله‌ی(المرقد الزینبی) [صـفحه ۱۰۹] بعـد از نقل عبارات عربی آنچه گـذشت از رأی(لجنه‌ی

ثقافت دینی کربلاء)گوید [۷۹] . قد عرفت مما سبق ان زینب المدینهٔ توفیت بعد رجوعها الیها باربعهٔ اشهر و عشرهٔ ایام سنهٔ: (۶۱) ه. و ان زینب مصر توفیت عشیهٔ یوم الاحد لا ربع عشرهٔ مضین من شهر رجب سنهٔ: (۶۲) ه. و ان زینب الشام توفیت فی النصف من شهر رجب عام المجاعهٔ فی ایام عبدالملک بن مروان سنهٔ: (۶۵) ه علی الارجح و قیل سنهٔ: (۷۴) ه. یعنی زینب که در مدینه مدفون است پس از مراجعت از شام به چهار ماه و ده روز سال (۶۱) از هجرت وفات یافته و زینب که در مصر مدفون است شب یکشنبه چهاردهم رجب سال ۶۲ هجری وفات یافته. و زینب که در شام مدفون است در نصف رجب سال مجاعه در ایام عبدالملک بن مروان نظر به قول راجح‌تر در نظر سال (۶۵) از هجرت وفات یافته و گفته شده که در سال (۷۴) از هجرت وفات یافته است.

اشکال بر رای ثقافهٔ

آنچه(لجنه‌ی ثقافت دینی)اظهار رأی کرده بسیار شبیه به جمع میان اخبار متعارضه‌ی فقهی است که فقهاء در فقه در موقع تعارض روایات مختلفه‌ی متعارضه در مقام استنباط احکام شرعیه که می‌خواهند از اخبار [صفحه ۱۱۰] متعارضه بعضی را رد نکرده و به کنار نگذارند و به همه‌ی آنها عمل کرده باشند جمع میان اخبار می‌کنند که از موارد بسیار مشکل و سخت در مقام اجتهاد و استادی یک فقیه مجتهد را نشان می‌دهد. و(لجنه‌ی ثقافهٔ)هم خواسته میان تواریخ متعارضه را با آن نحوی که نقل شد جمع نماید در صورتی که تاریخ مجاعه مدرک درستی ندارد و بگمانم از افواه اخذ و وارد کتاب کرده‌اند و قبری در مدینه‌ی منوره منسوب به زینب علیهاالسلام وجود ندارد تا یکی از سه مرقد محسوب شود علاوه بر بعضی تاریخها که(لجنه‌ی ثقافهٔ)به آنها اشاره کرده ولی مستند آنها را نشان نداده است. و اما این که صاحب رساله‌ی(المرقد الزینبی)گفته: زینب که در مدینه مدفون است پس از مراجعت از شام به چهار ماه و ده روز سال (۶۱) ه وفات یافته با رأی(لجنه‌ی ثقافهٔ)که اظهار کرد که او خواهر ابوینی سیدالشهداء علیه‌السلام است و دیواری بوی ساقط شد و وفات کرد و سیدالشهداء علیه‌السلام به وی نماز خواند چطور می‌سازد؟ زیرا بنا به قول(لجنه‌ی ثقافهٔ)باید این قضیه قبل از حرکت سیدالشهداء علیه‌السلام از مدینه به سوی مکه و عراق واقع شده باشد و ادعاء صاحب رساله‌ی(المرقد الزینبی)آنست که پس از مراجعت زینب از شام در مدینه وفات یافته این کلمات که تهافت و تباین کلی با یکدگر دارند چطور با هم می‌تواند توافق پیدا نماید؟

کلام محدث خیابانی

و شیخنا المحدث خیابانی(ره)در وقائع الایام در ضمن کلامی [صفحه ۱۱۱] و نقل مرامی از کتاب(السیدهٔ زینب)حسن محمد قاسم فرموده [۸۰] : در هیچ تاریخی و تألیفی از خاصه و عامه در عداد بنات حضرت امیر صلوات‌الله‌علیه زینب وسطی مذکور نیست زینب کبری دفنیه‌ی مصر و زینب صغری مکناهٔ بام‌کلثوم مدفونه‌ی شام است.

کلام سید امین عاملی در اعیان الشیعهٔ

و پس از آن از کسی نقل کرده که در سنگ مزار واقع در شام این نقش موجود بوده (هذا قبر زینب الصغری بنت أمیرالمؤمنین علیه‌السلام)این نقل، با آنچه(ثقافه‌ی دینی کربلاء)نقل کرده چطور می‌سازد [۸۱] و همچنین با نقل سید امام عاملی(ره)در اعیان الشیعهٔ چطور درست می‌آید که فرموده: وجد علی هذا القبر صخرهٔ رأیتها و قرأتها کتب علیها هذا قبر السیدهٔ زینب المکناهٔ بام‌کلثوم

بنت سیدنا علی رضی‌الله‌عنه و لیس فیها تاریخ و صورهٔ خطها تدل علی انها کتبت بعد الست مأه من الهجرهٔ و لا یثبت بمثلها شیئی و مع مزید اتتبع و الفحص لم اجد من اشار الی هذا القبر من المؤرخین سوی ابن جبیر الخ.

نقل عبیدلی که در بنات امام سه نفر زینب است

نگارنده گوید: عبیدلی نسابه رحمه الله به هر سه زینب از بنات أمیرالمؤمنین علیه‌السلام در اخبار زینبات تصریح کرده است آنجا که گوید: زینب الکبری بنت علی بن ابیطالب علیه‌السلام امها فاطمهٔ [صفحه ۱۱۲] الزهراء بنت رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم ولدت فی حیاهٔ جدها صلی الله علیه و آله و خرجت الی عبدالله بن جعفر فولدت له اولادا ذکرناهم فی کتاب النسب الخ. بعد مسندا از امام صادق از امام باقر از امام سجاد علیهم‌السلام جریان شب عاشوراء و اشعار خواندن حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام را که می‌فرماید: یاد هراف لک من خلیل... نقل کرده است و شنیدن زینب کبری آن اشعار و ناله‌ی آن بانوی عصمت را بیان نموده و پس از آن سائر حالات زینب کبری را که مقداری از آن نقل کرده‌ایم روایت کرده است. و گوید: زینب الوسطی بنت علی بن ابیطالب علیه‌السلام امها و ام اخواتها الحسن و الحسین و محسن و زینب الکبری و رقیهٔ فاطمهٔ الزهراء بنت رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم... الخ رقیهٔ بنت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را از اولاد صدیقه‌ی زهراء علیهاالسلام شمردن که آن عصمت کبری سه دختر داشته باشد خلاف مشهور است گر چه غیر از عبیدلی نیز گفته است. و باز گوید: زینب الصغری بنت علی بن ابیطالب علیه‌السلام امها امولد تزوجت ابن عمها محمد بن عقیل فولدت له القاسم و عبدالله و عبدالرحمن اعقب منهم عبدالله و ماتت زینب بالمدینهٔ. ولی چنانچه نقل شد تصریح کرده که زینب مدفونه در مدینه مادرش صدیقه‌ی طاهره علیهاالسلام نبوده است این قول بارائی که(ثقافه‌ی دینی)اظهار کرده است درست درنمی‌آید.

کنیه‌ی زینب کبری ام کلثوم است

و برای تحقیقات بیشتر درباره‌ی دخترهای امیرالمؤمنین علیه‌السلام [صفحه ۱۱۳] که اسامی مبارکه‌ی آنها زینب و ام‌کلثوم بوده باید به مجلد سی و سوم اعیان الشعیهٔ سید امین عاملی قدس‌سره مراجعه شود و آنچه از تحقیقات آن بزرگوار محل شبهه و اشکال و نتوان آن را قبول کرد آنست: که در مقام رد کلام صاحب کتاب نزههٔ اهل الحرمین فی عمارهٔ المشهدین النجف و کربلاء که در هند چاپ شده و از رساله‌ی تحیهٔ اهل القبور بالمأثور [۸۲] نقل کرده که زینب کبری در سال مجاعه با زوجش عبدالله(ره)به شام آمده فرموده [۸۳] : که زینب کبری کنیه‌اش ام‌کلثوم نبوده. این فرمایش آن بزرگوار خلاف تحقیق است با این که قبلا اعتقاد داشته که کنیه‌ی بانوی عصمت ام‌کلثوم بوده ولی بعدا از آن رأی صحیحش برگشته است اما درست نیست و این موضوع که مراد از ام‌کلثوم که در شب نوزدهم امیرالمؤمنین علیه‌السلام در خانه‌ی او مهمان بوده عبارت از زینب کبری علیهاالسلام است در تعلیقات ترجمه‌ی کتاب علم امام علیه‌السلام با قرائن زیادی تحقیق و ثابت گردیده به آنجا رجوع شود [۸۴] .

عدم اطلاع سید الاعیان بر کلام عبیدلی

و سید امام امین عاملی قدس‌سره موضوع ادعاء مجاعه را در حجاز و بودن عبدالله جعفر(ض)صاحب قراء و املاک در شام خوب تحقیق کرده [صفحه ۱۱۴] و آن را از حدس و تخمین و استنباط شمرده و ابدا مدرک و مستندی بر آن نیافته است رجوع شود به

مجلد (۳۳) اعیان الشیعهٔ ص ۲۰۹ -۲۰۸ ط بیروت. پس آنچه(لجنه‌ی ثقافهٔ)رأی داده اگر صحیح باشد و همچنین آنچه عبیدلی نقل کرده اگر دو نفر از بانوان عصمت به نام زینب و هر دو در کربلاء و شام بوده و مراجعت به مدینه کرده‌اند یکی در سال (۶۱) و دیگری در سال (۶۲) وفات یافته‌اند پس لابد باید در شام توقف زیاد نکرده باشند. ولی درباره‌ی مدفن زینب کبری علیهاالسلام آنچه عبیدلی نسابه(ره)نگارش داده در میان سائر اقوال و آراء تقریبا مورد اعتماد می‌تواند باشد و برای سائر اقوال مدرک و مستند قابل اعتماد نیست. و سید الاعیان امام امین عاملی(ره)بر کلمات عبیدلی اطلاع نیافته است و الا مورد بحث و تحقیق قرار می‌داد و اظهارنظر می‌فرمود رحمهٔالله‌علیه.

روایت عبیدلی و دفع اشکال از آن

و آنچه تذکرش لازم است آنست: که عبیدلی در اخبار زینبات روایتی از عبدالله بن عبدالرحمن انصاری راجع به موقع ورود حضرت زینب کبری سلام‌الله‌علیها به مصر نقل کرده و گوید: بانوی عصمت را بعد از چند روز از ورودش به مصر دیدم و بعد عباراتی نقل کرده که بسیار بعید به نظر می‌رسد و شاید بعض اشخاص وجود همچو روایتی را در آن کتاب از جمله معایب و موجبات طعن بر آن کتاب تصور نماید و لذا [صفحه ۱۱۵] خواستم در اینجا به این نکته اشاره شود. اولا: راوی آن خبر عبدالله بن عبدالرحمن انصاری بر حسب ظاهر عبارت از(ابوطوالهٔ)که قاضی مدینه در زمان عمر بن عبدالعزیز بود و در سال (۱۳۴) هجرت وفات یافته چنانچه ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب از کتاب(انساب الخزرج) دمیاطی نقل کرده است [۸۵] . و اگر عبدالله نامبرده در سال (۶۲) هجرت در مصر در موقع ورود بانوی عصمت به آن سامان در آن دیار بوده باشد و سن وی دراندازه‌ی بوده که ورود بانوی عصمت را دیده باشد در حین وفاتش در سال (۱۳۴) بیشتر از هفتاد سال باید داشته باشد و شاید در آن زمان هنوز به حد بلوغ نرسیده بوده و بانوی عصمت را دیده ولی باز نقل وی آن مطلب را بعدا براویان اخبار غلط بوده و زهی فضولی است و ناشی از بی‌تقوائی آن قاضی جورا ست. و اگر مراد از عبدالله بن عبدالرحمن انصاری غیر از(ابوطوالهٔ)است پس به نقل شخص مجهول‌الحالی ترتیب اثر نتوان داد. و ثانیا: عین همان عبارات که عبدالله انصاری نقل کرده در بعض کتب مقاتل که مورد اعتماد است موجود است روز عاشوراء در آن موقع که خبر شهادت حضرت علی اکبر علیه‌السلام بخیمه‌ها رسید و حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام با سرعت هر چه تمامتر به سر بالین فرزند عزیزش [صفحه ۱۱۶] سراسیمه روان شده و حاضر گشت و زینب کبری علیهاالسلام از خیام طاهرات خارج شد و یک سره رو به میدان آورده و خود را به نعش علی اکبر علیه‌السلام‌انداخت و شاید این رویه‌ی آن بانوی عصمت برای این بوده که برادرش امام علیه‌السلام را به خود مشغول کند و امام علیه‌السلام نعش فرزند را ترک کرده و به بازگردانیدن خواهر به خیام متوجه شود و از حزن و غم فرزند منصرف و کاسته گردد و لذا امام علیه‌السلام رو به جوانان کرده و فرمود: علی را به فسطاط حمل نمائید و خود مشغول برگردانیدن خواهر شد. و عین عباراتی که در روایت عبدالله انصاری در اخبار زینبات است در همان موقع خروج زینب کبری علیهاالسلام از خیمه‌ها نیز موجود است و هر توجیهی را که بتوانیم درعبارات بعضی از مقاتل بنمائیم همان توجیه را در عبارات کتاب اخبار زینبات نیز می‌آوریم. و ثالثا: از کجا برای ما معلوم شد که آن عبارات خواه در بعضی از مقاتل یا در عبارت خبری که در اخبار زینبات است بعدا به نسخه‌های کتاب دس و اضافه و جعل نشده است خصوصا نشخ کتب قدیمه که در سابق زمانها طبع وجود نداشت و ناسخین دخل و تصرف در کتب می‌کردند و اهل غرض از دساسین و وضاعین به نسخه های کتابها دخالت کرده و بعض مطالب دس می‌کرده‌اند خصوصا کتابهائی که آنها را علماء و فقهاء و محدثین دائما قرائت نکرده و تمامی محتویات آنها را از اخبار و احادیث به یکدیگر به طرز حدیث و روایت و قرائت و سماع تحویل [صفحه ۱۱۷] نداده‌اند مانند کتب اربعه که متواترا از مؤلفین آنها به ما رسیده و علماء به تمامی محتویات آنها مواظبت

داشته‌اند با این همه در آنها هم گاهی دس و وضع در نسخه‌ها پیدا می‌شود چنانچه در عصر حاضر دیده می‌شود که دس می‌نمایند با وجود صنعت شریف چاپ که باعث حفظ احادیث و اخبار شده است، اما کتبی که به مثابه‌ی کتب اربعه نیست باید به نسخ صحیحه مراجعه شود و خیلی دقت شود که از وضع و دس دشمنان دین مصون بوده باشد. پس ممکن است آن عبارات را در اخبار زینبات یا در بعضی از کتب مقاتل دس کرده باشند والله العالم.

ابن حزم اندلسی ظاهری و اکاذیب او

و نکته‌ی نیز در اینجا تذکر داده می‌شود: ابن حزم اندلسی ظاهری که مسلک ظاهریین را در میان عامه به وجود آورده و در سال (۴۵۶) ه. ق وفات کرده و علمای اعلام اهل سنت در حال حیات وی بر ضلالت و گمراهی او اجماع کردند [۸۶] در کتابش: جمهرة انساب العرب گفته: که ام‌کلثوم بنت امیرالمؤمنین علیه‌السلام که از صدیقه‌ی طاهره سلام‌الله‌علیها متولد شده او را عمر تزویج کرد که از وی زید و رقیه متولد شدند بعد از عمر او را عون بن جعفر بن ابیطالب تزویج کرد و بعد از وی به حباله‌ی نکاح محمد بن جعفر بن ابیطالب درآمد و بعد از او ام‌کلثوم را عبدالله [صفحه ۱۱۸] بن جعفر ابن ابیطالب تزویج نمود بعد از آن که عبدالله خواهرش زینب را طلاق داد ص ۳۸ از کتاب جمهرة انساب‌العرب طبع دارالمعارف مصر. و عین عبارت اخیرش این است: ثم خلف علیها بعده عبدالله بن جعفر ابن ابیطالب، بعد طلاقه لاختها زینب ص ۳۸. عبدالله جعفر(رض)زینب کبری علیهاالسلام را طلاق بدهد و خواهرش ام‌کلثوم را تزویج کند همچو قضیه‌ی تاریخ نشان نداده و ضرورت بر بطلان آن حاکم و این مطلب از اعاجیب اکاذیب ابن حزم محسوب است و از دروغهای شاخدار و شاهکاریست که ابن حزم در کتابش ثبت کرده است. اولا: تزویج عمر ام‌کلثوم را مورد اختلاف است و محقق و ثابت نیست چنانچه شیخ مفید قدس‌سره مشروحا بیان فرموده است و جزم کردن بعضی از معاصرین به وقوع تزویج جای بسی شگفت است و بر فرض صحت موضوع ام‌کلثوم در حال حیات خلیفه‌ی ثانی وفات یافته است. و ثانیا: اگر همچو قضیه اتفاق افتاده باشد ام‌کلثوم و زید با سقوط سقف از دنیا رفته‌اند و جنازه‌ی هر دو را با هم آورده و بر هر دو با هم نماز خوانده‌اند. علامه‌ی محدث متبحر شیخ حر عاملی قدس‌سره در وسائل الشیعة از شیخ طوسی قدس‌سره در کتاب خلاف از عمار یاسر رضوان‌الله‌علیه نقل کرده: ام‌کلثوم که از حضرت زهراء بتول علیهاالسلام متولد شده در زمان امام حسن علیه‌السلام از دنیا رفته چنانچه گذشت ص ۱۰۶. [صفحه ۱۱۹]

ذکر زبیری در نسب قریش اسامی اشخاص که بنات در حباله نکاح آنها بودند

مصعب بن عبدالله بن مصعب زبیری که در سال (۲۳۶) ق وفات یافته در کتاب(نسب قریش)اسامی اشخاصی که بنات مخدرات امیرالمؤمنین علیه‌السلام به حباله‌ی نکاح آنها آمده‌اند تفصیلا ذکر کرده و زوج ام‌کلثوم را که مادرش صدیقه‌ی کبری سلام‌الله‌علیهاست فقط خلیفه‌ی ثانی را ذکر نموده و اشخاصی که ابن حزم اندلسی از آنها اسم برده و ام‌کلثوم را در حباله‌ی نکاح آنها یکی بعد از دیگری دانسته ابدا اسمی نبرده است رجوع شود به کتاب(نسب قریش)ص ۴۶ ۴۰ ط دارالمعارف- قاهره. و شکی نیست که زبیری اقدم از ابن حزم‌اندلسی است و بهتر آشنا به تواریخ بنی‌هاشم و آل ابوطالب است.

عدم اعتماد به تالیفات ابن حزم

و به جهت این گونه دروغهای شاهکار است که اهل تحقیق به کلمات و نقلیات و تألیفات ابن حزم اندلسی ارزش قائل نبوده و تألیفاتش مدرک و مصدر واقع نیست چنانچه در کتابش(الفصل)که در ملل و نحل تألیف کرده چه هذیانها و دروغها و خرافات به دلخواه خود به فرق اسلامی نسبت داده است. کسی که درباره‌ی والدین رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم در کتاب(الاحکام)ج ۵ ص ۱۷۱ هذیانی گوید که عموم مسلمین از آن بی‌ادبی بیزارند و نیش قلم ابن حزم مانند نیش عقرب جسارت را به آنجا رسانیده که درباره‌ی والدین خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله آن دروغ شاهکار را بنویسد از او چه توقع باید داشت؟ [صفحه ۱۲۰]

هذیان گویی آخوند اوف

ابن حزم در قدماء مانند میرزا فتحعلی آخوندزاده [۸۷] در این اواخر زمانها به هذیان‌گوئی مشهور و به دروغ‌پردازی معروفند چنانچه آخوندزاده‌ی نامبرده خواسته با یاوه‌گوئی بر اساس اسلام لطمه وارد نماید و حرفهائی زده که جوابهای آنها روشن است ولی مقام گنجایش و تناسب آن را ندارد و الا مشروحا بیان می‌شد و علاوه حرفهایش به قول خودش بس جفنگ و چرند است قابل اعتناء نیست و خنده‌آور اینجاست که گردآورنده آن اندیشه‌ها آنها را از مطالب علمی خیال کرده است زهی تصور باطل زهی خیال محال. متأسفانه‌اندیشه‌های او را این روزها در مرکز شیعه تهران طبع نموده و اجازه‌ی نشر هم داده‌اند در صورتی که سراپا خیانت به دین [صفحه ۱۲۱] و مملکت و آئین مقدس اسلام و جنایت بر ایران و ایرانیان است.

از دلائل رفع استبعاد و اشکال بر آن

اشاره

صاحب منهاج الدموع از جمله دلائلی که برای رفع استبعاد و استعجاب این که بسیار امکان دارد که اسراء اهل‌بیت علیهم‌السلام در اربعین اول به کربلاء آمده باشند گفته: پس از مراجعه به تاریخ استفاده می‌شود که سیر مابین کوفه و شام در ظرف پنج روز و هفت روز الی ده روز در آن زمان بسیار امر عادی بوده و برای نمونه چند مورد ذکر کرده و می گوید: تمام استعجاب مطلب برای آنست که مسافت مابین کوفه و شام را در این مدت کم غیرعادی فرض می‌کنند و بعد ده دلیل برای اثبات مطلب بیان کرده و رفع استبعاد نموده و نگارنده آن دلائل را با دلائل دیگر نگارش داده و مشروحا بیان مطلب کرد. ولی صاحب منهاج الدموع در ضمن بیان دلائل که نگارش داده گوید: در منتهی الامال نقل شده که میثم تمار در سال شهادت خود به حج مشرف شد و پس از اتمام اعمال حج به طرف کوفه حرکت کرد و ده روز هم قبل از ورود حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام به کربلاء میثم در کوفه شهید گردید پس با این که مسافت مابین مکه معظمه و کوفه در حدود سیصد و هشتاد فرسخ است جناب میثم این مسافت بعیده را در حدود هشت روز طی نموده زیرا روز سیزدهم ذی‌الحجه از مکه خارج شده و بیست و هشتم هم شهید گردیده [۸۸] . [صفحه ۱۲۲]

اشتباه محدث قمی در منتهی الامال

به نظر اینجانب این دلیل درست نیست گر چه اگر آن طور بود که نگارش داده است میثم در ظرف مدت کمی به عراق آمده ولی اساس قضیه اشتباه است و صاحب منهاج الدموع به ظاهر عبارت مرحوم محدث قمی(ره)که در منتهی الامال گفته:(چون از حج فارغ شد متوجه کوفه شد)نظر کرده و اشتباه وی باعث اشتباه صاحب منهاج الدموع گردیده است. در اینجا لازم است توضیح

بیشتری در اطراف این قضیه‌ی تاریخی داده شود تا این اشتباه در تاریخ میثم تمار رضوان‌الله‌علیه در کتابی که نزد مردم متداول است و عبارت از منتهی الامال محدث قمی(ره)باشد باقی نماند.

میثم تمار در حضور ام المؤمنین

محدث قمی(ره)با نظر سطحی بدون بررسی تصور کرده که میثم تمار رضوان‌الله‌علیه برای اداء اعمال حج در ماه ذی‌الحجه‌ی سال شصت هجرت به مکه مشرف شده است در صورتی که اگر میثم(ره)در آن سال در ماه ذی‌الحجه به مکه مشرف شده بود به حضور انور حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام که در مکه تشریف داشت و در هشتم همان ماه ذی‌الحجه از مکه حرکت فرموده قطعا شرفیاب می‌شد نه این که در مراجعت از مکه علی‌الظاهر در مدینه خدمت ام‌المؤمنین ام‌سلمه رضی‌الله‌تعالی عنها شرفیاب شود و سراغ احوال سیدالشهداء علیه‌السلام را از آن بانوی باعظمت اسلامی بگیرد و ام‌المؤمنین فرموده باشد که به یکی از باغهای خود تشریف برده است میثم گفت: که چون تشریف [صفحه ۱۲۳] بیاورد سلام مرا به او برسان و بگوی باین زودی من و تو به نزد حق تعالی یکدیگر را ملاقات خواهیم کرد ان‌شاءالله تعالی. ام‌سلمه گفت: حضرت امام حسین علیه‌السلام تو را بسیار یاد می‌کرد، میثم گفت: من نیز پیوسته در یاد اویم و من تعجیل دارم و برای من و او امری مقدر شده است که می‌باید به آن برسیم. و نیز ام‌سلمه(ض)به میثم گفته که به خدا قسم شنیدم رسول‌الله صلی الله علیه و آله درباره‌ی تو به علی امیرالمؤمنین علیه‌السلام در دل شب وصیت می‌کرد.

تفسیر یاد گرفتن ابن عباس از میثم

میثم که از نزد ام‌سلمه(ض)بیرون آمد دید ابن عباس(ره)نشسته به ابن عباس گفته هر چه خواسته باشی از تفسیر قرآن از من سؤال کن زیرا من تنزیل قرآن را نزد امیرالمؤمنین علیه‌السلام خوانده‌ام و آن حضرت تأویل آن را به من تعلیم کرده است ابن عباس(ره)دوات و کاغذ خواسته مشغول نوشتن آنچه میثم بیان می‌کند می‌شود در آن میان میثم از کشته شدن خود به ابن عباس خبر می‌دهد و این که او نهمین شخص است که به دار کشیده خواهد شد، ابن عباس می‌گوید آیا کهانت می‌کنی؟ می‌خواهد کاغذ را پاره کند میثم به وی می‌گوید نگهدار کاغذ و آنچه را که از من شنیدی هرگاه گفته‌های من حق و درست درآمد آن را نگه می‌داری و اگر باطل درآمد آن وقت پاره می‌کنی ابن عباس قبول می‌کند رجوع شود به تفصیل این قضایا به کتب رجال. بر حسب ظاهر سیدالشهداء علیه‌السلام باغ و مواشی را در مدینه داشته و اگر میثم در موسم حج در مکه بوده و در سیزدهم ذی‌الحجه از مکه [صفحه ۱۲۴] حرکت کرده قطعا به حضور امام علیه‌السلام در آنجا شرفیاب می‌شد و سراغ او را در مدینه ازام‌سلمه(رض)نمی‌گرفت وانگهی اگر سیزدهم ذی‌الحجه بعد از اتمام اعمال حج از مکه حرکت کرده باشد و سیدالشهداء علیه‌السلام در هشتم ذی‌الحجه حرکت فرموده اقلا در راه به قافله‌ی امام علیه‌السلام ملحق می‌شد. و باید اضافه کرد اگر میثم قبل از ورود سیدالشهداء علیه‌السلام به کربلاء به ده روز شهید شده و سیدالشهداء علیه‌السلام در دوم محرم سال ۶۱ وارد کربلاء گشته آن وقت میثم باید در بیست و دوم ذی‌الحجه شهید شده باشد نه در بیست و هشتم ذی‌الحجه چنانچه صاحب منهاج الدموع تصور کرده است.

زندانی شدن میثم

و در تاریخ ثابت است که میثم با مختار در زندان ابن‌زیاد در کوفه زندانی شده و زندانی شدن آنها بعد از ورود ابن‌زیاد به کوفه

واقع گردیده و در ۲۲ ذی‌الحجه میثم به شهادت نائل گشته. میثم در زندان به مختار می گفته که تو این شخص را(یعنی ابن‌زیاد)که مرا می‌کشد خواهی کشت و انتقام خواهی کشید و او تو را نمی‌تواند بکشد چنانچه خود مختار نیز از امیرالمؤمنین علیه‌السلام شنیده و یقین به این امر داشت و می گفت اگر مرا بکشید خداوند مرا زنده خواهد کرد [۸۹] تا دمار از روزگار شماها برآوردم از اینجا معلوم می‌شود [صفحه ۱۲۵] چقدر ایمان و یقین به فرمایش امیرالمؤمنین علیه‌السلام که به وی خبر داده بود داشته است.

رفتن میثم به عمره

آنچه پس از تحقیق معلوم می گردد آنست که میثم رحمةالله‌علیه چنانچه فرزندش نقل کرده برای به‌جا آوردن عمره به مکه مشرف شده و این امر در سال شصت هجری که هنوز سیدالشهداء علیه‌السلام از مدینه به مکه حرکت نفرموده بود و میثم برای تشرف به محضر انور امام علیه‌السلام پس از به‌جا آوردن عمره در مکه به مدینه مشرف شده و با امسلمهٔ(رض)آن مذاکرات و صحبتها پیش آمده است و امام علیه‌السلام از مدینه در بیست و هشتم رجب حرکت فرموده و لذا میثم قبل از حرکت امام علیه‌السلام نتوانسته به حضورش که در باغ بوده شرفیاب شود و در قادسیه مأموران ابن‌زیاد که یک صد نفر بودند در انتظار آن یگانه جانباز شهید در راه حق بودند که او را گرفتار نمایند و خود میثم قبلا این جریان را به معرف کوفه خبر داده بود که تفصیلش در کتب رجال خصوصا در کتاب رجال‌کشی رحمه الله و در کتب مخصوصی که در حالات میثم(ره)تألیف شده مسطور است.

رفتن میثم با خرما فروشان نزد ابن زیاد

و شاید آمدن میثم(ره)با خرمافروشان کوفه نزد ابن‌زیاد چنانچه نقل کرده‌اند قبل از مسافرت وی به مکه بوده که ابن‌زیاد بغض و کینه‌ی دیرینه را در دل ناپاک با آک خود می‌پرورانید و پس از مسافرت میثم(ره)به مکه او را از معرف کوفه می‌خواست و نیز ممکن است پس از گرفتاری وی به دست دژخیمان ابن‌زیاد در قادسیه تقریبا حال [صفحه ۱۲۶] آزادی داشته که بتواند با خرمافروشان نزد ابن‌زیاد برود و این احتمال اخیر در نظر پس از تأمل در تاریخ حالات میثم قوی می‌نماید و این که فرزندش نقل کرده که بعد از مراجعت پدرم دو روز نبود که ابن‌زیاد او را خواست و نهمین کسی بود که به دار زده شد از باب مسامحه در تعبیر است و او را از زندان خواسته و به دار کشیده‌اند والله العالم.

تصریح فرزند میثم در رفتن او به عمره

شیخ ابوعمروکشی (ره) در کتاب رجال خود مسندا نقل کرده از فرزند میثم تمار (ره) و گوید: (خرج ابی الی العمرهٔ فحدثنی قال استأذنت علی امسلمهٔ رحمه‌الله‌علیها)... الخ. می گوید: پدرم بیرون شد (یعنی از کوفه) برای عمره و به من نقل کرد که اذن خواستم از امسلمهٔ رحمه‌الله‌علیها که بر وی وارد شوم و میان من و او حجاب زده شد بعد جریان خود را با امسلمهٔ و ابن عباس نقل کرده است [۹۰] . و این عبارت که نقل شد صریح است که میثم (ره) برای به‌جا آوردن عمره به مکه مشرف شده و لذا مرحوم آقا شیخ محمد حسین مظفر نجفی (ره) در کتاب خود در احوال میثم (ره) به این تعبیر بیان فرموده است: (و قیل ان میثما و المختار فی جمع کثیر من الشیعهٔ حبسهم ابن‌زیاد بعد مقتل مسلم و هانی و لعل حبسه کان بعد قدومه من حج العمرهٔ). [صفحه ۱۲۷]

روز شهادت میثم

و ناگفته نمانـد: چنانچه گذشت [۹۱] میثم تمـار رضـی‌اللّه‌عنه در حین وفات معاویه در کوفه بوده و معاویه در (۱۵) یا اول ماه رجب ۶۰ بنـا به قول ابن الاثیر در تاریـخ کامل مرده [۹۲] . معلوم می‌شود میثم برای عمره بعـد از مرگ معاویه مشـرف شده و در مراجعت خواسـته با امام حسـین علیه‌السـلام ملاقات نمایـد چنانچه نقل شـد و ممکن نشده است و ابن زیاد که وارد کوفه شده او را از معرف کـوفه می‌خواسـته و مـأموران در قادسـیه در انتظـار مراجعت وی بوده‌انـد. پس از آنچه شـرح داده شـد روشن گردیـد که میثم تمـار رضوان‌اللّه‌علیه در سال شـصت هجرت که سال شـهادتش بوده برای عمره به مکه مشـرف شده در موقعی بوده که هنوز سیدالشـهداء علیه‌السـلام در مدینه تشـریف داشته و بعد از آن به کوفه آمده و در قادسیه گرفتار مأموران سازمان ابن‌زیاد شده و در زندان ابن‌زیاد بازداشت گشته و در بیست و دوم ذی‌الحجه سال ۶۰ به شهادت نائل گشته است. پس ادعاء این که میثم (ره) در ظرف هفت روز یا هشـت روز ازمکه به کـوفه آمـده درست نیست. ولی بـودن میثم (ره) در حین وفـات معـاویه در کـوفه و مشـرف شـدنش به عمره و برگشتن وی به کوفه باز سرعت سیر و آمد و رفت را دراندک مدت میان مکه و کوفه می‌رساند. [صفحه ۱۲۸]

از دلائل رفع استبعاد

اشاره

ابوحنیفه سـعید بن بیـان سـائق الحاج همـدانی رحمه اللّه از اصـحاب امام جعفر صادق علیه‌السـلام بوده و او را شـیخ نجاشـی (ره) در رجالش و آیـةاللّه علامه (ره) در خلاصه و شـیخ عبدالنبی جزائری (ره) در کتاب رجالش و دیگر علمای رجال امامیه از ثقات روات به شـمار آورده‌انـد. و او را سائق الحاج گوینـد سایق با سـین و الف و یاء مثناة دو نقطه در زیر و قاف یعنی امیر حاج یا بعیـد نیسـت عنوان حمله‌داری حجاج را داشته و آنها را به بیت اللّه الحرام می‌برده و راهنمائی و مواظبت می‌کرده و سوق می‌داده است و در بعض جاها (سابق الحاج) با باء موحده ضـبط شده یعنی سـبق به حجاج در رسـیدن به مکه می‌کرده است ولی این ضـبط تصـحیف است و ضبط اول (سائق) صحیح می‌باشد. از کتب رجال مانند رجال شیخ‌کشی (ره) و غیره ظاهر می‌شود که این شخص در اندک مدت از کوفه به مکه می‌رفته و حجـاج راباـخود می‌برده و بیشتر از هشت روز یـا ده روز یا چهارده روز طول نمی‌کشـیده و علامه‌ی مامقانی قدس‌سره در تنقیح المقال در ترجمه‌ی وی می‌فرماید: سیر از عراق تا مکه از راهی که در زمان سابق متعارف بوده در ظرف چهارده روز سیر سریعی نبوده است بلی در ظرف هشت روز سیر سریع است.

سرعت سیر ابوحنیفهٔ سائق الحاج

و در حضور امام صادق علیه‌السـلام صـحبت از ابوحنیفه سائق به میان آمده و گفته شد که او (یسـیر فی اربع عشـرهٔ) امام علیه‌السـلام فرمود او را نماز نیست. [صفحه ۱۲۹] معنی جمله‌ی مذکوره یا این است: که مسافت معینی را که نزد آنها بوده در (اربع عشـرهٔ) طی می‌کرده و ظـاهر آنست که مراد (اربع عشـرهٔ لیلـهٔ) است یعنی در چهـارده شب طی می‌نموده یـا مراد آنست که در چهارده روز طی می‌کرده یا این که در ظرف چهار ساعت ده فرسـخ راه می‌رفته. ولی معنی سومی: در چهار ساعت ده فرسـخ راه می‌رفته بعیـد اسـت زیرا در آن زمان آن طور تعبیرات معمول نبوده تا ادعاء شود که شاید در نسخ این طور بوده (انه یسیر فی اربع ساعات عشرهٔ فراسخ) ولی از قلم ناسـخین یا روات حذف شده است زیرا تعبیر مذکور از اصطلاحات زمان امام صادق علیه‌السلام دور است. و این که امام

علیه‌السلام فرموده: لاـ صلاة له. او را نماز نیست یعنی او را نماز کامل نیست چون ابوحنیفه‌ی سائق الحاج مرد ثقه است و لذا قطعا منظور این نیست که او نماز نمی‌خواند و در عرض راه ترک می‌کند بلکه مراد آنست او از سرعت سیری که در راه رفتن دارد موقع نماز خواندن از کثرت عجله به نمازش استخفاف می‌کند و نمی‌تواند با سرعت سیر نماز را با آرامش قلب و طمأنینه به جا بیاورد و عملا نماز را خفیف می‌شمارد. چنانچه سائق الحاجی هم در زمان امیرالمؤمنین سلام‌الله‌علیه بوده و با سرعت از کوفه به مکه می‌رفته او هم در نمازش استخفاف واقع می‌شده و اسم او معلوم نیست و روایت راجع به او را شیخ ابوعمرو کشی (ره) در رجالش به مناسبت سائق الحاج بودن در ترجمه‌ی سعید بن بیان [صفحه ۱۳۰] نقل کرده است. و امیرالمؤمنین علیه‌السلام او را در سرعت سیرش از کوفه به مکه توبیخ فرموده و تعبیر می‌فرماید: او (خاسر الحاج) است و حیواناتی را که مرکبهای حجاج بوده به مشقت می‌اندازد و نماز را خفیف می‌شمارد و او (ینفر الصلاة) کنایه از استخفاف به نماز است. و به قنبر (ره) که ورود او را بر حبه‌ی کوفه به امام علیه‌السلام خبر داده فرموده: برو بو او را طرد کن. و حضرت امام صادق علیه‌السلام به مسمع فرموده: امیرالمؤمنین علیه‌السلام شهادت سائق الحاج را اجازه نمی‌فرمود. و این شخص لابد همان سائق الحاج است که در زمان امیرالمؤمنین علیه‌السلام بوده. و امام باقر علیه‌السلام فرموده: شهادت سائق الحاج قبول نمی‌شود زیرا او مرکب خود را کشته و توشه‌ی راه خود را تلف کرده و نفس خودش را به تعب و مشقت انداخته و به نمازش استخفاف نموده است.

تعدد سائق الحاجها

و شاید سائق الحاجی که در زمان حضرت باقر علیه‌السلام بوده آن هم غیر از آن شخصی است که در زمان امیرالمؤمنین علیه‌السلام بوده است زیرا هر زمان امیر حاج و حمله‌دار حجاج وجود داشته است و بعید هم نیست همان شخص باشد که در زمان امیرالمؤمنین علیه‌السلام بوده ولی ابوحنیفه‌ی سائق الحاج غیر از آن شخص است که در زمان امیرالمؤمنین علیه‌السلام بوده و او مرد ثقه است و لابد استخفاف او به نمازش به نحوی نبوده که به عدالت وی صدمه رسانیده باشد چون [صفحه ۱۳۱] در اصطلاح علماء اعلام و اصحاب جرح و تعدیل معنی لفظ (ثقه) عبارت از وجود عدالت با ضابط بودن آن شخص است یعنی خبر و موضوعی را که نقل می‌کند از روی دقت و فهم نقل می‌کند نه از روی سطحی و سادگی که بعضی از اشخاص با این که عادل می‌باشند ولی ضابط نیستند و زودباور بوده و هر چه بشنوند بدون دقت و تحقیق تصدیق کرده و باور نموده و نقل می‌نمایند و به جزئیات قضیه و عمق آن نمی‌رسند و به تحقیق نمی‌پردازند چنانچه جمعی از مؤلفین کتب نیز این رویه را دارند.

روایت صدوق درباره‌ی ابوحنیفة

و شیخ صدوق قدس‌سره روایت کرده ازایوب بن اعین گوید: شنیدم از ولید بن صبیح می‌گفت: عرض کردم به امام صادق علیه‌السلام که ابوحنیفه هلال ذی‌الحجه را در قادسیه [۹۳] رؤیت کرده و با ما عرفه را درک نموده و حاضر می‌شود؟ امام علیه‌السلام فرمود: ما لهذا صلاة ما لهذا صلاة. معلوم می‌شود ابوحنیفه‌ی مذکور به هشت روزه از کوفه به مکه می‌رفته است.

مراد ابوحنیفه‌ی مشهور نیست

بعضی از علماء احتمال داده که مراد از ابوحنیفه در روایت صدوق (ره) ابوحنیفه‌ی مشهور یکی از ائمه‌ی چهارگانه سنیهاست ولی

این احتمال صحت ندارد گر چه ابوحنیفه وقتی که در عبارات مطلق گذاشته می‌شود [صفحه ۱۳۲] منصرف به ابوحنیفه‌ی مشهور است الا ـ این که در مورد روایت از سرعت سیری که او از کوفه به مکه می‌رفته قرینه است که مراد ابوحنیفه سائق الحاج است که معاصر امام صادق علیه‌السلام بوده گر چه ابوحنیفه‌ی مشهور هم معاصر آن حضرت است و در سال ۱۵۰ وفات یافته و امام صادق علیه‌السلام در سال (۱۴۸) رحلت فرموده است [۹۴] . خلاصه از ملاحظه‌ی حالات این سائق الحاجها که در زمان امیرالمؤمنین علیه‌السلام و امام باقر و صادق علیهم‌السلام بوده‌اند معلوم می‌شود که به سرعت هر چه تمامتر در آن زمانها می‌توانسته‌اند از کوفه به مکه‌ی معظمه بروند و در ظرف ده روزو هشت روز به مکه برسند و بدون شک سائق الحاج خودش تنها نمی‌رفته و لابد جمعی از حجاج را به همراه خود می‌برده چون چنانچه گفته شد سائق الحاج یا امیر حاج است یا راهنما و حمله‌دار حجاج بوده است و لفظ سائق هم احتمال معنی دوم را تقویت می‌کند و علاوه امیر حاج را به نام سوق‌دهنده توصیف نمی‌کرده‌اند بلکه او را به لقب امیر حاج وصف می‌نموده‌اند و احتمال این که مراد بشارت دهنده [صفحه ۱۳۳] به قدوم حجاج باشد بسیار بعید است زیرا بشارت دهنده از حجاج بیشتر به جلو نمی‌افتد که آن‌اندازه سرعت در سیر کند و بشارت دادن را هم به خودش کار مستقلی نماید.

مراکب را غارت کرده بودند

تا اینجا مواردی را بیان کردیم که سرعت سیر را در آن زمانها بطور عادی میان شام و عراق و عراق و حجاز کاملا روشن نمود پس استبعادی که سید بن طاووس قدس‌سره در اقبال و محدث نوری (ره) در لؤلؤ مرجان در سرعت سیر دادن به اسراء اهل‌بیت علیهم‌السلام و در مراجعت‌شان از شام و خبر دادن ابن‌زیاد قضیه‌ی شهادت سیدالشهداء علیه‌السلام را به یزید و استیذان از آن پلید درباره‌ی خاندان رسالت کرده‌اند به کلی از بین می‌رود و هیچ‌گونه استبعادی که به نظرشان آمده ندارد گر چه بنا به گفته صاحب کتاب کامل بهائی با چهارپایان خودشان به شام برده باشند و اما ادعاء وی ثابت نیست چون مراکب را هم غارت کرده بودند چنانچه شمر بن ذی‌الجوشن از شترها به کوفه غارت برده بود و آن را کشته و به هر خانه‌ی که از گوشت آن داده بود مختار ثقفی آن خانه را خراب کرد رجوع شود بامالی شیخ طوسی ص ۲۴۹ ج ۱- ط- نجف اشرف

نقل عین عبارت کتاب تظلم الزهراء

اشاره

و در اینجا مناسب است آنچه فاضل قزوینی (ره) در کتاب تظلم الزهراء علیهاالسلام در رد سید (ره) فرموده بعد از آن که اشکال سید قدس‌سره را نقل کرده و به طور فشرده جواب داده بیاوریم و بعد به نکات ارزنده‌ی کلامش اشاره نموده و مشروحا بیان نمائیم. [صفحه ۱۳۴] نقل عین عبارت تظلم الزهراء فاضل قزوینی در کتاب تظلم الزهراء علیهاالسلام گوید [۹۵] : قال السید (ره) [صفحه ۱۳۵] فی کتاب الاقبال و جدت فی المصباح ان حرم الحسین علیه‌السلام و صلوا المدینهٔ مع مولینا علی بن الحسین علیه‌السلام یوم العشرین من صفر و فی غیر المصباح انهم و صلوا کربلاء ایضا فی عودهم من الشام یوم العشرین من صفر [۹۶] و کلاهما مستبعد لان عبید الله بن زیاد لعنه الله کتب الی یزید یعرفه ماجری و یستأذنه فی حملهم و لم یحملهم حتی عاد الجواب الیه و هذا یحتاج الی نحو عشرین یوما او اکثر منها و لانه لما حملهم الی الشام روی انهم اقاموا فیها شهرا فی موضع لا یکنهم من حر و لا برد و صورهٔ الحال یقتضی انهم تأخروا اکثر من اربعین یوما من یوم قتله علیه‌السلام الی ان وصلوا العراق او المدینهٔ و اما جوازهم [صفحه ۱۳۶] فی عودهم علی کربلاء فیمکن ذلک ولکنه ما یکون وصولهم الیها یوم العشرین من صفر لانهم اجتمعوا علی ما روی جابر بن عبدالله

الانصاری [۹۷] فان کان جابر وصل زائرا من الحجاز فیحتاج وصول الخبر الیه و مجیئه الی اکثر من اربعین یوما او علی ان یکون جابر وصل من غیر الحجاز من الکوفهٔ او غیرها. تا اینجا عین عبارات سید اجل ابن طاووس (ره) در کتاب اقبال است و فاضل قزوینی (ره) بعد از نقل آن در کتاب تظلم الزهراء گوید: اقول: غایهٔ ما قال رحمه الله بعد تسلیمه محض استبعاد و لا ینبغی بمحضه انکار الروایات فانا سمعنا من الموثقین قرب کوفهٔ من دمشق بما قد تیسر للبرید ان یسیر بثالثهٔ ایام و لا سیما للولاهٔ و الحکام بالجور و سیما مثل هذا الخبر المشؤم الذی هو عید للشامیین و مدهٔ مقامهم فی دمشق علی ما فی المنتخب لا یعلم کونها زائدهٔ علی ثمانیهٔ ایام تقریبا و لم نظفر علی روایهٔ دلت علی مقامهم فیها مدهٔ شهر والله یعلم. و ایضا قد یذهب الحمام بالمکاتب باسرع من ذلک و استبعاد مجیئی [صفحه ۱۳۷] جابر من ارض الحجاز أبعد من هذا لما روی ان اباحنفهٔ رأی هلال ذی‌الحجهٔ بکوفه او بغداد و ورد مکهٔ و حج تلک السنهٔ و لاـن اخبار نواعیه علیه‌السلام من الجن و الطیر و انقلاب التربهٔ دما و غیر ذلک اکثر من ان یخفی علی امثال جابر کما مضی بعضه والله اعلم بحقیقهٔ الحال و التسلیم لنا خیر للمآل.

نکاتی که در کلمات ارزنده‌ی فاضل قزوینی است

اشاره

نکاتی که در کلمات فاضل قزوینی (ره) مندرج است به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

آن نکات موضوع (برید) است

اشاره

اول: فرموده که از موثقین شنیدیم که نزدیکی کوفه از دمشق به نحوی که آسان می‌شود بریا برید که سیر نماید سه روز است به ویژه برای والیها و حکام جور یعنی امور برید در دست آنها بود و بسیار امکان دارد که خاندان رسالت را در مقام اسارت با سیر و سرعت برید به شام برده باشند که در آن زمانها بسیار متداول و معمول بوده است و اسراء خاندان رسالت را هر چه زودتر می‌خواستند به دمشق برسانند گرچه با چهارپایان خودشان هم رفته باشند به هر زحمت بوده مأمورین و موکلین آنها را با سیر بریدی خودشان برده‌اند و چهارپایان اسراء به مراتب بهتر از چهارپایان مأمورین بوده است ولی رفتن اسراء با چهارپایان خودشان ثابت نیست چنانچه در گذشته تحقیق شد. و در اینجا ناگزیر از تحقیق وضع برید در صدر اسلام و زمان خلفاء هستیم تا معنا و احوال برید و سرعت سیر آن روشن شود. [صفحه ۱۳۸]

تحقیق در لفظ «برید»

لفظ (برید) مشتق از برد یا ابرد به معنای ارسل است چنانچه گفته می‌شود: بردت الحدید اذا ارسلت منه ما یخرج منه. و لفظ برید عربی است چنانچه این قول را خلیل رحمه الله اختیار کرده است. و قول او در مقام تعارض با اقوال دیگر بر آنها ترجیح دارد. یا لفظ برید فارسی معرب است و اصل آن در فارسی (بریده دم) می‌باشد گویند چون فارسها در زمان اکاسره دم استرها را که برای ویژه این عمل بود قطع می‌کردند که از سائر استرها تمیز یافته و شناخته شوند به آنها (بریده دم) گفته‌اند [۹۸] این معنا اگر صحیح بوده و

حقیقت داشته و نتراشیده باشند روشن می‌کند که لفظ برید از فارسها و ایرانیها اخذ شده و عربها و مسلمین از دوره‌ی جاهلیت آن را اخذ و در اسلام معمول داشته‌اند ولی آنچه از قبول کردن این مطلب انسان را بازمی‌دارد آنست که در روم نیز به برید آشنائی کامل داشته و در اصلاح آن کوشیده‌اند اگر بگوئیم رومیها هم از ایرانیهای دوره‌ی جاهلی اخذ کرده‌اند ممکن است راه تعصب بی‌جا را پیموده باشیم (که در عصر ما معمول [صفحه ۱۳۹] است) زیرا غیر از حدس بیشتر هیچ دلیل محکمی بر این ادعا نداریم و امکان دارد که قضیه برعکس باشد و خنده‌آور آنست که بعضی از اشخاص ناوارد خیال کرده که همیشه باید دم مرکبهای بریدی بریده شود اگر بریده نشود بریدی آنها باطل شده و به آنها برید نمی‌گویند پس دم قاطرهای اسراء را اگر چهارپایان خودشان باشد چون نبریده بودند و شایده م بریده بودند- پس با سرعت سیر برید نمی‌توانند بروند- این حرف غیر از خنده جواب دیگر ندارد. و بعضی گویند که لفظ (برید) لغت لاتینی (Veredus) و به معنای (خیل) اسب است و شاید این قول هم از جهت شباهت لفظی حدس زده شده است و دلیل متقنی ندارد.

نفع هر قومی در آثار فعلی آنهاست

و تحقیق این که نخست قومی که در دنیا عمل برید را به وجود آورده علاوه این که از منظور و هدف ما خارج است گمانم بیشتر در این‌باره به تحقیقات پرداختن غیر از به دست آوردن یک موضوع تاریخی کهنه نتیجه‌ی دیگری نداشته باشد و آنچه فعلا در این عصر ما نسبت به قومی و امتی منفعت می‌دهد آثار عملی فعلی آنهاست و الا تحقیق مطالب پوسیده‌ی تاریخی که چندان ثمر مهمی به حال امروزی ما نخواهد بخشید چه منفعت دارد؟ مگر از نظر تعصب قومی انسان بخواهد یک موضوع تاریخی را نسبت به گذشته‌گان خویشتن بدهد و آن هم نتیجه غیر از ایجاد عوامل تعصبات قومی که بر ضد تعالیم اسلامی است ثمری ندارد زیرا اسلام تمامی امتیازاتی که تساوی و تعادل را از میان بشر [صفحه ۱۴۰] می‌برد و برتری را در میان بشر بدون جهت به وجود می‌آورد آنها را لغو کرده و تساوی را استوار نموده است و میزان برتری را در دو چیز قرار داده علم و تقوی است [۹۹] و الا بالیدن به اعمال گذشته‌گان زمان جاهلیت چه نفعی به حال ما دارد؟ حالا عمل برید را مسلمین از فارس و یا روم اخذ کرده و آن را تکمیل و در نظام و استحکامش کوشیده‌اند یا پدیده‌ی افکار خودشان است که به مقتضای احتیاج روزافزون که پیدا می‌کردند و فتوحات پی‌درپی که رخ داده و نصیب‌شان می‌شد به عمل برید و ایجاد آن اقدام کرده‌اند در هر صورت در تکمیل آن نقش به سزائی داشته‌اند. برید در اوائل اسلام به کسانی گفته می‌شده که اخبار و احوال و الیها و امراء را به خلفاء و از طرف خلفاء به آنها با سرعت هر چه تمامتر می‌رسانیدند و به تدریج به وسیله‌ی برید نامه‌ها نیز فرستاده شد و به حاملین نامه نیز برید اطلاق کردند و چون برای برید مراکزی تعیین کردند و بر مسافت میان مرکزی که برید به آنجا می‌رسید و از آن مرکز به برید دیگر اخبار و نامه‌های را تحویل می‌داد برید گفتند که چهار فرسخ یا دوازده میل بوده است [۱۰۰] . [صفحه ۱۴۱]

دنباله‌ی برید (چاپار) و (پست) است

از رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده‌اند که درباره‌ی اوصاف بریدی که به حضورش می‌فرستادند به امراء نوشت: اذا أبردتم الی بریدا.... الخ ای ارسلتم الی رسولا. زمخشری گوید: البرید الرسول المستعجل یعنی برید فرستاده‌ی که عجله در کارش داشته باشد که با شتاب تمام عمل خود را انجام دهد و با سرعت هر چه تمام‌تر طی مسافت کند و دنباله‌ی همین برید است که تا زمان ما به نام (چاپار) و بالاخره به نام (پست) معمول گردیده است و البته در حالات و وظائف آن تغییرات کلی رخ داده است و

فعلا- به جز حمل نامه‌ها و بعضی کالاها و مطبوعات و امثال آنها وظیفه ندارد و تا به این زمانهای اخیر که هنوز ماشین (اتومبیل) روی کار نیامده و اختراع نشده بود اسبهای (چاپاری) معمول بود که هر چه زودتر نامه‌ها را از شهری به شهر دیگر می‌رسانید و هر کس از مردم و افراد عادی می‌خواست از طی مسافت معمولی و عادی زودتر به شهری و محلی برسد با (چاپار) یا به نام (پست) می‌رفت و طی راه می‌کرد و مدتها نیز به نام (قاصد)شهرت داشت و فعلا به عنوان یک اداره و وزارت دولتی [صفحه ۱۴۲] روی کار آمده است که با ماشینهای مخصوص و (طائرهٔ) هواپیما نیز حمل می‌کنند.

ادعاء جمعی که وضع برید در اسلام از معاویه است

مشهور در کتب سنیها مانند تاریخ کامل ابن اثیر آنست: اول کسی که در اسلام استخدام برید کرد معاویه بود چنانچه این قول را قلقشندی در صبح الاعشی از ابوهلال عسکری در کتاب اوائل نقل کرده و از کتاب (التعریف) نقل نموده که معاویه این کار را بعد از رحلت امیرالمؤمنین سلام‌الله‌علیه بناگزاری کرده است [۱۰۱] چنانچه جرجی زیدان در تاریخ (التمدن الاسلامی) تبعا به ابوهلال عسکری بدون تحقیق و بعد از وی جمعی نیز تقلیدا از او این قول را تعقیب کرده‌اند.

ادعاء مذکور از جرجی زیدان و دیگران از اغلاط است

گویا به نظر کسانی که این ادعاء را کرده‌اند قبل از معاویه از برید در میان مسلمین اثری نبوده بلکه آن زمامدار اموی این عمل را روی کار آورده است ولی اساس این ادعاء از اغلاط بشمار است و حقیقت ندارد و قبل از معاویه برید در میان مسلمین وجود داشته و در تاریخ شواهد زیادی بر این مدعا موجود است که اگر تمامی آنها نقل شود کلام به درازا می‌کشد و لذا به چند مورد از آن شواهد اکتفا می‌شود:

وجود برید از اول اسلام

استاد تاریخ و فلسفه شیخ عبدالحی کتانی از علماء اهل سنت در [صفحه ۱۴۳] کتاب نظام الحکومهٔ النبویهٔ المسمی «التراتیب الاداریهٔ [۱۰۲] » گوید: و لعله اول من رتبه علی طرق و مناهج مخصوصهٔ رتب له المیل و المحطات و الا فالبرید معروف عند من قبله من الخلفاء الراشدین و اشتهر امره فی مدهٔ سیدنا عمر بن الخطاب. کلامش صحیح و نقلش درست است و شاید معاویه اول کسی است که برید را مرتب کرده و انتظامات آن در دوره‌ی او تکمیل گشته و قبل از معاویه در دوره‌ی ابوبکر و عمر برید وجود داشته بلکه در زمان خود رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم بریده بوده است چنانچه اشاره شد. و عبدالملک اموی نیز از کسانی است که نظام برید را منظم کرده است و نسبت ایجاد برید به وی نیز از اغلاط است.

خالد در جنگ روم و اسلام آوردن جرجهٔ

خبر وفات ابوبکر به خالد بن ولید در جنگ روم که ابوبکر دستور داد خالد از عراق به روم رفت و مثنی به حارثه را در عراق گذاشت به واسطه‌ی برید به وی رسیده است چنانچه ابن الاثیر در تاریخ کامل در ذکر وقعه‌ی (یرموک) در حوادث سال ۱۳ هجرت

ضمن بیان فتوحات شام نقل کرده که (جرجهٔ) از لشکر روم میان صفهای قشون روم و مسلمین آمده و خالد را خواسته و بعد از امان دادن به یکدیگر و مکالمات زیاد به خالد گفت: فاخبرنی الی ما تدعونی؟ قال خالد: الی الاسلام او الجزیهٔ او الحرب قال: فما منزلهٔ من الذی یجیبکم و یدخل فیکم؟ [صفحه ۱۴۴] قال: منزلتنا واحدهٔ [۱۰۳] قال: فهل له مثلکم من الاجر و الذخر؟ قال: نعم و أفضل لاننا اتبعنا نبیا و هو حی یخبرنا بالغیب [۱۰۴] و نری منه العجائب و الایات و حق لمن رأی ما رأینا و سمع ما سمعنا ان یسلم، و انتم لم تروا مثلنا و لم تسمعوا مثلنا فمن دخل بنیهٔ و صدق کان افضل منا فقلب جرجهٔ ترسه و مال مع خالد و اسلم و علمه الاسلام و اغتسل و صلی رکعتین ثم خرج مع خالد [صفحه ۱۴۵] فقاتل الروم.

رسیدن خبر وفات ابوبکر به جبهه‌ی روم به وسیله‌ی برید

در همین واقعه برید از حجاز وارد شده و خبر وفات ابوبکر را به خالد رسانید چنانچه ابن الاثیر قبل از جملات بالا که نقل شد شدت قتال مسلمین و روم را نگارش داده و گوید: فانهم علی ذلک قدم البرید من المدینهٔ و اسمه محمیهٔ بن زنیم فسألوه الخبر فاخبرهم بسلامهٔ و امداد و انما جاء بموت ابی‌بکر و تأمیر ابی‌عبیدهٔ فبلغوه خالدا فاخبره خبر ابی‌بکر سرا [۱۰۵] . عمر که از عمل ناهنجار خالد درباره‌ی زن مالک بن نویره که بعد از قتل وی بلافاصله با عیال او با تمام بی‌شرمی در عده‌اش زنا کرد دلگیر گردید و ابوبکر برخلاف حکم شرع و قانون اسلام از اجرای حد بر خالد خودداری کرد و عمر که زمینه‌ی خلافت را با روی کار آوردن ابوبکر برای خویشتن مهیا نموده و مقدمات آن را چیده بود و پس از وی بر اریکه‌ی خلافت بدون شوری و مصلحت از مسلمین تکیه زد و خالد در جبهه‌ی روم بود اول کاری که عمر انجام داد به شام برید فرستاد و با وی نامه‌ی نیز نوشت و خالد را از امارت جیش معزول ساخت [۱۰۶] .

چند مورد از عمل برید در زمان عمر

خالد گفته: پیغمبر اکرم به ما از غیب خبر می‌دادعمر برید را خواسته و به وسیله‌ی آن نامه‌ی به عامل خود ابو [صفحه ۱۴۶] عبیدهٔ در (حمص) نوشت و از عملی که خالد بن ولید انجام داده بود سخت به مقام استنکار آمده و آن قضیه صریح در وجود برید در زمان عمر است و تفصیل قضیه در کتاب النص و الاجتهاد مذکور است [۱۰۷] چنانچه هدیه‌ی زوجه‌ی عمر به ملکه‌ی روم و هدیه‌ی وی به زوجه‌ی خلیفه به واسطه‌ی برید شده است [۱۰۸] . در اوائل عمل برید میان مسلمین شتر استعمال می‌شد بعد آن را به استرها تبدیل کردند و بعد از آن اسب معمول گشت که بیشتر سرعت در سیر داشت.

قافله‌ی برید چند مرکب بوده و عوض کردن آنها در منازل

قافله‌ی برید مرکب از چهل یا پنجاه و یا بیشتر از شتر و استر و اسب بود و به هر منزل که می‌رسید مرکبها را عوض می‌کردند و نفقه‌ی برید در عصر اموی به چهار ملیون درهم رسیده بود و در عصر بنی‌عباس به یک‌صد و پنجاه نه هزار دینار بالغ می‌شد. و شخص مخصوصی مباشر عمل برید بود که به وی (صاحب البرید) می‌گفتند تقریبا ریاست و امارت آن را داشته و برای برید نشان خاصی [صفحه ۱۴۷] بوده است که تفصیلا در صحب الاعشی قلقشندی مذکور است [۱۰۹] .

سرعت سیر برید و وظیفه‌ی صاحب برید

خلفاء خصوصا در دوره‌ی ملوک بنی‌امیه و بنی‌عباس بر سرعت سیر برید می‌افزودند و سماعی خودشان را در این راه بذل می‌کردند که هر قدر مسافت دور و دراز را دراندک مدت طی می‌نمود بهتر بود و اخبار به خلیفه می‌رسید و تسلط وی بر امور امراء و حکام و قضات و والیها بیشتر می‌شد مسافت بین قاهره و دمشق را مثلا- در چهار روز طی می‌کردند و بین قاهره و حلب در پنج روز طی می‌گشت حتی برید شام به قاهره در هفته دو مرتبه می‌رسید. و صاحب برید وظیفه‌ی بزرگ و مهمی را در دولت اسلامی متصدی بود او را خلیفه و یا سلطان به تمامی نقاط مملکت و قلمرو خویش می‌فرستاد تا از احوال آنها و رفتار والیها خبردار می‌گشت و به خلیفه گزارش فوی می‌داد و وقتی به مرکز خلافت وارد می‌شد بدون تشریفات و مانع و تعیین وقت به فوریت هر چه زودتر نزد خلیفه می‌شتافت و حاجت و دربان دربار که در دستگاههای فراعنه‌ی روزگار غدار از ملوک ستمکار که مانع ارباب حوائج و بیچارگان می‌شوند از برید نمی‌توانست مانع بشود به حضور خلیفه و یا سلطان می‌آمد و گزارش اخبار را شفاها به وی می‌داد و نامه‌ها را به او می‌رسانید.

انتظامات راهها در عهده‌ی صاحب برید

صاحب برید به انتظامات طرق و شوارع و امنیت آنها از راه [صفحه ۱۴۸] زنان می‌پرداخت و در تهیه‌ی آب برای افراد قافله جدیت داشت چون أعوان و انصار و کارمندان زیاد داشت.

رسیدگی به داد درماندگان در راهها در زمان امیرالمؤمنین

و این موضوع در زمان خلافت حقه‌ی امیرالمؤمنین علی سلام‌الله‌علیه در نهایت درجه مورد نظر دولت اسلام بود و در راهها به داد درماندگان به فوری رسیدگی می‌شد راه میان مدینه و مکه در کمال راحتی برای مسافرین مهیا بود و صاحب برید به حفر آبار در عرض راهها نظارت می‌کرد و به منازل و خانهای مسافرین رسیدگی می‌نمود و در حفظ امنیت راههای بلاد اسلامی کوشش داشته و به عهده وی موکول و محول بود که تفصیلش در محل خود مسطور است.

دیده بانی برید

برید دیده‌بانی به امور امراء و حکام و قضات داشت و گزارش امور آنها را هر چه زودتر به خلیفه می‌داد و همین مراقبت به امور امراء و حکام است که امیرالمؤمنین سلام‌الله‌علیه در عهد مشهور خویش به مالک اشتر نخعی رضوان‌الله‌علیه درباره‌ی مراقبت و زیر نظر گرفتن کارهای عمال و کارمندان و کارکنان دولت اسلامی مرقوم فرموده: ثم تفقد اعمالهم و ابعث العیون من اهل الصدق و الوفاء علیهم [۱۱۰] یعنی کارهای آنان را زیر نظر بگیر و مراقب و دیده‌بانها و بازرسهای درست و وفادار بر آنها بگمار که همان عمل و وظیفه‌ی برید در آن زمان بوده است. [صفحه ۱۴۹] پس مراقبین و تفتیش کنندگان باید از اهل صدق و درستکار و درست گفتار و اهل وفا باشند نه این که برعکس باشد. و به همین مناسبتهای مزبوره اهتمام شدید در سرعت برید داشته‌اند و بسیار اتفاق می‌افتاد برای این که بعضی اشخاص را زودتر نزد خلیفه یا امیر حاضر نمایند اسبهای برید برای این کار استخدام می‌کردند و

آن‌گونه اشـخاص را با آنها حرکت می‌دادند و نزد او می‌رسانیدند. سـرعت سیر برید با اختلاف مراکب بریدها از شتر و اسب و استر و با اختلاف راهها از فراز و نشیب آنها مختلف می‌شد و به گردن آن مراکب زنگ می‌آویختند که صدای آنها موقع راه رفتن با آن تندی سیر و حرکت شنیده شود آن به نام «قعقعهٔ البرید» معروف بود [۱۱۱] .

مامون در کنار نهر برذون

با همین برید بوده که برای مأمون‌الرشید در روم در کنار نهر (برذون) رطب (ازاز) آوردند وقتی که در کنار آن نهر قرار گرفت و از آب آن آشامید و آرزوی رطب خرمای (ازاز) نمود و هنوز از جای خود برنخواسـته بود که استرهای برید عراق از دور نمایان شدند و رطب (ازاز) بـا خودشان حمل کرده بودنـد و پیش مأمون به زمین گذاشـتند و تمامی حاضـرین در تعجب شدنـد [۱۱۲] . [صفحه ۱۵۰]

ارسال نامه‌ی با سعات

و از طرق مخابره با برید یکی هم ارسال نامه‌ها با (سـعات) بوده که مردان خفیف سـبک بوده‌اند که عادت داشـته و تربیت یافته و به سیر سریع با صبر و تحمل مراحلی را طی می‌نموده‌اند و این نوع (سعات) در ایام بنی‌عباس در دوره‌ی حکومت دیالمه به وجود آمده و سـرعت سـیر بعضـی از ساعیان به حدی رسیده که روزی بیش از چهل فرسخ (۱۴۰) میـل طی مسافت کرده است. و نظام بریـد در طول مدتهای متمادی و سالیان دراز در دوران دولتهای اسلامی گاهی بسیار مرتب و اوقاتی نامنظم بوده است.

حلمه‌ی مغول بر بلاد اسلامی

در دوره‌ی غلبه‌ی بلاـی عظیم مغول (تاتـار) بر بلاـد اسـلامی که ماننـد سـیل ریشه‌کن تمـام بلاد اسـلامی را فراگرفت و آن تاریکی خانمانسوز بر تمامی شـهرها احاطه کرد و همچنین بعد از روی کار آمدن تیمور لنگ که یک ظالم نامدار از ستمکاران روزگار بود و با تسلط وی بر شامات در سال ۸۰۴ ه ق به کلی رشـته‌ی برید منحل و از هم مختل و گسیخته شده است چنانچه مغول بسیار باعث عقب‌ماندگی مسـلمین از هر جهت شدند و چه ثروتهای علمی از بین رفت و چه شهرسـتانها و کتب علمی در هر قسـمت تار و مار و کتابخانه‌ها ویران و با خاک یکسان و دست‌خوش اجانب و قربانی آن دجله شد.

اطمینان حاصل است که اسراء را با برید برده‌اند

حالا که بطور خلاصه از تاریـخ و حالات بریـد به عرض خوانندگان عزیز رسـید و روشن شد که در دوره‌ی بنی‌امیه و معاویه و یزید موضوع برید بسـیار مرتب و تکمیل شده و نهایت درجه منظم بوده و اشخاصـی [صـفحه ۱۵۱] را که می‌خواسـتند زودتر نزد ملوک بنی‌امیه و امراء آنان برساننـد با مراکب بریـد نزد ایشان می‌بردند و هیچ بعید نیست و بلکه به انسان که بررسـی عمیق در این موضوع داشـته باشـد اطمینان کامل حاصل می‌شود که اسـراء خاندان رسالت را با همان مراکب برید برده‌اند که نه محملی وجود داشت و نه سایه‌بانی در آنها موجود بوده بلکه مخـدرات و بانوان حرم رسالت را بر (اقتاب) شترها سوار کرده بودند که جهاز چوبی است که بر

شترها می گذارند و لذا عبارت مقاتل و تواریخ معتبره (اقتاب) است جمع قتب می‌باشد و بانوان حرم رسالت از آن ترتیب و شکل با آن نحو اسارت نهایت شکایت را داشته‌اند و هیچ بعید نیست که با آن سرعت سیر برید و ترس از مردم و از بیراهه‌ها و غالبا از کنار شهرها که اسراء را عبور می‌دادند و از کمک مردم به آنها مانند نصر خزاعی ترس داشتند از اطفال خاندان رسالت از شترها و از بالای قتبها در عرض راهها افتاده و پس از مدتی طی راه ملتفت شده‌اند که از اطفال در راه افتاده و مانده است و در اثر همان زحمات طاقت‌فرسا از بانوان خاندان رسالت سقط جنین کرده است و با آن نحو که آنها را در زیر آفتاب سوزان صحراها و بیابانها در موقع فصل پائیز و خشکی هوا می‌بردند در ظرف چند روز سر و صورت آنها پوست انداخته و تغییر پیدا کرده و احتیاج به مدت متمادی مثلا به یک و دو ماه ندارد که بعضی تصور کرده‌اند. گرچه بر فرض صحت این ادعاء: که اسراء را با چهارپایان خودشان برده باشند چنانچه در سابق تحقیق شد و صحت آن نیز معلوم نیست باز چهارپایان خود آنها در راه رفتن بهتر از چهارپایان مأمورین ابن‌زیاد بوده ولی ظن قوی آنست که چهارپایان امام (ع) را نیز غارت کرده بودند و از آنها شمر نیز برده بود. [صفحه ۱۵۲] از آنچه توضیح داده شد روشن می گردد: آنان که قضیه‌ی اربعین و رفتن اسراء اهل بیت علیهم‌السلام را به شام و برگشتن‌شان را در اربعین اول به کربلاء استبعاد کرده‌اند کاملا از تاریخ و جزئیات حالات برید در آن دوران اطلاع نداشته و غفلت ورزیده‌اند و باعث شبهه و اشکال در دیگران نیز شده‌اند حتی کار را به جائی رسانیده‌اند که این موضوع را از محالات و از اکاذیب بشمار آورده‌اند و عمده باعث این کار مرحوم علامه‌ی محدث نوری (ره) در لؤلؤ مرجان و بعضی از شاگردان وی در کتابش شده است [۱۱۳] و بسیار خنده‌آور است بعضی از قاصرین باز تابع آنها می‌شود.

از نکات عبارات قزوینی

از نکات عبارات فاضل قزوینی (ره) در کتاب تظلم الزهراء [صفحه ۱۵۳] آنست که گفته: (قد ذیهب الحمام بالمکاتب باسرع من ذلک). از این عبارت او معلوم می‌شود که خبرهای دربار شوم یزید از شام به عراق و استیذان ابن‌زیاد پلید از آن دربار به وسیله‌ی کبوتر نامه‌بر رسیده است و انکار محدث نوری (ره) استعمال کبرتر نامه‌بر را در زمان یزید وجهی ندارد چنانچه تحقیق آن می‌آید ان‌شاءالله تعالی. از اینجا برمی گردیم به فرمایشهای محدث نوری (ره) که در لؤلؤ مرجان برای استبعاد این که اسرای اهل‌بیت علیهم‌السلام در اربعین اول سال شصت و یکم هجرت به کربلاء آمده باشند ذکر کرده چنانچه دلیل اولش معلوم گشت که بی‌وجه است پس به بررسی دلیل دوم ایشان می‌پردازیم.

دلیل دوم محدث نوری و جواب آن

اشاره

دلیل دوم محدث نوری (ره) بر ادعای خویشتن در نفی و استبعاد آمدن خاندان رسالت علیهم‌السلام به کربلاء در اربعین اول آنست که معتمدین اهل تاریخ در سیاق ذکر مقتل اشاره به قصه‌ی آمدن اسراء به کربلاء در اربعین اول نکرده‌اند بعد عبارت شیخ اعظم مفید (ره) را در ارشاد شاهد آورده است و حاصلش آنست که یزید امر کرد نعمان بن بشیر اسراء را به مدینه ببرد و ابدا اشاره‌ی به آمدن آنها به کربلاء نکرده است [۱۱۴] . [صفحه ۱۵۴] جواب آن‌در جواب این دلیل محدث نوری (ره) گفته می‌شود: اولا: از واضات است که قصه‌ی را اگر جمعی از مؤرخین نقل ننمایند دلیل بر عدم وقوع آن نمی‌شود چه بسیار از قضایای تاریخی را جمعی از مؤرخین نگارش نداده‌اند و اگر شواهد به این مدعا بیاوریم کلام به طول می‌انجامد. و ثانیا: شیخ مفید (ره) در عبارات خود و از آنها عبارتی را که در خصوص مراجعت اسراء خاندان رسالت از شام فرموده بنایش به اختصار کوشیدن است چنان که دأب و

رویه‌ی سابقین بوده که در نقل قضایا و تواریخ به اختصار کوشیده‌اند و شواهد زیادی بر این ادعا داریم که اگر نگارش داده شود کلام به درازا می‌کشد [۱۱۵] . و ثالثا: شیخ اعظم مفید (ره) و شیخ طائفه طوسی (ره) و امثال آن نوابغ روزگار که از دعائم دین و ارکان اسلام بشمارند در مقام نقل احادیث دینیه و حتی در نقل تواریخ و قضایای عادی بنا و رویه‌شان به تحقیق و صحت نقل و درستی گفتار است و لذا اگر در موردی خواه از احادیث دینی و اخبار مذهبی اصولی اسلامی و فقهی باشد یا راجع به نقل قضایا و تواریخ و حوادث و جریانهای عادی باشد بدون سند نقل نمی‌کنند [صفحه ۱۵۵] اگر در موردی سندی به نقل قضیه‌ی داشته باشند و ازمشایخ آنها مسندا قصه‌ی به آنها رسیده و روایت کرده‌اند نقل می‌کنند و اگر مسندا از مشایخ‌شان موضوعی را نقل نکرده باشند آن را در کتاب خودشان نقل نمی‌نمایند چنانچه با تامل و دقت در کتاب امالی شیخ مفید (ره) و امالی شیخ طوسی (ره) این موضوع واضح و بر منصف متأمل آشکار است. پس آن دو بزرگوار و امثال آن بزرگان به قضیه‌ی اربعین اشاره نکرده‌اند چون مسندا از مشایخ آنها نرسیده و لذا نقل نکرده و اشاره نفرموده‌اند این دلیل نمی‌شود که اصل قضیه در واقع حقیقت نداشته باشد تعجب از بعض قاصرین است که در جائی از کتابش گفته که شیخ مفید (ره) و شیخ طوسی (ره) انکار قضیه‌ی اربعین را کرده‌اند و در جای دیگر از همان کتاب گفته که آن دو بزرگوار نسبت به قضیه‌ی اربعین ساکت هستند از انکار و تصدیق چیزی نگفته‌اند ادعاء أولش باطل دومی صحیح است. و از آنچه گفته شد معلوم می‌گردد که درباره‌ی مسموم شدن بعضی از ائمه علیهم‌السلام که شیخ مفید (ره) در ارشاد می‌فرماید که جمعی از شیعه قائل هستند که با سم از دنیا رحلت فرموده از همین باب است زیرا سندی به آن قضیه نداشته و آن را روایت نکرده و لذا نسبت مسموم شدن امام علیه‌السلام را به جمعی از شیعه داده نه این که قضیه‌ی مسموم شدن را نفی فرموده باشد بلکه از مشایخش مسندا به وی روایت نشده و لذا خودش بطور جزم آن موضوع را نگارش نداده است. [صفحه ۱۵۶]

دلیل سوم محدث نوری و جواب آن

اشاره

دلیل سوم محدث نوری (ره) آنست که شیخ مفید در کتاب مسار الشیعهٔ در وقائع ماه صفر و روز بیستم آن اشاره به آمدن اسراء اهل‌بیت علیهم‌السلام به کربلاء نفرموده با این که اولی بود که اشاره بفرماید و همچنین شیخ طوسی (ره) در مصباح متهجد و علامه‌ی حلی (ره) در منهاج الصلاح و کفعمی (ره) در دو موضع از مصباح [۱۱۶] قریب به عبارت شیخ مفید (ره) فرموده‌اند و اشاره به قصه‌ی اربعین نکرده‌اند. و بعد محدث نوری (ره) فرموده: ظاهر عبارت (یعنی عبارت شیخ مفید (ره) آنست که روز اربعین از شام بیرون آمدند نه آن که وارد مدینه شدند چنانچه بعضی توهم کردند چه از دمشق تا مدینه کمتر از یک ماه سیر قافله متعارف نشود خصوص آن قافله حسب دستورالعمل یزید به نعمان که به آن رفتار نمود و بعد مابین دو بلد زیاده از دویست فرسخ است و اگر مراد آن بود تغییر عبارت نمی‌داد و در حق جابر که [صفحه ۱۵۷] اختلافی در ورود او در روز اربعین نیست به ورود در اینجا به رجوع تعبیر نمی‌فرمود و در هر حال این کلمات (یعنی کلمات شیخ مفید ره) صریح است در نیامدن ایشان به کربلاء و الا ذکر آن در وقایع ماه صفر از جهاتی اولی بود. تا اینجا آنچه لازم بود از عبارات محدث نوری (ره) نقل شد [۱۱۷] . جواب آن‌در جواب گفته می‌شود: چنانچه در جواب دلیل دوم گفتیم شیخ مفید (ره) در نقل تواریخ اگر سندی بر آن نداشته باشد نقل نمی‌کند معلوم می‌شود در قضیه‌ی آمدن اسراء به کربلاء سندی از مشایخش نداشته و لذا مسکوت گذاشته و اشاره به آن قضیه‌ی تاریخی نفرموده است و شیخ طوسی (ره) و آیةالله علامه (ره) که سبک شیخ (ره) را در کتابش تعقیب فرموده به همان رویه و رفتار قدم برداشته‌اند و اگر عبارت شیخ مفید (ره) بر خلاف مشهور باشد که رجوع اسراء در روز بیستم صفر از شام شده نه این که وارد کربلاء در آن

روز شده باشند آن هم یکی از آن خلاف مشهورهاست که شیخ اعظم مفید (ره) در مسارالشیعهٔ به بعضی از آنها تصریح فرموده چه مانع دارد که شیخ (ره) برخلاف مشهور فرموده باشد که رجوع از شام در روز بیستم صفر شده است در صورتی که قول مشهور که روز بیستم صفر ورود به کربلاء است اقوی و دلیل بر صحت آن وجود دارد نه بر فرمایش شیخ اعظم اعلی الله مقامه. [صفحه ۱۵۸]

بعضی اقوال خلاف مشهور شیخ مفید در مسارالشیعهٔ

چنانچه شیخ مفید (ره) درباره‌ی عقد و زفاف حضرت صدیقه‌ی کبری فاطمهٔ الزهراء علیهاالسلام بر خلاف مشهور میان امامیه قائل شده و چون از مشایخش آن را روایت کرده و به وی مسندا آن طور رسیده و لذا آن قول را قائل و نقل فرموده است و در عین حال در همان کتاب مسار الشیعه قول دیگر را نیز نقل کرده است. در مسار الشیعهٔ در وقائع ماه رجب فرموده: و فی النصف منه لخمسهٔ اشهر من الهجرهٔ عقد رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم لامیرالمؤمنین علیه‌السلام علی ابنته فاطمهٔ عقد النکاح و کان فیه الاشهاد لربها الاملاک و سنها یومئذ ثلاث عشر سنهٔ علیها التحیهٔ و الرضوان [۱۱۸] . یعنی در نیمه‌ی ماه رجب پنج ماه از هجرت گذشته رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم عقد نکاح بست برای امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر دخترش فاطمهٔ سلام‌الله‌علیها و در آن خداوند شاهد گرفت ملائکه‌ها را و سن زهرا سلام‌الله‌علیها در آن روزها سیزده ساله بود. و در نسخه خطی از کتاب مسار الشیعهٔ که در کتابخانه‌ی ما موجود است عبارت به این نحو است «و سنها یومئذ احدی عشر سنهٔ [۱۱۹] » یعنی [صفحه ۱۵۹] حضرت زهراء سلام‌الله‌علیها در آن روزها یازده ساله بود و این نسخه‌ی خطی نیز وجهی دارد چنانچه به زودی از آنچه نگارش داده می‌شود روشن می گردد.

تاریخ عقد و زفاف صدیقه‌ی طاهره

و در وقائع ماه ذی‌الحجه گوید: اول یوم منه لسنتین من الهجرهٔ زوج رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم امیرالمؤمنین علیه‌السلام به سیدهٔ نساء العالمین فاطمهٔ الزهراء البتول علیهاالسلام [۱۲۰] معلوم می‌شود این روایت که در اول ماه ذی‌الحجه سال دوم از هجرت تزویج صدیقه‌ی طاهره علیهاالسلام با امیرالمؤمنین علیه‌السلام اتفاق افتاده آن را نیز شیخ مفید (ره) روایت کرده و از مشایخش به وی رسیده و لذا در اول ذی‌الحجه آن را نگارش داده چنانچه نیمه‌ی ماه رجب را نوشته است. و نیز در مسار الشیعهٔ در وقائع ماه محرم فرموده: و فی لیلهٔ احدی و عشرین سنهٔ ثلاث من الهجرهٔ کان نقل فاطمهٔ علیهاالسلام الی امیرالمؤمنین علیه‌السلام و زفافها الیه و لها یومئذ ستهٔ عشر سنهٔ و روی تسع سنین [۱۲۱] . یعنی در شب بیست و یکم سال سوم از هجرت حضرت زهراء [صفحه ۱۶۰] علیهاالسلام را نقل داده و شب عروسی آن بانوی عصمت کبری با امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود و در ان روز صدیقه‌ی طاهره علیهاالسلام در سن شانزده سالگی بوده و روایت شده نه سال داشته است. این دو فقره فرمایش شیخ اعظم (ره) راجع به سن صدیقه‌ی طاهره علیهاالسلام در موقع عقد و زفاف در مسار الشیعهٔ باید با تاریخ ولادت و وفاتی که نسبت به صدیقه‌ی کبری علیهاالسلام در همان کتاب ذکر کرده سنجیده شود چنانچه در وقائع ماه جمادی‌الاخرهٔ می‌فرماید: و فی العشرین منه سنهٔ اثنتین من المبعث کان مولد سیدهٔ النساء فاطمهٔ الزهراء علیهاالسلام و هو یوم شریف یتجدد فیه سرور المؤمنین [۱۲۲] . و نیز فرموده: جمادی‌الاخرهٔ الیوم الثالث سنهٔ احدی عشرهٔ من الهجرهٔ کانت وفاهٔ سیدهٔ النساء فاطمهٔ الزهراء بنت رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم و هو یوم یتجدد فیه احزان اهل الایمان [۱۲۳] .

آنچه از کلمات شیخ مفید استفاده می‌شود

آنچه از کلمات شریفه‌ی شیخ مفید (ره) در کتاب مسار الشیعه نقل شده و می‌توان از آنها نتیجه اخذ کرد این است: ولادت با

سعادت صدیقه‌ی کبری علیهاالسلام که در سال دوم مبعث در بیستم جمادی الاخرهٔ اتفاق افتاده و عقد نکاح بنا به قول شیخ (ره) که در نیمه‌ی ماه رجب پنج ماه از هجرت [صفحه ۱۶۱] گذشته واقع شده سن بانوی عصمت کبری در آن موقع تقریبا یازده سال می‌شود که موافق نسخه‌ی خطی از مسار الشیعهٔ است. و بنا به فرمایش دیگرش که در اول ماه ذی‌الحجهٔ دو سال از هجرت گذشته عقد اتفاق افتاده سن صدیقه‌ی طاهرهٔ سلام‌الله‌علیها در موقع تزویج سیزده سال خواهد بود و کلماتش صریح است که میان عقد و زفاف فاصله شده است. و زفاف که در بیست و یکم محرم سال سوم از هجرت واقع گشته که یک سال یا تقریبا دو سال بعد از وقوع عقد زفاف واقع شده پس در آن موقع چهارده سال داشته ولی شیخ (ره) فرموده که در آن موقع عصمت کبری شانزده سال داشته است وجهش معلوم نشد و بنا به فرمایش شیخ (ره) عصمت کبری در زمان رحلت که سوم جمادی الاخرهٔ سال یازده از هجرت است باید بیست و چهار سال داشته باشد. و بنا به تاریخ ولادت که شیخ (ره) ذکر کرده که دو سال بعد از مبعث است و تاریخ رحلت که سال یازده از هجرت است سنین عمر مبارک شفیعه‌ی روز جزا بیست و دو سال می‌شود والله العالم. و نیز گفته می‌شود: خیلی از وقائع تاریخی وجود دارد که شیخ مفید (ره) ابدا به آنها اشاره نفرموده و در تألیفات بسیار ارزنده‌ی خود که از مصادر مهم بشمار است به آنها تصریح نفرموده است حالا ما نمی‌توانیم ادعاء کنیم چون شیخ مفید (ره) مرقوم نفرموده مثلا فلان قضیه حقیقت ندارد از باب مثال به چند مورد اشاره می‌نمایم: [صفحه ۱۶۲]

تصریح شیخ به محل دفن شهداء از بنی هاشم و دیگران

شیخ اعظم مفید (ره) در ارشاد فرموده [۱۲۴] : در پائین پای حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام گودالی کندند و ابدان طاهره‌ی شهداء را از بنی‌هاشم در آنجا دفن کردند و نزدیکترین شخصی که به آن حضرت دفن شد علی بن الحسین علیهماالسلام است و اما اصحاب حسین علیه‌السلام که با آن حضرت شهید شدند آنها در اطراف آن حضرت دفن شدند و برای آنها ما قبوری به نحو تحقیق و تفصیل نمی‌دانیم الا این که ما شک نمی‌کنیم که حائر حسینی بر آنها احاطه دارد و قمر بنی‌هاشم ابوالفضل سلام‌الله‌علیه در محل شهادتش مدفون است در طریق غاضریهٔ و قبر مبارکش ظاهر است. و اما از قبور برادرانش اثری نیست و زائر باید به پائین پای سیدالشهداء سلام‌الله‌علیه اشاره کرده و آنها را زیارت کند.

قبر شریف حبیب و حر

شیخ اعظم (ره) ابدا اشاره به ظاهر بودن قبر حبیب بن مظاهر اسدی رضوان‌الله‌علیه نکرده که مستقلا و منفردا در کنار حائر مطهر دفن شده باشد. و همچنین به قبر حر ریاحی اشاره نفرموده.

آمدن امام سجاد به دفن ابدان شهداء

و نیز به آمدن حضرت امام سجاد علیه‌السلام به طریق خارق‌العاده برای دفن امام علیه‌السلام و سائر شهداء اشاره نفرموده حالا می‌توانیم ادعاء نمائیم چون شیخ اعظم (ره) به این دو سه موضوع اشاره نکرده هر سه واقع و حقیقت ندارد در صورتی که آمدن حضرت سجاد علیه‌السلام به طریق [صفحه ۱۶۳] خارق‌العاده به کربلاء و حضورش در موقع دفن ابدان طاهره‌ی شهداء خصوصا امام علیه‌السلام از مسلمات در میان شیعه است و در زمان ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام و از فرمایشهای آن حضرات درستی و صحت آن موضوع روشن و از وقائع غیرقابل انکار است. و مدفون شدن حبیب بن مظاهر (ره) در کنار حائر حسینی مستقلا جای شبهه نیست زیرا از قرائن و تواریخ به دست آمده چون حبیب (ره) از قبیله‌ی بنی‌اسد بوده و آنها خواسته‌اند امتیازی به وی قائل بشوند او را در همان محلی که فعلاـ زیارتگاه اوست دفن کرده‌اند و حر (ره) را قبیله‌اش به کنار برده و دفن کرده‌اند و کشف قبر وی به امر شاه

اسماعیل صفوی (ره) مشهور و در انوار نعمانیه مذکور است ج ۳ ص ۲۶۶ ط تبریز و اشاره ننمودن شیخ اعظم قدس‌سره دلیل بر عدم وقوع آن نمی‌شود شاید چون شیخ مفید (ره) آن را از مشایخش نقل نکرده و مسندا به وی نرسیده و لذا اشاره به آن نفرموده است.

قبر شریف حضرت مسلم

شیخ مفید (ره) به واقع شدن قبر مطهر حضرت مسلم بن عقیل سلام‌الله‌علیه در جنب مسجد اعظم کوفه که زیارتگاه عموم است اشاره نکرده و آن دلیل بر عدم واقع بودن قبر مطهر حضرت مسلم در آن محل نمی‌شود در صورتی که سیره‌ی مستمره و عمل شیعه از زمان ائمه علیهم‌السلام تا حال برآنست که حضرت مسلم علیه‌السلام را در آنجا زیارت می‌کنند و مدفون بودن آن حضرت را در آنجا از مسلمات می‌شمارند و قرائنی از توجهات حضرت بقیةالله ارواحنا فداه بر آن محل شاهد صادق بر [صفحه ۱۶۴] مدعاست چنانچه بر مطلع به احوال اشخاصی که به شرف حضور آن حضرت نائل آمده‌اند پوشیده نیست. و اما این که محدث نوری (ره) سرعت سیر قافله را از شام به مدینه چنانچه از شام به کربلاء استبعاد کرده و فرمایش وی جز استبعاد چیز دیگری بیش نیست از آنچه در گذشته از تواریخ و شواهد بر سرعت سیر در آن زمانها نگارش یافت همه‌ی آن استبعادها را از میان می‌برد.

شیخ مفید در ارشاد اغلب قضایای مسلمه را نگارش داده

و نیز ناگفته نماند که شیخ مفید (ره) د کتاب ارشاد اغلب قضایای مشهور و مسلمه را نقل کرده و در مواردی که به طریق آحاد نقل شده به آنها اعتناء و اعتماد نفرموده و چون مراجعت اسراء اهل‌بیت علیهم‌السلام پس از خلاصی از اسارت به مدینه از مسلمات و جای شبهه و اشکال نیست و لذا آن را نقل فرموده ولی اشاره به قضیه‌ی اربعین اول نفرموده است. چون به اصطلاح استطرادا در بین راه واقع شده و به دلیل گفته‌اند که قطار ما را به عراق و کربلاء بکشید و بیشتر از دو سه روز در کربلاء نمانده‌اند و بر حسب عادت این قبیل قضایا با مرور زمان روشن می‌شود. و در اینجا خوب است به این نکته اشاره شود: محدث نوری (ره) عدم نقل شیخ مفید (ره) را در قضیه‌ی اربعین برای خود مدرک قرار می‌دهد و گفتیم که آن مدرک و دلیل نمی‌شود ولی مطلبی که شیخ مفید (ره) آن را از مسلمات دانسته و نقل کرده محدث نوری (ره) در آن اشکال نموده و خواسته با نقلیات آحاد و غیر معتمده آن مطلب را تضعیف نماید .

آنچه شیخ از آیات الهی در امیرالمؤمنین شمرده

چنانچه شیخ مفید (ره) در ارشاد فرموده: و من آیات الله تعالی [صفحه ۱۶۵] الخارقة للعادة فی امیرالمؤمنین علیه‌السلام انه لم یعهد لاحد من مبارزة الاقران و منازلة الابطال ما عرف له علیه‌السلام من کثرة ذلک علی مر الزمان ثم انه لم یوجد فی ممارسی الحروب الا من عرته بشرونیل منه بجراح اوشین الا امیرالمؤمنین علیه‌السلام فانه لم ینله مع طول زمان حربه جراح من عدو و لا شین و لا وصل الیه احد منهم بسوء حتی کان من امره مع ابن ملجم علی اغتیاله ایاه ما کان و هذه اعجوبة افرده الله بالایة فیها و خصه بالعلم الباهر فی معناها و دل بذلک علی مکانه منه و تخصصه بکرامته التی بان بفضلها من کافة الانام [۱۲۵] . محدث نوری (ره) در لؤلؤ مرجان در ترجمه‌ی کلام شیخ اعظم مفید (ره) گوید: حاصل ترجمه‌ی آن که مدت زمان محاربه و مجالده‌ی آن حضرت در میدان معرکه با دشمنان از ایام محاربه از همه شجاعان و هزبران روزگار بیشتر بود و پیدا نشود از دلیران که پیوسته ایام مشغول کارزار بودند کسی مگر آن که صدمه از عدوی خود خورده و جراحتی به او رسیده یا عیب و نقصی در اعضایش پیدا شده که به آن بد شکل و سیما شده جز امیرالمؤمنین علیه‌السلام که به این طول ایام مقاتله از عدو جراحتی و عیب و نقصی در بدن مبارکش نرسید و از دشمن بدی

و مکروهی ندید جز ضربتی که از ابن ملجم به مکر و حیله به آن حضرت [صفحه ۱۶۶] رسید و این آیه‌ی باهره‌ایست که خدای تعالی آن جناب را به آن امر عجیب در میان تمام دلیران روزگار ممتاز فرموده.

باور نکردن محدث نوری به فرمایش شیخ مفید

بعد محدث نوری (ره) فرموده که کلام شیخ مفید (ره) را نتوان باور کرد و به ظاهرش واگذاشت چه آن منافات دارد با اخبار بسیار که بعضی از آن را خود آن شیخ معظم روایت کرده و به اختصار به جمله‌ی از آنها اشاره فرموده و حاصل مقداری از آنها این است که به امیرالمؤمنین سلام‌الله‌علیه در جنگ احد جراحت بسیار رسیده است. محدث نوری (ره) عدم نقل شیخ مفید (ره) را دلیل می‌داند ولی آنچه آن را شیخ (ره) از مسلمات دانسته و نقل کرده آن را باور نمی‌فرماید ولی نمی‌دانم چرا محدث نوری (ره) متوجه نشده که با این که شیخ مفید (ره) بعضی از آن اخبار را خودش در کتاب اختصاص نقل کرده ولی به آنها اعتناء نفرموده و در ارشاد موضوع مزبور را از آیات باهره در وجود مقدس امیرالمؤمنین سلام‌الله‌علیه شمرده وجهش چیست؟ لابد باید جهتی دارد که شیخ اعظم (ره) این رویه را پیش گرفته و اعتمادی به آن اخبار نفرموده و آن این است:

اضطراب نقل در زخم برداشتن امیرالمؤمنین در احد

در نظر شیخ اعظم مفید (ره) خبر وارد در جراحت دیدن امیرالمؤمنین علیه‌السلام در جنگ احد مضطرب است و خبری که مضمونش اضطراب داشته باشد از حجیت ساقط و نزد شیخ اعظم مورد اعتماد نیست زیرا در آن اخبار در بعضی نقل شده که بدن مبارک امیرالمؤمنین علیه‌السلام هشتاد جراحت برداشته بود و در بعضی هفتاد جراحت روایت شده و در [صفحه ۱۶۷] دیگری چنانچه در مجمع البیان طبرسی است شصت جراحت برداشته و در بعضی اخبار چنانچه در تفسیر قمی (ره) نقل کرده نود جراحت است و قطب‌الدین راوندی (ره) در خرایج چهل جراحت نقل کرده و ابن شهر آشوب (ره) در مناقب شانزده جراحت نقل کرده ایضا در مناقب از کتاب ابان بن عثمان زیاده از شصت جراحت نقل شده و با این اضطراب در عدد جراحات چطور می‌توان زخم برداشتن امیرالمؤمنین علیه‌السلام را در روز احد تصدیق کرد چنانچه شیخ مفید (ره) در قضیه‌ی تزویج عمر ام‌کلثوم دختر امیرالمؤمنین سلام‌الله‌علیه همین رویه را اتخاذ فرموده و چون روایت را در قصه‌ی تزویج نامبرده مضطربه دیده و لذا اعتماد نکرده و حدیث تزویج مزبور را باطل دانسته است [۱۲۶] . محدث نوری (ره) فرموده: که اختلافات در عدد جراحات آن حضرت در روز جنگ احد قابل جمع است به نحوی که مخالفتی در اخبار نباشد و باید در محل خود ذکر شود . کاش به جمع میان آن اخبار در همین جا متعرض می‌شد و لابد باید بفرمایند که عدد مفهوم ندارد شانزده جراحت هشتاد را نفی نمی‌کند بلی درست است که مفهوم عدد حجت نیست ولی اضطراب روایت در جای [صفحه ۱۶۸] خود باقی می‌ماند و آن را موهون می‌سازد و اضطراب از بین نمی‌رود و از اعتبار ساقط می‌کند شانزده با نود و چهل با هشتاد چه مناسبت دارد پس چه جهت داشته که عدد جراحات این اندازه با اضطراب بدون ضبط نقل شده است؟ محدث نوری (ره) از کتاب اختصاص شیخ مفید (ره) نقل کرده که روایت فرموده که چون آن حضرت از جنگ احد برگشت هشتاد جراحت در بدن مبارکش بود و فتیله‌ها را چون در زخمی داخل می‌کردند از زخم دیگر بیرون می‌آمد و آن جناب مانند گوشت جویده شده بود و بر روی پوستی جنابش را گذاشته بودند [۱۲۷] .

فتیله گذاشتن به زخمهای امیرالمؤمنین غیر معقول است

محدث معظم نوری (ره) فرمایش شیخ مفید (ره) را در ادعاء این که ابدا زخمی به بدن مبارک امیرالمؤمنین علیه‌السلام نرسیده از مطالبی می‌شمارد که نمی‌توان باور کرد و باور کردنش بر وی مشکل می‌شود ولی این نقل که به زخمهای امیرالمؤمنین علیه‌السلام

فتیله می‌گذاشتند و چون داخل در زخمی می‌کردند از زخم دیگر بیرون می‌آمد و آن جناب مانند گوشت جویده شده بود این خبر را باور می‌فرماید در صورتی که کسی که زخمهایش به آن صفت و شکل رسیده باشد آیا زنده می‌ماند؟ و خون‌ریزی زخمها او را از پا درنمی‌آورد؟ آیا بدن مثل گوشت جویده شده باشد دوباره التیام می‌پذیرد؟ مگر به طریق خارق‌العاده صحت بیابد [صفحه ۱۶۹]

از معجزات رسول الله درباره امیرالمؤمنین

چنانچه گویند که رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم دست مبارک به بدن آن حضرت کشید و صحت یافت اگر این خارق‌العاده در اینجا قبول شود پس چرا در ادعای شیخ مفید (ره) قبول نمی‌شود در صورتی که شیخ (ره) تصریح فرموده که زخم ندیدن بدن مبارک امام علیه‌السلام از آیات باهره‌ی الهیه بوده است پس امکان دارد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دست مبارک خود را به بدن امام علیه‌السلام کشیده که ابدا زخم نبیند چنانچه در قضیه‌ی خیبر که چشمهای مبارک امام علیه‌السلام رمد داشت از برکت آب دهن مبارک رسول‌الله صلی الله علیه و آله که مالید تا آخر عمرش درد چشمی ندید [۱۲۸] و نیز از اثر دعای پیغمبر اکرم [صفحه ۱۷۰] صلی الله علیه و آله گرما و سرما به بدن مبارک امام علیه‌السلام تأثیر نمی‌کرد و شیعه بر نقل آن اتفاق دارند.

از اخبار آحادی که محدث نوری بر آن چنگ زده

و خبری که محدث نوری (ره) به شیخ اعظم مفید (ره) نسبت داده که در اختصاص نقل فرموده که بعد از وفات آن حضرت اثر جراحاتی که در بدن مبارکش بود از فرق تا قدم شمردند پس عدد آن به هزار رسید [۱۲۹] . این خبر از اخبار آحاد بوده و صحت آن معلوم نیست و با آن مطلب ثابت نمی‌شود و با مطلبی که مثل شیخ مفید (ره) رئیس مذهب ناقل خبر مزبور خودش صریحا آن را مرقوم فرموده معارض نمی‌شود و معلوم می‌گردد به آن خبر اعتناء و اعتماد نفرموده بلکه خبر واحدیست که از مشایخش رسیده و نقل کرده و مورد اطمئنانش نبوده است و لذا در ارشاد در مقام اظهارنظر ارزشی به آن خبر قائل نشده است.

تحقیق درباره‌ی فرو رفتن پیکان به پای امام

و یکی از شواهد و دلائل محدث نوری (ره) که با آن خواسته کلام شیخ مفید (ره) را تضعیف نماید و باور کردن ادعاء شیخ اعظم (ره) به وی مشکل شده است عبارت از قصه‌ی پیکان و فرو رفتن آن به پای مبارک امیرالمؤمنین علیه‌السلام است و نمی‌توانستند آن را بیرون بیاورند و در حال نماز که اصلا به بدن التفاتی نداشت آن را بیرون [صفحه ۱۷۱] آوردند [۱۳۰] این داستان در افواه شیعیان از خواص و عوام مشهور است و برای آن مدرک و مصدر قابل اعتمادی تا حال دیده نشده مگر تصریح علامه (ره) که نقلش می‌آید و کفایت می‌کند. ولی در اغلب کتبی که از مدارک بشمار می‌رود از تألیفات شیعه و سنی پیدا نگردیده چنانچه محدث نوری (ره) خودش نتوانسته مستندی برای آن ذکر کند و لذا صریحا اقرار فرموده که (مأخذ اصل آن فعلا در نظر نیست) و گفته که این قضیه در ایام جنگ صفین [۱۳۱] اتفاق افتاده و چون این داستان موافق مرام محدث نوری (ره) بوده آن را نقل کرده است.

مدرک قضیه‌ی پیکان که بسیار مورد اعتماد است

و در بعضی از کتب علامه‌ی فیض کاشانی (ره) سابقا دیده‌ام که نسبت این قضیه را به مشهور در میان شیعه داده و مدرکی از تواریخ معتبره و روایات و کتب معتمده که از مصادر بشمار است ذکر نکرده است و سید فقیه طباطبائی یزدی (ره) در عروةالوثقی

در مقام بیان این که برای اقبال و حضور قلب در نماز درجاتی است به این قضیه تصریح فرموده و قبل از او علامه‌ی کبیر متبحر نراقی (ره) در جامع السعادات فرموده: روی [صفحه ۱۷۲] انه وقع نصل فی رجله علیه‌السلام فلم یمکن احدا من اخراجه فقالت فاطمهٔ علیهاالسلام: اخرجوه فی حال صلاته فانه لا یحس حینئذ بما یجری علیه فاخرج و هو فی صلاته فلم یحس به اصلا [۱۳۲] ولی اصل مدرک و مصدر این قضیه از روایات و تواریخ تا حال به دست نیامده بود و احتمال داده می‌شد که از مشهوراتی باشد که از افواه اخذ و داخل کتب شده است. ولی آیهٔالله علامه قدس‌سره در منهاج الکرامهٔ فرموده: و کان اذا ارید اخراج شیء من الحدید من جسده (ع) یترک الی ان یدخل فی الصلاهٔ فیتلقی متوجها الی الله غافلا عما سواه غیر مدرک للالام التی تفعل به ص ۷۵ -۷۴ ط [صفحه ۱۷۳] تبریز بخط مرحوم شیخ عبدالرحیم (ره) و این تصریح آیهٔالله قدس‌سره بهترین مصدر و مدرک است. و باید تأمل شود آیا چطور پیکان در پای انسان فرو می‌رود و در آن می‌ماند؟ آیا آهن یا چوبی که در نوک آن آهن است در پای مبارک امام علیه‌السلام مانده بود؟ چه نحو متصور است که پیکان با آن وضع کذائی در پای انسان بماند و انسان بتواند آرام بگیرد و امام علیه‌السلام طاقت بیرون آوردن آن را نداشته باشد و متحمل اذیت و زحمت آن باشد و نتوانند آن را بیرون بیاورند مگر در حال نماز؟ لابد باید گفت: که ریزه‌های شکسته‌ی کوچک پیکان در پای مبارک امام علیه‌السلام مانده است چنانچه (کلمه‌ی نصل) بر آن شاهد است و علاوه معلوم نیست تیر را دشمن در موقع جنگ به پای امام علیه‌السلام زده است و کسی نگفته که آن را دشمن در موقع جنگ زده و ممکن است خود امام علیه‌السلام می‌خواسته پا به زمین بگذارد و نوک تیری به پای مبارکش فرو رفته است. و تعبیر بهتر در این مطلب عبارتی است که از علامه قدس‌سره نقل شد که فرموده: اخراج چیزی از آهن از جسد آن حضرت می‌شده و ظاهر آن اینست که خورده‌ی آهن در جسد مبارک امام (ع) مانده بوده نه این که در جنگ کسی تیر به بدن اطیب زده باشد و تعبیر تیر در بعض عبارات از باب مسامحه‌ی عرفیه است. اشخاصی که این داستان را نقل و مورد استناد خودشان قرار [صفحه ۱۷۴] می‌دهند. أولا: باید با مدرک متقن صحت وقوع آن را ثابت نمایند چنانچه از فضل خداوندی مدرک قوی آن نقل شد و الا قصه‌ای که در افواه مشهور گردیده آن را نتوان دلیل اتخاذ نمود و از افواه اخذ کرده و در کتب و تألیفات نقل و درج کرد گرچه از غایت اشتهار در افواه به بعض کتابها وارد شده باشد [۱۳۳] . [صفحه ۱۷۵] و ثانیا کسی نمی‌تواند ثابت نماید خورده‌ی آهنی که به پای امام (ع) فرو رفته آن را دشمن در جنگ زده است تا نقضی بر ادعاء شیخ اعظم (ره) بتواند وارد نماید. تعجب است محدث نوری (ره) صریح کلام شیخ مفید (ره) را درباره‌ی زخم برنداشتن بدن اطهر امیرالمؤمنین سلام‌الله‌علیه در مدت عمر مبارکش غیر از ضربت ابن ملجم مرادی لعنه الله می‌خواهد باور ننماید و چون باور کردنش به وی مشکل گردیده رد کند ولی در قضیه‌ی مراجعت خاندان رسالت از شام به ظاهر کلام شیخ مفید (ره) تمسک جسته و می‌خواهد قضیه‌ی اربعین اول را انکار نماید اگر ظاهر کلام شیخ مفید (ره) مدرک و حجت و دلیل است و عدم نقل او قضیه‌ای را دلیل بر نفی است پس صریح و نص کلام آن بزرگوار در مقام دلیل بودن واضح و اولی خواهد بود.

تحقیق در زخم رسیدن به فرق مبارک امام در جنگ خندق

و اما زخم رسیدن به فرق مبارک امیرالمؤمنین علیه‌السلام در [صفحه ۱۷۶] جنگ احزاب (خندق) از ضربت عمرو بن عبدود که محدث نوری (ره) از جمله‌ی دلائل خویش در اشکال به فرمایش شیخ مفید (ره) به شمار آورده و کلام شیخ طبرسی (ره)را در مجمع البیان و علی بن ابراهیم قمی (ره) در تفسیر و ابن شهرآشوب (ره) در مناقب و امالی شیخ (ره) را شاهد آورده است. ممکن است گفته شود: از عدم اعتماد شیخ مفید (ره) بر این که ضربت عمر و طوری بوده که سر مبارک امام علیه‌السلام مجروح شده و بر فرق مبارک شمشیر اصابت کرده باشد معلوم می‌شود که موضوع مزبور ثابت و محقق نیست و اگر به مرحله‌ی ثبوت رسیده بود مورد اعتماد شیخ مفید (ره) می‌شد و لذا خود آن شیخ اعظم در ارشاد در ضمن بیان تاریخ جنگ خندق به این عبارت فرموده: و

اقبل علی علی علیه‌السلام مصلتا سیفه و بدره بالسیف فنشب سیفه فی ترس علی علیه‌السلام فضربه امیرالمؤمنین علیه‌السلام ضربهٔ فقتله [۱۳۴] . یعنی عمرو رو آورد بر امیرالمؤمنین علیه‌السلام در حالی که شمشیر خود را از غلاف کشیده بود و پیش‌دستی کرد با شمشیر بر آن حضرت و با سرعت آن را زد و برخورد شمشیرش برتاس کلاه امیرالمؤمنین [صفحه ۱۷۷] علیه‌السلام پس زد علی علیه‌السلام او را با ضربتی و او را کشت. بلی در بعضی از عبارات تواریخ به این الفاظ نقل شده است: و اصاب رأسه فشجه فضربه علی علیه‌السلام علی حبل عاتقه فسقط یعنی رسید شمشیر عمرو به سر مبارک امیرالمؤمنین علیه‌السلام و آن را (شج) کرد یعنی پوست سر مبارک امام علیه‌السلام را پاره کرد و یا آن را مجروح نمود. ولی اغلب تواریخ معتبره این جملات فوق را ندارد و از این عبارات زیر تجاوز نکرده است: ثم اقبل علی علی (ع) فتنازلا- و تجاولا فقتله علی علیه‌السلام [۱۳۵] [صفحه ۱۷۸] چنانچه در بسیاری از کتب تاریخ اسلامی همین عبارت نگارش داده شده معلوم می‌شود مجروح شدن سر مبارک امیرالمؤمنین (ع) از ضربت عمرو از مسلمات نبوده و الا عموم مؤرخین بر آن تصریح می‌کردند. پس ادعای شیخ اعظم مفید (ره) در جراحت نرسیدن به بدن اطهر امیرالمؤمنین علیه‌السلام در موقع جنگ دور از واقع نبوده و ادعائی نیست که باور کردنش مشکل باشد و از غرائب بشمار آید و انسانی مثل علامه‌ی محدث نوری (ره) باور نفرماید و در لؤلؤ مرجان از مطالب نادره بشمارد. پس جراحت دیدن امیرالمؤمنین علیه‌السلام در جنگ احد و خندق نزد شیخ مفید (ره)با طرق و اسانید خود از مشایخش ثابت نشده است چنانچه قضیه‌ی ام‌کلثوم و تزویج وی از عمر ثابت نشده است اگر نزد دیگران این دو موضوع ثابت شود ربطی به عالم شیخ اعظم (ره) ندارد. [صفحه ۱۷۹]

دلیل چهارم علامه‌ی محدث نوری بر نیامدن اسراء در اربعین

اشاره

چهارم از دلائل محدث نوری (ره) که بر نیامدن اسراء اهل‌بیت علیهم‌السلام به کربلاء در اربعین اول ذکر کرده آنست که شیخ جلیل‌القدر عمادالدین ابوالقاسم طبری آملی که از تلامذه‌ی شیخ ابوعلی فرزند شیخ طوسی (ره) است در کتاب بشارهٔ المصطفی که از کتب نفیسه‌ی موجوده است مسندا روایت کرده از اعمش که از بزرگان محدثین است و او از عطیهٔ بن سعد بن جناده‌ی عوفی کوفی جدلی که او نیز از روات امامیه است [۱۳۶] و اهل سنت [صفحه ۱۸۱] در کتب رجال خود تصریح کرده‌اند که او راستگو بود و در سنه ۱۱۱ وفات کرد روایت کرده که گفت: با جابر بیرون رفتیم به جهت زیارت حسین بن علی صلوات‌الله‌علیهما آنگاه شرح داد کیفیت ورود خود و جابر را به کربلاء و اجمال آن آنکه جابر غسل کرد و خود را شبیه محرمان نمود و به سعد خوشبو کرد و چون نابینا بود عطیه دستش را به قبر مطهر رساند پس بی‌هوش شد آب بر او پاشید به حال آمد پس بسوز دل سخنانی جگرسوز به آن حضرت عرض کرد آنگاه بر شهداء سلام کرد و در آخر کلامش گفت: که ما نیز شریک بودیم در آن امری که داخل شدید یعنی مجادله و مقاتله [صفحه ۱۸۲] و نصرت ذریه‌ی خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و شهادت. عطیه گفت: ما رنجی نکشیدیم و شمشیری نزدیم و سرهای این گروه از بدن جدا و زنانشان بیوه و فرزندانشان یتیم شدند چگونه در اجر با ایشان شریک باشیم؟ جابر در جواب حدیث نبوی را که خود شنیده بود ذکر نمود که هر کس دوست دارد عمل قومی را با ایشان در ثواب آن عمل شریک باشد و گفت: نیت من و اصحابم بر همان نیت حسین علیه‌السلام و اصحاب اوست. آنگاه فرمود: مرا ببرید به طرف خانه‌های کوفه چون قدری از مسافت راه طی شد فرمود ای عطیه آیا تو را وصیتی بکنم و گمان ندارم بعد از این سفر دیگر تو را ملاقات کنم پس امر کرد او را به دوستی دوستان آل محمد علیهم‌السلام و دشمنی با دشمنان ایشان.

شروع به جواب محدث نوری

محدث نوری (ره) تا اینجا اجمال قضیه را نقل فرموده و بعد از آن باز می‌فرماید: و از این خبر شریف معتبر معلوم می‌شود جابر چند ساعتی بیش در آنجا درنگ نکرده و کسی را ملاقات ننموده و به حسب عادت نشود که اهل‌بیت وارد شوند و با جابر ملاقات کنند و عطیه در نقل چگونگی آن سفر زیارت با جابر ابدا اشاره به آن نکند. تا اینجا فرمایش محدث نوری (ره) بود. آنچه از کتاب بشارة المصطفی نقل فرموده در نسخه‌ی چاپ شده از آن نامبرده به سال ۱۳۶۹ قمری در نجف اشرف در مطبعه‌ی حیدری که کتب نفیسه را با کاغذهای کاهی برای استفاده‌ی مادی تجاری [صفحه ۱۸۳] چاپ کرده موجود است و از قرائن چنانچه از مقدمه‌ی آن کتاب نیز به قلم بعضی از فضلاء معلوم می‌شود نسخه‌های مخطوط موجود از کتاب نامبرده در نجف ناقص بوده و نسخه‌ی کاملی وجود نداشته و بعدا نسخه‌ی از (محمره) به دست آمده و چاپ‌کننده و تصحیح‌کننده به گمان خودشان آن نسخه‌ی مطبوعه را از روی نسخه‌ی پیدا شده در محمره تکمیل کرده و طبع و نشر کرده‌اند و قطعا محدث نوری (ره) از آن نسخه‌های خطی ناقصی که در نجف اشرف بوده اخذ فرموده است ولی از قرائن معلوم می‌شود که حتی نسخه‌ی مطبوعه در سال (۱۳۶۹) قمری در نجف باز ناقص و کامل نیست .

آنچه سید امین عاملی از روایت عطیهٔ نقل فرموده

و لذا می‌بینیم سید امام علامه‌ی اکبر مجتهد مشهور و متتبع واسع الاطلاع آقای حاج سید محسن امین عاملی نزیل دمشق- شام- صاحب کتاب کبیر (اعیان الشیعهٔ) که یکی از چند نفر رجال نوابغ در این اواخر زمانها و از مفاخر عالم تشیع بود در کتاب نفیس خود (لواعج الاشجان) که از کتب بسیار معتبر است که در عصر حاضر ما در مقتل سیدالشهداء سلام‌الله‌علیه تألیف گردیده قضیه‌ی آمدن جابر انصاری (ره) را به کربلاء از کتاب بشارة المصطفی تألیف شیخ ثقه‌ی فقیه طبری (ره) نقل کرده و در ذیل آن جریان آمدن اسراء اهل‌بیت علیهم‌السلام را به کربلاء در آن موقع که جابر رضوان الله علیه در آنجا بوده از عطیه نیز نقل فرموده است و لذا خوب است عین عبارات کتاب (لواعج الاشجان) را از اول تا آخر نقل نموده و بعدا نظریات خود را اظهار نمائیم تا واضح شود که دلیل چهارم مرحوم محدث نوری (ره) تمام نبوده و آمدن اسراء اهل‌بیت علیهم‌السلام [صفحه ۱۸۴] را در اربعین اول به کربلاء نفی نمی‌کند. سید امین عاملی (ره) در لواعج الاشجان آمدن اسراء اهل‌بیت علیهم‌السلام را به کربلاء و ملاقات آنها را با جابر بن عبدالله انصاری [۱۳۷] (ره) که از بزرگان صحابه‌ی رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه‌السلام است و چند نفر از ائمه علیهم‌السلام را درک کرده مانند سید اجل ابن طاووس قدس‌سره در لهوف نقل فرموده و بعد می‌فرماید [۱۳۸] : و عن کتاب بشارة المصطفی و غیره بسنده عن الاعمش عن عطیهٔ العوفی قال خرجت مع جابر بن عبدالله الانصاری رضی‌الله‌عنه زائرا قبر الحسین علیه‌السلام فلما وردنا کربلاء دنا جابر من شاطئ الفرات فاغتسل ثم اتزر بازار و ارتدی بآخر ثم فتح صرة فیها سعد فنثرها علی بدنه ثم لم یخط خطوة الا ذکر الله تعالی حتی [صفحه ۱۸۵] اذا دنا من القبر قال المسنیه فالمسته ایاه فخر علی القبر مغشیا علیه فرششت علیه شیئا من الماء فلما افاق قال یا حسین ثلاثا ثم قال حبیب لا یجیب حبیبه ثم قال و انی لک بالجواب و قد شخبت اوداجک علی اثباجک و فرق بین بدنک و رأسک اشهد انک ابن خیر النبیین و ابن سید المؤمنین و ابن حلیف التقوی و سلیل الهدی و خامس اصحاب الکساء و ابن سید النقباء و ابن فاطمة سیدة النساء و مالک لا تکون هکذا و قد غذتک کف سید المرسلین ور بیت فی حجر المتقین و رضعت من ثدی الایمان و فطمت بالاسلام فطبت حیا و طبت میتا غیران قلوب المؤمنین غیر طیبة بفراقک و لا شاکة فی حیاتک فعلیک سلام‌الله و رضوانه و اشهد انک مضیت علی ما مضی علیه اخوک یحی بن زکریا ثم جال ببصره حول القبر و قال: السلام علیکم ایتها الارواح التی حلت بفناء الحسین علیه‌السلام و اناخت برحله اشهد انکم اقمتم الصلاة و آتیتم الزکاة و أمرتم بالمعروف و نهیتم عن المنکر و جاهدتم الملحدین و عبدتم الله حتی أتاکم الیقین و الذی بعث محمدا بالحق لقد شارکناکم فیما دخلتم فیه قال عطیة، فقلت لجابر فکیف و لم نهبط وادیا و لم نعل جبلا و لم نضرب بسیف؟ و القوم قد فرق بین رؤسهم و ابدانهم و

اوتمت اولادهم و ارملت الازواج؟ فقال لی: یا عطیهٔ سمعت حبیبی رسول‌الله صلی الله علیه و آله یقول [۱۳۹] : من احب قوما حشر معهم [صفحه ۱۸۶] و من احب عمل قوم اشرک فی عملهم والذی بعث محمدا صلی الله علیه و آله بالحق ان نیتی و نیهٔ اصحابی علی مامضی علیه الحسین علیه‌السلام و اصحابه قال عطیهٔ: فبینما نحن کذلک و اذا بسواد قد طلع من ناحیهٔ الشام فقلت یا جابر هذا سواد قد طلع من ناحیهٔ الشام فقال جابر لعبده: انطلق الی هذا السواد و اتنا بخبره فان کانوا من اصحاب عمر بن سعد فارجع الینا لعلنا نلجأ الی ملجأ و ان کان زین‌العابدین علیه‌السلام فأنت حر لوجه الله تعالی. قال: فمضی العبد فما کان بأسرع من ان رجع و هو یقول یا جابر قم و استقبل حرم رسول‌الله صلی الله علیه و آله هذا زین‌العابدین علیه‌السلام قد جاء بعماته و اخواته فقام جابر یمشی حا فی الاقدام مکشوف الرأس الی أن دنا من زین‌العابدین علیه‌السلام فقال الامام: أنت جابر فقال: نعم یا ابن رسول‌الله صلی الله علیه و آله فقال یا جابر: هنها والله قتلت رجالنا و ذبحت اطفالنا و سبیت نساؤنا و حرقت خیامنا ثم انفصلوا من کربلاء طالبین المدینهٔ. ظاهر کلمات این سید جلیل بزرگوار آنست که عبارت: قال عطیهٔ [صفحه ۱۸۷] فبینما نحن کذلک و اذا بسواد قد طلع من ناحیهٔ الشام... الخ جزء روایت عطیه است که سید امین (قدس‌سره) که بسیار امین در نقلیات خودش است آن را از کتاب بشارهٔ المصطفی و غیره نقل فرموده است و اگر در آن کتاب نباشد از جای دیگر نقل نموده و دانسته که جزء روایت عطیه است و به آن ضم فرموده و از قرائن معلوم می‌شود خبر عطیه زیادات داشته و در بعض جاها با اختصار نقل شده و در جاهای دیگر قدری به طور کامل نقل نموده‌اند و آن خبر تقطیع شده است [۱۴۰] . چنانچه آنچه خود علامه‌ی نوری (ره) از مصباح الزائر سید اجل [صفحه ۱۹۰] سید ابن طاووس (ره) نقل کرده شاهد بر این مدعاست. در لؤلؤ مرجان پس از کلمات شریفه‌اش که نقل کردیم می‌فرماید: سید جلیل مذکور طاب ثراه در کتاب مصباح الزائر در اعمال روز اربعین روایت کرده از عطا و ظاهرا همان عطیه‌ی مذکور در خبر سابق است گفت: من با جابر بودم روز بیستم صفر چون به غاضریه رسیدیم آنگاه قصه‌ی غسل و سعد و بی‌هوشی را ذکر نمود پس از افاقه زیارتی از او نقل کرد که به آن بر آن حضرت سلام کرد و معروفست آن زیارت به زیارت [صفحه ۱۹۱] آل الله ونیز زیارت مختصری برای علی بن الحسین علیه‌السلام و نیز مختصری برای شهداء آنگاه رفت بر سر قبر ابوالفضل علیه‌السلام و زیارت کرد و نماز به جای آورد و رفت و ابدا اشاره در آن خبر از آن قصه نیست و گمان ندارم صاحب عقل سلیمی باور کند که حضرت سجاد علیه‌السلام به آنجا بیاید و در ظاهر اول زیارت آن جناب باشد و اشاره به آن نشود و زیارتی و سخنی از آن حضرت نقل نکند و از جابر نقل زیارت کند که تاکنون شیعیان در آن روز به آن عمل کنند. نگارنده گوید: خود محدث نوری (ره) تصریح فرمود که جابر چند ساعتی بیش در آنجا درنگ نکرده و همان یک مرتبه به زیارت قبر مطهر مشرف شده و مراجعت به خانه‌های کوفه کرده پس زیارت آل‌الله که در مفاتیح الجنان آن را محدث قمی (ره)نقل کرده و همان زیارت است که در نیمه‌ی رجب نیز خوانده می‌شود و شیخ مفید (ره) آن را در نیمه‌ی رجب در زیارت سیدالشهداء علیه‌السلام نقل فرموده جزء روایت عطیه است چنانچه محدث نوری (ره) فرموده منظور از عطا همان عطیه است و غیر او نیست چنانچه بعضی‌ها توهم کرده است با این همه آن زیارت را شیخ عمادالدین طبری (ره) در بشارهٔ المصطفی نقل نکرده است از اینجا معلوم می‌شود روایت عطیه مفصل است و آن را محدثین تقطیع کرده‌اند و بعدا خیال شده آنچه در بشارهٔ المصطفی و مصباح الزائر [۱۴۱] [صفحه ۱۹۳] و غیره است روایات متعدده است و غفلت از تقطیع گردیده چون کتاب بشارهٔ المصطفی محل نقل آن زیارت نبوده و لذا نقل نکرده است. و احتمال قوی می‌رود که در بعضی نسخه‌های بشارهٔ المصطفی مانند نسخه‌ی مطبوعه در نجف اشرف به سال ۱۳۶۹ ق چنانچه گذشت آنچه راجع به اسراء اهل‌بیت علیهم‌السلام است نقل نکرده چون آن قسمت از روایت موردش کتاب مقتل است و مناسب آن کتاب کلماتی است که جابر از رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم راجع بر محبت آل محمد صلی الله علیه و آله و محبین آنهاست نقل کرده می‌باشد و عمادالدین طبری (ره) خواسته آن جملات را نقل نماید و هدفش از نقل آن خبر در کتابش آن کلمات بوده است. و همچنین آنچه از آن روایت راجع به زیارت بوده و مناسب کتاب مصباح الزائر است سید اجل سید ابن طاووس (ره) در آن کتاب نقل فرموده است و قطعه‌ی از آن خبر که راجع به

مقتل است در ورود اسراء به کربلاء در لهوف نقل کرده است و از اینجا معلوم می‌شود و به خوبی روشن می گردد که آنچه سید امین عاملی (ره) در (لواعج الاشجان) از کتاب بشارة المصطفی و غیره از عطیه قصه‌ی آمدن اسراء اهل‌بیت علیهم‌السلام را در همان موقع که جابر در کربلاء بوده نقل فرموده جزء روایت عطیه است چنانچه مقداری از روایت عطیه را که در نسخه‌ی مطبوعه‌ی بشارة المصطفی موجود است سید امین عاملی (ره) نقل نکرده و آن این جملات است که بعد از جمله‌ی (علی ما مضی علیه الحسین علیه‌السلام و اصحابه) گوید: خذنی نحو ابیات کوفان فلما صرنا فی بعض الطریق قال یا عطیة هل [صفحه ۱۹۴] اوصیک و ما اظن اننی بعد هذه السفرة مالقیک احبب محب آل محمد صلی الله علیه و آله ما احبهم و ابغض مبغض آل محمد صلی الله علیه و آله ما ابغضهم و ان کان صواما قواما و ارفق بمحب محمد و آل محمد فانه ان تزل له قدم بکثرة ذنوبه ثبتت له أخری بمحبتهم فان محبهم یعود الی الجنة و مبغضهم یعود الی الناس [۱۴۲] .این آخر روایت عطیه است و محدث نوری (ره) ترجمه به فارسی آن را لؤلؤ مرجان نقل فرموده است و از زیارت آل الله در آنجا خبری نیست با این که از مصباح الزائر سید (ره) معلوم است که جزء همان روایت است اگر از قصه‌ی ورود اسراء اهل بیت علیهم‌السلام در آن نسخه که به نظر مرحوم محدث نوری (ره) رسیده و نیز در نسخه‌ی مطبوعه از بشارة المصطفی در نجف خبری نیست از نقل زیارت آل الله هم خبری نیست و همچنین قصه‌ی اسراء اهل بیت را سید امین عاملی در (لواعج الاشجان) از عطیة جزء همان روایت نقل کرده ولی از جملات اخیر روایت که نقل شد در لواعج الاشجان از آنها خبری نیست.

خلاصه‌ی کلام در تطبیع شدن روایت عطیة

پس خلاصه‌ی کلام آنست که از آنچه نگارش یافت واضح می‌شود: روایت عطیه مفصل بوده و آن را تقطیع کرده‌اند و هر کس مقداری از آن [صفحه ۱۹۵] را بر حسب تناسب تألیفش نقل نموده. پس دلیل چهارم محدث نوری (ره) که بر نفی و استبعاد آمدن اسراء اهل بیت علیهم‌السلام در روز اربعین اول بیستم صفر به کربلاء ذکر کرده و چنگ به روایت عطیة که در کتاب بشارة المصطفی نقل شده زده است تمام نیست چنانچه بر متأمل روشن‌ضمیر واضح و روشن گشت. و ناگفته نماند: این که جابر انصاری رضی‌الله‌عنه بعطیة فرموده مرا به طرف خانه‌های کوفه ببرید و گمان نمی‌کنم بعد از این سفر من تو را ملاقات کنم بعید نیست این فرمایش را جابر (ره) در موقع دیگر غیر از موقع ورود اسراء خاندان رسالت و امام سجاد علیه‌السلام به کربلاء فرموده باشد چون جابر و عطیة در حضور امام سجاد علیه‌السلام و سائر افراد خاندان امامت به مدینه رهسپار نشده و در کوفه مانده و عطیة از اهل کوفه است و جابر مهمان به وی بوده و از کوفه به زیارت کربلاء می‌آمده و اگر جابر (ره) در حضور امام سجاد علیه‌السلام به مدینه برمی گشت نقل می‌شد و ابدا کسی آن را نقل نکرده است و روات و اهل تاریخ در زمانهای قدیم در نقل قضایا به اختصار کوشیده‌اند و قضیه را طوری نقل نموده‌اند انسان تصور می کند که یک قضیه و در یک وقت واقع شده است در صورتی که در مواقع و اوقات مختلفه وقوع یافته است. و این که محدث نوری (ره) فرموده: گمان ندارم که صاحب عقل سلیمی باور کند که حضرت سجاد علیه‌السلام به آنجا بیاید و زیارتی از آن حضرت عطیة نقل نکند. [صفحه ۱۹۶]

تصور ورود اسراء به کربلاء و الحاق رأس اطهر به بدن اطیب

در ازاء این فرمایش آن محدث جلیل می‌توان گفت: چون موقع ورود امام علیه‌السلام با مخدرات خاندان عصمت و طهارت بارض اطیب کربلاء پس از دچار شدن آنها به آن همه زحمات طاقت‌فرسا و بعد از اسارت و خلاصی از دست یزید پلید و آوردن امام علیه‌السلام رأس اطهر و اقدس سیدالشهداء علیه‌السلام را همراه خود که ملحق به بدن اطیب کند و دیدن بانوان عصمت قبر مطهر سیدالشهداء (ع) و قبور جوانان بنی‌هاشم و سائر شهداء دشت کربلاء را در آن موقع آنها در چه حال بوده‌اند؟ از تصور ما خارج

است. و حتما امام (ع) موقعی که به نزدیکی حائر مقدس می‌رسد و با جابر و عطیهٔ ملاقات می‌فرماید و سائر اشخاص که در آنجا بوده‌اند امر فرموده که از حریم حائر مقدس و از دور آن محل شریف دور شوند تا مخدرات عصمت و طهارت وارد کنار حائر شریف بشوند چون قطعا آنها صدا به ناله و فغان بلند می کنند و اشخاص نامحرم باید بر کنار باشند گرچه آنها مودب با آداب شرع مقدس بوده و تمامی حرکات و سکنات و رفتار آنها سر موئی از جاده‌ی شریعت مقدسه به کنار نخواهد شد و در حال گریه و شیون نیز مطابق دستور اسلام بوده ولی در مقام نوحه و ندبه اگر اشخاص نامحرم در آن محوطه نبوده باشند بهتر خواهد بود چنانچه حضرت زینب کبری سلام‌الله‌علیها روز یازدهم محرم که به قتلگاه نزد نعش مبارک برادرش سیدالشهداء (ع) قرار گرفت چنان نوحه‌سرائی به برادر خویش کرد که عبارت کتب مقاتل و تواریخ از شیعه [صفحه ۱۹۷] و سنی این است «و ابکت کل عدو و صدیق» تمامی دوست و دشمن را به گریه درآورد پس حالا که از اسارت شام برگشته و کنار قبر برادرها و برادرزاده‌ها قرار گرفته چه نوحه‌سرائی خواهد کرد و لذا قطعا امام (ع) امر می‌فرماید که اشخاص بی‌گانه از حریم مطهر حائر شریف دور باشند و شاید به این جهت عطیه و دیگران کنار شده‌اند و سخنان امام علیه‌السلام و یا کلماتی که امام علیه‌السلام در موقع زیارت پدر بزرگوارش سیدالشهداء علیه‌السلام با آن کلمات زیارت فرموده نتوانسته‌اند حفظ نمایند و به شیعیان و نسل آینده آنها رابه یادگار بگذارند این طور نیست که علت عدم نقل زیارتی از امام علیه‌السلام در آن موقع منحصر به آن چه محدث نوری (ره) تصور فرموده، باشد شاید جهات و موانع دیگری علت آن شده که به ما نقل نگردیده و به اطلاع ما نرسیده. یا کتبی که اینگونه قضایا و حوادث را متضمن بوده و در آنها درج و نقل شده از میان رفته چقدر کتابهای اسلامی‌در حملات تاتار و مغول از کتابخانه‌های مهم بلاد اسلامی‌از بین رفته است که جز اسامی و فهرست آنها را در کتب رجال و تراجم مطالعه نمی‌کنیم چنانچه بر اهل تتبع و اطلاع پوشیده نیست.

اضافات طبع دوم در رد شبهات طرفدار شبهات

در اینجا آنچه در طبع اول کتاب در رد دلیل چهارم محدث نوری (ره) نگارش یافته بود تمام گشت و نظر بر این که ادعای تقطیع شدن روایت عطیهٔ به بعض اشخاص که اهل این مطالب نبوده و خود را وادار به قلم‌فرسائی در اینگونه مطالب تاریخی نموده بسیار گران آمده خواسته با [صفحه ۱۹۸] ایجاد شبهات و تشکیکات واهیه آنچه در این موضوع نگارش یافته موهون نموده و شبهات و استبعادهای محدث نوری (ره) را تقویت نماید و آنچه سید در مصباح الزائر از عطا نقل کرده و زیارت نقل نموده و آنچه عمادالدین طبری در بشارهٔ المصطفی از عطیهٔ روایت کرده غیر از دیگری دانسته و عنوان کرده که عطا غیر از عطیهٔ است و تطبیق بین نقل عطا و عطیهٔ کرده و گفته معلوم می‌شود که نقلیات این دو نفر مغایرت دارند پس روایت عطا در مصباح الزائر غیر از روایت عطیهٔ در بشارهٔ المصطفی است. اولا: اجمالا در جواب این طرفدار شبهات و رشک‌برنده بر تحقیقات گفته می‌شود: ۱- اختلاف بین بعض عبارات روایت در مصباح الزائر و بشارهٔ المصطفی جهت آن از نقل به معنی کردن روات است، روات ملتزم نبوده‌اند تمامی‌احادیث و روایات را با عین الفاظ آنها نقل نمایند جائی که الفاظ مغیر معنی به تمام المعنی نباشد نقل به معنی نموده و نقل کرده‌اند چنانچه در علم (درایه) مشروحا بیان و مطلب عیان گردیده است خصوصا که حدیث راجع به نقل تاریخ و واقعه‌ی باشد که راجع به احکام شرعیه و أدعیه‌ی مأثوره نیست. ب- ثابت کرده و روشن خواهیم کرد که عطا همان عطیه است و غیر از او نیست و شکی در این‌باره نخواهد ماند پس آنچه در مصباح و بشارهٔ المصطفی است یک روایت بوده و تقطیع شده است یعنی روات در اصل [صفحه ۱۹۹] نقل روایت تقطیع کرده‌اند. ثانیا طرفدار شبهات واهیه و زیاد کننده‌ی احتمالات فاسده گفته: که شیخ فخرالدین طریحی متوفی (۱۰۸۵) ه اشاره بروز زیارت نموه و سال زیارت را مسکوت گذاشته و ترجمه‌ی عبارات را از منتخب طریحی (ره) و کتاب مصائب المعصومین شیخ عبدالخالق بن عبد الرحیم یزدی [۱۴۳] [صفحه ۲۰۰] مرد متهم غیرقابل اعتماد آورده و گفته که او عین عبارت لهوف را نقل کرده و ابدا در مورد تاریخ روز و سال تعرضی ننموده است. بعد از فاضل قزوینی (ره) در کتاب تظلم

الزهراء از کتاب بشارة المصطفی تألیف عمادالدین طبری از عطیه‌ی عوفی آمدن جابر را به کربلاء و غسل کردن او را نقل کرده و در آخر گفته: باز در این حدیث اشاره به روز و ماه و سال نشده و گفته:آنچه در لواعج الاشجان سید امین عاملی (ره) فرموده چنانچه نقل شد: قال عطیة فبینما نحن کذلک و اذا بسواد قد طلع من ناحیة الشام... الخ و نقل آن گذشت ص ۱۸۶. این ذیل و اضافات به تنها لواعج الاشجان اختصاص دارد و در تظلم الزهراء و مصائب المعصومین و مفاتیح البکاء و ارشاد و لهوف و [صفحه ۲۰۱] ابومخنف ندارد. باز گوید: ذیلی که سید امین عاملی (ره) نقل کرده: قال عطیة... الخ صحت ندارد... و احتمال تقطیع بدون اشاره نمودن بر صدر و ذیل روایت... اغراء به جهل است و این هم از بزرگان بسیار بعید است.

کشف شبهات صادره از طرفدار شبهات

جمود بر این که شیخ طریحی (ره) اشاره به سال نکرده و مسکوت گذاشته یا فلان شخص روز و سال را متعرض نشده این قبیل کلمات و راه انداختن شبهات تمامی اینها غفلت از آنست که مراد بزرگان از کلمات‌شان همان روز بیستم صفر سال ۶۱ هجری است زیرا مرتکز در اذهان بزرگان از علماء و دیگران از آن کلمات‌شان روز بیستم صفر روز اربعین سال ۶۱ هجری است چون ارتکازی در میان شیعیان است عموما که رأس اطهر سیدالشهداء (ع) پس از چهل روز از عاشوراء ملحق به جسد اطیب شده و آن را امام سجاد (ع) در اربعین آورده و به بدن اطیب ملحق کرده است چون کسی از مؤرخین و ارباب مقاتل نگفته که رأس اطهر را کسی دیگر ملحق به بدن اطهر کرده است و کسی ابراز نکرده که غیر از امام علیه‌السلام کسی دیگر آن را الحاق به بدن کرده و کسی نگفته که آمدن امام سجاد (ع) برای الحاق رأس اطهر به بدن امام (ع) در اربعین دوم اتفاق افتاده یعنی هشتاد روز بعد از عاشوراء واقع شده یا موقع رفتن [صفحه ۲۰۲] از کوفه به شام که بعضیها احتمال داده که آن موقع از کوفه به کربلاء آمده‌اند زیرا رأس اطهر را نظر به این رغم باطل در آن موقع به شام برده‌اند چطور می‌شود آن موقع الحاق به بدن اطیب شده باشد، و کسی از امامیه نگفته که اسراء شش ماه در کوفه مانده‌اند. و یا سال آینده ۶۲ به کربلاء آمده‌اند اینها حدسیات بعض اشخاص مانند طرفدار شبهات است و حدسیاتی است که در این‌باره زده شده و خصوصا پس از محدث نوری (ره) شبهات به راه انداخته‌اند و کلیه احتمالاتی که ذکر شد کلا حدس و تخمین و توهمات و احتمالات است که در اعصار متأخره به میدان آمده و از محدث نوری (ره) ناشی شده و او هم استبعاد سید (ره) را در اقبال عنوان کرده و به شبهات بال و پر داده و تمامی اذهان را با آنها به تشویش انداخته‌اند و ابدا دلیلی به آنها ندارند. و ابدا کسی قبل از زمان محدث نوری (ره) ایجاد شبهات نکرده و به شبهات بال و پر نداده مثل بال و پر دادنش به تحریف قرآن (العیاذبالله) که از حد خارج شده است فقط استبعاد سید (ره) است که در اقبال فرموده و ذهن آن بزرگوار را احتمال این که اهل بیت یک ماه در دمشق مانده‌اند گرفته و اما ایجاد شبهات نفرموده است. و علامه‌ی مجلسی (ره) هم استبعاد را خواسته به نحوی توجیه نماید که از قول مشهور به کنار نرود روز اربعین بیستم شهر صفر سال ۶۱ به اندازه‌ی در میان شیعه مسلم بوده و الحاق رأس اطهر بقدری روشن بوده حتی از علمای اعلام اهل سنت گفته: که شیعه‌ی امامیه قائلند که رأس مطهر [صفحه ۲۰۳] سیدالشهداء (ع) پس از چهل روز از شهادت آن حضرت به بدن اطیبش ملحق شده و الحاق‌کننده غیر از امام سجاد (ع) کسی دیگر نیست و عین الفاظ علماء اهل سنت خواهد آمد. و لذا احتیاجی نداریم بگوئیم: باید جمع بین اخبار و تاریخ و ملاقات جابر نمائیم و چهار و پنج وجه که جز احتمال و حدس بیش نیست تصویر کنیم و غیر از تکثیر احتمالات و زیاد کردن حدسیات واهیه که اصلا به درد نخواهد خورد چیز بیش نیست و غیر از مشوش کردن اذهان و به حیرت انداختن اشخاص صافی‌طویت و سلیم‌النفس خالی از شکوک و شبهات چیز دیگر نیست.

عطا همان عطیة است و غیر او نیست

طرفدار شبهات خیال کرده که عطا غیر از عطیهٔ است و هدفش از این عنوان می‌خواهد اثبات کند ادعاء این که-: روایت عطیهٔ تقطیع شده، تمام نگشته و ثابت نیست، و روایت سید ابن طاووس (ره) را در مصباح الزائر که زیارت را از عطاء نقل فرموده و علامه‌ی محدث نوری (ره) فرموده: ظاهر آنست که عطا همان عطیهٔ است غیر از روایت عطیهٔ دانسته تا بتواند مرام خود را اثبات نماید و غافل از این که فرمایش محدث نوری (ره) صحیح است به چند وجه: [صفحه ۲۰۴] اول: غسل کردن جابر در فرات و لباس پوشیدن وی مثل اشخاص محرم و (سعد) استعمال کردن که سید (ره) در مصباح نقل کرده عینا همان عمل است که عطیه نقل کرده و اختلاف در الفاظ روایت عطیهٔ در بشارهٔ المصطفی و عطا در مصباح موجب دو روایت نیست مثلا جابر از عطا عطر خواسته یا از کیسه خود علف سعد درآورده و به بدن خود پاشیده در روایت عطیهٔ کیفیت آمدن بر سر قبر مطهر را مشروحا بیان کرده و در روایت عطا اختصار کرده از این قبیل اختلاف در نقل و اختصار و تفضیل تمامی اینها ناشی از نقل روات حدیث است که نقل به معنی نموده راویان با اختصار و تفصیل نقل کرده‌اند از یک نفر راوی اول حدیث صادر نشده تا گفته شود: امکان ندارد از یک نفر شخص در یک رویداد و سرگذشت این مقدار اختلاف روی دهد و از این کلام نتیجه اخذ شود که عطا غیر از عطیهٔ است و حکم به جهالت عطا شود و روایت وی از اعتبار ساقط گردد و زیارت «آل الله» هم از اعتبار بیافتد. اگر شواهد این مطلب ذکر شود کلام طولانی شده باعث ملال خواننده‌ی عزیز می‌شود در یکی از خطب امام حسن مجتبی (ع) با این که آشکارا و در میان جمعیت انبوه انشاء فرموده با عبارات مختلفه و تغییرات زیادی نقل شده و نیست این کار مگر از طرف ناقلین خبر و راویان قصه و در روایات و احادیث این مطلب به طور روشن نمایان و زیاد واقع شده است علاوه غسل جابر و پوشیدن لباس که راویان نقل به معنی نموده یکی (قمیص) تعبیر آورده و دیگری (ازار) نقل کرده چندان فرق زیادی [صفحه ۲۰۵] ندارند در لغت گوید: «القمیص»: «ما یلبس علی الجلد» و «الازار»: «کل ما تسترک» غیر از این که یکی از دیگری به نحو عام و خاص فرق داشته باشد ندارند و هرگز روات ملتزم نبوده‌اند که عین الفاظ همدیگر را نقل کنند. اگر کسی تأمل کند گمان نمی‌رود که شک داشته باشد که قضیه‌ی نقل شده در مصباح و در بشارهٔ المصطفی از غسل جابر و آمدنش نزد قبر مبارک قضیه‌ی متعدده نیست و یک واقعه بیشتر نبوده است. اختلاف در بعض الفاظ قصه هرگز مباینت را نمی‌رساند. در علم «درایهٔ الحدیث» کاملا- بیان شده کسی که عالم به الفاظ و مدلولات آنهاست و خبیر به مقاصد و معانی است برای او نقل کردن حدیث به معنا مانعی ندارد در حالی که تمام معنی را اداء کند و هرگز حدیث با نقل به معنی از حجیت نمی‌افتد و این قول مشهور میان علمای امامیه رضوان الله علیهم است و محقق قمی (ره) در قوانین فرموده: خلافی در این مطلب میان اصحاب ما وجود ندارد و همچنین صاحب فصول فرموده: من مخالفی در این مطلب از اصحاب نمی‌شناسم و بر این قول قائل شده اکثر مخالفین. پس اختلاف در تعبیرات ناشی از نقل کردن قصه به معنی است نه این که دو قصه‌ی مغایر باشند اگر شواهد این مطلب بیان شود کلام به طول می‌انجامد و نظر بر این که بر اهلش مستور نیست از نقل شواهد صرف‌نظر گردید و أما کسی که أهلش نیست ما کاری با او نداریم- حسبه جهله. [صفحه ۲۰۶] دوم: در اول ورود جابر به کربلاء سه نفر بیشتر نبوده‌اند خود جابر بن عبدالله انصاری و غلامش و عطیه‌ی عوفی آن محدث جلیل‌القدر اگر عطا غیر از عطیهٔ باشد لازم گرفته که شخص چهارمی نیز با آنها بوده باشد و بنی‌هاشم و دیگران بعد از ورود جابر آمده‌اند و اگر ادعاء شود که جابر یک دفعه با عطیهٔ آمده و غسل کرده و زیارت به جا آورده و دفعه‌ی دوم با عطا آمده عین همان اعمال از غسل و غیره را به جا آورده پس بر عهده‌ی این ادعاءکننده است که تعدد قضیه را به اثبات برساند و از قدیم گفته‌اند: «دون اثبات ذلک خرط القتات» مگر این ادعاء از روی احتمالات و حدسیات و تخیلات واهیه گفته شود آن هم به درد نمی‌خورد در اینجا مجرد ادعاء و احتمال و حدس فائده ندارد. سوم: آنچه کاملا- ثابت می‌کند که عطا همان عطیه‌ی عوفی است عبارتی از تتبع و تحقیق در اسناد روایات وارده در کتب حدیث است که از عطیهٔ گاه عطا تعبیر آورده‌اند و محدث نوری (ره) در حدس خود صائب است و برای دلیل و شاهد این مطلب بررسی به روایتی که عطیهٔ از عائشهٔ سؤال کرده و نقل نموده بس است: شیخ جلیل محدث اقدم جعفر ابن احمد بن علی قمی نزیل «ری»

قدس‌سره استاد شیخ صدوق قدس‌سره در کتاب «نوادر الاثر فی علی خیر البشر» روایت کرده به سندش از عبدالرحمن بن شریک از پدرش از اعمش از عطا قال: سألت عائشة عن علی (ع)؟ قالت: ذاک خیر البشر لا یشک فیه الا کافر- ص ۴۳. [صفحه ۲۰۷] باز به سند دیگر از عبد الله بن شریک از پدرش از اعمش از عطا قال: سألت عائشة... الخ همان حدیث را نقل کرده ص ۴۴. باز به سند خود از محمد بن عبید بن عتبة الکندی از عبدالرحمن بن شریک از پدرش از اعمش از عطیة قال: سألت عائشة عن علی (ع) قالت: ذلک خیر البشر لا یشک فیه الا کافر. ص ۴۴ ط طهران سال ۱۳۶۹ ه ق گر چه از عنوانهای آن کتاب شریف توهم این که عطا غیر از عطیه است ممکن است بشود ولی پس از تأمل در اسناد و متن حدیث واضح است که یک نفر بیشتر نیست فقط اختلاف در تعبیر است و روایت یکی است. و عین همین روایت را در غایة المرام سید علامه‌ی بحرانی قدس‌سره از شیخ ابن بابویه (ره) به طریق عامه روایت کرده که سند در وسطش عینا همان طریق می‌شود که شیخ ابومحمد جعفر قمی (ره) در (نوادر الاثر) روایت را از اعمش از عطیه نقل کرده ولی در غایة المرام (عطا) تعبیر آورده است چنانچه به سندش روایت می‌کند و گوید: قال حدثنا محمد بن عتبة الکندی بن عبید قال حدثنا عبدالرحمن بن شریک قال حدثنا أبی عن الاعمش عن عطا قال: سألت عائشة عن علی ابن ابی‌طالب (ع) فقالت ذلک خیر البشر و لا یشک فیه الا کافر. ص ۴۵۰ جای شبهه نیست که سؤال کننده از عائشة عطیه است و سند یکی است و در سند غایة المرام تقدیم تأخیر فقط در لفظ (عتبة) و (عبید) است. و توهم این که عطا و عطیة دو نفرند و هر دو به یک نحو از [صفحه ۲۰۸] عائشة سؤال کرده و سلیمان بن مهران اعمش که از بزرگان متکلمین امامیه است از هر دو ایضا به یک نحو اخذ حدیث نموده توهم باطل و بطلانش در غایت درجه واضح است و احتیاج به تذکر ندارد محض برای توضیح واضحات نگارش یافت. پس کسی که در کتابش عنوان کرده: که (عطا غیر از عطیه است) بطلانش واضح است چنانچه به تناقض کلام خود متوجه نشده در جائی گوید: که شیخ مفید و شیخ طوسی انکار اربعین را کرده‌اند که اسراء از شام برگشته و به کربلاء آیند بلکه به مدینه رفته‌اند و در جای دیگر گفته که هر دو آن بزرگواران «شیخان» اربعین را انکار نکرده‌اند بلکه ساکت بوده‌اند نفیا و اثباتا فرمایشی نفرموده‌اند. ادعاء اولش باطل و کلام دومش صحیح است و جهت این که شیخان قدس‌سرهما ساکت شده و تصریح نفرموده‌اند از مطاوی کلمات در این کتاب روشن و واضح گردیده است نیازمند به تکرار نیست. کسی که گفته جابر بن عبدالله انصاری صحابی معروف با جمعی از بنی‌هاشم به زیارت کربلاء شتافت و در اربعین دوم صورت به قبر حسین علیه‌السلام گذاشت- این قولی است که مدرک و دلیلی از تواریخ و مقاتل نداشته و شواهد تاریخی که قابل اعتماد باشد ندارد و برخلاف آنست که شیعه‌ی امامیه گفته‌اند که رأس مطهر سیدالشهداء (ع) بعد از چهل روز از شهادتش امام سجاد (ع) در کربلاء ملحق به بدن اطیب اطهر فرموده است و امام سجاد (ع) هم در غیر روز اربعین کسی نگفته که به کربلاء [صفحه ۲۰۹] آمده است مگر بعد از سالها که امام (ع) به زیارت کربلاء و نجف اشرف آمده است و کسی که با حدس و تخمین و از روی تصورات خویشتن گفته: اگر عصر ۱۱ محرم به کوفه رفته باشند و روز ۱۴ قاصد به شام برود و آخر محرم به شام برسد و روز شانزدهم صفر برگردد و ۳ روز ابن‌زیاد تهیه‌ی سفر ببیند چنانچه همه نوشته‌اند روز ۱۸ صفر از کوفه حرکت به شام وقاع می‌شود و به احتمال ضعیف شاید ۱۹ صفر در موقع حرکت از کوفه به شام در حال عبور با جابر ملاقات کرده باشند و سید ابن طاووس به همین مناسبت تردید کرده که روز ۱۹ صفر اربعین یا بیستم پس اربعین اول را در مسیر حرکت به شام باید بدانیم دیگران هم این قول را گفته بطوری که از جمله (چنانچه همه نوشته‌اند) معلوم می‌گردد جماعتی به این قول قائل است و مؤید این قول است آنچه طبرانی [۱۴۴] در کامل بهائی می‌نویسد که اهل‌بیت در شانزدهم ربیع‌الاول وارد شام شدند. بنابراین ورود اهل‌بیت در بیستم صفر به کربلاء و ملاقات آنها با جابر قابل هضم خواهد شد. [صفحه ۲۱۰] در ازاء این حدسیات گفته می‌شود: جای تعجب است طرفدار شبهات حرفهای حدسی و بی‌مدرک یک نفر کارمند فلان اداره را نقل کرده و از حدسی بودن آنها صرف‌نظر می‌کند ولی تلاش دارد که تقریبات این جانب را هیچ نماید راست فرموده جدم رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم که حسد ده جزء است نه جزء آن در میان علماء است یک جزء در سائر مردم است و از

آن یک جزء هم علماء حظ وافر دارند البته معلوم است که اینها حالات علماء دنیاست و علمای آخرت از آن‌گونه صفات بریء هستند رجوع شود به تعلیقات انوار نعمانیه ج ۴ ص ۳۲۴ -۳۲۲ ط تبریز- روز ۱۴ قاصد به شام برود و آخرش را هم تعیین کرده که آخر محرم به شام برسد و روز شانزدهم صفر وقت مراجعت خیال کرده که برگردد- صحت این حدس از کجا معلوم شده، و برای تهیه‌ی سفر ابن‌زیاد هم وقت فرض نموده آن هم سه روز تعیین کرده تا آخر آنچه نگارش داده و از این قبیل حدسیات و تخمینات بی‌مدرک که جز توهمات چیز بیشتر نیست ابدا اعتماد را نشاید زیرا تمامی آنها توهمات و پندارهای خیالی است و فرضیات بی‌مدرک می‌باشد در کتب معتبره حرکت اسراء را به شام روز (۱۵ محرم) از کوفه گفته‌اند و ورود به دمشق را اول صفر نوشته‌اند و شاهد اقوی هم که بر آن فرضیات ذکر کرده گفته: و شاهد اقوی تعبیر فقید ابن نما با کلمه‌ی مرور است وی چنین گوید: و لما مر عیال الحسین (ع) به کربلاء و جدوا جابر بن عبدالله الانصاری و جماعة من بنی‌هاشم قدموا [صفحه ۲۱۱] الزیادرة فی وقت واحد [۱۴۵] . عبور کردن از جائی به جائی استعمال می‌شود چنانچه در عبور امیرالمؤمنین (ع) در سفر صفین با کلمه‌ی مرور تعبیر کرده زیرا مقصد صفین بود به سرزمین کربلاء گذشت و در سفر عیال حسین (ع) مقصد شام بود کربلاء یکی از منازل می‌شد از این جهت با کلمه‌ی مرور تعبیر شده- این دلیل آن حدسیات است که ذکر کرده بر فرض قبول کنیم که مرور به آن معنی است که ادعاء شده است آیا مرور به گذشتن اهل‌بیت در مراجعت از شام و گذشتن آنها از کربلاء که مقصدشان مدینه بود صدق نمی‌کند؟ یعنی کربلاء را منزل قرار داده بعد کوچ به طرف مدینه شود. در اینجا قضاء و داوری را به وجدان خوانندگان گرامی محول می‌کنم. در تاریخ کربلاء نظیر آن عبارت را چنین ذکر کرده و در ضمن مطلبی گوید: ثم و من سوق الاساری و السبایا الی الکوفة فالی الشام ثم رجوعهم من الشام و مرورهم بکربلاء فی طریقهم الی المدینة... الخ [۱۴۶] . و شاهد بی‌اساس بودن این ادعاء یعنی مرور اهل‌بیت در موقع رفتن به شام از کربلاء شده چنانچه حدس زده‌اند در خود [صفحه ۲۱۲] عبارت کتاب مثیر الاحزان ابن نما (ره) نمایان است: چون فرموده: در مرور عیال امام (ع) به کربلاء جابر و جماعتی از بنی‌هاشم را یافتند که برای زیارت آمده‌اند در وقت واحد. آیا در آن موقع تسلط ابن‌زیاد به عراق و به ویژه کوفه و حوالی آن و روزهای اختناق و خفقان بعد از وقوع واقعه‌ی جانگداز کربلاء و روز عاشوراء حتی طوری شده بود که اکثر مردم خیال کردند که دیگر کسی از بنی‌هاشم بعد از آن کشتار نمی‌تواند نفس بکشد و اولاد علی علیه‌السلام به کلی مستأصل شدند و امام (ع) شهید شد و رأس مطهر او را با یارانش به کوفه پیش ابن‌زیاد ارمغان بردند آیا در آن موقع که چند روز بیشتر نیست که واقعه‌ی عاشوراء اتفاق افتاده و هنوز یزید پشیمان نشده می‌توان باور کرد که جماعتی از بنی‌هاشم به زیارت کربلاء آیند؟ تا با عیال امام (ع) ملاقات نمایند و ۳ روز در کنار قبرش به عزاداری مشغول شوند چون جای شک نیست هنوز اسراء و سر اطهر به دمشق بنا به ادعائی که ذکر شد وارد نشده بود و یزید با خشم مردم روبرو نگشته بود و اوضاع دگرگون نشده و مردم بلاد اسلامی با بغض بر علیه وی نشوریده و با نظر نفرت ننگریسته و امثال مروانها سراسیمه نزد یزید نشتابیده که هر چه زودتر اسراء اهل‌بیت را با نوازش و مهربانی به وطن خودشان برگردان و اگر همچو اقدامی نشود اوضاع وخیم و عاقبت کار تیره و تاریک است. [صفحه ۲۱۳] چطور در آن موقع خفقان بنی‌هاشم توانستند به زیارت بیایند؟ آیا آنها از کوفه آمده بودند با آن وضع اختناقی آن شهرستان؟ یا از مدینه رهسپار شده بودند؟ اگر جابر در اول اربعین بیستم صفر سال ۶۱ به زیارت امام (ع) شتابیده پس از پشیمان شدن یزید و شکستن خفقان بود باز با خوف و ترس روبرو بود و چون رسول الله صلی الله علیه و آله به وی دستور داده بود که سید مظلومان را زیارت کند و به امر آن حضرت می‌خواست عمل کند و البته جابر بن عبد الله انصاری کسی نیست که خودش اعمالی از خود تشریع نماید غسل کند و گامهای خود را آرام بردارد و به زیارت قبر مقدس جگر گوشه‌ی زهراء بتول (ع) بشتابد قطعا تمامی اعمال و حرکات وی مأخوذ از معصوم بوده است. ادریس عمادالدین قرشی متوفی (۸۷۲) ه در کتاب «عیون الاخبار و فنون الاثار» گوید: [۱۴۷] و روی الحسین بن جعفر بن موسی باسناده الی أم‌سلمة أنها قالت: سمعت رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول: ألا- أن ابنی الحسین مقتول فوالله لو اشترک فی قتله اهل السماوات و الارض لادخلهم الله عزوجل کلهم

فی النار، ألا و أن مابین قبری و قبر الحسین روضه من ریاض الجنهٔ، ألا و ان قبر الحسین علی ترعهٔ من ترع الجنهٔ، ألا و ان کربلاء أرض من أرض الجنهٔ. ثم التفت الی جابر بن عبدالله فقال له: یا جابر [صفحه ۲۱۴] زر قبر ابنی‌الحسین، فان زیارته تعدل مائهٔ حجهٔ. پس معلوم شد که جماعه بنی‌هاشم در آن موقع نمی‌توانستند به کربلاء بیایند و دخالت بعضی از عجمها در کلمه‌ی (مر) در عبارت مثیر الاحزان ناشی از دخالت در نکات کلمات لغت عربی است که وی از آن عاری و بری است. و قول طرفدار شبهات که گفته: زیادتی را که سید امین عاملی (ره) نقل فرموده: قال عطیهٔ فبینما... الخ. هیچ کس از بزرگان که روایت عطیهٔ را از بشارهٔ المصطفی تألیف طبری (ره) نقل کرده این زیادتی را نقل ننموده است پس زیادتی مذکور در روایت عطیهٔ نیست این حاصل کلام اوست. معلوم می‌شود اصل منظور را درنیافته است زیرا ما مدعی نیستیم که این زیادتی در بشارهٔ المصطفی بوده و تمامی روایت عطیهٔ در آن کتاب نقل شده و از آن تقطیع کرده‌اند بلکه مراد آنست در اصل روایت عطیهٔ قبل از صاحب کتاب بشارهٔ المصطفی از محدثین که آن را روایت کرده‌اند تقطیع واقع شده است. گرچه اولا: محتمل است در نسخه‌ی کامل از بشارهٔ المصطفی اگر به دست آید موجود باشد چنانچه اشاره کرده‌ایم که نسخ بشارهٔ المصطفی ناقص است و نسخه‌ی که از روی آن در نجف اشرف چاپ شده ناقص بوده چنانچه در مقدمه‌اش به این مطلب تصریح کرده‌اند و ممکن است نسخی که از آن به دست جمعی رسیده این زیادتی را نداشته است ولی سید امین عاملی (ره) از نسخه‌ی کامل آن یا از جای دیگر آن زیادتی [صفحه ۲۱۵] را به دست آورده و نقل فرموده اثبات سید امین عاملی (ره) مقدم بر سکوت سائرین بلکه نفی دیگران است و در اول کلامش فرموده: «عن کتاب بشارهٔ المصطفی و غیره... الخ از این عبارت معلوم می‌شود که از غیر کتاب بشارهٔ المصطفی نیز نقل فرموده است. و ثانیا: اگر قبول نمائیم عمادالدین طبری (ره) در کتاب بشارهٔ المصطفی چنانچه اشاره شد از اصل روایت تقطیع شده‌ی محدثین قدماء همین اندازه را نقل فرموده که زیادتی سید امین عاملی (ره) را ندارد و سید ابن طاووس (ره) در مصباح الزائر قطعه‌ی از آن را به مناسبت حال کتابش نقل فرموده و در کتاب لهوف هم برحسب تناسب کتاب راجع به آمدن اسراء به کربلاء نقل فرموده و شاهد این که از علمای اعلام بر این موضوع متوجه شده‌اند که روایت عطیهٔ بقیه دارد و لذا بعد از نقل آن این عبارت را مرقوم داشته‌اند «الحدیث» الف و لام عهد است که رویه‌ی محدثین است که هرگاه در جائی تمام روایتی را نقل نکردند این کلمه را «الحدیث» مرقوم می‌دارند چنانچه فاضل قزوینی و غیره همین عمل را به کار بسته‌اند پس اغراء به جهلی در بین نیست که سبب آن تقطیع شدن حدیث شود و از بزرگان اشاره‌ی به آن ننمایند چنانچه طرفدار شبهات پنداشته است و به این نکته در پاورقی ص ۱۳۶ از طبع اول کتاب تصریح کرده‌ام چنانچه در این طبع در ص ۱۸۶ نیز موجود است ولی طرفدار شبهات ملتفت آن نشده یا متوجه اصطلاحات محدثین چنانچه در علم «درایهٔ» بیان کرده‌اند نبوده است چنانچه محدث نوری (ره) با آن تبحرش در حدیث [صفحه ۲۱۶] و رجال متوجه تقطیع حدیث عطیهٔ نشده است از قدیم گفته‌اند «کم ترک الاول للاخر» چنانچه تاریخ الائمه‌ی ابن ابی‌الثلج بغدادی (ره) را جمعی از بزرگان به نصر بن علی جهضمی که از راویان آن کتاب است و راوی از حضرت رضا سلام‌الله‌علیه است داده بودند در مقدمه‌ی آن رساله تحقیق شد که تألیف ابن ابی‌الثلج است و احدی به این موضوع متوجه نشده بود و نیز تا حال کسی متوجه نشده بود که روایت هرثمهٔ ابن اعین تاریخ وفات امام رضا علیه‌السلام را با تاریخ قتل هرثمهٔ و وفات امام علیه‌السلام درست نمی‌آید و این نکته در چند سال قبل تحقیق شده است. غرض به بعض نفوس گران نیاید که چطور شد به فلان مطلب کسی متوجه نشد اما فلانی تحقیق کرد (ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء). چنانچه در همین کتاب نسبت به تاریخ هجری تحقیق می‌شود که اصل واضع تاریخ هجرت خود رسول‌الله صلی الله علیه و آله است و نسبت اصل وضع آن به عمر از اغلاط است حالا این مطلب را از اشخاصی که رشک می‌برند قبول ننمایند که کسی از بزرگان صراحهٔ آن را نگفته و تحقیق نکرده است در صورتی که از بزرگان علمای اعلام شیعه و سنی بر آن اشاره کرده‌اند چنانچه می‌آید ان‌شاءالله‌تعالی.

محدثین احادیث زیادی را تقطیع کرده‌اند

از محدثین احادیث زیادی را تقطیع کرده و به ابواب مختلفه‌ی کتب حدیث توزیع نموده‌اند که از حد و حصر خارج است آیا اغراء به جهل کرده‌اند؟ و مقدار زیادی از احادیث را نقل به معنی نموده‌اند آیا به اشتباه رفته‌اند؟ خصوصا احادیثی که راجع به احکام شرعیه نیست و [صفحه ۲۱۷] اخباری که در موضوع ادعیه و زیارت و اذکار نیست چون در این دو قسمت اخیر خود الفاظی که از معصوم علیه‌السلام شنیده شده دخیل بوده و لذا در آنها از نقل به معنی خودداری شده و در نقل جریان آمدن جابر و غسل کردن وی که از قبیل قصه و نقل تاریخ است نقل به معنی رخ داده ولی در نقل زیارت قطعا این کار عملی نشده است چنانچه به این مطالب در علم درایه کاملا تصریح کرده‌اند. کتاب سلیم بن قیس هلالی را که از کتب معتبره‌ی مشهور است احادیث آن را کلینی (ره) و صدوق (ره) و دیگر از اکابر تقطیع کرده و پخش به موارد زیادی کرده‌اند بدون این که اشاره‌ی به تقطیع نمایند آیا اغراء به جهل کرده‌اند؟ اغراء به جهل وقتی لازم می‌آید که اگر اشاره به عمل خودشان ننمایند مفسده‌ی بر آن مترتب بشود حالا در عدم اشاره به تقطیع یک موضوع تاریخی چه فساد لازم می‌آید تا اگر اشاره ننمایند اغراء به جهل را در برداشته باشد. علامه‌ی مجلسی (ره) در بحارالانوار مقداری از کتاب امام علیه‌السلام را به محمد بن ابی‌بکر که در امالی شیخ رحمه الله تفصیلا نقل شده تقطیع فرموده بدون این که اشاره به آن نماید آیا اغراء به جهل کرده است؟ اگر موارد تقطیع بدون اشاره و تصریح بر آن را بشماریم کلام به درازا می‌کشد و برای کسانی که اطلاع بر این مطالب دارند روشن است. [صفحه ۲۱۸] بر فرض در بعض موارد اتفاق افتاده که اشاره و تصریح بر تقطیع روایتی به ویژه در قسمتهای تاریخی آن نکرده‌اند و مسامحه را روا داشته‌اند آیا محدثین و بزرگان ناقلین احادیث و تواریخ (العیاذبالله) حکیم علی الاطلاق هستند که از آنها اغراء به جهل سر نزند و به خطاء نرفته باشند؟ اغراء به جهل از حکیم علی لاطلاق قبیح است نه از کسانی که از آنها خطاء صادر می‌شود.

زیادتی سید امین را کسی دیگر نقل کرده

و ناگفته نماند زیادتی را که سید امین عاملی (ره) نقل کرده سید بزرگوار متفرد در نقل آن از عطیه نیست عین همان زیادتی را در ذیل روایت عطیه در جای دیگر نیز نقل کرده‌اند چنانچه شیخ جلیل شیخ حسین بن شیخ علی آل شیخ سلیمان بلادی بحرانی در کتاب «حدیث الاربعین فی ذکر مجیء الامام زین‌العابدین و أهل بیته الی أرض کربلاء» ص ۲۹ ط- نجف به سال: ۱۳۷۲ ه ق نقل کرده و از عطیهٔ «ابن عطیهٔ» تعبیر آورده که قطعا از غلط نسخه است و روایت را از کتاب بشارهٔ المصطفی نقل کرده و همان ذیل را که سید امین (ره) نقل فرموده او نیز نقل نموده و در ص ۳۰ گوید: فکأننی بزین‌العابدین و قد أقبل... الخ از قول او: فکأننی... الخ کلام صاحب کتاب است و در طبع اول کتاب ص ۱۸۸ به این مطلب اشاره کرده‌ام پس قول طرفدار شبهات که نقل آن زیادتی به سید امین عاملی (ره) اختصاص دارد غلط است و این که گفته: «در تظلم الزهراء و مصائب المعصومین و مفاتیح البکاء و ارشاد و لهوف و أبومخنف ندارد». [صفحه ۲۱۹] اگر آن زیادتی را در تظلم الزهراء و ارشاد و لهوف ندارد عیبی بر آن نمی‌رساند چون روایت عطیهٔ میان روات از زمان قدیم تقطیع شده مقداری از آن را در کتب مذکوره غیر از ارشاد مانند لهوف نقل کرده‌اند بقیه را نقل نکرده‌اند ولی سید امین عاملی (ره) و شیخ حسین بن شیخ علی بن شیخ حسن آل شیخ سلیمان بلادی بحرانی بر آن مطلع شده و نقل کرده‌اند و اثبات مقدم بر سکوت و ادعای علم مقدم بر جهل است و اما کتاب مصائب المعصومین و مفاتیح البکاء و أبومخنف نزد اینجانب بقدر فلسسی و پشیزی ارزش و اعتبار ندارد تا نقل و عدم نقل آنها مورد اعتناء قرار گیرد زیرا این جانب به آن قبیل کتابها ارزش و اعتبار قائل نیستم مانند نظائر آنها که مشروحا در این کتاب به اسامی عده‌ی زیادی از آنها اشاره شده است. طرفدار شبهات گفته: احترام و اهمیت روز اربعین به جهت آنست که روز چهلم از شهادت سیدالشهداء (ع) است علل دیگر از آمدن جابر و یا اهل‌بیت به کربلاء تأثیر ندارد. این ادعاء ارزش ندارد در جواب این کلام بی‌اعتبار گفته می‌شود: شما از کجا

دانستید که آمدن جابر و اهل‌بیت و ملحق کردن سر اطهر امام (ع) در آن روز به جسد انور تأثیر در اربعین قرار دادن آن روز ندارد در صورتی که کلام بزرگان اسلام مقدم بر ادعاء شماست که تصریح به تأثیر کرده‌اند. سید علم الهدی (ره) و شیخ طوسی (ره) فرموده‌اند که رأس اطهر [صفحه ۲۲۰] را در روز اربعین به جسد اطیب ملحق کرده‌اند و شیخ طوسی (ره) فرموده از آنست زیارت اربعین. و قول ابوریحان بیرونی ریاضی‌دان مشهور در اسلام گر چه در قولش متفرد است مقدم بر ادعاء شماست که فرموده: در آن روز سر اطهر را به جثه‌ی انور ملحق نمودند و چهل نفر از اهل‌بیت امام (ع) او را زیارت کردند و از آنست زیارت اربعین. و سید علامه‌ی امین عاملی (ره) فرموده: مشهور آنست که خاندان رسالت در بیستم ماه صفر به کربلاء رسیده‌اند و زیارت اربعین که از ائمه‌ی اهل‌بیت (ع) برای امام حسین علیه‌السلام وارد شده از آن جهت است- بعد استبعاد خود را- که دلیل نیست- بیان فرموده چون مرد علامه و بااطلاع بوده و می‌دانست که استبعاد دلیل نمی‌شود بعد از آن از استبعاد جواب داده به نحوی که در این کتاب از ایشان نقل شده است. پس آنچه در میان شیعه مشهور است و غالبا مطلب مشهور مطابق واقع می‌شود- ای بسا شهرت است که اصل ندارد- و غالبا شهرت اصل دارد مقدم بر ادعاء طرفدار شبهات است. چه پر واضح است که ادعاء وی طرف مقایسه با فرمایش شیخ الطائفه‌ی طوسی (ره) نیست- حرفهای طرفدار شبهات در مقابل تصریح شیخ (ره) اجتهاد در مقابل نص است که به قدر پشیزی ارزش ندارد. و عین کلمات شیخ رحمه الله و بزرگان دیگر می‌آید ان‌شاءالله‌تعالی. اما ترتیب منازل از کوفه تا شام احدی از ارباب کتب مقاتل معتبره [صفحه ۲۲۱] و تواریخ مورد اعتماد به آن تصریح نکرده‌اند و آنچه طرفدار شبهات و دیگران در کتب مواعظ و منبریها ذکر کرده‌اند تماما مأخوذ از کتب مجعوله و ضعیفه و مجهول المؤلف مانند مقتل ابی‌مخنف و اسفرائنی و از روی آنها نقشه‌های خیالی در هندوستان و پاکستان کشیده‌اند ابدا قابل اعتماد نیست چنانچه محدث محقق خیابانی (ره) فرموده: «ترتیب منازل معلوم و مضبوط نیست» ج ۴ تتمه‌ی محرم ص ۲۸۳ بعد بدون مراعات ترتیب به وقائع بعض منازل اشاره کرده است. چون طرفدار شبهات باکی از نقل از کتب ضعیفه ندراد و لذا به نقلیات آنها در ترتیب منازل تمسک کرده و اغلب قریب به همان داستانها که در کتب منبریها مانند بحرالمصائبها است در کتابش درج کرده و به نقشه‌های خیالی تمسک نموده است بلی آنهائی که از جریانها و داستانهای منازل از کتب معتبره مانند ارشاد شیخ (ره) و لهوف سید (ره) و مثیر الاحزان ابن نما (ره) و لواعج الاشجان سید امین عاملی (ره) نقل شده باشد مورد اعتماد است.

دلیل پنجم محدث نوری بر نیامدن اسراء در اربعین و جواب آن

اشاره

دلیل پنجم: که محدث نوری (ره) برای خود ذکر کرده و می‌خواهد ثابت کند اسراء اهل‌بیت علیهم‌السلام را در موقع بردن از کوفه به شام از راه سلطانی برده‌اند که از تکریت و موصل و نصیبین و حلب رد شده و غالبا آباد و به دهکده‌ی بسیار و شهرهای معموره عبور می‌کردند و از کوفه تا شام از آن راه قریب چهل منزل است و در این مدعای خوش چنگ به نقل مقتل ابومخنف زده که فعلا در دست است و آن مقتل به تصریح [صفحه ۲۲۲] خود محدث نوری (ره) و سائر بزرگان اهل تحقیق از جعلیات و موضوعات است و آن را به دروغ به ابومخنف لوط بن یحیی بسته‌اند اگر اصل مقتل ابومخنف موجود بود بسیار معتبر است ولی این مقتل فعلی موجود که مستقلا چاپ هم کرده‌اند مجعول بوده و جعلی بودن آن مسلم و جای شبهه نیست گرچه بعضی از علماء خواسته منکرات آن را تطبیق با اصول مذهب نماید ولی به تصریح خود محدث نوری (ره) بر متأمل در آن پوشیده نیست که جز تکلف حاصلی ندارد و زحمت بی‌جا کشیده است اینگونه کتابها را از دشمنان عالم تشیع جعل می‌کنند مانند دس و وضعی که به بعض اخبار می‌نمایند و نشر می‌کنند و به بعض بزرگان عالم شیعه که مقبول القول نزد عموم است نسبت می‌دهند تا در قلوب عامه‌ی مردم جا

گیرد و مقبول افتد مانند بعض تألیفاتی که به محقق اردبیلی قدس‌سره نسبت داده‌اند. محدث نوری (ره) با اقرار به جعلی بودن آن مقتل خواسته با قرائن و امارات از نقلیات سائر کتب و مقاتل نقل آن را تصحیح نماید که اسراء را از راه سلطانی برده‌اند. تا این که می‌فرماید: و چون عاقل تأمل کند سیر از کربلاء به کوفه و از آنجا به شام با ملاحظه‌ی اقل ایام توقف در آن دو بلد و از شام تا به کربلاء در مدت چهل روز از ممتنعات خواهد شمرد و اگر از آنچه گفتیم اغماض کنیم و فرض نمائیم که سیر از بریه و غربی فرات بود آن هم بعد از تأمل صادق نظیر اول است چه از کوفه تا شام به خط [صفحه ۲۲۳] مستقیم یک صد و هفتاد و پنج فرسخ است روز دوازدم ورود کوفه سیزدهم انعقاد آن مجلس می‌شود و ایام رفتن قاصد به شام و مراجعت به کوفه کمتر از بیست روز چنانچه در اقبال گفته نشود بعد از آن ماندن اسراء اهل‌بیت علیهم‌السلام را در حبس کوفه و رسیدن خبر از یزید را نقل فرموده و می‌فرماید: و اما آنچه بعضی از افاضل علماء در حواشی بر مزار بحار احتمال داده که استیذان و جواب به توسط کبوتر بود که ملوک سابق آن را به جهت قاصدی و بردن خط [۱۴۸] از بلدی به بلدی تربیت می‌کردند. فاسد است زیرا که در عصر بنی‌امیه و اوائل بنی‌عباس این کار متداول نبود بلکه شهاب‌الدین احمد بن یحیی بن فضل الله العمری تصریح کرده در کتاب تعریف که اصل آن قسم کبوتر که آن را حمام هدی و حمام رسائلی می‌گویند در موصل بوده و ملوک فاطمیین بسیار به او اعتناء داشتند. و از کتاب تمائم‌الحمائم محیی‌الدین ابن عبدالظاهر نقل کرده که اول ملوک که آن را از موصل نقل کرد نورالدین محمود بن زنکی بود در سنه‌ی (۵۶۵) و بالجمله از اقبال گذشت که یک ماه در حبس شام بودند و بعد از بیرون آمدن هفت روز مشغول عزاداری بودند چنانچه در کامل بهائی است و محمد بن جریر طبری در تاریخ خود گفته که یزید [صفحه ۲۲۴] ده روز ایشان را در خانه‌ی خود نگهداشت و بعد از آن ایشان را روانه کرد در مراجعت اجلال و اکرام و تأنی و وقار در شب سیر می‌کردند چنانچه از کلام شیخ مفید (ره) که گذشت و دیگران معلوم می‌شود و اگر در هر شب هشت فرسخ بر همان خط مستقیم سیر کرده باشند مدت سیر قریب به بیست و دو روز خواهد بود و حال آن که از آن خط به جهت قلت آب و سائر مایحتاج سیر میسر نباشد خصوص برای آن قافله‌ی زنان و کودکان و ضعیفان. تا اینجا کلمات و فرمایشهای محدث نوری (ره) بود که برای اثبات عقیده‌ی خود دلیل آورده است. جواب بر آن دلیل‌و از آنچه از سرعت سیر در آن زمانها نگارش داده شد و شواهد آوردیم و نیز شواهد زیادی در متون تواریخ اسلامی موجود است گرچه قبول نمائیم که از راه سلطانی اسراء را به شام برده‌اند باز سرعت سیر شتران جماز ذلول آن زمانها و مراکب تربیت‌شده‌ی بریدها در اندک مدت آن راه را طی می‌کردند اگر چه فرض شود اسراء را با مراکب خودشان برده باشند- گر چه ثابت نیست- و محدث نوری (ره) قیاس به زمان خود فرموده و با مترهای زمان خویش اندازه‌گیری کرده است و لذا آن همه استبعادها را به قلم آورده حتی کار را به جائی رسانیده که از ممتنعات بشمار آورده در صورتی که میان مکه و کوفه بیشتر از شام تا کوفه است شواهد زیادی موجود است (چنانچه مقداری نقل شد) در مدت هشت روز و یا ده روز طی می‌کرده‌اند و این که در شام یک ماه مانده‌اند مورد [صفحه ۲۲۵] اعتماد نیست چنانچه از فاضل قزوینی (ره) نیز درگذشته نقل شد و معلوم نیست مرحوم سید (قدس‌سره) آن را از کجا نقل فرموده است. داستانهائی که امثال صاحب کتاب بحر المصائب که خواسته اسم کتابش با مسمای آن مطابق شود برای منازل عرض راه میان کوفه و شام تراشیده ابدا قابل ارزش و مورد اعتماد نیست تماما مأخوذ از افواه و کتب مجهول المؤلف و از قصه‌سرایان و نقلیات بی‌مدرک قصه‌خوانان بوده و از نظر دقت و تحقیق به کلی بر کنار است. و تصریح طبری که ده روز در شام بوده‌اند قطعا کلیه‌ی مدت توقف اسراء و عزاداری آنها در آنها و توقف در دمشق را مرادش می‌باشد خیال نشود که ده روز در خانه و دربار شخصی یزید مانده و هفت روز عزادرای کرده و چند روز هم برای تهیه‌ی مراجعت توقف نموده‌اند و از این قبیل تصورات و تخیلات که مجرد احتمالات بیشتر نیست بلکه گفته شده که بیشتر از هشت روز و یک هفته توقف نکرده‌اند چنانچه فاضل قزوینی (ره) و غیره تصریح بر آن کرده‌اند. و مدت هفت روز عزاداری غیر از ده روز توقف در شام باشد که صاحب کامل بهائی نوشته به متفردات آن کتاب در نقل تواریخ چندان نتوان اعتماد کرد چنانچه با تأمل در آن در نقل قضایای تاریخی روشن است. و سیر با

خط مستقیم در مراجعت از شام که احتیاج به آب و سائر مایحتاج داشته است خود محدث نوری (ره) تصریح فرمود که یزید پلید [صفحه ۲۲۶] اسراء اهل‌بیت علیهم‌السلام را با اجلال و اکرام روانه نموده پس قطعا کلیه مایحتاج آنها را از آب و غیره تهیه می‌بینند از کجا بر ما معلوم شده که لوازم استراحت آن راه را فراهم نیاورده‌اند همه‌ی آن حرفها مبعداتی می‌باشد که به ذهن می‌آید ولی در مقابل باید مقربات را هم در نظر گرفت.

ادعای بعض افاضل که استیذان بوسیله‌ی کبوتر بوده

اما آنچه بعضی از افاضل علماء در حواشی بر مزار بحارالانوار فرموده: که استیذان ابن‌زیاد و جواب یزید به واسطه‌ی کبوتر نامه‌بر بوده کلام بسیار نزدیک به صواب و متین و درست است و معلوم می‌شود بعضی افاضل نامبرده از اشخاص با اطلاع بوده است گر چه محدث نوری (ره) مدعای او را فاسد شمرده است ولی ادعائش صحیح است چنانچه پس از دقت در تاریخ روشن خواهد شد.

آنچه محدث نوری در رد وی فرموده درست نیست

محدث معظم (ره) خیال کرده که قبل از تربیت کبوتر نامه‌بر در (موصل) در زمان فاطمیین و بردن نورالدین محمود آنها را از (موصل) در سال (۵۶۵) هجری به شام آن کبوترها وجود نداشته‌اند در صورتی که تربیت کبوتر نامه‌بر از زمان حضرت سلیمان علیه‌السلام از انبیاء عظام بوده و بلکه قبل از آن هم وجود داشته است و این قضیه در (موصل) در زمان فاطمیین تازگی نداشته و آنها نیز از گذشتگان یاد گرفته‌اند و اگر منظور این باشد که در اسلام از زمان آنها این کبوتر تربیت شده و قبل از آن نبوده ان هم درست نیست چنانچه به زودی روشن می‌شود.

توجه تاریخ نویسان در نقل قضایا به آنچه در آن زمان بحد کمال رسیده

ناگفته نماند هر قضیه و عملی که در زمانی به اوج کمال آن برسد [صفحه ۲۲۷] اغلب افکار عمومی تاریخ‌نویسان به طرف آن دوران متوجه شده و تاریخ‌نویسان روزگار که عبد از مدتها پا به عرصه‌ی وجود می‌گذارند خیال می‌کنند از همان زمان به آن کار و عمل شروع شده است و از احوال قبل از آن دوران در غفلت بوده و توجه نمی‌نمایند.

ظهور قبر مبارک امیرالمؤمنین در زمان هارون

از باب مثال گفته می‌شود: ظهور قبر مبارک امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نجف اشرف در زمان هارون‌الرشید عباسی شهرت به سزا پیدا کرده و بعد از رفتن هارون به شکار و پناه بردن آهوها به بالای تپه‌ها و نزدیک نشدن شگهای شکاری به بالای تپه و مطلع شدن هارون که در بالای تپه قبر اطهر امیرالمؤمنین علیه‌السلام است و شبی رفته در کنار قبر مبارک تا صبح بیتوته کرده و بعد قبه‌ی عالی بر سر قبر اطهر بنا کرده است. لذا اغلب در کتب تاریخ و انساب و غیرها نسبت ظهور قبر مبارک را به زمان هارون‌الرشید می‌دهند در صورتی که قبل از دوران هارون در زمان سفاح و منصور دوانیقی قبر مبارک را حضرت امام سجاد علیه‌السلام و امام صادق سلام‌الله‌علیه به شیعیان امیرالمؤمنین علیه‌السلام معرفی کرده بودند و خواص شیعه بر آن مطلع بودند و به زیارت قبر مبارک مشرف می‌شدند و در زمان منصور دوانیقی زوار قبر مطهر خصوصا از کوفه زیادتر شد و داود بن علی عباسی والی کوفه بر آن مطلع شده و خواست قبر مطهر را از اساس بردارد یا حقیقت امر را درباره‌ی قبر مبارک به دست آورد و کرامتی که در موقع کندن اطراف قبر مبارک ظاهر گشت و خبر به داود [صفحه ۲۲۸] رسید و امر به توقف کارگران کرد [۱۴۹] و صندوق و سایه‌بانی بر بالای قبر مطهر بنا نمود که موقع تشرف هارون بر کنار قبر مبارک موجود بوده است و هارون قبه‌ی بر بالای قبر مبارک امر به ساختمان کرد و چون

ساختمان قبه از طرف‌هارون و هجوم زوار به زیارت قبر مطهر از دوره‌ی هارون شروع شده و در اشتهار به حد کمال رسیده و لذا تاریخ‌نویسان نسبت ظهور قبر مطهر امیرالمؤمنین علیه‌السلام را به زمان هارون الرشید می‌دهند.

مثال دیگر: وضع تاریخ هجری قمری

مثال دیگر: وضع تاریخ هجری قمری در اسلام که از هجرت خاتم انبیاء صلوات الله علیه و آله و سلم است مشهور در تاریخها و السنه و افواه مردم نسبت وضع آن را به زمان عمر بن خطاب (خلیفه‌ی انتخابی مردم نه بلکه انتصابی از طرف ابوبکر) می‌دهند چون در زمان وی مسلمین بسیار احتیاج به ثبت تاریخ پیدا کردند زیرا فتوحات زیاد گشت و ممالک مانند ایران و روم فتح شد و ثروت دولت اسلامی‌زیاد گردید و احتیاج مبرم به نگارش تاریخ در امور مسلمین بیشتر شد و استعمال آن زیادتر گشت و لذا وضع تاریخ را مؤرخین به زمان عمر نسبت داده‌اند ولی اگر تحقیق شود آن طور نیست که اصل وضع در زمان عمر شده بلکه قبل از دوران عمر اصل تاریخ هجری را خود رسول‌الله [صفحه ۲۲۹] صلی الله علیه و آله وضع فرموده است و شاید بعضی اشخاص موقعی به این عبارات نگارنده برسد برایش تعجب رخ بدهد ولی جای هیچگونه شگفت نیست پس لازم است به جملات زیر توجه فرمائید: شیخ ابوالعباس احمد قلقشندی در صبح العشی گوید [۱۵۰] : حکی ابوجعفر النحاس فی «صناعة الکتاب» عن محمد بن جریر انه روی بسنده الی ابن شهاب ان النبی صلی الله علیه و آله لما قدم المدینة- و قدمها فی شهر ربیع‌الاول امر بالتاریخ. و علی هذا فیکون ابتداء التاریخ فی عام الهجرة. قال النحاس: و المعروف عند العلماء ان ابتداء التاریخ بالهجرة کان فی خلافة عمر بن الخطاب (رض).

وضع تاریخ هجری به امر خود رسول الله است

ملاحظه می‌شود که اصل ابتداء تاریخ هجری اسلامی را خود رسول‌الله صلی الله علیه و آله وضع فرموده ولی چون در زمان عمر احتیاج به ضبط تاریخ بیشتر گشته و لذا معروف میان مؤرخین و علماء- چنانچه نحاس نقل کرده- آنست که از زمان عمر ابتداء تاریخ هجری شروع شده است و چون اصل وضع تاریخ از خود رسول‌الله صلی الله علیه و آله بوده و لذا موقعی که عمر صحابه را جمع کرد که تاریخ وضع شود و با آنها به مشورت پرداخت بعضی گفتند: که ابتداء تاریخ را از مبعث بگذاریم و بعضی دیگر گفتند: از روز وفات [صفحه ۲۳۰] رسول‌الله صلی الله علیه و آله وضع شود. و بعضی اظهار نمودند: که از هجرت رسول‌الله صلی الله علیه و آله از مکه به مدینه ابتداء تاریخ قرار داده شود زیرا از هجرت ابتداء ظهور قوت و شوکت اسلام است و عمر نیز این قول را تصویب کرده و پسندید.

پافشاری کننده که مبدا تاریخ از هجرت باشد امیرالمؤمنین است

و از تواریخ ظاهر می‌شود که ابراز کننده‌ی این قول که ابتداء تاریخ اسلامی از هجرت شود عبارت از امیرالمؤمنین سلام‌الله‌علیه است [۱۵۱] و چون عمر و دیگران از صحابه پیشنهادهای دیگر برای ابتداء تاریخ کرده‌اند برخلاف آنچه خود رسول‌الله صلی الله علیه و آله از هجرت ابتداء تاریخ تعیین فرموده است و لذا امیرالمؤمنین علیه‌السلام به عمر فرموده که ابتداء تاریخ از هجرت بشود که خود رسول‌الله صلی الله علیه و آله تعیین فرموده و هجرت [صفحه ۲۳۱] در ماه ربیع‌الاول بوده ولی ماه محرم را ابتداء گرفته‌اند برای این که حجاج در آن موقع از مکه منصرف و مراجعت می‌کردند و نیز محرم از ماههای حرام است.

نقل کلمات شیخ عبدالحی کتانی

و علامه شیخ عبدالحی کتانی در کتب (نظام الحکومة النبویة) المسمی (التراتیب الاداریة) [۱۵۲] گوید: باب فی وضع التاریخ واصله.

المعروف ان التاریخ بالهجرة النبویة حدث فی خلافة عمر بن الخطاب و لکن حکی ابوجعفر بن النحاس فی کتابه صناعة الکتاب و حکاه عنه القلقشندی فی صبح الاعشی ص ۲۴۰ فی الجزء السادس عن محمد بن جریر انه روی بسنده الی ابن شهاب ان النبی صلی الله علیه و آله لما قدم المدینة- و قدمها فی شهر ربیع الاول- امر بالتاریخ. قال القلقشندی و علی هذا یکون ابتداء التاریخ فی عام الهجرة (ه). و فی المواهب و امر صلی الله علیه و آله و سلم بالتاریخ و کتب من حین الهجرة. قال الزرقانی رواه الحاکم فی الاکلیل عن الزهری مفصلا، و المشهور خلافه و ان ذلک فی زمن عمر کما قال الحافظ (ه). و قد قال الحافظ جلال‌الدین السیوطی رایت فی مجموع بخط ابن القماح عن ابن الصلاح انه قال ذکر ابوطاهر محمد بن محمش الزیادی فی تاریخ الشروط ان رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم ارخ بالهجرة حین کتب الکتاب [صفحه ۲۳۲] لنصاری نجران و امر علیا علیه‌السلام ان یکتب فیه حین کتب عنه انه کتب لخمس من الهجرة قال فالمؤرخ بهذا اذا رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم و عمر تبعه فی ذلک قال و قد اشبعت الکلام علی ذلک فی مؤلف مستقل مختصر [۱۵۳] بهذه المسألة (ه). قلت: سماه «الشماریخ فی علم التاریخ» قال السخاوی فان ثبت فیکون عمر متبعا لا مبتکرا (ه). و قال الامام السهیلی فی الروض ص ۱۱ من الجزء الثانی [۱۵۴] تاسیس مسجد قبا کان فی اول یوم من حلول رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم دار هجرته و البلد الذی هو مهاجره و فی قوله تعالی: (من اول یوم [۱۵۵] (و قد علم انه لیس اول الایام کلها و لا اضافه الی شئی فی اللفظ الظاهر [۱۵۶] . ففیه من الفقه صحة ما اتفق علیه الصحابة مع عمر حین شاورهم فی التاریخ فاتفق رایهم [صفحه ۲۳۳] ان یکون التاریخ من عام الهجرة لانه الوقت الذی عز فیه الاسلام و الذی امر فیه النبی صلی الله علیه و آله و سلم و اسس المساجد و عبدالله آمنا کما یحبه فوافق رأیهم هذا التنزیل و فهمنا الان بفعلهم ان قوله سبحانه: (من اول یوم) ان ذلک الیوم هو اولل ایام التاریخ الذی نؤرخ به الان فان کان اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اخذوا هذا من الایة فهو الظن بافهامهم فهم اعلم الناس بکتاب الله و بتأویله و افهمهم بما فی القرآن من اشارات و افصاح و ان کان ذلک منهم عن رأی و اجتهاد فقد علم ذلک قبل ان یکونوا و اشار الی صحته قبل ان یفعل اذلا یعقل قول القائل فعلته اول یوم الا بالاضافة الی عام معلوم او شهر معلوم او تاریخ معلوم و لیس‌ها هنا اضافة فی المعنی الا الی هذا التاریخ المعلوم لعدم القرائن الدالة علی غیره من قرینة لفظ او قرینة حال فتدبره ففیه معتبر لمن اذکر و علم لمن رای بعین فؤاده و استبصر و الحمد لله (ه) [۱۵۷] و قد نقل کلامه ملخصا الحافظ فی الفتح و قال عقبه کذا قال و المتبادر ان معنی قوله: (من اول یوم) ای دخل النبی صلی الله علیه و آله و اصحابه المدینة (ه). [صفحه ۲۳۴] و قال ابن المنیر کلام السهیلی کلام تکلف و تعسف و خروج عن تقدیر الاقدمین فانهم قدروه من تأسیس اول یوم مکانه قیل من اول یوم وقع فیه التأسیس و هذا تأسیس تقتضیه العربیة و تشهد له الایة (ه) قلت: کلام السهیلی ظاهر المأخذ جلی الاستنتاج و الذین استبشعوه کأنهم لم یذوقوه فتأمله بانصاف تری الحق مع ما املاه الاعمی لا ما کتبه البصراء و لذا اقتصر علیه معجبا به المولی شهاب الملة والدین الخفاجی فی عنایة القاضی و کفایة القاضی انظرها «و ربک اعلم بمن هو اهدی سبیلا». و اختیرت الهجرة للابتداء بها دون وقت الولادة و البعثة لاختلافهم فیها دونها و وقت الوفاة و ان شارک الهجرة فی الاتفاق لا یحسن الابتداء بها عقلا لما ینشأ عنه من تهیج الحزن و الاسف بخلاف وقت الهجرة فانه یتبرک به لکونه وقت استقامة ملة الاسلام و اختیر لافتتاح السنة المحرم دون غیره لکونه شهر الله واحد الاشهر الحرم و فیه تنصرف الناس من الحج.

وجوهی که به مبدأ قرار ندادن سائر مبدأها ذکر کرده‌اند ضعیف است

تا اینجا آنچه شیخ عبدالحی کتانی در کتاب «نظام الحکومة النبویة» گفته بود نگارش یافت چون خالی از فائده نبود نقل گردید ولی وجوهی که برای عدم تعیین ولادت رسول‌الله صلی الله علیه و آله و بعثت آن حضرت به مبدأ قرار دادن به تاریخ اسلامی ذکر کرده چنانچه غیر از وی دیگران نیز گفته‌اند وجوه ضعیفه و قابل اعتماد نیست. بلکه چنانچه علامه‌ی مجلسی (ره) فرموده وجوهیست بسیار وهن [صفحه ۲۳۵] دارد زیرا لازم نیست به روز معین و ماه معین در ولادت و بعثت اتفاق باشد و علاوه علم به روز و ماه مدخلیت

در مطلوب که ابتداء تاریخ باشد ندارد و فقط معین بودن سال ولادت و بعثت کفایت می‌کرد و در زمان ما اختلافی در سال ولادت و بعثت وجود ندارد کجا رسد که در اوائل و صدر اسلام باشد که اصلا اختلافی در سال آنها نبوده است.

اصل جهت تعیین مبدأ تاریخ از هجرت

پس اصل جهت تعیین هجرت برای ابتداء تاریخ اسلام تعیین خود رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم است که به وحی خداوندی تعیین فرموده است چنانچه از فرمایش‌های خاندان رسالت علیهم‌السلام آن معنی به خوبی فهمیده می‌شود. و آنچه سخاوی گفته: اگر وضع مبدأ تاریخ اسلامی از هجرت ثابت شود که خود رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم آن را وضع فرموده است پس عمر تابع بوده نه این که در این‌باره ابتکار به خرج داده است. این کلام وی در نظر امثال سخاوی از علماء اهل سنت است. و أما نزد تابعین اهل‌بیت علیهم‌السلام و شیعیان آنها از برکات آثار وارده از خاندان عصمت و طهارت موضوع مزبور ثابت و کاملا محقق می‌شود که اصل وضع تاریخ اسلامی از هجرت و مبدأ قرار دادن آن به دستور وحی و به امر خود رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم شده است.

عبارت سند صحیفه سجادیه دلیل متقن است

در نزد شیعه‌ی امامیه ثابت و محقق است که صحیفه‌ی کامله‌ی سجادیه به طور قطع از اهل‌بیت عصمت علیهم‌السلام نقل شده و روایت ان از ضروریات بشمار است و از آن (زبور اهل‌بیت علیهم‌السلام) و (انجیل آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم) [صفحه ۲۳۶] تعبیر می‌آورند در سند آن صحیفه‌ی مبارکه عباراتی از امام معصوم علیه‌السلام نقل شده که به طور واضح می‌رساند که مبدأ تاریخ از هجرت از مصدر وحی تلقی شده پس لابد باید عین عبارات آن نقل شود بعد به نکات آن اشاره گردد و اول کسی که به این موضوع (تا آنجا که نگارنده اطلاع یافته‌ام) متفطن شده و آگاه گردیده عبارت از علامه‌ی مجلسی (قدس‌سره) در بحارالانوار در مجلد ۱۴ (السماء و العالم) می‌باشد چنانچه پس از اشاره به آنچه قوم از اهل تاریخ گفته‌اند و وجوه و مؤیداتی که برای مبداء قرار دادن هجرت به تاریخ اسلامی ذکر کرده‌اند نقل فرموده و بعد گوید: تمامی آن وجوه ضعیف و موهون است.

فرمایش علامه مجلسی و فطانت آن بزرگوار

پس از آن آنچه به نظر علامه‌ی مجلسی (ره) مرجح برای مبداء قرار دادن به تاریخ از هجرت رسیده می‌فرماید [۱۵۸] : و لقد عثرت علی خبر یصلح مرجحا و مخصصا لذلک قل من تفطن به و هو ما ورد فی خبر الصحیفة الشریفة السجادیة صلوات الله علی من الهمها حیث قال الصادق علیه‌السلام ان ابی‌حدثنی عن ابیه عن جده عن علی علیه‌السلام ان رسول‌الله صلی الله علیه و آله اخذته نعسة و هو علی منبره فرأی فی منامه [۱۵۹] رجالا ینزون علی منبره نزو القردة یردون الناس علی اعقابهم القهقری فاستوی رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم [صفحه ۲۳۷] جالسا و الحزن یعرف فی وجهه فاتاه جبرئیل علیه‌السلام بهذه الایة: و ما جعلنا الرؤیة التی اریناک الا فتنة للناس و الشجرة الملعونة فی القرآن (الایة) یعنی بنی‌امیه قال: یا جبرئیل أعلی عهدی یکونون و فی زمنی؟ قال: لا ولکن تدور رحی الاسلام من مهاجرک فتلبث بذلک عشرا ثم تدور رحی الاسلام علی رأس خمس و ثلاثین من مهاجرک فتلبث بذلک خمسا.... الی آخر الخبر. فیدل علی ان جعل مبداء التاریخ من الهجرة مأخوذ من جبرئیل علیه‌السلام و مستند الی الوحی السماوی و منسوب الی الخبر النبوی و هذا یؤید ما روی ان امیرالمؤمنین علیه‌السلام اشار علیهم بذلک فی زمن عمر عند تحیرهم و العلة الواقعیة فی ذلک یمکن ان تکون ما ذکر من انها مبداء ظهور غلبة الاسلام و المسلیمن و مفتتح ظهور شرائع‌الدین و تخلص المؤمنین من اسر المشرکین و سائر ماجری بعد الهجرة من تأسیس قواعدالدین المبین. این که جبرئیل (ع) گفته: «من مهاجرک» یعنی از هجرت تو بعد باز گفته:

«من مهاجرک» صریح است که من جانب الله تعالی مقرر بوده که هجرت رسول‌الله (ص) مبداء تاریخ اسلامی بشود و فطانت علامه‌ی مجلسی (قدس‌سره) بر این موضوع، بسیار ارزنده است و کشف از احاطه و اطلاع آن بزرگوار می‌نماید. پس نزد ما شیعه‌ی امامیه ثابت است که اصل بنیان‌گزار مبداء تاریخ اسلامی از هجرت خود رسول‌الله (ص) است و مسلمین باید در [صفحه ۲۳۸] امور خودشان از آن تاریخ تبعیت نمایند و آن را معمول دارند نه این که در اثر نفوذ استعمار تاریخ پیغمبر (ص) خود را رها کرده و تاریخ میلادی مسیحی را در ممالک خودشان معمول و رسمی نمایند که زهی بی‌اهمیتی و بی‌غیرتی است فعلا اغلب بلاد اسلامی عربی را تاریخ رسمی در نامه‌های رسمی و مکاتبات دولتی و بلکه ملی خودشان تاریخ میلادی است و آن را استعمال می‌کنند و کاشف از نفوذ استعمار است و در ایران گر چه تاریخ شمسی را با نامهای کهنه و فرسوده‌ی زمان جاهلیت معمول کرده‌اند ولی باز از هجرت رسول‌الله صلی الله علیه و آله است اما در امور دینی نتوان آن را مورد اعتماد در مقام عمل قرار داد و به آن عمل نمود چنانچه اگر تاریخ موهوم دیگری وضع نمایند نزد ارباب دانش ارزشی و مبدأ صحیحی ندارد- و راجع به این موضوع در چند سال قبل در جنة المأوی و تعلیقات خودم بر آن از استاد ما آیة‌الله کاشف الغطاء (قدس‌سره) و به قلم اینجانب مطالبی نگارش یافته به آنجا رجوع شود [۱۶۰].

تاریخ هجری صحیح ترین تاریخ است

و ناگفته نماند که تاریخ هجری مبدأش معلوم و روشن و صحیح‌ترین تاریخ در میان بشر است اما تاریخ میلادی که فعلا در میان اتباع کلیساهای فعلی معمول است تاریخ صحیح نبوده و مبدأش غیر معلوم [صفحه ۲۳۹] و درست نیست [۱۶۱]. [صفحه ۲۴۰]

از دلائلی که واضع تاریخ خود رسول الله است

از قرائن [۱۶۲] و دلائل و اماراتی که از آنها واضح می‌گردد که أصل وضع تاریخ از خود رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم بوده علاوه بر آن قرائن که ذکر شد: عبارت از بعض اخباریست که از خود رسول‌الله (ص) نقل شده و در آنها پیغمبر اکرم (ص) تصریح فرموده که اول محرم اول سال است یا جبرئیل عرض می‌کند که شهادت فرزندت حسین (ع) پس از شصت سال از هجرت تو خواهد شد یا تاریخ نامه‌ها و عهدها که امام امیرالمؤمنین (ع) از طرف رسول‌الله (ص) نگارش داده و در آنها تاریخ هجری را مرقوم فرموده. [صفحه ۲۴۱] سید أجل اعظم سید رضی‌الدین ابن طاووس حسنی قدس‌سره در کتاب اقبال فرموده [۱۶۳]: صلاة اخری اول لیلة من المحرم رواها عبدالقارد بن ابی‌القاسم الاشتری فی کتابه باسناده عن رسول‌الله صلی الله علیه و آله انه قال ان فی المحرم لیلة و هی اول لیلة منه من صلی فیها رکعتین یقرء فیها سورة الحمد و قل هو الله أحد احدی عشر مرد و صام صبیحتها «و هو اول یوم من السنة» فهو کمن [۱۶۴] یدوم علی الخیر سنته و لا یزال محفوظا من السنة الی قابل فان مات قبل ذلک صار الی الجنة (ه). این که فرموده: «و هو اول یوم من السنة» یعنی روز اول ماه محرم اول روز سال است. صریح است که خود رسول‌الله (ص) اول سال هجری را از اول محرم قرار داده است و در زمان عمر که امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرموده که مبداء تاریخ باید از هجرت گرفته شود و اولش نیز از ماه محرم باید باشد تبعا به رسول‌الله (ص) بوده که نگذاشته عمر و امثال او آن را تغییر دهند چنانچه به احکام زیادی از احکام اسلامی بعد از رسول‌الله (ص) می‌خواستند تغییر دهند و امیرالمؤمنین (ع) مانع شده و یا حکمی را که حق بوده آن را آشکارا ساخته و این موضوع مهمی است که باید در اطرافش تحقیقات زیاد به عمل آید و در مورد دیگر نیز به این مطلب اشاره [صفحه ۲۴۲] شده است [۱۶۵]. سید اجل رضی‌الدین ابن طاووس رضوان‌الله تعالی علیه به سند خود به طریق اهل‌بیت علیهم‌السلام روایت کرده [۱۶۶]: قال کان رسول‌الله (ص) یصلی اول یوم من المحرم رکعتین فاذا فرغ رفع یدیه و دعا بهذا الدعاء ثلاث مرات: اللهم أنت الا له القدیم و هذه سنة جدیدة... الخ. فرمایش رسول‌الله (ص) در این دعای شریف صریح است که اول ماه محرم سال جدید است و لذا

سید ابن طاووس (ره) بعد از نقل آن تا آخر فرموده [۱۶۷] : فان قیل: قد قدمت فی کتاب المضمار ان اول السنهٔ شهر رمضان و قد ذکرت فی هذا الدعآء ان اول السنهٔ المحرم. فاقول: قد قدمنا انه یحتمل ان یکون شهر رمضان اول سنهٔ فیما یختص بالعبادات و ترجیح الاوقات و المحرم اول سنهٔ فیما یختص بالمعاملات و التواریخ و تدبیر الاس فی الحادثات [۱۶۸] . [صفحه ۲۴۳] حاصل فرمایش سید (ره) این است اگر گفته شود: که این دعای شریف صریح است که اول سال ماه محرم است و گفته‌اید: که اول سال ماه مبارک رمضان است. در جواب گفته می‌شود: اول سال ماه مبارک رمضان است یعنی ماه رمضان اول سال از جهت عبادت است و ماه محرم اول سال است نسبت به تاریخ و معاملات و تدبیر امور مردم که تاریخ اسلامی است و از مبدء وحی اخذ شده است (ان هو الا وحی یوحی) پس این که بعضی از معاندین اسلام توهم کرده و به زبان بعض قاصرین جاری می‌شود که تاریخ هجری را عمر تعیین کرده و اول آن را اول ماه محرم قرار داده خواسته بعض احقاد و عادات دوره‌ی جاهلیت را در اسلام احیاء و عملی نماید این کلام غفلت از این است که خود رسول‌الله (ص) تاریخ هجری را از اول ماه محرم قرار داده است حتی در دعاء نیز می‌فرماید: خدایا اول محرم اول سال جدید است. پس معلوم شد که آن گونه توهمات جاهلانه و نسبت وضع تاریخ هجری اسلامی را مشوب با عادات زمان جاهلیت کردن ناشی از احقاد دیرینه‌ی خود توهم‌کننده است. داعی مطلق ادریس عمادالدین قرشی در کتاب عیون الاخبار و [صفحه ۲۴۴] فنون الاثار [۱۶۹] گوید: و عن سعد بن طریف عن أبی‌جعفر محمد بن علی (ع) انه قال: دخل الحسین (ع) علی رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم و هو غلام صغیر فوضعه علی بطنه. فأتاه جبرئیل (ع) فقال: یا محمد، ابنک هذا تقتله أمتک علی رأس ستین سنهٔ من هجرتک. ثم أراه التربهٔ التی یقتل علیها. خبر صریح است که شهادت سیدالشهداء (ع) با اخبار جبرئیل به رسول‌الله (ص) بعد از شصت سال از هجرت واقع خواهد شد و در دهم ماه محرم روز عاشوراء سال ۶۱ واقع گردیده و از خبر دادن جبرئیل که ده روز زیاده است از باب مسامحه است که در اینگونه کلمات واقع می‌شود چنانچه نظائر آن در کلمات زیاد است. و از آنچه گفته شد معلوم می‌شود که اشکال کردن در بعض مکاتیب و عهدهای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که در آنها تاریخ هجری نوشته شده و وضع تاریخ از زمان عمر است بی‌وجه است و غفلت از آنست که تاریخ هجری را خود رسول‌الله (ص) تعیین فرموده است. حافظ ابونعیم اصفهانی در کتاب ذکر اخبار اصبهان [۱۷۰] درباره‌ی خرید [صفحه ۲۴۵] سلمان فارسی از عثمان بن الاشهل الیهودی که کاتب آن مکتوب امیرالمؤمنین سلام‌الله‌علیه است در آخرش مرقوم فرموده: (و کتب علی بن ابی‌طالب یوم الاثنین فی جمادی الاولی مهاجر «محمد بن عبدالله» رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم). و همچنین در عهد و سفارشنامه‌ی که رسول‌الله (ص) در حق برادر سلمان رحمه الله به نام «مابنداذ فروخ» و عقب او به مردم توصیه فرموده و کاتب آن امیرالمؤمنین سلام‌الله‌علیه است در آخرش مرقوم فرموده: و کتب علی بن ابی‌طالب بأمر رسول‌الله (ص) فی رجب سنهٔ تسع من الهجرهٔ [۱۷۱] . اگر بعضی از این نامه‌های مانند سفارشنامه‌ی برادر سلمان (ض) از بعض جهات مورد اشکال واقع شود چنانچه در کتاب «مکاتیب الرسول» اشاره کرده ولی از جهت تاریخ نگاشتن در آنها مورد اشکال نیست چون تاریخ هجری را خود رسول‌الله (ص) تعیین فرموده و شهرت آن به جهت زیادتی احتیاج به تاریخ از زمان عمر شده است. چنانچه در معاهده‌ی «مقنا» در آخرش گوید: و کتب علی بن ابی‌طالب بخطه و رسول‌الله یملی علیه حرفا حرفا یوم الجمعه لثالث لیال خلت [صفحه ۲۴۶] من رمضان سنهٔ خمس مضت من الهجرهٔ... الخ [۱۷۲] . گویند معاهده‌ی مذکور موضوع و کذب و اختلاف است و اماراتی برای افتعال آن ذکر کرده‌اند چنانچه در «مکاتیب الرسول» چهار وجه به کذب و اختلاق بودن آن ذکر کرده و گوید: الاول: هذا الکتاب ارخ بالخمس من الهجرهٔ مع ان التاریخ من الهجرهٔ کان فی زمن عمر باشارهٔ من علی (ع) علی نقل جل المحققین [۱۷۳] . و در پاورقی گوید: اقول: کان التاریخ من الهجرهٔ فی زمن عمر باشارهٔ من علی علیه‌السلام کما فی التنبیه و الاشراف- ص ۲۵۲ و الیعقوبی ج ۲ ص ۱۲۳ و تاریخ الخلفاء ص ۸۹ [۱۷۴] و الکامل ج ۲ ص ۲۰۲ فی آخر حوادث السنهٔ السادسهٔ عشر فعلی هذا یرد الاشکال کما ذکرنا. ولکن یمکن ان یقال: ان علیا علیه‌السلام هو المشیر بذلک فلامانع من ان یکون عاملا به قبل ان یکون مشیرا کما وقع ذلک فی بعض الکتب الاتیهٔ ایضا و لعل [

صفحه ۲۴۷] الی ذلک نظر من قال: ان التاریخ من الهجرة کان فی زمن الرسول (ص) کما فی التنبیه و الاشراف ص ۲۵۲- انتهی.

تحقیق در کلمات مسعودی

مسعودی در کتاب التنبیه و الاشراف که در سال ۱۳۵۷ ق در مصر چاپ شده و ناشر « مکتبة العصریة» در بغداد است اگر ایمن از تحریف و دست‌خوردگی از طرف نااهلان و متعصبین جاهلی باشد [۱۷۵] در ص ۲۵۲ گوید: قال المسعودی: و قد روی الزهری محمد بن مسلم بن عبیدالله بن عبدالله بن شهاب بن عبدالله بن الحارث بن زهرة بن کلاب ان رسول‌الله صلی الله علیه و آله لما قدم المدینة مهاجرا أمر بالتاریخ. بعد ذهن مسعودی (ره) را شهرت نسبت وضع تاریخ به عمر گرفته که میان تاریخ‌نویسان اشتهار به سزا دارد و رویه‌شان نسبت دادن وقائع تاریخی است به زمانی که در آن زمان واقعه‌ی شهرت پیدا کرده و نقل صحیح زهری را خواسته معیوب ساخته و چنگ به شهرت میان مؤرخین زده و لذا گفته: و هذا خبر مجتنب من حیث الاحاد و مرسل من عند من لا یری قبول المراسیل و ما حکیناه أولا هو المتفق علیه [صفحه ۲۴۸] اذ کان لیس فی هذا الخبر وقت معلوم أرخ به و لا نقل کیفیة ذلک. و به قول خود که گوید آنچه اولا- حکایت کردیم اتفاقی است اشاره کرده به آنچه قبلا در همان صفحه ۲۵۲ گفته: و کان عمر شاور الناس فی التأریخ لامور حدثت فی أیامه لم یعرف لها وقت تؤرخ به فکثر منهم القول و طال الخطب فی تواریخ الاعاجم و غیرها فاشار علیه علی بن أبی‌طالب أن یؤرخ بهجرة النبی صلی الله علیه و آله و سلم و ترکه ارض الشرک فجعلوا التأریخ من المحرم و ذلک قبل مقدم النبی صلی الله علیه و آله و سلم الی المدینة بشهرین و اثنی عشر یوما لانهم أحبوا أن یبتدئوا بالتاریخ من «اول السنة» و کان ذلک فی سنة (۱۷) أو (۱۸) یتنازع الناس فی ذلک. اجتناب ورزیدن مسعودی (ره) از خبر زهری که گفته: رسول‌الله (ص) وقتی که به مدینه تشریف فرما شد أمر به تاریخ کرد اولا به جهت خبر واحد بودن آن است ولی از آنچه از قرائن و اخبار دیگر نقل شد خبر زهری محفوف به قرائن خارجی می‌شود و مورد وثوق و اطمئنان می‌گردد. و ثانیا خبر زهری را رد می‌کند به این که آن خبر مرسل است یعنی وسائط در سند خبر حذف شده در مقابل این اشکال مسعودی گفته می‌شود: که موضوع یک امر تاریخی است و اغلب نقلیات تواریخ مرسلات است چنانچه اغلب نقلیات خود مسعودی در آن کتاب و کتب [صفحه ۲۴۹] دیگرش از قبیل مراسیل است و نقل تاریخ با سند به فرمایش یکی از بزرگان مصری (شیء ساحر) است که اگر مانند نقلیات ابوالفرج اصفهانی در أغانی نقل تاریخ با سند باشد انسان فریفته شده و مانند سحر است که انسان به صورت ظاهرش فریب بخورد و اعتماد نماید. نقل زهری از قبیل سائر تواریخ است در صورتی که از قرائن خارجی مورد وثوق شد کفایت می‌کند احتیاج به نقل با سند ندارد. و ثالثا گفته: که زهری کیفیت امر رسول‌الله (ص) به وضع تاریخ را نقل نکرده است. در جواب این اشکالش گفته می‌شود: رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم که فرموده مبدأ تاریخ اسلامی باید از اول ورودش به مدینه باشد و امر به این موضوع فرموده دیگر این امر کیفیتی را لازم ندارد که زهری نقل نماید و علاوه شما مؤرخین در بسیاری از قضایای تاریخ باجمال‌گوئی اکتفاء کرده و از نگارش تفصیل و جزئیات موضوعات تاریخی چشم‌پوشی کرده‌اید یکی از آن موارد هم تفصیل کیفیت امر رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم به وضع تاریخ می‌باشد که نقل نکرده‌اید، و قضیه‌ی امر به این که هجرت آن حضرت مبدأ تاریخ باشد تفصیلی را لازم نگرفته است و ممکن است رسول‌الله (ص) این موضوع را به امیرالمؤمنین سلام‌الله‌علیه فرموده و امر کرده به آن حضرت که در موضوع وضع تاریخ باید مبدأ آن از هجرت باشد [صفحه ۲۵۰] و نگذارد مبدأ را وقت دیگر و یا از تواریخ دیگران گرفته باشند چنانچه امیرالمؤمنین سلام‌الله‌علیه هم عملی فرموده و عمر را نهی فرموده است. ولی نکته‌ی که در عبارت مسعودی (ره) است عبارت از قول اوست که گفته: «لانهم أحبوا أن یبتدؤا بالتاریخ من اول السنة» که برای مبدأ قرار دادن تاریخ هجری از اول محرم این عبارت را ذکر کرده است یعنی خواستند تاریخ را از ماه محرم قرار دهند و آن قبل از آمدن رسول‌الله (ص) به مدینه دو ماه و ده روز است چون دوست داشتند که ابتداء کنند به تاریخ از اول سنه. و گذشت از قول رسول‌الله (ص) که فرمود: اللهم... و هذه سنة جدیدة. اگر اشاره

با امری که در زمان جاهلیت بوده باشد جای شک نیست که رسول‌الله (ص) آن را تصدیق فرموده چنانچه ماه‌های قمری را قرآن کریم تصدیق فرموده و شهور اسلامی را با آنها قرار داده است و فرموده: ان عدة الشهور عندالله اثنا عشر شهرا فی کتاب الله [۱۷۶] . و مسعودی گفته: که در خبر زهری وقت معلومی برای این که با آن وقت تاریخ تعیین شود نیست، جوابش از بیاناتی که تا اینجا نگارش یافت واضح است زیرا روشن گشت که اول وقت تاریخ از اول روز ورود [صفحه ۲۵۱] رسول‌الله (ص) است به مدینه چنانچه در تحقیقات سهیلی و دیگران درباره‌ی آیه‌ی شریفه «من اول یوم» گذشت و دو ماه و ده روز تقریبا عقب کشیدن ضرر نمی‌رساند اگر هجرت در ربیع‌الاول یقینی باشد و ممکن است نظر به بعض تواریخ ورود رسول الله (ص) به مدینه در ماه محرم باشد چنانچه صاحب تنقیح المقال این قول را اختیار فرموده است [۱۷۷] ولی از فرمایشهای خود رسول‌الله (ص) فهمیده شد که خودش ماه محرم را اول تاریخ هجرت مبارکه‌ی خویش قرار داده است و لذا امیرالمؤمنین سلام‌الله‌علیه پافشاری فرموده که باید آنچه رسول‌الله (ص) خودش تعیین فرموده برقرار بماند. پس در نظر مؤرخ مسعودی (ره) عمده اعتمادش بر حسب مذاق مؤرخی خویش به همان شهرت میان تاریخ‌نویسان است بدون این که مطلب را باغوررسی و از روی تحقیق عمیقانه نگارش داده باشد. و از روشن شدن مبدأ تاریخ هجری که خود رسول‌الله (ص) أمر فرموده که تاریخ قرار داده شود و وحی است، معنای حدیثی که شیخ صدوق (ره) در معانی الاخبار روایت فرموده از حضرت امام صادق سلام‌الله‌علیه و علامه‌ی مجلسی (ره) آن را در بحارالانوار [۱۷۸] نقل فرموده و در آن حدیث در [صفحه ۲۵۲] جواب یکی از زنادقه که از بنی‌امیه بوده از حروف مقطعه‌ی قرآنی آیه‌ی شریفه‌ی (المص) را امام (ع) تفسیر فرموده و اشاره به انقراض دولت بنی‌امیه کرده و علامه‌ی مجلسی (ره) در بیان شرح آن حدیث فرموده که با تاریخ هجری درست نمی‌آید و فرموده بعید است ابتناء فرمایش امام (ع) به تاریخ هجری باشد چون حدوث تاریخ هجری متأخر از زمان رسول‌الله صلی الله علیه و آله است- پس اشکال علامه‌ی مجلسی (ره) در آن خبر- بنا به آنچه فرموده در اصطلاح «مغاربه» حرف « صاد» در حروف «أبجد» شصت است و نود نیست سال انقراض بنی‌امیه سنه‌ی (۱۳۱) ه می‌شود- حل شده و جای شبهه نمی‌ماند و ابتناء فرمایش امام (ع) به تاریخ هجری از زمان خود رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم است و آیه‌ی: (المص) اشاره به تاریخ هجری و انقراض بنی‌أمیه است.

از نامهای کبوتر نامه بر

پس از آنچه گفته شد معلوم می‌گردد موضوعی که در زمانی شهرت به سزا می‌کند و در اشتهار به حد کمال می‌رسد نوعا تاریخ‌نویسان آن را از آن وقت می‌دانند و به آن زمان نسبت می‌دهند و در صدد تحقیق و بررسی کامل نمی‌شوند و در موضوع استفاده از کبوتران نامه‌بر و نسبت تربیت آن به زمان فاطمیین و نقل آنها از موصل در سال (۵۶۵) ه همین رویه را تاریخ‌نویسان اتخاذ و آن رفتار را پیش گرفته‌اند و الا قبل از آن تاریخ در اسلام نیز از کبوتران استفاده کرده‌اند. قلقشندی در صبح‌الاعشی [۱۷۹] تصریح کرده که در زمان مهدی سوم خلیفه‌ی عباسی از آن کبوتران استفاده می‌شده و بعدا به اندازه‌ی بهای آن [صفحه ۲۵۳] کبوترها بالا رفته یکی به هفتصد دینار و به یک هزار دینار رسیده و تخم بعضی از انواع انها به قیمت گزاف خرید و فروش شده است. و انساب کبوتران را مثل انساب عرب محفوظ می‌داشتند و در این‌باره به تألیف دفاتر پرداخته‌اند. کبوتران پیامبر به نام (هدی) نامیده می‌شوند و در مواردی کبوتر «بطاقه» نیز نام‌گزاری نموده‌اند که از «بتاکیون» یونانی گرفته شده است و به معنی نوشته‌ایست بر روی قطعه‌ی بسیار نازک کاغذ، این نام را بر کبوتر از آن نظر نهاده‌اند که نامه‌های کوچک را حمل می‌کند بعضی عقیده دارند که نام «ورقاء» در عربی نخستین بار بر این نوع کبوتران که حمل ورق نامه می‌کرده‌اند اطلاق شده است و این دسته از کبوتران به تیز پریدن شهرت بسیار دارند. استخدام کبوتران برای رسانیدن نامه‌ها در تاریخ کاری بسیار دیرینه است چنان که در تورات آمده است نوح علیه‌السلام بود که برای نخستین بار از کبوتر در این راه سود جست و پس از او سلیمان علیه‌السلام است که از پرندگان به ویژه

از کبوتران استفاده نمود در تاریخ بنی‌اسرائیل نیز اشاراتی درباره‌ی کوشش‌هائی که کبوتران در این رهگذر داشته‌اند آمده است به داستان آنها رجوع شود [۱۸۰] . [صفحه ۲۵۴] ولی ناگفته نماند داستانهای آنها از اسرائیلیات و قصه‌های تحریف شده و اعتماد را نشاید. و پس از پیامبران عظام علیهم‌السلام نخستین مردمی‌که از کبوتر برای فرستادن نامه‌ها سود جستند ایرانیان بودند مردم یونان نیز راه و رسم پرورش کبوتران را آموختند جهان متمدن نیز به نقش پراهمیت کبوتران در روابط کتبی آگاه شد و این که در زمان جنگ از کبوتران نامه‌بر استفاده می‌کردند کار تازه‌ای نبود زیرا در روزگار بسیار کهن (بلینیوس) مؤرخ که نقش کبوتران را در رسانیدن اخبار جنگ احساس کرده بود کلماتی دارد [۱۸۱] .

نخستین کسانی که از کبوتران در جنگ استفاده کردند

و نخستین کسانی که در جنگ کبوتران را استخدام کردند رومیان بودند آنجا که (آنتونیوس) هنگام محاصره‌ی (مورینا) در سال (۴۳) ق. م [صفحه ۲۵۵] به رئیس حکومت خویش نامه‌ای فرستاد که بر گردن کبوتری آویخته شده بود و او پاسخ نامه‌ی وی را بر پای همان کبوتر آویخت و روانه کرد در آن دوران میان همه ملتها این کار مرسوم بوده است به ویژه دریانوردان مصری و یونانی که در روزگار بطاله رسم‌شان بر این بود که هنگام نزدیک شدن به خاک میهن خویش کبوتری را رها کنند، چینی‌ها در کتابهای خود نوشته‌اند که ایشان در قرن هفتم میلادی از کبوتر استفاده کردند و این کار را از بازرگانان عرب و هند که کبوترانی با خود آنجا برده بودند آموختند. پروفسور هیوبرت برد معتقد است که مهدی سومین خلیفه‌ی عباسی- نخستین کسی است که سازمان استخدام کبوتران را در قرن هشتم میلادی به وجود آورد اگر چه نخستین موردی که مؤرخین در این‌باره یاد کرده‌اند در روزگار معتصم عباسی است در آن هنگام که وی در شهر سامراء بود اخبار گرفتاری بابک را به وسیله کبوتران نزد او فرستادند ولی چنانچه گذشت قلقشندی استفاده از کبوتران را در زمان مهدی عباسی صریحا نگاشته است بلکه در زمان بنی‌امیه استفاده از کبوتران معمول بوده چنانچه تحقیق آن می‌آید.

ایجاد فرودگاهها برای کبوتران

راجع به تفصیل چگونگی استفاده از کبوتران نامه‌بر و ایجاد فرودگاهها برای آنها و سائر حالات مربوط به کبوتران رجوع شود به کتاب (نظام البرید فی الدولة الاسلامیة) تألیف دکتر نظیر حسان سعداوی چاپ مصر سال: (۱۹۵۳) میلادی و به ترجمه‌ی فصلی از آن کتاب به مجله‌ی [صفحه ۲۵۶] (هنر و مردم) شماره ۱۳۵۰(۱۱۲ -۱۱۳) ش- ط تهران. که به بسیاری از منابع تاریخی کبوتران نامه‌بر اشاره کرده است و کاملا قدمت استفاده از آنها را رسانیده و کهن سالی این عمل را ثابت می‌نماید تا تصور نشود که استفاده از کبوتران از زمان فاطمیین روی کار آمده است چنانچه محدث نوری (ره) ادعاء فرموده است. خبر قتل متوکل عباسی در سامراء به وسیله‌ی کبوتر به بغداد رسیده است [۱۸۲] چه استبعاد دارد که استفاده از کبوتران نامه‌بر در زمان معاویه و یزید پلید وجود داشته [۱۸۳] ولی چندان شهرت و اهتمام درباره‌ی آنها هنوز به کار نرفته بوده مانند زمان مهدی و معتصم عباسی و زمان فاطمیین سازمان استخدام آنها به وجود نیامده است. و ممکن است معدودی از کبوتران در دوران یزید و در دربار وی وجود داشته باشد که از آنها استفاده نمایند در صورتی که چنانچه گذشت چینی‌ها استفاده از کبوتران را از عربها در قرن هفتم میلادی آموخته‌اند و مهدی عباسی در قرن هشتم میلادی سازمان آنها را به وجود آورده معلوم می‌شود عربها قبل از قرن هفتم در این کار پیش‌قدم [صفحه ۲۵۷] بوده‌اند تا برای استفاده از کبوتران بازرگانان اسلامی همراه خودشان به چین برده‌اند. محفوظ داشتن انساب کبوتران و ثبت در دفاتر مخصوص دولتی شاهد صادق است که استفاده از کبوتران نامه‌بر سابقه‌ی زمانی داشته تا خواسته‌اند با مرور زمان انساب آنها از بین نرفته و محفوظ و معلوم باشد.

تفسیر منسوب به امام عسکری

در کتاب تفسیر منسوب به حضرت امام حسن عسکری سلام‌الله‌علیه که محدث نوری (قدس‌سره) آن را معتبر دانسته و در تألیفات خود خصوصا در مستدرک الوسائل از آن نقل می کند گرچه نگارنده آن تفسیر را مانند فقه الرضا علیه‌السلام [۱۸۴] که محدث نوری (ره) در خاتمه‌ی مستدرک الوسائل در اثبات اعتبار ان بسیار کوشیده و قدم مبارز و جدی برداشته مجعول دانسته و به هیچ کدام اعتماد ننموده و اعتبار قائل نیستم مگر آنچه از مطالب تفسیر نامبرده مسندا به امام علیه‌السلام رسیده و نقل کرده باشند چون در آن تفسیر بعضی از مطالب که از امام علیه‌السلام نقل شده ممزوج و خلط کرده‌اند و همه‌ی آنها را به امام علیه‌السلام نسبت داده‌اند در آن تفسیر به وجود کبوتر نامه‌بر در دوران بنی‌امیه تصریح شده. و تفسیر منسوب به امام عسکری سلام‌الله‌علیه گر چه نزد اینجانب [صفحه ۲۵۸] مورد اعتبار نیست ولی در اعتبار به‌اندازه‌ی کتابهائی که در تاریخ تألیف کرده‌اند و در نقل وقائع تاریخی به آنها چنگ می‌زنیم و از آنها نقل می‌نمائیم ممکن است اعتبار داشته باشد عدم اعتبار و اعتماد بر آن تفسیر از نقطه نظر امور دینی و مطالب و مسائل مذهبی است اما از جهت نقل تاریخ می‌توان مورد نقل قرار داد خصوصا مثل محدث نوری (ره) که اعتماد کامل بر آن تفسیر دارد می‌تواند استفاده‌ی تاریخی از آن نماید. در تفسیر نامبرده در قضیه‌ی مختار ابن ابی‌عبید ثقفی رحمه الله که انتقام گیرنده‌ی مشهور از قاتل‌های سیدالشهداء علیه‌السلام است گرچه آن قضیه را با تحریف و تغییر و تبدیل و اغلاط زیاد نقل کرده و نسبت همت گماشتن به قتل مختار را به حجاج بن یوسف ثقفی داده است [۱۸۵] و به فرمایش بعضی از فضلاء اگر آن طور اغلاط باعث شود که از کلیه تفسیر نامبرده دست برداریم و آن را به کنار بگذاریم باید از کتاب کافی کلینی (قدس‌سره) به جهت بعضی روایات که در آن نقل شده دست برداریم مانند خبری که رفتن یزید پلید را به مکه و مدینه نقل کرده است در صورتی که کسی از مؤرخین به آن اشاره نکرده و یزید از شام اصلا بعد از خلافتش خارج نشده است. [صفحه ۲۵۹] و در آن قصه که در تفسیر نامبرده نقل شده ارتباط کوفه را با شام به وسیله‌ی کبوتران نامه‌بر ثابت کرده است که کبوتر از شام به والی کوفه وارد شده که مختار به قتل نرساند معلوم می‌شود در دوره‌ی یزید و ابن‌زیاد استفاده از کبوتر نامه‌بر می‌شده است. و آن قصه را علامه‌ی مامقانی (قدس‌سره) نیز در (تنقیح المقال) نقل فرموده رجوع شود به جلد سوم ص ۲۰۴ ط نجف در شرح حال مختار رحمه الله. پس فرمایش بعضی از افاضل در حواشی بحارالانوار که محدث نوری (ره) نقل فرموده متین و صحیح است و ظن قوی آنست که استیذان ابن‌زیاد از یزید پلید درباره‌ی اسراء اهل‌بیت علیهم‌السلام که آیا آنها را به قتل برساند؟ یا به شام به اسارت روانه نماید؟ به وسیله‌ی کبوتران نامه‌بر بوده است و ادعاء بعضی از افاضل نامبرده هیچگونه استبعاد را ندارد.

تحقیقات محدث خیابانی

و خوب است در این موضوع تحقیقاتی را که شیخنا المحقق المحدث العلامهٔ حاج مولی علی واعظ خیابانی رحمه الله در کتاب تتمه‌ی محرم الحرام از مجلدات وقائع الایام آورده و حقیقت این موضوع را کاملا روشن ساخته در اینجا بیاوریم تا شبهه در این که استیذان ابن‌زیاد از یزید پلید درباره‌ی اسراء به وسیله‌ی کبوتر بوده نماند. شیخنا المحدث المعظم رحمه الله در مجلد چهارم از وقائع الایام [صفحه ۲۶۰] فی تتمهٔ محرم الحرام گوید [۱۸۶] : (مکتوب ابن‌زیاد به یزید و جواب آن پلید) در ملهوف گوید: و کتب عبیدالله بن زیاد الی یزید بن معاویهٔ یخبره بقتل الحسین (ع) و خبر اهل بیته و لما وصل الکتاب الی یزید و وقف علیه اعاد الجواب الیه یأمره فیه بحمل رأس الحسین (ع) و رؤس من قتل معه و بحمل اثقاله و نسائه و عیاله. که ابن‌زیاد مکتوبی به یزید بن معاویه نگاشت و صورت حال را بازگو نمود و در باب رؤس و اسراء تکلیف خواست و چون مکتوب عبید الله به یزید رسید و از قتل حسین علیه‌السلام آگهی حاصل نمود در جواب ابن‌زیاد منشور کرد که بی‌توانی سرهای کشتگان را با اهل‌بیت ه ق صلی الله علیه و

آله به جانب شام کوچ میده و اموال و اثقال ایشان را نیز به صحبت ایشان حمل می‌کن. (کیفیت ایصال این مکتوب و جواب آن) بعد محدث خیابانی (ره) فرموده: مؤلف گوید: حقیر تا حال با وجود فحص شدید و تفتیش اکید در هیچ تاریخی و تألیفی از خاصه و عامه کیفیت ایصال این مکتوب و جواب را به شام و کوفه ندیده‌ام که [صفحه ۲۶۱] به چه نحو و کدام وسیله بوده و حال آن که از تذکرة الخواص و قمقمام مستفاد می‌شود که روز پانزدهم رؤس و اسراء را از کوفه به جانب شام حرکت داده‌اند. چنانچه در تذکره ص ۱۴۸ بعد از نقل مجلس عبیدالله گوید: ثم ان ابن‌زیاد حط الرؤس فی یوم الثانی و جهزها و السبایا الی الشام و در قمقام ص ۴۴۹ از او نقل کرده گوید: چون روز دوم برآمد رؤس را با مخدرات به جانب یزید روانه داشت و به روایت شیخ کفعمی و شیخ بهائی و علامه‌ی مجلسی و ابوریحان صاحب آثار باقیة و قمقام و روضة الاذکار در روز اول صفر رأس اطهر حضرت حسین علیه‌السلام را وارد شام نموده‌اند ولی کسی متعرض نشده که آیا به چه واسطه بعد از عاشوراء مکتوب به شام رفته و جواب به کوفه برگشته تا پانزدهم محرم از کوفه حرکت و اول صفر وارد شام شده‌اند و حال آن که در آن اوان و زمان جاهلیت و صدر اسلام یک وسیله‌ی سریعه و واسطه‌ی فوری بوده که مخابرات مهمه و مکاتیب عمده را از شهری به شهری بعید در زمانی قریب می‌رسانیدند و آن عبارت است از کبوتر معلم که از زمان قدیم در موصل و مصر و شام و قسطنطنیه و کوفه و بغداد و حلب و مدینه و دیگر بلاد عظیمه معمول و مرسوم بود. پس به همین وسیله و توسط کبوتر معلم بعد از عاشوراء تا چهاردهم محرم ابن زیاد با شام مخابره و یزید به کوفه جواب داده و روز پانزدهم رؤس و اسراء را انفاذ داشته در اول صفر وارد شام نموده‌اند. [صفحه ۲۶۲] و هکذا مخابرات شام و مدینه بین یزید و ولید بعد از وفات معاویه در پانزدهم رجب در باب اخذ بیعت از حضرت حسین علیه‌السلام و امتناع آن جناب و مکتوب دوم یزید در خصوص قتل آن بزرگوار و نهضت حضرت در شب بیست هشتم ماه مذکور همه در عرض ده روز بلا کلام و مسلم به همین طریق و توسط کبوتر معلم بوده است. (رسیدن خبر وفات معاویه از شام به مدینه در روز دوم فوت او به توسط کبوتر معلم). مرحوم احمد بن تاج‌الدین حسن سیف‌الدین استرآبادی از محدثین امامیه در کتاب آثار احمدی گوید: که عبدالله انصاری می‌گوید: با جمعی مردم در خدمت امام حسین علیه‌السلام بودیم بادی عظیم از جانب شام برآمد یکی از موالیان معاویه آنجا حاضر بود گفت: یابن رسول‌الله صلی الله علیه و آله جدت مردم را از وزیدن باد خبر می‌داد و تو نیز اگر می‌توانی خبر ده که این باد چه می‌گوید آن حضرت فرمود: که می‌گوید: که حاکم شام مرده و از جانب فوات جرعه کشیده (چشیده ظ) آن ملعون را سخن امام علیه‌السلام بسیار گران آمد اما بغیر از سکوت چاره‌ی ندید روز دیگر خبر رسید که معاویه مرده و از خاک‌دان دنیا رخت فوات بدارالجزاء کشیده است. بعد محدث خیابانی (ره) فرموده: پس معلوم شد که به جز وسیله‌ی کبوتر نامه‌بر ایصال این خبر ممکن نخواهد بود باز بعدا می‌فرماید: تفصیل کبوتر معلم. در این مقام لازم است برای اثبات این مطلب تفصیلی [صفحه ۲۶۳] در تأسیس این امر مذکور آید.

نقل از قاموس المعارف استادنا المدرس

در قاموس المعارف گوید [۱۸۷] : کبوتر معلم و کبوترنامه و کبوتر نامه‌بر کبوتری است که نامه را به بال آن بسته و از شهری به شهر دیگر می‌فرستند چه در قدیم الزمان مرسوم بوده که چون زود رسیدن نامه را طالب بودندی آن را به بال کبوتر مخصوص معلمی می‌بستند و آن هم به حسب تربیت و تعلیم سابق آن را به مقصد می‌رسانیده است. و در صدر اسلام در میان مسلمانان هم مرسوم بوده و اول استخدام [۱۸۸] آن در موصل پس در مصر در عهد ملوک فاطمیه. پس در زمان بنی‌عباس که در میان بغداد و اسکندر و نه مخابرات پیاپی مرسوم بوده و آن به واسطه‌ی کبوتری بوده که آن را کبوتر جلب می‌نامیدند تا در قرن هفتم هجرت در عهد ایوبیان اداره‌ی مخصوصی ترتیب داده و از برای مخابره‌ی کبوتری برجهای بسیاری در قلعه‌ی قاهره [صفحه ۲۶۴] درست نموده بودند و عدد کبوتر اخباری در آن اوان به یک هزار و نهصد بالغ بوده است. و بالجمله استخدام کبوتر تا اواسط قرن (۱۵ م)

معمول بوده تا آن که تلگراف الکتریکی پا به عرصه‌ی وجود گذاشته و آن شوکت کبوتری برهم خورد لیکن موافق نوشته‌ی جرجی زیدان در اروپا در این اواخر در غایت اهمیت بوده و مانند زمان سابق در دریاها و معرکه‌های کارزار و نظائر آنها که مخابره‌ی تلگرافی ممکن نیست با کبوتران معلم مهمات خودشان را انجام می‌دهند بلکه قدیما آن را به مسافت زیاده از یک صد و پنجاه میل نمی‌فرستادند اما اکنون به مسافات بعیده زیاد از یک هزار و پانصد میل می‌فرستند و در ترتیب تربیت آنها نخست به حمل نامه‌ی کوچک در مسافت نزدیک آغازیده پس از آن دو میل راه پس ده میل پس صد میل تا آن که در مدت تعلیم شش‌ماهه مقتدر می‌باشد بر این که در ظرف پنج ساعت سیصد میل مسافت را قطع کرده و برگردد و در آخر سال دوم پانصد میل و در سال سوم هزار میل را در پنج ساعت طی می‌نماید. و کبوتر پر عادت حامل نامه‌ی تواند بوده [۱۸۹] که وزن آن ده درهم باشد که در لوله‌ی گذاشته و در زیر پر آن می‌آویزند و این چنین کبوتر [صفحه ۲۶۵] را به قیمت گران می‌فروخته‌اند حتی آن که در عهد بنی‌عباس یکی را به نهصد اشرفی طلا فروخته و یکی را هم از قسطنطنیه به بغداد آورده بودند به هزار اشرفی فروختند. باز محدث خیابانی رحمه الله گوید: حکایات کبوتر معلم. برای توضیح مطلب و تأئید مقصد مناسب است که حکایات چندی منقول آید: حکایت قصه‌ی عقبه و محافظت خداوند حضرت رسول و امیر علیهماالسلام را و حمل منافقین خبر آسمانی را به مخابره‌ی کبوتر معلم. در حیات القلوب ص ۲۹۹ در ذیل غروه‌ی تبوک و قصه‌ی عقبه گوید: که بعضی از مؤمنان به حضرت امیر علیه‌السلام عرض کردند که این واقعه را یعنی کید و تدبیر منافقان را در باب قتل آن جناب و لطف و محافظت پروردگار را به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بنویس حضرت امیر علیه‌السلام فرمود: که پیک و نامه‌ی خدا زودتر از پیک و نامه‌ی من به رسول خدا می‌رسد، و چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله به نزدیک آن عقبه رسید که جمعی اراده‌ی قتل آن برگوار را داشتند فرمود اینک روح الامین جبرئیل مرا خبر می‌دهد که جمعی بر هلاک علی علیه‌السلام تدبیری در حوالی مدینه کرده بودند و خداوند از لطف خود حفظ فرموده آن بیست و چهار نفر که اصحاب عقبه بودند با یکدیگر پنهان گفتند که چه بسیار ماهر است محمد در کید و مکر در این زودی پیک مسرعی یا کبوتر نامه‌بری از مدینه به او رسیده است... الخ. پس معلوم شد که از زمان جاهلیت در حجاز این کبوتر معلم مرسوم [صفحه ۲۶۶] بود که منافقین خبر آسمانی را به مخابره‌ی کبوتر معلم و کبوتر نامه‌بر حمل کرده‌اند. بعد محدث خیابانی (ره) در اینجا قصه‌ای را که در گذشته به آن اشاره شد و اصل آن تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه‌السلام است که اغلب از جعلیات به شمار است و اصل آن قصه حقیقت داشته و صحت دارد ولی قضیه را تحریف کرده و نسبت به حجاج دژخیم مشهور در عراق و والی از طرف عبدالملک اموی در آن سامان داده شده است ولی آن قضیه‌ی مختار ثقفی با ابن‌زیاد بوده نه با حجاج و محدث معظم‌له رحمه الله آن را از جلاء العیون نقل کرده و لذا مانع ندارد آن قصه نقل شود و در اینجا آن را آن طور که شیخنا المحدث (ره) در تتمه‌ی محرم الحرام نقل کرده بیاوریم. می‌فرماید ص (۲۷۵) : حکایت حجاج و مختار و نامه آوردن کبوتر دو مرتبه). در جلاء العیون ص ۲۷۹ [۱۹۰] گوید: حجاج بن یوسف ثقفی امر کرد مختار را بیاورید چون حاضر کردند نطع طلبید و غلامان خود را گفت شمشیر بیاورید و او را گردن بزنید چون ساعتی گذشت و شمشیر [صفحه ۲۶۷] نیاورند گفت چرا شمشیر نیاوردید؟ گفتند شمشیرها در خزانه است و کلید خزانه پیدا نیست پس مختار گفت: نمی‌توانی مرا کشت و رسول خدا علیه‌السلام دروغ نگفته اگر مرا کشتی خدا مرا زنده خواهد کرد که سیصد و هشتاد و سه هزار کس را از شما به قتل رسانم پس حجاج در خشم شد و یکی از ملازمان را گفت: که شمشیر خود را به جلاد بده تا او را گردن بزند چون جلاد شمشیر را گرفت و به سرعت متوجه او شد که او را گردن بزند به سر درآمد و شمشیر در شکمش آمد و شکمش شکافته شد و مرد پس جلاد دیگر طلبید چون متوجه قتل او شد عقربی او را گزید افتاد و مرد پس مختار گفت: ای حجاج نمی‌توانی مرا کشت به خاطر آور آنچه نزار بن معد بن عدنان بشاپور ذوالاکتاف گفت در وقتی که عربان را می‌کشت و ایشان را مستأصل می‌کرد. نزار فرزندان خود را امر کرد که او را در زنبیلی گذاشته و بر سر راه شاپور آویختند چون شاپور به نزد او رسید و نظرش بر او افتاد و گفت تو کیستی؟ گفت منم مردی از

عرب و از تو سئوالی دارم گفت بپرس نزار گفت: به چه سبب این قدر از عرب را می‌کشی و ایشان بدی نسبت به تو نکرده‌اند شاپور گفت: برای آن می‌کشم که در کتب دیده‌ام مردی از عرب بیرون خواهد آمد که او را (محمد) گویند و دعوی پیغمبری خواهد کرد و ملک و پادشاهی عجم بر دست او برطرف خواهد شد پس ایشان را می‌کشم که او بهم نرسد نزار گفت: اگر آنچه دیده‌ی در کتب دروغ‌گویان دیده‌ی روا نباشد که بی‌گناه چند را به گفته‌ی دروغ گوئی [صفحه ۲۶۸] به قتل رسانی و اگر در کتب راست‌گویان دیده‌ی پس خدا حفظ خواهد کرد آن اصلی را که آن مرد از او به وجود می‌آید و تو نمی‌توانی که قضای خدا را برهم بزنی و تقدیر حق تعالی را باطل گردانی و اگر از جمیع عرب نماند مگر یک کس آن مرد از او بهم خواهد رسید. شاپور گفت: راست گفتی ای نزار یعنی مرد لاغر و نحیف و به این سبب او را نزار گفتند پس سخن او را پسندید و دست از عرب برداشت. ای حجاج حق تعالی مقدر کرده است که از شما سیصد و هشتاد و سه هزار کس به قتل رسانم یا خدا تو را مانع می‌شود از کشتن من یا اگر مرا بکشی خدا زنده خواهد کرد بعد از کشتن زیرا که قول رسول خدا صلی الله علیه و آله حق است و در آن شکی نیست. باز حجاج جلاد را گفت: که بزن گردن او را، مختار گفت او نمی‌تواند اگر خواهی تجربه کنی خود متوجه شو تا حق تعالی افعی بر تو مسلط گرداند چنانچه عقرب را بر او مسلط گردانید. چون جلاد خواست که او را گردن بزند ناگاه یکی از خواص عبدالملک مروان از در درآمد و فریاد زد که دست از او بردارید و نامه به حجاج داد که عبدالملک در آن نوشته بود: اما بعد ای حجاج بن یوسف کبوتر برای من نامه‌ی آورد که تو مختار بن ابی‌عبیده را گرفته‌ای و می‌خواهی او را به قتل آوری به سبب آن که روایتی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله به تو رسیده که او انصار بنی‌امیه را خواهد کشت چون نامه‌ی من [صفحه ۲۶۹] به تو می‌رسد دست از او بردار و متعرض او مشو که او شوهر دایه‌ی ولید پسر عبدالملک است و ولید از برای او نزد من شفاعت کرده است و آنچه به تو رسیده است اگر دروغ است چه معنی دارد که مسلمانی را به خبر دروغی بکشی و اگر راست است تکذیب قول حضرت رسول صلی الله علیه و آله نمی‌توانی کرد پس حجاج مختار را رها کرد و مختار به هر که می‌رسید می‌گفت: که من خروج خواهم کرد و بنی‌امیه را چنین خواهم کشت. چون این خبرها به حجاج رسید بار دیگر او را گرفت و قصد قتل او کرد مختار گفت: تو نمی‌توانی مرا کشت و در این سخن بودند که باز نامه‌ی عبدالملک بن مروان را کبوتر آورد و در آن نامه نوشته بود که ای حجاج متعرض مختار مشو که او شوهر دایه‌ی پسر ولید است و آن حدیثی که شنیده‌ای اگر حق باشد ممنوع خواهی شد از کشتن او چنانچه ممنوع شد دانیال از کشتن بخت نصر برای آن که مقدر شده بود که بنی‌اسرائیل را به قتل رساند پس حجاج او را رها کرد. محدث خیابانی (ره) بعد از نقل آن قصه گوید: پس معین شد که مخابرات فوری به توسط کبوتر معلم در زمان بنی‌امیه معمول و مرسوم بود که دو مرتبه در باب مختار به عبدالملک و حجاج بن یوسف خبر آورد.

عدم توجه علامه‌ی مجلسی و محدث خیابانی به تحریف قصه

نگارنده گوید: چون علامه‌ی مجلسی (ره) و محدث خیابانی (ره) به تفسیر منسوب به امام حسن عسکری سلام‌الله‌علیه اعتماد داشته‌اند قصه‌ی مختار را با حجاج از آن نقل کرده‌اند ولی تعجب است متوجه [صفحه ۲۷۰] نشده‌اند که آن قضیه با حجاج چطور می‌شود صحت داشته باشد زیرا مصعب مختار را کشته و کف او را با مسماری به باب قصر نصب کرده و هنوز عبدالملک مروان به عراق مسلط نشده و استیلاء نیافته بود و حجاج خونخوار را والی عراق نکرده بود و بعد از آن که حجاج از طرف عبدالملک والی عراق شد. آن مسمار را از باب قصر امر کرد کندند و کف مختار را درآورد و دفن نمود. مختار را ابن‌زیاد حبس کرده بود که با میثم تمار (قدس‌سره) در حبس ملاقات و مکالمات دارند که در گذشته به آن اشارت رفته است و ابن‌زیاد می‌خواست مختار را به قتل برساند و عبدالله بن عمر که خواهر مختار عیال وی بود نزد یزید شفاعت او را کرد و یزید قبول نموده و ابن‌زیاد را مانع از قتل مختار شد. پس آنچه در تفسیر نامبرده نقل شده و علامه‌ی مجلسی (ره) در جلاء العیون نقل فرموده قصه‌ی تحریف شده است و

حقیقت قضیه که با ابن‌زیاد رخ داده آن را تغییر و تبدیل و شاخ و برگ داده و بعض جعلیاتی بر آن افزوده و نقل کرده‌اند. و علامه‌ی مامقانی (ره) در تنقیح المقال مختصر آن قضیه را آورده مانند علامه‌ی مجلسی (ره) که در جلاء العیون تفصیلا نقل فرموده و پس از نقل آن تصریح فرموده که بدیهی است که حکومت حجاج بعد از مختار بوده است چنانچه می‌فرماید: [صفحه ۲۷۱] لا یخفی علیک ان القصهٔ و ان کانت صحیحهٔ الا ان الذی اراد قتله هو عبیدالله بن زیاد دون الحجاج ضرورهٔ تأخر حکومهٔ الحجاج عن المختار قطعا... الخ. رجوع شود به ترجمه‌ی مختار رحمه الله ج ۳ ص ۲۰۴.

از خبطهای صاحب قاموس الرجال

صاحب قاموس الرجال نسبت خبطی [۱۹۱] که به صاحب تنقیح المقال در نقل آن قصه داده ولی به خبط خویش متوجه نشده که خود صاحب تنقیح المقال تصریح کرده که نسبت آن جریان را به حجاج بن یوسف دادن خلاف ضرورت است، بلی در ضمن قصه نیز جعلیاتی به نظر می‌خورد که صاحب تنقیح المقال از آن به عنوان سهو راوی آن قصه تعبیر آورده و می‌فرماید: ملاحظه‌ی بعض فقرات آن خبر طولانی از آن کشف می‌کند، ولی چون نظر صاحب قاموس الرجال و مبنایش بر ایراد و اشکال بر کلمات صاحب تنقیح المقال است و لذا به خبطها و خطاهای خود متوجه نمی‌شود چنانچه موارد زیادی از ایرادات و اعتراضات وی بر تنقیح المقال وارد نیست. و در گذشته اشاره شد اقلا تفسیر مجعول منسوب به امام عسکری سلام‌الله‌علیه از کتب قدیمه بوده و به‌اندازه‌ی کتب تاریخ که از آنها نقل نموده و در مقام نقل قضایای تاریخی به آنها تمسک کرده و [صفحه ۲۷۲] مصدر نقلیات خود قرار می‌دهیم اعتبار دارد که در موضوع کبوتر نامه‌بر آن قصه را نقل نمائیم. محدث خیابانی (ره) می‌فرماید: حسان بن ثابت انصاری نیز از شعرای مخضرمین [۱۹۲] که زمان جاهلیت و اسلام را درک کرده در اشعار خود اشعار به این طیر معلم و کبوتر نامه‌بر نموده. مرحوم سید مرتضی علم الهدی (قدس‌الله‌سره) در فصول مختاره گوید: و قد کان فیه ای حسان بن ثابت بعد رسول‌الله صلی الله علیه و آله انحراف شدید عن امیرالمؤمنین علیه‌السلام و کان عثمانیا و حرض الناس علی علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام و کان یدعو الی نصرهٔ معاویهٔ و ذلک مشهور عنه فی نظمه، ألا تری الی قوله: [صفحه ۲۷۳] یا لیت شعری و لیت الطیر تخبرنی ما کان بین علی و ابن عفانا ضجوا باشمط عنوان السجود به یقطع اللیل تسبیحا و قرآنا لتسمعن و شکیا فی دیارهم الله اکبر یا ثارات عثمانا خداوند او را با دو محبوب خود عثمان و معاویه محشور بنماید و ما را از سوء عاقبت محفوظ بدارد. محدث خیابانی (ره) بعد از نقل آنچه گذشت شروع کرده از تاریخ حلب تألیف قاضی‌القضاهٔ محب‌الدین شیخ الاسلام ابوالفضل محمد بن شحنه‌ی حلبی حنفی قضایای تاتار و هجوم آنها را به قلعه‌ی حلب نقل نموه و برجی که به امر ملک مظفر برای کبوتران نامه‌بر ساخته بودند و تاتار خراب کرده و با خاک یکسان نموده‌اند نقل کرده است و آن در سال (۶۲۸) ه. ق اتفاق افتاده و پس از آن برجی که در باغ شاه طهران برای تعلیم و تربیت کبوتران نامه‌بر، تأسیس کرده‌اند بیان نموده و تفصیل آن را از نامه‌ی فرمانده لشکر نظامی که از طهران انفاذ داشته مشروحا نقل فرموده و چون خارج از منظور ما بود از نقل آنها خودداری شد اگر خوانندگان محترم مایل باشند به کتاب وقائع الایام تتمه‌ی محرم الحرام مراجعه فرمایند ص ۲۷۹.

بودن کبوتر نامه بر از صدر اسلام

پس تا اینجا از آنچه نقل شد معلوم گشت که کبوتر نامه‌بر از زمان صدر اسلام بلکه از زمان جاهلیت مورد استفاده بوده و آنچه بعضی از افاضل علماء درها مش مزار بحار ادعا نموده که استیذان ابن‌زیاد از یزید درباره‌ی اسراء خاندان رسالت به واسطه‌ی کبوتر بوده صحیح است و فاسد شمردن محدث نوری (ره) ادعای او را بدون دلیل می‌باشد و بلکه دلیل، ادعاء بعضی از افاضل را روشن می‌سازد. [صفحه ۲۷۴]

تاریخ حرکت اسراء از کوفه و مراجعت شان به کربلاء

و نقل سبط ابن الجوزی و دیگران که اسراء خاندان نبوت را از کوفه در پانزدهم محرم (۶۱) ه به سوی شام حرکت داده‌اند صحیح است و اول صفر وارد شام کرده اند و قریب هشت روز [۱۹۳] در شام توقف آنها شده و در ظرف پانزده روز تا آخر ماه محرم آنها را با سرعت سیر برید که تفصیلا شرح داده شد برده‌اند و پس از هشت یا هفت روز حرکت از شام شده و قریب دوازده روز در راه میان عراق و شام بوده‌اند و بسیار امکان دارد که با خط مستقیم سیرشان شده و آب و آذوقه تهیه دیده و عازم خروج از شام گشته‌اند و در راه از دلیل که در اختیار اسراء خاندان رسالت بوده و خواهش کرده‌اند که یکسره به عراق برود تا آنها زیارت قبور شهداء دشت کربلاء را نموده و قبر اطهر و انور سید مظلومان [صفحه ۲۷۵] ابوعبدالله حسین علیه‌السلام را زیارت نمایند. اشخاصی که در آمدن اسراء خاندان رسالت ازشام به عراق در روز بیستم ماه صفر سال ۶۱ هجرت در روز اربعین اشکالات تراشیده و شبهات به راه‌انداخته تا کار را به جائی رسانیده‌اند که از محالات عادی شمرده‌اند از احوالات بریدها و سرعت سیر آنها در آن زمان اطلاع کافی نداشته‌اند و از عمل کبوتران نامه‌بر و از وجود آنها در زمان بنی‌امیه آگاهی نداشته و از قضیه‌ی اسراء خاندان نبوت ر رفتن به شام و مراجعت‌شان از شام و استیذان ابن‌زیاد از یزید درباره‌ی آنها به واسطه‌ی کبوتران نامه‌بر اطلاعات کامل نداشته و به تحقیق نپرداخته و لذا دچار آن همه اشتباه و استبعادها شده‌اند و کلمات و حرفهای آنها باعث تشویش افکار مردم شده و استبعادهای بعضی از اهل منبر هم قضیه‌ی اربعین اول را در منابر بیشتر مزید بر علت گشته و موجبات تشویش افکار گردیده و تشنج را در اذهان مردم در این خصوص ایجاد کرده است. و امیدوارم تقریباتی که در این کتاب نگارش یافت اعتماد بیشتر را بر ادعاء این که اسراء خاندان عصمت و طهارت در اربعین اول سال (۶۱) ه به کربلاء آمده‌اند فراهم آورد علاوه بر قرائن و امارات دیگر که ذکر خواهد شد ان‌شاءالله‌تعالی.

دلیل ششم علامه‌ی نوری و جواب آن

اشاره

دلیل ششم علامه‌ی نوری (ره) برای استبعاد آمدن اسراء اهل‌بیت علیهم‌السلام به کربلاء در اربعین اول (۶۱) هجرت آنست: که اگر حضرت امام سجاد علیه‌السلام و جابر بن عبدالله انصاری (ره) و جماعتی از بنی‌هاشم در یک روز به کربلاء رسیده‌اند مناسب نبود جابر را اول زائر سیدالشهداء [صفحه ۲۷۶] علیه‌السلام گویند چنانچه شیخ مفید (ره) در مسار الشیعهٔ فرموده: و هو اول من زاره [۱۹۴] ... یعنی جابر اول کسی است که سیدالشهداء علیه‌السلام را زیارت کرده است. این دلیل محدث نوری (ره) بسیار علیل و سست و موهون است زیرا رسیدن جابر و امام علیه‌السلام و سائر بنی‌هاشم به کربلاء در یک روز لازم گرفته در واقع هم جابر اول زائر باشد چون بدون شک جابر (ره) قبل از امام علیه‌السلام و سائر افراد خاندان رسالت و بنی‌هاشم به کربلاء رسیده و همراهش دو نفر بیشتر نبوده یکی غلام جابر (ره) و دیگری عطیه‌ی عوفی (ره) و ابدا کسی نگفته چنانچه تا حال در جائی ندیده‌ام که شخص دیگری هم با آنها بوده به نام عطاء و چهار نفر بوده‌اند و هنوز امام علیه‌السلام وارد کربلاء نشده بود که جابر وارد شده و همراهش عطیهٔ و غلامش بوده و غسل کرده با آن کیفیتی که معلوم است و نزد قبر مبارک حاضر گشته بعد از انجام وظائف زیارت بوده که امام علیه‌السلام با مخدرات عصمت و طهارت وارد شده‌اند و لذا برحسب ظاهر جابر انصاری رضوان‌الله‌علیه حقیقتا اول زائر است گر چه عطیهٔ و غلام جابر همراهش بوده‌اند ولی نظر به جلالت و عظمت جابر (ره) که از بزرگان صحابه‌ی رسول‌الله صلی الله علیه و آله بوده و از معمرین آنها و شخصی است که آخرین صحابه بوده که از دنیا رفته و لذا او را اول زائر گفته‌اند و او از طبقه‌ی غیر امام

علیه‌السلام و غیر بنی‌هاشم این افتخار را برده است. و جابر (ره) به اندازه‌ی در انظار مسلمین عظمت داشته که امام [صفحه ۲۷۷] باقر سلام‌الله‌علیه روایات را در مقابل سنیها از باب تقیه به وی نسبت داده است که کسی از سنیها و نواصب ایراد نگیرد. أف باد بر این ستمکاران دنیا و فراعنه‌ی روزگار که صحنه‌ی دنیا بر حجت خدا و خلیفهٔ‌الله آن اندازه تنگ و عرصه را ضیق بگیرند که امام علیه‌السلام احادیث را به یک نفر از صحابه‌ی رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم و خادمان رسالت نسبت بدهد و نتواند حق را آشکارا بیان و از خود عیان نماید و همیشه در ادوار روزگار ستمکاران کارشان این و رویه‌شان همین است و خداوند از آنها انتقام بگیرد و گرفتار عذاب الیم خود فرماید.

اول زائر بودن جابر

و گذشته از آنچه گفته شد جابر (ره) را اول زائر گفتن از شیخ اعظم مفید (ره) است و قبلا بیان کردیم چون به شیخ مفید (ره) و امثال وی ورود امام سجاد علیه‌السلام به کربلاء در اربعین مسندا از مشایخش نرسیده و لذا شیخ مفید (ره)به ورود امام علیه‌السلام به کربلاء اشاره نفرموده است ولی تشرف جابر (ره) مسندا به آن بزرگوار رسیده به این جهت به آن اشاره و تصریح فرموده و او را اول زائر شمرده است و این رویه‌ی شیخ مفید (ره) این را نمی‌رساند که ما از مدارک و مصادر دیگر به دست نیاورده باشیم که امام علیه‌السلام و سائر افراد خاندان عصمت در اربعین اول به کربلاء آمده‌اند.

دلیل هفتم علامه‌ی محدث نوری و جواب آن

اشاره

دلیل هفتم شیخ محدث نوری (ره) آنست: که اسراء اهل‌بیت علیهم‌السلام از شام به قصد وطن خودشان مدینه‌ی منوره خارج شده‌اند و بی‌اطلاع یزید پلید هرگز میسر نبود به عراق بیایند و یزید شخص [صفحه ۲۷۸] خسیس بود و دنائت طبع داشت مخارج آنها را هرگز دو برابر نمی‌کند که به عراق و زیارت قبر مبارک سیدالشهداء علیه‌السلام بیایند. این دلیل هم مجرد احتمال بیشتر نیست زیرا یزید به نعمان که همراه اسراء اهل‌بیت علیهم‌السلام بوده و مأمور بود با تمام احترام آنها را به وطن خودشان برساند سپرده بود که در اختیار آنها باشد و از اوامر آنها سر نپیچد و در اطاعت‌شان باشد و هر امر نمودند اطاعت نماید و لذا هیچگونه استبعاد ندارد که امام علیه‌السلام به او امر کند که قافله‌ی آنها را به عراق بکشد و او اطاعت کند چنانچه صریح تاریخ است که خاندان رسالت بعد از آن که از شام بیرون آمدند از نعمان خواهش کردند که قطار قافله‌ی آنها را به کربلاء بگرداند و او هم قبول کرد از کجا معلوم شده که یزید بطور سری به او دستور نداده بود که اگر خاندان نبوت از او خواهش کنند که آنها را به عراق ببرد او قبول نماید و از امر آنها خارج نشود و شاید سیاست وقت هم به جهت ملاطفت به افراد خاندان عصمت نیز آن دستور را اقتضا کرده است و اشخاص دنی و لئیم برای حیله و سیاست و تزویر و صلاح کار خودشان مخارج زیادی را متحمل می‌شوند و بیت‌المال مسلمین را در موارد زیادی بیهوده صرف می‌کنند که در آن احتمال استقرار ریاست پنج روزه‌ی خودشان را تصور کرده باشند از کجا معلوم که یزید پلید آن ملاحظات را نکرده است بلکه برای اسکات مردم و به جهت برگردانیدن افکار عمومی و کاستن از خشم مردم بعد از شهرت شهادت ریحانه‌ی رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم که از [صفحه ۲۷۹] هر طرف و از گوشه و کنار بلاد اسلامی سیل خشم و نفرت به طرف یزید هجوم می‌آورده و قتل امام علیه‌السلام را به گردن ابن‌زیاد می‌انداخت و خود را بی‌اطلاع قلم داد می‌کرد تا جلو نفرت و انزجار و غضب مردم را بگیرد تمامی اینها تقاضا کند که خاندان رسالت (ع) را اسباب مهیا و فراهم بیاورد که به زیارت سیدالشهداء (ع) به کربلاء بروند.

ادعای محدث نوری: راوی قصه مجهول است

علامه‌ی نوری (ره) فرموده: راوی قصه‌ی آمدن اسراء اهل‌بیت علیهم‌السلام به کربلاء که در لهوف نقل شده مجهول بوده و معلوم نیست.

تحقیق در جواب آن

در جواب این فرمایش ایشان گفته می‌شود: چنانچه خود محدث نوری (ره) اعتراف فرموده این نقل از قبیل نقل تواریخ و وقائع و حوادث است که مؤلفین در تألیفات خودشان نگارش می‌دهند از قبیل روایات محدثین نیست که با اسناد باشد و با سند مخصوص نقل شود و پی راوی بگردیم و از احوالش جستجو نمائیم و از احادیث مربوطه به احکام شرع نیست که از احوال راویان احادیث آنها اطلاع به دست بیاوریم و از عدالت و وثاقت آنها در سراغ باشیم و به اقوال اصحاب جرح و تعدیل مراجعه نمائیم. گرچه مؤرخین قدیم و تاریخ‌نویسان در دوران‌های سابق مانند طبری و نظائر وی تواریخ را نیز با اسناد و طرق خودشان نقل کرده‌اند و چه بسا این رویه در اذهان مؤثر واقع شده و رویه‌ی ساحرانه بوده باشد که بسیاری از اکاذیب را به صورت ظاهر فریبنده بخورد مردم بدهد به عنوان این که خبر با سند نقل شده چنانچه این رویه در تاریخ کبیر [صفحه ۲۸۰] طبری به کار رفته و روایات مجعوله و اکاذیب واضحه را با سند نقل کرده اگر به این موضوع شرح داده شود کلام به درازا می‌کشد رجوع شود به کتاب نفیس الغدیر [۱۹۵].

رویه‌ی ساحرانه در نقل تاریخ

چنانچه همین رویه ساحرانه- نقل تاریخ با سند- در کتب ابوالفرج اصفهانی بکار رفته و چه بسیار قصص و افسانه‌ها و قصه‌های جعلی که جنبه‌ی ادبی داشته با سند نقل کرده و داستانهای مجعوله را با اسناد روایت نموده و آنهائی که بعدا پا به عرصه‌ی وجود گذاشته‌اند آنها را قضایای واقعی تصور کرده و به عنوان یک موضوع و قصه‌ای که واقع و حقیقت داشته باشد تلقی به قبول نموده‌اند و عمده نظرشان بر این است که با سند نقل شده است در صورتی که جعل‌کنندگان و وضاعین چنانچه قصه را جعل کرده‌اند سندش را نیز وضع نموده و ساخته‌اند. و لذا مهره‌ی فن و اهل تحقیق در نقل تواریخ به کتاب «الاغانی» ابوالفرج اصفهانی اعتماد نکرده و از جنبه‌ی تاریخی به کتاب نامبرده ارزش قائل نشده‌اند مثل جرجی زیدان مؤرخ مشهور کتاب «الاغانی» را مدرک نقلیات خویشتن قرار داده و در کتاب تاریخ تمدن و آداب اللغة تمسک به حرفها ابوالفرج دراغانی نموده و با نقل بعض قصص روی تاریخ خصوصا تاریخ دوره‌ی بنی‌عباس را خارج از حد و حصر آلوده با حرف‌های [صفحه ۲۸۱] خلاف واقع کرده است.

نقل کلمات دکتر زکی مبارک در «النثر الفنی»

چنانچه در این‌باره علامه دکتر زکی مبارک تحقیقات ارزنده در کتاب «النثر الفنی» دارد درباره‌ی کتاب اغانی چه خوب گوید «فهو کتاب ادب لا کتاب تاریخ» و نیز گوید: «و الروایة بالسند شئی ساحر فتن به کثیر من الناس و ظنوه علما دقیقا له آداب و شروط، و اعتمادا علی هذا العلم الدقیق اطمأن اکثر الباحثین الی روایات الاغانی فضلوا و أضلوا فی حقائق التاریخ». رجوع شود به تحقیقات پرارزش دکتر نامبرده در کتاب نفیس «النثر الفنی» از ص ۲۳۴ تا ص ۲۴۵ تا معلوم شود که ابوالفرج کتاب ادب نگارش داده نه کتاب تاریخ ولی چون قضایا و افسانه‌های و قصه‌های بی‌حقیقت را با سند نقل کرده خیال می‌شود که ارزش داشته و واقع دارد و به خیال کسی گنجیده نمی‌شود که ابوالفرج برای اهل لهو و لعب و غنا و موسیقی و مجالس عیش و طرب اهل فسق و فجور کتاب

نوشته نه برای بیان حقائق تاریخی تا مورد اعتماد در تاریخ شود. چنانچه از فسق و فجورهای خود آن مرد اموی مروانی نیز مقداری دکتر زکی مبارک در کتاب نامبرده‌اش نقل کرده است.

باید اعتماد بیشتر به مؤلف کتاب باشد

پس به مجرد نشان دادن نام راوی خبری را نباید فریب خورد و مورد اعتماد و اطمئنان قرار داد و به دلیل این که چون فلان قضیه‌ی تاریخی راویش معلوم است و با سند رسیده تکیه نمود و اعتماد کرد [صفحه ۲۸۲] بلکه باید اول خود مؤلف کتاب را در نظر گرفت و از حال او و مورد وثوق بودن او را به دست آورد و از ضابط و دقیق بودن مؤلف در نقل مطالب و قضایا و تواریخ بحث و تحقیق کرد و اگر در آن اوصاف مورد اعتماد گشت وثاقت و دیانت و امانت و عدالت او محرز شد اعتماد به کتابش و نقل مطالب و تواریخش و آنچه در کتابش نقل کرده مادامی که اشتباه و اشکال در نقلیاتش ثابت و محقق نشود نقلیات او مورد اطمئنان و اعتماد خواهد بود. حالا آنچه که سید اجل اعظم سید رضی‌الدین علی بن طاووس الحسنی (قدس‌سره) در کتاب لهوف از آمدن اسراء اهل‌بیت علیهم‌السلام به کربلاء نقل فرموده گر چه راوی را ذکر نفرموده ولی به مراتب اعتماد به نقل آن بزرگوار بیشتر از نقلیات سائرین است که مطالب تاریخی را با سند و ذکر راوی نقل کرده باشند.

نقل فرمایش آیة الله کوه کمری و ترجمه‌ی اجمالی ایشان

آیا به فرمایش سیدنا الامام المجتهد الاکبر استادنا السید الحجة الکوه کمری (قدس‌سره [۱۹۶]): ابوالفرج اصفهانی در کتابش (مقاتل الطالبین) [صفحه ۲۸۳] مطالب و تواریخ را با سندهای آنها نقل کرده چون اغلب نام راویان را ذکر نموده و مسندا به نقل آنها پرداخته می‌توانیم بر حسب مذاق شیعی امامی خودمان به همه‌ی آنها اعتماد نمائیم؟ برای این که با سند نقل کرده؟. در صورتی که اغلب از رجال زیدیه نقل کرده و چون ابوالفرج تظاهر بزیدی بودن می‌نمود و حال آن که اموی مروانی است و از افسق ناس بوده و نزد شیعیان اظهار تشیع می‌کرده چنانچه نظر به همان تظاهرش شیخ طوسی (ره) او را شیعی زیدی دانسته است [۱۹۷] .

نقلیات سید ابن طاووس بیشتر مورد اعتماد است

نظر بر این که سید اجل سید ابن طاووس (قدس‌سره) در لهوف به اختصار کوشیده و لذا نام راوی را به دست نداده و ذکر نفرموده ولی [صفحه ۲۸۴] چون نقلیاتش در غایت اعتبار و اطمئنان و اعتماد است و لذا به مراتب از مطالب دیگران که تواریخ را با سند و ذکر نام راوی نقل کرده‌اند بیشتر محل اطمئنان و اعتماد است. چنانچه بر ممارس بر کتب سید (ره) این مدعی روشن بوده و بر کسی که آشنا بر نقلیات سید (ره) باشد این معنی به خوبی واضح است زیرا بر کسی که بر مؤلفات او آشنا است و دقت‌نظر آن بزرگوار را مشاهده می‌کند که چقدر با نظر دقیق نقل مطالب می‌فرماید در زمان وی که هنوز مانند عصر حاضر ما معمول و مرسوم نبوده که مطلبی را که از کتابی نقل می‌نمایند با تعیین صفحه و سطر و اگر آن کتاب طبع‌های متعدد داشته باشد با تعیین چاپ چندم آن کاملا متذکر شوند با این که در زمان سید (ره) این رویه معمول نبوده و چاپ کتب وجود نداشته با این همه سید (ره) در نقلیات خود از کتب خصوصیات کتابی را که از آن نقل می‌نماید متذکر شده و در کراس چندم و در کدام فصل است به همه‌ی آنها اشاره می‌فرماید و یا فلان کتاب که نسخه‌ی عتیقه آن پیش آن بزرگوار بوده به آن نیز تصریح می‌فرماید پس مثل آن بزرگوار کتابی را که می‌خواهد به دست مردم بدهد و به اختصار کوشیده و در مجالس عزاء و سوگواری حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام خوانده می‌شود تمام محتویات و مطالب آن کتاب مورد اعتماد کامل خواهد بود گر چه اسم راوی را ذکر نفرماید.

اشاره به تقطیع روایت عطیهٔ چنانچه گذشت

و گذشته از همه‌ی اینها در بیاناتی که سابقا شده و به طور واضح [صفحه ۲۸۵] محقق کردیم که آنچه سید (ره) در لهوف از آمدن اسراء به کربلاء نقل فرموده و اسم راوی را ذکر نکرده راوی آن مطلب عبارت از عطیه‌ی عوفی کوفی (ره) است [۱۹۸] که همراه جابر بن عبدالله انصاری (ره) به کربلاء آمده و جریان ورود جابر را قبلا و چگونگی مهیا شدن او را از غسل زیارت و غیره برای آمدن به نزد قبر اطهر اطیب و ورود اسراء اهل‌بیت علیهم‌السلام را از شام به کربلاء در روز اربعین و زیارت برای روز اربعین چنان که سید (ره) در مصباح الزائر نقل کرده تمام یک روایت است و راوی عطیهٔ رحمه الله است و آن روایت را تقطیع کرده و هر قسمت آن را به مناسبت مقام در کتابی نقل کرده‌اند آنچه راجع به زیارت است در مصباح الزائر و آنچه راجع بر حب خاندان رسالت است در کتاب بشارهٔ المصطفی و آن قسمتی که راجع بر مصائب سیدالشهداء علیه‌السلام است در کتاب مقتلی مانند کتاب شریف و بسیار معتبر «لهوف» نقل کرده‌اند چنانچه تفصیلا [صفحه ۲۸۶] در گذشته تحقیق شد.

تاخت کردن محدث نوری به اهل منبر

ناگفته نماند: علامه‌ی نوری (ره) در خاتمه‌ی بحثی که گذشت به اهل منبر تاخت و انتقاد فرموده که چرا این قضیه‌ی اربعین را شاخ و برگ می‌دهند؟ و عطیه‌ی عوفی را که از محدثین و تابعین است غلام جابر انصاری (ره) قرار داده و آن وقت آزادش می‌کنند و این همه دروغ را بالای منابر بیان می‌کنند. این فرمایش‌های علامه‌ی محدث نوری (ره) صحیح است، آقایان خادمین اهل‌بیت علیهم‌السلام و ذاکرین مصائب خاندان رسالت باید متوجه این معنی که آن محدث معظم‌له (ره) فرموده است باشند تا به طور جزم یک قضیه‌ی تاریخی را که تمامی تفصیلات و جزئیات آن نقل نشده است با شاخ و برگ نقل ننمایند ولی عمده چیزی که تا اندازه‌ی کار را سهل و آسان می‌نماید آنست که اغلب آن شاخ برگها از باب زبان حال است نه بیان امر واقع شده تا دروغ‌پردازی بشود.

نصیحت به روضه خوانها و نوحه خوانها

بلی بر آقایان اهل منبر و روضه‌خوانها و نوحه‌خوانها لازم و واجب است طوری قضایا را نقل نمایند و نظم کنند که از رویه‌ی زبان حال بودن و نوحه‌سرائی و ندبه نمودن خارج نشود و در نثر و نظم به نحوی بیان کنند که جعل قصه‌ی دروغی نگردد و از زبان حالی بیرون نرود مثلا- قصه‌ای را از زبان امام علیه‌السلام نقل می‌کنند به طوری که یک قضیه‌ی واقعی را نشان داده و هر شنونده خیال می‌کند که مثلا- فلان مکالمه میان امام علیه‌السلام و خواهرش زینب کبری علیهاالسلام واقع شده است در [صفحه ۲۸۷] صورتی که حقیقت و واقعیت ندارد. باز تأکید می‌شود البته دقت نمایند و بکوشند که از زبان حال بودن بیرون نرود و جعل قصه نشود و الا- به دروغ که از گناهان کبیره است مرتکب خواهند شد و با آن گناه کبیره به گمان خودشان عمل استحبابی را انجام خواهند داد. آیا این عمل از نظر شرع مقدس اسلام چه صورت دارد؟ آیا با حرام می‌شود عمل استحبابی را به جا آورد؟ و علاوه اسلحه و حربه به دست دشمنان دین و نواصب و خوارج و اعداء اهل‌بیت اطهار علیهم‌السلام ندهند اگر به تاریخ قضایای کربلاء و دستگاه سیدالشهداء علیه‌السلام از روی محبت و علاقه‌ی زیادی صوری حرفهای بی‌اصل دروغی وارد نمایند ضرر و ایذاء و اذیت آن به سیدالشهداء علیه‌السلام از شمشیرها که روز عاشوراء به روی آن حضرت کشیدند و به بدن مبارکش زدند بیشتر خواهد بود و وهابی مسک‌هائی که هیچگونه حیا ندارند اصل تاریخ کربلاء را به آن دروغها ضمیمه کرده و اساس صحیح را قیاس به آن ناصحیح‌ها نموده و انکار خواهند کرد چنانچه یکی از سران وهابی‌مسلکها بلکه بنیان‌گزار اصل آن مسلک جمود و نافهمی و اساس

آن رویه‌ی اعراب صحرای نجد و بیابان‌گردی که عبارت از ابن تیمیه‌ی حرانی حنبلی است [۱۹۹] و صاحب بدعتها و ضلالت‌ها و فساد [صفحه ۲۸۸] عقیدتهاست با تمام بی‌حیائی اصل اساس صحیح تاریخ را انکار کرده و گفته که سر مبارک سیدالشهداء علیه‌السلام را به شام پیش یزید پلید نبرده‌اند و با چوب به لبهای مبارک ریحانه‌ی رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم نزده است و گوید: کسی را از اهل حسین علیه‌السلام اسیر نکرده‌اند [۲۰۰] . بی‌حیائی و جمود و کج‌سلیقه‌گی و فساد عقیده انسان را وادار می‌کند که بدیهیات و ضروریات را زیر پا بگذارد و چنان که ابن تیمیهٔ را وادار نموده و زیر پا گذارده و یک امر ضروری را انکار کرده است. [صفحه ۲۸۹] و لذا شیخ شبراوی در کتاب الاتحاف بحب الاشراف کلام ابن تیمی را در انکارش که سر مبارک سیدالشهداء علیه‌السلام را به شام برده‌اند نقل کرده و موافقت ابن حجر را در شرح همزیه با وی بیان نموده ولی شبراوی ابدا اعتناء به کلام آنها ننموده و ارزشی به حرف‌شان قائل نشده و بعد از نقل کلام آنها فرستادن ابن‌زیاد سر مطهر را با اسراء به شام پیش یزید نقل کرده است و گفته که کسی به یزید بشارت آورد که امام حسین علیه‌السلام کشته شد و سر مبارکش را پیش تو می‌آورند و گوید: فلم یلبث الا ایاما قلائل حتی جئی برأس الحسین فوضع بین یدی یزید، و از این عبارت نیز معلوم می‌شود که رأس مطهر را در ظرف چند روز پیش یزید پلید برده‌اند رجوع شود به الاتحاف ص ۱۸ ط مصر سال (۱۳۱۸) ق. تا اینجا آنچه علامه‌ی محدث نوری (ره) در لؤلؤ مرجان نگارش داده بود و تلاش کرده بود که آمدن اسراء اهل‌بیت علیهم‌السلام را در اربعین سال (۶۱) هجرت در بیستم ماه صفر به کربلاء بعید شمارد دلائل او را نقل کرده و به فراخور حال در اطراف آنها به بحث پرداختیم چه حرف‌های این رهی اعم از این که نزد ارباب دانش مورد قبول افتد یا رد شود منظور آنچه به نظر نگارنده می‌رسید در موضوع نامبرده نگارش یافت و هر کس در اظهارنظر خود در موضوع علمی و تاریخی و غیره آزاد است و خواست در اینجا آنچه علامه‌ی کبیر متتبع واسع الاطلاع و مجتهد شهیر آقای حاج سید محسن امین عاملی (قدس‌سره) در کتاب [صفحه ۲۹۰] اعیان الشیعهٔ در موضوع آمدن اسراء اهل‌بیت علیهم‌السلام در اربعین اول به کربلاء نگارش داده عین عبارات عربی آن علامه (ره) را در اینجا بیاوریم و بعد ترجمه به فارسی آن را بنگاریم تا نظریه‌ی آن بزرگوار نیز که مورد اعتناء و اعتبار است بر همه روشن گردد و موافقت وی در موضوع مزبور با نظر اینجانب آشکار شود.

نقل کلمات ارزنده مجتهد امین عاملی

سید امین (ره) در قسم اول از جزء چهارم اعیان الشیعهٔ ص ۲۷۱ طبع دمشق می‌فرماید: ثم ان یزید (لع) امر برد السبایا و الاساری الی المدینهٔ و ارسل معهم النعمان بن بشیر الانصاری فی جماعهٔ فلما بلغوا الی العراق قالوا للدلیل مر بنا علی طریق کربلاء فلما و صلوا الی موضع المصرع و جدوا جابر بن عبد الله الانصاری و جماعه من بنی‌هاشم و رجالا من آل الرسول صلی الله علیه و آله و سلم قد ورد و الزیارهٔ قبر الحسین علیه‌السلام فتو افوافی وقت واحد و تلاقوا بالبکاء و الحزن و اللطم و أقاموا المأتم و اجتمع علیهم اهل ذلک السواد و أقاموا علی ذلک ایاما. و المشهور انهم و صلوا کربلاء فی العشرین من صفر و منه زیارهٔ الاربعین الواردهٔ عن ائمهٔ اهل البیت علیهم‌السلام للحسین علیه‌السلام [۲۰۱] . [صفحه ۲۹۱] و قد یستبعد ذلک بان المسافهٔ بین العراق و الشام تقطع فی نحو من شهر و لابدان یکونوا بقوا فی الشام مدهٔ فکیف یمکن استیعاب الذهاب و الایاب و البقاء فی الشام و الذهاب للکوفهٔ و البقاء فیها فی اربعین یوما. و یمکن دفع الاستبعاد [۲۰۲] بانه یوجد طریق بین الشام و العراق یمکن قطعه فی اسبوع لکونه مستقیما و کان عرب عقیل یسلکونه فی زماننا. و تدل بعض الاخبار علی ان البرید [۲۰۳] کان یذهب من الشام للعراق فی اسبوع. و عرب صلیب یذهبون من حوران للنجف فی نحو ثمانیهٔ ایام. فلعلهم سلکوا هذا الطریق و تزودوا ما یکفیهم من الماء و اقلوا المقام فی الکوفهٔ و الشام والله اعلم. می‌فرماید: یزید پلید امر کرد که سبایا و اسراء خاندان رسالت [صفحه ۲۹۲] به مدینه برگردند و همراه آنها نعمان بن بشیر انصاری [۲۰۴] را فرستاد با جماعتی. و وقتی که به عراق رسیدند [۲۰۵] به دلیل و راهنما گفتند ما را به طریق کربلاء ببر و زمانی که به محل

مصرع شهداء کربلاء رسیدند دیدند جابر بن عبدالله انصاری و جماعتی از بنی‌هاشم و مردانی از خاندان رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم برای زیارت حسین علیه‌السلام وارد شده‌اند و در وقت واحد وارد شده و با گریه و حزن و به سینه‌زنان ملاقات کردند و اقامه‌ی عزاء نمودند و اهل آن اطراف به دور آنها جمع شده و بر آن منوال چند [صفحه ۲۹۳] روزی اقامت نمودند. بعد سید اعیان علماء شیعه (ره) می‌فرماید: مشهور آنست که خاندان رسالت در بیستم ماه صفر به کربلاء رسیده‌اند و زیارت اربعین که از ائمه‌ی اهل‌بیت علیهم‌السلام برای امام حسین علیه‌السلام وارد شده از آن جهت است. و بعید شمرده می‌شود آمدن ایشان در بیستم ماه صفر به جهت این که مسافت مابین عراق و شام که در ظرف یک ماه طی شده و طول می‌کشد و اهل‌بیت هم در شام لابد مدتی مانده‌اند پس چطور می‌شود که آمدن و رفتن و ماندن در شام و رفتن به کوفه و در آنجا ماندن همه‌ی اینها در مدت چهل روز تمام بشود. بعد می‌فرماید: ممکن است این بعید شمردن را با این جواب دفع کرد که راهی میان شام و عراق وجود دارد که ممکن است آن را در مدت یک هفته طی نمود چون راه مستقیم است و عربهای (عقیل) در زمان ما آن راه را پیش می‌گیرند. و بعض اخبار دلالت دارد بر این که «برید» و پیک که از شام به عراق می‌رفت در مدت یک هفته می‌رفته. و عربهای (صلیب) از حوران به نجف اشرف در ظرف هشت روز می‌روند. پس شاید اهل‌بیت رسالت همین راه را پیش گرفته‌اند و همراه خودشان [صفحه ۲۹۴] از توشه‌ی راه و از آب آن اندازه برداشته‌اند که به آنها کفایت کند و اقامت‌شان در کوفه و شام کمتر شده است. و این فرمایش آن سید مطلع متتبع خبیر کبیر بسیار متین است و آنهائی که تصور می‌کنند خاندان رسالت در دوران اسارت در دست دشمنان سرسخت اسلام بنی‌امیه مدتها در کوفه و در عرض راه میان عراق و شام و در خود شام زیاد توقف کرده‌اند تصور و خیال صحیح نیست داستانهای طولانی که برای عرض راهها تراشیده و شاخ و برگها داده‌اند بی‌اساس و اعتماد را نشاید و حرفهای ضعیف بی‌مدرک و از کتابهای نااهلان و از تألیفات مؤلفین مجهول مانند مقتل جعلی ابی‌مخنف و اسفرائنی أخذ و از ساده‌لوحان بی‌تفکر ناشی شده است.

ادعای بعضی که اسراء بعد از هشتاد روز آمده‌اند

چنانچه بعضی‌ها احتمال داده که ورود اسراء به کربلاء در اربعین دوم یعنی هشتاد روز بعد از عاشوراء آمده‌اند این ادعاء مجرد احتمال است و کسی از مؤرخین آن را نگفته و در کتب معتبره دیده نشده از حدسیات اشخاصی می‌باشد که آمدن اسراء خاندان رسالت را در اربعین اول بعید شمرده‌اند و از حالات برید و غیره اطلاع نداشته‌اند و لذا قولی است که ارزش ندارد. و تعجب آنست که نسبت آمدن اسراء را در اربعین دوم سال (۶۱) هجرت به شیخ طوسی (ره) در تهذیب داده شده ولی در آن کتاب شریف اثری از آنچه نسبت داده شده پیدا نگردید. [صفحه ۲۹۵]

اشاره به جلالت شان سید امین عاملی و سیدنا شرف الدین

و کلمات سید عالی‌مقام علامه‌ی امین عاملی (ره) باید مورد توجه و تأمل قرار گیرد با آن احاطه و اطلاعی که داشت و یکی از آن اشخاصی بود که نمونه‌ی بارز از شخصیت‌های مجاهد در راه دین بشمار می‌رفت که دوران آنها را درک کردیم و در ردیف چهار یا پنج نفر از اکابر علمای شیعه بود که کم‌نظیر و در عصر خودشان مانند شیخ مفید و سید مرتضی علم الهدی و شیخ طوسی بودند که با تألیفات کلامی خودشان خدمات شایان هر گونه تقدیری به عالم اسلام و شیعه نشان داده‌اند و یکی از آن بزرگان عبارت بود از سیدنا الاعظم آقای حاج سید شرف‌الدین عاملی نزیل صور لبیان که لطف خاصی بنگارنده داشت و مکاتبات زیادی به خط شریف او فعلا موجود است [۲۰۶] . [صفحه ۲۹۷]

توقف اهل بیت سه روز در کربلاء

از کلمات اشخاصی که به ورود اسراء در اربعین به کربلاء تصریح کرده‌اند چنین بر می‌آید که خاندان رسالت سه روز در کربلاء برای عزاداری توقف کرده‌اند و ورودشان اجمالا به نحویست که در گذشته نگارش یافت ولی محدث متتبع حاج ملا باقر بهبهانی (ره) ساکن نجف اشرف در کتاب الدمعهٔ الساکبهٔ [۲۰۷] ورود خاندان رسالت را به کربلاء و حرکت آنها را از آن دشت بلاء قدری با اضافات نقل کرده گر چه مدرک نقل خود را ذکر نکرده باعث ضعف شده و نسبت آن را به بعضی از کتب قدیمه داده ولی خوب است عین عبارات او با الفاظ و کلماتش نقل [صفحه ۲۹۸] شود چون نامبرده شخص متتبع بوده لابد از مصدر مورد وثوقی نقل کرده است. قال: فلما بلغوا ارض کربلاء نزلوا فی موضع مصرعه و وجدوا جماعهٔ من بنی‌هاشم و غیرهم و قد وردوا الی یارهٔ الحسین علیه‌السلام فتلاقوا فی وقت واحد و اخذوا بالبکاء و النحیب و اللطم و اقاموا العزاء الی مدهٔ ثلاثهٔ ایام و اجتمع الیهم نساء اهل السواد فخرجت زینب علیهاالسلام فی الجمع و اهوت الی جیبها فشقته و نادت بصوت حزین یقرح القلوب: واخاه واحسیناه وا حبیب رسول‌الله و ابن مکهٔ و منی و ابن فاطمهٔ الزهراء و ابن علی المرتضی آه ثم آه و وقعت مغشیهٔ علیها و خرجت ام‌کلثوم لاطمهٔ الخدین تنادی برفیع الصوت الیوم مات محمد المصطفی الیوم مات علی المرتضی الیوم ماتت فاطمهٔ الزهراء و باقی النساء لاطمات ناعبات نائحات قائلات وامصیبتاه واحسناه واحسیناه فلما رأت سکینهٔ ما حل بالنساء رفعت صوتها تنادی: وامحمداه واجداه، یعز علیک ما فعلوا باهل بیتک ما بین مسلوب و جریح و مسحوب و ذبیح و احزنی أسفا. ثم امر علی بن الحسین علیهماالسلام بشد رحاله فشدوها فصاحت سکینهٔ بالنساء لتودیع قبر أبیها فدرن حوله فحصنت القبر الشریف و بکت بکاء شدیدا و عنت و أنت و أنشات تقول: الا یا کربلاء نودعک جسما بلا کفن و لا غسل دفینا الا یا کربلاء نودعک روحا لاحمد و الوصی مع الامینا [صفحه ۲۹۹] قال: ثم فصلوا من کربلاء طالبین المدینهٔ.... شیخ جلیل آقا شیخ حسین بلادی بحرانی در کتاب «حدیث الاربعین» و ذکر مجیئی زین‌العابدین (ع) و عماته و اخواته الی أرض کربلاء گوید: و اما زینب فانها اقبلت و معها الحرم و الاطفال یعثرن فی الاذیال و یبکین بالدموع السجال حتی أقبلن لذلک القبر المعظم فتکابین علیه نادبات باکیات و علی الوجوه لاطمات ینادین ها نحن أقبلن الیک من الشام و عز علیک ما لقینا من العدات. أحما الضائعات بعدک ضعنا فی یدی النائبات حسرا بوادی أو ما تنظر الفواطم فی الاسر و ستر الوجوه منها الایادی ثکلا ما تری لها من کفیل حسری بین عصبهٔ الالحاد فما زالوا بذلک الحال علی ذلک المنوال ناصبین المآتم جارین للدموع السواجم حتی عزموا علی الرحیل الی المدینهٔ- فلما أرادوا ذلک وضع زین‌العابدین (ع) أصابعه علی القبر الشریف فانفجر منه دم عبیط فالتفت للحرم و الاطفال و نادی و دموعه فی انهمال. خذوا لکم من دم الاحباب تحفتکم و خاطبوا الجد هذی تحفهٔ السفر رشوا علی قبره ماء فصاحبه معطش بللوا احشاه بالقطر فأخذن من ذلک الدماء تحفهٔ للاحبهٔ، فیالها من مصیبهٔ و یالها من کربهٔ ثم و دعن تلک القبور و داعا یفطر الصخور و انفصلوا طالبین المدینهٔ [صفحه ۳۰۰] و هی لفراق احبتها حزینهٔ [۲۰۸].

اعجاز نشان دادن امام سجاد موقع رحیل از کربلاء

خارق‌العاده‌ی که از حضرت امام سجاد سلام‌الله‌علیه نقل کرده که حین وداع اسراء اهل‌بیت (ع) انگشتهای مبارک را به قبر مطهر سیدالشهداء (ع) گذاشت و از آن خون خالص تازه‌ی نرمی منفجر شد گرچه متأسفانه مدرک و مصدر نقل آن را ذکر نکرده است ولی جای استبعاد نیست زیرا ما شیعه‌ی امامیه‌ی اثناعشریهٔ را اعتقاد آنست که امام (ع) به تمامی‌اوصاف و کمالات- پیغمبر داراست یعنی امام نظیر- پیغمبر است در تمامی اوصاف غیر از نبوت چنانچه در محل خود این مطلب واضح و روشن و مبرهن شده است. خاتم‌الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم انگشتان مبارک خود را در موارد متعدده به مقدار آب مختصری می‌گذاشت و آب از وسط انگشتان مبارکش می‌جوشید و جماعت انبوهی از آن سیراب می‌شدند و برای توشه‌ی راه نیز تهیه کرده و با خود می‌بردند و این معجزه‌ی باهره از خاتم أنبیاء (ص) از متواترات است و مسلمین بر آن قطع و یقین دارند پس چه استبعاد دارد از امام سجاد علیه‌السلام آن خارق‌العاده‌ی باهره نیز به ظهور پیوندد چون امام (ع) مانند نفس پیغمبر (ص) است. اذعان به معجزات بستگی به

اذعان و اعتقاد به خدا و صانع [صفحه ۳۰۱] واجب‌الوجود دارد نزد خداپرستان و خداشناسان صدور معجزات و خارق‌العادات جای هیچگونه شک و شبهه در امکانش نیست و وقوعش نیز محقق است یکی از فلاسفه‌ی غرب گوید: ایمان به معجزات از ایمان به خدا منفک نمی‌شود [۲۰۹] . کسانی که با علوم طبیعی و تجربی می‌واهند مشکل معجزات و خارق‌العاده‌های صادره از انبیاء و اولیاء را که تواترا ثابت است حل نمایند سخت در اشتباهند با علوم تجربی حقیقت معجزات حل‌شدنی نیست و تأویلات خنک با اوهام و تخیلات عادی بشری فائده نداشته و واقعیات را روشن و آشکارا نمی‌کند- و تفصیل بحث موکول به موردش می‌باشد.

اشعار آقا شیخ باقر حلی که واقعه‌ی اربعین را به نظم آورده

در اینجا مناسب است اشعار شاعر جلیل آقا شیخ باقر حلی را که درباره‌ی رجوع اسراء أهل‌بیت (ع) به کربلاء در اربعین سروده و از زبان زینب کبری (ع) سرگذشت اوضاع شام و غیره را بیان کرده بیاورم: زر قبر سبط الهاشمی الهادی و لدیه حزنا واحسینا ناد زر قبره فی الاربعین وثق بها یوم القیامهٔ فهی خیر الزاد [صفحه ۳۰۲] و اذری مدامع مقلتیک بعندم مستعبرا متجلببا بسواد حتی کانک جابرا لما أتی مستقبلا للعابد السجاد وافا من الشام المشومهٔ أهلها أسرته ظلما أمهٔ الالحاد وافا بأضعان الفواطم زائرا لضرایح الشهدآء و الامجاد و اذکر مصیبهٔ زینب اذا بصرت قبر الحسین هوت علیه تنادی أحسین تعلم مالقینا فی السبا غصصا مقیما شجوها بفؤادی نشکوا الیک مسیرنا بین العدی و وقوفنا فی مجلس ابن‌زیاد نشکوا الیک وثاقنا بحبالهم و مساقنا قسرا لکل معادی نشکوا الیک الدخول الی بلاد الشام قد کانت لعمر ابیک شر بلاد مستبشرین رجالهم و نسائهم فکأنه عید من الاعیاد عجبا بنات أمیهٔ فی حجبها و بنات أحمد للعیون بوادی و علی یزید ادخلونا حسرا و العلج اظهر کامن الاحقاد أمر الخطیب بمشهد و بمسمع منا بأن یعلوا علی الاعواد فغدی یسب أخا النبی و صهره اذ کان مرغمها بیوم جهاد هتف الدعی یزید فی أشیاخه و یقول نلت من النبی مرادی یوم بیوم فالحسین بعتبه کم کافحت اجداده أجدادی کانوا و کنا لا نطیق نزالهم فی طعن ارماح و قرع حداد حتی اذا دارت رحی الایام قد ادرکت اوتارا لاهل و دادی أحسین هذا بعض ما شاهدته رزء یصدع شامخ الاطواد [صفحه ۳۰۳] أحسین جئنا و الرؤس جمیعها معنا لندفنها مع الاجساد [۲۱۰] .و نرش فوق قبورکم ماء عسی نطفی بذاک حرارهٔ الاکباد منعو کوا ورد الفرات و مائه طام و منکم کل قلب صادی أحسین جئناکی نقیم عزاک فی وادی الطفوف و یاله من واد أضحی لافواج الملائک مهبطا و مزار شیعتنا مدا الاباد بتنا ثلاثا هذه وا أخوتی تدعو و تلک تصیح وا أولادی احبابنا سمعا عتاب أحبهٔ لاحبهٔ واصغوا الی الانشاد أیطیب مثواکم بأجداث البلا و نقیم بعد کموا بطول سهاد ما کنت أحسب قبل دفن جسومکم ان القبور تضم للؤتاد قد تغمد الاسیاف فی اغمادها اولم تکن تنضی من الاغماد کیف السبیل الی الرحیل و لم نجد من کافل عونا الی السجاد قاسی مصائب فوق ما فیه من الاسقام فرد بین جمع اعادی و بجیده و یدیه و الساقین ذا أثر من الاغلال و الاصفاد احبابنا لا نستطیع فراقکم ان الفراق یفت فی الاعضاد هل موعد للملتقی فنسر فی رؤیا کموا و بکم یضئی النادی و منازل شیدتموها للقری کانت مناخ رکائب الوفاد هی مهبط التنزیل شامخهٔ الثری و امان ملتجیء من الاضداد [صفحه ۳۰۴] و بها تحط بنی‌الرجآء رحالها فتنال بذل مواهب و ایادی هی کعبهٔ الامال کم حجوالها اهل النهی من حاضر او بادی ابیات تقدیس و تدرس بکم طابت لنا کالروض للرواد من بعدکم اضحت و ما فیها سوی ناع و باک معلن بحداد قد أفجعتنا النائبات بفقدکم و الدهر غادر جمعنا ببداد و من العجائب و الغرائب انها نشب الذآب لمقتل الاساد یا وقعهٔ ما مثلها من وقعهٔ لم انسها ابدا لیوم معادی

ملحق کردن امام سجاد سر، اطیب سیدالشهداء را به جسد مبارک بعد از چهل روز

و از شواهد آمدن اسراء خاندان نبوت در بیستم ماه صفر (۶۱) هجرت در اربعین اول به کربلاء عبارت از ملحق ساختن سر مبارک سیدالشهداء علیه‌السلام به جسد اطیب و انورش در کربلاء است که جمعی تصریح کرده‌اند که رأس مطهر بعد از چهل روز از

شهادت ملحق به بدن اطهر شده است. مشهور میان علماء امامیه رضوان‌الله‌علیهم چنانچه علامه‌ی مجلسی (قدس‌سره) بر آن تصریح فرموده است آنست که رأس اطهر و اطیب سیدالشهداء (ع) را در روز اربعین اول بیستم ماه صفر سال شصت و یک، حضرت امام سجاد علیه‌السلام با سایر اهل‌بیت از شام وارد کربلاء شده و سرهای [صفحه ۳۰۵] مقدس شهداء را به بدنهای آنها ملحق کرده است. اما سایر اقوال راجع به مدفن رأس مطهر اعتماد را نشاید و لذا به نقل مقداری از عبارات و تصریحات اشخاصی که تصریح کرده‌اند که رأس مطهر را بعد از چهل روز از عاشوراء به بدن مبارک در کربلاء ملحق کرده‌اند می‌پردازیم بعد از آن که در این موضوع بررسی می‌نمائیم. سید اعظم رضی‌الدین علی بن طاووس حسنی (قدس‌سره) در لهوف فرموده [۲۱۱] فاما رأس الحسین علیه‌السلام فروی انه اعید فدفن بکربلاء مع جسده الشریف و کان عمل الطائفة علی هذا المعنی المشار الیه و رویت آثار کثیرة مختلفة غیر ما ذکرنا ترکنا وضعها کیلا ینفسخ ما شرطناه من اختصار الکتاب. از کلام آن سید والامقام مفهوم می‌شود که عمل شیعه بر آنست: که سر مبارک امام علیه‌السلام به جسد اطهر ملحق شده و به سائر اقوال در آن‌باره اعتناء نداشته‌اند و می‌فرماید: که آثار زیادی در این خصوص نقل شده به جهت اختصار که در لهوف نظرش برآن بوه و برای زوار و قرائت آن کتاب در مجالس عزا، تألیف فرموده از نقل آن اقوال درباره‌ی رأس مطهر خودداری فرموده مانند این که رأس مطهر را خلفاء فاطمیین از باب الفرادیس در دمشق که از خزانه‌ی یزید پیدا کرده و در [صفحه ۳۰۶] آنجا دفن نمودند و بعدا از عسقلان به مصر برده و در قاهره دفن کردند و در آنجا بارگاه عظیمی دارد که زیارتگاه است چنانچه سبط ابن الجوزی نقل کرده است.

حمل کردن فاطمیین سری را از عسقلان به مصر

علامه‌ی امین عاملی (قدس‌سره) در لواعج الاشجان فرموده [۲۱۲] : اقول حکی غیر واحد من المؤرخین ان الخلیفة العلوی بمصر ارسل الی عسقلان و هی مدینة کانت بین مصر و شام و الان هی خراب فاستخرج رأسا زعم انه رأس الحسین علیه‌السلام و جیئی به الی مصر فدفن فیها فی المشهد المعروف الان و هو مشهد معظم یزار، و الی جانبه مسجد عظیم رأیته فی سنة احدی و عشرین بعد الثلاثمائة و الف و المصریون یتوافدون الی زیارته افواجا رجالا و نساء و یدعون و یتضرعون عنده. و اخذ العلویین لذلک الرأس من عسقلان و دفنه بمصر کأنه لا ریب فیه لکن الشأن فی کونه رأس الحسین علیه‌السلام. چنانچه فرموده بنا به اتفاق مؤرخین خلفاء فاطمیین مصر سری را از عسقلان به قاهره انتقال داده‌اند و به نام رأس مطهر امام علیه‌السلام در آنجا دفن کرده و مشهد بزرگی بالای آن ساخته‌اند ولی حرف، سر آنست که واقعا آن سر رأس مطهر حسین علیه‌السلام بوده است؟ هرگز به آن علم نداریم و ثابت و محقق نشده است به ویژه که [صفحه ۳۰۷] دست سیاست و ریاست خلفاء فاطمیین با آن بازی کرده و چه منظور سیاسی در آن عمل داشته‌اند که سری را از عسقلان به مصر برده‌اند. آیا ظاهرا از ترس صلیبیها این کار را کرده‌اند واقعا خوف و هراسی از آنها داشته‌اند؟ صلیبیها به چه منظوری آن مشهد را باید خراب نمایند؟ تا خلفاء فاطمیین از ترس آنها نسبت به رأس مدفون در عسقلان انتقال به قاهره بدهند؟ و کدام امر است که دست سیاست و ریاست با آن بازی کند ولی حقیقت آن محفوظ باشد چه خوب گفته شده: الا قاتل الله السیاسة و الریاسة فما دخلا شیئا الا افسداه. چنانچه در عصر خودمان نظائر این قبیل قضایا زیاد دیده می‌شود اگر شرح داده شود کلام به درازا می‌کشد و ممکن است بهانه‌ی جلوگیری از نشر کتاب بشود. (شرح این هجران و این خون جگر) (این زمان بگذار تا وقت دگر) و «الامور مرهونة باوقاتها» یکی از معاصرین گوید: صاحب الاخبار السنیة چنین روایت کرده است: الافضل بن بدر جمالی وزیر اسبق مصر در یکی از مسافرتهایش به عسقلان دستور داد تا برای مشهد رأس الحسین که در کنار عسقلان واقع بود بنای مجللی برپا نمایند. [صفحه ۳۰۸] این بنا که زیارتگاه عموم بود پس از سقوط عسقلان [۲۱۳] نیز به حال خود باقی ماند و صلیبی‌ها هیچگونه آسیبی بر آن نرساندند تا این که طلایع به وزرات مصر رسید- طلایع که از شیعیان خالص آل علی علیه‌السلام بود و نسبت به آثار آن خاندان سخت تعلق خاطر داشت شرط احتیاط را در آن دید که سر مطهر

را از عسقلان که به واسطه‌ی وجود صلیبیان پیوسته در معرض خطر بود به محل امنی منتقل کند و بدین منظور ساختمان مسجد بزرگی را در کنار شهر قاهره آغاز نمود لکن همین که کار ساختمان به پایان رسید خلیفه به وی گفت که این بناء چون در خارج حصار قرار گرفته لذا نمی‌تواند محل امنی باشد پس بهتر است به جای آن یکی از کاخ‌های داخل شهر را که از آسیب دشمن و حملات آینده‌ی صلیبیان در امان است انتخاب نماید- از این رو طلایع مسجد مزبور را به حال خود گذاشته و قصر زمرد را که از کاخ‌های زیبا و مجلل بود بدین منظور انتخاب کرد و آنگاه در میان آن بنای بسیار باشکوهی برپا ساخته و سر مطهر را از مدفن سابق بدانجا منتقل نمود- و بدین ترتیب آن سر پرشوری که در چندین قرن پیش بر فراز نیزه‌ها و روی سپرهای جنگاوران دست به دست گشته و از میدان کارزار به کوفه و از کوفه به دمشق و از آنجا به عسقلان برده شده بود این بار از عسقلان [صفحه ۳۰۹] به قاهره برده شد و در مسجدی که اکنون مشهور به جامع سیدنا الحسین است مدفون گردید.

عکس سر مبارک اصل و صحت ندارد

بعد صاحب این کلمات در کتابش عکس سر بریده در بالای نیزه را گراور کرده به عنوان این که رأس مطهر سیدالشهداء علیه‌السلام است و نسبت پیدایش آن را به موزه‌ی ایتالیا داده است و زهی خیال خام و زودباوری است عکس رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم را انتشار می‌دهند و نسبت آن را به فلان دیر نصاری داده و به خورد مسلمانهای زودباور می‌دهند و عکس امیرالمؤمنین علیه‌السلام را می‌سازند و نسبت به فلان موزه‌ی فرانسه مثلا می‌دهند و عکس رأس مطهر را درست می‌کنند و نسبت آن را به موزه‌ی ایتالیا می‌دهند و بعضی از تاریخ‌نویسان ما هم قبول کرده و حتی در کتابش گراور می‌کند.

عکسهای پیغمبر و ائمه خیالی است

در صورتی که یکی از علامتها که کذب آن نسبت‌ها را واضح می‌سازد آنست که در عکس رسول‌الله صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه‌السلام و در عکس رأس مطهر سیدالشهداء علیه‌السلام شاربهای کلفتی به نظر می‌رسد که قطعا از آداب اسلامی خارج است و هرگز پیغمبر و امیرالمؤمنین و سائر ائمه علیهم‌السلام موهای شارب را بلند نگذاشته موی جلو دماغ و لب بالا را از بیخ می‌زدند و لذا محققین از فقهاء نوشته‌اند که (بهتر تراشیدن موی شارب است از بیخ) و حتی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام مشهور است که اگر مرا ملامت نمی‌کردند بر شارب خود داغ می‌گذاشتم که در آن مو نروید گر چه این روایت را این جانب تا حال در کتب حدیث ندیده‌ام و [صفحه ۳۱۰] نظر به شهرتی که داشت نگارش دادم و توفیق اطلاع بر آن را از خداوند مسئلت می‌نمایم ولی خود این شهرت بزرگترین دلیل است بر این که موی شارب را به حال خود گذاشتن و یا در شاربها موی بلندی گذاشتن از آداب و رسوم اسلامی دور است و هرگز پیشوایان اسلام و ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام که دارای صفت عصمت‌اند خلاف آداب و رسوم دینی را به جا نمی‌آورند و با آن کلفتی موی شارب را که از علائم مجوسیهاست نمی‌گذارند به حال خود بماند و در آن عکسها که به رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین (ع) و امام رضا (ع) و یا در عکس رأس مطهر شارب با آن کلفتی دیده می‌شود بهتر دلیل بر ساختگی بودن آنهاست و نقاشی‌کنندگان آنها که یک مشت از یهودیهای بی‌حیاء و دشمنان سرسخت اسلام و بعضی از صوفی‌های و دراویش متصوفه می‌باشند از آداب و رسوم اسلامی اطلاع ندارند عکسی که درست می‌کنند و به ان ذوات مقدسه نسبت می‌دهند غافل از رویه‌ی رسول‌الله صلی الله علیه و آله و ائمه علیه‌السلام هستند و لذا شاربها با آن کلفتی و بلندی برای آنها درست می‌کنند که بدون شک ساختگی و غلط است.

بعضی از مسلمانهای زود باور

ولی اف بر یک عده مسلمانهای بی‌خبر که آن عکسها را زینت در و دیوار کرده و هتک حرمت نموده و حتی بر کتاب تاریخ نیز گراور می‌کنند، چرا؟ برای این که می‌بینند نسبت آن عکسها را به جای دور و دراز حواله کرده و به فلان موزه‌ی فلان مملکت داده‌اند که دسترس کسی نباشد که واقع را بتواند به دست آورد و اگر کسی هم برود و در خود [صفحه ۳۱۱] آن موزه‌ها آنها را دیده باشد باز بدون شک ساختگی است و باید دانسته شود تمامی آن عکسها که نسبت به پیغمبر و امام (ع) داده‌اند و می‌دهند اساسا دروغ و بی‌اصل و حقیقت است.

تحقیقات درباره‌ی رأس مطهر

قولی که نقل شد مدفن رأس مطهر در قاهره است و از عسقلان به آنجا برده‌اند از شیعه احدی را بر آن قول قائل نتوان پیدا کرد مگر بعضی از تاریخ‌نویسان عصر حاضر ما که اعتمادش بر تواریخ بیشتر باشد و قول مشهور میان شیعه را که ملحق کردن سر مطهر به بدن مبارکش در کربلاء باشد به کنار بگذارد چنانچه علامه سید امین عاملی (قدس‌سره) تصریح فرموده که قول مزبور اختصاص بر اهل سنت دارد و احدی از شیعه بر آن قائل نیست [۲۱۴] .

اقوال درباره‌ی رأس مطهر

محدث قمی(ره) در منتهی الامال گوید: احادیث بسیار دلالت می‌کند بر این که مردی از شیعیان شام شبانه سر مبارک را دزدید... و سپس گوید: روایت است که یزید در پاسخ تقاضای حضرت سجاد (ع) که می‌خواست سر پدر را بار دیگر زیارت کند گفت: تو دیگر هرگز آن را نخواهی دید و این روایت مضمون حدیث راجع به سرقت رفتن سر مبارک را تأیید می‌کند... و بعضی گفته: از ظاهر تواریخ چنین برمی‌آید که سر مطهر از [صفحه ۳۱۲] بالای در سرای یزید به سرقت رفت و به وسیله‌ی شیعیان آن حضرت در عسقلان به خاک سپرده شد. محدث قمی(ره) که فرموده: احادیث بسیار دلالت می‌کند... الخ جای تعجب است در کدام آن احادیث است که مردی از شیعیان رأس مطهر را شبانه دزدید و آن را آورد در عسقلان دفن کرد بلکه از آن احادیث است که امام صادق (ع) می‌فرماید: قال لولده اسماعیل انه لما حمل الی الشام سرقه مولی لنا فدفنه بجنب امیرالمؤمنین (ع). و اگر سرقت اصل داشته باشد آورده نزد امیرالمؤمنین (ع) در نجف اشرف دفن کرده است نه در عسقلان و اگر به عراق آورده باشد در کربلاء دفن می‌کند پس چرا به نجف می‌برد. و اما پاسخ یزید پلید به امام سجاد (ع): که سر پدر را هرگز نخواهی دید. در تواریخ دیگر تصریح شده که امام (ع) سر مبارک را با رؤس سایر شهداء بالاخره از یزید گرفت چنانچه یزید در اول امر از دادن سایر اشیاء غارت شده نیز خودداری می‌کرد ولی امام (ع) اصرار ورزید که در میان آنها مغزل جده‌ام فاطمهٔ زهراء علیهاالسلام و مقنعه و قلاده و پیراهن او موجود است [۲۱۵] باید رد شود و گرفت. و آنچه بعضی گفته و احتیاط کرده به ظاهر تواریخ نسبت داده که [صفحه ۳۱۳] شاید واقع نداشته باشد چنانچه واقع هم ندارد که سر مطهر از بالای در سرای یزید به سرقت رفت و به وسیله‌ی شیعیان آن حضرت در عسقلان به خاک سپرده شد. جای بسی حیرت است زیرا قولی که راجع به دفن شدن رأس مطهر در عسقلان است و آن قول اختصاص به سنیها دارد آنست که سر مبارک در خزانه‌ی یزید در دمشق بود و آن را کفن کرده و در باب فرادیس دفن نمودند و ازآنجا خلفاء فاطمیین نقل داده در عسقلان دفن کردند [۲۱۶] و بعد ازآن از عسقلان در سال (۵۴۸) ه روز یکشنبه ۸ جمادی‌الاخرهٔ به قاهره حمل شده است چنانچه در کلمات علامه‌ی امین عاملی (ره) گذشت نه این که سر مبارک به سرقت رفت و در عسقلان به خاک سپرده شد زیرا دفن کردن سری را در عسقلان بعدا اتفاق افتاده. و بعد از زمن یزید و سرقت رفتن سر مطهر است. ابن فضل الله عمری در کتاب مسالک الابصار فی ممالک الامصار مطبوع به تحقیق احمد زکی پاشا که از مدارک و مصادر معتبره‌ی مشهوره است گوید: و المدی بعید بین مقتل الحسین و مبنی مشهد عسقلان ص [صفحه ۳۱۴] ۲۲۰ ط دارالکتب قاهره سال (۱۳۴۲) ق و

انکار کرده که رأس مطهر به قاهره حمل شده باشد. معلوم می‌شود کسی که گفته: رأس مطهر به سرقت رفت و به وسیله‌ی شیعیان در عسقلان دفن شد. روایت سرقت رفتن رأس مطهر را ضمیمه به تاریخ دفن شدن سری را در عسقلان کرده و از آن نتیجه‌ی موهومی گرفته است که هیچگونه اعتماد را نشاید. علامه‌ی امین عاملی (ره) فرموده: الخامس (یعنی از اقوال که درباره‌ی رأس مطهر است): انه بدمشق قال سبط ابن الجوزی حکی ابن ابی‌الدنیا قال وجد رأس الحسین (ع) فی خزانهٔ یزید بدمشق فکفنوه و دفنوه بباب الفرادیس و کذا ذکر البلاذری فی تاریخه قال هو بدمشق فی دار الامارهٔ و کذا ذکر الواقدی ایضا انتهی. و یروی سلیمان بن عبدالملک قال وجدت رأس الحسین (ع) فی خزانهٔ یزید بن معاویهٔ فکسوته خمسهٔ اثواب من الدیباج وصلیت علیه فی جماعهٔ من أصحابی و قبرته. و فی روایهٔ انه مکث فی خزائن بنی‌امیهٔ حتی ولی سلیمان بن عبدالملک فطلب فجیىء به و هو عظم ابیض فجعله فی سفطه و طیبه و جعل علیه ثوبا و دفنه فی مقابر المسلمین بعد ما صلی علیه فلما ولی عمر بن عبدالعزیز سأل عن موضعه فنبشه و أخذه والله اعلم ما صنع به و قال بعضهم: الظاهر من دینه انه بعث به الی کربلاء فدفنه مع الجسد الشریف و روی ابن نما عن منصور بن جمهور انه دخل خزانهٔ یزید لما فتحت فوجد بها [صفحه ۳۱۵] جونهٔ حمراء فقال لغلامه سلیم احتفظ بهذه الجونهٔ فانها کنز من کنوز بنی‌امیهٔ فلما فتحها اذبها رأس الحسین علیه‌السلام و هو مخضوب بالسواد فلفه فی ثوب و دفنه عند باب الفرادیس عند البرج الثالث مما یلی المشرق انتهی. بعد از نقل آن کلمات سید امین عاملی (ره) گوید: اقول و کأنه هو الموضع المعروف الان بمسجد او مقام او مشهد رأس الحسین (ع) بجانب المسجد الاموی بدمشق و هو مشهد مشید معظم [۲۱۷] . از این کلمات و عبارات چنین برمی‌آید که پیدا شدن رأس مطهر بنا به قول سنیها در خزانه‌ی یزید پس از مدتها بوده نه این که از بالای در سرای یزید به سرقت رفت و در عسقلان مدفون شد. و با آن اقوال مختلفه و آراء پراکنده که با هم تعارض واضح [صفحه ۳۱۶] دارند چطور می‌شود به یکی از آنها اعتماد کرد و یکی را ترجیح داد؟ تا کجا رسد که کسی که بسیار به تاریخهائی که از قلم هر شخصی تراوش نموده و علاقه و اعتماد بسیاری بر آنها دارد خبر سرقت رفتن رأس اطهر را بر آنها بچسباند و نتیجه‌ی که هیچگونه ارزشی ندارد و موهوم محض است اخذ نماید و موضوعی که هرگز واقعیت ندارد در کتابش بنگارد و رأس مطهر را در عسقلان مدفون سازد.

کلام امام یافعی

امام یافعی یمنی مکی متوفی به سال (۷۶۸) ه در مرآت الجنان گوید [۲۱۸] و ما ذکر انه نقل الی عسقلان او القاهرهٔ لا یصح. یعنی آنچه گفته شده که رأس مطهر امام (ع) به عسقلان نقل شده و یا به قاهره نقل داده‌اند صحیح نمی‌باشد، از کلام یافعی نیز که صریحا نقل کردن رأس مطهر را به عسقلان و یا قاهره انکار کرده ظاهر می‌شود که نزد وی محقق شده که سری که نقل داده‌اند رأس مطهر امام علیه‌السلام نبوده است. پس آنچه خلاصه‌ی گفتار جمعی از مؤرخین اهل سنت است آنست که سر مبارک امام (ع)را از خزانه‌ی یزید پلید یافته‌اند و آن را در باب الفرادیس دمشق دفن کرده‌اند و ظاهرا این قضیه در زمان سلیمان بن [صفحه ۳۱۷] عبدالملک خلیفه‌ی پرخور اموری اتفاق افتاده [۲۱۹] و در زمان فاطمیین مصر از باب الفرادیس به عسقلان نقل داده و از آنجا نیز در سال (۵۴۸) ه یا (۵۴۹) ه به قاهره حمل کرده‌اند و به نقل بعضی این قضیه‌ی حمل رأس شریف از خوف صلیبی‌ها بوده ولی از کجا که امثال امیر الجیوش بدر جمالی وزیر المستنصر بالله معد فاطمی و ملک الافضل و در زمان الفائز بالله طلائع بن رزبک و دیگر زمامداران وقت نظریات سیاسی که در انظار مردم اثر بگذارد از این عمل‌شان نداشته‌اند و بی‌جهت نیست که امام یافعی ابومحمد عبدالله بن علی بن سلیمان یمنی مکی متوفی در سال (۷۶۸) ه گفته: نقل دادن رأس اطهر را به عسقلان یا قاهره صحت ندارد چنانچه عین عبارت او گذشت و خود امام یافعی نقل کرده که رأس مطهر را یزید به مدینه‌ی منوره با خاندان رسالت و جمعی از موالی بنی‌هاشم و عده‌ی از موالی ابوسفیان فرستاد و در مدینه در بقیع نزد قبر مادرش فاطمهٔ علیهاالسلام دفن شد و گوید: [۲۲۰] «هذا اصح ما قیل فیه» و از زبیر بن بکار نیز این قول [صفحه ۳۱۸] را نقل کرده ولی زبیر به بکار از دشمنان اهل‌بیت علیهم‌السلام است

اقوالش بقدر پشیزی ارزش ندارد و اگر رأس مطهر را به مدینه برده باشند در آنجا دفن نشده و قبر مادرش زهراء بتول علیهاالسلام در بقیع نیست جده‌ی امام علیه‌السلام فاطمهٔ بنت اسد در بقیع مدفون است و از مؤرخین که گفته‌اند رأس مطهر را به مدینه برده‌اند قائلند به این که آن را از مدینه به کربلاء آورده و به جسد اطیب ملحق کرده‌اند.

کلام سبط ابن الجوزی

سبط ابن الجوزی در تذکرهٔ الخواص گوید: و اختلفوا فی الرأس علی اقوال اشهرها انه رده الی المدینهٔ مع السبایا ثم رد الی الجسد بکربلاء فدفن معه قاله هشام و غیره. گوید: اختلاف کرده‌اند درباره‌ی رأس مطهر به چند قولی مشهورترین آن قولها آنست که رأس مطهر را یزید به مدینه با اسراء اهل‌بیت فرستاد و از مدینه برگردانیده شد به جسد اطهر در کربلاء و دفن شد رأس مطهر با جسد مبارک و این قول را هشام و غیر او گفته است. در صورتی که اسراء اهل‌بیت (ع) در اربعین به کربلاء آمده‌اند قطعا رأس مطهر را که با خودشان آورده‌اند در کربلاء دفن می‌نمایند دوباره با خودشان به مدینه نمی‌برند و این قول که از اقوال سنیهاست مؤید قول مشهور میان امامیه است که رأس مطهر به کربلاء برگردانیده شد و با جسد اطهر دفن گردید.

توجه افکار عمومی بر علیه یزید پلید

بعد از جریان اوضاع شام و قیام افکار عمومی مردم بر علیه یزید [صفحه ۳۱۹] چنانچه طبری و سبط ابن الجوزی تصریح کرده‌اند یزید در اول امر مسرور شده و از ابن‌زیاد بسیار خوشحال [۲۲۱] و مورد انعام و جایزه‌ی خود قرار داده ولی بعدا که دید انعکاس قضیه‌ی کربلاء در انظار مردم نتیجه‌ی بد بخشید گناه را گردن ابن‌زیاد انداخته و می‌گفت کاش متحمل اذیت می‌شدم و حسین (ع) را با خودم به منزل خود وارد می‌کردم به جهت حفظ احترام رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم و رعایت حرمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و قرابت او این کار را می‌نمودم و می‌گفت: لعن الله ابن مرجانهٔ لقد بغضنی الی المسلمین و زرع لی فی قلوبهم البغضاء ثم غضب علی ابن زیاد و نوی قتله [۲۲۲] . کسی که گوید: ابن‌زیاد مرا نزد مسلمانها مبغوض گردانید و تخم عداوت مرا در دلهای آنها کاشت چطور رأس مطهر را به مدینه می‌فرستد که خلاف حیلت اوست. مجاهد گوید: به خدا قسم احدی در مردم نماند مگر این که [صفحه ۳۲۰] یزید را، سب کرده و دشنام داده و به او عیب گرفت و او را ترک کرد [۲۲۳] .

حرکت دادن یزید به اسراء از شام

نگارنده گوید: چون همه‌ی مردم می‌دانستند که ابن‌زیاد هر چه کرده به امر یزید بوده است با وصف این که اسراء اهل‌بیت علیهم‌السلام را که خواست از شام حرکت دهد به نعمان مأموریت داد که به اهل‌بیت احترام کند بلکه از بغض و کینه‌ی مردم و نفرت آنها کاسته شود به نعمان گفت: با عده سپاهی کاروان خاندان نبوت را تا به وطن بدرقه کند و دستور داد: کاروان را در شب حرکت دهد. همه جا قافله از پیشاپیش باشد و مأمورین با فاصله‌ی تقریبا یک میدان اسب سایه به سایه‌ی آن حرکت کنند. هر جا که یکی از افراد خاندان رسالت برای انجام امری پیاده شد و قافله‌ی آنها توقف کرد مأموران نیز به انتظار سوار شدن مجدد او در جای خود بایستند. هر جا که قافله فرود آمد و خیمه زد مأمورین نیز در نزدیکی همان محل فرود آیند و خیمه زنند مأموران با افراد قافله‌ی خاندان رسالت با احترام بسیار رفتار کنند مانند رفتار غلام در مقابل مولی و سید خود. با این ترتیب و احترام از شام خاندان نبوت حرکت کرده‌اند چطور می‌شود با آنان رأس مطهر را برای ارعاب و قدرت‌نمائی و تسلط [صفحه ۳۲۱] نشان دادن به مدینه فرستد.

کلام حاج فرهاد میرزا در قمقام

مرحوم حاج فرهاد میرزا معتمد الدولهٔ فرزند مرحوم عباس میرزا نائب السلطنهٔ [۲۲۴] ابن فتحعلی شاه قاجار در سال ۱۲۹۲ قمری در سفر حج [صفحه ۳۲۲] به مصر رفته و بارگاه مشهد رأس الحسین علیه‌السلام را در قاهره دیده و عظمت آن ساختمان در نظر وی جلوه کرده و چون ذهن او را مقام و عظمت امامت گرفته تصور کرده که از جهت بودن رأس مطهر در آن مکان است و لذا گوید: قول یافعی را در این باب صحیح نمی‌دانم [۲۲۵] یعنی قول او که گفته: نقل رأس مطهر به قاهره صحیح نیست چنانچه نقلش گذشت بعد معتمد الدوله گوید: در مدینه‌ی مصر که از بلاد عظمیه‌ی دنیاست چنین مسجد بیهوده نمی‌توان ساخت.

قبه‌ی عالی دلیل صحت آنچه مردم ادعاء دارند نیست

مدرکش همان جلوه‌کردن عظمت آن مسجد در قاهره در نظر اوست و الا- دست سیاست ریاست طلبهای روزگار و حیله و تزویر آنها ساختمانهای مهمتر از آن را در صفحه‌ی روزگار به یادگار می‌گذارد اگر به شواهد این مطلب پرداخته شود کلام به درازا می‌کشد. و استاد شیخ احمد فهمی‌محمد در کتاب «ریحانهٔ الرسول صلی الله علیه و آله سیدنا الحسین علیه‌السلام» در تأئید دفن شدن رأس مطهر در قاهره به نقل صدور کرامات صوفیانه از آن مشهد و مسجد عظمی پرداخته و به شرح [صفحه ۳۲۳] خوابهای فراوان همت گمارده که ابدا در نزد ما به درد نخورده و ارزشی به آنها نمی‌توانیم قائل باشیم رجوع شود به کتاب نامبرده از ص ۱۸۳ تا آخر آن کتاب- طبع مصر. وجود قبه‌ی عالیه و مسجد زرگ و ساختمان مهم در جائی دلیل بر صحت آنچه معروف در میان مردم است که بدون تحقیق متوجه موضوعی می‌شوند نمی‌باشد در قبرستان دمشق قبری که دارای قبه‌ی عالی است منسوب به حضرت فاطمهٔ بنت الحسین علیه‌السلام و حضرت سکینهٔ بنت الحسین علیه‌السلام وجود دارد ولی دلیل نمی‌شود که آن دو بانوی با عظمت اسلامی در آنجا دفن شده‌اند زیرا به موجب تواریخ معتبره هر دو بانوی معظمه در مدینه‌ی منوره از دنیا رفته و در بقیع مدفونند.

احمد بن موسی در شیراز

در شیراز قبه‌ی مجلل بسیار عالی بر سر قبر (احمد بن موسی) ساختمان شده و دارای صحن و ضریح مهم و مسجد و غیره است و میان مردم مشهور به قبر حضرت احمد بن امام موسی کاظم (ع) است و در میان عجمهای فارسی‌زبان مشهور به شاه چراغ شده است که از سال یک هزارم بعد از هجرت این شهرت و لقب پیدا گردیده و ظاهرا از ترهات صوفیه است. قبری که در شیراز به نام (شاه چراغ) شهرت یافته در عصر اتابک ابوبکر بن سعد بن زنگی متوفی به سال (۶۵۹) ه. ق ممدوح شیخ سعدی شاعر مشهور پیدا شده و قبل از آن ظاهرا اثری از آن قبر نبوده و پس از پیدا شدن قبرش جسدش را دیدند که پوسیده نشده و تغییر نیافته و [صفحه ۳۲۴] در انگشتش خاتمی‌بوده [۲۲۶] که نقش آن این است (العزة لله احمد بن موسی) و از آن خیال کرده‌اند که فرزند امام کاظم (ع) است. و مؤرخ نسابه‌ی محقق علی بن زید بیهقی معروف به ابن فندق متوفی به سال (۵۶۵) ه. ق که با خاندان اتابک ابوبکر معاصر بوده و از معاصرین بلکه از شاگردان امام مفسر طبرسی (ره) صاحب مجمع البیان است در کتاب (لباب الانساب) مخطوط انکار کرده که احمد بن امام موسی علیه‌السلام در شیراز مدفون شده باشد و گوید: (و بعض النسابین یرون قبره و مزاره بشیراز و هذا مشهور من اغلاط العامهٔ). و معلوم می‌شود قبل از شهرت قبر نامبرده در زمان اتابک ابوبکر مذاکره‌ی قبر مزبور و مدفون شدن احمد بن موسی (ع) در میان بوده است زیرا ابن فندق در سال (۵۶۵) ه وفات یافته و شهرت قبر در زمان اتابک ابوبکر زنگی که در (۶۵۹) ه وفات کرده می‌باشد پس به این نتیجه می‌رسیم که قبلا قبر نامبرده شناخته شده ولی پیدا شدن جسد بدون این که تغییر یافته باشد در زمان ابوبکر زنگی شده و شهرت به [صفحه ۳۲۵] سزا کرده است و خیال شده که قبلا کسی آن قبر را نمی‌شناخته است ولی ابن فندق

شیدیدا انکار کرده که احمد بن امام موسی علیه‌السلام در آنجا مدفون باشد و مدعی شده که احمد بن امام موسی (ع) در (اسفراین) از نواحی خراسان مدفون است ولکن ادعای او نیز محقق و ثابت نیست که موجب قطع باشد زیرا درباره‌ی مدفون شدن او قصه‌ی نقل می‌کند که به افسانه و خرافات نزدیک است مانند آنچه در کتاب (آثار العجم) نقل کرده است و افسانه‌ی بیشتر نیست. بعضی گوید: که احمد بن امام موسی الکاظم علیه‌السلام در بلخ مدفون است والله العالم. و علامه‌ی مامقانی (ره) می‌فرماید: عوام خیال می‌کنند که احمد بن موسی (ع) در جوار پدر بزرگوارش در صحن شریف مدفون است و آن توهم بیشتر نبوده و منشأ و مأخذی ندارد.

نسخه‌ی سر السلسلهٔ نسابه‌ی بخاری

نگارنده گوید: احتمال قوی می‌دهم که احمد بن موسی مدفون در شیراز مشهور به شاه چراغ عبارت از احمد بن موسی مبرقع بن امام محمد تقی الجواد (ع) است زیرا شیخ نسابه‌ی معتمد ابونصر بخاری در کتاب «سر السلسلهٔ العلویهٔ» گوید: (و احمد بن موسی بن محمد التقی بن علی الرضا (ع) مدفون بشیراز مات بها بعد نقله من قم الیها). چنانچه عین همین عبارت در نسخه‌ی مخطوطه [۲۲۷] از آن کتاب نامبرده [صفحه ۳۲۶] موجود است ولی در نسخه‌ی مطبوعه از کتاب «سر السلسلهٔ العلویهٔ» در هند که از روی آن نسخه نیز در نجف اشرف به طبع رسیده این عبارت را که نقل شد ندارد معلوم می‌شود نسخه‌ی چاپ شده در هند ناقص بوده و سقط داشته است. منظور گنبد و بارگاه و قبه‌ی عالی دلیل صحت آنچه اشتهار یافته و قبری را به کسی نسبت داده‌اند نمی‌باشد بلکه باید مدفون در آن محل ثابت شده و انسان یقین به مدفون شدن شخصی پیدا کند پس قبه و مسجد موجود در قاهره چنانچه ذهن مرحوم حاج فرهاد میرزا معتمدالدوله قاجار را گرفته دلیل مدفون شدن سری که از عسقلان به قاهره برده‌اند رأس مطهر سیدالشهداء سلام‌الله‌علیه باشد نمی‌شود. جاهای زیادی را در بلاد اسلامی به عنوان این که مدفون در آنها از اولاد یکی از ائمه علیهم‌السلام است زیارتگاه کرده‌اند و یا شخص مدفون از اولاد مع‌الواسطه بوده ولی از اولاد بلاواسطه شهرت داده‌اند و بعض جاها را به بهانه‌ی صدور کرامتی مسجد ساخته و شهرت داده‌اند [صفحه ۳۲۷] و ظهور آن کرامت هم پس از کنجکاوی معلوم می‌شود حقیقت ندارد.

قبه‌ی در تبریز در کوه سرخاب

در تبریز در قله‌ی کوه سرخاب مقبره‌ایست به نام (عین علی زین علی) و گویند که اصل صحیح آن عون بن علی (ع) و زید بن علی (ع) است و در افواه عوام تحریف و تصحیف گردیده [۲۲۸] و هر دو فرزندان امام [صفحه ۳۲۹] امیرالمؤمنین (ع) است ولی این شهرت بی‌اصل و بی‌اساس است آنجا مسکن دو جولاهه‌ی زاهد گوشه‌گیر بوده که صاحب روضات الجنان حافظ حسین متوفی (۹۹۷) ه. ق از ترهات و خرافات صوفیه‌ی سنیها افسانه‌ی درباره‌ی آنها نقل کرده است [۲۲۹] و جای تکیه‌ی جماعتی از صوفیهای نعمهٔ اللهیهٔ بوده ولی حشری در تذکره‌ی خود به خاطر شاه عباس کبیر صفوی و خوش‌آیند او آنجا را خوابگاه دو جگرگوشه‌های امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام [صفحه ۳۳۰] و نوردیده‌های امام کونین قلمداد کرده بالاخره امامزاده درست شده و پس از چند قرن از افراد خاندان ما سادات طباطبائین عبدالوهابیهٔ مرد سلیم‌النفس زودباوری نوشته‌ی حشری و امثال وی را مدرک خود قرار داده و از روی سادگی و سطحی بودن که در بعضی طبایع انسانی یک صفت غریزی است به نگارش هر نویسنده اعتماد کرده، در تاریخ بسیار ساده و سطحی و عوامانه‌ی خود به نام (تاریخ اولاد اطهار) نگارش داده و امامزاده‌ی لازم الاحترام ساخته است و بعدا اشخاصی پا به عرصه‌ی وجود می‌گذارند و به اقوال آن ساده‌لوحان زودباور اطمئنان کرده و نوشته‌های آنها را برای خودشان مدرک قرار می‌دهند و بعضی تقریبات و تأئیدات موهوم هم علاوه می‌شود شسته و رفته امامزاده می‌سازند ولی سادات و اولاد بلاشک و شبهه از بنی‌فاطمهٔ علیهاالسلام را احترام نمی‌گذارند سهل است بلکه بی‌احترامی می‌کنند و اهانت وارد می‌سازند.

به ادعای ساختگی مسجدی را تعمیر کردن در تبریز

یا با دعای ساختگی ارباب حیله و تزویر و شیادان و راه‌زنان راه دین و طراران طریق آئین اماکن متبرکه و مساجد مختلفه بنا می‌شود و مردم عوام را نیز به آنجاها سوق داده و مورد استفاده‌ی یک عده استفاده‌جو قرار می‌دهند چنانچه در عصر ما در جلو چشم مردم متدین و ارباب تحقیق در تبریز در محله‌ی کوچه باغ نزدیک به جاده‌ی خیابان بزرگ راه‌آهن که رو به طرف خط آهن و ایستگاه می‌رود در سمت راست کسی که [صفحه ۳۳۱] رو به طرف غربی شهر و ایستگاه خط آهن تبریز است [۲۳۰] با حیله و تزویر و حقه‌بازی مردی معلوم الحال و دارای سوابق بی‌شمار و ادعاهای او که می‌خواست چند نفر دکتر طبی را نیز گل بزند و فریب دهد ولی موفق نشد اما عوام را فریب داده و کرامتی ادعا نموده بالاخره مسجد کهنه را تجدید بنا کردند و به نام مسجد (کرامت) نامیدند و عوام و زنان را به آنجا سوق داده و در معرض استفاده‌ی مادی گذاشتند و این قضیه در میان سالهای (۱۳۸۴) و (۱۳۸۵) قمری اتفاق افتاد و این جانب در آن موقع اجبارا در نجف اشرف بودم و به دخالت بعضی از اشخاصی که ممکن بود مردم از دخالت آنها باورشان باشد مسجد کرامتی ساختمان و تجدید بنا گردید. [صفحه ۳۳۲] تعجب است شخصی می‌گفته: گرچه ادعای شخص معلوم الحال درست نیست و با موازین دینی صحیح نمی‌باشد [۲۳۱] ولی اقلا باعث شد مسجد مخروبه‌ی آباد گشت. گوینده‌ی این کلام متوجه نشده که با دروغ و حقه‌بازی و جعل اکاذیب که از گناهان کبیره است مسجد مخروبه‌ای را آباد کردن چه معنی و چه فائده دارد؟ و چه نتیجه از آن برداشته می‌شود؟ بلی نتیجه‌ی که منظورشان بود برداشتند و آن عبارت از استفاده‌ی مادی از یک عده بیوه [صفحه ۳۳۳] زنان و ساده‌لوحان است. و ناگفته نماند: ممکن است به اذهان بعض اشخاص خطور کند در صورتی که مدفون شدن رأس مطهر سیدالشهداء علیه‌السلام در قاهره در مسجد مشهد الحسین علیه‌السلام ثابت نیست بلکه به اعتقاد ما امامیه عدم دفن رأس مطهر در آن مکان محقق است پس چرا این همه در کتب اهل سنت کرامات از آن بقعه‌ی عظیمه نقل می‌کنند زیرا امکان دارد فی الجمله صدرو کرامت از آن مکان صحت داشته باشد.

رفع شبهه

در رفع این شبهه گفته می‌شود: که صدور کرامات از آن مکان یا بعضی جاهائی که ممکن است وقوع کرامتی در آن محل که به نام امامزاده یا مسجد یا هر محلی که در آنجا عبادت به خدا می‌شود و از آنجا امامی را از ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام دائما از دور زیارت می‌کنند بالاخره مورد توجه می‌شود زیرا این قدر مردم در مکانی ایستاده و از آن مکان دائما متوجه و متوسل به امامی از معصومین علیهم‌السلام می‌شوند و لابد به سلام چند نفری اقلا جواب می‌دهند و به آن مکان با گوشه‌ی چشمی نظر می‌افکنند و اگر کسی در آن مکان روی تضرع به درگاه خداوندی بیاورد و متوسل به اولیاء او بشود و از خداوند درباره‌ی آنها طلب نزول رحمت و سلام نماید قطعا آنجا را مورد لطف و توجه قرار می‌دهند و محل استجابت دعوات می‌شود چون در توسل به انبیاء و اولیاء و ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام دور و نزدیک فرق نمی‌کند گرچه نزد قبور مطهره‌شان خصوصیت نیز دارد ولی از دور هم توسل و چنگ زدن به دامن پاک آنها [صفحه ۳۳۴] و ممکن و جائز بوده و امکان و رجحان داشته و فرق نمی‌کند اما این مطلب دلیل نیست که مدفون در آن مکان واقعا رأس مطهر امام علیه‌السلام یا در مکانهای دیگر امامزاده‌ی بلاواسطه است.

بررسی به اخبار وارده در مدفون شدن راس مطهر در نجف نزد امیرالمؤمنین

اشاره

آنچه از نقطه نظر دینی و جنبه‌ی مذهبی باید مورد نظر و بررسی قرار گیرد نه ازجهت تاریخی و نقلیات مؤرخین عادی که صحیح و

سقیم و درست یا وقایع نادرست را به قلم می‌آورند عبارت از نظر به اخبار وارده در مدفون شدن رأس مطهر سیدالشهداء علیه‌السلام در نزد امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نجف اشرف است. در خبر مرفوع ابن اسباط از امام صادق (ع) می‌فرماید: انک اذا اتیت الغری رأیت قبرین قبرا کبیرا و قبرا صغیرا فاما الکبیر فقبر امیرالمؤمنین علیه‌السلام و اما الصغیر فرأس الحسین علیه‌السلام [۲۳۲] . یعنی وقتی که تو به نجف رفتی دو تا قبر خواهی دید قبر بزرگ [صفحه ۳۳۵] و قبر کوچک اما بزرگ آن قبر امیرالمؤمنین (ع) است و اما قبر کوچک آن سر مبارک امام حسین (ع) است. معلوم می‌شود در آن زمان قبر کوچکی در نزد امیرالمؤمنین (ع) در نجف نمایان بوده و به عنوان این که رأس مطهر در آنجا دفن شده قبر کوچکی ساخته شده است. و در بعض اخبار است امام صادق (ع) که به نجف آمده دو رکعت نماز برای زیارت امیرالمؤمنین (ع) و دو رکعت برای موضع سر مبارک امام حسین (ع) و دو رکعت برای موضع منبر قائم (ع) نماز خوانده است [۲۳۳] . و در خبر یونس بن ظبیان گوید: امام صادق (ع) سوار مرکب شد من هم در حضور آن حضرت سوار شدم تشریف آورد نزد تپه‌های سرخ پیاده شد و وضو گرفت پس از آن نزدیک به جائی که ریگ جمع شده بود گشت و در آنجا نماز خواند و گریه فرمود بعد تمایل فرمود به جائی که پائین‌تر از اولی ریگ جمع شده بود مثل همان عمل به جا آورد یعنی نماز خواند و گریه کرد و فرمود: جائی که اول در آنجا نماز خواندم موضع قبر امیرالمؤمنین (ع) بود و آن دیگری موضع رأس مطهر حسین بود و ابن‌زیاد لعنه الله وقتی که رأس حسین (ع) را [صفحه ۳۳۶] به شام فرستاد آن را به کوفه برگردانیدند و ابن‌زیاد گفت: رأس مطهر را از کوفه خارج کنند تا اهل کوفه به جهت رأس مطهر آشوب نکنند و خداوند برگردانید رأس مطهر را نزد امیرالمؤمنین (ع) دفن شد «فالرأس مع الجسد و الجسد مع الرأس». و جملات آخری خبر که فرموده: فالرأس مع الجسد... الخ احتمال دو سه معنی در آن می‌رود و ظاهرش آنست که جمعی از اهل تحقیق گفته‌اند: فالرأس مع الجسد ای بعد ما دفن هناک ظاهرا الحق بالجسد بکربلاء. یعنی بعد از آن که رأس مطهر نزد امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر حسب ظاهر دفن شده به جسد اطهر در کربلاء ملحق گردیده است و احتمال این معنی در نظر بسیار قوی است. ولی اشکال در آنست که هنوز آن زمان یعنی در سال شصت و یک از هجرت قبر امیرالمؤمنین (ع) را در نجف اشرف کسی از اشخاص عادی نمی‌شناخت تا آنچه در روایات دیگر که فرموده‌اند: لما حمل رأسه الی الشام سرقه مولی لنا فدفنه بجنب امیرالمؤمنین (ع) [۲۳۴] -تحقق یابد و از غلامان آن را از شام بدزدد و بیاورد در نجف جنب امیرالمؤمنین علیه‌السلام دفن نماید و علاوه این کار با آوردن امام سجاد علیه‌السلام رأس مطهر [صفحه ۳۳۷] را به کربلاء و ملحق کردنش به بدن اطهر درست نمی‌آید چنانچه مشهور میان امامیه است. سید عالم جلیل حاج سید اسد الله حسینی تنکابنی (ره) در کتاب «مصائب الهداة [۲۳۵] » بعد از نقل اقوال نسبت به دفن شدن سر مبارک امام (ع) گوید: «لکن خبر حمل امام سجاد (ع) اشهر و اظهر واصح در نظر است و مؤید به عقل و نقل است» یعنی حمل کردن امام سجاد (ع) و سر مطهره را ملحق کردنش به جسد اطیب در کربلاء صحیح‌تر است. شیخ محدث کبیر شیخ حر عاملی (قدس‌سره) بعد از نقل روایات که به بعض آنها اشاره شد کلام سید اجل ابن طاووس (قدس‌سره) را نقل کرده که می‌فرماید: رأس مطهر برگردانیده شد بر جسد اطیب و با بدن مبارک در کربلاء دفن شد و عمل امامیه بر آنست. فرموده: و لا منافات بینهما یعنی در میان عمل اصحاب ما امامیه و آن روایات منافات ندارد. و به این جمله‌ی اجمالی اکتفا کرده و به کلام خودش خاتمه داده است. و شاید عدم منافات میان عمل اصحاب و آن روایات با آن است که ممکن است رأس مطهر را در موقع بردن به شام نزد قبر امام علیه‌السلام گذاشته باشند یا در مراجعت دادن ازآنجا در نزد قبر مبارک امیرالمؤمنین [صفحه ۳۳۸] علیه‌السلام گذاشته و از آنجا برگردانیده و در کربلاء با جسد اطهر دفن کرده‌اند و شیخ الفقهاء صاحب جواهر الکلام (قدس‌سره) بعد از نقل روایات مزبوره و نقل کلام سید اجل ابن طاووس (قدس‌سره) که عمل امامیه بر آنست که رأس مطهر در کربلاء به جسد اطهر ملحق شده می‌فرماید: «و لعله لا منافاة لا مکان دفنه مدة ثم نقل الی کربلاء». یعنی شاید منافات میان آن روایات و عمل اصحاب نباشد زیرا ممکن است رأس مطهر را در نزد امیرالمؤمنین علیه‌السلام مدتی دفن کنند و بعد از آن به کربلاء نقل شده و با جسد اطهر دفن شده باشد. و صاحب جواهر الکلام بعد

از آن کلمات شریفه‌اش روایتی را نقل کرده که امام صادق سلام‌الله‌علیه در نزد قائم مائل در طریق غری نماز به جا آورد و از آن حضرت سئوال شد که آن چه نمازی بود خواندید؟ فرمود: اینجا موضع رأس مطهر جدم حسین علیه‌السلام است که آن را در اینجا گذاشتند [۲۳۶] . و بعد مطلبی را به طور امکان نقل فرموده که خوب است در کتاب جواهر الکلام بماند و از آن نقل نشود چون به ثبوت نرسیده و حدس محض است. [صفحه ۳۳۹] پس امکان گذاشتن رأس مطهر در نزد قبر مبارک امیرالمؤمنین علیه‌السلام وجود دارد ولی این امکانها و احتمالها را در مقام جمع میان اخبار در مقام فقاهت و اجتهاد گفته می‌شود و از فقیه صادر می‌گردد و ظاهر اخبار مزبوره دفن رأس مطهر در جنب امیرالمؤمنین علیه‌السلام است نه وضع کردن آن در نزد قبر مبارک امام (ع) علاوه از روایات و از بعض تواریخ هم معلوم می‌شود قبر کوچکی در نزد قبر امیرالمؤمنین (ع) وجود داشته که علامت دفن شدن رأس مطهر بوده است و اگر این مطلب حقیقت دارد چطور شده که بعدا آثاری از آن نمانده گر چه اشخاصی هستند که از بالای سر قبر مطهر امیرالمؤمنین (ع) رد نمی‌شوند نظر به آن روایاتی که اشاره شد. و آنچه کار را سهل و این موضوع مبهم را آسان می‌کند آنست که حقیقت امر در مفاد آن روایات بر ما معلوم نیست و وضع کردن رأس مطهر در نزد امیرالمؤمنین (ع) و یا دفن کردن در جنب آن حضرت و از آنجا نقل دادن به کربلاء و الحاق به جسد اطهر احتمالاتی است که در مقام فقاهت برای رفع منافات میان عمل اصحاب و مفاد آن روایات گفته شده ولی خداوند بر حقائق عالم است و چنانچه نقل شد در بعضی از آن روایات جملات متشابهی وجود دارد که فرموده: فالرأس مع الجسد... الخ اشاره به آنست که رأس مطهر با جسد اطهر دفن شده است. و ممکن است حقیقت امر در آن روایات سری باشد از اسرار [صفحه ۳۴۰] که واقع آن بر ما مکشوف نشده و برای مصالحی که در آن زمان وجود داشته آن احادیث از ائمه علیهم‌السلام صادر شده است علاوه بر اسانید آن اخبار که درست تنقیح و تصحیح نشده است و مانند (مبارک خباز) که در کتب رجال ذکری از وی نیست و (یونس بن ظبیان) که از وضاعین حدیث است از راویان آن اخبارند.

اعراض اصحاب قادح در اخبار است

با این که آن روایات در جلو چشم علمای اعلام امامیه و فقهاء عظام اثنی‌عشریهٔ بوده و در کتب جوامع حدیث شیعه آنها را دیده‌اند و به آنها اعتناء نداشته‌اند و اعراض‌شان از آن اخبار محقق بوده و شاهد آنست که وثوق و اطمئنان به آنها نکرده‌اند زیرا صحت اسناد آن روایات تمام نشده و رجالی که آنها را روایت کرده‌اند غیرمعروف می‌باشند. و شکی نیست که اعراض اصحاب از خبر و یا اخباری گرچه بیشتر باشد قادح بوده و وجود عیبی را در آن اخبار می‌رساند بلکه هر قدر اخبار بیشتر بوده باشد و اسناد صحیح داشته باشد قادح بودن اعراض قوی‌تر می‌گردد چون در اخبار چنانچه در مورد خود محقق شده عمل اصحاب شرط نیست بلکه اعراض‌شان قادح بوده و وجود عیبی را لازم گرفته است .

کلمات سید معاصر

پس آنچه سید معاصر علامه‌ی محقق آقا سید عبدالرزاق مقرم نجفی (قدس‌سره) در کتاب مقتل الحسین (ع) فرموده صحیح و قابل قبول است و خوب است عین عبارات آن مرحوم که از اصدقاء بوده و مصداق «الحب فی الله» با آن مرحوم در میان بود در اینجا برای اتمام فائده [صفحه ۳۴۱] نقل گردد: در کتاب مقتل الحسین (ع) گوید: الرأس مع الجسد. لما عرف زین‌العابدین (ع) الموافقة من یزید طلب منه الرؤس کلها لیدفنها فی محلها فلم یتباعد یزید عن رغبته فدفع الیه رأس الحسین (ع) مع رؤس اهل بیته و صحبه فألحقها بالابدان. نص علی مجیئه الرؤس الی کربلاء فی «حبیب السیر» کما فی نفس المهموم ص ۲۵۳ و ریاض الاحزان ص ۱۵۵ و اما رأس الحسین (ع) ففی روضة الواعظین للقتال ص ۱۶۵ و فی مثیر الاحزان لابن نما الحلی ص ۵۸: انه المعول علیه عند الامامیة، و فی اللهوف لابن طاووس ص ۱۱۲ علیه عمل الامامیة، و فی اعلام الوری للطبرسی ص ۱۵۱ و مقتل العوالم ص ۱۵۴ و ریاض

المصائب و البحار: انه المشهور بین العلماء، و قال ابن شهر آشوب فی المناقب ج ۲ ص ۲۰۰: ذکر المرتضی فی بعض رسائله ان رأس الحسین (ع) اعید الی بدنه فی کربلاء، و قال الطوسی: و منه زیارة الاربعین، و فی البحار عن العدد القویة لاخ العلامة الحلی (ره) مثله. و فی عجائب المخلوقات للقزوینی ص ۶۷: فی العشرین من صفر رد رأس الحسین (ع) الی جثته. و قال الشبراوی: قیل اعید الرأس الی جثته بعد اربعین یوما [۲۳۷] و فی شرح [صفحه ۳۴۲] همزیة البوصیری لابن حجر: اعید رأس الحسین (ع) بعد اربعین یوما من قتله، و قال سبط ابن الجوزی: الاشهر انه رد الی کربلاء فدفن مع الجسد [۲۳۸] ، و المناوی فی الکواکب الدریة ج ۱ ص ۵۷ نقل اتفاق الامامیة علی انه اعید الی کربلاء، و ان القرطبی رجحه و لم یتعقبه بل نسب الی بعض اهل الکشف و الشهود انه حصل له اطلاع علی انه اعید الی کربلاء. سید معاصر محقق رحمه الله بعد از بیان جملات مذکوره فرموده: و علی هذا فلا یعبأ بکل ما ورد بخلافه، و الحدیث بأنه عند قبر أبیه بمرأی من هؤلاء الا علام فاعراضهم عنه یدلنا علی عدم وثوقهم به لان اسناده لم یتم و رجاله غیر معروفین.

کلام ابوریحان بیرونی

و از کتب بسیار معتبر قدیم که در آن تصریح شده که رأس مطهر در کربلاء در بیستم ماه صفر به جسد اطیب ملحق شده عبارت از ابوریحان [صفحه ۳۴۳] بیرونی است که در کتاب خود «الاثار الباقیة» بر آن تصریح کرده است. ابوریحان مرد حکیم و مؤرخ و ریاضی‌دان مشهور است احتمال داده شده که اصل وی از اهل بیرون در بلاد سند بوده و مدتی اقامت در خوارزم نموده ولی تحقیق آنست که أصلش از أهل خوارزم است و در سال (۴۴۰) هجرت وفات یافته است و تشیع وی جای شک نیست اما حرف سر این است که شیعه‌ی امامی اثناعشری بوده یا زیدی است از تعبیرات وی از امام صادق سلام‌الله‌علیه و دفاعش از آن حضرت در موضوعی اثناعشری بودن وی نزد این جانب قوی است و شاید بر حسب اقتضاء زمان و محیطش به زیدی بودن تظاهر داشته است. ابوریحان در کتاب نفیس خود «الاثار الباقیة عن القرون الخالیة» که از نفائس کتب و از جلائل آثار بشمار است ولی متأسفانه که نسخه‌ی ناقصی از آن در اروپا به طبع رسیده است [۲۳۹] و آن کتاب در ایران به وسیله‌ی [صفحه ۳۴۴] یکی از مبتلایان به تعصب قومی ترجمه به فارسی گردیده و نواقص و معایبی را که ترجمه‌های فارسی نوعا دارد آن نیز دارا می‌باشد و خوب است عین عبارت عربی آن کتاب نقل شود و سپس ترجمه‌اش نقل گردد. ابوریحان گوید [۲۴۰] : و فی العشرین رد رأس الحسین علیه‌السلام الی جثته حتی دفن مع جثته و فیه زیارة الاربعین و هم حرمه بعد انصرافهم من الشام. مترجم الاثار الباقیة در ترجمه‌ی آن عبارت گوید: و در روز بیستم آن [۲۴۱] سر حسین علیه‌السلام را به بدنش ملحق کردند و در همانجا دفن نمودند [صفحه ۳۴۵] و زیارت اربعین راجع به این روز است و بدین سبب این زیارت را اربعین گویند که چهل نفر از اهل‌بیت او پس از مراجعت از شام قبرش را زیارت کردند [۲۴۲] . و برای خواننده‌ی عزیز پوشیده نیست که وجه تسمیه‌ی زیارت اربعین در کلام ابوریحان غیر از آنست که مشهور است و از مختصات ابوریحان بشمار است زیرا هنوز غیر از او به کسی دیگر اطلاع نداریم که زیارت اربعین را به جهت زیارت چهل نفر از اهل‌بیت سیدالشهداء (ع) بداند بلکه مشهور آنست که زیارت اربعین یعنی بعد از چهل روز از شهادت آن حضرت است که اهل‌بیت (ع) وارد کربلاء شده و رأس أطهر را ملحق به بدن أطیب کرده‌اند و جابر انصاری (ره) نیز مشرف گشته و قبر مطهر را زیارت کرده‌اند.

کلمات اعلام درباره‌ی رأس اطهر

زکریا بن محمد قزوینی در کتاب عجائب المخلوقات گوید: الیوم الاول منه عید بنی‌أمیة ادخلت فیه رأس الحسین رضی‌الله‌عنه بدمشق و العشرون منه ردت رأس الحسین الی جثته. یعنی روز اول از ماه صفر عید بنی‌امیه است که در آن روز سر مبارک حسین (ع) را وارد دمشق کردند و روز بیستم از ماه صفر برگردانیده [صفحه ۳۴۶] شد سر مبارک حسین (ع) بر جثه‌ی مبارکش. و شیخ

بهائی (ره) در توضیح المقاصد فرموده: روز اول صفر رأس مطهر امام حسین (ع) حمل بر یزید در دمشق شد و بنی‌امیه آن روز را عید کردند ص ۵ ط مصر. شیخ شهید ابن فتال نیشابوری (ره) در روضهٔ الواعظین ص ۱۶۵ و فقیه ابن نما در مثیر الاحزان ص ۵۸ طبع سنگی قدیم، و سید ابن طاووس (ره) در لهوف و شیخ طبرسی (ره) در اعلام الوری ص ۱۵۱ و شیخ عبدالله بحرانی (ره) در مقتل عوالم ص ۱۵۴ و صاحب ریاض المصائب بعد از آن که اقوال علمای عامه را نقل کرده‌اند فرموده‌اند: هذه اقوال المخالفین فی ذلک و المشهور بین علماء الامامیهٔ انه دفن رأسه مع جسده رده علی بن الحسین (ع). یعنی اقوالی که گفته شده تمامی آنها اقوال اهل سنت درباره‌ی رأس مطهر است و اما مشهور میان علماء امامیه آنست که رأس مطهر با جسد سیدالشهداء (ع) دفن شده است آن را علی بن الحسین علیهماالسلام برگردانیده و عمل امامیه بر این است. چنانچه این قول مشهور میان علماء امامیه را از علماء اهل سنت نیز اطلاع دارند و آن را می‌دانند و بر علماء امامیه نسبت می‌دهند و سید علم الهدی (ره) چنانچه ابن شهر آشوب (ره) در مناقب نقل کرده به طور جزم این قول را فرموده و شیخ طوسی (ره) فرموده از آن جهت [صفحه ۳۴۷] است زیارت اربعین [۲۴۳] .

کلمات شبراوی در الاتحاف

و شبراوی گوید: قیل اعید الرأس الی الجثهٔ بکربلاء بعد اربعین یوما من قتله [۲۴۴] رجوع شود به کتاب الاتحاف بحب الاشراف ص ۱۲ و عین [صفحه ۳۴۹] همین عبارات را در صفحه ۲۳ نیز گفته است و سبط ابن الجوزی در تذکرهٔ الخواص گفته: که اشهر آنست که رأس مطهر به کربلاء برگردانیده شد و با جسد مطهر دفن شد ص ۱۵۰. و شیخ مناوی در کتاب الکواکب الدریهٔ ج ۱ ص ۵۷ گوید: «نقل اتفاق الامامیهٔ علی انه اعید الی کربلاء» یعنی نقل شده که امامیه اتفاق دارند بر این که رأس مطهر برگردانیده شد به کربلاء. و مؤرخ شهیر صاحب حبیب السیر گوید: تمامی رؤس شهداء را یزید به حضرت سجاد (ع) تسلیم کرد و آن حضرت آنها را در روز بیستم صفر با بدان طاهره ملحق فرمود و بعد متوجه مدینه شد و این صحیح‌ترین روایات درباره‌ی مدفن رأس مکرم است. و نظیر این کلام در ریاض الاحزان است ص ۱۵۵ و محدث قمی (ره) نیز در نفس المهموم از حبیب السیر نقل کرده است. از این نقلیات معلوم می‌شود یزید در اول امر بعد از اظهار امام علیه‌السلام که باید رأس مطهر را به من بدهی و آن پلید امتناع ورزید بعدا [صفحه ۳۵۰] امام علیه‌السلام اصرار فرموده و اشیاء غارت شده و رأس مطهر و سایر رؤس شهداء را گرفته است و در شام مزاری برای رؤس شهداء مشهور است شاید بعضی از رؤس مانده و در دمشق دفن شده است. علامه‌ی مجلسی (ره) در بحار فرموده: رأس مبارک با جسد شریف مدفون است و این قول مشهور میان علماء ما امامیه است و آن را علی بن الحسین علیهماالسلام برگردانید. و سید ابن طاووس (قدس‌سره) در اقبال نیز بر این قول اعتماد فرموده است گر چه به احتمال این که اسراء اهل‌بیت علیهم‌السلام یک ماه در شام توقف کرده باشند در قضیه‌ی اربعین به اشکال دچار شده ولی به مدفون شدن رأس مطهر در کربلاء اعتماد فرموده است در صورتی که جمعی چنانچه عبارت بعضی از آنها نقل شد تصریح کرده‌اند که رأس مطهر پس از چهل روز از شهادت به بدنش ملحق گردیده و این موضوع این را می‌رساند که در اربعین به کربلاء آمده و رأس مطهر را به بدن اطهر ملحق کرده‌اند. علامه‌ی محدث جزائری (ره) در انوار نعمانیهٔ در ضمن کلامی گوید: خرج علی بن الحسین علیه‌السلام بالنسوهٔ و رد رأس الحسین علیه‌السلام الی کربلاء- ج ۳ ص ۲۴۶ ط تبریز. شبلنجی در نور الابصار گوید: ذهبت الامامیهٔ الی انه اعید الی الجثهٔ و دفن بکربلاء بعد اربعین یوما من المقتل ص ۱۱۵ ط مصر سنهٔ (۱۳۲۰) ه. ق. یعنی امامیه درباره‌ی مدفن رأس مطهر بر آن رفته‌اند که رأس [صفحه ۳۵۱] مطهر برگردانیده شد به جسد اطهر بعد از چهل روز از شهادت آن حضرت و در کربلاء مدفون شد. و عین این عبارت را علامه‌ی شیخ محمد صبان از علماء اهل سنت در کتاب اسعاف الراغبین گفته رجوع شود به هامش نور الابصار ص ۱۶۰- از طبع نامبرده و به کتاب (الحسین) علی جلال ص ۱۴۰. مؤرخ حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده گوید [۲۴۵] : اهل‌بیت را با سر حسین علیه‌السلام پیش یزید بن معاویهٔ فرستادند او به سخن ابوبرده برادر ابوموسی اشعری ایشان را به مدینه فرستاد و سر حسین علیه‌السلام باز به

کربلاء پیش تنش فرستاد و به روایتی در عسقلان دفن کردند و به روایتی در حران. و گفته شد که دفن رأسی در عسقلان که رأس مطهر سیدالشهداء علیه‌السلام باشد معلوم نیست و دست سیاست فاطمیین و دیگران با آن بازی کرده و سری را به عنوان رأس مطهر از محلی به محل دیگر نقل داده‌اند و دفن سر (حران) هم در کلام مستوفی دیده می‌شود. [صفحه ۳۵۲] علی جلال در کتاب (الحسین) گوید [۲۴۶] : و الامامیهٔ و بعض اهل السنهٔ علی انه مدفون مع الجسد بکربلاء. علی جلال در نقل اقوال و آراء درباره‌ی رأس مطهر در کتاب نامبرده‌ی خود طول و تفصیل داده و نتوانسته به یکی از آنها به طور قطع جزم نماید و در آخر کلامش گفته: دفن کردن رأس مطهر در دمشق و نقل دادن به آن از آنجا به عسقلان و از عسقلان به قاهره ثابت نشده به نحوی که ثبوت تمام باشد رجوع شود به صفحه ۱۵۰-۱۴۹. و در کتابش از اقوال ضعیفه و کلمات هذیان و حرفهای خرافی زیاد است و از کلمات بیهوده‌ی ابن تیمیه‌ی حرانی نیز بسیار نقل کرده که غیر از تمایل به مسلک جمود وهابی‌گری چیزی بیشتر نیست.

قول صحیح قول امامیه است

پس قول صحیح آنست که علماء امامیه بر آن قائل و عمل‌شان بر آنست که رأس مطهر سیدالشهداء علیه‌السلام را امام سجاد سلام‌الله‌علیه در مراجعت از شام با رؤس شهداء به کربلاء آورده گرچه یقینی نیست که تمامی سرهای شهداء [۲۴۷] را با خود آورده باشد ولی رأس مطهر را با [صفحه ۳۵۳] مخدرات عصمت و طهارت بدون شک با خود به کربلاء آورده و در اربعین روز بیستم شهر صفر سال ۶۱ در کربلاء ملحق به جسد اطهر و اطیب کرده است و سائر رؤس شهداء را نیز در کربلاء دفن فرموده است. آیا در آن موقع که امام علیه‌السلام می‌خواسته رأس مطهر امام حسین علیه‌السلام را در قبر مبارکش ملحق به بدن اطهر کند آن مخدرات و بانوان عصمت در چه حال بوده‌اند؟ و قطعا امام (ع) آنها را امر می‌کند که کنار شوند و آن منظره را که در ذهن انسان تصور می‌شود ندیده باشند که عبارت از کشف قبر مطهر و الحاق رأس انور است.

توقف رباب تا یک سال در کنار قبر مطهر

و در بعض تواریخ معتبره نقل شده که رباب بنت امرىء القیس کلبی که زوجه‌ی با وفای سیدالشهداء (ع) بود و تا یک سال در کنار قبر مبارک امام (ع) در کربلاء مانده و در آنجا اقامت نمود و بعد از آن به مدینه مراجعت کرد و از کثرت غم و حزن و تأسف بر آن حضرت از دنیا رفت و آن بانوی باوفا با اسراء اهل‌بیت به شام رفته بود و در مراجعت در اربعین در کربلاء مانده و تا یک سال در کنار قبر مبارک امام علیه‌السلام در کربلاء اقامت گزیده است. [صفحه ۳۵۴] ابن الاثیر در تاریخ کامل گوید: و کان مع الحسین امرأته الرباب بنت امرىء القیس، و هی أم ابنته سکینهٔ، و حملت الی الشام فیمن حمل من أهله، ثم عادت الی المدینهٔ..... و قیل: انها أقامت علی قبره سنهٔ و عادت الی المدینهٔ فماتت أسفا علیه [۲۴۸] . در کتاب یکی از معاصرین است که شیخ کلینی (ره) در کتاب کافی از مصقلهٔ بن طحان روایت کرده که گفت: از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود: هنگامی‌که حضرت سیدالشهداء (ع) شهید شد زوجه‌ی کلبیه او بر قبر ابی‌عبدالله (ع) ماتم اقامه کرد و تا یک سال گریست. نگارنده گوید: زوجه‌ی کلبیه‌ی آن حضرت عبارت از (رباب) مادر سکینه و عبدالله رضیع است [۲۴۹] و یک سال بعد از واقعه‌ی کربلاء و فاجعه‌ی عاشوراء زنده بوده و لابد در اربعین اول در بیستم ماه صفر سال (۶۱) هجرت از اسارت شام برگشته [۲۵۰] و در کنار قبر سید مظلومان سیدالشهداء [صفحه ۳۵۵] (ع) اقامت کرده و جلو آفتاب نشسته و در سایه قرار نگرفته و تقریبا پس از یک سال، مراجعت به مدینه نموده و از دنیا رحلت فرموده است، و ملاحظه‌ی تاریخ آن بانوی معظمه جریان اربعین اول سال شصت و یک را تأئید می‌کند. و آنچه از شیخ کلینی (قدس‌سره) نقل شد به تبعیت از یکی از معاصرین است که به نشر بعض تألیفات اقدام کرده و بدون تحقیق و تثبت و ضبط چند کتابی طبع و نشر کرده و در کتابش به این عبارت از شیخ کلینی (ره) نقل کرده است. ثقهٔ الاسلام کلینی در کافی از مصقلهٔ بن الطحان [۲۵۱]

روایت کرده که [صفحه ۳۵۶] گفت از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود هنگامی که حضرت سیدالشهداء (ع) شهید شد (اقامت امرأته [۲۵۲] الکلبیهٔ علی قبر ابی‌عبدالله مأتما و بکت سنهٔ کاملهٔ و بکین النساء و الجواری.... الخ. اما آنچه در کتاب کافی شیخ کلینی (ره) موجود است عین عبارت آن این است:

روایت مصقلهٔ الطحان

مصقلهٔ الطحان قال: سمعت اباعبدالله (ع) یقول: لما قتل الحسین علیه‌السلام اقامت امرأته الکلبیهٔ علیه مأتما و بکت و بکین النساء و الخدم.... الخ. در نسخ متعدده از کتاب کافی عبارت همین است که نقل شد و علامه‌ی فیض کاشانی (ره) نیز در وافی عین این عبارت را نقل فرموده فقط مصقلهٔ را با ثاء مثلثه (مثقله) نوشته است. رجوع شود به کافی ج ۱ کتاب الحجهٔ ص ۴۶۶ ط آخوندی- تهران و ص ۲۵۴ ط تبریز به سال (۱۳۱۱) ه. ق و مرآت العقول ج ۱ ص ۳۹۴ و کافی با شرح ملا صالح مازندرانی (ره) ج ۷ ص ۲۳۰ ط تهران به سال ۱۳۸۵ ه ق و دیگر نسخ چاپی و خطی از کتاب کافی. و رجوع شود به وافی ج ۱ باب ۱۱۵ ص ۱۷۴. [صفحه ۳۵۷]

زیاد کردن جملاتی بر روایت

بعد از این همه تفصیل و واضح بودن اصل عبارت روایت نامبرده معلوم نیست معاصر در کتابش از کجا جملات: (علی قبر ابی‌عبدالله) و (سنهٔ کاملهٔ) به روایت کتابی مثل کافی افزوده و از کدام نسخه نقل کرده که بلاشک غلط بوده و چرا نسخ صحیحه را به کنار گذاشته و از آنها نقل ننموده؟ و اگر آن کلمات افزوده شده در روایت بعض نسخ کافی وجود داشت علامه‌ی مجلسی (ره) در مرآت العقول و مولی صالح مازندرانی (ره) در شرح کافی به آن نسخه اشاره می‌کردند در صورتی که ابدا متعرض نشده‌اند. نمی‌دانم با اینگونه مسامحه و سهل‌انگاری در نقل روایات چند مجلد تألیف با آن همه سستی عبارات و به کلی خالی از تحقیقات طبع و نشر دادن چه فائده به عالم اسلام خواهد بخشید؟ بلکه ضرر خواهد ورزید. در صورتی که معنی روایت با اضافه کردن آن جملات مذکوره بسیار فرق می‌کند. خداوند صدیقنا العلامهٔ الخطیب آقای حاج میرزا عباسقلی تبریزی واعظ چرند ابی‌رحمه الله را غریق رحمت خود فرماید روزی درباره‌ی تألیفات این شخص معاصر جامد بی‌تحقیق محرف روایات صحبت به میان آمد فرمود: من تألیفات وی را به کتابخانه‌ی خودم نمی‌گذارم وارد بشود و در ردیف و در جرگه‌ی کتب نفیسه قرار بگیرد. حالا از آنچه راجع به روایت مذکوره شرح داده شد معلوم می‌شود اگر به تحقیق محتویات تألیفات معاصری که بدون ذکر نام وی [صفحه ۳۵۸] بطور اشاره گذشتیم پرداخته شود چقدر اشتباهات و تحریفات و تصحیفات در آنها به وی رخ داده باید کتاب مستقلی تألیف گردد و متأسفانه که برای جمعی در آینده بلکه در حال حاضر مصدر نقل شده و برای اشخاص مسامحه‌کار در آتیه مدرک درست خواهد شد. و اما اقامت بانوی معظمه و باوفای اسلامی رباب رضوان‌الله‌علیها در کنار قبر حضرت سیدالشهداء سلام‌الله‌علیه بسیار مورد اعتماد است که حقیقت داشته باشد و بیشتر از یک سال بعد از امام (ع) در دنیا زندگانی نکرده و از کثرت حزن و تأسف در مدینه از دنیا رحلت کرده است. ادیبه‌ی فاضله زینب فواز در کتاب الدر المنثور در ترجمه‌ی رباب گوید: و بقیت بعده سنهٔ لا یظلها سقف بیت الی ان ماتت [۲۵۳] .

تحقیق و بررسی درباره‌ی خبر مصقلهٔ الطحان

اشاره

اگر اضافه کننده آن جملات زیادی: «علی قبر ابی‌عبدالله» و «سنهٔ کاملهٔ» به روایت مصقلهٔ الطحان از اول تا آخر دقت می‌کرد و قرائنی [صفحه ۳۵۹] را که در آن وجود دارد ملاحظه می‌نمود و عبارات و جملات آن روایت را تا آخر مطالعه کرده و در آنها تامل می‌کرد به وی روشن شده و می‌دید که آن قرائن شاهد است که روایت مزبوره راجع به پس از مراجعت بانوی معظمه «رباب» زوجه‌ی باوفای امام (ع) به مدینه است که از کربلاء پس از اقامت یک سال در میان آفتاب چنانچه گفته شد بسیار مورد اعتماد است که این واقعه حقیقت داشته باشد به مدینه برگشته و باز در اقامه‌ی ماتم به سیدالشهداء (ع) کوتاهی نداشته حتی از تاریخ و اخبار معلوم می‌شود در خوراک و پوشاک خود هم به طور عزاداری و اشخاص مصیبت زده بوده و غذاهای لذیذ نخورده و طعام‌هائی که اشک چشم را زیاد نماید تناول فرموده و زنان و خادمها به دور وی جمع می‌شده و گریه بر سیدالشهداء (ع)می‌کرد و آن بانوی معظمه گریه و زاریش در خانه و منزلی بوده و اگر آن جریان و احوال که خبر طحان به آن دلالت دارد در کنار قبر مطهر سیدالشهداء (ع) در کربلاء اتفاق افتاده بود در آن اوقات در آنجا هنوز خانه‌ی وجود نداشته تا آن بانوی معظمه امر کند مرغها را از آن خانه بیرون رانند.

معنی روایت مزبوره و اشتباه بعضی شارحین

پس بهتر آنست برای اتمام فائده تمامی آن روایت را اکه به جملات اوائل آن اشاره و مختصری نقل شد در اینجا بیاوریم و برای بعض شارحین اشتباهی که در شرح خبر نامبرده رخ داده و علامه‌ی مجلسی (ره) آن را در کتاب مرآت العقول نقل فرموده و ظاهرا اشکالی بر گفته آن شارح نفرموده [صفحه ۳۶۰] متذکر شده و مفاد صحیح آن خبر چیست؟ معلوم گردد والله الموفق. عن مصقلهٔ الطحان قال: سمعت اباعبدالله علیه‌السلام یقول: لما قتل الحسین علیه‌السلام اقامت امرأته الکلبیهٔ علیه مأتما و بکت و بکین النساء و الخدم حتی جفت دموعهن و ذهبت فبینا هی کذلک اذا رأت جاریهٔ من جواریها تبکی و دموعها تسیل فدعتها فقالت لها: مالک أنت من بیننا تسیل دموعک؟ قالت: انی لما اصابنی الجهد شربت شربهٔ سویق، قال: فأمرت بالطعام و الاسوقهٔ. فأکلت و شربت و أطعمت. و أهدی الی الکلبیهٔ جؤنا لتستعین بها علی مأتم الحسین علیه‌السلام فلما رأت الجؤن قالت: ما هذه؟ قالوا هدیهٔ أهداها فلان لتستعینی بها علی مأتم الحسین علیه‌السلام فقالت: لسنا فی عرس، فما نصنع بها ثم أمرت بهن فأخرجن من الدار فلما اخرجن من الدار لم یحس لها حس کأنما طرن بین السماء و الارض و لم یرلهن بها بعد خروجهن من الدار اثر [۲۵۴] . «الجؤن» مثل (صرد) جمع جونی است و آن نوعی از مرغ قطاست که بالها و بطنش سیاه است و آن را در فارسی (اسفرود) گویند و معروف به (باقرقره) است آن مرغها را کسی به بانوی معظمه «رباب» هدیهٔ فرستاده که از آن غذا تهیه نماید و برای ماتم نگهداشتن بر سیدالشهداء علیه‌السلام و گریه و زاری به آن حضرت تقویت شود و آن بانوی معظمه نیز فرموده طعام درست کردن از مرغان لطیف در ماتم آن [صفحه ۳۶۱] حضرت تناسب ندارد غذاهای لذیذ را در عروسیها درست می‌کنند و امر کرد آن مرغها را از خانه خارج کردند و وقتی که آنها را از خانه بیرون برده‌اند مرغان پریدند و از آنها اثری دیده نشده است. این است حاصل معنی و مفاد آن روایت ولی علامه‌ی مجلسی (ره) وجوه چندی در مرآت العقول در شرح خبر مزبور ذکر کرده که مایه‌ی بسی تعجب است و فرموده: و قیل کأن النساء کنمن الجن او کن من الارواح الماضیات فتجسدن (انتهی) و بالجملهٔ الخبر لا یخلو من تشویش و اضطراب لفظا و معنی [۲۵۵] . قلت: لا اضطراب فی الفاظ الخبر و لا تشویش فی معناه کما عرفت نعم لا شک فی ضعف سند الخبر علی المشهور و مصقلهٔ مهمل فی کتب الرجال و لم یذکر له فی الکافی غیر هذا الخبر ولکن وجود الخبر فی الکافی یکفی فی هذا الموضوع التاریخی. و ما ذکرناه من معنی الخبر هو المتعین فی معناه و لا یحتمل غیره و الیه اشار الفضال الصالح المازندرانی (رحمه الله تعالی) فی شرحه علی الکافی فراجع [۲۵۶] .

شبهات واهیه و رد آنها

تا اینجا در طبع اول کتاب نگارش یافته بود پس از نشر کتاب [صفحه ۳۶۲] در موضوع باقی ماندن حرم باوفای امام علیه‌السلام بانوی معظمه (رباب) که گفته شده تا یک سال در کنار قبر مطهر در کربلاء مانده بعد مراجعت به مدینه کرده وفات نمود و این قول که گفته شد بعید نیست اصل داشته باشد، طرفدار شبهات این قضیه را به اعتقاد خود از محالات دانسته و شبهاتی به راه‌انداخته بعد از آن که راجع به خبر مصقلهٔ الطحان در این کتاب نگارش داده‌ام آنها را پس از شکستن سر و پای مطلب نقل نموده بدون این که از روی رشک اشاره‌ی به تحقیقات اینجانب نماید گفته است: از خبر مصقلهٔ استفاده می‌شود که رباب اقامه‌ی عزا را در مدینه کرده نه در کربلاء علاوه امام سجاد (ع) هرگز همسر حسین (ع) را در کنار قبر پدرش تنها نمی‌گذاشت تا یک سال بماند و بعد از یک سال به مدینه رجوع کند و در آنجا از دنیا برود. بعد گفته: آیا ذی‌شعوری این عمل منافی غیرت را که امام سجاد (ع) مادر خود را در وسط بیابان قفر بدون مرد محرم بگذارد؟ و خود با اهل‌بیت روانه مدینه شود آیا می‌تواند قبول کند و تحلیل دهد؟ بعد گوید: تاریخ ولو این که روز وفات علیا مکرمه رباب را به طور قطع تعیین نکرده ولکن همه اتفاق دارند که در مدینه وفات کرده و یک سال بعد از شهادت حسین (ع) زنده بوده و بعد از آن دنیا را وداع کرده با این وضع چطور می‌شود گفت که این بانو یک سال در کربلاء مانده و بعدا آمده در مدینه رحلت نموده و با چه اشخاصی می‌توانست [صفحه ۳۶۳] بیاید که به ساحت خاندان رسالت توهین نشود؟ در جواب این شبهات گفته می‌شود: اولا هرگز کسی به طور جزم نگفته که بانوی معظمه (رباب) تمام یک سال را در کنار قبر مطهر مانده و ابن الاثیر در تاریخ بطور (قیل) نقل کرده یعنی گفته شده و از ایام طفولیت موقعی که به مدرسه می‌رفتیم به ما یاد داده‌اند که نسبت دادن مطلب به «قیل» اشعار به تمریض دارد شاید اشعار مزبور برای این است که یک سال تمام نشده است، و از خبر مصقلهٔ گرچه ضعیف است معلوم می‌شود که عزا نگاه داشتن بانوی مکرمه (رباب) در مدینه بوده و از این طرف گفته شده که در کنار قبر مبارک مانده از آن جمعها که صاحب طرفدار شبهات کرده در جمع بین خبر و تاریخ هم ممکن است گفته شود که قریب یک سال که از روی مسامحه یک سال گفته می‌شود در کنار قبر اطهر مانده و بعد مراجعت به مدینه کرده چه اشکالی دارد که این طور بین خبر و تاریخ جمع شود؟ غرض بانوی معظمه در شام و کوفه زیاد توقف نکرده است و اگر به کنار قبر مبارک آمده قطعا با سائر افراد خاندان رسالت با هم آمده است. آیا طرفدار شبهات اطلاع دارد که امام سجاد (ع) بانوی معظمه (رباب) را در کنار قبر مطهر تنها گذاشته است؟- اگر تاریخ ساکت است. آیا سکوت تاریخ مقتضایش آنست که گفته شود امام (ع) او را در آنجا تنها گذاشت؟ و به هیچ چیز احتیاج نداشت خوراک و پوشاک برایش لازم نبود؟ قطعا احتیاج داشته و امام (ع) تمامی آنها را فراهم [صفحه ۳۶۴] آورده است اغلب مؤرخین دورانهای گذشته همیشه و غالبا به نقل تاریخ اجمالا اکتفاء کرده‌اند چنانچه در جای خود این موضوع به طور کامل بررسی و تحقیق شده است. به طور جزم غیب‌گوئی: که امام (ع) بانوی مکرمه را در کربلاء کنار قبر امام علیه‌السلام تنها گذاشته از حرفهای خنده‌آور است از کجا به این موضوع یقین گردید و به قلم آوردید؟ آیا ذی‌شعوری به این عمل احتمال می‌دهد؟- تا این که شما به این احتمال جزم گردید. خنده‌آور این عبارات است که گفته: آیا ذی‌شعوری این عمل منافی غیرت را که امام سجاد (ع) مادر خود را در وسط بیابان قفر بدون محرم بگذارد؟... الخ. گویا نویسنده‌ی این کلمات قطع کرده که امام (ع) بانوی مکرمه را در وسط بیابان قفر بدون مرد محرم گذاشته است اگر قطع به این حرفش دارد ما با وی سخنی نداریم قطعش به خودش حجت است ولی به ما قطع حاصل نیست بلکه ما یقین داریم که هرگز امام (ع) بانوی معظمه را در کنار قبر امام علیه‌السلام- اگر ماندن (رباب) در کنار قبر مطهر اصل داشته باشد- قطعا تنها نمی‌گذارد نمی‌دانم طرفدار شبهات از کجا علم رسانیده که امام (ع) او را تنها گذاشته است؟ و در مراجعت از کربلاء به مدینه تاریخ اشخاص را تعیین نکرده که با چه اشخاص مراجعت کرده تا طرفدار شبهات باور نماید و قطعا با اشخاصی مراجعت کرده که مورد اطمئنان بوده‌اند سکوت تاریخ دلیل آن نیست که ما [صفحه ۳۶۵] اشخاصی که با آنها مراجعت کرده آنها را بایستی بشناسیم و اگر نشناسیم باور ننمائیم. علاوه معلوم می‌شود صاحب این کلمات و شبهات اطلاع کامل از تاریخ کربلاء نداشته است زیرا به مجرد این که یزید پشیمان شد و گناه را به

گردن ابن‌زیاد انداخت مردم از هر طرف رو به کربلاء نهاده و به ویژه قبیله‌ی بنی‌اسد اطراف قبر مطهر را گرفته و شب و روز کنار قبر مطهر خالی نبود و در دهات نزدیک قبر اطهر بودند و دائما به دور قبر مطهر پروانه‌وار می گشتند و موقعی نمی‌شد که خالی بماند حتی بعضیها قائلند که بنا را به دور قبر مطهر بنی‌اسد ساختمان کرده و مسجد بنا نمودند و بعضی قائلند که مختار ثقفی تشییدبنا کرده است ولی جای شک نیست که بعد از دفن سیدالشهداء سلام‌الله‌علیها دور قبر مطهر هیچ وقت خالی نمانده است چون طرفدار شبهات اطلاع نداشته غیرتش به جوش آمده و گفته چطور می‌شود در وسط بیابان قفر بانوی مکرمه بدون مرد محرم بماند از مسلمات تاریخ است که قبر مطهر سیدالشهداء (ع) از روز دفنش اطرافش هیچ زمان از زوار خالی نمانده حتی آن موقعی که هنوز قبه و بنا ساختمان نشده دور قبر مطهر از زوار خالی نبود چنانچه خود طرفدار شبهات به آن اعتراف دارد مگر در زمان متوکل عباسی مدتها مأمورین دولتی نمی گذاشتند کسی به کنار قبر اطهر برود و هر وقت هارون‌الرشید و یا متوکل قبه‌ی مبارکه‌ی قبر مطهر را خراب می کردند شیعیان از هر طرف هجوم آورده فوری قبه را بالای قبر مطهر [صفحه ۳۶۶] ساختمان می‌نمودند چنانچه بر مطلع به تاریخ کربلاء این مطلب پوشیده نیست. ابن الاثیر که این قول را نقل کرده: که بانوی مکرمه نزد قبر مطهر مانده اگر اصل داشته باشد هیچگونه مانعی به نظر نمی‌رسد مگر غیرت طرفدار شبهات به جوش آمده و قبول ننماید که چطور آن بانوی معظمه در کنار قبر مطهر تنها و بدون شخص محرمی مانده است؟ اولا: در اینگونه نقل قصه‌ها مسامحه می‌شود ادعاء این که بانوی معظمه در کنار قبر مبارک مانده معنی آن این نیست که شب و روز از قبر مطهر جدا نشده بلکه ممکن است در آن آبادانی‌ها و قراء نزدیک حائر مقدس اقامت نموده و اغلب اوقاتش نزد قبر مطهر بوده است چنانچه آن زمان که هنوز قبر مطهر امیرالمؤمنین علیه‌السلام مشهور نشده و غیر از خواص از شیعه و اصحاب ائمه علیهم‌السلام کسی دیگر نمی‌شناخت آنها که می‌شناختند و به زیارت قبر اطهر می‌آمدند در قریه‌ی نزدیک بربوات بیض که در آنجا قبر مبارک واقع است و به آن قریه نجف می گفتند بعد داخل نجف فعلی شده در آن محل توقف می کردند و از آنجا به زیارت قبر مبارک مشرف می‌شدند همچنین در زیارت سیدالشهداء (ع) در قراء نزدیک به حائر حسینی توقف می کردند و از آنجا به زیارت حائر مقدس مشرف می گشتند و بانوی معظمه اغلب اوقاتش نزد قبر مبارک بوده است. و ثانیا: ماندن بانوی مکرمه نزد قبر مطهر جای استبعاد نیست چون در صدر اسلام توقف زوجات با وفای اشخاص و اشراف نزد قبور [صفحه ۳۶۷] آنها معمول بوده و بانوان مکرمه در نزد قبر شوهرهای‌شان عزادار می‌شدند.

توقف فاطمه نزد قبر حسن مثنی تا یک سال

از مسلمات تاریخ است که پس از وفات سید اجل اعظم حسن مثنی (ض) فرزند ارجمند حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام عیالش که فاطمهٔ بنت الحسین علیه‌السلام بوده آن بانوی معظمه تا یک سال در کنار قبر زوجش حسن مثنی چادرزد (فسطاط) و عزادار شد و پس از یک سال که شب شد أمر کرد آن را چیدند و ندائی شنید که گوید: «هل وجدوا ما فقدوا» نداکننده‌ی دیگری به وی جواب داد: «بل یئسوا فانقلبوا» رجوع شود به کتب معتبره‌ی شیعه و سنی. و بعضی گوید: بانوی معظمه فاطمهٔ (ض) به بیت لبید تمثل جست: (الی الحول ثم اسم السلام علیکما) (و من یبک حولا کاملا فقد اعتذر) محدث قمی (ره) د سفینهٔ البحار گفته: الذی ذکرناه عن زوجته فاطمهٔ من انها ضربت علی قبره فسطاط و کانت تصوم النهار و تقوم اللیل الی سنهٔ نقله الشیخ المفید و کثیر من علماء الشیعهٔ و السنهٔ و کان هذا شایعا بین النساء المحترمات الحانیات. سفینهٔ ج ۱ ص ۲۵۶ ط نجف اشرف بعد محدث قمی (ره) قضیه‌ی بانوی معظمه «رباب» را از ابن الاثیر نقل کرده است. حالا بنا به عقیده‌ی طرفدار شبهات گفته شود که بانوی معظمه فاطمهٔ [صفحه ۳۶۸] در کنار قبر حسن مثنی (ض) چطور یک سال تنها مانده آیا از محارمش نزد وی شبها بوده یا نه؟- از این قبیل شبهات واهیه که قابل ذکر نیست چون قطعا تنها نمی‌شود و از کسان و خادمها در حضورش حاضر بوده‌اند عینا همین حال درباره‌ی بانوی معظمه «رباب» موجود است جای شبهه‌تراشی نیست.

خیمه زدن ام سلمهٔ در مسجد و عزادار شدن وی به امام

ام‌المؤمنین أم‌سلمهٔ (ض) پس از شنیدن شهادت حضرت سیدالشهداء (ع) در دشت کربلاء و ظاهر شدن علامات شهادت آن حضرت به واسطه‌ی تربتی که رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم و امام حسین سلام‌الله‌علیه به وی داده بودند لباس سیاه در بر کرد و قبه‌ی سیاهی در مسجد رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم زده و در آن خیمه عزادار شد. ادریس عمادالدین قرشی در کتابش عیون الاخبار و فنون الاثار گوید [۲۵۷] : و عن أبی‌نعیم باسناده عن أم‌سلمهٔ رضوان‌الله‌علیها، أنها لما بلغها مقتل الامام الحسین بن علی (ع) أضربت قبهٔ سوداء فی مسجد رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم و لبست السواد. چون ام‌المؤمنین ام‌سلمهٔ (ض) سن شریفش بالا رفته بوده نتوانسته به کربلاء به زیارت قبر مطهر سیدالشهداء (ع) برود و در کنار قبر اطهر عزادار شود و لذا در مسجد رسول‌الله (ص) قبه‌ی سیاهی زده و لباس سیاه [صفحه ۳۶۹] پوشیده و عزادرا شده است و در سال (۶۲) هجرت دارفانی را وداع گفته است رضوان‌الله‌علیها. غرض رویه‌ی توقف زنان مدتی در کنار قبر بزرگان از ازواج در صدر اسلام معمول بوده و از افراد بانوان خاندان رسالت نیز این کار را عملی کرده‌اند و از طرف ائمه‌ی هدی سلام‌الله‌علیهم منعی نرسیده و در آن مواقع بانوان هاشمیات و دیگران را منع از این عمل و به جا آوردن آن نفرموده‌اند.

غیرت طرفدار شبهات

طرفدار شبهات بس غیور است ناراحت نشود اگر ماندن بانوی معظمه «رباب» در کربلاء در کنار قبر سیدالشهداء (ع) اصل داشته باشد قطعا امام سجاد (ع) او را تنها نمی‌گذارد و بسیار احتمال قوی می‌رود که قریب یک سال مانده و بعد مراجعت به مدینه کرده است. و در مراجعت به مدینه هم قطعا با اشخاص مورد اعتماد مراجعت نموده گر چه تاریخ ساکت است ولی طرفدار شبهات یقین کند که با افراد مورد اطمئنان مراجعت کرده است. اگر مؤرخین احتمال می‌دادند که بعد از بیشتر از یک هزار سال اینگونه شبهات پوچ به ذهن بعض اشخاص خواهد آمد اسامی اشخاصی را که آن بانوی معظمه با آنها مراجعت به مدینه کرده به دست می‌آوردند و در تاریخ ثبت می‌کردند. در هر حال طرفدار شبهات مسلم دانسته که آن بانوی معظمه یک سال بیشتر پس از شهادت امام علیه‌السلام در دنیا زندگی نکرده و در مدینه از دنیا رفته پس احتمالات و توهمات که اهل‌بیت یک سال در کوفه مانده‌اند یا در شام زیاد توقف کرده‌اند یا چندین ماه در این دو محل مانده‌اند احتمالات و پندارهای بی‌اساس و توهمات و خیالات فاسده بیشتر نیست. [صفحه ۳۷۰] پس از مسلم بودن این که بانوی معظمه رباب یک سال بیشتر بعد از قضیه‌ی کربلاء در دنیا نمانده و پس از مراجعت از اسارت شام در مدینه از دنیا رفته احتمالاتی که در کتب ضعیفه داده‌اند اسراء اهل‌بیت چهل روز در شام توقف کرده‌اند یا یک ماه یا یک ماه و نیم یا شش ماه و در کتب ضعیفه‌ی تألیف شده در عصر حاضر که بدون تحقیق با نشان دادن مصدر و پیدا نشدن مطلب در آن مصدر توقف شش ماه به ابن بابویه (ره) نسبت داده شده یا بعضی هیجده روز گفته یا هشتاد روز در کوفه مانده‌اند یا شش ماه در کوفه در حبس بوده‌اند تمامی این اقوال را باطل می‌کند و آن اقوال ضعیف بوده و حدسیات بوده قابل اعتماد نیست علاوه اضطراب در تعیین مدت توقف قصه را بی‌اعتبار کرده و سلب اعتماد و اطمئنان می‌کند و باید به مورد متیقن اکتفاء نمود و آن مدت توقف اسراء خاندان رسالت در شام کمتر بوده است و ممکن است چنانچه اهل تحقیق گفته‌اند بیشتر از یک هفته و هشت روز نباشد.

نقل بعض سئوالهای سائل و بررسی بر آنها

اشاره

یعنی سئوال کننده راجع به قضیه‌ی اربعین که در اوائل کتاب بر آن اشاره شده و او فاضل متقی جناب آقای آقا میرزا علی جناب‌زاده است خداوند أمثال او را که در ترویج دین می‌کوشند زیاد کند. سائل در سئوالش گوید: مرحوم حاج شیخ قمی (ره) در منتهی [صفحه ۳۷۱] الامال جلد اول بعد از ذکر جریانات کوفه و شام می‌فرماید: پس با ملاحظه‌ی این مطالب خیلی مستبعد است که اهل‌بیت علیهم‌السلام بعد از این همه قضایا از شام برگردند و روز بیستم صفر اربعین که روز ورود جابر به کربلاء بود به کربلاء وارد شوند. در پاسخ گفته می‌شود: این فرمایش مرحوم محدث قمی (ره) مانند فرمایش استادش محدث نوری (ره) بیشتر از استبعاد نیست و تبعیت از استادش می‌باشد و در علم کلام نزد متکلمین از واضحات است که استبعاد دلیل نیست. و همچنین آنچه در کتابش وقائع الایام ص ۱۹۵ بعد از نقل فرمایش سید (ره) در لهوف که اهل‌بیت علیهم‌السلام در موقعی که جابر به کربلاء آمده آنها نیز وارد شده‌اند گفته: این مطلب خیلی مستبعد است و خود سید (ره) در اقبال نیز استبعاد فرموده و مقام را گنجایش نقل نیست و شیخ ما در (لؤلؤ مرجان) کلام را در این مقام بسطی داده است طالبین به آنجا رجوع نمایند. فرمایشهای شیخ ایشان را در لؤلؤ مرجان ملاحظه و بررسی شد و دلائلی که نقل کرده بود تمام نبوده و مدعای او را ثابت نمی‌کند چنانچه تفصیلا گذشت. محدث نامبرده آن همه شاخ و برگها و تفصیلها که در حالات اسراء اهل‌بیت علیهم‌السلام در شام و راهها میان کوفه و شام در کتابها که اغلب از اهل منبرها در تألیفات خودشان هر چه توانسته‌اند با شرح و تفصیل [صفحه ۳۷۲] بیان کرده‌اند و در مقتلهای جعلی مثل مقتل أبومخنف نقل نموده‌اند ملاحظه نموده و به نظرش مراجعت اسراء خاندان رسالت در اربعین اول بیستم صفر بعید آمده بدون این که به تحقیق و بررسی کامل پردازد ولی از آنچه بیان و بررسی شد روشن می‌شود که آمدن اهل‌بیت علیهم‌السلام به کربلاء در روز اربعین اول هیچگونه استبعادی را در بر ندارد و تمامی تقریباتی که برای استبعاد ذکر کرده‌اند از بین می‌رود. و نیز از آنچه تحقیق کردیم روشن می‌شود که حرفهای صاحب کتابهای کامل بهائی که مرحوم اعتماد السلطنهٔ در کتابش حجهٔ السعادهٔ فی حجهٔ الشهادهٔ نقل کرده که اسراء را در ۱۶ ربیع الاول ۶۱ به دمشق وارد کرده‌اند قول بسیار ضعیف است و در کتب معتبره تصریح کرده‌اند که در اول ماه صفر وارد کرده‌اند و آن روز را بنی‌امیه عید قرار داده‌اند چنانچه غالب نقلیات در حجهٔ السعادهٔ از صفحه ۵۶ تا ۵۹ قابل اعتماد نیست. صاحب کتاب جنات الخلود که در سال (۱۱۲۸) ق تألیف شده گوید: بیستم صفر روز ورود اهل‌بیت علیهم‌السلام است به کربلاء. گرچه اینجانب به متفردات آن کتاب اعتماد ندارم چنانچه در تعلیقات خود بر انوار نعمانیه‌ی سید محدث جزائری (ره) نگارش داده و جهت آن را بیان کرده‌ام [۲۵۸] رجوع شود به انوار نعمانیه ج ۱ ص ۳۷۹ [صفحه ۳۷۳] ط تبریز. اما در نگارش تاریخ ورود اهل‌بیت علیهم‌السلام در اربعین و روز بیستم صفر به کربلاء متفرد در نقل نیست چنانچه مشهور هم آنست. و مرادش بیستم صفر سال (۶۱) است چون این موضوع ارتکازی در اذهان شده است و اگر غیر از سال (۶۱) بود بر آن تصریح می‌کرد.

نقل کلام شیخ بهائی و تحقیق در اطراف آن

علامه‌ی محقق اعظم شیخ بهائی (ره) در رساله‌ی توضیح المقاصد فرموده [۲۵۹] : التاسع عشر (من شهر صفر) فیه زیارهٔ الاربعین لابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام و هی مرویهٔ عن الصادق علیه‌السلام و وقتها عند ارتفاع النهار و فی هذا الیوم و هو یوم الاربعین من شهادته علیه‌السلام کان قدوم جابر بن عبدالله الانصاری رضی‌الله‌عنه لزیارته علیه‌السلام و اتفق فی ذلک الیوم ورود حرمه علیه‌السلام من الشام الی کربلاء قاصدین المدینهٔ علی ساکنها السلام و التحیهٔ.

نماز خواندن سید الشهداء در روز عاشورا

شیخ بهائی (ره) که در این کلمات شریفه‌اش که نقل شد روز اربعین را روز نوزدهم صفر دانسته علت آن آنست که ابتداء روز

چهلم [صفحه ۳۷۴] را از روز عاشوراء حساب فرموده و ماه محرم ۶۱ را سی روز تمام فرض کرده و لذا روز نوزدهم صفر روز اربعین می‌شود ولی روز عاشوراء را نتوان ابتداء اربعین به حساب آورد زیرا شهادهٔ حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام بعد از اداء نماز ظهر و اواخر وقت عصر اتفاق افتاده است و باید ابتداء چهل روز را از روز یازدهم محرم دانست و روز بیستم صفر روز اربعین می‌شود.

نماز ظهر خواندن آن حضرت جای شک نیست

و سید در اقبال تصریح فرموده که وقوع شهادت در اواخر روز عاشوراء اتفاق افتاده است ص ۵۸۹ و شاید شیخ بهائی (قدس‌سره) نظرش در حساب آوردن روز عاشوراء ابتداء چهل روز به آن بوده که جمعی از بزرگان تصریح کرده‌اند که شهادت امام علیه‌السلام در روز عاشوراء قبل از زوال اتفاق افتاده لذا بنا بر آن قول باید روز عاشوراء را به حساب آورد چنانچه شیخ (ره) در تهذیب ج ۶ ص ۴۲ س ۲ ط نجف و علامه (ره) در تحریر الاحکام ص ۱۳۱ ط تهران فرموده‌اند که شهادت سیدالشهداء علیه‌السلام روز عاشوراء قبل از زوال واقع شده ولی تحقیق مطلب برخلاف آن است که از صریح کلام شیخ و علامه قدس‌سرهما و دیگر از بزرگان معلوم می‌گردد زیرا به تصریح ارباب مقاتل سیدالشهداء علیه‌السلام روز عاشوراء در وقت زوال هنوز به شهادت نائل نشده بود و نماز ظهر را اداء فرموده و صلات خوف خوانده و بلکه این مطلب محقق و ثابت گردیده به نحوی که قابل تشکیک و جای شبهه نیست و شهادت امام علیه‌السلام در وقت عصر اتفاق افتاده [صفحه ۳۷۵] و لذا روز عاشوراء را نتوان اول و ابتداء چهل روز به حساب آورد بلکه ابتداء چهل روز از روز یازدهم محرم است. شیخ اعظم مفید (قدس‌سره) در ارشاد فرموده [۲۶۰] : و قاتل اصحاب الحسین (ع) القوم اشد قتال حتی انتصف النهار..... و اشتد القتال و التحم و کثر القتل و الجراح فی اصحاب ابی‌عبدالله الحسین (ع)الی ان زالت الشمس فصلی الحسین (ع) باصحابه صلاهٔ الخوف [۲۶۱] . و سید اجل اعظم سید ابن طاووس (قدس‌سره) در لهوف فرموده: چنانچه در ترجمه‌ی آنست: راوی گفت: وقت نماز ظهر فرا رسید حسین علیه‌السلام زهیر بن قین و سعید بن عبدالله حنفی را دستور داده تا پیش روی آن حضرت بایستند پس حضرت با نیمی‌از باقی‌مانده یارانش (به ترتیب نماز خوف) به نماز ایستاد در این اثناء تیری به جانب حضرت پرتاب شد پس سعید بن عبدالله خود را در مسیر تیر قرار داد و آن را به جان خود خرید و به همین منوال خود را سپر تیرهای دشمن نمود تا آن که [صفحه ۳۷۶] از پای درآمد و بر زمین افتاد و می‌گفت: بارالها لعنت کن این مرم را به لعنتی که بر عاد و ثمود کرده‌ای بارالها سلام مرا به حضور پیغمبرت ابلاغ بفرما و آن حضرت را از درد زخمهائی که بر من رسید آگاه فرما که مرا در یاری خاندان پیغمبرت هدفی به جز پاداش تو نبود سپس درگذشت رضوان‌الله‌علیه و سیزده چوبه‌ی تیر به جز زخمهای نیزه و شمشیر در بدنش دیده شد [۲۶۲] . و علامه‌ی امین عاملی (قدس‌سره) در لواعج الاشجان گوید: و حضر وقت صلاهٔ الظهر فقال ابوثمامهٔ الصیداوی للحسین (ع) یا اباعبدالله نفسی لنفسک الفداء هولاء اقتربوا منک و لا والله لا تقتل حتی اقتل دونک و أحب ان القی الله ربی و قد صلیت هذه الصلاهٔ فرفع الحسین (ع) رأسه الی السماء و قال ذکرت الصلاهٔ جعلک الله من المصلین الذاکرین نعم هذا اول وقتها ثم قال: سلوهم ان یکفوا عنا حتی نصلی ففعلوا فقال لهم الحصین بن تمیم انها لا تقبل فقال له حبیب بن مظاهر زعمت لا تقبل الصلاهٔ من آل رسول‌الله صلی الله علیه و آله و انصارهم و تقبل منک یا خمار فحمل علیه الحصین و حمل علیه حبیب فضرب حبیب وجه فرسه بالسیف فشب به الفرس و وقع عنه الحصین فاستنقذه اصحابه و شدوا علی حبیب فقتل رجلا منهم. و قال الحسین (ع) لزهیر بن القین و سعید بن عبدالله الحنفی [صفحه ۳۷۷] تقدما امامی حتی اصلی الظهر فتقدما امامه فی نحو من نصف اصحابه حتی صلی بهم صلاهٔ الخوف فوصل الی الحسین (ع) سهم فتقدم سعید بن عبدالله و وقف یقیه من النبال بنفسه مازال و لا تخطی فما زال یرمی بالنبل حتی سقط الی الارض و هو یقول: اللهم العنهم لعن عاد و ثمود اللهم ابلغ نبیک عنی السلام و ابلغه مالقیت من ألم الجراح فانی أردت ثوابک فی نصر ذریهٔ نبیک. و فی روایهٔ انه قال: اللهم لا یعجزک شئی تریده فابلغ محمدا صلی الله

علیه و آله نصرتی و دفعی عن الحسین علیه‌السلام و ارزقنی مرا فقته فی دارالخلود ثم قضی نحبه رضوان‌الله‌علیه فوجد فیه ثلاثهٔ عشر سهما سوی ما به من ضرب السیوف و طعن الرماح. و قیل: صلی الحسین علیه‌السلام و اصحابه فرادی بالایماء [۲۶۳] . شیخ فقیه ابن نما (قدس‌سره) نیز در مثیر الاحزان [۲۶۴] به نماز خواندن حضرت سیدالشهداء (ع) تصریح فرموده و اشاره کرده که گفته شده آن حضرت و اصحابش فرادی با اشاره نماز خواندند بعید نیست که نگذاشته باشند نماز خوف به جا بیاورد و لذا فرادی و با اشاره خوانده‌اند. خلاصه‌ی کلام آنست که نماز ظهر خواندن سیدالشهداء (ع) در [صفحه ۳۷۸] روز عاشوراء جای شک نیست حالا نماز خوف به جا آورده یا نگذاشته‌اند و نماز را با اشاره و فرادی به عمل آورده‌اند ولی نماز خواندن آن حضرت از اموریست مسلم و از وقائعی است که نتوان در آن شبهه نمود. پس معلوم می‌شود فرمایش شیخ الطائفه (ره) در تهذیب که شهادت امام (ع) در روز عاشوراء قبل از زوال اتفاق افتاده و آیةالله علامه (ره) نیز در تحریر از وی تبعیت فرموده خالی از صحت بوده و بعید نیست اشتباه از قلم شیخ (ره) یا ناسخین واقع شده و عبارت (بعد الزوال) تصحیف به (قبل الزوال) گردیده است والله العالم.

بررسی به کلام محدث قمی و فیض کاشانی

و اما آنچه محدث قمی (ره) در مفاتیح الجنان فرموده: که روز بیستم روز اربعین و به قول شیخین روز رجوع حرم امام حسین علیه‌السلام است از شام به مدینه و روز ورود جابر بن عبدالله انصاری است به کربلاء.... الخ. و همچنین آنچه علامه‌ی فیض کاشانی (ره) در تقویم المحسنین نظیر فرمایش محدث قمی (ره) را فرموده تمامی آنها تبعیت از شیخ مفید (ره) و شیخ طوسی (ره) است و در حقیقت فرمایش شیخ (ره) هم به تبعیت از استادش شیخ مفید (ره) است و تفصیلا بیان کردیم که دأب و رویه‌ی آن دو بزرگوار در نقل تواریخ آنست اگر سندی به نقل وقائع از مشایخ خودشان نداشته باشند نقل نمی‌کنند و چون جریان قضیه‌ی ورود اهل‌بیت علیهم‌السلام به کربلاء در مراجعت از شام مسندا به آن دو بزگوار نرسیده و [صفحه ۳۷۹] لذا اجمالا به همان‌اندازه که نگارش داده‌اند اکتفاء کرده‌اند و نقل ننمودن آن دو شخصیت بزرگ عالم اسلام دلیل آن نمی‌شود که قضیه واقعیت نداشته باشد چنانچه نظائری بر آن در گذشته بیان شد که آن بزرگواران نقل نکرده و ساکت شده‌اند.

کلام شیخ مفید در مسموم شدن امام جواد

چنانچه شیخ مفید (ره) مسموم شدن حضرت امام جواد (ع) را در ارشاد به قومی از شیعه نسبت داده چون خودش با سند از مشایخش روایت نفرموده و لذا گوید: و قیل انه مضی مسموما و لم تثبت بذلک عندی خبر فاشهد به [۲۶۵] و علاوه بر این شیخ طوسی (ره) مانند استادش سید (ره) تصریح فرموده که روز بیستم ماه صفر رأس مطهر امام (ع) به جسد اطیبش در کربلاء ملحق شده است و از آنست زیارت اربعین و الحاق‌کننده غیر از امام سجاد (ع) کسی دیگر نیست و بایستی محدث قمی (ره) به این فرمایش شیخ (ره) که موافق مشهور میان شیعه‌ی امامیه است اشاره می‌کرد و می‌فرمود: که روز بیستم صفر رأس مطهر به بدن [صفحه ۳۸۰] اطیب انور به دست امام سجاد (ع) ملحق شده است.

اشتباه آقای دکتر آیتی در سخنرانی خود

یکی از سئوالهای سائل آنست: که دکتر محمد ابراهیم آیتی در سخنرانی ۶ ص ۱۰۴ کتاب بررسی تاریخ عاشوراء می‌فرماید: اما داستان آمدن اهل‌بیت را از شام به طرف عراق و رسیدن آنها در اربعین به کربلاء به هیچ وجه نمی‌توان باور کرد یا سند قابل اعتمادی برای این افسانه‌ی تاریخ به دست آورد. در جواب گفته می‌شود: آقای آیتی در کنجکاوی و تتبع و سعی خویش در به دست آوردن یک موضوع تاریخی که نهایت درجه شهرت دارد قصور ورزیده و موفق به اطلاع یافتن نشده و راه تحقیق را نپیموده

و شبهاتی که اذهان امثال محدث نوری (ره) و دیگران را مشوش نموده در ذهن ایشان نیز جاگیر شده و لذا در تعبیر خودش رعایت احتیاط را نکرده و از آن واقعه به افسانه‌ی تاریخ تعبیر آورده است و اگر سند قابل اعتماد را ایشان نتوانسته‌اند به دست آورند این دلیل آن نمی‌شود که یک موضوع تاریخی واقع و حقیقت نداشته باشد و اگر دقت کرده بود سند قابل اعتماد را به دست می‌آورد و آن را باور می‌کرد و باور کردنش بر وی مشکل نمی‌شد چنانچه تصور می‌کنم بر کسی که این کتاب را مطالعه نماید باور کردن به قضیه‌ی اربعین برایش آسان می‌شود. بدون شک اگر آقای آیتی موضوع برید را که در آن زمانها بوده بررسی می‌کرد و نیز اگر از موضوع کبوتران نامه‌بر اطلاع داشت و با سرعت سیری که در آن زمان مابین عراق و شام و حجاز و عراق [صفحه ۳۸۱] را طی می‌کرده‌اند در نظر می‌گرفت و از آنها با اطلاع بود آن جملات را در سخنرانی خود به زبان نمی‌آورد و ادعایش غیر از استبعاد چیز دیگری نیست. و نباید تردید ورزید که آقای آیتی بر تقطیع شدن خبر عطیه‌ی عوفی و از نقل وی آمدن اسراء را به کربلاء و ملاقات‌شان با جابر (ره) چنانچه تحقیق شد مطلع نشده است باید موضوع تاریخی که میان مردم شهرت داشته باشد ریشه و حقیقت آن را به دست آورد و با مسامحه و سرسری نگذشت زیرا اغلب شهرتها اصل داشته و حقیقت دارد و از قدیم گفته‌اند: بسا شهرتها اصل ندارد. ولی اغلب آنچه مشهور است مطابق واقع درمی‌آید و اصل و اساس دارد.

به نقلیات کتاب معالی السبطین بدون دقت نتوان اعتماد کرد

سائل در سئوالهای خود از کتاب (معالی السبطین) مرحوم حاج شیخ مهدی مازندرانی (ره) نقل کرده که قضیه‌ی ورود اهل‌بیت را از عطیه‌ی عوفی نقل نموده و از بعض کتب مقاتل که نام نبرده نقل می‌کند که سوادی نمایان شد و جابر گفت اگر آقایم امام سجاد علیه‌السلام باشد تو آزادی بزودی برگشت و گفت برخیز جابر استقبال کن امام را... الخ. در گذشته بیان کرده و بررسی نمویم که روایت عطیه‌ی عوفی را محدثین تقطیع کرده و هر قسمتی از آن را در محل مناسبی از کتابها نقل نموده‌اند و آنچه علامه‌ی امین عاملی قدس‌سره در لواعج الاشجان [صفحه ۳۸۲] نقل کرده در گذشته نقل نمودیم. [۲۶۶] .و آنچه صاحب معالی السبطین از بعض کتب مقاتل نقل کرده از لواعج الاشجان نیز نقل گردید ولی در نقل صاحب معالی السبطین بعض زیادات موجود است و معلوم است که از دخل و تصرف و اضافات بعض کتب مقاتل است یا از جهت نقل به معناست و صحیح آنست که در لواعج الاشجان است و به نقلیات کتاب معالی السبطین از هر جهت چندان اعتماد نیست مگر این که مدارک و مصادر نقلیات خودش را نشان داده و ذکر کند و از کتبی نیست که آن را بتوان مدرک نقل قرار داد با مؤلف آن مرحوم آقای حاج شیخ مهدی مازندرانی (ره) آشنائی و مکاتبه داشتم و در کتاب نامبرده‌اش صحیح و ضعیف را به هم آمیخته و بر ناظر بر کتابش لازم است که دقت کند و صحیح را از سقیم در آن کتاب تشخیص دهد با این حال بعض تحقیقات نیز دراد که ذکر آنها موجب اطاله‌ی کلام است. اما این که سائل نقل کرده که در معالی السبطین است: که جابر به عطیهٔ گفت: تو آزادی اشتباه است در عبارات معالی السبطین آن را نیافتم بلکه جابر به غلامش آن جملات را فرموده است [۲۶۷] . [صفحه ۳۸۳] سائل در سئوالهای خود فرمایش علامه‌ی مجلسی (ره) را که در زاد المعاد فرموده نقل کرده و استبعاد آن بزرگوار را درباره‌ی آمدن اهل‌بیت در اربعین اول به کربلاء نقل نموده و خوب است عین عبارات علامه‌ی مجلسی (ره) را از زادالمعاد نقل نمائیم و بعد از آن به بررسی پردازیم.

نقل کلمات علامه‌ی مجلسی در زاد المعاد

علامه‌ی مجلسی (ره) در زادالمعاد در بیان اعمال ماه صفر فرموده: روز بیستم این ماه مشهور است به روز اربعین یعنی روز چهلم شهادت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام پس از نقل بعض زیارات برای روز اربعین فرموده: بدان که مشهور آنست که سبب تأکید زیارت آن حضرت در این روز آنست که حضرت امام زین‌العابدین علیه‌السلام با سایر اهل‌بیت در این روز بعد از مراجعت از شام

به کربلای معلی وارد شدند و سرهای مقدس شهداء را به بدنهای مطهر ایشان ملحق کردند و این بسیار بعید است از جهات بسیار که ذکر آنها موجب تطویل است . و بعضی گفته‌اند: که در این روز اهل‌بیت علیهم‌السلام وارد مدینه طیبه شدند و این نیز بسیار بعید است. و بعضی گفته‌اند: که شاید حضرت امام زین‌العابدین علیه‌السلام با اعجاز و طی الارض مخفی به کربلاء رفته باشند از شاه و سرها را به بدنها ملحق کرده باشند و این ممکن است اما روایتی در این باب به نظر نرسیده است بلکه بعضی از روایات منافاتی بالجمله با این دارد. [صفحه ۳۸۴] و وجهی که از احادیث ظاهر می‌شود آنست که اول کسی که از صحابه‌ی حضرت رسالت علیه‌السلام به زیارت آن حضرت مشرف شد جابر بن عبدالله انصاری بود و او در این روز به کربلاء رسید و آن حضرت را با شهداء زیارت کرد و چون جابر از اکابر صحابه بود و اساس این امر عظیم را گذاشت می‌تواند بود که سبب مزید فضل زیارت آن حضرت در این روز شده باشد و شاید که وجوه دیگر داشته باشد که بر ما مخفی باشد و چون فرموده‌اند که در این روز زیارت کنیم باید کرد و تفحص سببش ضرور نیست [۲۶۸] . از صریح کلام علامه‌ی مجلسی (ره) معلوم می‌شود: که آمدن امام سجاد علیه‌السلام با اهل‌بیت علیهم‌السلام در اربعین سال ۶۱ هجرت به کربلاء مشهور میان امامیه است و رؤس شهداء را آورده و با بدان طاهره ملحق کرده‌اند و در شهرت این قول جای تردید نیست و دلیلی برای استبعاد نشمرده و آن جهات بسیار را که دوری این قول را می‌رساند ذکر نفرموده و غیر از آن قرائن و دلائلی که علامه‌ی محدث نوری (ره) در لؤلؤ مرجان به آنها متعرض شده و برای استبعاد آمدن اسراء اهل‌بیت علیهم‌السلام در اربعین اول به کربلاء ذکر کرده جهات دیگری نیست و تمامی آنها را نقل نموده و در اطراف آنها تحقیق و بررسی کرده و غیر از استبعاد [صفحه ۳۸۵] و شبهات چیز بیشتر نبود علاوه بر دلائل و قرائن زیادی که برای تقویت قول مشهور ذکر کردیم. اما قائل شدن به این که در روز بیستم ماه صفر سال ۶۱ هجرت وارد مدینه‌ی طیبه شده‌اند هیچگونه قابل اعتماد نیست چنانچه خود محدث نوری (ره) نیز بر آن اعتراف کرده است.

آمدن امام سجاد بطی الارض مجرد احتمال و دلیل ندارد

اما احتمال آمدن امام سجاد علیه‌السلام در روز اربعین سال ۶۱ به کربلاء به طریق اعجاز و طی الارض مجرد احتمال در مقام ثبوت است و اثبات می‌خواهد و دلیلی بر آن نداریم چنانچه خود علامه‌ی مجلسی (ره) بر آن اعتراف فرموده که از روایات شاهد بر آن نیافته و در آن‌باره خبری به نظر شریفش نرسیده و لذا مجرد احتمال فائده ندارد علاوه این که بعضی از روایات منافات با آن احتمال دارد. اما اول زائر بودن جابر بن عبدالله انصاری (ره) در گذشته گفته شد که صحیح است و او اول وارد به کربلاء است و امام علیه‌السلام با اسراء اهل‌بیت علیهم‌السلام بعد از جابر وارد شده‌اند گرچه در یک روز اتفاق افتاده است. پس از تأمل و بررسی در کلمات علامه‌ی مجلسی (ره) دلیلی بر نفی آمدن اهل‌بیت علیهم‌السلام به کربلاء در روز اربعین اول سال ۶۱ هجرت پیدا نیست که قول مشهور را به اعتراف خود آن بزرگوار نفی نماید و بر آن خط بطلان بکشد و غیر از استبعاد محض چیز بیشتر نیست و از آنچه تفصیلا از تقریبات و دلائل و از اقوال علماء شیعه و سنی نقل شد [صفحه ۳۸۶] قول مشهور را قوی ساخته و موجبات اطمئنان و اعتماد را بر آن بیشتر می‌نماید.

علامت بودن زیارت اربعین بر ایمان

اشاره

و شاید از وجوهی که برای تأسیس روز اربعین برای سیدالشهداء علیه‌السلام از سال ۶۱ هجرت و از آن زمان تا حال که شیعه بر این امر همیشه قیام و اقدام کرده و آن را زنده نگهداشته‌اند آنست که برای سیدالشهداء علیه‌السلام زمین و آسمان تا چهل روز گریه

کرده چنانچه زرارهٔ بن اعین شیبانی رحمه الله که از اکابر فقهاء شیعه و محدثین با عظمت امامیه است از حضرت امام صادق علیه‌السلام روایت کرده است به این عبارت: قال قال ابوعبدالله علیه‌السلام یا زرارهٔ ان السماء بکت علی الحسین علیه‌السلام اربعین صباحا بالدم و ان الارض بکت علیه اربعین صباحا بالسواد و ان الشمس بکت اربعین صباحا بالکسوف و الحمرهٔ و ان الملائکهٔ بکت علیه اربعین صباحا و ما اختضبت منا امرأهٔ و لا ادهنت و لا اکتحلت و لا رجلت حتی أتانا رأس عبیدالله بن زیاد و ما زلنا فی عبرهٔ [صفحه ۳۸۷] بعده... الحدیث [۲۶۹] .

از وجوه تأسیس روز اربعین

از این حدیث شریف که در صحیح‌ترین کتب حدیث شیعه (کامل الزیارهٔ) نقل شده استفاده می‌شود که بکاء آسمان و زمین و ملائکه و آفتاب بر سیدالشهداء علیه‌السلام تا چهل روز طریقه و عادتی را که در میان مردم یک حال استمراری پیدا کرده و بر سید مظلومان اربعین نگاه می‌دارند نشان می‌دهد حتی در میان مردم در زمان فوت کسان خودشان نیز این رویه معمول شده و این سیره‌ی مستمره را انجام می‌دهند و احترام آنها را که از دنیا رفته‌اند نگاه می‌دارند و شیعه تا اربعین آن حضرت از شادی و خشنودی و سرور خودداری می‌کنند حتی در غیر مسلمانان نیز این عادت در مرده‌هایشان مراعات می‌شود خصوصا که از بزرگان آن قوم باشد و کسی باشد که آثار عملی و نتایج قدمی را که در راه رفاه و آسایش دینی و دنیوی آنان برداشته باشد و در اصلاح جامعه از جان‌گذشتگی نشان داده و نهضتی بر علیه ظلم و ستم و از بین بردن ظالمین و ستمکاران روزگار کرده و نهضتی به وجود آورده که در اثر آن اسلام و قرآن را زنده نگاه داشته و دین الهی را از دست خوش‌دشمنان سرسخت آن نجات داده و زحمات خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله را نگذاشته به هدر برود و بازیچه‌ی بنی‌امیه شجره‌ی ملعونه گردد و با خون خود درخت توحید را [صفحه ۳۸۸] سیراب نموده و نگذاشته در نتیجه‌ی ظلم و جور و بی‌دینی و اشاعه‌ی فحشا و منکر بنی‌امیه خشک شود و خون دل خویش را در راه خدا بذل کرده تا مردم را از حیرت ضلالت و گمراهی که در اثر تسلط بنی‌امیه و اشغال آن شجره‌ی ملعونه مقام خلافت الهیه را پیش آمده بود برهانند و اگر آن نهضت مقدس نبود از اسلام بغیر از اسلام اموی و از دین بغیر از دین یزیدی و دین تشریفاتی و ساخته‌ی بنی‌امیه چیزی باقی نمانده بود چنانچه نظریات مستعمرین در دنیای فعلی نیز درباره‌ی اسلام همان نیات شوم است که بنی‌امیه داشتند.

دائمی بودن آثار و نتایج نهضت سیدالشهداء

و لذاباید مسلمین عموما و شیعه خصوصا در زنده نگهداشتن تاریخ واقعه‌ی جانگداز کربلاء و در احیاء آثار آن دشت پربلاء اهتمام تمام به کار ببرند و یکی از مراسمی که باید هر سال تجدید شود موضوع اربعین است، کیست که از سید مظلومان لایق‌تر باشد که هر سال تا اربعین او آثار و مآثر او را زنده نگاه داشت؟ و در تمامی روزهای زیارتی تظاهر به زیارت قبر مبارکش برپا نمود؟ و اربعین او را هر سال تجدید کرد؟ تا معلوم نمود چنانچه تا حال معلوم شده نهضت سیدالشهداء علیه‌السلام غالبیهٔ فی صورهٔ المغلوبیهٔ و البته باید فقط به قدردانی از سیدالشهداء علیه‌السلام اکتفاء نکرد بلکه عمده آنست که در هدف با آن حضرت قدم برداشت و در هر زمان شرکت کرد و سرمشق اخذ نمود. بلی گاه می‌شود بر حسب اقتضاء زمان باید رویه‌ی حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام سرمشق شود و گاه رویه‌ی سیدالشهداء علیه‌السلام را دستور [صفحه ۳۸۹] و سرمشق اتخاذ نمود و مصلحت وقت و زمان را با دقت ملاحظه کرد چنانچه آن بزرگواران کردند. و ناگفته نماند اگر سائر مردم بر اموات خودشان در زمان وفات آنها اربعین نگاه می‌دارند و در سالهای دیگر از آن رویه دست برمی‌دارند چون مزایا و نتایج زندگانی آنها محدود است و آثارش همیشگی نیست و درانـدک مدت هر قدر کار بزرگی را انجام داده باشند بالاخره منقضی شده و دائمی نیست. به خلاف آثار و نتایج نهضتی را که

سیدالشهداء علیه‌السلام برپا نموده که مزایای آن تمام‌شدنی نیست و درس عبرتی است بر آیندگان و سرمشق نهضتی است بر از جان‌گذشتگان بر آنهائی که در راه دین و در احیاء شریعت سید المرسلین صلی الله علیه و آله جان خود را نثار می‌کنند و نفسهای خود را قربانی می‌دهند و در فکر آنند که ظلم و ستمهای بنی‌امیه را با مرور زمان به یاد علاقه‌مندان به اسلام و قرآن بیاورند و جنایاتی که آن شجره‌ی خبیثهٔ در حق خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله عملی کرده‌اند با گذشت زمان کهنه نشود و فراموش نگردد و جنایت‌کاران دوران نتوانند انکار نمایند چنانچه در گذشته اشاره شد که ابن تیمیه با تمامی بی‌حیائی و پرروئی چه کلمات جنایت‌کارانه به قلم آورده و چطور کاری را که مثل آفتاب است خواسته انکار نماید و امثال ابن تیمیه‌ها در هر زمان در کمینند و در هر دوران می‌خواهند طرفداران اهل‌بیت علیهم‌السلام را هدف اکاذیب خودشان قرار بدهند. [صفحه ۳۹۰]

روایت علائم پنجگانه از امام عسکری

و لذا شیعه همیشه در تمامی روزهای سوگواری حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام و از آنهاست روز اربعین آن حضرت در تظاهر به زیارت و اقامه‌ی ماتم و عزاداری کوتاهی نکرده و نباید بکنند و از اینجاست که امام حسن عسکری علیه‌السلام زیارت اربعین را از علائم ایمان شمرده چون مؤمن واقعی کسی است که نگذارد آثار نهضت حسنی فراموش شود و در قدردانی و شرکت در هدف آن حضرت کوتاهی نورزد. شیخ طوسی (ره) در کتاب تهذیب که یکی از کتب اربعه است و ما شیعه‌ی امامیه احکام شرعیه و فروعات دینیه‌ی خودمان را از آنها اخذ می‌کنیم فرموده [۲۷۰] : و روی عن ابی‌محمد الحسن العسکری علیه‌السلام انه قال: علامات المؤمن خمس: صلاهٔ الخمسین، و زیارهٔ الاربعین، و الختم فی الیمین، و تعفیر الجبین، و الجهر ببسم الله الرحمن الرحیم.

تحقیق در حدیث شریف در چند مورد

مورد ۱

ترتیب شمار علامت‌های پنجگانه در تهذیب شیخ (ره) به [صفحه ۳۹۱] نحویست که نگارش یافت: ۱- نماز پنجاه رکعت یا پنجاه و یک رکعت چنانچه احادیث صحیحه‌ی کثیره بر آن دلالت دارد و اجماعی میان علماء امامیه است چنانچه بزودی تحقیق می‌شود. ۲- زیارت اربعین که متبادر به اذهان چنانچه علماء اعلام فهمیده‌اند وتوضیح بیشتر داده خواهد شد زیارت روز بیستم صفر روز اربعین سیدالشهداء علیه‌السلام است. ۳- انگشتر را به دست راست کردن. ۴- پیشانی را به خاک مالیدن. ۵- بسم الله الرحمن الرحیم را بلند گفتن. چنانچه سید اجل ابن طاووس (ره) در اقبال [۲۷۱] و فیض کاشانی (ره) در وافی [۲۷۲] همان نحو نقل کرده‌اند که از تهذیب شیخ (ره) نقل شد.

مورد ۲

دوم: در نسخه‌ی تهذیب شیخ (ره) عبارت: (صلاهٔ الخمسین) است یعنی از علائم مؤمن یکی پنجاه رکعت نماز است که در روز و شب به جا آورده می‌شود از فرائض و نوافل یومیه. و نسخه‌ی وافی نیز مطابق تهذیب بوده و عبارت: (صلاهٔ الخمسین) است. [صفحه ۳۹۲] ولی سید بن طاووس (ره) در اقبال و بعض دیگر در تألیفات خودشان از شیخ (ره) روایت کرده‌اند که حدیث را (صلاهٔ احدی و خمسین) نقل فرموده است. یعنی نماز پنجاه و یک رکعت. و شیخ فقیه همدانی (ره) در مصباح الفقیه از مصباح المتهجدین [۲۷۳] شیخ (ره) عبارت را (صلاهٔ الاحدی و خمسین) نقل فرموده و در خود کتاب مصباح المتهجدین شیخ (ره) عبارت به همان نحو است و دو نسخه خطی از مصباح در کتابخانه‌ی ما موجود است یکی در سال (۹۴۲) هجری قمری استنساخ شده و از روی نسخه‌ی

تصحیح گردیده که بر علامه‌ی کبیر فاضل مقداد و عالم ربانی ابن فهد حلی قدس‌سرهما قرائت و مقابله شده و مصحح از آن در سال (۹۶۱) قمری فارغ شده است. و نسخه‌ی دیگر به خط نسخ در سال (۱۰۵۷) قمری استکتاب شده و تصحیح گردیده ومورد اعتماد و اطمئنان است و این نسخه از متملکات آقا شیخ علی احسائی بوده است و خط و نقش و مهرش در ظهر نسخه به سال (۱۲۳۶) قمری موجود است. در هر دو نسخه عبارت: (صلاة الاحدی و الخمسین) است. باید دانست که روایات وارده از خاندان عصمت و طهارت صلوات‌الله‌علیهم در این باب عدد نوافل مختلف است در روایات کثیره [صفحه ۳۹۳] فرائض و نوافل را پنجاه و یک رکعت نقل کرده‌اند که هفده رکعت فرائض یومیه و هشت رکعت نافله‌ی ظهر و هشت رکعت نافله‌ی عصر و چهار رکعت نافله‌ی مغرب [۲۷۴] که بعد از نماز مغرب خوانده می‌شود و بعد از نماز عشاء دو رکعت نماز وتیره که یک رکعت محسوب است و یازده رکعت نماز شب که با دو رکعت شفع و یک رکعت وتر یازده می‌شود. و دو رکعت نافله‌ی نماز صبح که مجموع سی و چهار رکعت است و با هفده رکعت نمازهای فرائض یومیه‌ی پنجگانه پنجاه و یک رکعت می‌شود. و در روایات دیگر مانند آنچه از تهذیب نقل گردید عبارت: (صلاة الخمسین) است که وتیره را بعد از نماز عشاء جزء نوافل نیاورده‌اند و شاید جهت آن عدم مواظبت وجود مقدس رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم بر نماز وتیره است چنانچه از احادیث اهل‌بیت علیهم‌السلام ظاهر می‌شود و از بعض دیگر از احادیث ظاهر است که آن را نیز می‌خوانده نظر به مصالح و مقتضیاتی که رسول‌الله صلی الله علیه و آله خودش عالم به آنها بوده ولی در حق ماها استحباب وتیره ثابت و محقق و بلکه مستحب مؤکد است. و آنچه مسلم است و از نصوص کثیره استفاده می‌شود: نمازها در روز و شب پنجاه و یک رکعت از فرائض و نوافل است و از این امر مسلم نتوان دست برداشت و عمل را به روایات دیگر که تصریح می‌کند [صفحه ۳۹۴] مجموع فرائض و نوافل پنجاه رکعت است گذاشت چون نصوص کثیره رجحان بر طائفه‌ی دومی داشته و علاوه بر این که اجماع قائم و محقق است که فرائض و نوافل پنجاه و یک رکعت است. و لذا فقهاء رضوان‌الله‌علیهم روایاتی را که دلالت بر پنجاه رکعت دارد حمل بر معانی و جهات دیگر کرده‌اند مثل این که جماعتی گفته‌اند: که نظر به مراتب فضل است یا نظر به جعل اولی و ثانوی است. یا نظر به اختلاف جهات مزاحمت عرضیه است یا غیر از اینها از محامل که در کتب فقه بیان شده و شرح و تفصیل این مطلب فقهی در این مورد از موضوع این کتاب خارج است. و در این خصوص رجوع شود به کتاب شریف و اثر خالد سید استاد ما امام فقیه آیةالله آقای طباطبائی حکیم (قدس‌سره) که در شرح عروة الوثقی به نام: مستمسک العروة الوثقی [۲۷۵] – تألیف و در تمامی اقطار و بلاد اسلامی شهرت علمی آن کتاب نفیس طنین‌انداز و اشتهار تمام دارد و درس خارج چند مجلد از آن اثر گرانبها در حضورش درک شد.

مورد ۳

اشاره

سوم: پنجاه و یک رکعت نماز در روز و شب از مختصات شعیه‌ی [صفحه ۳۹۵] امامیه است و لذا امام علیه‌السلام از علائم مؤمن شمرده است زیرا اهل سنت گرچه در عدد رکعات نماهای فرائض پنجگانه با شیعه اتفاق دارند و عدد رکعات نمازهای یومیه‌ای واجبی از ضروریات در اسلام است. ولی در میان سنیها در عدد نوافل اختلاف است به نحوی که هیچ کدام از اقوال آنها پنجاه و یک رکعت نمی‌شود و برای ما احتیاجی به نقل اقوال آنها نداشته و تحقیق در اطراف آن اقوال لزوم ندارد و از برکت ائمه‌ی اهل‌بیت معصومین علیهم‌السلام که تمامی اقوال و اخبارشان به رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌رسد احتیاجی به اقوال ائمه‌ی اربعه‌ی ایشان نداریم و اقوالشان را مورد اعتماد نمی‌شماریم و لذا از نقل اقوال سنیها درباره‌ی عدد نوافل صرف‌نظر می‌شود.

مورد ۴

اشاره

چهارم: دوم از علائم مؤمن که در حدیث شریف آمده عبارت از زیارت (اربعین) است و شکی نیست که مراد زیارت حضرت سیدالشهداء سلام‌الله‌علیه در روز اربعین بیستم شهر صفر در کربلاء می‌باشد. و آنچه از اذهان کج ظاهر شده و از آنانی که اعوجاج سلیقه در فهم اخبار و احادیث دارند ابراز گردیده و معانی احادیث را از مصب و جریان و مسیر خود خارج می‌نمایند و در بعض کتابها نیز نگارش داده‌اند که مراد از زیارت (اربعین) در حدیث شریف عبارت از اربعین مؤمن است یعنی از علائم مؤمن یکی نیز زیارت چهل نفر از برادران مؤمن می‌باشد. این حرف خلاف متبادر از حدیث در نهایت درجه قول سخیف [صفحه ۳۹۶] و معنی منافی با ذوق سلیم و ذهن مستقیم است با این که ابدا قرینه در روایت که دلالت بر آن معنی کند وجود ندارد هرگاه این معنی مراد بود بایستی عبارت: (زیارة الاربعین) را بدون الف و لام عهدی بیان می‌فرمود پس با آوردن آن الفاظ شریفه با الف و لام عهد خواسته اشاره فرموده و شنونده را متنبه سازد بر این که زیارت اربعین نیز از سنخ سائر مثالها که برای علائم مؤمن در حدیث شریف می‌شمارد می‌باشد و زیارت اربعین نیز مثل آنهاست زیارتی که در خارج در روز معهود معلوم و از کارهای اختصاصی اهل ایمان و مشهور است. و از حضرت امام صادق علیه‌السلام برای آن روز زیارت مخصوص مأثور بوده و شیخ طوسی (ره) در مصباح المتهجدین با سند معتبر بلکه صحیح از صفوان بن مهران روایت کرده و صفوان گوید: قال لی مولای الصادق صلوات‌الله‌علیه فی زیارة الاربعین تزور عند ارتفاع النهار و تقول: السلام علی ولی الله و حبیبه السلام علی خلیل الله و نجیه [۲۷۶] السلام علی صفی الله و ابن صفیه السلام علی الحسین المظلوم الشهید... تا آنجا که می‌فرماید: [صفحه ۳۹۷] و بذل مهجته فیک لیستنقذ عبادک من الجهالة و حیرة الضلالة [۲۷۷] .... الخ.

تفسیر ناروا به عبارت: «و زیارة الاربعین»

آنان که در جمله‌ی: و زیارة الاربعین. می‌خواهند تصرفات ناروا کنند و حمل بر زیارت چهل مؤمن نمایند در صورتی که نه قبلا اشاره به آن شده است و نه قرینه‌ی مساعدی بر آن موجود است که آوردن آن جملات با الف و لام عهد صحیح باشد در اشتباه بوده و راه کجی [صفحه ۳۹۸] را پیموده‌اند که برخلاف راه راستی است که علمای اعلام رهسپار شده‌اند (ره چنان رو که ره‌روان رفتند). خواننده‌ی محترم توجه فرماید: عبارت: و زیارة الاربعین. در حدیث امام عسکری سلام‌الله‌علیه عین همان عبارت است که در روایت صفوان از امام صادق صلوات‌الله‌علیه وارد شده: فی زیارة الاربعین که بدون شک الف و لام برای عهد است. گذشته از آنچه نگارش یافت ممکن است گفته شود: زیارت چهل مؤمن از علائم اسلام نزد عموم شیعه و سنی است و از کارهای اختصاص اهل ایمان نیست تا از دیگران با آن امتیاز یافته باشند و امام علیه‌السلام از علائم مؤمن شمارد. اما زیارت سیدالشهداء علیه‌السلام در روز اربعین از اموریست که ایمان خالص بر اهل‌بیت علیهم‌السلام مؤمن را بر آن وادار کرده است و جای شک نیست آنهائی که در روز اربعین سیدالشهداء علیه‌السلام در سرزمین مقدس کربلاء در کنار قبر سید مظلومان ابوعبدالله علیه‌السلام برای زیارت اجتماع می‌نمایند شیعیان خاص آن حضرت بوده و علاقه‌مند بر آن بزرگوارند. علاوه علمای اعلام شیعه‌ی امامیه رضوان‌الله‌علیهم از حدیث شریف امام عسکری صلوات‌الله‌علیه خصوص زیارت اربعین سیدالشهداء علیه‌السلام را فهمیده‌اند و غیر از آن معنی متبادر بر اذهان معنی دیگری بر اذهان علمای اعلام تبادر نکرده است. [صفحه ۳۹۹] چنانچه شیخ طوسی (ره) در تهذیب بعد از نقل احادیث در فضیلت زیارت عاشوراء همین حدیث شریف را نقل فرموده است و در مصباح المتهجدین در ضمن عنوان زیارت اربعین حدیث مزبور را روایت کرده است. و آیة‌الله علامه قدس‌سره در کتاب منتهی المطلب فرموده: مستحب است زیارت حسین علیه‌السلام در بیستم صفر بعد حدیث نامبرده را نقل فرموده و همچنین سید ابن طاووس (ره) در اقبال و علامه‌ی مجلسی (ره) در مزار بحار و

محدث بحرانی خدر حدائق و عالم ربانی محقق سید حیدر کاظمی (ره) در عمدة الزائر و غیر از آن بزرگواران از فقهاء عظام حدیث شریف را در عنوان زیارت روز بیستم صفر نقل کرده‌اند که اگر به ذکر اسامی شریفه‌ی آنها پرداخته شود کلام به درازا می‌کشد. بعضیها استبعاد کرده‌اند که اگر مراد از عبارت: و زیارت الاربعین. زیارت روز اربعین بیستم شهر صفر باشد امام علیه‌السلام ثواب زیارت و آثار اخرویه‌ی که بر آن مترتب می‌شود بیان می‌فرمود چون رویه‌ی اهل‌بیت علیهم‌السلام آنست موقعی که مردم را تحریص و ترغیب بر زیارت سیدالشهداء علیه‌السلام و یا زیارت سائر ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام فرموده‌اند ثواب اخروی آن را نیز بیان فرموده‌اند ولی در این حدیث این رویه اتخاذ نشده است. و این استبعاد به هیچ‌وجه قابل اعتناء نیست زیرا امام علیه‌السلام در این حدیث در صدد بیان علائم مؤمنی است که امتیاز از دیگری داشته [صفحه ۴۰۰] باشد و از آن علائم هم یکی زیارت اربعین است و اجمالا خواسته علائم پنجگانه را به شمار آورد و در مقام بیان آثاری که بر زیارت اربعین مترتب می‌شود نیست تا از آثار و ثواب و نتائج اخروی و دنیوی آن بیان فرماید و علاوه چه مانع دارد در جائی صلاح نمی‌بینند که ثواب و آثار را بیان فرمایند. و ناگفته نماند: که استحبابا زیارت اربعین که روز بیستم ماه صفر است جای شبهه نیست چنانچه شیخ اجل اعظم شیخ مفید (ره) در رساله‌ی: مسار الشیعة و آیةالله علامة (ره) در کتاب تذکرة و تحریر و دیگران از اکابر فقهاء و مجتهدین شیعه بر آن تصریح فرموده‌اند. پس بر سائر علائم اهل ایمان که در حدیث بر آنها متعرض شده و بیان فرموده است بپردازیم.

مورد ۵

اشاره

پنجم: سوم از آن علائم انگشتر را به دست راست کردن است و عموم افراد شیعه‌ی امامیه بر این کار مواظبت دارند و ملتزم می‌باشند و این آداب مأخوذ از ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام است که شیعه به فرمایش آن حضرات متدین و به أوامر آنها عمل کرده‌اند.

حرمت انگشتر و حلقه‌ی طلا بر مردها

مگر عده‌ای در عصر ما از غرب‌زده‌ها به وجود آمده‌اند که عوض انگشتر که نگین آن از جنسهائی باشد که ائمه علیهم‌السلام دستور داده‌اند حلقه‌ی طلائی به انگشت دست چپ کرده و به این کار حرام اقدام نموده و تقلید ازغربیها می‌نمایند که زهی بی‌همیتی و غرب‌زدگی است که به عمل حرامی که هیچگونه حظ نفسانی ندارد مرتکب می‌شوند و انگشتر طلا و حلقه‌ی طلا برای [صفحه ۴۰۱] مردها حرام است و اگر آن را به دست کرده و نماز بخوانند نمازشان باطل است.

عمل اهل سنت به بدعت

و جماعتی از اهل سنت در این عمل استحبابی یعنی انگشتر را به دست راست کردن با شیعه مخالفت ورزیده‌اند چنانچه در موارد بسیاری با این که خودشان اقرار دارند که سنت رسول‌الله صلی الله علیه و آله و طریقه‌ی اسلامی آنست که شیعه به آنها عمل کرده‌اند باز برای ضدیت و مخالفت با شیعه در آن موارد بر عکس سنت رسول‌الله صلی الله علیه و آله عمل کرده و می‌کنند. ابن حجر گفته: مالک (یکی از ائمه‌ی چهارگانه أهل سنت) مکروه داشته که به دست راست انگشتر کنند بلکه باید به دست چپ باشد و باجی از علماء مالکیها مبالغه ورزیده در ترجیح دادن به قول مالک: که انگشتر باید به دست چپ شود [۲۷۸] . مؤلف (الهدایة) از علماء حنفی‌ها گوید: آنچه تشریع شده انگشتر را به دست راست کردن است ولکن چون آن را رافضی‌ها بر خودشان شعار اخذ کرده‌اند ما آن را در دست چپ قرار دادیم. علامه‌ی زمخشری در ربیع الابرار گوید: اول کسی که انگشتر به دست چپ کردن را

شعار اخذ کرد و برخلاف سنت رفتار نمود معاویهٔ بود [۲۷۹] . از آنچه نقل شد معلوم می‌شود که انگشتر را به دست چپ کردن [صفحه ۴۰۲] از آثار تبلیغات شوم و از افکار مذموم دوره‌ی بنی‌امیه می‌باشد که در فکر وارونه کردن سنن اسلامی و دستورهای نبوی بودند که آنچه از خاندان هاشمی بروز نموده به تمامی آنها تغییر بدهند و علنی و آشکارا بر خلاف سنت ثابته از رسول الله صلی الله علیه و آله قدم بردارند و اسلام را اسلام أموی نمایند و بر مخالفت شیعه‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام قیام کنند و برخلاف آنچه در دین حنیف است اقدام کرده باشند و نماز جمعه را که معاویهٔ در روز چهارشنبه خواند و برخلاف ضرورت دین قدم برداشت بهتر دلیل به آنچه ادعا داریم می‌باشد کجا رسد مخالفت در سنن و مندوبات و مکروهات و سائر احکام و فروعات شرعیه که از حد و حصر خارج است.

عمل به بدعت در تسنیم قبر

چنانچه بالای قبر را بعد از دفن میت مسطح کردن سنت است ولی سنیها با اقرار خودشان که سنت محقق در اسلام آنست و شیعه به آن عمل می‌کنند برخلاف سنت ثابت در دین برای مخالفت با شیعه بالای قبر را تسنیم یعنی به شکل پشت ماهی درست کرده و آن را عملی کرده‌اند. شیخ محمد بن عبدالرحمن دمشقی در کتاب: (رحمهٔ الامهٔ فی اختلاف الائمهٔ) که در هامش المیزان شعرانی طبع گردیده ج ۱ ص ۸۸ گوید [۲۸۰] : السنهٔ فی القبر التسطیح و هو اولی علی الراجح من مذهب الشافعی. [صفحه ۴۰۳] و قال ابوحنیفهٔ و مالک و احمد: التسنیم اولی لان التسطیح صار شعارا للشیعهٔ. و قال الغزالی و الماوردی: ان تسطیح القبور هو المشروع لکن لما جعلته الرافضهٔ شعارا لهم عدلنا عنه الی التسنیم. أف باد بر این تعصب بی‌جا و عناد بی‌مورد که باقرار خودشان سنت ثابته در اسلام را رها می‌کنند و برخلاف آن قدم برمی‌دارند که چون شیعه آن را عملی کرده و بر آن مواظبت دارند و در میان خودشان بدعت را رواج می‌دهند به جهت تبعیت از آنچه بنی‌أمیهٔ بر علیه اسلام قدم برداشته‌اند.

کلمات ناروای صاحب تفسیر روح البیان نسبت به روز عاشورا

شیخ اسماعیل حقی بروسوی متوفی سال ۱۱۳۷ ق در تفسیر «روح البیان [۲۸۱] » گوید: قال فی عقد الدرر و اللئالی: المستحب فی ذلک الیوم- یعنی یوم عاشوراء- فعل الخیرات من الصدقهٔ و الصوم و الذکر و غیر هما و لا ینبغی للمؤمن ان یتشبه بیزید الملعون فی بعض الافعال و بالشیعهٔ و الروافض و الخوارج ایضا یعنی یجعل ذلک الیوم یوم عید او یوم ماتم ، فمن اکتحل یوم عاشوراء فقد تشبه بیزید الملعون و قومه، و ان کان للاکتحال فی ذلک الیوم اصل صحیح. فان ترک السنهٔ سنهٔ اذا کان شعارا لاهل البدعهٔ کالتختم بالیمین فانه فی الاصل سنهٔ لکنه لما کان [صفحه ۴۰۴] شمار اهل البدعهٔ و الظلمهٔ صارت السنهٔ ان یجعل الخاتم فی خنصر الید الیسری فی زماننا کما فی شرح القهستانی. و من قرأ یوم عاشوراء و اوائل المحرم مقتل الحسین رضی‌الله‌عنه فقد تشبه بالروافض خصوصا اذا کان بألفاظ مخلهٔ بالتعظیم لاجل تحزین السامعین و فی کراهیهٔ القهستانی: لو اراد ذکر مقتل الحسین ینبغی ان یذکر اولا مقتل الصحابهٔ لئلا یشابه الروافض.

کلام غزالی که بر واعظ حرام است خواندن مقتل حسین

و قال حجهٔالاسلام [۲۸۲] الغزالی. یحرم علی الواعظ و غیره روایهٔ مقتل الحسین و حکایته و ماجری بین الصحابهٔ من التشاجر و التخاصم فانه یهیج بغض الصحابهٔ و الطعن فیهم و هم اعلام‌الدین و ما وقع بینهم من المنازعات فیحمل علی محامل صحیحهٔ و لعل ذلک لخطأ فی الاجتهاد لا لطلب الریاسهٔ و الدنیا کما لا یخفی (ا ه). [صفحه ۴۰۵]

رد بر غزالی و امثال وی

تمامی این حرفها و مطالب از حکم بکراهت و یا استحباب و یا سنت و یا بدعت که نگارش داده‌اند و با اقرار خودشان سنت را تبدیل به بدعت کرده و بدعت را به جهت مخالفت با شیعه رواج داده و بر آن عمل کرده‌اند همه‌ی این داستانهای بی‌ارزش پدیده‌ی افکار امثال غزالیها و ماوردیها بوده و بقدر پشیزی در نظر ما ارزش ندارد و به اقرار خودشان از سنت رسول‌الله صلی الله علیه و آله نیست و بدعتهائی است که از خودشان تراشیده‌اند. قهستانی که گفته: اگر کسی اراده کند که مقتل امام حسین علیه‌السلام را بخواند و تاریخ شهادت آن حضرت را ذکر کند سزاوار است اول مقتل صحابه را بخواند تا به رافضیها شباهت پیدا نکند. منظورش آنست که ذاکر مقتل حسین علیه‌السلام اول بیاد مثلاـ مقتل عثمان بن عفان اموی را بخواند در صورتی که عموم صحابه اجماع بر کفر عثمان کردند و او را واجب القتل دانستند و پس از آن که او را کشتند [۲۸۳] [صفحه ۴۰۷] در قبرستان مسلمانها نیز نگذاشتند دفن شود و چند نفر جنازه‌ی او را برده در (حش کوکب) دفن کردند. ولی مسلمانها مقتل او را بخوانند و بر او گریه کنند که مقدمات وارونه کردن اسلام را بنی‌امیه به دست عثمان فراهم آوردند و مجلس سقیفه هم خالی از دسیسه‌ی آنها نبود که خلافت را غصب نمایند. و به عقیده‌ی آقای غزالی حجةالاسلام سنیها: بر واعظ حرام است که مقتل سیدالشهداء علیه‌السلام را بخواند و آنچه میان صحابه از نزاع و دشمنی و خصومت اتفاق افتاده تمامی آنها را ندیده و نشنیده انگاشته و حقایق تاریخی را مستور نگهدارد و از واقعیات چشم بپوشد تا به دامن آلوده‌ی عده‌ای از صحابه که به نص قرآن مجید از منافقین بوده‌اند گرد و غباری ننشیند زیرا معاویه‌ها و عمر وعاصها و مغیره‌ها و ابوسفیانها و امثال آن منافقین که از زنادقه بوده‌اند از اعلام دین و از بزرگان اسلام محسوب شوند.

کلام ثعالبی درباره‌ی ابوسفیان

ثعالبی در کتاب (لطائف المعارف) ابوسفیان را از مشاهیر زنادقه [صفحه ۴۰۸] و از زنات مثل مغیرة به شعبه شمرده است [۲۸۴] . چنانچه ابوسفیان و پسرش معاویة از مؤلفة القلوب بودند [۲۸۵] یعنی از بیت‌المال مسلمین به آن پدر و پسر می‌دادند که تألیف قلوب شده و به اسلام تمایل نمایند و بالاخره از روی ناچاری پس از فتح مکه و قوت و شوکت اسلام در صورت ظاهر اظهار اسلام کردند ولی در باطن در همان نفاق و زندیقی خود باقی بودند و بر علیه اسلام فعالیت داشتند و حرفهای ابوسفیان پس از خلافت عثمان که خلافت را بکره تشبیه کرده و خطاب به بنی‌امیه نموده و گفته که آن را به هر طرف می‌خواهید بزنید نه بهشتی در کار است نه آتشی وجود دارد مشهور و در کتب سنیها مسطور است.

آنچه ابن عبدالبر و مسعودی نقل کرده‌اند

ابن عبدالبر در استیعاب گوید [۲۸۶] : روی عن الحسن ان اباسفیان دخل علی عثمان حین صارت الخلافة الیه فقال له قد صارت الیک بعدتیم و عدی فأدرها کالکرة و اجعل اوتادها بنی‌امیة فانما هو الملک و لا ادری ما من جنة و لا نار. [صفحه ۴۰۹] امثال اینها را آقای غزالی می‌گوید: که از اعلام دین هستند نباید درباره‌ی آنها حقایق تاریخی رابه زبان آورد و وقائع صحیح را نگاشت تا مبادا حقایق تاریخ خلفای جاهل نیز آشکار شود. مسعودی در مروج الذهب [۲۸۷] گوید: و قد کان عمار بن یاسر (ض) حین بویع عثمان بلغه قول ابی‌سفیان صخر بن حرب فی دار عثمان بعد الوقت الذی بویع فیه عثمان و دخل داره و معه بنی‌امیة فقال ابوسفیان افیکم احد من غیرکم؟ و قد کان قد عمی قالوا: لا قال: یا بنی‌امیة تلقفوها تلقف الکرة فوالذی یحلف به ابوسفیان ما زلت ارجوها لکم و لتصیرن الی صبیانکم وراثة.

بی دلیل بودن ادعای غزالی

و باید دانست که اصل جلوگیری غزالیها از تعرض به حقائق تاریخ صحابه و روشن کردن اوضاع و احوال منافقین از آنها و تحقیق در اعمال و افعال ناهنجاری که از بعض صحابه صادر شده و باعث ضعف اسلام و مسلمین گردیده‌اند آنست: که با روشن شدن حقیقت تاریخ جمعی از صحابه و چه اوضاع و احوالی پس از رحلت رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم برپا کردند که اسلام را از مسیر صحیح‌اش که پیغمبر اکرم علیه‌السلام ترتیب داده و شالوده‌ی آن را ریخته بود منحرف نموده و خارج کردند و باعث چه صدمات و لطمات بر اسلام شدند و حب ریاست و جاه آنها را به چه اعمال زشت وادار کرد. [صفحه ۴۱۰] اساس موضوع خلافت به عقیده‌ی سنیها متزلزل شده و به ارکانش رخنه رسیده و به کلی منهدم می‌گردد و لذا چاره جز این که جلوگیری از تحقیق و بررسی در تاریخ صحابه نمایند ندارند ولی غافلند که ناموس مطرد در تاریخ با مرور زمان حقایق را روشن و واقعیات را آشکارا ساخته و نسل آینده از کنجکاوی در تاریخ صدر اول پس ازرحلت رسول‌الله صلی الله علیه و آله خودداری نخواهند کرد و از امثال غزالیها و از حمل بر صحت‌های ناروای آنها تلقید کورکورانه نخواهند نمود در صورتی که باب اجتهاد را به تمام معنی الکلمهٔ مفتوح کرده بودند و ریاست طلبی‌ها و جاه دوستی‌ها را حمل بر رأی در اجتهاد می‌نمودند حتی در مقابل نص قرآن و رسول‌الله صلی الله علیه و آله اجتهاد می‌کردند و حال آن که اجتهاد در مقابل نص بالاتفاق باطل است و بعدا نیز باب اجتهاد را به کلی مسدود کردند که نسل آینده درباره‌ی صحابه و منافقین ابدا نتواند اجتهاد نماید ولی نسل آینده هرگز به این حرفهای مفت بی‌دلیل و مدرک گوش نداده و باب اجتهاد را که طبیعت شرع مقدس اسلام بر انفتاح و باز بودن آن حاکم است باز دانسته و در تاریخ حالات صحابه و در موضوع خلافت که خود سنیها آن را از فروع دین می‌دانند و به عقیده‌ی آنها قابل اجتهاد است اجتهاد خواهند کرد. در عصر ما هم با آن حرفهای پوسیده‌ی غزالیها دیدند نمی‌توانند جلوگیری از فهمیدن و دانستن و کنجکاوی در موضوعات تاریخی و فروعات دینی نمایند به مقام فلسفه‌بافی با افکار ساده و سطحی و غرب‌زدگی در [صفحه ۴۱۱] موضوع امامت و خلافت اسلامی می‌آیند بلکه با فلسفه‌تراشی که غالبا جز ادعاء بدون دلیل و فتوای بی‌مدرک و خیال‌بافی بیشتر نیست در موضوع امامت سخن رانده و جز یک مشت پدیده‌های دل بخواهی بعضی اشخاص چیز دیگر نیست بلکه بتوانند در تصحیح خلافت اشخاص جاهل و اموی‌های فاسق را بخورد جوانان عصر بدهند و آنها را اولی‌الامر بشناسانند ولی هر چه گویند و نویسند آن‌گونه خلفاء که جمعی از رویه‌ی ملوک جبابره سر موئی قدم به کنار نگذاشته‌اند و از ستمکاران روزگار محسوبند جوانان عصر حاضر بغیر از این نظر، با نظر دیگر که آنها را خلفای الهی و جانشینان رسول گرامی بدانند در حق آنها اعتقاد نخواهند کرد. فتواهای امثال غزالی و قهستانی نزد ما ابدا ارزش نداشته و مورد اعتبار و اعتناء نیست زیرا از ضروریات مذهب اهل‌بیت معصومین علیهم‌السلام و تابعین و شیعیان آنها خواندن مقتل و تاریخ احوال امام حسین علیه‌السلام در روز عاشوراء و یا سائر اوقات از افضل قربات بوده و ترغیب و تحریص ائمه‌ی اهل‌بیت علیهم‌السلام شیعه را بر این کار خداپسندانه از حمد تواتر گذشته و ضروری و اجماعی میان شیعه‌ی امامیه است. زیارت قبور مبارکه‌ی آن حضرات و عزاداری و گریه و زاری در مصائب وارده بر ائمه‌ی اهل‌بیت علیهم‌السلام خصوصا بر سیدالشهداء علیه‌السلام از افضل اعمال و ازا عظم مستحبات و از الزم اموریست که بر عموم شیعه محافظت بر آن واجب و زنده نگاه داشتن آن لازم است. [صفحه ۴۱۲] و در خصوص گریه و بکاء بر مصائب سیدالشهداء علیه‌السلام و زیارت آن حضرت رجوع شود به صحیح‌ترین کتاب حدیث و معتبرترین تألیف در اخبار و احادیث صحیحه‌ی وارده از اهل‌بیت معصومین علیهم‌السلام و جامع‌تر از همه‌ی کتب در این مطلب نامبرده: کتاب (کامل الزیارات) شیخ ثقه‌ی اجل جعفر بن محمد بن قولویه قمی قدس‌الله روحه که در سال (۱۳۵۶) قمری به همت علامه‌ی کبیر مجاهد آقای امینی صاحب‌الغدیر قدس‌سره طبع و نشر شده و بعدا با طبع افست نیز منتشر شده است. با وجود دستور ائمه‌ی هدی سلام‌الله‌علیهم چه اعتناء به فتوای بی‌دلیل نواصب و خوارج و دشمنان اهل‌بیت علیهم‌السلام داریم که با عقل ناقص و رأی کاسد خودشان فتوا داده و برخلاف دین حکم تحریم و تحلیل صادر کرده‌اند در صورتی که خاندان

رسالت ائمه‌ی اطهار معصوم بوده و هر چه نقل کنند از جدشان رسول‌الله صلی الله علیه و آله به آنها رسیده و لذا اعرف به احکام شرع و اعلم به حلال و حرام و قوانین اسلام‌اند. باید از آقای غزالی سئوال شود: که شما با کدام دلیل فتوا داده‌اید که خواندن واعظ مقتل سیدالشهداء علیه‌السلام و حکایت کردن وی قضایای کربلاء را در شرع حرام است؟ آیا از رسول‌الله صلی الله علیه و آله به شما خبری رسیده؟ یا از بعض صحابه که مانند شما اشخاص عادی و غیرمعصوم بوده‌اند به شما روایتی نقل شده است؟ آیا فتوای امام جعفر صادق علیه‌السلام قابل اتباع است یا رأی منحوس [صفحه ۴۱۳] شما؟ [۲۸۸] در صورتی که خود رسول‌الله (ص) به فرزندش حسین (ع) گریه کرده و چطور و در کجا کشته خواهد شد نقل فرموده است. از اقوال خاندان عصمت و طهارت که به نفص قرآن کریم معصومند و آیه‌ی تطهیر در شأن آنها نازل گشته و یکی از «ثقلین» کتاب الله و عترت هستند که در حدیث متواتر قطعی الصدور مأمور هستیم به هر دو چنگ بزنیم انسان باایمان باید تبعیت کند یا از قول مثل شما؟ بلی کسی که فتوی بعدم جواز لعن کردن بر یزید بدهد انسان از وی چه توقع داشته باشد [۲۸۹] . از آثار فتوای مثل شماست که امام صادق علیه‌السلام فرموده: که آسمان و زمین برکات خود را قطع می‌کند. [صفحه ۴۱۴]

مورد ۶

اشاره

ششم: (چهارم) از علائم مؤمن «تعفیر الجبین» است. تعفیر در لغت چیزی را بر خاک گذاشتن است زیرا (عفر) در لغت به معنی (تراب) است و اگر مراد از جبین در این حدیث جبهه باشد یعنی پیشانی را بر خاک گذاشتن چنانچه بعضی از فقهاء مانند محدث فقیه بحرانی (ره) در حدائق ادعاء فرموده که ظاهر از حدیث این معنی است و ادعاء کرده که در لسان اهل‌بیت علیهم‌السلام جبین در معنی جبهه زیاد استعمال شده چنانچه در مسأله‌ی تیمم وارد شده است آن وقت منظور از فرمایش امام علیه‌السلام در حدیث نامبرده از علائم مؤمن: گذاشتن جبین بر خاک است غرض آنست که پیشانی را در حال سجده انسان باید بر زمین و خاک بگذارد ولی اهل سنت ملتزم نیستند که پیشانی را بر خاک بگذارند. چنانچه ابوحنیفه و مالک و احمد (در یکی از دو روایت که از وی نقل شده) گفته‌اند: که جایز است در سجده پیشانی را بر کور عمامه [۲۹۰] و بر دامن لباس گذاشتن [۲۹۱] و حنفی‌ها جایز می‌دانند پیشانی را بر کف گذاشتن [صفحه ۴۱۵] با کراهت [۲۹۲] و جایز می‌دانند بر گندم و جو سجده کردن و پیشانی را بر تخت و بر کمر کسی که در جلو نمازگزار نماز می‌گذارد مثل آن نمازی که او می‌خواند گذاشته باشد [۲۹۳] . در مکه‌ی معظمه در مسجدالحرام با چشم خودم دیدم که در نماز جماعت نمازگزار در موقع سجده پیشانی خود را بر پاشنه‌ی پای نمازگزاری که در جلو او بود گذاشت و سجده نمود. در مذهب اهل‌بیت علیهم‌السلام که از جد خودشان احکام را اخذ کرده‌اند و رسول الله صلی الله علیه و آله نیز از مصدر وحی تلقی فرموده در سجده پیشانی را نباید بر چیزهای خوردنی و پوشیدنی گذاشت بلکه باید بر زمین و آنچه از زمین روئیده پیشانی را گذاشت.

سجده بر تربت کربلاء

و این که در میان شیعه معمول است از خاک مقدس کربلاء از تربت کنار قبر سیدالشهداء علیه‌السلام خاک برمی‌دارند و آن را لوح درست کرده و غالبا در نماز به آن سجده می‌کنند چون از خاک زمین است و به تمامی خاکها سجده می‌شود و خاک کربلاء به جهت شهادت سیدالشهداء علیه‌السلام شرافت پیدا کرده و اهل‌بیت علیهم‌السلام به ما فرموده‌اند در هر نمازی که سجده بر تربت کربلاء باشد خداوند آن نماز را به خاطر امام حسین [صفحه ۴۱۶] علیه‌السلام قبول می‌کند به این جهت است که شیعه به تربت

کربلاء مواظبت دارند سجده کنند نه این که بغیر از تربت امام حسین علیه‌السلام به چیز دیگر و خاک دیگر سجده را جایز ندانند یا درباره‌ی تربت سیدالشهداء علیه‌السلام به معنی دیگری که نواصب و خوارج و وهابیها به شیعه نسبت می‌دهند و در میان افراد عامی خودشان نسبتهای ناروائی در حق شیعه شهرت داده‌اند شیعه قائل باشند مانند این که به شیعه نسبت داده‌اند که چون بألوهیت سیدالشهداء علیه‌السلام قائلند و امام حسین علیه‌السلام را خدا می‌دانند به خود آن حضرت و بر تربت قبر مبارک وی سجده می‌کنند این قبیل نبتهای بی‌حقیقت و سفیهانه را حیا نکرده و به شیعه داده و بخورد اشخاص عامی‌شان نیز داده‌اند و لذا در موقع نماز به سجده‌ی شیعیان به تربت کربلا با چشم تعجب خیره شده و نگاه می‌کنند. یاد دارم در (رمادی) که از سوریه برگشته و وارد عراق شدم و غروب نزدیک بود توقف کردیم که نماز مغرب را ادا کرده و حرکت نمائیم وضوء گرفته در صحن خانه‌ی وسیعی حصیرانداخته خواستم مشغول نماز باشم دیدم عده‌ای از جوانان اهل تسنن آمدند و در چند قدمی ایستادند فهمیدم که می‌خواهند بدانند که چطور سجده خواهم کرد و من هم در موقع سجده پیشانی را به بالای حصیر گذاشتم و سایر رفقا نیز اغلب از من تبعیت کردند بعد از فراغت از نماز چند نفر از آنها جلو آمده از حقیقت سجده بر تربت کربلاء که بعضی از همراهان در نماز [صفحه ۴۱۷] گذاشته بودند سئوال کردند واقع امر را به آنها بیان کردم بسیار قانع شده و امتنان به جا آوردند و اظهار نمودند که به ما جور دیگر تلقین کرده‌اند. نظیر این قضیه در زینبیه‌ی دمشق نیز اتفاق افتاد و چند نفر از دوستان عراقی از عربهای شریف اهل نجف اشرف نیز بودند به جمعی از جوانان اهل سنت از اهل سوریه و مصر و لبنان واقع امر را در سجده کردن شیعه بر تربت سیدالشهداء علیه‌السلام بیان کردیم و از آنچه خیال کرده و از روی تقلید اعتقاد نموده بودند عذر خواستند.

آنچه علامه‌ی کبیر شیخ عرفی در کتابش نقل کرده

چنانچه اهل غرض از اهل سنت در حق شیعه هذیانهای زیادی گفته‌اند، علامه‌ی جلیل کبیر شیخ محمد سعید عرفی از اکابر علمای اهل سنت در کتابش (سر انحلال الامة العربیة و وهن المسلمین) که از نفائس تألیفات است و برای هر مسلمان مطالعه‌ی آن لازم است که از اسرار زیادی مطلع باشد در ذیل عنوان: (تحصیل العلوم) درباره‌ی تعصب‌ورزی بعضی از مذاهب که بیرون از حد تعصب به خرج می‌دهند و دیگران را اهل بدعت می‌دانند بیاناتی دارد تا این که می‌فرماید: اما مذاهب آل بیت النبوة فالویل لمن انتمی الیها حتی و لو وافقه قول فی المذاهب الاربعة فانه الکفر الصریح لا بل هو أشد منه و کثیرا ما سمعت من بعض الحمقی ان النصاری و الیهود اقرب الی المسلمین ممن یتعبدون علی مذاهب آل البیت بل الکتب مشحونه‌ی بهذا فیطلقون علیهم القاب الذم بدون رویة و لا تفکر، و اقل ما یقال فیهم انهم روافض و لعل هذا الامر ابتدأ فی العصر الاموی [صفحه ۴۱۸] و زاد فی العصر العباسی و لذلک روی عن الامام الشافعی انه قال: ان کان رفضا حب آل محمد فلیشهد الثقلان انی رافضی و للعوام حکایات بشأن مسخ الشیعة بعد الموت خنازیر و انقلاب صورهم فی الحیاة یخجل العاقل من ذکرها و لذلک لا تجد احدا یدرس کتب الموالین لاهل البیت و لو من قبیل الاطلاع و مع ان الازهر فی مصر من بعض آثارهم لانه من حسنات الفاطمیین فلا تقرؤفیه مذاهب آل البیت و لو من قبیل الذکری لانه الا حق بها [۲۹۴] . اینها عین عبارات یک نفر عالم کبیر از بزرگان علمای سنیهاست که تعصب را به کنار گذاشته و حق را نگارش داده و انتقادی از هذیانهای أهل سنت درباره‌ی شیعه کرده است.

شیعه اهل سنت را مسلمان و پاک دانسته و بر جنازه‌ی آنها نماز می‌خواند

و چه قدر خرافات و هذیانها و اباطیل در حق شیعه‌ی اهل‌بیت علیهم‌السلام در میان عوام سنیها رواج دارد که می‌فرماید: انسان عاقل از ذکر آنها خجالت می‌کشد. با آن معتقدات باطله و عقائد کاسده چه امید اتحاد و وحدت کلمه در مقابل دشمنان اسلام در میان مسلمین خواهد ماند [۲۹۵] ، در صورتی که شیعه کلیه مسلمین غیر از خوارج و نواصب و غلاة [صفحه ۴۱۹] همه را مسلمان

دانسته و آنها را پاک می‌داند و اگر بمیرد بر جنازه‌اش نماز می‌خواند و اگر در آخرت مآل کار غیر اهل ایمان به خسران و زیانکاری گراید و به مراتب اهل ایمان نرسند و یا به عذاب الیم گرفتار باشند مطلبی است که حقیقت امر نزد خداوند تعالی است. بلی کسی که به ولایت و امامت و خلافت و وصایت بلافصل امیرالمؤمنین و اولاد طاهرین آن حضرت سلام‌الله‌علیهم اجمعین قائل نباشد مآل کارش در آخرت بخسران ابدیست و اعمال و عباداتش مقبول درگاه خداوندی نیست ولی کسی از شیعه غیر شیعه‌ی اثناعشریه را کافر نمی‌داند و بدتر از یهود و نصاری و کافر نمی‌شمارد بلکه به وی به نظر برادری نگاه کرده و انما المؤمنون اخوة [۲۹۶] را فراموش نمی‌کند، در مقابل این معتقدات شیعه اهل سنت در حق شیعه آن مزخرفات را [صفحه ۴۲۰] اعتقاد دارند که شیخ اجل عرفی بر آنها اقرار و بر آن معتقدات اعتراف کرده است. بلی شیعه خوارج و نواصب و غلات را کافر می‌دانند و در این اعتقاد اهل سنت نیز با آنها موافقت دارند و از متفردات شیعه نمی‌شمارند زیرا مودت و محبت اهل‌بیت از ضروریات اسلام است و کتاب و سنت بر آن ناطق و صراحت دارد و لذا دشمنی و بغض و عداوت اهل‌بیت علیهم‌السلام موجب کفر و ظالمین بر آنها از جهت دشمنی و عداوت و یا غلو مستوجب لعن است. و خداوند می‌فرماید: الا لعنة الله علی الظالمین [۲۹۷] .

ائمه اهل بیت بر تربت کربلاء سجده کرده‌اند

ائمه‌ی اهل‌بیت معصومین علیهم‌السلام در نماز به تربیت سیدالشهداء علیه‌السلام سجده می‌کرده‌اند چنانچه حضرت امام سجاد علیه‌السلام در موقع اسارت و حرکت از کبلاء مقداری از تربت همراه خود برداشته بود ولی آن زمان هنوز از تربت گل کرده و لوح درست کنند مرسون نشده بود و حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام بر تربت سجده می‌فرمود و خاک کربلاء را در کیسه‌ی نگاه می‌داشتند و در موقع نماز آن را پهن کرده و بر آن سجده می‌کردند و ظاهرا از زمان غیبت صغرای امام زمان ولی عصر بقیةالله ارواحنا فداه از تربت لوح درست کردن که تا حال مرسوم است معمول شده چون خاک تنها را در نزد انسان و در بغل نگاه داشتن قدری مشکل شده و از خاک [صفحه ۴۲۱] ممکن بود گرد و غباری ریخته شود و لذا از خاک کربلاء گل کرده و از آن این لوحها (مهر) درست کردند که در نگاه داشتن سهل و آسان باشد. شیخ جلیل محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری (ره) از حضرت ولی عصر ارواحنا فداه لوح درست کردن را سئوال کرده و امام علیه‌السلام نیر فرموده‌اند که اشکالی نداشته و جائز است [۲۹۸] و فضیلت دارد.

کیفیت تیمم و توضیح آن

و اگر مراد از «تعفیر الجبین» خود جبین باشد که به طرفین پیشانی اطلاق می‌شود چنانچه ظاهر عبارت (جبین) همین است و در تیمم هم که مسح باید به جبهه و جبینین باشد چنانچه مقتضای روایات [صفحه ۴۲۲] است و مراد مسح کردن به پیشانی و طرفین پیشانی است که با کف دست که عبارت از تمامی باطن دست است و باطن انگشتهای نیز داخل کف می‌باشد و در موقع مسح باید انگشتان ابهام را باز نگاه داشته که به پیشانی و جبینین [۲۹۹] یعنی طرفین پیشانی که چندان مو ندارد مسح شود. و متأسفانه غالب اشخاص با این که مسأله‌ی تیمم از مسائل مبتلی به و عام‌البلوی است از این نکته غافل و در موقع تیمم انگشت ابهام را ضم به انگشت سبابه کرده و از مسح به جبینین غفلت دارند یا مثل [صفحه ۴۲۳] بعضیها خیال می‌کنند در موقع مسح که طولا با کف تا ابروها و بالای بینی مسح شد دوباره عرضا نیز مسح نمایند تا مسح جبینین به عمل آید در صورتی که اشتباه محض است. پس بنا بر آنچه گفته شد مراد از (تعفیر الجبین) گذاشتن طرفین پیشانی بر خاک در حال سجده‌ی شکر است نه سجده‌ی نماز باشد که غایت تذلل در مقابل عظمت کبریائی پروردگار عالم است و دوری از کبریائی انسانی است و غرض ارشاد مؤمن بر تذلل بوده و این که بهتر آنست: در سجده‌ی شکر جبینین را به خاک بگذارند. و از این معنی که برای حدیث شریف بیان کردیم سید محقق صاحب

مدارک قدس‌سره فرموده که ظاهر آنست که تعفیر جبینین رجحان شرعی دارد. و علامه‌ی طباطبائی سیدنا بحرالعلوم قدس‌سره در منظومه در سجده‌ی شکر فرموده: و الخد اولی و به النص جلا و فی الجبین قد أتی محتملا چنانچه در سجده‌ی شکر گذاشتن خدین یعنی طرفین رو را بر خاک بهتر است و میان شیعه‌ی امامیه در تعفیر خواه مراد از (جبین) پیشانی باشد یا خود (جبین) باشد که ظاهر هم آنست احدی اختلاف ندارد ولی اهل سنت به تعفیر ملتزم نیستند خواه در سجده‌ی نماز باشد یا در سجده‌ی شکر بلکه جمعی از آنها مانند نخعی و مالک و ابوحنیفه سجده‌ی شکر [صفحه ۴۲۴] را مکروه دانسته‌اند بلی بعضی از حنبلی‌ها [۳۰۰] و شافعی‌ها [۳۰۱] جایز دانسته موقعی که نعمتی به انسان رخ دهد یا نقمتی از انسان زائل گردد.

مورد ۷

اشاره

هفتم: (پنجم) از علائم مؤمن که حدیث شریف بر آن تصریح کرده بلند گفتن «بسم الله الرحمن الرحیم» است.

جهر کردن امیرالمؤمنین به بسم الله

شیعه‌ی امامیه بر حسب روایات وارده از اهل‌بیت عصمت علیهم‌السلام قائلند که در نمازهای واجبی که قرائب را در آنها بلند گفته می‌شود و از صلوات جهریه است واجب است بسم الله جهرا گفته شود و در نمازهای اخفاتی جهر به بسم الله مستحب است و در این عمل خودشان تبعیت از رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم و امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام کرده‌اند و از ضروریات مذهب می‌باشد و در این مقام برای ما کفایت می‌کند آنچه را که امام فخرالدین رازی در تفسیر کبیر-مفاتیح الغیب- گفته و فرمایش او را در اینجا بیاوریم: می‌فرماید: روی البیهقی فی السنن الکبیر عن ابن هریرة قال: کن رسول‌الله صلی الله علیه و آله یجهر فی الصلاة ببسم الله الرحمن الرحیم، ثم ان الشیخ البیهقی روی الجهر عن عمر بن الخطاب، و ابن عباس، و ابن عمر، و ابن الزبیر، و اما ان علی بن ابی‌طالب رضی‌الله‌عنه کان یجهر بالتسمیة [صفحه ۴۲۵] فقد ثبت بالتواتر، و من اقتدی فی دینه بعلی بن ابی‌طالب فقد اهتدی، و الدلیل علیه قوله علیه‌السلام: اللهم ادر الحق مع علی حیث دار [۳۰۲] . و نیز گوید: اطباق الکل علی ان علیا کان یجهر بسم الله الرحمن الرحیم [۳۰۳] . و گفته: الجهر بذکر الله یدل علی کونه مفتخرا بذلک الذکر غیر مبال بانکار من ینکره و لا شک ان هذا مستحسن فی العقل فیکون فی الشرع کذلک..... و کان علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام یقول: یا من ذکره شرف للذاکرین و مثل هذا کیف یلیق بالعاقل ان یسعی فی اخفائه؟ و لهذا السبب نقل ان علیا رضی‌الله‌عنه کان مذهبه الجهر ببسم الله الرحمن الرحیم فی جمیع الصلوات و اقول: ان هذه الحجة قویة فی نفسی راسخة فی عقلی لا تزول البتة بسبب کلمات المخالفین [۳۰۴] .

اقرار امام رازی به قول حق در جهر به بسم الله

باز امام رازی گوید: قالت الشیعة: السنة هی الجهر بالتسمیة، سواء کانت فی الصلاد الجهریة او السریة، و جمهور الفقهاء یخالفونهم [صفحه ۴۲۶] فیه [۳۰۵] . و گوید: الدلائل العقلیة موافقة لنا و عمل علی بن ابیطالب علیه‌السلام معنا و من اتخذ علیا اماما لدینه فقد استمسک بالعروة الوثقی فی دینه و نفسه [۳۰۶] . از این کلمات امام رازی بطور روشن معلوم می‌شود: که رسول‌الله صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه‌السلام جهر ببسم الله الرحمن الرحیم می‌کرده‌اند و شیعه نیز تابع آن دو ذات مقدس شده‌اند نه تابع فقهاء که تبعیت از معاویة ابن ابی‌سفیان اموی کرده‌اند چنانچه از کلمات خود امام رازی مستفاد می‌شود. و این عمل شیعه موافق دلائل عقلیه نیز میباشد و هر کس در دین خود اقتداء به امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام کرده باشد و او را امام دین خود اخذ نماید بعروة الوثقای

خداوندی چنگ زده و در دین خود ز ریسمان محکم الهی گرفته است چون از مسلمات در اسلام است که رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرموده: اللهم ادر الحق مع علی حیث دار. خدایا حق را با علی بگردان به هر کجا که او بگردد-این مطلب خلاصه‌ی آنست که از کلمات امام رازی استفاده می‌شود. [صفحه ۴۲۷] آیا از تاریخ حالات امام رازی معلوم می‌شود که با این همه اقرار خود که اگر انسان در دین تبعیت از امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام کند در نجات بوده و بحبل خداوندی چنگ زده است در نمازهای خودش جهر به بسم الله می‌کرده؟ یا تعصب و مماشات با افراد عامی‌از اهل سنت وی را وادار کرده که دانسته حق را زیر پا بگذارد؟ آیا چنگ زدن به امیرالمؤمنین علیه‌السلام اختصاص در جهر به تسمیه دارد؟ یا انسان در تمامی شئون دینی خود با ید اقتداء به آن حضرت نماید و او را در تمامی عقائد و احکام و شرعیات و اعتقادات مقتدا و امام خود بداند در نجات و رستگاری خواهد بود؟ البته معلوم است قطعا که اختصاص به این مسأله ندارد پس بسیار ظن قوی وجود دارد که امام رازی با آن علم و معلومات خویشتن و با آن افکار فلسفی خود در نفس خویش اذعان کرده: که اگر امیرالمؤمنین علیه‌السلام در اسلام امام و مقتدای انسان باشد در نجات بوده و راه صحیح را پیموده است و شاید به این جهت است که امام رازی در کتاب اربعین [۳۰۷] خود ادله‌ی شیعه را در مسأله‌ی امامت بسیار با اتقان و استحکام نقل کرده و [صفحه ۴۲۸] در جواب آنها بسیار سست و با جوابهای موهون که از مقام امام رازی دور است گذشته است چون دیده ادله‌ی شیعه بسیار محکم و حق است باطنا اذعان به حقانیت آن ادله کرده و در صورت ظاهر با جوابهائی که ابدا قانع‌کننده نیست گذشته است چطور می‌شود که مثل وی نداند که آن جوابها در مقابل آن ادله‌ی بسیار متقن که خودش با فکر دقیق فلسفی خود به رشته‌ی تحریر و بیان آورده تاب مقاومت نداشته و هرگز جواب بر آن ادله‌ی محکمه نخواهد شد.

ناراحت شدن آلوسی از کلمات امام رازی

و ناگفته نماند: کلماتی که از تفسیر کبیر امام رازی درباره‌ی جهر به تسمیه نقل شد و در این مسأله تبعیت از امیرالمؤمنین علیه‌السلام را تقویت کرده و گفته هر کس در دین خود به امیرالمؤمنین علیه‌السلام اقتدا کرده پس او هدایت یافته است آن کلمات را آقای ابوالثناء آلوسی صاحب تفسیر روح المعانی نتوانسته به هضم بدهد و برایش بسیار سنگین آمده و او را فوق‌العاده ناراحت کرده است و کلماتی بعد از نقل کلام امام رازی گفته و جملاتی به هم بافته که ابدا نزد شیعه ارزشی نداشته و ناشی از ولاء و محبت وی به معاویه و خاندان بنی‌امیه است و لذا لایق به کلمات آقای آلوسی عدم اعتناء به آن کلمات است و وقت انسان اشرف از آنست که برد و انتقاد وی صرف شود زیرا روح نصب و عداوت با شیعه در خانواده‌ی ایشان مشهور [۳۰۸] و تبعیت از ابن تیمیهٔ معروف است و از [صفحه ۴۲۹] قرار معلوم سید نعمان فرزند آلوسی از آراء ابن تیمیهٔ بر تفسیر پدرش افزوده است [۳۰۹] . [صفحه ۴۳۰]

اخفات به بسم الله از معاویه بروز کرده

و ترک کردن جهر به بسم‌الله الرحمن الرحیم و اخفات گفتن آن از بنی‌امیه ناشی گشته و در مقابل عمل امیرالمؤمنین علیه‌السلام که جهر به تسمیه می‌فرموده اصرار ورزیده‌اند که آن را ترک کنند و اخفات نمایند. امام رازی گوید: ان علیا علیه‌السلام کان یبالغ فی الجهر بالتسمیهٔ فلما وصلت الدولهٔ الی بنی‌امیهٔ بالغوا فی المنع من الجهر سعیا فی ابطال آثار علی علیه‌السلام. فلعل انسا خاف منهم فلهذا السبب اضطربت اقواله فیه و نحن ان شککنا فی شیئی فانا لا نشک انه مهما وقع التعارض بین قول أنس و ابن المغفل و بین قول علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام الذی بقی علیه طول عمره فان الاخذ بقول علی اولی فهذا جواب قاطع فی المسألهٔ [۳۱۰] . پس آقای آلوسی تبعیت از بنی‌امیه را بر تبعیت از رسول‌الله صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه‌السلام ترجیح داده چنانچه عموم اهل سنت در عصر حاضر هم از بنی‌امیه پیروی می‌کنند و در تسمیه اخفاف می‌نمایند و اصل ترک بسم‌الله الرحمن الرحیم از معاویه بروز کرده

یا اخفات نموده ولی مردم نشنیده‌اند بعد اعتراض نموده‌اند. امام رازی در تفسیر کبیر نقل کرده که معاویه به مدینه آمد و به مردم امامت نمود و در نماز جهری تسمیه را ترک کرد و بعد از آن که [صفحه ۴۳۱] نماز را تمام نمود مهاجرین و انصار از هر طرف زبان اعتراض را گشوده و فریاد زدند: ای معاویه آیا فراموش کردی و از ما نماز را دزدی نمودی؟ پس بسم‌الله الرحمن الرحیم چطور شد؟ معاویه دوباره نماز را اعاده کرده و از سر گرفت [۳۱۱] . و ممکن است اصلا نخوانده یا اخفات نموده باشد که مردم نشنیده‌اند یا بنا داشته اصلا بسم‌الله گفتن را از نماز حذف نماید و اعتراض مهاجرین و انصار باعث شده که به نیت فاسد خود نرسیده و به جهت مخالفت با رسول‌الله صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه‌السلام در تسمیهٔ اخفات کرده و این سنت سیئهٔ و بدعت آشکار را از خود به یادگار گذاشته و سنیها نیز تا حال تابع معاویه شده‌اند. چنانچه در نماز خواندن با جماعت در پشت‌سر هر امام فاسق و فاجر تبعیت از بنی‌امیه کرده‌اند چنانچه علامه‌ی شهیر شیخ محمد سعید عرفی (ره) در کتاب نفیس (سر انحلال الامهٔ العربیهٔ و وهن المسلمین) بر آن تصریح کرده رجوع شود به کتاب نامبرده از ص ۳۹ تا ص ۴۸ ط ۲ دمشق سال ۱۳۸۶ ه ق. [صفحه ۴۳۲] چون بنی‌امیه می‌خواستند به سنن و احکام شرع از واجبات و مستحبات و به تمامی قوانین اسلامی تغییر بدهند و دشمنان سرسخت اسلام بودند همان معاویه است که در این خیال بود و می‌خواست اصلا اسم رسول‌الله صلی الله علیه و آله که در بالای مناره‌ها در صبحگاهان با آواز بلند طنین‌انداز می‌شود آن را موقوف سازد و لذا از جزئیات احکام گرفته بود تغییر می‌داد و تسمیه را در نماز ترک می‌کرد تا به کلیات برسد.

طرف داری آلوسی از بنی امیه

آقای آلوسی مدعی سیادت و بودن از خاندان نبوت هاشمی- که بدون شک نسب ساختگی است- طرفداری از بنی‌امیه کرده و گفته: که امام رازی روایت می‌کند اعتراض اهل مدینه را بر سید ملوک بنی‌امیه یعنی معاویه با آن لفظ شنیع و محل رفیع [۳۱۲] یعنی مقام بلندی که معاویه داشت و مالک الرقاب و قهرمان الماء و الطین شده بود آیا نترسیدند و ساکت نشدند؟ یعنی با آن تسلط معاویه و ایجاد خفقانی که وی بعد از آن که مسلط شد و رویه‌ی خلافت اسلامی را تبدیل به روش سلطنت اکاسره و قیاصره کرد مهاجرین و انصار از ترس نمی‌توانستند با آن لحن شدید به وی اعتراض کنند و گویند: ای معاویه فراموش کردی و از نماز دزدیدی؟ آیا نمی‌توانستند با دوستی و صداقت و اخلاص بگذرند؟ یعنی از ترس با معاویه مماشات با وی کرده و با ملایمت رفتار نمایند و اعتراض نکنند؟ [صفحه ۴۳۳] و بنا به ادعای آقای آلوسی یک موضوع مهم دینی را در بوته‌ی تعویق و تعطیل بگذارند. اینها توضیح عباراتی است که آقای آلوسی در رد امام رازی بیان کرده است ولی فراموش نموده که در اوائل اسلام و در زمان خلفاء سه‌گانه و در دوره‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام مسلمانها آزاد بودند و در هر موضوعی و در هر واقعه‌ی خصوصا که راجع به موضوعات سیاسی و دینی و احکام شرعی بود در مقابل خلیفه آنچه اعتراض داشتند با صراحت بیان و طلاقت لسان و با لهجه‌ی صریح اعتراض می‌کردند و کسی نمی‌توانست ممانعت و جلوگیری از آزادی زبان آنها نماید و اصلا در اسلام مسلمان آزاد است و گر چه در روی خود زمامدار باشد حرف خود را بزند و کجا رسد که در نماز که عموم مهاجرین و انصار در آن نماز اجتماع دارند معاویه تسمیه را نگوید بدون شک عموما زبان اعتراض را می‌گشایند و حتی این رویه و آزادی و حریت در زبان و بیان تا دوره‌ی بنی‌عباس باقی بود اعتراض بر عمر که چرا لباس تو بلندتر شده در صورتی که غنیمت بر عموم مسلمانها برابر قسمت شده و شهادت فرزندش که من سهم خودم را به پدرم داده‌ام که لباسش بلند شود مشهور است و حرف معترض بر وی که اگر کج‌روی کرده باشی با این شمشیر کجی تو را اصلاح می‌کنم معروف است این آزادی زبان در افراد جامعه‌ی اسلامی است زمانی که دشمنان اسلام بگذارند قوانین اسلامی حکم‌فرما باشد. آقای آلوسی زمان معاویه را قیاس به زمان خویش کرده که در [صفحه ۴۳۴] بغداد در دوره‌ی امپراطوری عثمانیها که به نام اسلام خفقان و اختناق شدیدی به بار آورده بودند که کسی جرأت کوچکترین اعتراض را در

غیاب خلیفه‌ی عثمانی نداشته تا کجا رسد که در حضور او باشد و بتواند زبان اعتراض بگشاید، یکی از بزرگان علماء نوشته که در اواخر زمانهای عثمانیها بود که قدغن کرده بودند که در طلاق‌نامه‌ی زنان که طلاق خلعی باشد لفظ «خلعی» که شبیه به خلع از خلافت است نگارش نیابد. آقای آلوسی در زیر بار این قبیل سلطه و تسلطها و در همچنان محیط آلوده به اختناق نشوونما یافته و بزرگ شده و لذا زمان معاویه را قیاس به زمان خویشتن کرده است ولی غافل از این که فرق بین آن دو زمان از زمین تا آسمان است.

آزادی زبان در اسلام و قصه‌ی عمری و هارون

در اینجا قصه‌ی نقل شود تا معلوم گردد که چطور تا دوره‌ی بنی‌عباس چنانچه اشاره شد آزادی زبان در اسلام گر چه نسبت به خود خلیفه‌ی وقت اعتراض شود حکمفرما بوده است و بزرگان از امر به معروف و نهی از منکر خودداری نمی‌کردند و خلفای وقت هم به آنها با نظر تجلیل و احترام نگریسته‌اند و از آنها جلوگیری نکرده‌اند و به اصطلاح روز دمکراسی حقیقی در اسلام است و اگر اقوامی امروز در دنیا به آن عمل می‌کنند عین رویه‌ی اسلامی و عدالت است بدون این که از روی اعتقاد به اسلام ایمان بیاورند ولی قانون اسلام در میان‌شان حکم فرماست. سعید بن سلیمان گوید: در مکه‌ی معظمه بودم و در پهلوی من عبدالله بن عبدالعزیز عمری قرار گرفته بود و هارون‌الرشید به حج آمده [صفحه ۴۳۵] بود شخصی به عبدالله گفت: یا اباعبدالله، هان این است امیرالمؤمنین سعی می‌کند و مسعی را برای او خلوت کرده‌اند، عمری به آن مرد گفت: لا جزاک‌الله عنی خیرا. خدا به تو از من جزای خیر ندهد، مرا به مشقت و تکلیف‌کاری انداختی که از آن من غنی و بی‌احتیاج بودم یعنی اطلاع نداشتم و برای من تکلیف متوجه نشده بود که به امر به معروف و نهی از منکر قیام نمایم پس از آن عبدالله به پا خواست و من هم پشت سر او رفتم و هارون‌الرشید رو کرد از مروه و اراده نمود به صفا برود پس عبدالله صدا زد به هارون و گفت: یا هارون، وقتی که‌هارون به وی نگاه کرد گفت: لبیک یا عمر، عبدالله گفت: بصفا بالا برو وقتی که هارون به صفا بالا رفت عبدالله گفت: گوشه‌ی چشمت را به طرف بیت بینداز [۳۱۳] ، هارون گفت: به‌جا آوردم، عبدالله گفت: چقدر مردم است: هارون گفت: کیست که آنها را بشمارد؟ عبدالله گفت: چقدر عدد در مردم مثل آن جماعت هست؟ هارون گفت: خلقی که عدد آنها را کسی بشمار نیاورد مگر خدا. عبدالله گفت: بدان ای مرد که هر یک از آن افراد مردم سئوال کرده می‌شود از اعمال مخصوص نفس خودش و اما تو در تنهائی سئوال [صفحه ۴۳۶] کرده می‌شود از تمامی افراد آنها پس نظر کن چطور می‌شود حال تو؟ راوی گوید: پس هارون گریه کرد [۳۱۴] و نشست و اطرافیان هارون بودند دستمالی پس از دستمال دیگری برای آب چشم او می‌دادند یعنی آب چشم خود را با دستمال خشک کند. عمری گفت: هارون موعظه و نصیحت دیگری به تو بگویم؟ هارون گفت: بگو ای عموی من، عبدالله گفت: به خدا قسم مرد در مال خود اسراف می‌ورزد و سزاوار آن می‌شود که او را از مالش منع [صفحه ۴۳۷] کنند و او را محجور سازند پس چطور می‌شود حال آن کسی که از بیت‌المال مسلمین اسراف کند؟ بعد از آن عبدالله رفت و هارون گریه می‌کرد. بغوی گوید: پس به من رسید و اطلاع یافتم که هارون‌الرشید می‌گفته: من دوست دارم هر سال به حج بروم و چیزی مرا از آن مانع نیست مگر مردی از اولاد عمر می‌شنواند به من آنچه را که من خوش ندارم آن را بشنوم [۳۱۵] .

سفاکی هارون الرشید

باید دانست که هاورن‌الرشید پس از سالیان دراز که رویه‌ی خلافت اسلامی به صورت سلطنت اکاسره و قیاصره درآمده بود و آن حکومت مواساتی اسلام به تمام معنی الکلمهٔ و از هر جهت از حیث حقوق و احکام و اجراء قوانین حقوقی و جزائی اسلامی در آن دوره در کار نبوده و کلا اجرا نمی‌شده با این همه آزادی زبان و امر به معروف و نهی از منکر و موعظه و نصیحت زمامداری مثل

هارون تا چه اندازه آزاد بوده و آثار آن حریت کامل اسلامی هنوز در میان مسلمانها باقی بوده که عمری توانسته هارون را با آن شدت لحن موعظه کند و او نیز با تمام ادب گوش داده و به حال گریه بیاید با آن شدت و صولتی که وی داشته است [۳۱۶] . [صفحه ۴۳۸] و لذا حضرت امام موسی الکاظم علیه‌السلام درباره‌ی حدود فدک که هارون درخواست کرد که حدود آن را بیان فرماید و به امام علیه‌السلام واگذار نماید امام علیه‌السلام تمامی حدود ممالک اسلامی را به روی هارون با تمام آزادی زبان فرمود یعنی اگر تو بخواهی حق را بر صاحب آن بسپاری این خلافت و سلطنت بر تمامی ممالک اسلامی از آن منست باید به من رد گردد نه فقط فدک که آن را شیخین از صدیقه‌ی طاهره زهراء بتول سلام‌الله‌علیها غصب کردند و حق ریحانه‌ی رسول‌الله صلی الله علیه و آله را از دست وی گرفتند. پس آزادی زبان در زمان هارون عباسی تا آن اندازه باشد در زمان معاویه معلوم است تا چه حد آزاد خواهد بود. اشخاصی که از آزادی زبان در اسلام و اعتراض بر زمامداران وقت و جلوگیری نکردن از کسی که حرف خود را بزند اطلاع کاملی ندارند و لذا به نظرشان می‌رسد که اسراء اهل‌بیت علیهم‌السلام با این که آنها را اسیر و دستگیر وارد کوفه کرده‌اند و سوار شترها بوده‌اند و افراد [صفحه ۴۳۹] خاندان رسالت را با شترهائی که جهاز چوبی بیشتر در آنها نبوده در کوچه و بازار کوفه می‌گردانیده‌اند با وجود مأمورها که به اسراء مواظب بوده و آنها را سوق می‌دادند چطور شده که حضرت امام سجاد علیه‌السلام و زینب کبری (ع) و ام‌کلثوم علیهاالسلام در میان مردم انبوه کوفه در بالای شتر آن طور به مقام تکلم آمده و بیانات کرده‌اند؟ چون اسیر را نمی‌گذارند آزادانه بیانات کند و مانع می‌شوند که آن طور بر علیه ستمکاران تبلیغات نماید. ولی اینگونه اشخاص این توهمات بی‌جا را از روی عدم اطلاع از آزادی زبان در اسلام کرده‌اند و مطلع نبوده‌اند که در میان مسلمانها چقدر حریت در حرف زدن و دفاع از حق حکم‌فرما بوده با وجود این که سیدالشهداء علیه‌السلام را شهید و خانواده‌اش را اسیر نموده‌اند با این همه باز از آزادی زبان نمی‌توانسته‌اند ممانعت نمایند و لذا این اشخاص بی‌خبر از اوضاع اسلامی و تاریخ مسلمین صدر اول اسلام خیال کرده‌اند که اسراء اهل‌بیت اطهار علیهم‌السلام آن بیانات و خطبه‌ها را در کوفه در مراجعت از شام موقع آمدن‌شان به کربلاء به مرحله‌ی عمل رسانیده‌اند گر چه بعضی از عبارات این توهم را باعث می‌شود ولی برخلاف آنست که ارباب مقاتل و تواریخ در اکثریت نقل کرده‌اند که آن قضایا در موقع ورود اسراء به کوفه از کربلاء بعد از شهادت امام علیه‌السلام اتفاق افتاده نه در مراجعت‌شان از شام بوده است و اگر ادعای آن اشخاص ثابت شود باز کشف از آزادی زبان می‌کند. [صفحه ۴۴۰]

آزادی زبان در اسراء اهل بیت

چنانچه اگر ملاحظه شود افراد اسراء اهل‌بیت علیهم‌السلام در مجلس ابن‌زیاد در کوفه و در مجلس یزید پلید در شام چطور آزادانه و بدون واهمه و اندک هراسی بروی ابن‌زیاد و یزید آنچه توانسته‌اند حق را گفته و اظهار کرده‌اند و آنها نتوانسته‌اند از تکلمات آنها جلوگیری کنند. و حضرت امام سجاد علیه‌السلام در منبر شام با حریت و آزادی تمام آن بیانات را کرده و کسی نتوانسته مانع باشد یا در کوفه و شام با سایر افراد مردم با آزادی کامل گفتگو کرده و مظلومیت خودشان را اظهار و از ظلم و ستم یزید سخن رانده‌اند. و پس از مراجعت به مدینه آزادانه ظلم و ستمهای یزید را به مردم بیان کرده‌اند چنانچه در کتب مسطور و در مؤلفات مذکور است قضایای آزادی زبان در دوره‌ی خلافت ابوبکر و عمر در تاریخ ثبت است که ادنی‌ترین مردم حق داشت و می‌توانست اعتراض خودش را با تمام آزادی زبان اظهار کند و بر خلیفه ایراد بگیرد. و قضایای ابوذر غفاری رضوان‌الله‌علیه و تکلمات و بیانات وی در روی عثمان اموی در تاریخ اسلام مسطور و در میان مسلمین تا امروز مشهور است گرچه او را برخلاف حق تبعیدش کردند ولی زبانش را نتواستند ببندند و تبعید وی از مهمترین مثالب عثمان در میان مسلمین شد. و عباده‌ی انصاری (رض) در دمشق جنایات معاویه را در ملاء عام [صفحه ۴۴۱] آشکارا می‌نمود و با زبان آزاد بیان می‌فرمود و معاویه زبان او را نمی‌توانست ببندد. و حتی معاویه از آزادی زبان ابوذر رحمة الله علیه به عثمان شکایت کرد تا او را دوباره از شام به مدینه مراجعت دادند، از ملاحظه‌ی تمامی

این قضایاء به خوبی روشن است که آزادی بیان در آن زمان در میان مسلمانان تا چه‌اندازه بوده است. اگر به قضایا و داستانها که نسبت به آزادی زبان در اوائل اسلام رخ داده شرح داده شود کلام به طول انجامیده و به درازا خواهد کشید و لذا به همین اندازه اکتفاء شد.

تحقیق درباره‌ی زیارت و صلوات و سلام بر پیغمبر و امام

اشاره

دانسته شد که زیارت روز اربعین را امام علیه‌السلام از علامت‌های مؤمن شمرده و زیارت مخصوصی از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام درباره‌ی زیارت سیدالشهداء علیه‌السلام در روز اربعین بیستم صفر وارد شده که آن را صفوان بن مهران جمال- آن مرد ثقه‌ی جلیل‌القدر- روایت کرده است چنانچه در گذشته بر آن اشاره شد. زیارت قبور انبیاء و اوصیاء از اعمال حسنه و از جمله‌ی کارهای تقرب‌جوئی در پیشگاه خداوندیست و ذکر تواریخ آنها و مصائبی که [صفحه ۴۴۲] بر آن حضرات وارد شده و قدردانی از زحمات آنها که در راه دین متحمل شده‌اند از جمله‌ی کارهای عقلائی در میان بشر بوده چنانچه اقوام مختلفه‌ی دنیا نسبت به بزرگان‌شان در روزهای مخصوص از ایام مصائب و سرورشان مجالس و به اصطلاح لغت عربی زبان دینی عموم امت اسلامی (احتفالات) عظیمه تشکیل می‌دهند و از آنها تقدیر به عمل می‌آورند و زیارت قبور ائمه‌ی دین و انبیاء و مرسلین و خاصه قبر مطهر سیدالانبیاء و خاتم‌النبیین و اوصیاء طاهرین او صلوات الله علیهم اجمعین از مظاهر آن قدردانیها و از مصادیق آن مجالس و احتفالات است که انسان در نزد قبور مطهره‌ی آنها حاضر شده و با الفاظ شریفه‌ی وارده در عبارتهای زیارتهای مأثوره به آنها صلوات و سلام فرستاده و به مدائح و مصائب‌شان متذکر شده و به یاد آورد. علاوه بر اجر و ثوابهای اخروی که بر این عمل چنانچه خودشان تصریح فرموده‌اند و در اخبار متواتره وارد شده مترتب می‌شود. و نزد قبور سائر صالحین از مؤمنین نیز حاضر شدن و دعا کردن نزد آنها و طلب مغفرت و آمرزش و رحمت نمودن درباره‌ی آنهائی که اجسادشان در آن قبور آرمیده از کارهای خوب و ازا عمال مرغوب در نظر شرع بوده است خصوصا زیارت قبر پدر و مادر اهمیت بسیار دارد. امیرالمؤمنین سلام‌الله‌علیه فرموده: زوروا موتاکم فانهم یفرحون بزیارتکم و لیطلب الرجل حاجته عند قبر ابیه و امه بعد [صفحه ۴۴۳] ما یعدعو لهما [۳۱۷] . می‌فرماید: زیارت کنید مرده‌گان خودتان را زیرا آنها از زیارت شما مسرور می‌شوند و فرح می‌کنند و باید مرد حاجت خود را نزد قبر پدرش و مادرش از خدا بخواهد بعد از آن که در حق پدر و مادرش دعا نماید. از فرمایش امام علیه‌السلام استفاده می‌شود که آنهائی که از دنیا رو به آخرت گذاشته و از بدن جسمانی عنصری دست کشیده‌اند با بدن مثالی برزخی زنده بوده و توجه به قبور خودشان که ابدان آنها را در آن قبور به خاک سپرده‌اند دارند چون سالیان دراز با آن ابدان انس گرفته‌اند و زیست نموده و علاقه‌ی خودشان را که از آنها قطع می‌نمایند و ابدان در قبور می‌مانند و روز به روز از بین می‌روند ارواح متوجه بر اوضاع و احوال آنها می‌شوند و در عالم برزخ توجه به ابدان دنیوی خودشان می‌کنند و اشخاصی که به زیارت قبر آنها می‌روند آنها را می‌شناسند و با رفتن آنها به زیارت آن قبور مسرور می‌شوند و از دعای زائرین فرح می‌کنند و شادی آنها باعث استجابت دعای زائرین می‌شود خصوصا پدر و مادر که به اولاد بیشتر علاقه دارند زیارتشان [صفحه ۴۴۴] باعث مسرت بیشتر آنها می‌گردد و موجب برآورده شدن دعای اولاد است. علاوه بر حقوق پدر و مادری که در گردن اولاد در حال حیات و مماتشان برقرار است و اولاد باید همیشه آنها را مراعات نمایند و پس از درگذشت پدر و مادر آنها را فراموش نکنند.

رویه‌ی رسول الله در ایستادن نزد قبور

و سیره و رویه‌ی رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم بر ایستادن در نزد قبور مؤمنین و طلب مغفرت و رحمت از خداوند احدیت جلت عظمته در حق آنها جاری بوده و این کار را همیشه عملی می‌فرموده و اهتمام آن حضرت بر توقف در نزد قبور شهداء و سادات و رؤساء آنها عملی و جاری بوده مانند قبر حضرت سیدالشهداء (رض) و امثال آن بزرگوار حتی رسول‌الله صلی الله علیه و آله نزد قبور آنهائی که در صورت ظاهر اظهار اسلام می‌کردند ولی در باطن منافق بودند می‌ایستاده و بر آنها دعا می‌فرموده.

نهی خدا از ایستادن رسول الله نزد قبور منافقین

تا آیه‌ی شریفه نازل شد و از ایستادن نزد قبور منافقین نهی فرمود چنانچه در قرآن مجید می‌فرماید: و لا تصل علی احد منهم مات ابدا و لا تقم علی قبره انهم کفروا بالله و رسوله و ماتواو هم فاسقون [۳۱۸] . از دعا کردن بر احدی از منافقین که بمیرد نهی شد و از ایستادن [صفحه ۴۴۵] نزد قبرشان قدغن گشت ولی ایستادن نزد قبور سائر مسلمانها و دعا بر آنها ازجمله‌ی امور جائزه و مندوبه بوده و در حال رجحان خود چنانچه در حال حیات رسول‌الله صلی الله علیه و آله و در دوره‌ی زندگانی آن حضرت در دار دنیا بوده باقی ماند. و مراد از آیه‌ی شریفه فقط نهی از ایستادن رسول‌الله صلی الله علیه و آله در نزد قبر منافق در حال دفن نیست زیرا لفظ آیه‌ی شریفه اطلاق دارد و تقییدی در بین نیست و به این جهت است که در تفسیر جلالین اینطور تفسیر کرده است: و لا تقم علی قبره لدفن او لزیارة [۳۱۹] . و فرید وجدی مصری در تفسیرش گوید: ای و لا تقف علی قبره للدفن او الزیارة [۳۲۰] . و در تفسیر ابوالسعود است: ای لا تقف علیه للدفن او للزیارة و الدعاء [۳۲۱] . اینها تفسیر صحیح بوه و نظر به اطلاق آیه‌ی شریفه است که شامل نهی از ایستادن برای دفن و زیارت و دعاست و خداوند احدیت جلت [صفحه ۴۴۶] عظمته حکم را در آیه‌ی شریفه با ابدی بودن مقید فرموده پس از این تقیید کشف می‌شود که مراد از (و لا تصل علی احد منهم...) و منظور از صلات در آیه‌ی شریفه خصوص صلات میت نیست زیرا نماز میت بیشتر از یک مرتبه به عمل نمی‌آید پس باید صلاتی که از آن در آیه‌ی شریفه نهی شده دعائی باشد که تکرارش ممکن شود تا مقید کردن به ابدیت درست و صحیح باشد و الا مقید کردن آن با قید ابدیت معنی ندارد پس مراد از نهی از ایستادن نزد قبر و دعا بر میت بطور دائمی است. و مراد از صلات به معنی لغویست نه اصطلاحی و منظور طلب عطف و رحمت بر صاحبان قبور در موقع ایستادن نزد قبر آنها می‌باشد. و علاوه از جمله‌ی (علی احد منهم) استغراق افرادی استفاده می‌شود دوباره تکرار و تأکید آن با لفظ (ابدا) وجهی ندارد مگر این که منظور نهی از ایستادن نزد قبور هر یک از افراد آنها به طور دائمی و استمراری بوده باشد چنانچه ظاهر از لفظ «ابدا» استمرار زمانی است مانند آیه‌ی شریفه که می‌فرماید: و لا ان تنکحوا ازواجه من بعده ابدا [۳۲۲] . یعنی زنهای پیغمبر صلی الله علیه و آله را بعد از رحلت وی از دنیا تزویج [صفحه ۴۴۷] ننمائید و این حکم دائمی‌و همیشگی و به طور استمرار در هر زمان است تصور نکنید که مدتی دارد و تا وقت معنی این حکم هست. پس آیه‌ی شریفه دلالت دارد که سیره‌ی رسول‌الله صلی الله علیه و آله بر آن جاری بوده که نزد قبور مسلمین گرچه از منافقین بودند می‌ایستاد و بر آنها دعا و طلب رحمت می‌فرمود و معلوم است که دعای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در حق کسی رد نمی‌شود و در حق منافقین چطور به استجابت برسد؟ در صورتی که آنها در باطن از کفار بدترند «ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار [۳۲۳] و لذا آیه‌ی شریفه: و لا تصل علی احد منهم... نازل گشت و فقط خداوند از عمل رسول‌الله صلی الله علیه و آله در حق منافقین نهی فرموده است ولی در حق غیر منافقین رجحان عمل در حال خود باقی می‌باشد. پس رفتن به زیارت قبور مؤمنین و ایستادن در نزد قبور آنها و دعا و طلب مغفرت برای آنها از اموریست که در اسلام رجحان دارد و مطلوب است کجا رسد که قبر مطهر خود رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه‌ی طاهرین سلام‌الله‌علیهم باشد و یا سائر بزرگان صحابه‌ی پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله که بعد از آن حضرت از طریقه‌ی مستقیمه‌ی اسلامی بر آنها انحراف دست نداد و نفاق اظهار نکردند و در جاده‌ی شرع نبوی استقامت ورزیدند و [صفحه ۴۴۸] همچنین قبور اولاد ائمه علیهم‌السلام و علمای اعلام اسلام و بزرگان دین که به مذهب حق خدمات انجام

داده‌انـد به زیـارت قبورشان رفتن و طلب دعا و مغفرت و رحمت از خداونـد متعال در آن اماکن نمودن تأسـی به رسول‌الله صـلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد. لکم فی رسول‌الله اسوهٔ حسنهٔ [۳۲۴] .

صلوات و سلام به رسول الله

اشاره

و اما صـلوات و سـلام فرسـتادن به رسول‌الله صلی الله علیه و آله از ضروریات در اسلام و نص صریح قرآن است که فرموده: ان الله و ملائکته یصـلون علی النبی یا ایها الـذین آمنوا صـلوا علیه و سـلموا تسـلیما [۳۲۵] . به موجب این آیه‌ی مبـارکه صـلوات فرسـتادن به رسول‌الله صـلی الله علیه و آله و سـلم به عموم مؤمنین لازم و اهتمام در احیاء این شعار دینی و زنده نگهداشتن آن همیشه از واجبات است و از سیاق آیه به قرینه صـلوات مراد از «و سلموا» سلام بر آن حضرت است و احتمال هم دارد به معنی منقاد بودن به رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سـلم مراد باشد چنانچه جمعی این معنی را فهمیده‌اند [صـفحه ۴۴۹] پس باید هر جا که اسم مبارک رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سـلم ذکر شد یا با القاب خاصه‌اش شـنیده شد صلوات فرستاده شود و این شعار اسلامی که هر جا اسم مبارک رسول‌الله صـلی الله علیه و آله و سـلم به میان آمـد خواه انسان در حال انفراد باشـد یا در موقع اجتماع با مسـلمانهای دیگر به ویژه در موقعی که در یک جا اجتماع شده باید در صـلوات بر آن وجود مبارک صدا به صـلوات به آسمان بلند شود و مسلمانها بر این شعار بزرگ مواظب بوده و همت گمارنـد. تاریـخ نشان نـداده که هر وقت اسم یکی از بزرگان امت‌های دنیا و پیشوایان دینی و یا دنیوی بشـر اسـمی به میان آید اتباع و علاقه‌مندان آنها صدا به شـعاری در حق‌شان بلند کنند مگر حضرت خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله و سلم که خداونـد خواسـته به نام نامی او رفعت و عظمت داده و در اذان با اسم خود پس از شـهادت به توحیـد شـهادت به رسالت او داده شود و هر وقت اسم مبارکش شـنیده شـد صـدا به صـلوات و سـلام بلنـد شده و طنین‌انداز گردد و فرموده: و رفعنا لک ذکرک [۳۲۶] . چنانچه از فضائل اختصاصـی رسول‌الله صـلی الله علیه و آله و سـلم یکی نیز آنست که خداوند به ایام زندگانی آن حضـرت قسم یاد فرموده و به زندگی و دوره‌ی [صفحه ۴۵۰] حیات احدی از انبیاء گذشته سوگند یاد نفرموده است چنانچه فرموده: لعمرک انهم لفی سکرتهم یعمهون [۳۲۷] . و دل دشـمنان اسـلام از این موضوع صدا به صـلوات بسیار دردناک و از چیزهائیست که آنها را زائـد از حـد ناراحت‌کننـده است و از اموریست که کفار را به بغیض آورده و دل‌شان را پر از ملال می‌نمایـد و لذا مسـلمین باید هر قدر بتوانند اهتمام بر این امر نشان بدهند و صدا به صلوات بلند کنند.

موضوع سه گانه که دشمنان اسلام در فکر از بین بردن آنهااند

موضوع صـلوات به رسول‌الله (ص) خصوصا در حالت اجتماع مسـلمانها در مجالس و موارد اجتماع دیگر یکی از امور سه‌گانه است کـه اجـانب و دشـمنان اسـلام را به فکر از بین بردن آنهـا از میـان مسـلمانهاانداخته است: اول: قرآن کریم. دوم: موضـوع حـج رفتن مسـلمانها و آن کنگره‌ی بزرگ اسـلامی را سالی یک مرتبه در مکه‌ی معظمه تشـکیل دادن و آن شـعار بسـیار مهم اسلامی را با آن عظمت به انجام رسانیدن است. سوم: صدا به صـلوات و سلام بلند کردن موقعی که نام نامی حضرت رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم ذکر می‌شود پس مسـلمانها باید در حفاظت به این سه [صفحه ۴۵۱] موضوع اهمیت بیشتر بدهند. و باید هر جا که اسم مبارک رسول‌الله (ص) نوشـته شود صـلوات و سـلام نیز نگارش داده و از این عمل غفلت ننمود که در واقع ترک آن مخالفت با قرآن مجید است که امر به صلوات فرستادن بر آن حضرت نموده و بعضی از غرب‌زده‌ها ترک صلوات و سلام را یک رویه‌ی ناروای بسیار بدی به خودشان اتخاذ کرده و آن بی‌ادبی را شـعار و دثار خود ساخته و در کتابها و نوشـته‌ها فقط به نگارش اسم مبارک رسول الله صلی

الله علیه و آله بدون نوشتن صلوات گر چه با علامت (ص) باشد اکتفاء می‌نمایند. ولی برای اهل اسلام و ایمان این روش بی‌ادبی روا نیست و باید این شعار اسلامی را ترک ننمایند گرچه با نگارش علامت (ص) باشد به مرحله‌ی عمل برسانند در صورتی که بعضی از علماء اسلام از اشاره با نگارش (ص) یا (صلعم) منع کرده است [۳۲۸] و گفته که آن کار اشخاص کسل می‌باشد و شهید ثانی (ره) فرموده: اول کسی که (صلعم) نوشت دستش [صفحه ۴۵۲] قطع شد [۳۲۹] و شیخ أجل أعظم آقا شیخ حسین بن عبدالصمد الحارثی العاملی (ره) والد شیخنا البهائی قدس سرهما در کتاب «درایهٔ» در ضمن بیان این که برای کاتب حدیث مستحب است صلوات و سلام نوشتن به رسول‌الله و أئمه علیهم‌السلام می‌فرماید: ص ۱۹۳ «و یکره الرمز لذلک کما یکره بل یحرم افراد النبی صلی الله علیه و آله عن الال بالصلاهٔ و السلام کما یفعله أعداؤهم هذا مع ما قد رووا فی صحاحهم عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال: من صلی علی و لم یصل علی آلی فقد جفانی.... الخ.

صلوات از نظر فقهی

اشاره

و اما موضوع وجوب صلوات و سلام فرستادن موقعی که اسم مقدس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ذکر می‌شود از نقطه نظر فقاهتی و رویه‌ی استنباط و اجتهادی نسبت به واجب بودن آن و عدم وجوبش و یا استحباب مؤکد است محل استدلال بر این مسأله و اتخاذ تصمیم از نظر فتوی گرچه محلش کتاب فقه است ولی در اینجا ناگزیر از اشاره بوده و اجمالا می‌نگارد: مشهور میان فقهاء وقتی که اسم مبارک رسول‌الله (ص) ذکر می‌شود [صفحه ۴۵۳] عدم وجوب صلوات است خواه انسان خودش به اسم مبارک تلفظ نماید یا از کسی دیگر بشنود و جمعی از بزرگان فقهاء مانند محقق (ره) و علامه (ره) ادعاء اجماع بر عدم وجوب کرده‌اند و جمعی دیگر از مجتهدین امامیه مانند شیخ صدوق و فاضل مقداد و شیخ بهائی و سید محقق صاحب مدارک و فیض کاشانی و علامه‌ی مجلسی و محدث بحرانی و شیخ حر صاحب وسائل و مولی صالح مازندرانی و سید علامه‌ی مدنی رحمهم الله و بعضی دیگر قائل به وجوب شده‌اند. رسول‌الله (ص) فرموده: من ذکرت عنده و لم یصل علی فدخل النار فابعده الله. و امام باقر علیه‌السلام بزرارهٔ فرموده: و صل علی النبی(ص) کلما ذکرته او ذکره ذاکر عندک فی الاذان او غیره. و رسول‌الله صلی الله علیه و آله در حدیثی می‌فرماید: و من ذکرت عنده و لم یصل علی فلم یغفر الله له و ابعده الله. و امام صادق علیه‌السلام فرموده: قال رسول‌الله صلی الله علیه و آله ارفعوا اصواتکم بالصلاهٔ علی فانها تذهب بالنفاق.

عدم وجوب صلوات مشکل و حکم به وجوب مشکلتر

احادیث در این مسأله بسیار است و تیمنا به این چند حدیث اکتفاء شد اگر به جوامع حدیث مانند وسائل الشعیهٔ و غیره رجوع شود معلوم می‌شود که با وجود این همه احادیث که ظاهر در وجوب صلوات به رسول‌الله صلی الله علیه و آله است و نیز با وجود ظاهر آیه‌ی شریفه: ان الله و ملائکته [صفحه ۴۵۴] یصلون..... که امر به صلوات فرستادن است و اخبار و احادیث وارده در این باب معارضی از احادیث دیگر ندارد فتوی دادن بعدم وجوب مشکل است ولی مشکلتر از آن حکم به وجوب است زیرا اگر واجب بود و با این که موضوع مبتلی به است و عموم مسلمین را محل ابتلاء و عام‌البلوی است به‌اندازه‌ی شهرت پیدا می‌کرد که از ضروریات دین بشمار می‌رفت و نظر به مجرد مشهور بودن عدم وجوب نیست که تا گفته شود: با وجود ظاهر اخبار و آیه‌ی شریفه به شهرت اعتناء نمی‌شود و شهرت دلیل نیست، بلکه نظر بر آنست که اگر واجب بود در میان مسلمین اشتهار به سزا پیدا می‌کرد و در میان عموم مردم شهرت می‌نمود چطور می‌شود که بر فقهائی که از اساطین دین و از اساتید فقه‌اند مستور بماند و مانند محقق (ره) و

علامه (ره) ادعاء اجماع بر عدم وجوب کنند بلکه به نحو استفاضه از فقهاء ادعاء اجماع بر عدم وجوب کرده‌اند پس معلوم می‌شود آیه‌ی شریفه و احادیث کثیره در بیان تأکد استحباب است چنانچه از قرائن دیگر نیز این معنی استفاده می‌شود. پس نظر به ظاهر آیه‌ی شریفه و احادیث کثیره احتیاط واجب صلوات فرستادن بر خاتم انبیاء محمد مصطفی و اوصیاء طاهرین و معصومین آن بزرگوار است صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین خواه انسان خودش اسم مبارک آن حضرت را تلفظ نماید یا کسی دیگر اسم مبارک را به زبان آورد.

نقل کلماتی از سید علی خان مدنی

و خوب است کلماتی را که سید علامه‌ی محقق سید علی خان مدنی [صفحه ۴۵۵] قدس‌سره در شرح صحیفه‌ی سجادیه علیه‌السلام نگارش داده در اینجا بیاورم. قال رحمه الله تعالی: الصلاة علیه (ص) فی غیر الصلاة و عند عدم ذکره مستحبة عند جمیع اهل الاسلام و لا یعرف من قال بوجوبها غیر الکرخی فانه اوجبها فی العمر مرة کما فی الشهادتین. و اما فی الصلاة فاجمع علماؤنا (رض) علی وجوبها فی التشهدین معا و قال الشافعی هی مستحبد فی الاول واجبة فی الثانی و قال ابوحنیفة و مالک مستحبة فیهما معا. و اما عند ذکره (ص) فظاهر کثیر من الاخبار کقوله (ص): من ذکرت عنده و لم یصل علی دخل النار، و من ذکرت عنده فنسی الصلاة علی خطأبه طریق الجنة، و قوله: من ذکرت عنده و لم یصل علی فدخل النار فابعده الله. انها تجب کلما ذکر و کلما سمع ذکره لان الوعید امارة الوجوب و هو مختار ابن بابویه و المقداد من اصحابنا و الطحاوی من العامة. قال الزمخشری: و هو الذی تقتضیه الاحتیاط و منهم من اوجبها فی کل مجلس مرة و منهم من اوجبها فی العمر مرة. و قال المحقق الاردبیلی (ره) و لا شک ان احتیاط الزمخشری احوط. و یمکن اختیار الوجوب فی مجلس ان صلی اخراوان صلی ثم ذکر یجب ایضا کما تعدد الکفارة فی تعدد الموجب اذا تخللت و الا فلا انتهی. ثم قال العلامة المدنی بعد نقل ذلک عن المحقق الاردبیلی قدس‌سرهما: و الحق ان هذه التفاصیل عریة عن المستند فالقول بشیء منها [صفحه ۴۵۶] تحکم و الا ولی الوجوب عند کل ذکر للاخبار الکثیرة الصریحة بالامر بها کلما ذکر و الاصل فی الامر الوجوب. و اما القول بالاستحباب مطلقا کما ذهب الیه جماعة مستدلین بالاصل و الشهرة المستندین الی عدم تعلیمه (ع) للمؤذنین و ترکهم ذلک مع عدم وقوع نکیر علیهم کما یفعلون الان و لو کان لنقل. ففیه: ان عدم التعلیم ممنوع و کذا عدم النکیر کعدم النقل. فقد روی ثقة الاسلام فی الکافی فی باب بدء الاذان و الاقامة باسناده عن ابی‌جعفر (ع) اذا اذنت فافصح بالالف و الهاء و صل علی النبی (ص) کلما ذکرته او ذکره ذاکر فی اذان و غیره. علی ان عدم النقل لا یدل علی عدمه و اصالة البرائة لا یصح التمسک بها بعد ورود القرآن و الاخبار به. ثم الظاهر من بعض الاخبار کقول الصادق علیه‌السلام اذا ذکر النبی (ص) فاکثروا الصلاة علیه حیث رتب الامر بالصلاة علی الذکر بالفاء التعقیبیة هو ایقاعها علی الفور فلو اهمل اثم علی القول بالوجوب و لم تسقط و کذا الظاهر ان الامر بها عام لکل احد و علی کل حالة حتی فی الصلاة فلو ترک الامتثال و اشتغل بالقرائة فیها هل تبطل الصلاة علی تقدیر الوجوب ام لا؟ فان قلنا: ان الامر بالشیئی نهی عن ضده الخاص و النهی فی العبادة یقتضی الفساد بطلت [۳۳۰] و ان قلنا: بعدمه فلا و هو الراجح. [صفحه ۴۵۷] فلو تکرر الذکر تکرارا کثیرا بحیث یخرج بالاشتغال بالصلاة علیه عن کونه مصلیا لا یبعد القول بسقوط التکلیف بها لان الفعلین اذا تضیقا و تعذر الجمع بینهما علمنا ان احدهما لیس بواجب قطعا و لما کان مشتغلا بالصلاة و وجب اتمامها و الاستمرار فیها کان ما ینافیه غیر مأمور به فلیتأمل.

تحقیق در احادیث

بنا به اتفاق جمیع مسلمین و اجماع آنها در غیر از تشهد نماز و جائی که اسم مبارک رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم ذکر نشده باشد صلوات بر آن [صفحه ۴۵۸] حضرت مستحب است پس آیه‌ی شریفه: یا أیها الذین آمنوا صلوا علیه... که امر به صلوات

می‌فرماید معلوم می‌شود اما استحبابی است چون آیه‌ی شریفه راجع به مطلق صلوات است و مقید به حال ذکر اسم مبارک و یا نماز نیست و اگر امر وجوبی بود چون مسأله‌ی مبتلی بهای عموم مسلمین است از ضروریات در اسلام می‌شد پس معلوم می‌شود مسلمین از این امر استحباب فهمیده‌اند. و اما وجوب صلوات در حال ذکر اسم مبارک چنانچه گفته شد از آیه‌ی شریفه آن را نتوان استفاده کرد و اگر بر فرض ظاهر امر در آیه وجوب باشد در تشهد نماز امتثال به وجوب متحقق می‌شود پس باید به سراغ احادیث وارده در این مسأله برویم و از روایات هم استفاده‌ی وجوب پس از دقت در آنها مشکل است زیرا اخباری که در آنها وعید ذکر شده مستفاد از آنها دعاء بر شخصی شده که خداوند او را اگر داخل آتش شده باشد از رحمت خود دور سازد نه این که صلوات نفرستادن موجب دخول در نار است. و عمده در احادیث صحیح زرارهٔ از ابوجعفر علیه‌السلام است که فرموده: اذا اذنت فافصح بالالف و الهاء و صل علی النبی کلما ذکرته او ذکره ذاکر عندک فی الاذان او غیره. و این حدیث شریف هم به قرینه‌ی سیاق که در اذان امر به افصاح الف وهاء فرموده معلوم می‌شود وارد در مورد ادب است و این احتمال در آن حدیث احتمال قریب است و لذا نتوان به ظاهر آن حدیث در [صفحه ۴۵۹] مقابل آن همه ادعاء اجماعها که از اکابر فقهاء و آشنایان به مذاق شرع مقدس نسبت به عدم وجوب صلوات صادر شده تمسک نمود پس حق آنست که گفته شد احتیاط واجب صلوات فرستادن است در هر جا که به اسم مبارک تلفظ شود یا از کسی دیگر شنیده شود. و اما صلوات فرستادن به رسول‌الله (ص) در تشهد فرائض یومیه بدون شک واجب و اجماع امامیه بر آن قائم است چنانچه در صلوات بر پیغمبر (ص) صلوات بر آل محمد (ص) را بر آن ضم کردن مورد اتفاق و اجماع شیعه‌ی امامیه بوده و اخبار کثیره بر آن دلالت دارد و جای شبهه نیست. و صلوات بر آن حضرت بدون ضم آل محمد (ص) بر آن جائز نبوده و رفتاریست که بر خلاف دستور و أمر رسول‌الله (ص) می‌باشد. از کارهای بسیار تعجب‌آور اهل سنت یکی هم آنست که دانسته و فهمیده حق را زیرپا می‌گذارند و بر آن عمل نمی‌کنند و رویه‌ی بنی‌امیه را تعقیب کرده و تا حال نیز از دستور آن شجره‌ی ملعونه دست بردار نیستند چنانچه پوشیده نیست در اخبار کثیره به طرق خود آنها روایت کرده‌اند که بعد از نزول آیه‌ی شریفه: ان الله و ملائکته یصلون علی النبی... عموم صحابه و انصار و سائرین از رسول‌الله (ص) سئوال کردند: یا رسول‌الله (ص) کیفیت سلام فرستادن را به شما دانسته‌ایم آیا صلوات فرستادن بر شما به چه نحو است؟ [صفحه ۴۶۰] در جواب فرموده: که بگوئید: اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم... الخ [۳۳۱] . و ابن حجر مکی در الصواعق المحرقه [۳۳۲] که در رد شیعه نوشته گوید: صح یا رسول‌الله کیف الصلاهٔ علیکم اهل البیت؟ قال قولوا: اللهم صل علی محمد و علی آل محمد... الخ. با این همه تفصیل رویه‌ی اهل سنت در صلوات برخلاف دستور رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم است و (آل) را ترک می‌کنند. اگر کسی به تفسیر الدر المنثور جلال‌الدین سیوطی رجوع کند روایات زیادی خواهد دید که در همه‌ی آنها تصریح شده که مسلمانها از رسول‌الله (ص) از کیفیت صلوات سئوال کرده‌اند فرموده است بگوئید: اللهم صل علی محمد و علی آل محمد... الخ. و در تفسیر نامبرده بیشتر از هیجده حدیث نقل کرده که در همه‌ی آنها نص صریح است که (آل رسول ص) را در صلوات با رسول‌الله (ص) شریک قرار دهید و در صحاح و سنن عامه این موضوع را از جماعتی از صحابه نقل کرده‌اند مانند امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و ابوسعید خدری [صفحه ۴۶۱] و عبدالله بن عباس و طلحهٔ و ابوهریرهٔ و ابومسعود انصاری و بریدهٔ و ابن مسعود و کعب عجرهٔ و دیگران. و روایات وارده از طریق شیعه زیاد است چون علاقه‌ی شیعه به خاندان رسالت در حد کمال است و از بدعتها و دستورهای بنی‌امیه که برخلاف سنت سنیه‌ی نبویه در میان مردم و مسلمانها شهرت داده‌اند گریزانند و لذا هیچ وقت در صلوات بر پیغمبر اکرم (ص) (آل) او را از وی جدا نمی‌کنند و کتابهای مستقلی در این موضوع تألیف کرده‌اند. سید علامه‌ی بحرانی (قدس‌سره) در غایهٔ المرام با بیست و سه طریق از طرق عامه و با بیست طریق از طرق شیعه و در تفسیر برهان در تفسیر آیه‌ی مبارکه: ان الله و ملائکته یصلون... با بیست و پنج طریق از طرق شیعه به استثناء چند حدیث از طرق اهل سنت و محدث جلیل حویزی رحمه الله در تفسیر نورالثقلین [۳۳۳] با بیست و پنج طریق از طرق شیعه روایت کرده‌اند و در اکثر بلکه در

تمامی آنها به استثناء دو سه حدیث تصریح شده که در صلوات به رسول‌الله (ص) نباید (آل محمد) را جدا از آن حضرت نمود و باید به رسول‌الله (ص) با آلش با هم صلوات فرستاد و در اغلب طرق شیعه به این نحو است: (اللهم صل علی محمد و آل محمد) حتی در تشهد نماز که بلاشک واجب است که صلوات باید گفت به ترتیب [صفحه ۴۶۲] مذکور گفته شود کافی است.

ضم «آل» در صلوات به امر خود رسول الله

ولی اهل سنت چنانچه گفتیم: برخلاف فرمایش دستور رسول‌الله (ص) رفتار کرده و در زبانها و کتابهای خودشان ضمیمه کردن صلوات بر آل محمد را حذف کرده و این طور صلوات می‌گویند و می‌نویسند: (اللهم صل علی محمد) یا (اللهم صل و سلم علی النبی) یا (صلی الله علیه و سلم)

رویه‌ی اهل سنت در حذف آل

چنانچه در اغلب کتب و مؤلفات سنیها به طریق اخبر است چون شیعه مواظبت بر ضمیممه آل دارند و لذا سنیها برغم آنها سنت نبویه را زیر پای خودشان گذاشته‌اند بسیار کمتر در مؤلفات اهل سنت دیده می‌شود که از رویه‌ی امویه پیروی نکرده و آل را حذف نکرده باشند مانند ابن حجر عسقلانی و بعضی دیگر که بسیار نادر می‌باشد. و از اکابر علمای اهل سنت از معاصرین که در کتابش در صلوات (آل) را حذف نکرده و تبعیت از سنت فرموده و تقلید کورکورانه را رها کرده عبارت از علامه‌ی کبیر مرد عاقل و دانای اسلامی‌شیخ محمد سعید عرفی است که در کتاب نفیس و اثر خالد خود (سر انحلال الامة العربیة و وهن المسلمین) که فعلا طبع دوم دمشق آن نزد نگارنده موجود است در صلوات از رویه‌ی مرضیه کنار نشده است در سال ۱۳۷۶ رسول‌الله وفات یافته رضی‌الله تعالی عنه. شیخ صدوق (ره) روایت کرده به اسناد خود از ابان بن تغلب از حضرت ابوجعفر باقر علیه‌السلام از امیرالمؤمنین سلام‌الله‌علیه قال: قال [صفحه ۴۶۳] رسول‌الله من صلی علی و لم یصل علی آلی لم یجد ریح الجنة و ان ریحها لیوجد من مسیره خمسمأة عام [۳۳۴] . در تفسیر نعمانی (ره) با اسنادش از امیرالمؤمنین علیه‌السلام از رسول‌الله صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: لا تصلوا علی صلاة مبتورة بل صلوا الی اهل بیتی و لا تقطعوهم فان کل نسب و سبب یوم القیامة منقطع الا نسبی. و ابن حجر در صواعق [۳۳۵] نقل کرده: روی عن النبی (ص): لا تصلوا علی الصلاة البتراء فقالوا: و ما الصلاة البتراء؟ فقال: تقولون اللهم صل علی محمد و تمسکون بل قولوا: اللهم صل علی محمد و آل محمد.

ضم «آل» در صلوات نزد شیعه ضروریست

شیخ الفقهاء العظام صاحب جواهر الکلام قدس‌سره [۳۳۶] فرموده: که ضم (آل محمد) در صلوات مثل ضروریست در مذهب شیعه و به این جهت است که از بعض عامه نقل شده که نهی کرده از صلوات گفتن بر (آل) زیرا در آن اشعار بر افضی بودن است بعد می‌فرماید: پناه می‌برم [صفحه ۴۶۴] بر خدا از این عصبیت باطل چنانچه گفته شد از روی تعصب جاهلی فرمایش و دستور پیغمبر (ص) را به کنار انداخته‌اند.

مراد از آل محمد چه کسانند؟

اشاره

ناگفته نماند: مراد از آل محمد که باید در صلوات به رسول‌الله (ص) صلوات بر آنها نیز ضمیمه شود و آنها را هیچ وقت نمی‌توان

جدا از صلوات به رسول‌الله (ص) کرد و اجماعی میان شیعه است. عبارت از امیرالمؤمنین علی و فاطمه و حسن و حسین و نه امام معصوم از اولاد حسین صلوات‌الله‌علیهم است و این مسأله از ضروریات امامیه اثناعشریه و از اتفاقیات بی‌شک و شبهه و از مسلمات میان شیعه و از بدیهیات است و روایات در این موضوع بی‌شمار است. ثعلبی‌از بزرگان علماء اهل سنت در تفسیر خود نقل کرده مسندا از شهر بن حوشب از ام‌سلمهٔ (رض) عن رسول‌الله انه قال لفاطمه (ص) ایتینی بزوجک و ابنیک فجائت فالقی علیهم کساء ثم رفع یده علیهم فقال اللهم هؤلاء آل محمد فاجعل صلواتک و برکاتک علی آل محمد فانک حمید مجید قالت: فرفعت الکساء لادخل معهم فاجتذ به فقال: انک علی خیر. از روایات وارده در قضیه‌ی کساء و از اخبار متواتره از طرق فریقین در آن واقعه‌ی مهمه و موضوع بسیار بزرگ که رسول‌الله (ص) خواسته [صفحه ۴۶۵] عملا اهمیت آن را برسانند و به مسلمانها بفهماند و آیه‌ی تطهیر نازل شده کاملا- معلوم و روشن است که مراد از آل محمد و منظور از اهل‌بیت در آیه‌ی شریفه‌ی تطهیر [۳۳۷] عبارت از آن بزرگواران است که رسول‌الله (ص) آنها را در زیر کساء جمع فرموده و آنها را در قضیه‌ی مباهله با نصارای نجران همراه خود به مباهله حاضر کرد. و نظر به اجماع قطعی و احادیث متواتره از طرق اهل‌بیت علیهم‌السلام نه فرزند امام حسین سیدالشهداء علیه آلاف التحیهٔ و الثناء داخل آل محمد و اهل‌بیت اطهار بوده و صلوات و سلام شامل آن ذوات مقدسه علیهم‌السلام نیز می‌باشد.

انکاری از صاحب قاموس

بسیار تعجب‌آور است که فیروزآبادی صاحب کتاب قاموس در لغت در کتاب: (الصلات و البشر فی الصلاهٔ علی خیر البشر) [۳۳۸] اقرار کرده که رسول‌الله (ص) اعلام و تعلیم فرموده: که در صلات بر او صلات بر آل را علاوه شود با این حال باز خودش در همان کتاب و سایرین وقتی که صلوات در موقع ذکر کلمه‌ی (رسول‌الله) یا در مقابل اسم مبارک آن [صفحه ۴۶۶] حضرت می‌نویسند این جملات را نگارش داده‌اند (صلی الله علیه و سلم) و (آل) را حذف می‌کنند بعد فیروزآبادی در همان صفحه از کتاب نامبرده شروع به تفاصیلی کرده که از جهتی به حق اعتراف نموده و از طرف دیگر دچار اشتباهاتی شده که سراپا باطل و حرفهای لاطائل است آنجا که گوید: فلتعلم ان الله عز شأنه أمر بالصلاهٔ علی رسول‌الله (ص) و لم یأمر بالصلاهٔ علی آله فی الکتاب و انما جاء الاعلام فی تعلیم رسول‌الله (ص) ایانا الصلاهٔ علیه بزیادهٔ الصلاهٔ علی الال تا این که گوید: ثم اعلم ان آل الرجل فی لغهٔ العرب خاصته الاقربون الیه و خاصهٔ الانبیاء و آلهم هم الصالحون العلماء بالله من المؤمنین و قد علمنا ان ابراهیم کان من آله انبیاء و رسل. بعد تفصیلی نگارش داده که قریب به اجمالش این است: مراد از آل محمد علماء صالحین از امت است که آنها از خواص پیغمبر اکرم (ص) می‌باشند و در صلوات مأثوره: اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم... الخ. از آل ابراهیم انبیاء و رسل بودند مثل اسحق و یعقوب و یوسف و انبیائی که از نسل ابراهیم آمده‌اند و نظر بر این که در این امت نبوت ختم شده و باب تشریع احکام مسدود گردیده به این مناسبت رسول‌الله (ص) از خداوند خواسته برای آل محمد مرتبه‌ی نبوت باشد گرچه آل او نمی‌توانند تشریع احکام نمایند چون منصب نبوت ندارند پس از کمال رسول‌الله [صفحه ۴۶۷] (ص) است که آل خود را در رتبه به انبیاء ملحق کرده است. و رسول‌الله (ص) بر ابراهیم علیه‌السلام مزیت دارد که شرع وی نسخ نمی‌شود ولی از شرایع ابراهیم علیه‌السلام نسخ شد و رسول‌الله (ص) تعلیم صلوات را به ما به این صورت که آل او را در صلوات به خودش ضم شود بیان نفرموده مگر از طریق وحی الهی و دعوت رسول‌الله (ص) در این‌باره باجابت رسیده است. پس ما قطع داریم که در این امت اشخاصی هستند که درجه‌ی آنها به درجه‌ی انبیاء در نبوت ملحق شده است ولی حق تشریع احکام را ندارند و خداوند رسول‌الله (ص) را گرامی داشته که آل او را شهداء بر امم انبیاء قرار داده چنانچه انبیاء را بر امت‌های خودشان شهداء قرار داده. بعد خداوند تخصیص داده بر این امت یعنی علماء آنها را که به آنها تشریع فرموده اجتهاد در احکام را و مقرر فرموده که آنچه نظر آنها در اجتهادشان بر آن مؤدی بشود آنها به مؤدای آن هم خودشان و هم مقلدین‌شان عمل نمایند چنانچه حکم شرایع انبیاء و مقلدین آنها این طور بود.

پس خداوند اجتهاد را در این امت به منزله‌ی وحی در انبیاء بنی‌اسرائیل قرار داده و برای آل محمد که عبارتند از مؤمنین علمای این امت مرتبه‌ی نبوت نزد خداوند تعالی است که در آخرت ظاهر می‌شود و در دنیا همین مقدار اجتهاد مشروع می‌کنند و در دین و احکام اجتهاد نمی‌کنند مگر به امر مشروع از جانب خداوند تعالی. [صفحه ۴۶۸] و هرگاه اتفاق افتاد که یکی از اهل‌بیت به این مرتبه از علم و اجتهاد نائل شد برای آنها این مرتبه وجود دارد مانند حسن و حسین و جعفر و نظائر آنها از اهل‌بیت که جمع کرده‌اند میان (اهل) و (آل) را و خیال نشود که مراد از (آل محمد) عبارت از اهل‌بیت پیغمبر (ص) بالخصوص‌اند زیرا این ادعا نزد اهل لغت نبوده و عرب آن را نمی‌شناسد بلکه (آل) عبارت است از: خاصة الرجل و احباؤه: بتخفیف الباء الموحدة. و خداوند تعالی می‌فرماید: أدخلوا آل فرعون [۳۳۹] ... و می‌فرماید: اعملوا آل داود شکرا [۳۴۰] ...

بررسی به مطالبی که صاحب قاموس بیان کرده

فیروزآبادی بعد از این تفاصیل باز گوید: و قول رسول‌الله (ص) علماء امتی کأنبیاء بنی‌اسرائیل و فی لفظ: علماء هذه الامة انبیاء سائر الامم و ان کان فی اسناده مقال لکن یستأنس به فیما ذکرناه. به کلمات فیروزآبادی که تا اینجا خلاصه‌ی ترجمه و یا عین لفظش نقل شد بررسی و تحقیق شود که از نظر دقت صحیح است یا نه؟ و پس از آن مراد از (آل محمد) چنانچه گذشت در نزد شیعه‌ی امامیه که در تمامی عقائد و اقوال و در احکام به اهل‌بیت اطهار علیهم‌السلام رجوع کرده و از آن حضرات اخذ کرده‌اند چیست؟ خواهیم پرداخت. [صفحه ۴۶۹] فیروزآبادی گفته: که خدا در قرآن کریم به ما امر فرموده که به رسول‌الله صلی الله علیه و آله صلوات بفرستیم ولی نسبت به آل رسول‌الله (ص) در کتاب امر به صلوات نفرموده است. این فرمایش وی درست نیست زیرا خداوند در آیه‌ی شریفه: یا أیها الیذن آمنوا صلوا علیه.... امر به صلوات به رسولش فرموده و آیه بر آن دلالت مطابقی دارد و آیه‌ی شریفه لازم گرفته صلوات بر (آل) را بادلالت التزامی چون مسلمین بعد از نزول آیه چنانچه در احادیث کثیره نقل کرده‌اند از کیفیت صلوات از رسول‌الله (ص) سئوال کردند فرمود به من صلوات بگوئید و آل محمد را ضم بر آن کنید و این اتفاقی میان سنی و شیعه است گرچه سنیها در مقام عمل با فرمایش پیغمبر (ص) موافقت ندارند و مخالفت می‌کنند پس صلوات بر پیغمبر (ص) لازم گرفته که صلوات بر (آل) نیز گفته شود و الا صلوات دم بریده و برخلاف دستور رسول‌الله صلی الله علیه و آله خواهد شد پس آیه‌ی شریفه بالالتزام دلالت دارد که صلوات بر (آل) نیز با صلوات بر نبی صلی الله علیه و آله و سلم ذکر شود و در آیه‌ی شریفه فقط رسول‌الله (ص) ذکر شده اشاره به این است که (آل رسول‌الله ص) مانند خود رسول‌الله صلی الله علیه و آله هستند و مثل یک نفس می‌باشند رسول‌الله صلی الله علیه و آله از (آل) است و (آل) از رسول‌الله صلی الله علیه و آله‌اند فرقی ندارند به منزله‌ی نفس واحده هستند. در صحیح مسلم در کتاب صلاة در باب صلاة بر نبی (ص) بعد از تشهد و همچنین در صحیح بخاری در تفسیر سوره‌ی احزاب با طرقی نقل [صفحه ۴۷۰] کرده‌اند که تواتر دارد: قلت یا رسول‌الله اما السلام علیک فقد عرفناه و اما الصلاة علیک فکیف هی؟ فقال: قولوا اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم. و لذا آیه‌ی شریفه: صلوات لازم گرفته که (آل محمد) مانند خود رسول‌الله (ص) افضل امت باشند و برای آنها منزلت و مرتبه‌ای است که مانند خود پیغمبر اکرم (ص) مستحق صلوات هستند که خداوند امر فرموده به پیغمبر (ص) و آل آن حضرت با هم صلوات گفته شود و از هم هیچ وقت جدا نشوند و لذا به اعتراف خود آقای فیروزآبادی چنانچه کلماتش گذشت (آل محمد) در مرتبه‌ی انبیاء و در درجه‌ی مرسلین هستند. و از اموری که کشف از بطلان قول فیروزآبادی می‌کند که ادعا کرده آیه‌ی شریفه دلالت بر صلوات گفتن بر (آل محمد) را ندارد اذعان یکی از متعصبین علمای اعلام اهل سنت و اعترافش بر دلالت آیه‌ی شریفه به موضوع نامبرده می‌باشد و او عبارت از ابن حجر مکی است که در کتاب خود صواعق که به گمان خویش در رد شیعه تألیف کرده [۳۴۱] اقرار به دلالت [صفحه ۴۷۱] آیه نموده و خوب است عین عبارات وی از صواعق نقل شود [۳۴۲] تا معلوم گردد خداوند چطور مطلب حق را به قلم یک نفر عالم متعصب سنی جاری کرده

است: سؤالهم بعد نزول الایة و اجابتهم باللهم صل علی محمد و علی آل محمد الی آخره دلیل ظاهر علی ان الامر بالصلاة علی أهل بیته و بقیة آله مراد من هذه الایة و الالم یسألوا عن الصلاة علی أهل بیته و آله عقب نزولها و لم یجابوا بما ذکر فلما اجیبوا به دل علی ان الصلاة علیهم من جملة المأمور به و انه (ص) [۳۴۳] اقامهم فی ذلک مقام نفسه لان [صفحه ۴۷۲] القصد من الصلاة علیه مزید تعظیمه و منه تعظیمهم و من ثم لما أدخل من مر فی الکساء قال: اللهم انهم منی و أنا منهم فاجعل صلاتک و رحمتک و مغفرتک و رضوانک علی و علیهم و قضیة استجابة هذا الدعاء ان الله صلی علیهم معه فحینئذ طلب من المؤمنین صلاتهم علیهم معه (بعد ابن حجر حدیث لا تصلوا علی الصلاة البتراء- را نقل کرده که قبلا ما نقل کردیم و گوید:) و لا ینافی ما تقرر حذف الال فی الصحیحین قالوا: یا رسول‌الله کیف نصلی علیک؟قال: قولوا: اللهم صل علی محمد و علی ازواجه و ذریته کما صلیت علی ابرهیم الی آخره لان ذکر الال ثبت فی روایات أخر و به یعلم انه (ص) قال ذلک کله فحفظ بعض الرواة ما لم یحفظه الاخر ثم عطف الازواج و الذریة علی الال فی کثیر من الروایات یقتضی انها لیسا من الال الخ... پس معلوم شد که خداوند در قرآن کریم امر به صلوات بر (آل) را فرموده و آیه‌ی صلوات با دلالت التزامی‌بر آن دلالت دارد. بعد فیروزآبادی گوید: آل الرجل در لغت عرب خواص نزدیکان وی می‌باشند.

معانی «آل» به نقل صاحب لسان العرب

باید دانست که معنی (آل) در لغت متعدد است و اهل سنت بر حسب معانی (آل) در لغت در معنی و مراد از (آل محمد) اختلاف شدید کرده‌اند و ابن منظور در لسان‌العرب تمامی آنها را تفصیلا نگاشته و خوب است خلاصه و اجمال آنچه او گفته در اینجا بیاوریم: [صفحه ۴۷۳] در لسان العرب در ذیل ماده‌ی (أول) گوید [۳۴۴] : و الال آل النبی (ص) اختلف الناس فی الال فقال طائفة: آل النبی صلی الله علیه و آله من اتبعه قرابة کانت او غیر قرابة و آله ذو قرابته متبعا او غیر متبع و قالت طائفة: الال و الاهل واحد و الال اذا صغر قیل أهیل و عن الکسائی فی تصغیر آل أویل قال ابوالعباس فقد زالت تلک العلة و صار الال و الاهل اصلین لمعنین فیدخل فی الصلاة کل من اتبع النبی (ص) قرابة کان او غیر قرابة و روی عن غیره أنه سئل عن قول النبی (ص): اللهم صل علی محمد و علی آل محمد من آل محمد؟ فقال قائل: آله اهله و أزواجه کأنه ذهب الی ان الرجل تقول له: ألک اهل؟ فیقول: لا و انما یعنی انه لیس له زوجة قال و هذا معنی یحتمله اللسان ولکنه معنی کلام لا یعرف الا ان یکون له سبب کلام یدل علیه [۳۴۵] و ذلک ان یقال للرجل تزوجت؟ فیقول: ما تأهلت فیعرف بأول الکلام انه أراد ما تزوجت. و قال قائل: آل محمد أهل دین محمد و ذهب ناس الی ان آل محمد قرابته التی ینفرد بها دون غیرها من قرابته و اذا عد آل الرجل ولده الذی الیه نسبهم و من یؤویه بیته من زوجة او مملوک أو مولی او احد [صفحه ۴۷۴] ضمه عیاله و کان هذا فی بعض قرابته من قبل ابیه دون قرابته من قبل امه لم یجز أن یستدل علی ما أراد الله من هذا ثم رسوله الا بسنة رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم فلما قال ان الصدقة لا تحل لمحمد و آل محمد دل علی ان آل محمد هم الذین حرمت علیهم الصدقة و عوضوا منها الخمس و فی الحدیث. لا تحل الصدقة لمحمد و آل محمد قال ابن الاثیر. و اختلف فی آل النبی صلی الله علیه و آله الذین لا تحل الصدقة لهم فالاکثر علی أنهم أهل بیته. و قیل آله اصحابه و من آمن به و هو فی اللغة یقع علی الجمیع و آل الرجل اتباعه و منه قوله عز و جل. أدخلوا آل فرعون اشد العذاب. هذا تلخیص ما فی اللسان. و قیل: الفرق بین الال و الاهل ان الاهل اعم منه یقال. اهل البصرة و لا یقال. آل الرجل قومه و کل من یؤل الیه بنسب او قرابة مأخوذ من الاول و هو الرجوع و اهله کل من یضمه بیته و قیل آل الرجل قرابته و اهل بیته و آل الرجل شخصه و کذلک آل کل شئی و آل الرجل اهله و لا یستعمل الا فی ما فیه شرف فلا یقال: آل الاسکاف [۳۴۶] . از این همه اقوال مختلفه کدام را می‌توان ترجیح داد؟ معلوم [صفحه ۴۷۵] است که به اقوال و سخنان اشخاص عادی که هر کس بر حسب فهم خود در مراد از (آل محمد) اظهار نظری کرده با در نظر گرفتن این که ترجیح بدون این که مرجحی در بین بوده باشد ممکن نیست چطور می‌توان اعتماد کرد؟ قولی که

خواسته با سنت نبویهٔ صلی الله علیه و آله که فرموده: ان الصدقهٔ لا تحل لمحمد و آل محمد. ترجیح دهد که مراد از (آل محمد) کلیه أقرباء رسول الله صلی الله علیه و آله است که صدقه بر آنها حرام است.

معنی «آل» در اخبار متواتره

پس با آن همه احادیث و اخبار متواتره در قضیه‌ی حدیث کساء و غیره مراد از (آل محمد) را بیان فرموده و خود رسول‌الله صلی الله علیه و آله معنی (آل محمد) را به مردم تفسیر و توضیح داده و مراد خویشتن را ظاهر و آشکارا ساخته چرا مراد از (آل محمد) را که عبارت از علی و فاطمه و حسن و حسین سلام‌الله‌علیهم می‌باشند نتوان ترجیح داد؟ آیا تعجب‌آور نیست معنائی که خود صاحب شریعت مقدسه بیان فرموده آن را به کنار گذاشته و بأمثال أقوال فلان لغوی مرد عادی بتوان اطمئنان پیدا کرد؟ و چرا این همه احادیث به طرق أهل سنت و شیعه را به کناراندانخت که با دلالت مطابقی به معنای (آل محمد) دلال دارد ولی به احادیثی تمسک نمود که در مورد صدقه وارد شده چطور به آنها چنگ زده می‌شود؟ و آن همه اقوال علمای أهل سنت که از صاحب لسان العرب [صفحه ۴۷۶] شنیده شد در آنها قول فیروزآبادی که (آل محمد) را به علماء امت معنی کند دیده و شنیده نشد پس فیروزآبادی به دلخواه خودش خواسته (آل محمد) را معنی کند در صورتی که آل ابراهیم علیه‌السلام عبارتند: از اولاد ابراهیم علیه‌السلام مانند: اسماعیل و اسحق و یعقوب و انبیائی که از نسل ابراهیم علیه‌السلام آمده‌اند ولی در رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم (آل محمد) به امت و در امت هم به علماء معنی می‌شود؟ در صورتی که مقتضای تشبیه به ابراهیم علیه‌السلام باید (آل محمد) هم مثل (آل ابراهیم) از نسل و اولاد خاتم انبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بوده باشند نه از دیگران که نسبت به آنها به رسول‌الله (ص) بیگانگانند گرچه از علماء امت باشند. و علاوه در نسل رسول‌الله (ص) اشخاصی هستند که به حکم عقل و نقل معصومند- اگر تابع دلیل باشیم- و اعلم امت اسلامی در عصر خودشان بوده‌اند و تمامی امت با علمیت و افضلیت آنها اعتراف دارند و آن ذوات مقدسه‌اند که در مرتبه‌ی انبیاءاند که خود فیروزآبادی به این موضوع اعتراف نمود و اشخاصی که در مرتبه‌ی نبوت باشند باید معصوم باشند و الا- غیر معصوم به مرتبه‌ی نبوت نائل نمی‌شود زیرا نائل شدن به آن مرتبه لازم گرفته که به تمامی اوصاف و کمالات نی دارا باشد و از آنهاست صفت، و به عقیده شیعه‌ی امامیه که با دلائل بسیار محکم و متقن ثابت کرده‌اند آنها از سائر انبیاء گذشته و حتی از انبیاء اولی‌العزم بغیر از خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله و سلم افضلند و اعلم از آنها بوده‌اند. آن اشخاص افضل و اعلم که در رتبه‌ی انبیاء و به اعتراف خود [صفحه ۴۷۷] فیروزآبادی که کلامش نقل شد خداوند به جهت گرامی داشتن رسول‌الله (ص) (آل) او را شهداء بر امم انبیاء قرار داده که مرتبه‌ی نبوت و امامت است آیا آنها مراد از (آل محمد) نباشند؟ آیا ملایان سنیها شاهد بر امم انبیائند؟ آیا آنها از اعمال امم آگاهند تا شهداء بر آنها باشند؟ یا رسول‌الله (ص) و اوصیاء طاهرین او علیهم‌السلام‌اند که بر اعمال واقف و نزد خداوند شاهدند. و قل اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله و المؤمنون [۳۴۷] . اهل‌بیت اطهار علیهم‌السلام که در اسلام اعلمیت و افضلیت‌شان مورد اتفاق مسلمین است به عقیده‌ی فیروزآبادی که عمر خود را در الفاظ و لفاظی بسر برده و از علوم (آل محمد) حظ و نصیبی نبرده اگر از اهل‌بیت کسی به مرتبه‌ی علماء از علم و اجتهاد رسید و میان (اهل) و (آل) را جمع کرد به مرتبه‌ی آنها می‌رسد که در جرگه‌ی (آل محمد) وارد شوند مانند آن حضراتی که از آنها اسم برده است؟- زهی به این بی‌ادبی و تصور باطل و خیال عاطل که آقای فیروزآبادی کرده: اشخاصی که علوم‌شان من جانب‌الله‌تعالی است آنها را در ردیف علمای امت که نسبت به آن ذوات مقدسه جاهل‌اند نه عالم آورده است.

اجتهاد مجتهدین مثل وحی بر انبیاء نیست

اشخاصی که علوم آنها از خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله و سلم اقتباس شده و فرمود: [صفحه ۴۷۸] (أنا مدینهٔ العلم و علی بابها)

[۳۴۸] و امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و یازده فرزند آن حضرت همه‌شان باب علم رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم‌اند آنها را مانند اشخاص مجتهدین عادی که علوم‌شان کسبی و تعلمی از امثال خودشانند خیال نموده اشخاصی که علوم اولین و آخرین و انبیاء و مرسلین نزد آنهاست و علم کتاب مبین (و فیه تبیان کل شیئ) در سینه‌های مبارک ایشان است آنها را با ملاهای سنیها یکسان فرض کرده- أف باد بر این جهالت و نادانی نابود باد اینگونه فهمها و قلبهای ظلمانی- اینگونه اشخاص بودند که امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام را با معاویهٔ بن صخر زندیق یکسان فرض کردند و امام علیه‌السلام فرمود: انزلی الدهر حتی قالوا علی و معاویهٔ. و آقای فیروزآبادی اجتهاد مجتهدین سنیها را که باب اجتهاد را مسدود کرده و تقلید از چهار مجتهد مرده می‌نمایند که ابدا دلیلی بر آن نداریم [۳۴۹] مانند وحی انبیاء بنی‌اسرائیل تصور کرده است چنانچه [صفحه ۴۷۹] تصریحش بر آن گذشت. این ادعاء وی اشتباه بزرگ است زیرا اجتهاد مجتهدین در مسائل و فروعات اختلافی می‌باشد که از ضروریات نیست و مؤدای اجتهاد آنها ظنی و حکم ظاهری است و اگر مطابق واقع باشد مثاب و مأجور و به واقع عمل کرده است و اگر مطابق واقع نشد معذور خواهد بود اگر در بذل وسع و اجتهاد خود قصور و مسامحه روا نداشته باشد و اما [صفحه ۴۸۰] احکامی که انبیاء علیهم‌السلام به مردم بیان می‌فرمایند حکم واقعی است که از وحی تلقی و اخذ فرموده‌اند و از روی اجتهاد نیست گر چه اهل سنت از صدر اول اسلام خواسته‌اند به رسول‌الله (ص) نیز نسبت اجتهاد بدهند تا اجتهاد امثال معاویه‌ها را بلکه تصحیح کنند و خلیفه را در تحریم امثال مسأله‌ی متعه‌ی زنان که در مقابل نص قرآن کریم و در ازاء رسول‌الله (ص) اجتهاد نموده مجتهد بتراشند در صورتی که پیغمبر (ص) از وحی تلقی می‌کند و اجتهاد در حق وی معنی ندارد و لذا این بحث را که آیا پیغمبر (ص) مجتهد بود و اجتهاد می‌کرد؟ به میان آورده‌اند [۳۵۰] و علمای اعلام این مطلب را در کتاب‌های علم اصول فقه که در زمانهای قدیم در آن علم تصنیف فرموده‌اند عنوان کرده و به بحث پرداخته‌اند. در هر صورت مقایسه اجتهاد مجتهدین به نحو مشروع در احکام و فروعات اختلافی و آن را به منزله‌ی وحی بر أنبیاء خیال کردن کلام باطل و تصور بی‌حاصل و فاسد است. بلی اگر منظورش از علمائی که (آل محمد) مراد از آن ذوات مقدسه است عبارت باشد از اوصیاء معصومین رسول‌الله (ص) آن وقت این کلام وی صحیح است که هر چه آنها بیان نمایند مانند فرمایش‌های [صفحه ۴۸۱] انبیاء و خود رسول‌الله (ص) است زیرا آنها هر چه گویند و بیان فرمایند مأخوذ از رسول‌الله (ص) است فرقی در میان نیست ولی باز بیانات و فرمایش‌های آنها نیز مانند خود پیغمبر (ص) در اصول و فروع دین از روی اجتهاد نیست بلکه مأخوذ از رسول‌الله (ص) است. و باید اضافه کرد که اجتهاد مجتهدین برای پیا کردن حکم واقعی که از یک حکم الهی در واقعه‌ی بیشتر نیست می‌باشد و ممکن است در پیدا کردن آن حکم مجتهد به خطا برود و مؤدای اجتهادش مطابق حکم واقعی نباشد ولی انبیاء (ص) در بیان احکام واقعیه به خطا نمی‌روند پس چطور اجتهاد آنها مانند وحی بر انبیاء می‌شود؟ زیرا اگر مانند وحی باشد در آن خطا نمی‌شود بلی فیروزآبادی مبنای کلامش بنا به مذهب خودشان است که مجتهد را در اجتهادش مصیب می‌دانند یا قائل به حکم واقعی اصلا نیستند یا قائلند به عدد آراء مجتهدین در یک واقعه احکام مختلفه بر حسب مؤدای اجتهاد و ظن آنها حکم جعل شده و یا می‌شود و در لوح محفوظ ثبت می‌گردد بنا به اختلافی که در مسأله‌ی تصویب از آنها نقل شده است و بطلان تمامی‌انها نزد ما واضح است.

اشاره به مساله‌ی تخطئهٔ و تصویب

و در اصول فقه امامیه در مسأله‌ی (تخطئه و تصویب) این مطلب کاملا- عنوان شده و به طور تفصیل تحقیق گشته به نحوی که به کسی شک و شبهه نمانده است و بطلان قول به تصویب مانند آفتاب روشن گردیده و احتیاجی برای تفصیل در اینجا نمانده است.

موضوع بودن آنچه نقل شده: علماء امتی کانبیاء... الخ

اما این که فیروزآبادی در ضمن کلامش گفته: به مدعای وی که [صفحه ۴۸۲] (آل محمد) را به علمای امت معنی کرده با حدیث علماء امتی کانبیاء بنی‌اسرائیل استیناس پیدا می‌شود، درست نیست: اولاً- این حدیث که به سه نحو نقل شده: علماء امتی انبیاء بنی‌اسرائیل یا: کأنبیاء بنی‌اسرائیل یا: افضل من انبیاء بنی‌اسرائیل- در اصول و جوامع حدیث شیعه‌ی امامیه پیدا نشده و علامه‌ی محدث جزائری (ره) و علامه‌ی حر عاملی (ره) و سید علامه‌ی شبر (ره) د مصابیح الانوار که از اکابر محدثین عظام‌اند تصریح کرده‌اند که این حدیث از موضوعات سنیهاست ولی باز توجیهاتی بر آن ذکر کرده‌اند [۳۵۱] چنانچه آن را از استاد اعظم ما آیةالله کاشف الغطاء (ره) سؤال کرده‌اند و توجیهاتی در جواب مرقوم فرموده است [۳۵۲] . و خود آقای فیروزآبادی نیز در کلامش اشاره کرده که در سند این حدیث کلام است چنانچه گذشت: (و ان کان فی اسناده مقال) و علمای اعلام بر فرض که این حدیث صحت داشته باشد برای آن توجیهات مرقوم فرموده‌اند و الا حدیث از جهت سند و راوی معلوم نیست بلکه از بزرگان محدثین شنیده شد و گذشت که فرموده‌اند:از موضوعات است: [صفحه ۴۸۳] و در بعض عبارات واقع است: علماء امتی افضل من انبیاء بنی‌اسرائیل [۳۵۳] - اگر منظور علمای امت باشد که غیرمعصومند ترجیح و مرجوح بر راجح لازم می‌آید و آن محال است زیرا انبیاء معصومند و علماء امت معصوم نیستند چطور می‌شود که افضل از انبیاء باشند مگر این که گفته شود: که علمای معصوم این امت مراد است که عبارت از حضرات ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام باشند این معنی صحیح است و جای شک نیست که ائمه‌ی معصومین این امت افضل از تمامی انبیاء و مرسلین و حتی اولی‌العزم غیر از خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشند. و بزرگان محدثین نیز علماء امتی.... الخ را در حدیث مذکور به معنای ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام دانسته‌اند زیرا آنها هستند که در مقام و مرتبه‌ی نبوت بوده و بلکه افضل از انبیاءاند. و تمامی آن معانی که از لسان العرب برای (آل محمد) از علمای اعلام اهل سنت نقل شد و آقای فیروزآبادی قائل است که مراد عموم علماء مؤمنین این امت است.

قدر متقین بودن آل محمد بنا به اقوال عامه

و یا بنا به قول شافعی که قائل است مراد از (آل محمد) عموم اقرباء رسول‌الله (ص) باشند که صدقه بر آنها حرام است یا اقوال دیگر که گذشت نظر به تمامی آنها دوازده معصوم از اهل‌بیت رسول‌الله (ص) [صفحه ۴۸۴] بدون کوچکترین شک داخل در آل محمد (ص) هستند زیرا دخول آنها قدر متیقن است ولی از احادیث و تواریخ معلوم و مستفاد می‌شود که در دوره‌ی بنی‌امیه و آل مروان و بنی‌عباس دشمنان خاندان نبوت بسیار کوشیده‌اند که بتوانند (آل محمد) را طوری معنی نمایند که اختصاص به امیرالمؤمنین علی و اولاد طاهرین آن حضرت علیهم‌السلام نداشته باشد و مکالمات و مباحثات حضرت امام رضا علیه‌السلام در مجلس مأمون‌الرشید در اثبات این که آل یس و آل محمد عبارت از ائمه‌ی طاهرین علیهم‌السلام است مشهور و در کتب مسطور است گاه گویند: (آل محمد) عبارت از تمامی امتند و گاه گفته‌اند: که عبارت از تمامی اقربای رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم است و از این قبیل اقوال تراشیده‌اند و فرمایش رسول‌الله (ص) را که در قضیه‌ی کساء فرموده: اللهم هؤلاء آل محمد. زیر پا گذاشته‌اند چنانچه در صلوات فرستادن معلوم شد با وجود آن همه روایات تا امروز رویه‌ی بنی‌امیه را تعقیب کرده و از رویه‌ی رسول‌الله (ص) رو گردانیده‌اند چنانچه بنی‌امیه اصرار ورزیده‌اند که در صلوات (آل محمد) را ترک کرده و صلوات دم بریده فرستاده شود و آیه‌ی تطهیر را به زوجات رسول‌الله (ص) تفسیر کنند و گویند: مراد از اهل‌بیت زوجاتند و به مفسرین مزدور پول می‌دادند و در مجامع عمومی و در بازارها ندا می‌دادند که مراد از اهل‌بیت که آیه‌ی تطهیر درباره‌ی آنها نازل شده عبارت از زوجات [صفحه ۴۸۵] پیغمبرند (ص) [۳۵۴] . و همچنین اصرار ورزیده‌اند که (آل محمد) را از معنای حقیقی آن خارج و به معانی مجازی حمل نمایند و پیروان آنها نیز که بعدا پا به عرصه‌ی وجود گذاشته‌اند از آنها پیروی کرده و می‌کنند. راغب اصفهانی در مفردات القرآن گوید [۳۵۵] : قیل لجعفر الصادق رضی‌الله‌عنه: الناس یقولون: المسلمون کلهم آل النبی علیه الصلاة والسلام فقال: کذبوا و صدقوا. فقیل له:

ما معنی ذلک؟ فقال: کذبوا فی أن الامة کافتهم آله. و صدقوا فی أنهم اذا قاموا بشرائط شریعته آله. از این تعبیر که مردم گویند مسلمین عموما آل نبی (ص) هستند واضح است که مردم را دستهای اموی وادار به آن حرفها می‌کرده و بر فرض اگر با قرینه و مجازا (آل محمد) به امت هم اطلاق شود مردمی [صفحه ۴۸۶] که این ادعاء را می‌کرده‌اند نمی‌توانند بودن قدر متیقنی را از (آل محمد) انکار نمایند که عبارت از ائمه‌ی طاهرین از اولاد سید المرسلین (ص)اند. و فرمایش امام علیه‌السلام: فی انهم اذا قاموا بشرائط.... الخ قرینه است که اطلاق (آل) بر امت از باب مجاز و به معنی اتباع است اگر به شریعت عمل نمایند.

فرمایشهای امام رضا

ریان بن صلت روایت کرده که حضرت رضا علیه‌السلام در مرو به مجلس مأمون تشریف برد و در آن مجلس جماعتی از علماء اهل عراق و خراسان جمع شده بودند و مأمون از امام علیه‌السلام از آیه‌ی شریفه: ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا [۳۵۶] سئوال کرده و آن حضرت برخلاف آنچه علماء در آن مجلس گفته‌اند بیانات فرموده و مأمون سئوال کرده که آیا مراد از عترت (آل) است یا غیر آل؟ امام علیه‌السلام فرموده: مراد (آل) است. و علماء گفته‌اند: از رسول‌الله صلی الله علیه و آله نقل شده: که امت من آل من است و اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله به نحو استفاضه گفته‌اند: که مراد از آل محمد امت اوست. امام علیه‌السلام در جواب آنها فرموده: آیا به آل محمد صدقه حرام [صفحه ۴۸۷] است؟ علماء گفته‌اند: بلی حرام است، امام علیه‌السلام فرموده: به امت چطور صدقه حرام است؟ در عمومیت گفته‌اند: نه حرام نیست، امام علیه‌السلام فرموده: این فرق میان امت و آل کافی است پس نمی‌شود گفت: که مراد از آل امت است. و امام رضا علیه‌السلام در آن مجلس با دوازده آیه از آیات قرآنی فضیلت عترت طاهره علیهم‌السلام را بیان فرموده از ملاحظه‌ی مجموع آن بیانات امام علیه‌السلام و کلمات علماء که در حضور مأمون بوده‌اند معلوم می‌شود که علماء عامه چقدر اصرار داشته‌اند که نسبت به معانی آل محمد و اهل‌بیت و ذریه‌ی رسول‌الله صلی الله علیه و آله پرده‌پوشی نمایند و همان افکار نادرست و عقائد باطله است که تا حال در زبان و قلم سنیها باقی و در اصرار به آنها پافشاری می‌نمایند. از همان افکار است که آقای فیروزآبادی در کلماتش اظهار کرده چنانچه نقلش گذشت: خیال نشود که مراد از (آل محمد) عبارت از اهل‌بیت پیغمبر (ص) بالخصوص‌اند زیرا این ادعاء نزد اهل لغت نبوده و عرب آن را نمی‌شناسد بلکه (آل) عبارت از احباء و خاصان مرد است بعد آیه‌ی ادخلوا آل فرعون... را به خود شاهد آورده است.

در معضلات باید به آل محمد رجوع شود

به آقای فیروزآبادی گفته می‌شود: شما خودتان اقرار دارید که (آل) در لغت عبارت از احباء و خاصان شخص است و خود رسول‌الله صلی الله علیه و آله و عترت طاهره از اولاد رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم که برابر با کتاب الله و یکی از ثقلین هستند که تا روز قیامت با هم خواهند بود و اتباع و شیعه‌ی [صفحه ۴۸۸] آن حضرات نیز اتفاق دارند تعیین کرده‌اند که (آل محمد) و (اهل‌بیت) و (عترت) عبارت از خاصان از اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه‌ی اثناعشر علیهم‌السلام و صدیقه‌ی طاهره زهراء بتول علیهاالسلام می‌باشد. آیا در مقابل اینها می‌توان ادعاء کرد: که مراد از (آل محمد) اهل‌بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله بالخصوص نیستند زیرا اهل لغت و عرب این معنی را نمی‌شناسند؟ آیا تصریح خود رسول‌الله صلی الله علیه و آله و ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام که به موجب ادله‌ی عقلیه و نقلیه عصمت آنها ثابت است و اتفاق شیعیان آنها و اقوال و بیانات آنها بر حسب روایات وارده به اندازه‌ی اعتبار اقوال اهل لغت از عرب نمی‌باشد؟ تا آقای فیروزآبادی گوید: اهل لغت و عرب آن را نمی‌شناسد؟

شعر ناشی صغیر

در صورتی که تمامی امور و علوم به نحو صحیح در نزد آن بزرگواران است فیروزآبادی خودش و تمامی عرب باید از ایشان اخذ علوم کنند و چه خوب گفته شاعر اهل‌بیت علیهم‌السلام: ناشی صغیر آن مرد متکلم فقیه [۳۵۷] چنانچه علامه شیخ محمد علی اعسم نجفی (ره) در تخمیس [صفحه ۴۸۹] قصیده‌ی او گوید: بنو المختار هم للعلم باب لهم فی کل معضلة جواب اذا وقع اختلاف و اضطراب (بآل محمد عرف الصواب و فی أبیاتهم نزل الکتاب) مراد از (آل محمد) آنچه را که خود رسول‌الله صلی الله علیه و آله بیان و تعیین فرموده و عترت طاهره علیهم‌السلام نیز فرمایش رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم را تعقیب فرموده‌اند و در حالی که (آل) در لغت چنانچه صاحب لسان‌العرب تصریح کرد به اولاد انسان گفته می‌شود که نسب‌شان به وی برسد و سنت رسول‌الله صلی الله علیه و آله تعیین کرده که (آل محمد) عبارت از اولاد نسبی و صلبی او ائمه‌ی طاهرین علیهم‌السلام که از اولاد رسول‌الله صلی الله علیه و آله‌اند می‌باشد که اهل عصمت‌اند. آیا در مقابل این دلیل محکم می‌توان گفت: که عرب (آل محمد) را به آن معنی نمی‌شناسند؟- ولی چه باید کرد از قدیم گفته‌اند: «حب الشیئی یعمی و یصم» چون امثال فیروزآبادی‌ها تمام اهتمام‌شان برای تصحیح اقوال گذشتگان‌شان می‌باشد و لذا از معایب و ایرادات و اشکالات کلمات خودشان چشم پوشیده و نوشته‌اند آنچه را که نباید بنویسند و نظر بر این که از مثل فیروزآبادی در کتابی که آن را طبع و نشر کرده و نسبت آن را به وی داده‌اند آن حرفهای ناصحیح و اغلاط بسیار واضح درج شده و لذا به کلام طول داده شد تا نادرستی آن حرفها روشن شده و باعث اشتباه دیگران نگردد. [صفحه ۴۹۰]

عقیده‌ی صحیح در معنی آل محمد

اشاره

و اما عقیده‌ی شیعه‌ی امامیه درباره‌ی معنی (آل محمد) چنانچه گفته شد آنست که آنها عبارتند: از امیرالمؤمنین و صدیقه‌ی طاهره و امام حسن مجتبی و امام حسین سیدالشهداء و نه امام از ائمه‌ی هدی سلام الله علیهم اجمعین، و در صلوات هم که رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده آنها را از من جدا ننمائید عبارت از آن حضرات و ذوات مقدسه می‌باشد. علامه‌ی متبحر سید علی خان مدنی در شرح صحیفه‌ی سجادیه علیه‌السلام گوید [۳۵۸] آل محمد عندنا عترته الطاهرة من أهل العصمة علیهم‌السلام و لا وجه لتخصیص الشهید الثانی (ره) بأمیرالمؤمنین و فاطمه و الحسنین علیهم‌السلام. و للعامة اختلافات فقیل: آله أمته و قیل: عشریته. و قیل. من حرم [صفحه ۴۹۱] علیه الزکات من بنی‌هاشم و عبدالمطلب. و علامه‌ی محدث سید جزائری (ره) گوید: و اما آله صلی الله علیه و آله فقد اختلف المسلمون فی المراد بهم والذی اجتمعت علیه شیعتهم بسبب النقل المستفیض عن المعصومین انهم المعصومون علیهم‌السلام لا غیر [۳۵۹] . و علامه‌ی مجلسی (ره) در آخر کتاب اربعین می‌فرماید: الثامنة: فی تحقیق معنی الال و أهل البیت و قد قالت العامة فیهما ما قالوا و لا نطیل الکلام بذکر أقاویلهم الفاسدة و ما ذهب الیه الفرقد الناجیة الامامیة و دلت علیه اخبارهم المتواترة هو ان المراد بالال فاطمه و الائمة الاثناعشر علیهم‌السلام و کذا اهل‌البیت و یظهر من الاخبار اختصاص اهل‌البیت باصحاب الکساء اما مع الرسول (ص) و بدون و لعله احد اطلاقاته و مصطلحاته فی عرفهم علیهم‌السلام و قد وافقنا علی ما ذکرنا کثیر من العامة و دلت علیه اخبارهم. نگارنده گوید: شکی نیست که رسول‌الله (ص) داخل آیه‌ی تطهیر است به اتفاق مسلمین و همچنین اجماعی در میان امامیة است که ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام داخل مفاد آن آیه‌ی شریفه است چنانچه در محل خود مشروحا بیان شده است.

فرمایش شهید ثانی و اشکال محقق خونساری

(آل) را شهید ثانی (قدس‌سره) در شرح لمعه اختصاص به امیرالمؤمنین و صدیقه‌ی طاهره و حسنین علیهم‌السلام داده و فرموده:

بباقی ائمه علیهم‌السلام [صفحه ۴۹۲] اطلاق می‌شود از باب تغلیب و علامه‌ی محقق آقا جمال‌الدین خونساری (ره) در حواشی خود فرموده: که اطلاق (آل) بباقی ائمه علیهم‌السلام از باب تغلیب باشد محل تأمل است. فرمایش آن محقق جلیل درست بوده و حرف حق است زیرا اطلاق (آل) بباقی ائمه علیهم‌السلام اطلاق حقیقی است از باب معنی مجازی نیست تا از باب تغلیب باشد. و محقق خوانساری قدس‌سره می‌فرماید [۳۶۰] : و عن الصادق علیه‌السلام: (آل محمد) ذریته. و الذریهٔ هو العقب و عقب العقب مطلقا و اهل بیته الائمهٔ علیهم‌السلام و عترته اصحاب الکساء. هذا بحسب اصل اللغهٔ و الا فالال و الاهل و العترهٔ فی الاحادیث مترادفهٔ کل بمعنی کل. روایتی که از امام صادق علیه‌السلام نقل فرموده: که آل محمد (ص) عبارت از ذریه است و ذریه عقب انسان را گویند تا دامنه‌ی قیامت بر اولاد شامل است ولی ناگفته نماند: روایت اشاره به این است که (آل محمد ص) به ذریه اطلاق می‌شود و اختصاص به آنها دارد و سایر اقارب مراد از آل محمد نیست مانند این که بنی‌عباس ادعای آل محمد بودن داشتند و اما [صفحه ۴۹۳] این که آل محمد محمد در صلوات و در تشهد شامل عموم ذریه است از فرمایش امام علیه‌السلام درنمی‌آید چنانچه اهل‌بیت را نیز دو اطلاق است گاه استعمال در کلیه اولاد و ذریه‌ی رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌شود ولی اصل حقیقت استعمالش در اهل‌بیت عصمت و طهارت است چنانچه در آیه‌ی تطهیر: انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا. مراد از اهل‌بیت عبارت از آل عبا و حضرات معصومین علیهم‌السلام است چنانچه روایات متواتره به طرق سنی و شیعه بر آن ناطق است. همچنین مراد از (آل محمد) که اغلب استعمال می‌شود و در صلوات خواه در تشهد نماز که واجب است و یا صلوات فرستادن به رسول‌الله (ص) که گفته می‌شود: اللهم صل علی محمد و آل محمد، عبارت از عترهٔ طاهره‌ی معصومین علیهم‌السلام است چنانچه سید علامه‌ی متبحر (ره) در شرح صحیفه بر آن تصریح فرموده و نقل گشت. و فرمایش محقق خونساری (ره) که فرموده: عترت رسول‌الله (ص) عبارت از اصحاب کساء هستند و این بر حسب اصل لغت است مورد اشکال نیست زیرا عترت بر حسب لغت بر اولاد صلبی انسان اطلاق می‌شود چنانچه در لسان العرب و دیگر کتب لغت بر آن تصریح شده است و در روایات نیز عترت به اصحاب کساء معنی شده و این منافات ندارد که مراد از عترت تمامی اوصیاء معصومین علیهم‌السلام‌اند چون در رأس آنها اصحاب کساء قرار گرفته‌اند و (عتر) به معنی اصل (عاد الی عتره) ای [صفحه ۴۹۴] اصله و (العترهٔ) نسل الرجل و ولده و گاه در (عشیره) نیز استعمال می‌شود.

معنی عترت و نقل کلمات صاحب لسان العرب

ابن منظور در لسان‌العرب گوید: فی حدیث زید بن ثابت قال قال رسول‌الله (ص): انی تارک فیکم الثقلین خلفی کتاب الله و عترتی فانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض. قال محمد بن اسحق و هذا حدیث صحیح و رفعه نحوه زید بن ارقم و أبوسعید الخدری و فی بعضها: انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی فجعل العترهٔ اهل البیت. و العترهٔ ولد الرجل و ذریته و عقبه من صلبه فعترهٔ النبی (ص) ولد فاطمه البتول علیهاالسلام. و عترته اهل بیته الاقربون و هم اولاده و علی و اولاده و المشهور المعروف [۳۶۱] ان عترته اهل بیته و هم الذین حرمت علیهم الزکاهٔ و الصدقهٔ المفروضهٔ و هم ذوالقربی الذین لهم خمس الخمس المذکور فی سورهٔ الانفال. این عبارات ملخص آنست که در لسان‌العرب به عین این الفاظ آمده است معلوم می‌شود در میان اهل لغت نیز (عترت) رسول‌الله (ص) عبارت از اولاد رسول‌الله (ص)از بتول الزهراء علیهاالسلام است و در حدیث متواتر قطعی الصدور: انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی [صفحه ۴۹۵] که عترت عبارت از اهل‌بیت است مراد از این عترت که عدل و مانند دو کفه میزان و ترازو با کتاب خداوندی قرآن کریم با هم بوده و از یکدیگر تا روز قیامت جدا نخواهند شد عبارت از ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام هستند که با کتاب خدا تا روز قیامت با هم بوده و ابدا جدا نمی‌شوند زیرا کسانی که با کتاب خدا با هم باشند و از آن جدا نشوند قطعا باید معصوم باشند و ائمه معصومند پس قرآن کریم هیچ‌وقت از آنها و آنها از قرآن جدا نمی‌شوند و عدل با کتاب

خدا هستند و اگر در بعض اخبار عترت باعم از ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام تفسیر و معنی شده است منافات با معنی عترت در حدیث شریف متواتر مذکور ندارد. و فرمایش محقق خونساری (ره): که آل و اهل و عترت در احادیث مترادفند و به معنای یکدیگرند صحیح است و وقتی که مطلق گذاشته می‌شود عبارت از عترت طاهره علیهم‌السلام‌اند و گاه می‌شود که در اعم استعمال شده است چنانچه گذشت.

نقل کلام صاحب کشف الغمهٔ و نقل احادیثی در معنی «آل»

و صاحب کشف الغمهٔ اربلی قدس‌سره [۳۶۲] را در تحقیق معنی (آل) کلامیست طولانی و علامه‌ی مجلسی (ره) هم مقداری از آن را در بحارالانوار [۳۶۳] نقل فرموده است. [صفحه ۴۹۶] گوید: فان قال قائل: فما حقیقهٔ الال فی اللغهٔ عندک دون المجاز هل هو خاص لاقوام باعیانهم ام عام فی جمیعهم متی سمعناه مطلقا غیر مقید؟ فقل: حقیقهٔ الال فی اللغهٔ القرابهٔ خاصهٔ دون سائر الامهٔ و کذلک العترهٔ ولد فاطمه علیهاالسلام خاصهٔ و قد یتجوز فیه بان یجعل لغیرهم... خوب است در اینجا از حادیثی که در معنی (آل) وارد شده نقل شود. ابوبصیر گوید: عرض کردم به ابوعبدالله علیه‌السلام. من آل محمد؟ قال: ذریته. فقلت: من أهل بیته؟ قال الائمهٔ الاوصیاء، فقلت: من عترته؟ قال: اصحاب العباء فقلت: من أمته؟ قال: المؤمنون الذین صدقوا بما جاء به من عندالله عزوجل المتمسکون بالثقلین الذین امروا بالتمسک بهما. کتاب الله و عترته اهل بیته الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا. و هما الخلیفتان بعد رسول‌الله (ص) علی الامهٔ علیهم‌السلام [۳۶۴] . ملاحظه شود: امام علیه‌السلام (آل محمد) را به ذریه تفسیر فرموده که گاه اطلاق می‌شود و منظور اختصاص به ذریه دارد نه این که به عموم [صفحه ۴۹۷] آنها شامل است و این منافات ندارد که مراد از (آل محمد) در تشهد نماز و در صلوات فرستادن و در اغلب أدعیه که انسان آنها را شفیع به درگاه خداوند آورده و عرض می‌کند: الهی به حق محمد و آل محمد. عبارت از ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام است. و نیز امام علیه‌السلام اهل‌بیت را به ائمه‌ی اوصیاء تفسیر فرمود، و عترت را فقط به اصحاب عباء علیهم‌السلام معنی کرد، ولی در تفسیر عترت در اشاره به حدیث ثقلین عترت را به اهل‌بیت معنی فرمود که در آیه‌ی تطهیر نیز مراد از اهل‌بیت ائمه‌ی معصومین است، پس عترت را به اصحاب کساء تفسیر کردن منافات ندارد که مراد از عترت در حدیث ثقلین تمامی اوصیاء معصومین علیهم‌السلام مراد است. و در بعضی احادیث شریفه (آل محمد) را به کلیه آنانی که نکاح آنها به رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم حرام است تفسیر فرموده‌اند و این برای آنست که بنی‌عباس که می‌خواستند خودشان را در ردیف (آل محمد) قرار دهند آنها را از شمول (آل محمد) خارج نمایند و اگر احیانا مجازا گاه می‌شود که (آل محمد) در معنی اعمی استعمال شود این استعمال لازم نگرفته که در صلوات و در تشهد نماز هم مراد از (آل محمد) شامل بنی‌عباس هم باشد که جمعی از آنها یک عده ملوک جبابره بیشتر نبودند و ظالم بودند و قرآن کریم می‌فرماید: و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار. شیخ صدوق (ره) در معانی الاخبار روایت کرده از عبدالله بن [صفحه ۴۹۸] میسرهٔ گوید: عرض کردم به حضرت ابوعبدالله علیه‌السلام. أنا نقول: اللهم صل علی محمد و أهل بیته، فیقول قوم: نحن آل محمد، فقال: انما آل محمد من حرم الله عزوجل علی محمد صلی الله علیه و آله نکاحه [۳۶۵] . عبدالله دیده وقتی که می‌گوید: اللهم صل علی محمد و آل محمد قومی که کنایه از بنی‌عباس است به خود می‌بالند و ادعاء می‌کنند که ما داخل آل محمد هستیم عبدالله هم بر حسب عقیده‌ی صحیح خود که بنی‌عباس داخل صلوات نباشند (آل محمد) را تبدیل (باهل بیته) کرده و اهل‌بیت چون اختصاص به اوصیاء معصومین علیهم‌السلام دارد تا ادعاء شمول بر بنی‌عباس از بین برود و از امام علیه‌السلام سئوال کرده وقتی که ما صلوات می‌گوئیم. قومی می‌گویند که ما آل محمد هستیم؟ و امام علیه‌السلام با جوابی که خالی از شائبه‌ی تقیه نیست فرموده: (آل محمد) کسانی هستند که نکاح آنها به رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم حرام است یعنی اختصاص به اولاد صلبی پیغمبر اکرم (ص) دارد نه این که به عموم آنها شامل است امام (ع) خواسته رد ادعاء عباسیها باشد چنانچه نظیر این فرمایش از امام رضا (ع) نیز در مقابل

بنی‌عباس وارد است و نقل خواهیم کرد ان‌شاءالله‌تعالی.

بیانات امام رضا در مجلس مأمون

حضرت رضا (ع) در مجلس مأمون الرشید همان مجلسی که در گذشته بر آن اشاره شد بعد از آن که علماء از آن حضرت از عترت [صفحه ۴۹۹] سئوال کرده‌اند آیا آنها عبارت از (آل)اند یا غیر (آل) است؟ امام (ع) فرموده: «هم الال» یعنی عترت عبارت از آل است. بعد علماء اعتراض بر امام (ع) کرده و عرض نموده‌اند به این عبارت: فقالت العلماء: فهذا رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم یؤثر عنه انه قال: «امتی آلی» و هؤلاء اصحابه یقولون بالخبر المستفاض الذی لا یمکن دفعه: «آل محمد أمته». فقال ابوالحسن علیه‌السلام: اخبرونی هل تحرم الصدقة علی الال قالوا نعم. قال:فتحرم علی الامة؟ قالوا: لا، قال: هذا فرق ما بین الال و الامة و یحکم این یذهب بکم اضربتم عن الذکر صفحا أم أنتم قوم مسرفون... امام (ع) صریحا مراد از (آل محمد) عموم امت باشد اساسا رد فرموده است و فرمایش امام معصوم (ع) حجت است و باید از آن تبعیت کرد و بر عموم امت اسلامی واجب است که از فرمایش امام رضا (ع) سر نپیچند و بر آن منقاد باشند زیرا او یکی از ثقلین است که رسول‌الله (ص) هر دو را امانت و خلیفه و هادی از خود گذاشته است چنانچه به نحو تواتر قطعی سنی و شیعه نقل کرده‌اند. امام رضا علیه‌السلام در مجلس مأمون‌الرشید که با آیات قرآنی به فضیلت اهل‌بیت استدلال فرموده و معانی اهل‌بیت و آل محمد و عترت را روشن ساخته است تا این که می‌فرماید: و اما الایة السابعة فقول الله تبارک و تعالی: ان الله و ملائکته [صفحه ۵۰۰] یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما [۳۶۶] . و قد علم المعاندون منهم انه لما نزلت هذه الایة قیل: یا رسول‌الله قد عرفنا التسلیم علیک فکیف الصلاة علیک؟ فقال: تقولون: اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید. فهل بینکم معاشر الناس فی هذا خلاف؟ قالوا: لا، قال المأمون: هذا ما لا خلاف فیه اصلا و علیه اجماع الامة فهل عندک فی الال شیئی أوضح من هذا فی القرآن [۳۶۷] ؟ قال ابوالحسن علیه‌السلام: نعم اخبرونی عن قول الله عز و جل: «یس و القرآن الحکیم انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم [۳۶۸] » فمن عنی بقوله: یس؟ قالت العلماء: یس محمد صلی الله علیه و آله و سلم لم یشک فیه احد. قال ابوالحسن (ع): فان الله عز و جل أعطی محمدا و آل محمد [صفحه ۵۰۱] صلی الله علیه و آله و سلم من ذلک فضلا لا یبلغ أحد کنه وصفه الا من عقله، و ذلک ان الله عز و جل لم یسلم علی احد الاعلی الانبیاء علیهم‌السلام فقال تبارک و تعالی: سلام علی نوح فی العالمین. و قال: سلام علی ابراهیم. و قال: سلام علی موسی و هارون. و لم یقل: سلام علی آل نوح و لم یقل: سلام علی آل ابراهیم. و لا قال: سلام علی آل موسی و هارون، و قال عزوجل. سلام علی آل یس.یعنی آل محمد. فقال المأمون: قد علمت ان فی معدن النبوة شرح هذا و بیانه [۳۶۹] . بلی (آل) گاه در ذریه و اهل دین و اتباع و اقوام و عشیره استعمال می‌شود چنانچه در قول خداوند سبحانه که می‌فرماید: ادخلوا آل فرعون أشد العذاب [۳۷۰] یعنی اتباع فرعون را داخل شدیدترین عذاب نمائید این معنی لازم نگرفته که در صلوات هم مراد از (آل محمد) امت و اتباع باشد با وجود تعیین خود رسول‌الله (ص) و ائمه‌ی طاهرین (ع) که مراد از (آل محمد) چه کسانند و مراد را روشن ساخته‌اند. شیخ صدوق قدس‌سره در معانی الاخبار مسندا نقل کرده از امام صادق (ع) که سلیمان دیلمی گوید: قلت، لابی عبدالله (ع): جعلت فداک من الال؟ قال: ذریة محمد (ص) قال: قلت: فمن الاهل؟ قال: [صفحه ۵۰۲] الائمة علیهم‌السلام فقلت: قوله عزوجل: أدخلوا آل فرعون اشد العذاب قال. و الله ما عنی الا ابنته [۳۷۱] . و باید متوجه شد که سئوال‌کننده در این روایت که گذشت از مطلق (آل محمد) سئوال کرده نه از (آل محمد) که در صلوات و در تشهد نمازها گفته می‌شود و امام (ع) هم مطابق سئوال جواب فرموده و یکی از معانی (آل) را بیان کرده و (آل فرعون) واقع در آیه‌ی شریفه را به آن معنی تفسیر فرموده است. و منظور امام علیه‌السلام آنست که (آل) از ذریه خارج نیست گرچه از دلائل دیگر فهمیده شده از ذریه هم در صلوات و تشهد به ذریه‌ی عصمت و طهارت (ع) اختصاص دارد. بلی در بعض روایات وارد است: اللهم صل علی محمد و ذریته چنانچه در تعقیبات

نماز صبح و مغرب وارد است و نقلش می‌آید. و بعید نیست که منظور شمول این صلوات بر تمامی ذریه باشد ولی ممکن است به قرائن سائر روایات و اتفاق امامیه که در (آل) قائلند در اینجا نیز مراد آن باشد که اختصاص به ذریه دارد نه این که شامل عموم ذریه باشد. حضرت امام صادق (ع) فرمود: سمع أبی‌رجلا متعلقا بالبیت [صفحه ۵۰۳] و هو یقول: اللهم صل علی محمد. فقال له ابی (ع) لا تبترها، لا تظلمنا حقنا، قل: اللهم صل علی محمد و اهل بیته [۳۷۲] . امام (ع) آن مرد را از صلوات دم‌بریده نهی فرموده، چون صلوات دم‌بریده برخلاف دستور رسول‌الله صلی الله علیه و آله است ولی اتباع بنی‌امیه از زمان آنها تا حال بر این عمل اصرار دارند و اگر کسی در صلوات (آل محمد) و (اهل‌بیت) را بر آن ضم ننماید در حق اهل‌بیت علیهم‌السلام ظلم روا داشته و از ظالمین بر آنها محسوب است.

نقل محدث قمی کلامی از بعض اهل کمال

محدث قمی (ره) در سفینهٔ البحار گوید [۳۷۳] اقول: و عن بعض اهل الکمال ان آل النبی صلی الله علیه و آله کل من یؤل الیه و هم قسمان الاول: من یؤل الیه مآلا صوریا جسمانیا کأولاده صلی الله علیه و آله و من یحذوا حذوهم من اقاربه الصوریین الذین یحرم علیهم الصدقهٔ فی الشریعهٔ المحمدیهٔ و الثانی: من یؤل الیه (ص) معنویا روحانیا و هم اولاده الروحانیون من العلماء الراسخین و الاولیاء الکاملین و الحکماء المتألهین المقتبسین من مشکوهٔ انواره- الی ان قال- و لا شک ان النسبهٔ الثانیهٔ آکد من الاولی و اذا اجتمعت النسبتان کان نورا علی نورکما فی الائمهٔ المشهورین من العترهٔ الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین ثم قال و کما حرم علی الاولاد الصوریین [صفحه ۵۰۴] الصدقهٔ الصوریهٔ کذلک حرم علی الاولاد المعنویین الصدقهٔ المعنویهٔ اعنی تقلید الغیر فی العلوم و المعارف انتهی. صاحب این کلام محقق ملا جلال‌الدین دوانی (ره) در حواشی شرح الهیاکل است (آل)را به معنی (کل من یؤل الیه) کرده که یکی از معانی (آل) در لغت است و اولاد و اقارب و تمامی آنهائی که بر آنها صدقه حرام است از (آل) محسوب نموده بر حسب دلبخواه خود یکی از معانی را انتخاب کرده و آنچه ادعاء نموده بر آن متفرع ساخته و تقریبا یک معنای عرفانی تصور نموده است و شبیه به کلام فیروزآبادی در کتاب الصلاهٔ و البشر است که گذشت. ولی شیخ اعظم بهائی (ره) آن را نقل کرده و فرموده: و هو مما یستوجب ان یکتب بالتبر علی الاحداق لا بالحبر علی الاوراق. و سید جزائری (ره) نیز در انوار نعمانیه ج ۱ ص ۱۳۴ ط تبریز آن را پسندیده در صورتی که با معنی (آل) بنابر آنچه در میان شیعه‌ی امامیه اتفاقی است نمی‌سازد و منظور از (آل) در صلوات فرستادن و در تشهد نمازها آن معنی نیست که او ادعاء کرده و گویا محقق دوانی (ره) آن را در زمان تسنن خود گفته است و ظاهر آنست که شیخ و سید قدس‌سرهما از معنی کردن او آل را به معنی کل من یؤل الیه غفلت کرده‌اند چنانچه محدث قمی (ره) هم تابع آنها شده است.

اشکال بر آن کلام

و خیال نشود که معنی (آل محمد) که در صلوات و در تشهد نمازها که بر آنها صلوات واجب است عبارت از این معنی که محقق دوانی (ره) [صفحه ۵۰۵] تصور کرده است می‌باشد چنانچه در گذشته بیان شد مراد از (آل محمد) در آن موارد عبارت از عترت طاهرین و حجج معصومین علیهم‌السلام است و این عقیده‌ی ما امامیه بر حسب روایات کثیره وارده در این باب بوده و اجماعی در میان ماست. و از غرائب قول کسی است که گفته: در صلوات (آل) بر (اهل) ترجیح دارد زیرا (آل) شامل عموم شیعه هم می‌باشد، صاحب این کلام گویا از مرام شیعه اطلاع نداشته است که عموم شیعه را به دل بخواه خود مشمول لفظ (آل) در صلوات خیال کرده است زهی تصور باطل زهی خیال محال.

تشریف بردن امام کاظم به مجلس هارون و خذلان «نفیع»

و سید علماء اسلام سید مرتضی علم الهدی قدس‌سره در کتاب امالی روایتی نقل کرده که بجاست در اینجا آن را بیاورم سید از مرزبانی و او به سند خود از ایوب ابن حسین هاشمی نقل کرده که گوید [۳۷۴] : قدم علی الرشید رجل من انصار یقال له: نفیع- و کان عریضا- قال: فحضر [صفحه ۵۰۶] باب الرشید و معه عبدالعزیز ابن عمر بن عبدالعزیز و حضر موسی بن جعفر علیهماالسلام علی حمار له فتلقاه الحاجب بالبر (بالبشرخ) و الاکرام و اعظمه من کان هناک و عجل له الاذن، فقال نفیع لعبد العزیز: من هذا الشیخ؟ قال: أو ما تعرفه؟ قال: لا، قال هذا شیخ آل ابی‌طالب، هذا موسی بن جعفر، قال: ما رأیت اعجز من هولاء القوم یفعلون هذا برجل یقدر أن یزیلهم [۳۷۵] عن السریر اما لئن خرج لاسوأنه، فقال له عبدالعزیز: لا تفعل فان هؤلاء اهل‌بیت قلما تعرض لهم أحد فی خطاب الا و سموه بالجواب سمة یبقی عارها علیه مدی الدهر [۳۷۶] قال: و خرج موسی بن جعفر [صفحه ۵۰۷] علیهماالسلام فقام الیه نفیع الانصاری فاخذ بلجام حماره ثم قال له: من أنت؟ فقال له: یا هذا ان کنت ترید النسب فأنا ابن محمد حبیب الله ابن اسماعیل ذبیح‌الله ابن ابراهیم خلیل‌الله، و ان کنت ترید البلد، فهو الذی فرض‌الله علی المسلمین و علیک- ان کنت منهم- الحج الیه، و ان کنت ترید المفاخرة فوالله مارضی مشرکو قومی مسلمی قومک أکفاء لهم حتی قالوا: یا محمد، أخرج الینا اکفاءنا من قریش. (و ان کنت ترید الصیبت و الاسم فنحن الذین امرالله تعالی بالصلاة علینا فی الصلوات الفروضة بقوله: اللهم صل علی محمد و آل محمد، فنحن آل محمد) [۳۷۷] خل عن الحمار، قال: فخلی عنه و یده ترعد و انصرف بخزی فقال له عبدالعزیز: ألم أقل لک؟ درباره‌ی صلوات فرستادن به رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم و ثوابهای أخروی که بر آن مترتب است روایات کثیره از خود رسول‌الله صلی الله علیه و آله و ائمه‌ی اهل‌بیت علیهم‌السلام وارد است که در جوامع حدیث شیعه و سنی نقل گردیده و کیفیت آن با عبارات متعدده روایت شده و برای تیمن روایتی را که شیخ جلیل فقیه ابومحمد جعفر بن احمد بن علی قمی نزیل ری رحمه الله أستاد شیخ صدوق (ره) در کتاب (العروس) در اول آن کتاب نقل کرده [صفحه ۵۰۸] بیاورم [۳۷۸] .

صلوات در روز جمعه

می‌فرماید: روایت شده به ما از امام جعفر بن محمد علیهماالسلام: وقتی که روز قیامت برپا شد خداوند احدیت جلت عظمته روزها را در صورت‌هائی مبعوث می‌کند که آنها را مردم می‌شناسند چه روزهایند و روز جمعه [صفحه ۵۰۹] را مبعوث می‌کند جلو آن روزها باشد مانند عروسی صاحب جمال و کمال که به شخص دیندار و مالداری فرستاده می‌شود و در درب بهشت می‌ایستد و روزها در پشت سر آن ایستاده باشند و شهادت می‌دهد و شفاعت می‌کند بر تمامی کسانی که صلوات بر محمد و آل محمد گفته باشند و بر غیر آن اشخاص شفاعت نمی‌کند یعنی شفاعت می‌کند به آنهائی که در روز جمعه صلوات گفته باشند. به امام علیه‌السلام عرض کردند: زیاد صلوات گفتن در کدام وقت از اوقات افضل است؟ فرمود: یک صد مرتبه صلوات گفتن بعد از نماز عصر. شخصی عرض کرد چطور بگوئیم؟ فرمود: بگو: اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم ظاهر از روایت آنست که بعد از نماز عصر روز جمعه به آن کیفیت صلوات گفته شود. و ناگفته نماند: که مبعوث شدن روزها و جمعه عبارت از تجسم روزهاست در روز رستاخیز و روز برگشت بر خداوند تعالی چنانچه اعمال و افعال و اعتقادات و بلکه حرکات و سکنات و اوصاف و صفات و تمامی شئون و حیثیات بشری و لااقل اغلب آنها تجسم پیدا می‌کنند و با انسان پس از مرگ همراه بوده و روز قیامت نیز با انسان مصاحب خواهند بود و ادله‌ی بسیار از کتاب و سنت بر آن دلالت دارد و در محلش بیان و ثابت شده است.

جهت ضم «آل» بر صلوات

از آنچه نگارش یافت روشن شد که در صلوات باید (آل) را از [صفحه ۵۱۰] آن جدا نکرده و بر صلوات باید ضمیمه شود و لذا بهترین عبارتی که باید با آن به رسول‌الله صلی الله علیه و آله صلوات فرستاد همان عباراتیست که در افواه و السنه‌ی مردم از شیعیان از عالم و جاهل و بزرگ و کوچک و در تشهد نمازها معمول و مشهور است و بدون شک ان عبارت کفایت می‌کند که عبارت است از: «اللهم صل علی محمد و آل محمد». و مراد از (آل) در صلوات گفتن و در تشهد نمازها چنانچه کرارا نگارش یافت در نزد ما شیعه‌ی امامیه اثناعشریه عبارت از امیرالمؤمنین و صدیقه‌ی طاهره فاطمه‌ی بتول زهراء علیهماالسلام و یازده ائمه‌ی معصومین دیگر صلوات‌الله‌علیهم می‌باشند و آن بزرگواران هستند که در نماز بر آنها صلوات فرستادن با جدشان خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله و سلم واجب است و اگر گفته نشود نماز باطل خواهد شد. و حکمت و جهت انضمام (آل) که خود رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم دستور فرموده و ضم آن را بیان کرده چیست؟ در اینجا دو وجهی برای آن از مرحوم مبرور سلطان متشرع عادل سلطان محمد اولجایتو مشهور (شاه خدابنده) مغولی رحمهٔ الله علیه نقل شده و هر دو وجه بسیار لطیف است به نقل آنها اکتفاء می‌شود و جهاتی دیگر نیز دارد ولی قبلا این چند سطر را می‌نگارد:

هجوم مغول بر بلاد اسلامی

طائفه‌ی مغول که به عموم بلاد اسلامی مانند سیل بنیان‌کن هجوم آوردند صدمات فراوان و خسارات مادی و معنوی بی‌پایان وارد ساختند [صفحه ۵۱۱] بلکه عمده باعث جلوگیری از پیشرفت مسلمین از جهات مختلفه شدند و کتب نفیسه‌ی اسلامی به یغما رفته و دست‌خوش و تاراج افراد آرتش جاهل و سربازان نادان مغول گشت. و کتابخانه‌ها از بین رفته و رجال برجسته نابود شده و بلاد اسلامی ویران و با خاک یکسان گردید و عمده باعث آن جریان بر حسب ظاهر رویه و رفتار زمامدارن خونسرد و خودسر مسلمانان گشته که اگر شرح داده شود غیر از دلخونی و تأثرات درونی ثمری ندارد. هجوم مغول را بر بلاد اسلامی امیرالمؤمنین علیه‌السلام قبلا خبر داده است چنانچه کلمات گهربار آن حضرت مشهور است. ولی آنچه باید در مد نظر گرفت آنست: که از افراد مغول و از زمامداران خونخوار آنها در اثر معاشرت با مسلمانها و پی بردن آنها به حقایق اسلامی بالاخره اشخاصی را اسلام از آن نژاد تصفیه کرده و بیرون آورده و تحویل به جامعه داد که از طرفداران سرسخت اسلام و از پیروان و ترویج‌کنندگان اسلام و قرآن شدند و مانند سلطان محمود غازان‌خان و برادرش اولجایتو محمد مشهور سلطان خدابنده به وجود آمدند که از عاقل‌ترین و داناترین و فاضل‌ترین سلاطین اسلام گشتند. و در میان سلاطین مغول که در ایران سلطنت کرده‌اند مانند این دو برادر چشم روزگار ندیده است خاندان‌شان به ویرانی ایران و سائر بلاد اسلامی کوشیدند ولی در مقابل آن این دو برادر به آبادانی و ترمیم [صفحه ۵۱۲] ویرانیها همت گماشتند و از هر جهت رو به ترقی گذاشتند.

فرمایش شیخ بهائی در حق غازان خان

شیخ اعظم شیخ بهائی عاملی قدس‌سره در رساله‌ی توضیح المقاصد [۳۷۹] گوید: سلطان غازان در محبت به اهل‌بیت علیهم‌السلام معروف بود و در چهارم ماه شعبان به شرف اسلام مشرف شد و خود را محمود نامید و با اسلام آوردن او از لشکریان وی و دیگران قریب یک صد هزار کس به اسلام مشرف شدند و این واقعه در تاریخ شش‌صدو نودو چهار هجری بود و بر علمای اسلام انعام فراوان کرد و امر کرد آتشکده‌ها و بت‌خانه‌ها را ویران ساختند و میل تمامی بر تشیع داشت ولی متمکن از اظهارش نشد اما برادرش سلطان محمد خدابنده اظهار تشیع نمود انارالله برهانه و یازدهم ماه شوال سال هفتصدو سه هجرت درگذشت. و سلطان محمد اولجایتو خدابنده در سال ۷۱۶ در سن ۳۶ سالگی وفات یافت و معنی اولجایتو (سلطان مبارک) و متصلب در تشیع بود و علماء شیعه را معظم می‌داشت مثل علامه جمال الحق والدین قدس‌الله‌روحه و دیگر از علماء شیعه، خواجه رشیدالدین فضل الله تاریخ مبارک

غازانی را در تاریخ حالات محمود غازان نوشته و در سال ۱۳۵۸ هجری قمری به تصحیح (کارل‌یان) در انگلستان طبع شده است. [صفحه ۵۱۳]

سلطان خدابنده و خطاب غازان به قضات و مشایخ

خواجه رشید در ضمن حکایت دهم در نصیحت کردن غازان‌خان قضات و مشایخ و زهاد و اهل علم و تقوی را گوید: که غازان به آنها می‌گفته: (و اگر من چیزی خلاف شرع و عقل کنم مرا تنبیه و اعلام کنید) [۳۸۰] . نگارنده گوید: این سخنان غازان نمونه‌ی مختصری از رویه‌ی حکومت در اسلام و اثر جزئی از آنست چون غازان از روی حقیقت اسلام و ایمان آورده بود و لذا آن سخنان را به زبان رانده است و از آثار عملی وی معلوم است که مجرد حرف و حیله‌گری نبوده است. سلطان محمد خدابنده در ترویج مذهب شیعه‌ی امامیه کوشیده و سکه و خطبه به نام ائمه‌ی اهل‌بیت علیهم‌السلام کرد و آیةالله علامه قدس‌سره در سفر و حضر مصاحب وی بود و مدرسه‌ی سیاره را که برای تدریس و بحث و مطالعه‌ی علامه (ره) با شاگردانش ترتیب داده در سفرها آن مدرسه که مشتمل بر خیمه‌های مخصوص بود نصب می‌شد و یک صد نفر شاگرد در آنها پس از درس و بحث به مطالعه و حتی به استنساخ کتابها اشتغال می‌ورزیدند. رویه‌ی آیةالله علامه (ره) با سلطان خدابنده و ترویج مذهب [صفحه ۵۱۴] اهل‌بیت علیهم‌السلام ابن بطوطه رحاله و سیاحت‌کننده و جهانگرد مشهور را بسیار ناراحت کرده و لذا در کتاب رحله‌ی معروفش دروغهائی از خود بافته و داستانی از اساطیر ساخته و گفته که سلطان نامبرده بالاخره از مذهب تشیع (رفض) برگشت و مذهب اهل تسنن را پیرو شد که از دروغهای شاخدار ابن بطوطه است. سلطان محمد خدابنده تا آخر عمر خویش در مذهب شیعه بود و تا سال آخر عمرش که در سال (۷۱۶) ه ق رخت از جهان بربسته سکه به نام نامی ائمه‌ی اثناعشر علیهم‌السلام زده است و خود این جانب از آن سکه‌ها مقدار زیادی در نزدیکی از تجار مشهور در تبریز دیدم و خطوط و تاریخ آنها را خواندم.

نقل از تاریخ ابن هلال

از تاریخ ابن هلال نقل شده که در ایام دولت او تمامت قبائل جبل و دیلم و امرای ایشان مطیع و منقاد شدند و عرب و عجم کمر مطاوعت آن بر میان بستند و او را در جهان از شهرها و قلاع و ابواب خیر و مساجد و مدارس و عمارت عالی بسیار است و سادات را بسیار دوست بودی و با خاندان محمد صلی الله علیه و آله آشنائی تمامش بودی چنانچه مذهب ایشان اختیار نمود و خطبه و سکه به نام ایشان فرمود و بیشرت اوقات با شواغل جهانداری و موانع شهریاری به مباحثات علمی مشغول بودی و پیوسته صحبت با علماء و صلحاء داشتی و مسائل نیک مشکل پرسیدی و از خود نیک‌فکرهای خوب کردی و آنچه او را در خاطر آمدی بر علماء عرض کردی. [صفحه ۵۱۵]

بیان دو وجه از سلطان خدابنده در ضم آل بر صلوات

از آن جمله روزی در جامع سلطانیه [۳۸۱] در مجلس وعظ نشسته بود واعظ در فضیلت صلوات کلمات میراند سلطان پرسید که چرا با هر یک از انبیاء آل او را در صلوات ذکر نمی‌کنند و در صلوات بر ختم‌انبیاء اللهم صل علی محمد و آل محمد می‌گویند و بی‌ذکر (آل) صلوات نمی‌فرستند؟ واعظ در جواب فروماند، سلطان فرمود: که مرا در جواب این مسأله دو چیز به خاطر رسیده بر شما عرض کنم که اگر پسندیده باشد از شما انصاف بستانم و الا غرامت بکشم. وجه اول: آن که چون دشمنان او را ابتر خواندند ایزد تعالی ابتریت را بر دشمنان او انداخت که نسل ایشان منقطع شد و اگر نیز باشند کسی ایشان را نشناسد و نام نبرد و ذکر نکند. وجه دوم: آن که ادیان انبیاء و ملک رسل ما تقدم چون در معرض نسخ و زوال و تبدل و انتقال بودند امضاء احکام آن علی‌الدوام [

صفحه ۵۱۶] بر وارث و غیره لازم نبود به خلاف دین محمد صلی الله علیه و آله که چون تا دامن قیامت به تغییر دول و تقلب دوران تغییر در آن صورت نمی‌بندد و بر متابعان او لازم است که اخذ احکام آن از فرزندان او کنند لاجرم در صلوات ذکر ایشان به ذکر او صلی الله علیه و آله و سلم مقرون شد تا امت را معلوم شود که حافظان شرع محمدی ایشانند و متابعت و حرمت ایشان را از جمله‌ی فرائض دانند. سلطان چون از تقریر جواب فارغ شد فضلای مجلس زبان به تحسین و ثنا گشودند و از حسن درایت و تقریر او تعجب نمودند [۳۸۲] . از کلمات سلطان خدابنده (ره) که در وجه دوم بیان کرده روشن است که عقیده‌ی شیعه را در معنی (آل) در صلوات تقریر فرموده است که مراد از آن عبارت از عترت عصمت و طهارت علیهم‌السلام‌اند چنانچه مکرر به این مطلب اشارت رفت و سایر معانی (آل) در صلوات و تشهد نمازها مراد نیست. و چه خوب گفته شده: آل النبی عترته المعصومون علیهم‌السلام فغیر العترة او العترة غیر المعصوم لیسوا من آله صلی الله علیه و آله. [صفحه ۵۱۷] و اگر کسی عناد ورزد و بر معانی دیگر حمل کند خارج از رویه‌ی شیعه است چنانچه سنیها از روی لجاجت می‌کنند.

ادعای محی الدین عربی در آیه‌ی تطهیر و عدم صحت آن

چنانچه از مطالب تعجب‌آور آنها است که بزرگ عارف و صوفی‌شان محی‌الدین عربی گفته: که آیه‌ی شریفه‌ی: انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا [۳۸۳] . شامل جمیع ذریه‌ی رسول‌الله صلی الله علیه و آله است و داخلند جمیع اولاد فاطمه علیهاالسلام تا روز قیامت در حکم این آیه از غفران پس ایشانند پاک کرده شده از گناهان تا آخر کلامش که نگارش داده است [۳۸۴] مگر این که مرادش معصومین علیهم‌السلام از اولاد صدیقه‌ی طاهره علیهاالسلام باشد و الا کلامش صحیح نبوده و مرامش درست نیست زیرا از آیه‌ی شریفه عصمت اهل‌بیت استفاده می‌شود و نظر به احادیث متواتره که از طرق شیعه و سنی نقل شده اهل‌بیت در آیه‌ی تطهیر عبارت از پنج تن آل‌عبا علیهم‌السلام هستند و باقی ائمه (ع) نیز داخلند بالاجماع و امکان ندارد که آیه بغیر از آنها شامل شود پس چطور می‌شود که به جمیع ذریه تا روز قیامت شامل بوده باشد؟ اینگونه حرفها و مطالب ناگوار بی‌مدرک و برخلاف دلائل متقنه از کتاب [صفحه ۵۱۸] و سنت از شیخ محی‌الدین عربی زیاد نقل شده است.

معنی و منظور از صلوات

اشاره

آیا منظور از صلوات گفتن به رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم و آل او را منضم به آن کردن چیست؟ و چه فائده در دنیا و آخرت نسبت به آن حضرت و اهل بیت‌اش دارد؟ در پاسخ این سئوال گفته می‌شود: اما در دنیا چنانچه قبلا اشاره شد منظور عملی کردن شعار باعظمت اسلامی است که تا حال بر احدی از پیشوایان دینی و مذهب و قائدین دنیوی و زمامداران سیاسی دنیا نصیب نشده که هر وقت نام او را اتباعش به زبان بیاورند در عمومیت صدا و فریاد بر ثناء و دعاء با زبان مخصوص و با لحن خاصی به آسمان بلند شده و طنین‌انداز شود و هر قدر بتوانند با صدای بلندتر به آن شعار مذهبی اهتمام کنند و نام نامی او را زنده نگاه دارند و در ایام زندگانی و حال حیات آنها این کار رخ نداده تا چه رسد بعد از وفاتشان مگر بر حضرت خاتم انبیاء و اشرف کائنات محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و این وعده‌ی قرآن کریم و لطف خاص خداوند رحیم نسبت به آن وجود اقدس است که فرموده: و رفعنا لک ذکرک [۳۸۵] . [صفحه ۵۱۹]

شهادت به ولایت در اذان

چنانچه در اذان اسم مبارک او را بعد از شهادت به توحید خداوندی با شهادت به رسالت وی با تصریح به اسم مبارکش با هم پشت‌سر هم مقرون ساخته و اعلام فرموده است. و بهتر است هر جا که شهادت به توحید خداوندی و شهادت به رسالت رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم ذکر شود خواه در اذان و اقامه باشد یا در غیر آنها شهادت به ولایت و امامت امیرالمؤمنین (ع) علی علیه‌السلام نیز برای تکمیل شهادتین ذکر شود و این عمل در حد نفس خود مستحب است و مواردی پیش می‌آید که به حد وجوب می‌رسد و عناوین ثانویه عارض شده و رخ می‌دهد که مکلف ملزم می‌شود که شهادت به ولایت و امارت مؤمنین و امامت مسلمین در حق امیرالمؤمنین علیه‌السلام را بگوید گر چه شهادت به ولایت در اذان و اقامه از فصول و جزء آنها نیست که اگر گفته نشد باطل شود ولی برای این که تکمیل‌کننده‌ی شهادتین است و آنها بدون شهادت به ولایت فائده نداشته و اعمال مکلف بدون آن قبول نیست شهادت به ولایت و امارت علی علیه‌السلام نیز گفته می‌شود و هیچگونه مانعی ندارد و رجحان شرعی دارد. و در این مسأله رجوع شود به حاشیه‌ی عروةالوثقی تألیف شیخنا الاستاد کاشف الغطاء (ره) ط نجف و مستمسک العروة سیدنا الاستاد طباطبائی حکیم قدس‌سرهما و رساله‌های مستقلی که در این مسأله تألیف شده مانند رساله‌ی مستقلی که علامه آقا سید عبدالرزاق مقرم رحمه الله تألیف کرده و در نجف طبع شده است. [صفحه ۵۲۰] و اما فائده‌ی صلوات نسبت به عالم آخرت و جهان معنوی باطنی آن در حق خاتم انبیاء و اولاد طاهرین آن حضرت صلوات‌الله‌علیهم اقوال علماء و کلمات بزرگان اسلام در آن‌باره مختلف است.

فرمایش شهید ثانی در الروضة البهیة

عالم ربانی شهید ثانی قدس‌سره در «الروضة البهیة» فرموده: الصلاة المأمور بها فی قوله تعالی: صلوا علیه و سلموا تسلیما اصلها الدعاء لکنها منه تعالی مجاز فی الرحمة و غایة السئوال بها عائد الی المصلی لان الله تعالی قد اعطی نبیه صلی الله علیه و آله من المنزلة و الزلفی لدیه ما لا یؤثر فیه صلاة مصل کما نطقت به الاخبار و صرح به العلماء الاخیار. حاصل فرمایش آن عالم ربانی و شهید در راه حق از ظلم سلطان عثمانی آنست: که صلوات گفتن به رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم یک امر تعبدی است وضع شده با صورت مخصوصه که با آن دعا شود و ثواب آن به خود مکلفین برمی‌گردد و رسول‌الله (ص) احتیاجی بر آن ندارد چون خدا بر او منزلت و تقربی عنایت فرموده که صلوات فرستادن در تقرب وی اثر نمی‌بخشد. و بعضی گفته: درجات عطایای خداوندی حدی ندارد و خاتم انبیاء از انبیاء (ص) سلف به قبول فیوضات الهیه برتری داشته و تفوق دارد و لذا می‌فرموده: ان ربی قد وعدنی درجة لا تنال الا بدعاء امتی و از صلحاء مؤمنین طلب دعا می‌کرد پس صلوات فرستادن بر آن وجود مقدس ممکن است تأثیر داشته باشد و مراتب قرب الهی و تقرب معنوی [صفحه ۵۲۱] به پیشگاه خداوندی غیرمتناهی است چه مانع دارد که هر صلوات بر آن وجود اقدس باعث بالا رفتن به درجات از مرتبه‌ی به مرتبه‌ی دیگر بالاتر از آن مرتبه‌ی اولی گردد.

وجوه دیگر در فائده‌ی صلوات در حق رسول الله

و بعضی گفته: دعا کردن ما برای رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم از جمله‌ی اعمال خود آن وجود مقدس است که به سبب آن اعمال زیادتی قرب و برتری درجات به وی حاصل می‌شود چون وجود اقدس خاتم انبیاء (ص) باعث شده که ما را از هلاکت نجات داده و ما او را شناخته‌ایم و صلوات بر او را دانسته‌ایم و صلوات گفتن بر او از جمله‌ی اعمال و عبادات آن حضرت است مثل دعا کردن مؤمن در حق برادر مؤمن دیگرش به سبب داخل شدن او در ایمان چون برای انسان: «لیس الا ما سعی» و بعضی گفته: که صلوات گفتن ما بر خاتم انبیاء (ص) باعث می‌شود که نسبت به آن وجود اقدس درجه‌ی شفاعت در حق خود ما حاصل شود و این موضوع زیادتی درجه‌ی در حق آن وجود مقدس است چنانچه دعا می‌کنیم و می‌گوئیم: و تقبل شفاعته فی امته.... الخ و بعضی

گفته: که صلوات دعاء است بر پیغمبر و ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام که انقطاع وساطت رحمت کلیه از آن حضرت نشود مانند این که می گوئیم: اهدنا الصراط المستقیم چنانچه می‌فرموده: رب زدنی علما. [صفحه ۵۲۲] و بعضی گفته: که صلوات دعاء است برای زیادتی نعمتهای ما زیرا زیادتی نعمتها به ما و بالا رفتن درجات ماها باعث زیادتی نعمت بر آن حضرات علیهم‌السلام است مانند شاخ و برگهای درخت و طراوت آنها که باعث زینت درخت بوده و زیادتی بر آنست که باب صفات به حال متعلق باشد.

تحقیقات عمنا الاعظم مرحوم شیخ الاسلام

عمنا الاعظم مجتهد کبیر حاج میرزا محمود شیخ‌الاسلام [۳۸۶] طباطبائی تبریزی قدس‌سره را در رساله‌ی «مسائل الدعاء» در جواب از سئوال سوم شخص سئوال‌کننده تحقیق عالی و دقیق است و نقل آن سئوال و جواب در اینجا خالی از فائده نیست و چون هر دو سئوال و جواب به عربی است ترجمه به فارسی آن را از ترجمه‌ی آن رساله‌ی شریفه که به قلم سید جلیل فاضل معظم آقای حاج سید ابوالفضل حسینی ترجمه شده در اینجا بیاورم و اصل رساله‌ی (مسائل الدعاء) که به عربی است با (رساله‌ی ابداء البداء القول بالبداء) از تألیف آن مرحوم با هم به قطع کوچک در سال (۱۳۰۲) ه. ق در تهران طبع شده و ترجمه‌ی (مسائل الدعاء) به فارسی در سال (۱۳۶۸) ق در قم چاپ گردیده و ترجمه‌ی آن سئوال و جواب این است: [صفحه ۵۲۳] پرسش سوم: شناختی و فهمیدی که خداوند سبحان دعای دعاکنندگان را لامحالهٔ اجابت می‌فرماید یا به سبب اعطاء آنچه سئوال نموده یا به واسطه‌ی اعطاء عوض آنچه آن را که سئوال کرده است. پس آیا اجابت دعای امت برای رفعت درجه‌ی پیغمبر و ائمه‌ی علیهم‌السلام و مانند اینها عین‌اش عطا می‌شود (یعنی درجات آنها را ارتقاء داده و بالا- می‌برد)؟ و یا این که عوض آن را مرحمت می‌فرماید (یعنی در مقابل آن ثواب اخروی برای خود امت عطا می‌فرماید)؟ و به عبارت دیگر آیا دعای امت برای آنها موجب زیادتی مراتب آنها می‌باشد یا نه؟ بلکه فائده‌ی دعای امت برای خود امت برمی گردد؟ پاسخ: به جماعتی از متکلمین و غیر آنها نسبت داده شده است که شق دوم را اختیار نموده‌اند و گفته‌اند، بر پیغمبر و ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام عطا شده است از بلندی درجه و قرب منزلت و بزرگی و عظمت فضل به اندازه‌ی که دیگر دعای دعاکننده در آن تأثیری ندارد و فائده‌ی دعای امت برای آنها راجع به نفس خودشان می‌باشد که به واسطه‌ی اینها مقرب گردیده و استفاده‌ی ثواب می‌نمایند چنانچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود: (من صلی علی واحدهٔ صلی الله علیه عشرا) یعنی هر که رحمت بفرستد برای من یک مرتبه خداوند عالم رحمت می‌فرستد برای او ده مرتبه. [صفحه ۵۲۴] ولکن تحقیق مطلب چنان که جمع کثیری از محققین گفته‌اند این است: که دعای امت باعث زیادتی مراتب و مدارج آنها می‌باشد به جهت این که نعمای الهی محدود به حدی نبوده و پایان و انتهائی برای آن متصور نیست و مدارج تفضلات خداوند تعالی را نتوان احصاء نمود و بودن آنها سلام‌الله‌علیهم در مرتبه‌ی که بی‌نیاز و غیر محتاج باشند به ازدیاد مراتب به تصور نمی‌آید و بودن دعای امت از اسباب ازدیاد مراتب آنها جائز است. علاوه بر اشخاص بینا مخفی و پوشیده نیست که هرگاه آنها از این معنی بی‌نیاز بودند لزومی نداشت که امت تحصیل ثواب و تقرب را به واسطه‌ی دعا کردن به آنها بنماید و اولی و سزاوار برای امت در تحصیل ثواب و تقرب این بود که برای نفسهای خودشان دعا بنمایند که خدا آنها را در ایمان و اعتقاد به ائمه علیهم‌السلام ثابت و مستقیم فرماید. بلی ممکن است گفته شود: این که زیادتی مراتب آنها سلام‌الله‌علیهم در خصوص خواستن رحمت بر آنها حاصل می‌شود (یعنی ممکن است زیادتی مراتب آنها در مورد طلب رحمت به جا آورده شده و به عمل بیاید) برای این که مراتب صلوات و رحمت و تفضل خداوندی غیرمتناهی بوده و پایانی ندارد. و اما در اعطاء خداوندی درجه‌ی شفاعت و وسله را به سبب دعای امت برای پیغمبر صلی الله علیه و آله که درجه‌ی است در بهشت و بالا-تر از آن درجه نیست ممکن نیست زیرا این که ثابت شده است که خداوند سبحان امثال [صفحه ۵۲۵] شفاعت و وسیله را به واسطه‌ی تحمل اثقال رسالت و زحمات او و به سبب ختم نبوت به آن بزرگوار عطاء فرموده است نه به جهت دعای امت و اگر چه وارد شده از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و

آله و سلم که امر فرمود سئوال کنید برای من وسیله را «علی رؤوس الخلائق» یعنی علنی و آشکارا که خداوند متعال برای من بدهد. پس دعای امت و طلب آنها از خدا این که عطا کند امثال شفاعت و وسیله را برای پیغمبر (ص) اذعان و اعتقاد است بر این که آنها حق پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است و اوست که لائق و سزاوار اینهاست و این اذعان موجب تکمیل ایمان است و در این صورت این طلب می‌باشد از باب استعمال صیغه‌ی امر در تصویب و این معنی هم در عرف معروف است مانند این که رفیق تو می‌گوید: دیدم فلانی را که به پدر خود فحش می‌داد پس او را زدم در این حال تو می‌گوئی بزن او را و مقصودت این است که زدن او را تحسین نمائی و شخص ضارب را تحسین نموده و استحقاق مضروب را تثبیت نمائی و از این لحاظ است که بعضی اوقات برای ضارب می‌گوئی خوب کردی که او را زدی و به جا بوده که او را بزنی ولیکن ممکن است که این خدشه را دفع بکنی با این که بگوئی: اگر چه ما مسلم می‌داریم که برای دعای امت راجع به عطاء خداوند احدیث امثال وسیله و شفاعت را وجهی و علتی نیست. و صرفنظر کردیم از این که طلب اعطاء آنها «شفاعت و وسیله» برای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به جهت تصویب خلاف ظاهر است می‌گوئیم: همانا در وسیله و [صفحه ۵۲۶] شفاعت تفضلات غیرمتناهیه و شئون کثیره می‌باشد. پس سئوال شفاعت و وسیله برای پیغمبر (ص) راجع می‌شود به سئوال کردن آن چیزی که در آنها هست از تفضلات و شئون دیگر، این معنی را امعان‌نظر نموده و نیک بنگر. و اما آنچه در دعای عصر جمع وارد است که: و انک لم تأمر بالصلاة علیه الا بعد ان صلیت علیه انت و ملائکتک- الی قوله علیه‌السلام- لا لحاجة الی صلاة احد من المخلوقین بعد صلاتک علیه و لا الی تزکیتهم ایاه بعد تزکیتک بل الخلق جمیعا هم المحتاجون الی ذلک لانک جعلته با بک الذی لا تقبل لمن أتاک الا منه و جعلت الصلاة علیه قربة منک و وسیلة الیک و زلفة عندک و دللت المؤمنین علیه و امرتهم بالصلاة علیه لیزدادوا بها اثرة لدیک و کرامة علیک. یعنی خدایا امر نفرموده‌ای به صلات و رحمت فرستادن بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مگر بعد از آن که تو و ملائکه‌های تو به او رحمت فرستاده باشید (تا این که عرض می‌کند) امر کردن تو برای ما که صلات و رحمت به پیغمبر (ص) بفرستیم نه از این جهت است که پیغمبر (ص) احتیاج به صلات و رحمت یکی از مخلوقات داشته باشد بعد از آن که تو بر او صلوات فرستاده باشی و نه از این راه است که پیغمبر (ص) احتیاج به تزکیه‌ی احدی داشته باشد بعد از آن که تو او را تزکیه فرموده‌ای بلکه مخلوقات جمیعا محتاجند به طرف صلوات بر پیغمبر (ص) به جهت این که تو قرار دادی او را وسیله‌ی خودت بطوری که قبول نمی‌کنی از کسی [صفحه ۵۲۷] که بیاید به طرف تو مگر از این راه و قرار داده‌ای رحمت را به روی تقرب بر تو و سیله به سوی تو و منزلت در نزد تو و دلالت و راهنمائی فرموده‌ای مومنین را بر آو و امر کردی آنها را به رحمت و صلات فرستادن بر پیغمبر (ص) که به واسطه‌ی آنها در پیشگاه تو دارای کرامت و کردار نیک بشوند. پس آنچه استفاده می‌شود از این دعا این است: که وجود نازنین پیغمبر (ص) احتیاج ندارد به صلات مخلوقات بعد از صلات و رحمت خالق متعال بر او به این معنی، که صلات و رحمت خدا بر او باقی نمی‌گذارد کرامت بالاتری را مگر این که شامل آن می‌باشد و حاصل نمی‌شود از صلوات خلق بر پیغمبر (ص) کرامتی مگر مرتبه‌ی پائین‌تر از آن کرامتی که از رحمت فرستادن خدا حاصل می‌شود پس بر صلوات خلق با وجود صلوات خالق احتیاجی نیست. و این معنی غیر آنست (که بگوئیم): صلوات و رحمت فرستادن موجب کرامتی است نسبت به پیغمبر (ص) و اگر چه برای پیغمبر (ص) بوده باشد به واسطه‌ی صلات خداوند متعال مافوق آن کرامتی که به سبب صلات عبد حاصل می‌شود. و به عبارت دیگر: وجود مبارک پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بی‌احتیاج است از این که حاصل نماید درجه‌ی را به سبب صلات و رحمت خلق بر او اگر چه صلات و رحمت خلق بر او موجب است حصول درجه نسبت به وجود نازنین پیغمبر (ص). [صفحه ۵۲۸] و به عبارت أخری: وجود مبارک رسول‌الله (ص) بی‌نیاز است از این که خلق طلب نماید از خدا اعطاء کرامت را بر او اگر چه خود پیغمبر (ص) محتاج است به اعطاء کرمت خداوند برای او. و اگر خواسته باشی (از باب تشبیه کامل بر ناقص) قیاس کن این مقام را بر مقام وزیر چنانچه وزیر از جهت کمال قربی که با سلطان دارد بی‌نیاز است از این که رعیت از سلطان طلب اکرام او را بنمایند با این که اگر چنانچه موقعی

که استدعا و تقاضا بنمایند اکرام او را مورد الطاف و اکرام سلطان واقع می گردد و او را به جهت استدعای رعایا اکرام فرماید و او محتاج است به اکرام سلطان پس با نظر عمیق و دقیقانه تأمل نموده و دقت کن تا اشتباهی باقی نماند [۳۸۷] . آنچه از شهید ثانی قدس‌سره نقل شد چنانچه در کلمات شریفه‌اش گذشت که فرموده: اصل صلات که خداوند در آیه‌ی: ان الله و ملائکته یصلون.... امر بر آن فرموده به معنی دعاء است و آن از خدای تعالی مجاز در رحمت است، نظرش بر آنست که مجاز بهتر از اشتراک است.

قول مشهور که صلات به معنی دعاء است

مشهور در معنی صلات گفته‌اند: صلات از خداوند تعالی رحمت است و از ملائکه استغفار است و از آدمیان دعاء است و اقتضاء این قول [صفحه ۵۲۹] آنست که لفظ صلات در آن معانی مشترک لفظی باشد و لذا شهید ثانی (ره) فرموده:که صلات در اصل به معنی دعاء است یعنی حقیقت در آن بوده و از خداوند در رحمت مجاز است که اشتراک لازم نیاید و مجاز بهتر از آنست و در مبحث تعارض احوال از اصول فقه گفته شده: «المجاز خیر من الاشتراک» چون مجاز بیشتر است و دائره‌اش وسیعتر و اوسعیت در عبارت دارد و فائده‌اش زیادتر است زیرا در آن هیچ وقت توقف لازم نمی‌آید و گفته شده: که اشتراک بهتر از مجاز است زیرا اشتراک دورتر از خطاء است چون اگر قرینه نباشد توقف می‌شود به خلاف مجاز.

اشاره به مبحث تعارض احوال

چنان که گفته شده: اشتراک بهتر از نقل است زیرا نقل تقاضای وضع لفظ در دو معنی می کند با نسخ وضع اول به خلاف اشتراک. یا نقل بهتر از اشتراک است زیرا مفاسد نقل کمتر از مفاسد اشتراک است برای این که منقول محمول بر معنی دوم می‌شود وقتی که مجرد از قرینه باشد به خلاف مشترک چون مشترک وقتی که مجرد از قرینه شد مجمل می‌شود پس فائده نقل بیشتر است. و همچنین از این گفتارها درباره‌ی تخصیص خیر از اضمار است یا نسبت به صورتهای دیگر گفته‌اند. ولی تمامی آنها امور استحسانی بوده و بر آنها اعتبار نیست و امکان ندارد در تشخیص مراد از لفظ بر آنها اعتماد کرد چنانچه محقق خراسانی (ره) در کفایه بر آن تصریح فرموده است. مگر این که آن امور باعث ظهور لفظ در یکی از دو طرف احتمال [صفحه ۵۳۰] شود در آن وقت به طرف راجح اخذ می‌شود به خاطر ظهور لفظ در آن طرف راجح و به علت حجیت ظهور نزد عرف و عقلاء و شارع نیز آن را امضاء فرموده است چنانچه در مبحث حجیت ظنون خاصه محقق شده است.

اصول لفظیه و برگشت آنها به اصالت ظهور

چنانچه مرجع اصول لفظیه از اصالت حقیقت، و اصالت عدم اشتراک، و اصالت عموم، و اصالت اطلاق، و اصالت عدم نقل، و اصالت عدم اضمار، تمامی اینها وقتی که امر دائر شد میان معنی حقیقی و میان معنی مجازی یا اشتراک لفظی یا تخصیص یا تقیید رجوع به آن اصول می‌شود برگشت همه‌ی آنها بر اصل واحد است که عبارت از (اصالت ظهور) می‌باشد و آن اصل معتبر در نزد عرف و عقلاء است که از باب عمل به ظاهر کلام بر آن اعتماد می کنند و در باب حجیت ظواهر از جهت ظنون خاصه اثبات حجیت آن شده است.

تحقیق در معنی لفظ صلات

و در لفظ «صلات» تحقیق آنست که آن از خداوند نیز مجاز در رحمت نیست بلکه استعمال به نحو حقیقت است زیرا صلات در اصل لغت حقیقت در یک معنی بیشتر نیست و آن عبارت از معنی «عطف» است و عطف نسبت از خداوند تعالی رحمتی است که

لایق ذات احدیت اوست و عطف نسبت به ملائکهٔ استغفار و نسبت به بشر دعاء بعضی از آنها به بعض دیگر است. پس نه اشتراکی در بین است و نه مجاز و استعاره در کار است و عطف از خداوند رحمت می‌شود و از مخلوق استکانت و تذلل و طلب [صفحه ۵۳۱] رحمت و استغفار است و از بنده بر بنده‌ی دیگر طلب رحمت از خداست بر او [۳۸۸] . [صفحه ۵۳۲] پس حاصل کلام آنست: که لفظ «صلات» خواه از خدای متعال و خواه از دیگری حقیقت واحده است و اختلاف از جهت خصوصیت ربط است و کاشف از آن خصوصیت عبارت از اختلاف حروف است. و به همین اندازه در اینجا اکتفاء می‌شود و مطلب به نحو تفصیل در محل خود از کتاب صلات در فقه است.

نقل کلمات سید علی خان و مرتضی زبیدی

علامه‌ی اکبر سید علی‌خان مدنی قدس‌سره در شرح صحیفه‌ی سجادیه علیه‌السلام فرموده: قال المحققون: ان الصلاة لغة بمعنی واحد و هو العطف ثم العطف بالنسبة الی الله تعالی الرحمة اللائقة به و الی الملائکة [صفحه ۵۳۳] الاستغفار و الی الادمیین دعاء بعضهم لبعض... [۳۸۹] و علامه مرتضی زبیدی در شرح احیاءالعلوم گوید: معنی الصلاة: العطف و هو بالنسبة الی الله تعالی اما ثناؤه علی العبد عند الملائکة و هذا هو الالیق فی تفسیر صلاة الله علی انبیائه، و اما اکمال الرحمة، و بالنسبة الی غیره تعالی الدعاء بخیر و یکون الصلاة بمعنی العطف اتضح کل الاتضاح تعدیتها بعلی [۳۹۰] . و ناگفته نماند: که در اکثر روایات شیعه در صلوات به رسول‌الله صلی الله علیه و آله فصل بین پیغمبر اکرم (ص) و بین (آل) «بعلی» نیست و به این نحو است: اللهم صل علی محمد و آل محمد. چنانچه گذشت، و اما در اکثر روایات اهل سنت فصل با (علی) است و (علی آل محمد) می‌باشد. علامه‌ی مجلسی قدس‌سره فرموده [۳۹۱] : اعلم انه اشتهر بین الناس عدم جواز الفصل بین النبی صلی الله علیه و آله و بین آله (بعلی) مستدلین بالخبر المشهور بینهم و لم یثبت عندنا هذا الخبر و هو غیر موجود فی کتبنا و [صفحه ۵۳۴] یروی عن شیخنا البهائی رحمة الله تعالی علیه ان هذا من اخبار الاسماعیلیة لکن لم نجد فی الدعوات المأثورة عن ارباب العصمة صلوات‌الله‌علیهم الفصل بها الا شاذا و ترکه اولی و احوط.

فصلی «بعلی» در صلوات

و سید علامه‌ی متتبع سید عبدالله شبر (ره) در مصابیح الانوار بعد از نقل آنچه از علامه‌ی مجلسی (ره) نقل شد فرموده: اقول بل الفصل بها موجود فی کثیر من الادعیة و الاذکار سیما فی الصحیفة السجادیة و لو لا خوف الاطالة لتلوت علیک من ذلک شطرا و افرا [۳۹۲] . ولی واضح است که در میان شیعه عموما در صلوات با (علی) فصل نمی‌کنند خواه در مقام صلوات گفتن باشد یا در کتابت صلوات در کتب و مؤلفات چنانچه کتب و مؤلفات شیعه به این موضوع بهتر گواه عادل و شاهد صادق است و بلاشک عمل عموم شیعه بر این است و شاید جهت آن اینست همانا استعمال (علی) موهم فصل است به این مناسبت ترک کرده‌اند گرچه از جهات ادبی اشکالی ندارد و فصل نیست و اما روایتی که بزرگان: شیخ اعظم بهائی (ره) و علامه‌ی مجلسی (ره) به آن اشاره کرده‌اند ثابت نیست [۳۹۳] و در کتب حدیث شیعه وجود ندارد چنانچه اساتید ۵۳۵@فن حدیث تصریح فرمودند و لذا احتیاجی به توجیه چنین حدیثی که در کتب حدیث اثری از آن نیست نداریم چنانچه بعضی از محشین کتب ادبیات عربی بعض توجیهات کرده‌اند [۳۹۴] و آن حدیث از ساخته‌های اهل سنت بوده و به شیعه نسبت داده‌اند و بر فرض اگر همچو حدیثی باشد معنی آن اینست هر کس فصل و جدا کند (علی) را - به کسر لام و تشدید یاء- یعنی امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام را از (آل) من و گوید: علی علیه‌السلام از (آل) پیغمبر صلی الله علیه و آله نیست و او از آل خارج است چنین شخصی به شفاعت من نائل نخواهد شد. [صفحه ۵۳۵] و لذا ما شیعه معتقدیم که (آل) عبارت از فاطمه‌ی زهراء و ائمه‌ی اثناعشر علیهم‌السلام هستند که صلوات فرستادن بر آنها با رسول‌الله صلی الله علیه و آله در تشهد نمازهای یومیه واجب است و اگر گفته نشود نماز باطل است چنانچه کرارا گذشت.

اشکال مشهور و دفع آن

اشاره

در روایات شیعه و سنی در کیفیت صلوات که مأثور و دستور داده‌اند این عبارت زیاد وارد است: اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید. و در روایاتی با زیادات دیگر نیز مأثور شده است و در میان علمای اسلام اشکالی در این مورد متوجه شده و مطرح انظار آنها واقع و توجیهات زیادی در رفع آن ذکر کرده‌اند. اما اشکال آنست: که در علم بیان تصریح کرده‌اند که مشبه‌به باید اقوی از مشبه باشد مثل این که گویند: زید کالاسد. ولی در اینجا آن طور نیست زیرا خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله و سلم اشرف و افضل از ابراهیم علیه‌السلام است و این مطلب از ضروریات در اسلام و اجماعی میان مسلمین است. و علمای اسلام توجیهات زیادی در رفع آن دارند مانند: شیخ شهید (ره) در قواعد و فیروزآبادی صاحب قاموس در لغت در کتابش [صفحه ۵۳۷] الصلاة و البشر [۳۹۵] و شیخ بهائی (ره) [۳۹۶] و علامه‌ی مجلسی (ره) و سید محدث جزائری (ره) [۳۹۷] و سید محدث شبر قدس‌سره و غیر از آن بزرگواران نگارش داده‌اند و علامه‌ی مجلسی (ره) در اواخر کتاب اربعین و سید شبر در مصابیح الانوار [۳۹۸] چهارده فقره توجه ذکر کرده‌اند ولی بعض توجیهات عامه با مذاق و رویه و عقیده‌ی خاصه درست نیست و از توجیهات فاسده است.

توجیهات علمای اعلام

در اینجا به چند توجیه صحیح اشاره کرده و نقل می‌شود: اول: اکثر محققین خاصه و عامه گفته‌اند: که رسول‌الله صلی الله علیه و آله چون از جمله‌ی آل ابراهیم است پس صلوات بر آن حضرت و آلش در ضمن صلوات بر ابراهیم بر وجه اتم و اکمل حاصل است و مطلوب ما در صلوات که درخواست می‌کنیم:اللهم صل علی محمد و آل محمد.... الخ آنست که پیغمبر اکرم و آلش به صلوات دیگری اختصاص یابد که مماثل [صفحه ۵۳۸] صلواتی که بر او و آلش و دیگران عمومیت داشت. و الصلاة العامة للکل من حیث العموم أقوی من الخاصة بالبعض. دوم: تشبیه در عطا واقع شده و لازم نیست مثلا از سئوال کردن زید که به او نیز مانند عمر و عطا شود عمر و افضل از زید هم باشد بلکه سئوالش از جهت سبقت زمانی عطا بر عمرو است پس سئوال صلوات بر خاتم انبیاء مانند صلوات بر ابراهیم از جهت سبق زمانی ابراهیم است و از این لازم نمی‌آید کثرت و افضلیت صلوات بر ابراهیم علیه‌السلام. سوم: اقوی بودن مشبه به اغلب در تشبیه باید اقوی باشد لازم نیست بلکه گاه می‌شود که تشبیه بدون آن محقق می‌شود چنانچه یکی از دو برادر به پدرشان می‌گویند: اعطنی دینارا کما اعطیت أخی. و از این قبیل شاید باشد آیه‌ی شریفه که فرموده: کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم [۳۹۹] و آیه‌ی شریفه؛ احسن کما احسن الله الیک [۴۰۰] تشبیه در اصل جعل فعل است نه در قدر بقدر. این توجیه سوم برگشت بر دومی دارد بلکه عین آنست. چهارم: لازم نیست که مشبه‌به از هر جهت باید اقوی باشد بلکه لازم آنست که شئی ظاهر و واضح بوده باشد چنانچه در آیه‌ی شریفه [صفحه ۵۳۹] می‌فرماید: مثل نوره کمشکاة [۴۰۱] نور مشکاه کجا و نور الهی کجا ولی چون مشکاة امر واضح و ظاهر است و در نظر شنونده روشن است و لذا نور خدا را به آن تشبیه فرموده است و چون تعظیم و احترام ابراهیم علیه‌السلام و آل او امر ظاهر در تمامی عوالم امکان است و لذا صلوات و تعظیم رسول‌الله (ص) را به آن تشبیه کرده است. و مؤید این معنی است که در بعض دعاها در طلب صلوات به رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم مانند صلوات بر ابراهیم علیه‌السلام کلمه‌ی: فی العالمین. ضم شده است. و شاید آنچه از طیبی نقل شده که گفته: لیس التشبیه المذکور من باب الحاق الناقص بالکامل بل من باب الحاق ما لم یشتهر بما اشتهر همین معنی است. پنجم: کاف در «کما صلیت علی ابراهیم... الخ برای تشبیه نیست بلکه برای تعلیل است چنانچه نظیر آن در قرآن مجید واقع است مثل قول خداوند تعالی: کاما ارسلنا فیکم

رسولا منکم [۴۰۲] . و می‌فرماید: و اذکروه کما هداکم [۴۰۳] . [صفحه ۵۴۰]

مطلب ارزنده

اشاره

و از مطالب ارزنده و بحث‌های پسندیده که تذکر آن را در اینجا لازم می‌دانم آنست: صلوات فرستادن به رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم و اولاد طاهرین او علیهم‌السلام در تمامی حالات و اوقات رجحان شرعی داشته و از اعمال حسنه و اقوال مستحبه می‌باشد خصوصا در موقعی که بیشتر از شعائر دینی محسوب گردد و با صدای بلند چنانچه خود آن وجود مقدس دستور داده این شعار اسلامی را باید انجام داد.

صلوات بعد از نمازهای یومیه

و از مواردی که صلوات گفتن بسیار خوب و هیچگونه رجحانش مشکوک نیست در تعقیبات بعد از نمازهای فرائض پنجگانه است که از تعقیبات مهمات به شمار است . بعضی از فضلاء گفته: افضل اعمال و افضل اوراد و اذکار صلوات بر محمد و آل محمد است سلام الله علیهم اجمعین بخصوص در عقب فرائض که باید بر همه‌ی دعاها صلوات را مقدم داشت [۴۰۴] . [صفحه ۵۴۱] در اسرار الصلاة [۴۰۵] در فصل تعقیبات پس از تکبیرات سه گانه بعد از نماز که از تعقیبات است گفته: بعد از آن صلوات فرستادن است و صلوات به صورت خاصی نقل کرده و بعد از آن بعض تعقیبات دیگر بیان فرموده و گوید: ثم تسبیح الزهراء علیهاالسلام و الاخبار الواردة فی فضله کثیرة.... الخ. البته باید انسان از جای خود تکان نخورده به نحوی که در تشهد نماز قرار گرفته بود و از آن فارغ شد زانوهای خود را از قبله برنگردانیده در حال رو به قبله و تورک و تکلم ننموده و به دور خود رونگردانیده مشغول تسبیح حضرت زهراء بتول علیهاالسلام بشود. امام صادق علیه‌السلام فرموده [۴۰۶] : ما اطفال خودمان را به آن تسبیح امر می‌کنیم مانند این که به نماز امر می‌نمائیم و آن تسبیح بعد از هر نماز به من محبوب‌تر از هزار رکعت نماز خواندن در هر روز است. و جای شک نیست که آن تسبیح مبارک از افضل تعقیبات است.

خواندن آیه‌ی: «ان الله و ملائکته یصلون الخ بعد از نمازها»

و اگر کسی بعد از تکبیرات سه‌گانه بعد از نماز آیه‌ی شریفه‌ی: [صفحه ۵۴۲] ان الله و ملائکته یصلون علی النبی.... الخ را بخواند و بعد از آن صلوات بفرستد و بعد مشغول تسبیح صدیقه‌ی طاهره علیهاالسلام بشود مانعی ندارد به نحوی که در تشهد نشسته بود به وضع نشستن خود چنانچه بیان شد تغییر نداده باشد و تسبیح حضرت زهراء علیهاالسلام را به جا بیاورد در موقع خود آورده است. شیخ صدوق قدس‌سره در کتاب خصال به سندی که در غایت وثاقت و اعتبار است از امام صادق علیه‌السلام از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل کرده که: در مجلس واحد چهار صد فقره از چیزهائی که برای شخص مسلم در دین و دنیایش صلاحیت دارد تعلیم فرموده در ضمن همان حدیث شریف است که فرموده: فاذا فرغ العبد من صلاته فلیصل علی النبی صلی الله علیه و آله و یسأل الله الجنة و یستجیر من النار و یسأله ان یزوجه من الحور العین، فانه من صلی علی محمد النبی صلی الله علیه و آله سمعه النبی و رفعت دعوته.... الخ. باز در همان حدیث شریف قبل از فقرات شریفه‌ی فوق که نقل شد فرموده: اذا قرأتم «ان الله و ملائکته یصلون علی النبی». فصلوا علیه فی الصلاة کنتم او فی غیرها [۴۰۷] . [صفحه ۵۴۳] از این فرمایشهای امام علیه‌السلام به خوبی استفاده می‌شود که بعد از فارغ شدن از نماز صلوات فرستادن استحباب دارد و هر وقت آیه‌ی شریفه‌ی: ان الله و ملائکته.... الخ قرائت شود به صلوات

گفتن امر فرموده است خواه در اثناء نماز باشد یا در غیر حال نماز و اگر آیه‌ی شریفه بعد از نماز خوانده شود پس باز امر به صلوات فرستادن فرموده است.

قرائت آیه و صلوات منافات با تسبیح حضرت زهراء ندارد

پس اگر بعد از فارغ شدن از نمازها آیه‌ی شریفه قرائت شود خواه پس از فراغت از نماز انفرادی باشد یا بعد از فارغ شدن از نماز با جماعت بوده باشد و آیه‌ی شریفه خوانده شود و مردم در عمومیت صدا به صلوات گفتن بلند نمایند چنانچه امر به بلند گفتن صلوات فرموده‌اند هیچگونه مانع شرعی نبوده بلکه رجحان و استحباب شرعی خواهد داشت و با موقع تسبیح حضرت زهراء علیهاالسلام منافات ندارد به نحوی که بیان شد. و نسبت به آیه‌ی شریفه در خصوص تعقیب نماز مغرب و صبح حدیث وارد شده و آن را شیخ صدوق (ره) به سند خود از حضرت امام صادق علیه‌السلام نقل کرده: عن ابی‌المغیرة قال: سمعت اباعبدالله علیه‌السلام یقول: من قال فی دبر کل صلاة الصبح و صلاة المغرب قبل ان یثنی رجلیه او یکلم أحدا: ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا أیها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما اللهم صل علی محمد و ذریته، قضی الله له مائة حاجة سبعین فی الدنیا و ثلاثین فی الاخرة قال: قلت ما معنی صلاة الله و ملائکته و صلاة المؤمن؟ قال: صلاة الله رحمة من الله و صلاة ملائکته [صفحه ۵۴۴] تزکیه منهم له و صلاة المؤمنین دعاء منهم له [۴۰۸] .

صلوات فرستادن بر غیر رسول الله

و اما صلوات فرستادن بر غیر رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم جائز بوده و قرآن مجید بر آن تصریح کرده است و فرموده: هو الذی یصلی علیکم و ملائکته [۴۰۹] و قول خداوند تعالی: و صل علیهم ان صلاتک سکن لهم. [۴۱۰] و فرموده: الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله و انا الیه راجعون اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة [۴۱۱] .

تعصب زمخشری را به حرف ناهنجار وارد کرده

زمخشری گفته: اگر به یکی از اهل‌بیت علیهم‌السلام در تنهائی صلوات گفته شود مکروه است چون آن اتهام بر افضی بودن می‌کشد [۴۱۲] - زهی تعصب بی جا و عناد بی‌مورد که مدلول آیات قرآنی را زیر پا می‌گذارد و مانند زمخشری علامه‌ای را به اظهار آن سخن ناهنجار وادار می‌کند و بدون دلیل به کراهت یک امر جائز و بلکه راجح فتوی می‌دهد.

مکالمات آیة الله با سید موصلی در مجلس خدابنده

در اینجا مکالمات آیة‌الله علامه (ره) و مناظرات آن یگانه رادمرد فهامه به یاد انسان در مجلس سلطان خدابنده می‌افتد که آیة‌الله [صفحه ۵۴۵] قدس‌سره خطبه‌ی بلیغه‌ی فصیحه ایراد فرموده و صلوات به رسول‌الله صلی الله علیه و آله و به ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام در آن خطبه فرستاده و سید موصلی که در آن مجلس سلطانی بوده و در مناظره آیة‌الله با سائر علماء او ساکت نشسته بود به مقام تکلم آمده و گوید: دلیل جواز صلوات فرستادن بر غیر انبیاء چیست؟ آیة‌الله قدس‌سره بی‌درنگ می‌فرماید: الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله و انا الیه راجعون اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة و أولئک هم المهتدون. سید موصلی مکابره را پیشه‌ی خود ساخته و گوید: کدام مصیبت است که بر (آل) پیغمبر صلی الله علیه و آله رسیده تا این که آنها سزاوار صلوات فرستادن شده‌اند؟ آیة‌الله (ره) می‌فرماید: از شنیع‌ترین مصائب و اشد آنها آنست که از ذراری آنها مثل تو به وجود آمده که منافقین جهال که مستوجب لعن و نکال‌اند آنها را بر آل رسول ملک متعال ترجیح می‌دهد حاضرین مجلس به خنده زده و از حاضرجوابی آیة‌الله

علامه (ره) و بالبداهـهٔ از جواب گفتن آن بزرگوار در تعجب شـده و یکی از شـعراء گویـد: اذا العلوی تابع ناصبیا بمذهبه فما هو من أبیه و کان الکلب خیرا منه حقا لان الکلب طبع ابیه فیه [۴۱۳] [صفحه ۵۴۶]

سادات اگر تبیعت از ائمه اطهار ننمایند شرافت را از دست می‌دهند

از سادات اگر تبعیت از ائمه‌ی اطهار و اجداد امجاد خودشان حجج خداوندی علیهم‌السـلام ننمایند آن شـرافت موهوبی و سـیادت و عزت خـدادادی را از دست می‌دهنـد ولی حرف در سـر پیـدا شـدن افرادی از سـادات است که اتصـال نسب‌شان به خانـدان رسالت صحیـح و درست و خودش (العیاذبالله) در مقام نصب و عـداوت با اهل‌بیت علیهم‌السـلام قـدم بزنند همچو سـید صـحیح النسبی شاید بسـیار کمتر پیـدا بشود یا دیـده نشود و یا از بنی‌فاطمـهٔ نمی‌شود و اگر بر فرض پیـدا گردد زهی بـدبختی و زهی زیانکاری است که شرافت نسب علوی را از دست داده است. من لم یکن علویا حین تنسبه فماله من قدیم الدهر مفتخر [۴۱۴] [صفحه ۵۴۷]

کلمات و بیانات محمد علی حومانی

نویسـنده‌ی فاضل شهیر مرحوم محمد علی حومانی لبنانی را در کتابش (دین و تمدین) [۴۱۵] کلماتی است شیرین راجع به صلوات و سـلام فرستادن به امام امیرالمؤمنین و سائر معصومین علیهم‌السلام خوش دارم آن کلمات را از کتاب نامبرده در اینجا بیاورم و عین کلمات عربی او را نقل نمایم. در کتاب نامبرده در مجلـد پنجم پس از نقل آیه‌ی شـریفه: اولئک علیهم صـلوات من ربهم و رحمهٔ و اولئک هم المهتدون گوید: [صفحه ۵۴۸] اذکران بعض المسلمین أنکر علی من حی الامام علیا بتحیهٔ الرسول اذا قال عند ذکر الامام صلوات الله و سـلامه علیه فـذکر هذا لی و سألنی: أحق انکاره ذلک علی ؟؟ فقلت کلا!! انه مخطئی لان الصـلاهٔ و التسـلیم یجوز علی أی رجل مؤمن، ثم تلوت علیه قول الله السابق تعالی مجـده، و قلت له احفظ هـذه الایهٔ و اقرأها علی من انکر ذلک علیک، و عاد الی بعـد مـدهٔ لیخبرنی و هو مزهو، انه قـد قرأ الایـهٔ علی خصـمه فـانصت الیه و فکر قلیلا ثم قال له کأنی لم اسـمع هـذه الایـهٔ الکریمـهٔ و سـأدحض بهـا حجـهٔ من یعظنـا بأن تحیـهٔ الخلفاء الراشـدین لا تتجاوز الترضـی عنهم و الترحم علیهم الا علی بن ابی‌طالب فقـد وردت تحیته بکلمـهٔ «کرم الله وجهه» [۴۱۶] . [صفحه ۵۴۹] و أذکر ان بعض النـاس انکر علی بعض آخر قوله: علی علیه‌السـلام فقـال له: قل علی کرم الله وجهه فان قولک (علیه‌السـلام) لا یجوز الا علی رسول‌الله صـلوات‌الله‌علیه. فاجابه: أیجوز أن اقول لک: علیک السـلام. و أن تقول لی: سـلام علیک. و لا یجوز أن اقول ذلک للامام صـلوات‌الله‌علیه؟؟ فسـکت ثم قلت له: ان فی الصلاهٔ ما یوجب ذلک حین تقول: اللهم صـل علی محمـد و آل محمـد. أفلیست الصـلاهٔ هنـا واجبـهٔ علی علی؟؟ أو ما قال الامام الشافعی رضـی‌الله‌عنه: یا آل بیت رسول‌الله حبکم فرض من الله فی القرآن أنزله یکفیکم من عظیم القـدر ان لکم من لم یصـل علیکم لا صـلاهٔ له لیس الغریب ان ینکر بعض المسلمین صلاته و تسلیمه علی الامام. ولکن الغریب أن یحمل المسلم هذه الفکرهٔ من أعداء الاسلام المأجورین لهذا العدوان و تمضی القرون بعد القرون و الاجیال تلوا لاجیال و المسلمون مطمئنون الی أنهم علی بصیرهٔ من دینهم بفعل التضلیل و التدجیل اللذین خلطهما الجهل فی لحم المسـلم و دمه منذ عهد الامویین حتی الیوم، ثم لا ینتبه لهذا الخلط حتی فی عهد النور. أقول: لیس الغریب أن ینکروا علی المسـلم تصلیته و تسلیمه علی الائمهٔ و المؤمنین بزعمهم أن الصلاهٔ والسلام قاصران علی رسول‌الله ولکن الغریب هو ذلک التقلید الاعمی الذی مشوا به وراء تلک الطغمهٔ من المضـللین نکایهٔ بأهل البیت علیهم الصـلاه والسـلام. [صـفحه ۵۵۰] و الاغرب من ذلک أن یکونوا مسـلمین ثم یقرأون القرآن و یسـلم بعضهم علی بعض کلما التقوا و تراؤا بقولهم: السلام علیکم و الجواب بقولهم: و علیکم سلام الله و رحمته و برکاته. و فی القرآن الایات الجلیلهٔ التی سبق ذکرها. ثم یفیضون فی الصلاهٔ لربهم خمس مرات کل یوم و یقولون فی ختـام کـل صـلاهٔ: اللهم صـل علی محمـد و آل محمـد، و اذا جـادلوا اخصـامهم نسوا کـل ذلـک و هزتهم النعرهٔ الجاهلیهٔ للتعصب الاعمی فانکروا هـذه الصـلاهٔ علی آل الرسول و أجازوها حتی علی الطغاهٔ من قادهٔ البغی و العدوان. و للتعصب الاعمی وجوه

و وجوه، فان من هذا التعصب ما یصدر عن عمی العین، و منه ما یصدر عن عمی القلب: فلقد رأیت مظهرا من مظاهره فی شخص الادیب الفلسطینی اسعاف النشاشیبی حیت أصدر کتابه «الاسلام الصحیح» و قرأت هذا الکتاب فوجدته حافلا بالشتائم لال الرسول و الخیرة من اصحاب محمد صلی الله علیه و آله، و نقلت بعض هذه الشتائم فی مجلتی «العروبة» التی کنت أصدرها فی لبنان و عجبت لذلک فسألت عن الکاتب: أهوذ و غینین یقرأ الکتب؟؟ فقالوا: انه «أعور» فقلت. هو نصف اعمی و سیشتد هذا العمی و یصبح کاملا بعد حین. و عند ما وردت مصر قرأت مقالا له فی مجلة الرسالة کان اذا جاء بها علی ذکر معاویة او عمرو بن العاص یقول: صلوات الله و سلامه علیه، و اذا جاء علی ذکر الخفاء الراشدین قال: «رضی‌الله‌عنهم» فقلت: لیس [صفحه ۵۵۱] هذا من عمی العین ولکنه من عمی القلب، و اجتمعت بعد ذلک بأحد اعضاء الهیئة العربیة العلیا فی القاهرة و أتینا علی ذکر اسعاف النشاشیبی قال احدهم: و لعله اسحق درویش قال. أعلمت کیف کان ختام حیاته؟ قلت لا... قال: لقد تقوس ظهره حتی التصق ذقنه بالارض، فکان اذا خاطب أحدا لا یستطیع أن یرفع رأسه الیه. و قد عمی آخر حیاته، و لقد مر بقراء «دین و تمدین» شئی من هذا لدی ذکر النشاشیبی و أنه یحمل نسبا الی الامویین [۴۱۷] . [صفحه ۵۵۲] فی هذا الاستطراد کثیر من المتعة للنفس الحیة الخالدة علی الدهر و لقد حبب الی هذا الصفع فی اقفیة أولئک الظلمة العتاة و أعقابهم و السالکین سلوکهم فی ظلمة التاریخ. أقول: لقد حبب الی فیما اکتب هذا الصفع، تمادی عتاتهم و جبابرتهم و أذنابهم و الناهجین فی الظلم و الهضم نهجهم [صفحه ۵۵۳] طوال قرون و قرون کانت و لا تزال حافلة بمثل ما ینقل الینا التاریخ من ذلک الظلم و الافتئات علی الحق حتی عمی منهم المبصر عمی غطی علی الاعین و ران علی الافئدة و حجر علی الضمائر، کان هذا الاستطراد حبیبا الی قلبی لانه توجیه الی الحق و صرف عن الباطل، و لنعد الان الی صلب الموضوع فی مطلع البحث [۴۱۸] .

خاتمه‌ی کتاب

شکر خدا را که کتاب را در اینجا به پایان رسانیده و آن را خاتمه می‌دهم و بعد از این شروع به تعلیقات و اضافات کرده و فوائد زیادی به عنوان تعلیقه بر آن افزوده می‌شود انشاءالله‌تعالی. منظور بررسی و تحقیقات در اطراف مطالب متنوعه و ضمیمه‌ی آنها بر کتاب بوده و ثبت آنها در این اوراق می‌باشد که نزد ارباب تحقیق مورد تحسین و بسیار ارزنده خواهد شد. و در این طبع دوم فوائد زیادی علاوه بر آنچه در طبع اول کتاب بود افزوده می‌شود چنانچه بر اصل کتاب مطالب زیادی اضافه گردید. [صفحه ۵۵۵]

تعلیقات و اضافات

اشاره

شروع به تعلیقات: ص:- ۲ س:- ۷

در عراق از هر طرف رو به کربلاء آورده و به زیارت قبر مطهر بیشتر اهمیت می‌دهند

اشاره

برادران ما شیعیان عراق که اکثریت جمعیت آن سامان را تشکیل داده‌اند در مذهب خودشان تشیع بسیار ثابت‌قدم و در ترویج مذهب اهتمام داشته و در مقابل مخالفین مذهب شیعه قد علم کرده و در مقام دفاع از حیم مذهب مقدس تشیع آماده و ثابت‌قدم هستند. و در ایام زیارتی در نجف اشرف و کربلاء و کاظمین و سامراء که هر یک از مشاهد مشرفه موسم مخصوص و ایام زیارتی ویژه‌ی به خود دارد از هر طرف رو به مشاهد مشرفه آورده و اجتماع بزرگ نموده و شعائر دینی را در ایام زیارت و مواسم مخصوصه رونق داده و به طرز أحسن برپا می‌نمایند. و از اوصاف پسندیده و صفات ارزنده که در آن مواقع قلوب [صفحه ۵۵۶] را

جلب و بر اشخاص فهمیده بسیار جالب و قابل ارزش است آنست: در روزهای زیارتی در نجف و یا کربلاء و سائر مشاهد مشرفه اشخاصی که همیشه در بیابان و صحرا و در اطراف فرات و دجله به کشاورزی و گله‌داری و دامپروری و زراعت اشتغال دارند و کمتر به شهرها آمد و رفت می‌کنند و اغلب در ایام زیارتی رو به شهر می‌آورند از هر طرف به مشاهد مشرفه خصوصا کربلاء هجوم آورده و در ایام سوگواری با شعار عزا و در اعیاد با شعار شادی که در میان زنان اعراب [۴۱۹] عراق (اشخاص بادیه نشین) مرسوم است وارد شده و در صحن مقدس و رواقهای حرم مطهر مسکن کرده و شب و روز زیر آسمان کبود عراق در سرما و گرما اطاقهای نشیمن آنها بوده و می‌نشینند و می‌خوابند و زندگانی می‌نمایند ولی دیده نمی‌شود با آن کثرت و ازدحام آنها که برای راه رفتن به حرم مطهر به جز یک راه باریک از میان مردم باز بوده که یک یا دو نفر به زحمت می‌توانند از آن جا عبور کند در میان‌شان [صفحه ۵۵۷] نزاعی درگیرد و شبها سرهای خانواده‌ی که فضای صحن مطهر و در بعضی از خیابانها مسکن کرده و در موقع خواب به پاهای خانواده‌ی دیگر چسبیده است و با آرامش روحی و جسمی که پیاده و اغلب پابرهنه راه آمده و خسته و خوابیده‌اند ابدا کسی با دیگری به مقام نزاع و گلایه نیامده و جنگ و جدالی به راه نمی‌اندازند در صورتی که برحسب عادت در آن کثرت جمعیت و ازدحام و ضیق مکان برای سکونت خانواده‌ها نزاع و اوقات‌تلخی بیشتر درگیرد و برای اشغال مکان با هم دیگر به مقام جنگ و جدل برخیزد ولی ابدا از ستیزگی و جدال آثاری دیده نمی‌شود و اصلا از آنها دزدی از اشیاء یک دیگر دیده نشده انسان قهرا از آن اخلاق و رفتار آنها خوشحال شده و از آن رویه‌ی انسانی در آن مردم بیابانی مسرور می‌گردد دین مقدس اسلام است که در آن افراد اثر کرده و آن بیابانیها را آن طور تربیت کرده است.

نقل کلمات آقا سید جواد شبر

و در اینجا خوش دارم آنچه سید علامه‌ی خطیب شهیر آقا سید جواد شبر سلمه الله تعالی [۴۲۰] در اثر نفیس خود کتاب «ادب الطف» او [صفحه ۵۵۸] «شعراء الحسین علیه‌السلام» که تا این تاریخ چهار مجلد از آن کتاب نفیس طبع و نشر گردیده در جلد اول راجع به روز اربعین سیدالشهداء علیه‌السلام نگارش داده بیاورم و عین عبارات عربی شیرین ایشان را که به طور خلاصه بر احوال ایام ارعبنی حاوی است نقل نمایم: در جلد اول ص ۴۱ ط بیروت سال (۱۳۸۸) ه. ق گوید: اربعین الحسین (ع) فی کربلاء یوم اربعین الحسین علیه‌السلام و هو یوم العشرین من صفر من أضخم المؤتمرات الاسلامیهٔ یجتمع الناس فیه کاجتماعهم فی مکهٔ المکرمهٔ تلتقی هناک سائرا لفئات من مختلف العناصر و یعتنق شمال العراق بجنوبه و الوفود من بعض ألاقطار الاسلامیهٔ فهذا الموکب یردد انشودته باللغهٔ [صفحه ۵۵۹] العربیهٔ، و ذاک باللغهٔ الترکیهٔ، و ثالث باللغهٔ الفارسیهٔ، و رابع باللغهٔ الاوردیهٔ و هکذا. و لست مبالغا اذا قلت: ان هذا الموسم یجمع اکثر من ملیون نسمهٔ جاءت لا حیاء ذکری الاربعین أو لزیارهٔ (مرد الرأس) اذأن الروایات تقول: ان رأس الحسین علیه‌السلام أعید الی الجسد الشریف بعد اربعین یوما من استشهاده، جاء زین‌العابدین علی بن الحسین علیه‌السلام و الفواطم معه و معهم الرأس الشریف و بقیهٔ الرؤوس و منه زیارهٔ الاربعین. ان هذه المواکب من سائر الاقطار و مختلف البلدان تؤم کربلاء و قد سجلت ادارهٔ السلطنهٔ المحلیهٔ اکثر من ۳۰۰ موکب اکثرها یضرب الخیام حوالی کربلاء و البعض یحجز المحلات الکبیرهٔ و تستهلک کربلاء فی هذا الموسم من الرز ما لا یقل عن مائهٔ طن و کل موکب له منادون یدعون الناس الی المائدهٔ و تناول الطعام باسم الحسین علیه‌السلام. و تتخلل هذا الموسم زیارات التعارف بین المواکب و تبادل العواطف و تقدیم التمنیات و التحیات و عظیم الاجر یوم الحشر، ان الالاف من الناس یقومون بالخدمهٔ لهؤلاء الزوار و یسخون بانفسهم من أجل راحهٔ الزائرین فالبعض یسقی الماء المعطر و المذاب فیه السکر، و البعض برش ماء الورد، و البعض بالتهویهٔ بالمراوح الیدویهٔ و هکذا. چنانچه بیان فرموده در ایام اربعین در عراق بیشتر از یک ملیون نفوس با مواکب حسینی برای زیارات قبر مطهر وارد کربلاء می‌شوند و اجتماع عظیم محبت‌آمیز مشتمل بر تعارفات مهرانگیز و اتحادآور و [صفحه ۵۶۰] مودت‌خیز فراهم می‌آید و آن شهرستان مقدس یک پارچه عزا و ناله و ضجه و نوحه

و نـدبه بر سـید مظلومـان می گردد، و مواکب از حرم حضـرت سیدالشـهداء علیه‌السـلام خـارج شـده به حرم حضـرت ابوالفضـل قمر بنی‌هاشم (ع) هجوم‌آور می‌شونـد، و در آن روز اثرات نهضت حسـینی در جلو چشم انسان مجسم و دلهای آگاه به یاد آن می‌افتنـد: که در مثل همان روز امام سـجاد علیه‌السـلام با عمه‌ها و خواهرهای خویش وارد آن سـرزمین شده و سـرهای مبارک شهداء و رأس مطهر ریحانه‌ی رسول‌الله صـلی الله علیه و آله را به جسـد اطیبش ملحق فرموده آیا بانوان عصـمت و مخـدرات خاندان رسالت در آن موقع در چه حـال بوده‌انـد؟ آیـا جـابر رضـی‌الله‌عنه و سـائر بنی‌هـاشم که تفصـیلا از افراد آنهـا اطلاع نـداریم خاک بر سـر خودشان می‌ریخته‌انـد؟اگر انسـان جزئی‌ترین تـأملی به دل خود راه بدهـد و آن منظره‌ی جانگـداز را در جلو چشم خود مجسم نمایـد آیـا جا ندارد که خاک بر سـر بریزد؟ که یک مشت درنده‌های بنی‌أمیهٔ و یاران آنها پسـر پیغمبر خدا را بکشـند و سـر فرزند مؤسـس دین و آورنـده‌ی اسـلام و قرآن و خـاتم انبیاء را به شام به ارمغان ببرنـد و شـرم نکرده اظهار اسـلام هم نماینـد و سـر اطیب او را خانواده‌ی داغدیده‌اش برگردانند و در کربلاء به جسد اطهرش ملحق نمایند، چرا؟ برای این که سـلطنت شوم یزید پلید استقرار و استقلال یابد، و کسـی با وی در مقام معارضه نباشـد، گرچه اسـلام را زیر پاانـدازد. و لـذا حسـین بن علی علیه‌السـلام می‌خواهد که قد علم کند و اسـلام و دین یزید را تبدیل به اسـلام واقعی و دین محمدی و حسـینی کند [صفحه ۵۶۱] زیرا اگر نهضت حسـین علیه‌السلام نبود از اسـلام اثری باقی نمی‌مانـد مگر اسـلام یزیـدی، و از دین آثاری نبود مگر دین اموی، در شامات اقربائی به رسول‌الله صـلی الله علیه و آله نمی‌شـناختند مگر بنی‌أمیهٔ، و یزیـدی که شب و روز بـا میمونهـا محشور بود و بـا قرود و فهود سـر و کـار داشت و خمر و قمـار روزگـارش خوش بود رجوع شود به کتـاب (النزاع و التخـاصم) مقریزی طبع مصـر. انسـان فهیمـده و مسـلمان باوجـدان اگر همیشـه گریـان و نالاـن باشـد جـا دارد، زیرا فقـط تأمل در این که آیا از خست و دنائت دنیا نیست؟ و از عجائب و غرائب روزگار به شـمار نمی‌آیـد؟ که فرزنـد پیغمبر صـلی الله علیه و آله را بکشـند و سـر مبارک او را پیش زنازاده‌ها به کوفه و دمشق به ارمغان ببرند؟ مگر حسـین بـن علی علیه‌السـلام چـه کرده بـود؟ و چـه گنـاهی نعوذبالله‌تعـالی از وی سـر زده بـود؟ بلی به دیکتـاتوری قلـدری سـر فرود نمی‌آورد.

دعبل خزاعی و شعر او

در اینجا دو بیت از قصـیده‌ی دعبل خزاعی رحمه الله را بایـد سـرود و گریه کرد: لا اضـحک الله سن الـدهران ضـحکت و آل احمد مظلومون قد قهروا مشـردون نفوا عن عقر دارهم کأنهم قد جنوا ما لیس یغتفر متأسفانه تا حال بقیه‌ی آن قصیده‌ی شریفه در اثر تتبع و تحقیق و کنجکاوی و تفتیش أساتیـد عظام پیـدا نشـده است. [صـفحه ۵۶۲] چنـانچه آنان که از معاصـرین اشـعار دعبل رحمه الله را جمع‌آوری کرده [۴۲۱] و تدوین نموده‌اند به بقیه‌ی آن قصـیده اطلاع نیافته‌اند گویا چنین [صـفحه ۵۶۳] حدس زده می‌شود در آن قصـیده مثـالب و مطـاعن دشـمنان أهل‌بیت و ظالمین بر خانـدان رسالت را به نظم آورده و از ترس و خوف سـتمکاران روزگار و از جهت تقیه آن قصـیده را پنهان داشـته و از بین رفته باشد شـیخ علامه‌ی متبحر واسع الاطلاع آقا شـیخ محمد سماوی نجفی قدس‌سره نیز می‌فرمود: که هر چه تتبع نموده‌ام به بقیه‌ی آن قصیده غراء اطلاع پیدا نکرده‌ام چنانچه در بعضی از تألیفات خود نیز به این مطلب اشاره فرموده است [۴۲۲] . نام دعبل محمد بن علی بن رزین از اولاد بدیل بن ورقاء صحابی است.

مرثیه‌ی دعبل بر سیدالشهداء

از اشـعار دعبـل خزاعی رضـوان‌الله‌علیه است که در مرثیه‌ی سیدالشـهداء علیه‌السـلام گفته است: [صـفحه ۵۶۴] ۱- جـاؤوا من الشام المشومـهٔ اهلها بالشؤم یقدم جندهم ابلیس ۲- لعنوا، و قـد لعنوا بقتـل امامهم ترکوه و هو مبضع محموس ۳- و سبوا- فواحزنی- بنات (محمد) عبری حوا سر ما لهن لبوس ۴- تبالکم، یا ویلکم، أرضیتم بالنار؟ ذل هنا لک المحبوس ۵- بعتم لدنیا غیرکم، جهلا لکم، عز

الحیاة، و انه لنفیس ۶- أخسر بها من بیعة أمویة لعنت، و حظ البایعین خسیس ۷- بؤسا لمن بایعتم، و کأننی بامامکم وسط الجحیم حبیس ۸- یا آل (احمد) ما لقیتم بعده من عصبة هم فی القیاس مجوس ۹- کم عبرة فاضت لکم و تقطعت یوم (الطفوف) علی (الحسین) نفوس [۴۲۳] . [صفحه ۵۶۵] ۱۰- واحسرتاه لکم جسوم بالعرا فیها، و فوق الذا بلات روؤس ۱۱- صبرا موالینا، فسوف یدیلکم یوم علی آل اللعین عبوس ۱۲- ما زلت متبعا لکم و لامرکم، و علیه نفسی ما حییت أسوس نقل از دیوان دعبل قدس‌سره جمع آقای دکتر اشتر ص ۲۶۱ -۲۶۰- ط دمشق و در پاورقیها به اختلاف نسخ خصوصا در نسخه‌ی علامه‌ی سماوی (ره) تفصیلا اشاره کرده که از نقل آنها صرف‌نظر شد.

از اشعار نغز دعبل در مرثیه‌ی آن حضرت

چنانچه از مرثیه‌های مشهور دعبل خزاعی رحمه الله است که آن را آقای دکتر عبدالکریم اشتر در کتابش (دعبل بن علی الخزاعی شاعر آل البیت حیاته و شعره دراسة تحلیلیة) ط دمشق در ص ۲۳۲ نقل کرده و در دیوان در ص ۴۱- قسم اول- نقل نموده است. ۱- رأس ابن بنت محمد و وصیه یا للرجال- علی قناة یرفع ۲- و المسلمون بمنظر و بمسمع لاـ جازع من ذا و لا متخشع ۳- ایقظت أجفانا و کنت لها کری و أنمت عینا لم تکن بک تهجع [صفحه ۵۶۶] ۴- کحلت بمنظرک العیون عمایة و أصم نعیک کل اذن تسمع ۵- ما روضة الا تمنت أنها لک مضجع، و لخط قبرک موضع و این اشعار در دیوان دعبل جمع آقای دجیلی ص ۱۰۷ موجود است و در معجم الادباء یاقوت در ج ۱۱ ص ۱۱۰ ط مصر و اعیان الشیعة ج ۳۰ ص ۳۵۳ و المدائح النبویة ص ۱۳۲ و مناقب ج ۲۷۱:۳ و در کتب دیگر نیز نقل شده است.

کاش شعرای عجم از امثال دعبل پیروی می‌کردند

ای کاش شعراء عجم از ترک و فارس و دیلم در سرودن اشعار مراثی و نوحه‌سرائی و مرثیه‌خوانی پیروی از امثال دعبل خزاعی می‌کردند و از آن عالم شاعر نامدار شیعه مرثیه گفتن را بر سیدالشهداء علیه‌السلام می‌آموختند خصوصا آنان که در آذربایجان، با زبان ترکی محلی آذری بر سید مظلومان نوحه و ندبه کرده و اشعار می‌سرایند از دعبل رحمه الله سرمشق اخذ می‌کردند و هر چه به ذهن‌شان بیاید و با سجع و قافیه موافق آید از آوردن آن کلمات خودداری کرده و با تناسب مقام امام علیه‌السلام و افراد خاندان رسالت اشعار به نظم می‌آوردند و نسبت ناروانی خدای نکرده بدون این که متوجه بشوند در مقام نوحه‌سرائی به امام علیه‌السلام یا به سائر افراد خاندان رسالت نمی‌دادند و از زبان مبارک امام علیه‌السلام یا قمر بنی‌هاشم علیه‌السلام یا زینب کبری علیهاالسلام جعل قصه که از زبان حالی بیرون می‌رود و از نوحه و ندبه کردن خارج می‌شود و جعل [صفحه ۵۶۷] تاریخ است خودداری می‌کردند و بسیار مواظبت و دقت می‌نمودند که از رویه و طرز زبان حالی که مناسبت داشته باشد کنار نمی‌شدند و از جعل قصه و دروغ آشکارا پرهیز می‌کردند تا اهانت به عالم تشیع واقع نشود و دشمنان دستگاه تبلیغات سیدالشهداء علیه‌السلام آن پیرایه‌ها را دست‌آویز نکرده و به اوضاع و احوال عالم شیعه هجوم‌آور نشوند.

نصیحت به آنان که با زبان ترکی آذری نوحه سرایی می‌کنند

متأسفانه که اغلب افراد مردم از معلومات علمی و دین برکنارند و یا سواد ندارند و اگر داشته باشند از اشعار و مرثیه‌های دعبل خزاعی و کمیت أسدی و أمثال آن بزرگان دین که جان عزیز خودشان را بالاـخره فدای راه محبت خاندان رسالت و اهل‌بیت طهارت کرده‌اند اطلاع ندارند چون از لغت عربی و زبان عرب بهره‌ای ندارند و اهتمام به یاد گرفتن زبان قرآن و لغت دینی اسلام نمی‌کنند و دستهای مرموز استعمارگران و دشمنان قرآن و اسلام در کارند و اغلب مسلمانان مصیبت‌زده در خوابند و در خواب

خرگوشی غوطه‌ورند و گوش شنوائی ندارند حتی آنهائی که خودشان را اهل دیانت می‌دانند و در مسجد و محرابند ولی اغلب عوام و از رویه‌ی دینی بیزارند و تمایلات نفسانی خودشان را از دین می‌دانند: لا- حول و لا- قوة الا- بالله (آنچه جائی نرسد فریاد است).

نسبت‌های ناروا به خاندان رسالت خلاف شرع است

آیا عیب نیست که گفته شود زینب کبری علیهاالسلام یا سائر مخدرات خاندان رسالت در مقابل لشگر عمر بن سعد بنا کردند بر سید مظلومان [صفحه ۵۶۸] نوحه و ندبه کردن و (زلفهای خود را پریشان کرده و به دست گرفت و عرض کرد یا محمدا...) اینگونه جملات که نسبت خلاف شرع به افراد مخدرات اهل‌بیت طهارت است خواه در نظم باشد یا در نثر بلاشک نسبت خلاف احکام دین است که به آنها داده می‌شود زیرا حرمت بیرون آوردن زن موهای خود را در پیش نامحرمان از ضروریات اسلام است و هرگز بانوان عصمت آن را در کربلاء یا در سائر مواقع به عمل نمی‌آورند و از این قبیل جملات که اگر شرح داده شود به درازا می‌کشد نباید نسبت داد. یا جملاتی در نظم و نثر در حق امام علیه‌السلام یا سائر افراد خاندان امام بیان کردن که ذلت و حقارت‌آور باشد باید از آن پرهیز نمود یا اوصافی نسبت دادن که با صفات امام معصوم درست نمی‌آید یا با القابی امام (ع) را مخاطب قرار دادن که آن القاب و خطابات از اوصاف جبابره‌ی روزگار و از ستمکاران غدار به یادگار است چنانچه امیرالمؤمنین (ع) در خطب نهج‌البلاغة فرموده است: مرا با آن خطابها که جبابره را مخاطب می‌سازند مخاطب قرار ندهید. و این جملات از باب یادآوری بود که شعراء دستگاه امام حسین (ع) متذکر باشند و علاقه‌ی عوامانه آنها را وادار نکند که هر چه به زبان‌شان در نظم و نثر بیاید بگویند و هر طور دل‌شان خواست به نظم آورند و باید از دروغ در نهایت درجه پرهیز کنند که از گناهان کبیره است و حربه و اسلحه با رفتار و کردار خودشان به دست دشمن ندهند از امام [صفحه ۵۶۹] (ع) وارد است که مضمونش این است که فرمود: برای ما زینت باشید نه این که عیب و ایراد شوید طوری رفتار نمائید که ما را به مردم محبوب سازید نه این که اعمال و گفتار و رفتار شما آنها را از ما دور کند و از عالم شیعه منزجر و متنفر و رنجور سازد. و ناگفته نماند: اشعار مراثی دعبل خزاعی قدس‌سره زیاد و در قصیده‌ی تائیه [۴۲۴] که از شاهکارهای دعبل رحمه الله است نیز از مصائب آل محمد صلی الله علیه و آله آورده و دیوانهائی که در جمع و تدوین اشعار دعبل (ره) تألیف شده و در عصر ما چند دیوان از آنها قدم به عالم مطبوعات گذاشته مراثی زیادی را مشتمل است به آنها مراجعه شود.

طبقات الشعراء دعبل

و برای خود دعبل خزاعی (ره) تألیفاتی است که ابن الندیم (الفهرست ۲۲۹) ذکر کرده و از آنهاست کتاب (طبقات الشعراء) و تا اواخر قرن هفتم هجری نسخه‌ی از آن کتاب در حلب بوده دکتر عبدالکریم اشتر در کتاب (دعبل بن علی الخزاعی شاعر آل البیت) گوید: و قد کانت نسخة من الکتاب فی حلب فی نهایة القرن السابع (سنه ۶۹۴ ه) مع نسخة من دیوان دعبل، لانا وجدنا اسمه فی الفهرست الطریف الذی سمی: المنتخب مما فی خزائن الکتب بحلب، و قد سمی‌الکتاب فیه: طبقات الشعراء، و وقع تحت رقم ۶۰۱- ثم فقدناه- من بعد- کما فقدنا [صفحه ۵۷۰] الدیوان ص ۲۷۹ ط دمشق. از کتاب طبقات الشعراء دعبل قدس‌سره مبرد در کامل، و ابن الجراح در الورقة، و ابن معتز در طبقات الشعراء، و مرزبانی در معجم الشعراء، و آمدی در الموازنة، و المؤتلف و المختلف، و خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، و مقدسی در الظرائف و اللطائف، و ابن رشیق در العمدة، و دیگر اشخاص زیادی در تألیفات خودشان نقل کرده‌اند ابن رشیق در العمدة ج ۱ ص ۱۱۳ گوید: علی ان منهم من لم یقل قط الا هجوا او شبیها به: کیحیی بن نوفل، ذکره دعبل فی طبقاته...

شهادت دعبل

دعبل خزاعی رضوان‌الله‌علیه در ایام حیات و زندگانی پرارزش خویش علنی ستمکاران و ظالمهای روزگار را هجو کرده و فراعنه‌ی زمان خود و خونخواران دنیا را سب و شتم نموده است و لذا می‌فرموده: (لی خمسون سنهٔ أحمل خشبتی علی کتفی أدور علی من یصلبنی علیها فما اجد من یفعل ذلک) و لذا غالب در اشعار وی هجو ستمکاران و رثاء اهل‌بیت علیهم‌السلام است. تا بالاخره در اهواز یکی از دژخیمان مالک بن طوق ده هزار درهم از آن خونخوار غدار گرفت و در پی دعبل رحمه الله می گشت تا او را در یکی از دهات (سوس) که نامش (طیب) بوده یافت و از ظهر قدم وی با عکازی مسموم زد و فردای آن دعبل (ره) از دنیا رفت و در آن قریه مدفون شد و گفته شده که او را حمل بسوس کرده و در آنجا دفن کردند. [صفحه ۵۷۱] و از شعر بحتری که در مرثیه‌ی او گفته معلوم می‌شود که در سوس که در اهواز است مدفون شده چنانچه گوید: جدث علی الاهواز یبعد دونه مسری النعی و رمهٔ بالموصل ولی قریه‌ی (طیب) از قراء اهواز نیست، و وفات دعبل شاعر اهل‌بیت در سال (۲۴۶) ه اتفاق افتاده است. و کسی که در موصل است و بحتری به وی اشاره کرده عبارت از ابوتمام حبیب طائی است. و ابن رشیق که در سال (۴۵۶) ه وفات یافته در (العمدهٔ) درباره‌ی وفات دعبل (ره) و سبب آن مطلب دیگری نیز نقل کرده رجوع شود به (العمدهٔ) ج ۱ ص ۷۲ ط ۴ بیروت، و ولادت دعبل (ره) در سال (۱۴۸) ه بوده که در همان سال امام صادق علیه‌السلام از دنیا رحلت فرموده و شهادت وی چنانچه گذشت در سال (۲۴۶) ه اتفاق افتاده معلوم می‌شود در حین وفات (۹۸) سال داشته است خداوند او را با ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام محشور فرماید. و ناگفته نماند: مرثیه‌ای که از دعبل رحمه الله نقل شد: رأس ابن بنت محمد و وصیه.... الخ

اشعار نغز دعبل را اعتماد السلطنهٔ به شعراء قزوین داده و آن اشتباه است

در کتب معتبره چنانچه گذشت موجود و نسبت آنها را به دعبل (ره) داده‌اند و جای شک نیست که از آن عالم شاعر نامدار است. ولی مرحوم محمد حسن خان اعتماد السلطنهٔ مراغی وزیر علوم [صفحه ۵۷۲] زمان ناصرالدین قاجار در کتاب «حجهٔ السعادهٔ فی حجهٔ الشهادهٔ» نسبت آن اشعار را به بعضی از شعراء قزوین داده چنانچه احوالات خط حرکت اسراء خاندان رسالت را تا شام از مقتل مجعول منسوب به ابومخنف نقل کرده و با این که گفته: مع ما نحن علیه من عدم الطمأنینهٔ الی ما تفرد لوط [۴۲۵] بروایته فی مقتله... باز گوید: همانا به این گردانیدن سر مبارک در دیار اسلام و قلمرو شریعت سید الانام علیه‌السلام و اشهارش در هر شهر اشعار است اشعاری که یکی از قدماء نکته‌سنجان محروسه‌ی قزوین سروده و چه نغز فرموده از ابویوسف قزوینی نزیل بغداد منقول است که گفت: ابوالعلاء معری را گفتم از نتایج طبع تو آیا هیچ در حق اهل‌بیت رسول‌الله علیهم‌السلام هست؟ به درستی که برخی از سخن طرازان مملکت قزوین درباره‌ی ایشان شعرها می‌سازند که فصحاء تنوخ از اتیان به مثل آن عاجزند گفت: شعراء قزاونه چه می گویند: گفتم: می گویند: [صفحه ۵۷۳] رأس ابن بنت محمد و وصیه.... الخ (و اشعار را تا آخر نگارش داده ص ۶۴). ابوالعلاء گفت: و من می گویم: مسح الرسول جبینه فله بریق فی الخدود ابواه من علیا قریش وجده خیر الجدود

پشیمان شدن یزید از ترس مردم

بعد اعتماد السلطنهٔ گوید: بعد از ورود علی بن الحسین علیه‌السلام و اهل‌بیت عصمت به شره دمشق چیزی نگذشت که بر یزید به معاویه معلوم گشت که از جهت قتل حسین بن علی علیه‌السلام عقیدت اهل اسلام در حق او دیگرگون شده و خوف خروج و خلع است لاجرم از این وقت سیاق گفتار و کردار بگردانید و از کشتن آن بزرگوار تبری اظهار همی کرد و همی گفت: و ما علی لو احتملت الاذی و انزلت الحسین معی فی داری و حکمته فیما یرید و ان کان علی فی ذلک و هن فی سلطانی حفظا لرسول‌الله صلی

الله علیه و آله و رعایهٔ لحقه و قرابته لعن الله ابن مرجانه فانه اضطره فقتله فبغضنی بقتله الی المسلمین و زرع فی قلوبهم العداوهٔ فابغضنی البر و الفاجر بما استعظموه من قتلی الحسین ما لی و لابن مرجانهٔ لعنه الله و غضب علیه. بعد پشیمان شدن ابن مرجانهٔ را نیز نقل کرده است. ص ۶۵ ط تبریز سال (۱۳۱۰) ق. و تعجب است که نسبت اشعار دعبل (ره) را به نکته‌سنجان قزوین داده و گفتگوی ابویوسف قزوینی را با ابوالعلاء معری نقل نموده [صفحه ۵۷۴] و آن اشعار نغز را به شاعر مجهولی از شعراء قزوین منسوب داشته، شعراء قزوین کجا و آن اشعار نغز عالی کجا، که بتوانند آنها را بسرایند، در صورتی که یاقوت در معجم‌الادباء و امثال وی آنها را از اشعار دعبل (ره) دانسته و در این که از اوست جای شک نیست. و ممکن است از شعراء قزوین آن اشعار دعبل (ره) را به خود نسبت داده و ابویوسف قزوینی هم متوجه آن حلیت و سرقت نشده است چنانچه اعتمادالسلطنهٔ نیز متوجه نشده که آن اشعار از شاعر نامدار اهل‌بیت اطهار علیهم‌السلام دعبل خزاعی رحمهٔ الله علیه است. [صفحه ۵۷۵]

عزاداری اهل بیت در شام سه روز است

اشاره

ص:- ۴۴ س:- ۱۵ (بیشتر از ده روز در دمشق توقف نکرده‌اند) و از تاریخ طبری معلوم می‌شود که نوحه و ندبه‌ی خاندان رسالت در شام بعد از آن که یزید پلید از باب سیاست و جلوگیری از تنفر افکار عمومی از وی اجازه داده که بر سیدالشهداء علیه‌السلام اقامه‌ی عزاء نمایند سه روز اقامه‌ی عزاء نموده‌اند چنانچه گوید: ثم قال یزید بن معاویهٔ یا نعمان بن بشیر جهزهم بما یصلحهم و ابعث معهم رجلا من اهل الشام أمینا صالحا و ابعث معه خیلا و اعوانا فیسیر بهم الی المدینهٔ ثم أمر بالنسوهٔ ان ینزلن فی دار علی حدهٔ معهن ما یصلحهن و اخوهن معهن «علی بن الحسین» فی الدار التی هن فیها قال: فخرجن حتی دخلن دار یزید فلم تبق من آل معاویهٔ امرأهٔ لا استقبلتهن تبکی و تنوح علی الحسین فاقاموا علیه المناحهٔ ثلاثا و کان یزید لا یتغدی و لا یتعشی الا دعا علی بن الحسین الیه [۴۲۶] . [صفحه ۵۷۶] بعد از آن طبری اظهار لعن یزید را بر ابن مرجانهٔ و انزجارش از وی نقل کرده در صورتی که باطنا از وی خوشحال و مسرور و مورد انعام و جائزه‌ی خود قرار داده بوده است. پس این که در بعضی کتابها اقامه‌ی عزاء خاندان رسالت را در خانه‌ی یزید در دمشق بیشتر از سه روز نگارش داده‌اند قول ضعیف و خالی از تحقیق است. و بلکه از اهل تحقیق گفته‌اند: که توقف اسراء اهل‌بیت در شام از هفت روز بیشتر نشده است چنانچه در ص ۲۷۴ گذشت و نیز در ص (۳۷۰) از کتاب نقل شد به صفحه‌ی نامبرده مراجعه شود. [صفحه ۵۷۷]

رفتن اسراء خاندان رسالت با چهارپایان خودشان به شام اصل ندارد

ص:- ۶۸- س:- ۲۰ -۱۹ ادعاء صاحب کتاب «کامل‌بهائی» که اهل‌بیت با چهارپایان خودشان به شام رفتند و عین عبارتش چنانچه گذشت این است: «و امام و عورات أهل‌بیت به چهارپایان خود به شام رفتند زیرا که مالها را غارت کرده بودند اما چهارپایان بدیشان گذاشته بودند». کامل‌بهائی ص ۲۹۱ ج ۲ ط- قم این ادعاء وی که اهل‌بیت با چهارپایان خود به شام رفته‌اند علاوه بر آنچه در رد حرفش در اصل کتاب نگارش یافت. فرمایش شیخ اعظم شیخ مفید (ره) در ارشاد آن را تکذیب می‌کند زیرا شیخ (ره) می‌فرماید: ثم اقبلوا علی سلب الحسین علیه‌السلام..... و انتهبوا رحله وابله و أثقاله و سلبوا نسائه.... الخ ارشاد ص ۲۵۷ ط- تبریز. و محدث قمی (ره) نیز عین این عبارات ارشاد را در نفس المهموم نقل کرده است و مترجم آن کتاب گوید: مردم بر ورس و حله‌ها و شتران ریختند و غارت کردند..... شیخ مفید گفت: اناث و شتران و بارو بنه‌ی آن حضرت را غارت کردند [صفحه ۵۷۸] و جامه‌های زنان را بربودند.... ترجمه‌ی نفس الهمهموم ص ۲۰۴ س ۱۸ ط تهران سال ۱۳۷۴ ه ق. و ابن الاثیر در تاریخ کامل گوید:

و مـال النـاس علی الورس و الحلـل و الابـل فانتهبوهـا و نهبوا ثقله و متاعه و ما علی النساء حتی ان کانت المرأة لتنزع ثوبها من ظهرها فیؤخذ منها- ص ۷۹ ج ۴ ط بیروت. و طبری گویـد: و مـال الناس علی الورس و الحلل و الابل و انتهبوها- ص ۳۴۶ ج ۴ ط- مصر- مطبعه‌ی استقامة قاهرة. بنا به صـریح فرمایش و نقل شیخ مفید (ره) و طبری و ابن الاثیر شتران امام علیه‌السلام را غارت کرده‌اند پس آنها را به اهل‌بیت نگذاشته‌اند بماند و قول شیخ مفید (ره) مقدم بر ادعاء صاحب کتاب کامل‌بهائی است زیرا فرمایش وی أقرب به صواب و عقـل و اعتبـار است زیرا ن غـارتگران و وحشیان بیابان که برای آدم کشـتن و امام (ع) کشـتن به دشت کربلاء جمع شـده بودند از چهارپایان امام (ع) نمی‌گذارند چیزی بدیشان بماند. [صفحه ۵۷۹]

مسلمة بن مخلد و تحقیق در تاریخ وفات زینب کبری و ام سلمة

اشاره

ص:- ۸۵- س:- ۲ (و صلی علیها مسلمة بن مخلد) مسلمة بن مخلد انصاری از صحابه است و مسلمة بفتح میم و سکون سین مهملة و مخلـد بضم میم و تشدید لام است از طرف معاویة والی مصـر بوده و در سال ۴۷ به این امر تصـدی کرده و در سال (۶۲) وفات یافته است و عبیدلی تصـریح کرده که او بر زینب کبری علیهاالسلام نماز خوانده معلوم می‌شود بعد از وفات آن بانوی عصمت مسلمة بن مخلـد در همـان سـال وفـات کرده است و این خود نیز قرینه است که وفـات زینب کـبری بنـا به قول بعضـی از بزرگـان در سـال ۶۵ هجرت درست نیست و صحیح آنست که در سال ۶۲ می‌باشد. و به وفات مسلمة بن مخلد در سال ۶۲ هجرت جمال‌الدین ابن تغری بردی أتابکی متوفی (۸۷۴) ه. ق در «النجوم الزاهرة» تصـریح کرده است ج ۱ ص ۱۵۶ ط دارالکتب- مصـر. چنانچه ابن تغری بردی در همان کتاب و در همان مجلد و صـفحه با این که گفته: که ام‌المؤمنین امسـلمة رضوان‌الله‌علیها در سال ۶۱ هجرت [صفحه ۵۸۰] وفـات یـافته ولی از صـریح عبـارتش معلـوم است که وفـات ام‌المؤمنین بعـد از واقعه‌ی کربلاء اتفـاق افتـاده است ومؤیـد آنست که ام‌المؤمنین در سال ۶۲ از دنیا رحلت کرده باشـد چنانچه قول اقوی و مورد اعتماد همین است. ابن تغری بردی [۴۲۷] در حق امسلمة گویـد: و کـانت من أجمـل النسـاء و طـال عمرهـا و عـاشت تسـعین سـنة و اکثر، و هی آخر أمهـات المومنین وفاة، و قـد حزنت علی الحسـین و بکت علیه کـثیرا. از قضـیه‌ی تربت که رسول‌الله صـلی الله علیه و آله به أم‌المؤمنین أمسـلمة داده و فرموده بود که هر وقت دیدی که آن تربت مبدل به خون شده بدان امسـلمة که فرزندم حسـین علیه‌السـلام را کشـته‌اند و خود سیدالشهداء علیه‌السلام نیز به آن أم‌المؤمنین از تربت کربلاء مرحمت فرمود و امر کرد که آن تربت را ماننـد تربتی که جـد بزرگوارش داده نگاه دارد و هر وقت خون شد بداند آن سید مظلومان را شهید کرده‌اند. معلوم می‌شود که قطعا امسلمة بعد از واقعه‌ی جانگداز کربلاء وفات یافته است و علامه‌ی سیوطی در خصایص الکبری قضـیه‌ی تربت دادن رسول‌الله صـلی الله علیه و آله را به امسـلمه با چنـد طریق نقل کرده اسـت رجوع شود به خصائص ج ۲ ص ۴۵۰ ط- مصر و قبه زدن وی در مسجد رسول‌الله (ص) در ص: ۳۶۸- از کتاب گذشت. و از آنچه گفته شد روشن گردید که نسبت به امسلمة دو فقره [صفحه ۵۸۱] تاریخ وفاتی که محب طبری متوفی به سال (۶۹۴) ق در کتابش (السمط الثمین فی مناقب أمهات المؤمنین) ص ۹۵ ط حلب سال ۱۳۴۶ نقل کرده از اغلاط است.

ترجمه‌ی ام المؤمنین ام سلمة

در اینجـا خوش دارم آنچه را که شـیخ فاضـل آقا شـیخ بدرالـدین الصائغ العاملی در جزء اول از کتاب نفیس «أنا مدینـة العلم و علی بابها» در ترجمه‌ی أم‌المؤمنین أمسـلمة (ض) نگارش داده بیاورم چنانچه گوید [۴۲۸] : ان امسلمة من خیار أمهات المؤمنین؛ واحدی زوجات النبی صـلی الله علیه و آله و سـلم الطاهرات، و هی ممن خضع لارادته صـلی الله علیه و آله و سلم و لم یعص لم أمرا، بل هی

سیدهٔ امهات المؤمنین و أفضلهن و أتقاهن و أبرهن بعد خدیجهٔ الکبری سلام‌الله‌علیها؛ کانت ام‌سلمهٔ تحمل عقلا وافرا، و فکرهٔ عمیقهٔ، و بصیرهٔ نافذهٔ، اطاعت الرسول صلی الله علیه و آله و سلم باخلاص؛ و خدمته عن صدق و صفاء و طهارهٔ؛ و کانت لدی الحقیقهٔ اقرب ازواجه صلی الله علیه و آله و سلم الیه، و اسماهن عنده منزلهٔ و أسرعهن تلبیهٔ لما یرضیه، ان جمیع هذا یری من أحوالها و أوضاعها مع النبی صلی الله علیه و آله و سلم و قد اثنی علیها الرسول (ص) غیر مرهٔ و خصوصا فی حدیث الکساء، ذلک الحدیث النیر الذی اثبت طهارهٔ أهل البیت علی و ابنائه الانجاب صلوات الله علیهم أجمعین. [صفحه ۵۸۲] و یری المطلع الخبیر أن أم‌سلمهٔ من أکابر المحدثات عن الرسول صلی‌الله‌علیه‌وآله و سلم و من اجلاء و افاضل راویات احادیثه الزاهرهٔ و خصوصا فیما روته لنا السیدهٔ النبیلهٔ عنه (ص) فی فضل أخیه علی علیه‌السلام. و لهذه السیدهٔ الجلیلهٔ الید الکبری علی‌الدین و أهله فی مقام الدفاع عن قداسهٔ هذا الامم المعصوم، کانت رضی‌الله‌عنها بدافع الایمان و ایثارا للحق غیر مبالیهٔ بعذل عاذل أو لوم لائم فتقف و تعطی علیا علیه‌السلام حقه من المدح و الثناء و السیادهٔ علی سائر الصحابهٔ. کما کانت عند حدوث أی شبههٔ فی علی علیه‌السلام أو اعتراض علیه فی عمل یبدو علی محیاها التأثر و الانفعال ولکنها أبیک لم تکن ممن یلزم ناحیهٔ الصمت و یعجز عن رفع الشبههٔ و الاعتراض بل کانت رضی‌الله‌عنها تنهض منیعهٔ بعقلها، حصینهٔ بعلمها، نشیطهٔ بایمانها و تبرز الحق جلیا و توقف الخصم علیه مثبتهٔ بذلک تبریر أعمال علی علیه‌السلام و أفعاله بما لا- یبقی عند ذلک مقال لقائل. ان أم‌سلمهٔ ذات علم و فضل و رویهٔ، ذات ورع و احتیاط ؛ انها من المحافظات علی نقل الحدیث النبوی بلفظه، و اللواتی لم تؤثر علیهن حمیهٔ الجاهلیهٔ و لا عصبیهٔ الاهل و القومیهٔ و العشیرهٔ، و لم تکتم حدیثا نبویا فی مقام اظهار الحقیقهٔ، کما لم تکن لتخفی شیئا من أحادیث صاحب الرسالهٔ فی مقام ابراز الفضیلهٔ و رفع الجهالهٔ خصوصا عند ما تقوم هذه السیدهٔ للتنویه باسم علی علیه‌السلام و نثر ما تلقته فیه من الرسول صلی الله علیه و آله و سلم من سر و حدیث یشعان عن سمو علی الکوکب الدری ألمتلالیء. [صفحه ۵۸۳] و کم لهذه السیدهٔ الفاضلهٔ من موقف باهر أدلت عنده بالحجهٔ و البرهان علی أن علیا علیه‌السلام کان معتمد الرسول صلی الله علیه و آله و سلم، و خلیفته من بعده، و صاحب سره و نجواه، و وزیره المطلق فی جمیع الامور، و نائبه الخاص فی سائر الاحوال. ان أم‌سلمهٔ من أفاضل النساء المؤمنات اللاتی عرفن فضل علی علیه‌السلام علی جمیع الصحابهٔ و قد سنه و احترمن شخصیته، و جعلن ذکر فضائله علیه‌السلام عبادهٔ، و تلاوتها عبادهٔ، و استماعها عبادهٔ، والنظر فیها عبادهٔ. أجل لقد رأت أم‌سلمهٔ أن فی کتمان أی فضیلهٔ من فضائل علی علیه‌السلام غمطا للحقیقهٔ؛ و ظلما للفضیلهٔ، و عصیانا للرسول صلی الله علیه و آله و سلم، بل علمت من وراء ذلک الکتمان عذاب الله تعالی و سخطه الدائم. فأم سلمهٔ امرأهٔ علمت، و ما اکثر العالمین و العالمات، ولکنها عملت، و ما اقل العاملین و العاملات، و بعملها و زیادهٔ عرفانها و اجلالها لعلی علیه‌السلام کان لها الفوز علی زوجات النبی (ص) بمزید قربها منه و اعزازه عنده باستثناء خدیجهٔ سلام‌الله‌علیها. ام‌سلمهٔ (ض) اسمش «هند» است و از مهاجران به حبشهٔ بوده و به مدینه مراجعت نموده و او را ابوبکر خواستگاری کرده قبول ننموده و رد کرد و رسول‌الله (ص) او را در سال دوم از هجرت تزویج فرمود و بعضی گفته: در سال چهارم قضیه‌ی تزویج واقع شد، و اخلاص و محبت وی به امیرالمؤمنین و صدیقه‌ی طاهرهٔ و حسنین علیهم‌السلام مشهورتر از آنست که ذکر شود و مشاجره و مباحثه او با عائشه در مکه وقتی که عائشهٔ [صفحه ۵۸۴] می‌خواست به جنگ امیرالمؤمنین (ع) به بصرهٔ رود کشف از معرفت و کمال آن أم‌المؤمنین نموده و از مطاعن عائشهٔ بشمار است. رسول‌الله (ص) کتابی که در آن اسماء اهل جنت و اسماء اهل آتش بود نزد ام‌سلمهٔ (ض) به ودیعت گذاشته بود، و همچنین امیرالمؤمنین (ع) موقع تشریف بردن به عراق کتبی نزد وی گذاشته که بعدا به امام حسن (ع) داد و آن حضرت نیز به امام حسین (ع) داده است. و نیز امام حسین (ع) وقتی که به عراق تشریف می‌برد کتب علم امیرالمؤمنین (ع) و ذخائر نبوت و خصائص امامت را نزد آن بانوی معظمه امانت گذاشت و پس از مراجعت امام زین العابدین (ع) به مدینهٔ آنها را به آن حضرت تقدیم کرد. تمامی اینها دلالت بر عظمت و جلال آن أم‌المؤمنین دارد رضوان الله تعالی علیها. [صفحه ۵۸۵]

تحقیق عمیق در تاریخ ام کلثوم

اشاره

ص:- ۱۱۸- س:- ۱۲ (و بر فرض صحت موضوع ام‌کلثوم در حال حیات خلیفه‌ی ثانی وفات یافته است) این قول یکی از اقوال درباره‌ی وفات ام‌کلثوم است که از حضرت صدیقه‌ی طاهره سلام‌الله‌علیها متولد شده و اقوال در تاریخ وفات و سبب آن مختلف است و قول مذکور اعتماد را نشاید. و حق مطلب آنست که تاریخ أم‌کلثوم رضوان‌الله‌علیها بسیار مبهم و تاریک است و هر چه تأمل بیشتر شود بر تاریکی و ابهام آن افزوده می‌شود و به نحویست که نتوان به طرفی اطمئنان حاصل کرد و همچنین تزویج او به عمر واقع امر درست معلوم نیست که اصل حقیقت قضیه چه نحو است و یا چه سری در کار بوده است؟ و حق با شیخ اعظم مفید قدس‌سره است که فرموده: اختلاف در نقل آن حدیث را باطل می‌سازد. [صفحه ۵۸۶] از نقل شیخ قدس‌سره در خلاف از عمار بن یاسر رحمه الله [۴۲۹] وفات ام‌کلثوم و آوردن جنازه‌ی او و فرزندش زید را و نماز خواندن به آنها معلوم می‌شود وفات ام‌کلثوم در حال حیات عمار یاسر (ره) اتفاق افتاده و اگر نقل وی وفات ام‌کلثوم را در زمان عمر نرساند لا اقل وقوع آن را در زمان امیرالمؤمنین علیه‌السلام ثابت می‌کند زیرا عمار رحمه الله در جنگ صفین شربت شهادت نوشیده که رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرموده بود: تقتلک الفئة الباغیة پس وفات ام‌کلثوم قبل از شهادت عمار موقعی که در مدینهٔ بود اتفاق افتاده است.و از دو فقره حدیث که کلینی و شیخ رحمهما الله تعالی در باب عده به اسناد خودشان روایت کرده‌اند معلوم می‌شود که ام‌کلثوم در حین وفات عمر زنده بوده و در زمان عمر وفات نیافته است و در هر دو حدیث نقل شده از امام صادق علیه‌السلام: وقتی که عمر وفات یافت امیرالمؤمنین علیه‌السلام نزد ام‌کلثوم آمده و دست او را گرفت و او را به خانه‌ی خود آورد [۴۳۰] . و از مؤرخین تصریح کرده‌اند که وفات ام‌کلثوم بعد از خلیفه‌ی ثانی اتفاق افتاده ابن سعد در طبقات گوید: عمر ام‌کلثوم را تزویج کرد [صفحه ۵۸۷] و هنوز او به حد بلوغ نرسیده بود و نزد عمر بود تا عمر به قتل رسید [۴۳۱] . و گاه نقل کرده که عبدالله عمر به ام‌کلثوم نماز خواند و در نقل دیگر گفته: سعید بن عاص امیر مردم بود به وی نماز خواند. و نسابه‌ی عبیدلی در اخبار زینبات گفته: که عبدالله و سعید هر دو با هم به او نماز خواندند و در بحارالانوار نقل از مناقب گوید [۴۳۲] : و ذکر ابومحمد النوبختی فی کتاب الامامهٔ ان ام‌کلثوم کانت صغیرهٔ و مات عمر قبل ان یدخل بها و انه خلف علی ام‌کلثوم بعد عمر عون بن جعفر ثم محمد بن جعفر ثم عبدالله بن جعفر. این نقل با نقلی که برای عمر فرزندی از ام‌کلثوم متولد شد به نام زید و دختری به نام رقیهٔ چطور می‌سازد؟. در صورتی که نقل نوبختی رحمه الله مورد اعتماد و اعتناء است. ابن سعد در طبقات گوید: تزوجها عمر بن الخطاب و هی جاریهٔ لم تبلغ فلم تزل عنده الی ان قتل و ولدت له زید بن عمر و رقیهٔ بنت عمر ثم خلف علی ام‌کلثوم بعد عمر عون بن جعفر بن ابی‌طالب بن عبدالمطلب فتوفی عنها ثم خلف علیها اخوه محمد بن جعفر بن ابیطالب بن عبدالمطلب فتوفی عنها فخلف علیها اخوه عبدالله بن جعفر بن ابیطالب [صفحه ۵۸۸] بعد اختها زینب بنت علی بن ابی‌طالب فقالت ام‌کلثوم: انی لاستحیی من اسماء بنت عمیس ان ابنیها ما تا عندی و انی لا تخوف علی هذا الثالث فهلکت عنده و لم تلد لاحد منهم شیئا [۴۳۳] .چنانچه نوبختی رحمه الله نقل کرده و ابن سعد در طبقات تصریح نموده ام‌کثلوم بعد از عمر با سه نفر از فرزندان جعفر طیار رضی‌الله‌عنه تزویج کرده و عبارت ابن سعد صریح است که تزویج عبدالله جعفر ام‌کلثوم را بعد از زینب کبری علیهاالسلام واقع شده که ظاهر در تزویج او بعد از وفات آن بانوی عصمت است. نه این که به زینب کبری علیهاالسلام طلاق داده باشد که از اکاذیب ابن حزم اندلسی است [۴۳۴] . [صفحه ۵۸۹] و اگر وفات ام‌کلثوم در زمان حیات عمار یاسر رحمه الله اتفاق افتاده باشد آن وقت تزویج ام‌کلثوم به فرزندان جعفر طیار خصوصا عبدالله جعفر که بعد از وفات زینب کبری علیهاالسلام در سال ۶۲ هجرت ام‌کلثوم را به حباله‌ی نکاح خود درآورده مورد اشکال و باید صحت نداشته باشد. و خوب است در اینجا آنچه زینب فواز در کتاب «الدر المنثور» در ترجمه‌ی ام‌کلثوم آورده خلاصه‌اش نقل شود و حاصل آنچه وی در کتاب نامبرده آورده آنست: عمر ام‌کلثوم را از امیرالمؤمنین علیه‌السلام خواستگاری کرد امام علیه‌السلام فرمود او صغیره است پس از اصرار عمر

امام علیه‌السلام ام‌کلثوم را با (بردی) پیش عمر فرستاد و عمر دست خود را به شانه‌ی ام‌کلثوم نهاد و گفت: به علی بگو: راضی شدم ام‌کلثوم گفت: آیا این کار را می‌کنی؟ هرگاه تو امیرالمؤمنین نبودی بینی تو را می‌شکستم. ام‌کلثوم پیش پدر آمده [صفحه ۵۹۰] و جریان را خبر داده و عرض کرد مرا نزد شیخ بدی فرستادی امام علیه‌السلام فرمود: او شوهر توست [۴۳۵] . و عمر مهر ام‌کلثوم را چهل هزار قرار داد و زید بن عمر و رقیهٔ از وی متولد شدند و ام‌کلثوم و پسرش زید در یک وقت وفات یافتند و زید در جنگی که میان بنی‌عدی درگرفت خواست اصلاح کند مردی [۴۳۶] از آنها در تاریکی زخمی به او زد و او چند روزی زنده بود و پس از آن با مادرش ام‌کلثوم با هم وفات کردند و امام حسن (ع) عبدالله عمر را پیش کشید و وی بر او نماز خواند و این قضیه پس از وفات عمر بن خطاب واقع شده است. [صفحه ۵۹۱] و پس از قتل عمر ام‌کلثوم را عون بن جعفر تزویج کرد و قصه‌ی نقل کرده حاصلش اینست: ام‌کلثوم امر خود را به امیرالمؤمنین (ع) واگذار کرد و امام (ع) او را به عون بن جعفر تزویج فرمود و او غلام بود و به ام‌کلثوم چهار هزار درهم فرستاد و او را پیش عون بن جعفر بردند و ام‌کلثوم با عون بود تا عون در کربلاء در حضور سیدالشهداء (ع) شهید شد و ام‌کلثوم نیز در خدمت برادرش امام حسین علیه‌السلام در کربلاء بود و با سبایا به شام رفت و به مدینه برگشت و در مدینه وفات یافت. این خلاصه‌ی آنست که در الدرالمنثور آورده است و ترجمه به فارسی نقل شد رجوع شود به صفحه‌ی ۶۲ ط اول مصر سال ۱۳۱۲ ه ق ولی به تهافت و تناقض کلام وی باید متوجه شد: اگر ام‌کلثوم در زمان امام حسن مجتبی علیه‌السلام وفات یافته و امام (ع) عبدالله عمر را مقدم کرده که بر او نماز بخواند، چطور ام‌کلثوم پس از تزویج به عون بن جعفر با وی به کربلاء آمده و عون در کربلاء شهید شده و ام‌کلثوم به شام رفته و مراجعت به مدینه کرده و در مدینه وفات یافته است؟

ادعای تواتر از اصحاب قاموس الرجال وجهی ندارد

ابن قتیبهٔ در معارف گوید [۴۳۷] : (و اما ام‌کلثوم الکبری و هی بنت [صفحه ۵۹۲] فاطمهٔ فکانت عند عمر بن الخطاب و ولدت له ولدا قد ذکرنا هم فلما قتل عمر تزوجها محمد بن جعفر بن ابی طالب فمات عنها ثم تزوجها عون بن جعفر بن ابی‌طالب فماتت عنده).... قول ابن قتیبهٔ که ام‌کلثوم نزد عون بن جعفر وفات یافته با آنچه در الدرالمنثور نقل کرده تناقض آشکار دارد چنانچه با قول خود ابن قتیبهٔ که گفته: محمد و عون در فتح شوشتر شهید شده‌اند منافات دارد و نقل کلامش می‌آید ان‌شاءالله‌تعالی و ابن سعد نیز در طبقات نقل و تصریح کرده که: امام حسن علیه‌السلام در نماز بر جنازه‌ی ام‌کلثوم حاضر بوده علاوه بر خبر عمار رحمه الله که با نقلیات الدرالمنثور توافق ندارد. و از کلمات علامه‌ی مامقانی (ره) در تنقیح المقال نیز ظاهر می‌شود [صفحه ۵۹۳] ام‌کلثومی که در کربلاء حاضر بوده همان بانوی عصمت است که از صدیقه‌ی طاهرهٔ علیهاالسلام متولد شده ولی معلوم است که با نقلهای دیگر سازش ندارد. و از اشعاری که پس از مراجعت اسراء به مدینهٔ در موقع ورود اسراء خاندان رسالت ام‌کلثوم می‌خوانده چنانچه در بعض کتب مقاتل نقل کرده‌اند: مدینهٔ جدنا لا تقبلینا فبالحسرات و الاحزان جئنا تا آخر آن اشعار که در منتخب وتظلم الزهراء نقل شده و ام‌کثلوم از رسول‌الله صلی الله علیه و آله (جد) تعبیر آورده استفاه می‌شود که ام‌کلثوم بنت بتول زهراء علیهاالسلام است و در ابیات دیگر آن اشعار نیز همان تعبیر را آورده ولی معلوم نیست آن اشعار از خود ام‌کلثوم است بلکه زبان حال است که از لسان آن بانوی عصمت گفته شده و علاوه شاید مراد از ام‌کلثوم زینب کبری علیهاالسلام باشد و در بعض ابیات آن از امام حسن (ع) (عم) تعبیر آورده که با ام‌کلثوم خواهر امام (ع) مطابقت ندارد چنانچه گفته: و قل یا عم یا حسن الزکی عیال اخیک اضحوا ضا یعینا أیا عماه ان اخاک اضحی بعیدا عنک بالرمضا رهینا رجوع شود به «الدمعهٔ الساکبهٔ» ص ۳۹۰. والله العالم. علامه شیخ جعفر نقدی رحمه الله در کتاب (زینب الکبری) بعد از نقل بیت [صفحه ۵۹۴] اول در پاورقی فرموده: هذا البیت من قصیدهٔ یغلب علی الظن ان اکثرها او کلها لیس من نظمها بل من نظم غیرها من المتأخرین فلاحظه ص ۱۶۰ ط نجف. کلام متین و صحیح است. و در قاموس الرجال گفته: و فی نسب قریش مصعب الزبیری تزوجها بعد عمر عون بن جعفر فمات عنها و تزوجها عبدالله بن جعفر فمات عنها. ج ۱۰ ص

۴۰۶ ترجمه‌ی ام‌کلثوم. اولا: اگر این عبارت در کتاب نسب قریش وجود داشته باشد با قول ابن قتیبهٔ که نقلش گذشت «ثم تزوجها عون بن جعفر فماتت عنده» درست نیامده و تباین کلی دارد و همچنین با قول ابن سعد در طبقات و گذشت: «فهلکت عنده» یعنی ام‌کلثوم در حباله‌ی نکاح عبدالله جعفر بود وفات یافت. و در ثانی: جملات مذکوره را که قاموس الرجال نقل کرده در کتاب نسب قریش زبیری که (دار المعارف للطباعهٔ و النشر) انتشار داده و در قاهره ۲۳ مارس ۱۹۵۱. باریس ۲۵ یونیه ۱۹۵۳- ا. ل. ب- بر آن مقدمه نوشته وجود ندارد یعنی پیدا نکردم و بر عهده‌ی خواننده‌ی عزیز است که باز به کتاب نسب قریش مراجعه نماید. و صاحب قاموس الرجال گوید: که اخبار ما در تزویج عمر ام‌کلثوم را متواتر است و زرارهٔ نقل کرده که حضرت صادق علیه‌السلام فرمود که تزویج عمر از روی غصب شده است- ج ۱۰ ص ۴۰۶. ادعاء تواتر اخبار در موضوع نامبرده بی‌وجه است زیرا دو خبر [صفحه ۵۹۵] کلینی و شیخ رحمهما الله تعالی نقل کرده‌اند چنانچه در باب (۳۲) از ابواب عده‌ی وسائل الشیعهٔ است. و دو خبر دیگر در کافی در کتاب نکاح از زرارهٔ و هشام بن سالم است و روایت عمار یاسر در وسائل الشیعهٔ باب (۳۲) از ابواب صلاهٔ جنائز است. تواتر با چهار پنج روایت محقق نمی‌شود بلی می‌توان ادعاء کرد که اخبار در حد استفاضهٔ است علاوه بر روایاتی که یک مطلب سری را در موضوع تزویج مزبور می‌رساند و با آن اخبار مستفیضه منافات ندارد و این که امام علیه‌السلام فرموده: این موضوعی است که از ما غصب شده صحیح است ولی قضیه معلق است یعنی هرگاه موضوع تزویج مزبور صحت داشته باشد از ما غصب شده است چنانچه علامه‌ی مجلسی قدس‌سره فرموده: المعنی: غصبناه ظاهرا و بزعم الناس ان صحت تلک القصهٔ بحار ج ۴۲ ص ۱۰۷. و سری که در اخبار أئمهٔ علیهم‌السلام وارد شده چه بسا آن حضرات از اظهار آن بر اکثر شیعه نیز خودداری و احتراز می‌فرموده‌اند که عقول‌شان آن را قبول نمی‌کند و یا باعث غلو آنها می‌شود و لذا أئمهٔ علیهم‌السلام آن را به بعض از خواص خودشان مانند عمر بن أذینه رحمه الله که از ثقات بوده اظهار فرموده‌اند رجوع شود به بحارالانوار ج ۴۲ ص ۸۸ ط جدید.

جنگ «شوشتر» و اسیر شدن هرمزان

و به نکته‌ی در اینجا ناگزیر از اشاره هستم: جمعی از مؤرخین [صفحه ۵۹۶] تصریح کرده‌اند که محمد بن جعفر بن ابیطالب و برادرش عون بن جعفر در روز (شوشتر) شهید شده‌اند و در همان روز (هرمزان) [۴۳۸] اسیر شد و بدون شک روز نامبرده در زمان خلافت عمر واقع شده و بعد از روز [صفحه ۵۹۷] مزبور تقریبا به شش سال [۴۳۹] عمر از دنیا رفته پس چطور جمعی نوشته‌اند که ام‌کلثوم را بعد از قتل عمر عون بن جعفر یا محمد بن جعفر و بعد از آن عون تزویج کرده است جنانچه از ابن قتیبهٔ نیز نقلش گذشت با این که خود ابن قتیبهٔ در المعارف گوید [۴۴۰] : و استشهد محمد بن جعفر بتستر و اما عون بن جعفر فقتل بتستر ایضا و لا عقب له.... و نگارش این دو مطلب از ابن قتیبهٔ تناقض واضح است.

تهافت و تناقض اقوال مورخین

و صاحب استیعاب و اصابه تصریح کرده‌اند که عون و محمد در فتح شوشتر شهید شده‌اند ابوعمر و ابن عبدالبر در استیعاب گوید: و استشهد عون بن جعفر و أخوه محمد بن جعفر بتستر و لا عقب له [۴۴۱] . و ابن حجر در اصابهٔ گوید: استشهد عون بن جعفر فی تستر و [صفحه ۵۹۸] ذلک فی خلافهٔ عمر و ما له عقب [۴۴۲] . و صاحب عمدهٔ الطالب گوید: محمد و عون هر دو در کربلاء شهید شده‌اند و محمد اکبر بن جعفر در صفین در حضور عمویش امیرالمؤمنین علیه‌السلام شهید شده است [۴۴۳] . حافظ کبیر ابوعبدالله حاکم نیشابوری متوفی (۴۰۵) ه. ق در کتاب (المستدرک علی الصحیحین فی الحدیث) ج ۳ ص ۱۴۲ قضیه‌ی تزویج ام‌کلثوم بنت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را از عمر روایت کرده و حافظ شمس‌الدین ذهبی متوفی (۸۴۸) ه. ق در تلخیص (المستدرک) در ذیل همان صفحه گوید: (قلت منقطع) یعنی این حدیث که این قصه را نقل کرده منقطع است و صحیح نیست پس از اعتبار ساقط است.

نگارنده گوید: این اقوال در این کتب معتبره که با هم تهافت و تناقض دارند تاریخ ام‌کلثوم را از جهاتی مبهم و تاریک ساخته و حقیقت امر را در صحت فرمایش شیخ اعظم رئیس مذهب محمد بن محمد بن نعمان بغدادی معروف به شیخ مفید (ره) به وضوح رسانیده و لذا کلمات آن بزرگوار در این قصه قول فصل و در این قضیه کشف صدق است. پس کلمات ارزنده‌ی آن شیخ اعظم را در اینجا بیاورم و به کلام خاتمه دهم: [صفحه ۵۹۹]

صحت فرمایش شیخ اعظم مفید

شیخ مفید (ره) در جواب (المسائل السرویهٔ) فرموده: ان الخبر الوارد بتزویج امیرالمؤمنین علیه‌السلام ابنته من عمر لم یثبت و طریقته من الزبیر بن بکار و لم یکن موثوقا به فی النقل و کان متهما فیما یذکره من بغضه لامیرالمؤمنین علیه‌السلام و غیر مأمون، و الحدیث نفسه مختلف، فتارهٔ یروی ان امیرالمؤمنین علیه‌السلام تولی العقد له علی ابنته، و تارهٔ یروی عن العباس انه تولی ذلک عنه، و تارهٔ یروی انه لم یقع العقد الا بعد و عید عن عمر و تهدید لبنی‌هاشم، و تارهٔ یروی انه کان عن اختیار و ایثار، ثم بعض الرواهٔ یذکر ان عمر اولدها ولدا سماه زیدا، و بعضهم یقول: ان لزید بن عمر عقبا، و منهم من یقول: انه قتل و لا عقب له، و منهم من یقول: انه و امه قتلا، و منهم من یقول: ان امه بقیت بعده، و منهم من یقول: ان عمر أمهر ام‌کلثوم اربعین ألف درهم، و منهم من یقول: مهرها اربعهٔ آلاف درهم، و منهم من یقول: کان مهرها خمسمائهٔ درهم، و هذا الاختلاف مما یبطل الحدیث [۴۴۴] . از این عبارات شریفه‌ی شیخ اعظم مفید (ره) رویه و طریقه‌ی آن بزرگوار در عدم اعتماد به خبری که به نحو اضطراب نقل شده چنانچه کرارا به آن اشاره شد واضح و روشن است و در تاریخ ام‌کلثوم نیز پس از تحقیق در روایات و تواریخ و کتب شیعه و سنی آنچه به دست می‌آید [صفحه ۶۰۰] آنست که شیخ اعظم قدس‌سره به آن تصریح فرموده است والله العالم. و آنچه از شیخ مفید (ره) از (مسائل سرویهٔ) نقل شد به واسطه‌ی بحارالانوار علامه‌ی مجلسی (ره) است ولی آنچه در خود رساله‌ی مسائل سرویهٔ موجود است بعضی زیادات دارد و لذا خوب است عین آن از خود آن رساله نقل شود گرچه نسخه‌ی که در نجف اشرف از آن رساله طبع شده اغلاط دارد و از مطبوعات دارالکتب التجاریهٔ است که در ضمن چند رساله به نام (رسائل الشیخ المفید) چاپ کرده و مشتمل بر هشت رساله از رسائل شیخ (ره) است و یکی نیز رساله‌ی مسائل‌السرویهٔ می‌باشد ولی به اندازه‌ی زیاد آنها را غلط چاپ کرده گویا اصلا در موقع طبع تصحیح نکرده‌اند با این وصف نظر به بعض زیادات مورد احتیاج را نقل می‌نمایم. شیخ مفید (ره) فرموده: ان الخبر الوارد بتزویج امیرالمؤمنین علیه‌السلام ابنته من عمر غیر ثابت و هو من طریق الزبیر بن بکار و طریقه معروف لم یکن موثوقا به فی النقل و کان متهما فیما یذکره و کان یبغض امیرالمؤمنین علیه‌السلام و غیر مأمون فیما یدعیه عنه علی بنی‌هاشم و انما نشر الحدیث اثبات ابی محمد الحسن بن یحیی [۴۴۵] صاحب النسب ذلک فی کتابه [صفحه ۶۰۱] فظن کثیر من الناس انه حق لروایهٔ رجل علوی له. و انما رواه عن الزبیر بن بکار و الحدیث نفسه مختلف فتارهٔ یروی ان امیرالمؤمنین علیه‌السلام تولی العقد له علی ابنته و تارهٔ یروی عن العباس انه تولی العقد له عنه و تارهٔ یروی انه لم یقع العقد الا بعد و عید عن عمر و تهدید لبنی‌هاشم و تارهٔ یروی انه کان من اختیار و ایثار. ثم بعض الرواهٔ یذکران عمر اولدها ولدا سماه زید،و بعضهم یقول: انه قتل من قبل دخوله بها، و بعضهم یقول: ان لزید بن عمر عقبا، و منهم من یقول: انه قتل و لا عقب له، و منهم من یقول: انه و امه قتلا، و منهم من یقول: ان امه بقیت بعده و منهم من یقول: ان عمر امهر ام‌کلثوم اربعین ألف درهم، و منهم من یقول: أمهرها أربعهٔ آلاف درهم، و منهم من یقول: کان مهرها خمسمأهٔ درهم و بدء هذا القول و کثرهٔ الاختلاف فیه یبطل الحدیث و لا یکون له تأثیر علی حال (ص ۶۱ ط نجف). [صفحه ۶۰۲]

کلمات شیخ شبراوی شافعی درباره‌ی آباء و اجداد رسول خدا

ص:- ۱۱۹- س:- ۱۷ (درباره‌ی والدین خاتم انبیاء (ص) آن دروغ شاهکار) (را بنویسد) علامه‌ی امام شیخ عبدالله شبراوی شافعی

(رض) در کتاب الاتحاف بحب الاشراف گوید: ان الله سبحانه قد أخرج هذا النوع الانسانی لاجله صلی الله علیه و آله و سلم و ان آدم علیه الصلاة و السلام کان اول فرد من افراد هذه النوع و کان سائر افرده مندرجة فی صلبه بصور الذرات فلما نفخ الروح فی آدم کان نور نسمة محمد صلی الله علیه و آله یلمع فی جبهته کالشمس المشرقة ثم انتقل ذلک النور من صلب آدم الی رحم حواء و منها الی صلب شیث ثم استمر هذا ینتقل من اصلاب الطاهرین الی ارحام الطاهرات و هو معنی قوله تعالی: و تقلبک فی الساجدین. و اشار الیه العلامة البوصیری بقوله: لم تزل فی ضمائر الکون تختار لک الامهات و الاباء و کا کل جد من اجداده من لدن آدم یأخذ العهد و المیثاق [صفحه ۶۰۳] ان لا یضع ذلک النور المحمدی الا فی الطاهرات فاول من اخذ العهد آدم اخذه من شیث و شیث من انوش و هو من قینین و هکذا الی ان وصلت النوبة الی عبدالله بن عبدالمطلب فلما اودع ذلک الجزء فی صلبه لمع ذلک النور من جبهته فظهر له جمال و بهجة فکانت نساء قریش یرغبن فی نکاحه... و قد دلت الایات و الاحادیث علی انه صلی الله علیه و آله و سلم کما طابت ذاته الشریفة بما أوتیه من الکمال الا علی کذلک طاب نسبه الشریف فمل یکن فی آبائه و لا امهاته من لدن آدم و حواء الی عبدالله و آمنة الا من هو مصطفی مختار قد طابت أعراقه و حسنت أخلاقه. و اخرج ابن جریر عن مجاهد قال: استجاب الله تعالی دعوة ابراهیم فی ولده و لم یعبد احد منهم صنما بعد دعوته واستجاب له و جعل هذا البلد آمنا و رزق اهله من الثمرات و جعله اماما و جعل من ذریته من یقیم الصلاة. قال السیوطی: و هذه الاوصفا کانت لاجداده صلی الله علیه و آله خاصة دون سائر ذریة ابراهیم و کل ما ذکر عن ذریة ابراهیم من المحاسن فان اولی الناس به سلسلة الاجداد الشریفة الذین خصوا بالاصطفاء و انتقل الیهم نور النبوة و احدا بعد واحد و لم یدخل ولد اسحاق و بقیة ذریته لانه دعا لاجل هذا البلد الا تراه قال: اجعل هذا البلد آمنا و عقبه بقوله: و اجنبنی و بنی ان نعبد الاصنام. فلم تزل ناس من ذریة ابراهیم علیه‌السلام علی الفطرة یعبدون الله تبارک و تعالی، و یدل له قوله: و جعلها کلمة [صفحه ۶۰۴] باقیة فی عقبه، فان الکلمة الباقیة هی کلمة التوحید و عقب ابراهیم علیه‌السلام هم محمد صلی الله علیه و آله و آل الکرام. قال بعض الافاضل، اللهم حل بیننا و بین اهل الخسران و الخذلان الذین یؤذون رسول‌الله صلی الله علیه و آله بنسبة ما لا یلیق بابویه الکریمین الشریفین الطاهرین. ص ۴۲ -۴۱. آنچه علامه‌ی شبراوی درباره‌ی نور رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم و نسبت به اجداد کرام و آباء عظام آن حضرت نقل کرده موافق اخبار و احادیث وارده از عترة طاهرة سلام‌الله‌علیهم است.

دعای بعضی از افاضل

و این که در آخر کلامش از بعض افاضل نقل کرده که گفته: خدایا حائل باش میان ماها و میان اهل خسران و خذلان از آنهائی که اذیت می‌کنند به رسول‌الله صلی الله علیه و آله با نسبت دادن آنچه لائق والدین کریمین شریفین طاهرین آن حضرت نیست. کلام بسیار متین و دعای بسیار شریف است و از آن اشخاص یکی هم ابن حزم اندلسی است که نسبت به والدین رسول‌الله صلی الله علیه و آله آن نسبت ناروا را در کتاب الاحکام ج ۵ ص ۱۷۱ داده است.

کلام شیخ شبراوی درباره عبدالله

باز شیخ شبراوی گوید: اما عبدالله (ع) والد نبینا محمد صلی الله علیه و آله و سلم فقد کان اجمل قریش فشغفت به کل نساء قریش و کدن ان تذهل عقولهن و قد لقی عبدالله من زمنه من النساء ما لقی یوسف علیه‌السلام فی زمنه من امرأة العزیز. [صفحه ۶۰۵] و فی الشفاء قال محمد بن السائب کتبت للنبی صلی الله علیه و آله خمسمائة ام فما وجدت فیهن سفاحا و لا شیئا مما کان من امر الجاهلیة فان بعض الجاهلیة کانوا اذا ارادوا النکاح یقول الزوج خطب و یقول اهل المرأة نکح و هذا عندهم عبارة عن العقد.

نکاح آمنة

و اما نکاح عبدالله آمنهٔ علیهماالسلام فکان عقدا موافقا لما علیه شریعهٔ الاسلام مشتملا علی تلک الشروط المعتبرهٔ و ان لم تکن بشرع بل بتوفیق من الملک العلام. و نقل العلامهٔ النور الحلبی فی سیرته عن الامام تقی‌الدین السبکی قال: الانکحهٔ التی فی نسبه صلی الله علیه و آله کلها مستجمعهٔ شروط اصحهٔ کأنکحهٔ الاسلام و لم یقع فی نسبه صلی الله علیه و آله منه الی آدم الانکاح صحیح مستجمع لشرائط الصحهٔ کنکاح الاسلام الموجود الیوم. ثم قال فاعتقد هذا بقلبک و تمسک به و لا تزل عنه فتخسر الدنیا و الاخرهٔ انتهی ص ۴۲.

اعتقاد شیعه‌ی امامیه

اعتقاد شیعه‌ی امامیه آنست که رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم در مدت چهل سال قبل از بعثت به شریعت خود عمل می‌کرده و به شرایع انبیاء دیگر عمل نفرموده چنانچه با ادله‌ی متقنه‌ی عقلیه و نقلیه در محل خود ثابت است. پس قطعا رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم در نکاح و سائر امور و احکام و شرایع به شریعت خود عمل نموده است چون از اول زمان تولدش پیغمبر بوده [صفحه ۶۰۶] و دارای علم و حکمت و کمالات و اوصاف نبوت و خاتمیت را داشته و پس از چهل سال به اظهار رسالت و تبلیغ و دعوت بیگانه‌پرستی مأمور و بدین مقدس اسلام دعوت فرموده است. و اعتقاد بعضی از محققین عامه هم همین است صلوات الله و سلامه علیه و آله الطاهرین و لعنهٔ الله علی الذین یؤذون رسول‌الله صلی الله علیه و آله بنسبهٔ ما لا یلیق بأبویه و عمه ابی طالب علیه‌السلام من الذین کانوا فی الزمن السالف و من الموجودین فی عصرنا الحاضر آمین [صفحه ۶۰۷]

تحریفی که از صاحب قاموس الرجال صادر شده

ص:- ۱۲۸- س:- ۱۴ (علامه‌ی مامقانی قدس‌سره در تنقیح المقال....) ناگفته نماند: صاحب قاموس الرجال گفته: صاحب تنقیح المقال سند روایت ثانی مذکور در رجال‌کشی (ره) را در ترجمه‌ی ابوحنیفه سائق الحاج تحریف کرده و این طور نقل نموده: (محمد بن عثمان بن حامد) ولی صاحب قاموس الرجال اقلا احتمال نداده که نسخه‌ی رجال‌کشی (ره) که نزد مرحوم مامقانی (ره) بوده مغلوط بوده نه این که آن مرحوم سند را عمدا تحریف کرده و نقل نموده زیرا عبارت سند روایت در تنقیح به این نحو است: قال الکشی حدثنی محمد بن عثمان بن حامد قالا حدثنا محمد بن یزداد عن محمد بن الحسین عن المزخرف عن عبدالله بن عثمان قال ذکر عند ابی‌الحسن علیه‌السلام.... الخ و در نسخه‌ی دیگر: عند ابی‌عبدالله علیه‌السلام.... الخ. کلمه‌ی (قالا حدثنا) شاهد است که شیخ‌کشی (ره) از دو نفر نقل کرده ولی اول سند در نسخه‌ی رجال‌کشی که اغلب نسخه‌های آن اغلاط دارد غلط داشته یا کلماتی از قلم ناسخ تنقیح المقال افتاده و اگر بنا باشد [صفحه ۶۰۸] این قبیل موارد را به تحریف عمدی که ظاهر عبارت صاحب قاموس الرجال در آنست حمل نمائیم برای خود صاحب قاموس باید گفت: در سند همان خبر تحریف رخ داده و اسقاط کرده زیرا سند خبر به نحوی که در رجال‌کشی است به این نحو است: حدثنی محمد بن الحسن البرانی (البراثی) و عثمان بن حامد قالا- حدثنا محمد بن الحسین (الحسن) عن المزخرف عن عبدالله بن عثمان قال ذکر عند ابی‌عبدالله (ع) ابوحنیفهٔ السابق و انه یسیر فی أربع عشرهٔ فقال: لا صلاهٔ له و اما صاحب قاموس به این نحو نقل کرده: عن محمد بن الحسن و عثمان بن حامد عن محمد بن یزداد عن محمد بن الحسین عن المزخرف عن عبدالله بن عثمان قال: ذکر عند ابی‌عبدالله (ع) ابوحنیفهٔ السائق و انه یسیر فی اربعهٔ عشر فقال: لا صلاهٔ له ج ۴ ص ۳۵۲. و مرحوم مامقانی (ره) در نقل همین خبر عین متنی را که صاحب قاموس نقل کرده نقل فرموده ولی صاحب قاموس گوید: لفظ خبر (کش) لیس کما عبر (اربعهٔ عشر یوما)بل (یسیر فی اربع، عشرهٔ) و قد حرفه الخ جملات اربعهٔ عشر یوما عبارت خود مرحوم مامقانی است عبارت متن خبر را تحریف نکرده و نقل متن روایت در قاموس و تنقیح یکی بوده و توافق دارند و عبارت: (اربعهٔ عشر یوما) را مامقانی (ره) از خبر چنان فهمیده است نه این که عبارت خبر را تحریف به اربعهٔ عشر یوما کرده باشد

چنانچه صاحب قاموس به وی نسبت داده است. بلی آنچه در عبارت متن خبر موجود در رجال‌کشی است اینست. [صفحه ۶۰۹] (یسیر فی اربع، عشرة) و آنچه صاحب قاموس در صفحه‌ی (۳۵۳) ج ۳ گفته صحیح است ولی در نقل متن روایت چنانچه گفته شد با تنقیح فرقی ندارند و صاحب قاموس گوید: شاید لف خبر این طوری بوده. (انه یسیر فی اربع ساعات عشرة فراسخ) و لفظ (ساعات) و (فراسخ) از نسخه ساقط شده است و این احتمال سقوط را به مجرد حدس و تخمین داده و شاهدی بر آن نیاورده ولی وجود کلمه‌ی (قالا حدثنا) را در سند خبر در تنقیح قرینه نگرفته که یا نسخه که نزد مامقانی (ره) بوده غلط داشته و یا ناسخ اشتباه کرده است و خود صاحب قاموس کلمه‌ی (قالا- حدثنا) را حذف کرده و کلمه‌ی (حدثنی) را از اول سند و کلمه‌ی (البرانی یا البراثی) را نیز حذف نموده. و در متن نقل خبر (فی اربع، عشرة) را (اربعة عشرة) نقل کرده و به اختلاف نسخ در (محمد بن الحسین) که از مزخرف روایت کرده متوجه نشده که در بعض نسخه‌ها (محمد بن الحسن) است. آیا حالا می‌توان نسبت تحریف عمدی را به صاحب قاموس داد؟ و حال آن که جا دارد به وی نسبت داده شود چون در مقام تحقیق جزئیات خبر با سند و متن آن است که بر مامقانی (ره) ایراد کرده و حمله‌ور شود که عمده هدف اوست با استعمال رموز که از سبکهای کهنه در کتب رجال است پس آیا نسبت تحریف به مرحوم مامقانی (ره) دادن دور از انصاف نیست؟ در صورتی که خودش به تصحیح آن کتاب کبیر نفیس نرسیده و عمرش وفا به آن نکرده و ناسخ تنقیح اشتباهات دارد که به حساب [صفحه ۶۱۰] ناسخ است و اشتباه از مؤلف تنقیح نیست اگر دقیقا به قاموس الرجال بررسی شود و با دقت تحت مطالعه و تحقیق قرار گیرد از اول آن کتاب تا آخرش به اشتباهات زیادی برخورد خواهیم کرد که باید مثل قاموس الرجال در اطراف اشتباهات آن تألیفی تنظیم گردد. و اگر تنقیح المقال با تهذیب و تنقیح و تحقیق و به اشراف جمعی از اهل فن بر آن طبع دوم می‌شد و اشتباهات آن در تعلیقات رفع می‌گردید و به اغلب اعتراضات بی‌مورد صاحب قاموس الرجال اشاره می‌گشت و حملات وی با عبارات تلخ و بدون مراعات انصاف درباره‌ی تنقیح المقال روشن می‌شد کتاب رجالی می‌گشت که از هر جهت جامع و بی‌نظیر می‌گردید ولی تا حال اشخاصی که باید مقدمات این امر رابه مرحله‌ی عمل برسانند به این پیشنهاد اینجانب جامه‌ی عمل نپوشانیده‌اند با این که مکرر پیشنهاد شده است و امیدوارم که این آرزو تحقق پیدا نماید والله الموفق. [صفحه ۶۱۱]

موعظه‌ی امیرالمؤمنین بنوف بکالی و نهی از عمل «برید»

اشاره

ص:- ۱۴۸- س:- ۱۷ (همان عمل و وظیفه‌ی برید در آن زمان بوده است) امیرالمؤمنین سلام‌الله‌علیه در مواعظ بلیغه و عالیه‌ی خود بنوف بکالی رضوان‌الله‌علیه او را از عمل «برید» نهی فرموده است و این خبر به خوبی می‌رساند که عمل برید قبل از زمان معاویة بن صخر وجود داشته است. نوف بکالی (ره) گوید [۴۴۶] : شرفیاب شدم به محضر اقدس امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام و آن حضرت در رحبه‌ی مسجد کوفه بود و عرض کردم:السلام علیک یا امیرالمؤمنین و رحمة الله و برکاته فرمود: و علیک السلام [صفحه ۶۱۲] یا نوف و رحمه الله و برکاته. عرض کردم یا امیرالمؤمنین علیه‌السلام به من موعظه بفرمائید فرمود: یا نوف احسن یحسن الیک [۴۴۷] فقلت زدنی یا امیرالمؤمنین فقال: یا نوف ارحم ترحم. فقلت: زدنی یا امیرالمؤمنین فقال: قل خیرا تذکر بخیر فقلت: زدنی یا امیرالمؤمنین فقال: یا نوف اجتنب الغیبة فانها ادام کلاب النار ثم قال: قال علیه‌السلام: یا نوف کذب من زعم انه ولد من حلال و هو یأکل لحوم الناس بالغیبة. و کذب من زعم انه ولد من حلال و هو یبغضنی و یبغ الائمة من ولدی، و کذب من زعم انه ولد من حلال و هو یحب الزنا،و کذب من زعم انه یعرف الله عز و جل و هو یجتری علی معاصی الله کل یوم و لیلة، یا نوف اقبل وصیتی: لا تکونن نقیبا و لا- عریفا و لا- عشارا و لا «بریدا». یا نوف صل رحمک یزد الله فی عمرک، و حسن خلقک یخفف الله حسابک، یا نوف ان

سرک ان تکون معی یوم القیامهٔ فلا تکن للظالمین معینا، یا نوف من احبنا کان معنا یوم القیامهٔ و لو ان رجلا احب حجرا لحشره الله معه، یا نوف ایاک ان تتزین للناس و تبارز الله بالمعاصی [۴۴۸] (فتلقی الله یوم یلقاک و هو علیک غضبان)، یا نوف احفظ عنی ما اقول لک تنل به خیر الدنیا و الاخرهٔ. [صفحه ۶۱۳] چون کلمات گهربار باعث خیر دنیا و آخرت انسان است از نقل تمامی آنها نتوانستم خودداری نمایم. غرض در فرمایش امام (ع) است که نوف بکالی را از عمل (برید) نهی فرموده است. و ظاهرا باعث نهی از عمل برید همانا فراهم آمدن موجبات زحمت و مشقات حیوانات از شتر و استر و اسب در آن عمل است و از سرعت راه رفتن و با سیر تندی که حیوانات را در راهها سوق داده و راندن آنها با مشقات زیادی که باعث ظلم و ستم بر حیوانها می‌شده و گاه از آنها در عرض راهها از پا درمی‌آمده و کشته می‌شدند که هرگز امیرالمؤمنین (ع) راضی نمی‌شده که بر حیوانات هم ظلم شود و لذا از عمل برید نهی فرموده است. علاوه این که در خبرهای برید که اخبار بلاد اسلامی و قضات و حکام و والیها را به مرکز خلافت می‌رسانیده شاید بعض اوقات خبرهای خلاف واقعی رخ می‌داده و باعث عمل برخلاف حق می گردید. چنانچه امام باقر سلام‌الله‌علیه در علت رد کردن شهادت سائق الحاج فرموده: که او مرکب خود را کشته و نفس خود را به مشقت انداخته و به نمازش استخفاف کرده است رجوع شود به صفحه‌ی (۱۳۰) از کتاب که نقلش گذشت و تمامی آنها از سرعت در سیر به عمل می‌آمده و البته در حق برید این حالات فراهم می گشته و بلکه بیشتر به وجود خواهد آمد شاید از وجود و فراهم شدن اینگونه اعمال باشد که امام علیه‌السلام نوف بکالی را از عمل برید نهی فرموده است والله العالم. [صفحه ۶۱۴]

دیدن رسول الله بنی امیهٔ را که به منبر او بالا می‌روند

اشاره

ص:- ۲۳۶- س:- ۱۵ و هو علی منبره فرأی فی منامه رجالا.... الخ باید در این چند جمله تأمل کرد که رسول‌الله صلی الله علیه و آله در بالای منبر او را نعاس گرفته و در خوابش دیده که بنی‌أمیهٔ مثل میمونها به منبر او بالا می‌روند و مردم را بر عقب و زمان جاهلیت قهقری داده و برمی گردانند خیال نشود خوابی که رسول‌الله صلی الله علیه و آله بنی‌أمیه را با آن وضع و شکل دیده مثل خوابهای معمولی مردم است بلکه آن نشأهٔ باطنیه‌ی پیغمبر و امام علیهماالسلام است و رؤیای عقلی علمی است که حقایق را مشاهده می کند گرچه در بالای منبر باشد. سید علامه‌ی اکبر سید علی خان مدنی قدس‌سره در أوائل شرح صحیفه‌ی سجادیهٔ گوید: اعلم ان النفوس القدسیهٔ النبویهٔ مخالفهٔ بماهیتها لسائر النفوس صفاء و نورا و انجذابا الی عالم الانوار فلاجرم تجری علیها الانوار الفایض من المبادی العالیهٔ اتم من سائر النفوس و اکمل و لهذا بعثت مکملهٔ للناقصین و معلمهٔ للجاهلین و مرشدهٔ للطالبین و مصطفاهٔ علی العالمین و لما کان صفاء جوهر نفس نبینا صلی الله علیه و آله اکمل تلک النفوس [صفحه ۶۱۵] القدسیهٔ و أقواها و أشدها اتصالا بالعقل الفعال المسمی بالعلم الاـعلی و المعلم الشدید القوی و هو المفیض للعلوم باذن الحی القیوم علی الواح النفوس العقلیهٔ فلا یبعد ان یکون المراد بمنامه (ص) النشأهٔ الباطنیهٔ و برؤیاه الرؤیا العقلیهٔ العلمیهٔ لا ما هو الظاهر من معنی هذین اللفظین فان منامه صلی الله علیه و آله و سلم لیس کمنام غیره الاـ تری الی قوله المجمع علیه من الخاصهٔ و العامهٔ «ان عینی تنام و قلبی لا ینام» و انما عبر عن ذلک بالمنام و الرؤیا لقصد التفهیم و التعلیم فان اکثر الناس یعجز عن ادراک الامور العقلیهٔ الا بصفهٔ الامور الحسیهٔ والله اعلم. و ناگفته نماند: آنچه در معراج رسول‌الله (ص) اعتقاد اهل اسلام است آنست: آن بزرگوار بطوری که در میان مردم بود و زیست می‌فرمود و با همان بدن عنصری خود عروج به سماوات و عوالم علوی فرموده و خداوند قادر متعال او را در شب معراج سیر داده و بسدرهٔ المنتهی رسانیده و عوالم بهشت و جهنم را مشاهده فرموده و به مقام قاب قوسین او ادنی رسیده است و در همان شب مراجعت به مکه و مسجدالحرام کرده و از سیر خود به مسجد اقصی و عوالم علوی خبر داده است. و قولی در اینجا از بعضی نقل شده و معراج رسول‌الله (ص) را

همان معراجی که باید معتقد شد جسمانی است آن را روحانی دانسته و برخلاف عقیده‌ی مسلمین حرف زده است و آن قول را نسبت [صفحه ۶۱۶] به معاویه‌ی می‌دهند و از وی مشهور شده است و به عائشه نیز نسبت می‌دهند در صورتی که وی در سال معراج صغیره بوده و زوجه‌ی رسول‌الله (ص) نبود تا احوالات معراج نبی اکرم (ص) را نقل نماید.

تأویل کردن معاویهٔ آیه‌ی شریفهٔ را به معراج

معاویهٔ مدعی شده که آیه‌ی شریفه: و ما جعلنا الرؤیا التی أریناک الا فتنهٔ للناس.... الخ راجع به معراج است که رسول‌الله (ص) روحش در خواب عروج کرده است رجوع شود به تفاسیر مانند تفسیر مراغی [۴۴۹] و غیره و معاویهٔ در زمان معراج در حال شرک بوده از روایات کثیره که مورد نزول آیه‌ی شریفه و این که آیه راجع به بنی‌أمیهٔ و به آن شجره‌ی ملعونه است معلوم می‌شود معاویهٔ نظر به خباثت و نفاق باطنی خود خواسته آیه‌ی شریفه را به معراج تفسیر کند و معراج را روحانی قلم داد نماید و گوید آیه راجع به معراج است که در خواب بوده و روحانی می‌باشد و اذهان مردم را از تفسیر صحیح آیه که در حق بنی‌أمیهٔ است برگرداند و این عار و ننگ و شجره‌ی ملعونه بودن را از بنی‌أمیهٔ بزداید و افکار مردم را از تفسیر آیه که از خود رسول‌الله صلی الله علیه و آله مأثور بوده و در میان مسلمین شهرت بسزا دارد منصرف کند ولی زهی تصور باطل و زهی خیال محال زیرا در [صفحه ۶۱۷] تاریخ بالاخره حقایق روشن شده و واضح می‌گردد و دسائس و حیله و تزویر معاویه‌ها آشکارا می‌شود و معاویهٔ و پدر زندیقش و فرزند پلیدش رسوا شده و مورد لعن أبدی واقع می‌گردند. لعن و دشنام باد تا بابد بر چنین پور و بر چنان پدری صدمه‌های و لطمه‌ها و جنایتها و خیانت‌های معاویهٔ به عالم اسلام از حیطه‌ی بیان خارج و زبان از تقریرش عاجز است و تا امروز نیز أثرات آنها باقی و عالم اسلام را به تیره‌روزی نشانده است.

در حق معاویهٔ به کتاب نصائح الکافیهٔ و تقویهٔ الایمان رجوع شود

درباره‌ی کفر معاویهٔ و ملعنت وی رجوع شود به کتاب «نصائح الکافیهٔ» و کتاب «تقویهٔ الایمان» سید علامه‌ی متبحر سید محمد بن عقیل علوی حسینی حضرمی نزیل (سنکافورا) که حق مطلب را ادا فرموده است. و در کتاب «تقویهٔ الایمان» تصریح کرده که معاویهٔ اقرار داشته که وی در رویه‌اش نسبت به اهل‌بیت طاهر علیهم‌السلام تابع ابوبکر شده که خاندان رسالت را از مقامشان بر کنار کرد در صفحه‌ی (۷) در حق معاویهٔ گوید: ألیس هو أول من سن سب أخی النبی صلی الله علیه و آله و سلم؟ و هو أول منقص لابی‌بکر بقوله: انه أول من نحی أهل البیت الطاهر عن مقامهم و انه فی معاداته لهم مقتف أثره و مقتدبه. وص ۷ ط صیدا سال ۱۳۴۳ ه ق.

اشعار امام شافعی در تعیین فرقه‌ی ناجیه

و در همان کتاب نفیس «تقویهٔ الایمان» در بیان تعیین فرقه‌ی ناجیه [صفحه ۶۱۸] از هفتاد و سه فرقه‌ی مسلمین ثابت کرده که فرقه‌ی ناجیه عبارت از عترت طاهرهٔ و تابعین آنها هستند و این اشعار ذیل را از امام شافعی نقل کرده است: یرحم الله الامام الشافعی اذ یقول: و لما رایت الناس قد ذهبت بهم مذاهبهم فی ابحر الغی و الجهل رکبت علی اسم الله فی سفن النجا و هم اهل بیت المصطفی خاتم الرسل و امسکت حبل الله و هو ولاؤهم کما قد امرنا بالتمسک بالحبل اذا افترقت فی الدین سبعون فرقهٔ و نیف کما قد جاء فی محکم النقل و لم یک ناج منهم غیر فرقهٔ فقل لی بها یا ذاالرجالحهٔ و العقل أفی الفرق الهلاک آل محمد؟ أم‌الفرقهٔ اللاتی نجت منهم قل لی؟ فان قلت فی الناجین فالقول واحد و ان قلت فی الهلاک حفت عن العدل اذا کان مولی القوم منهم فاننی رضیت بهم لا زال فی ظلهم ظلی [صفحه ۶۱۹] فخل علیا لی اماما و نسله و انت من الباقین فی اوسع الحل رجوع شود به «تقویهٔ الایمان» ص ۱۶ حاصل فرمایش امام شافعی آنست: آیا آل محمد (ص) و اهل‌بیت رسول‌الله (ص) از فرقه‌ی ناجیه هستند یا از فرق هالکه که رسول‌الله (ص)

فرموده تمامی هفتاد و سه فرقهٔ در هلاکت‌اند مگر یک فرقه که در نجاتند؟ و هرگز نتوان گفت: که اهل‌بیت (ع) از فرق هالکه هستند در صورتی که آیه‌ی مودت درباره‌ی آنهاست و مودت و محبت‌شان از ضروریات اسلام است و اگر گوئی اهل‌بیت (ع) از فرقه‌ی ناجیه‌اند چنانچه حق هم آنست پس تابعین و پیروان آنها نیز از فرقه‌ی ناجیه‌اند و در تعیین فرقه‌ی ناجیه بیانات زیاد است چنانچه از محقق طوسی (ره) و غیر او نقل شده است. [صفحه ۶۲۰]

تحقیق در مدت حمل امام حسین و یحیی

اشاره

ص:- ۲۴۰- س:- ۱۵ (به مناسبت تاریخ ولادت حضرت عیسی (ع) متذکر مطلبی شدم) مطلبی که باید نگارش یابد آنست که در بعضی تاریخها نگارش داده‌اند که مدت حمل و ولادت حضرت امام حسین علیه‌السلام مانند مدت حمل حضرت عیسی (ع) شش ماه بوده چنانچه شیخ اقدم و ثقه‌ی جلیل‌القدر ابن ابی‌الثلج بغدادی در تاریخ الائمهٔ (ع) گوید: و کان حمل ابی‌عبدالله علیه‌السلام ستهٔ اشهر و لم یولد لستهٔ اشهر غیر الحسین و عیسی بن مریم علیهماالسلام. ص ۴ ط قم (۱۳۶۸) ق. و موافق این تاریخ روایتی در کافی شیخ کلینی (ره) در باب مولد الحسین علیه‌السلام وارد است ولی خبر مرسل می‌باشد و در اکثر اخبار حضرت یحیی علیه‌السلام ذکر شده: (لم یولد لستهٔ اشهر الا یحیی و الحسین علیه‌السلام) علامه‌ی مجلسی (ره) فرموده: شاید کلمه‌ی عیسی از تصحیف روات و ناسخین روایت باشد زیرا در اخبار معتبره وارد شده که حمل عیسی علیه‌السلام نه ساعت بوده و به قولی سه ساعت شده در مرآت العقول عبارت خبر را [صفحه ۶۲۱] نقل فرموده و گوید: (الا عیسی بن مریم) لعل هذا من تصحیف الرواهٔ او السناخ و فی اکثر الاخبار المعتبرهٔ الا یحیی و الحسین علیه‌السلام و قد ورد فی الاخبار المعتبرهٔ ان حمل عیسی کان تسع ساعات و قیل ثلاث ساعات قال الثعلبی: اختلف العلماء فی مدهٔ حمل مریم بعیسی فقال بعضهم: کان مقدار حملها تسعهٔ اشهر کحمل سائر النساء و قیل: ثمانیهٔ اشهر و کان ذلک آیهٔ أخری لانه لم یعش مولود وضع لثمانیهٔ اشهر غیر عیسی و قیل ستهٔ أشهر و قیل: ثلاث ساعات و قیل: ساعهٔ واحدهٔ انتهی. بعد از آن علامه‌ی مجلسی (ره) فرموده: و اقول یحتمل ان یکون مادهٔ تولد عیسی احدثها الله فی مریم علیهاالسلام قبل نفخ جبرئیل علیه‌السلام بستهٔ اشهر (ج ۱ ص ۳۹۳). محمد علی صابونی استاد کلیه‌ی شریعت و دراسات اسلامیه در مکه‌ی مکرمه در کتاب «النبوهٔ و الانبیاء» گوید: کان عمر مریم حین حملت بعیسی علیه‌السلام ۱۳ ثلاث عشرهٔ سنهٔ و قد اختلف العلماء فی مدهٔ الحمل فقیل انها کانت ساعهٔ و قیل تسع ساعات و قیل ثمانیهٔ اشهر و قد روی الاخیر عن (ابن عباس) و الصحیح انها حملت به حملا طبیعیا کما تحمل النساء و وضعته کما تضع النساء. قال ابن کثیر رحمه الله: ثم الظاهر انها حملت به تسعهٔ اشهر کما تحمل النساء و یضعن لمیقات حملهن و وضعهن، اذلو کان خلاف ذلک [صفحه ۶۲۲] لذکر [۴۵۰] .... الخ.

در مدت حمل عیسی

این که گفته صحیح آنست که مریم به عیسی (ع) حامل شد به حمل طبیعی مانند سایر زنان و ابن کثیر گفته که ظاهر آنست که حمل مریم نه ماه بود معلوم نیست این صحیح بودن و ظاهر شدن از کجا نزد آنها به دست آمده و به مرحله‌ی صحت و ظهور رسیده است پس هر دو صحت و ظهور به خود صاحبان آن کلام برگردانیده می‌شود و بدرد دیگران نمی‌خورد. اگر مریم مدت نه ماه به عیسی علیهماالسلام به طور متعارف طبیعی باردار بود در میان مردم معلوم می‌شد و مشهور می‌گشت و از آیات قرآنی چنین فهمیده می‌شود که در حین حمل و وضع حمل این واقعه معلوم گشته و قبلا- اگر سابقه‌ی حمل متعارف بود قبل از وضع حمل میان مردم شهرت پیدا می‌کرد و چه مانع دارد مدت حمل عیسی (ع) مانند اصل حملش از آیات الهی باشد کما این که قرآن کریم تصریح

کرده که عیسی (ع) از آیات خداوندیست. پس در اینگونه مواقع واقع امر را غیر از قول معصوم چیز دیگر به ما کشف نمی‌کند و از اقوال سایرین از مفسرین و دیگران به انسان [صفحه ۶۲۳] اطمئنان حاصل نمی‌شود و آنچه از معصوم رسیده و مورد اعتماد است مدت حمل ساعت واحده یا نه ساعت است و اما شش ماه که در خبر مرسل کافی است آن را استاد اعظم فن حدیث و خریت اکبر در اخبار و آثار علامه‌ی مجلسی (ره) فرموده: شاید از تصحیف روات یا ناسخین اخبار است چنانچه گذشت به قرینه تساوی حمل امام حسین علیه‌السلام و یحیی (ع) چنانچه در اخبار معتبره میان آن دو بزرگوار تساوی مدت حمل ذکرشده است والله العالم.

تاریخ الائمهٔ تالیف ابن ابی الثلج بغدادی است

و اما فرمایش شیخ اقدم ثقهٔ ابن ابی‌الثلج بغدادی رحمه الله در تاریخ الائمهٔ که تصریح به ولادت عیسی (ع) در شش ماه کرده شاید اعتمادش به همان روایت شده که گذشت. و تاریخ الائمهٔ آن بزرگوار را جمعی از بزرگان علماء بنصر بن علی جهضمی نسبت داده‌اند مانند سید اجل ابن طاووس و علامه‌ی مجلسی (ره) و دیگران ولی از فضل الهی و از توفیقات ربانی به این بنده‌ی کثیر التقصیر معلوم شد که آن تاریخ و جیز و مختصر تألیف ابوبکر محمد بن اسماعیل معروف به ابن ابی‌الثلج بغدادی متوفی (۳۲۵) ق از ثقات علماء امامیه در غیبت صغری می‌باشد و این موضوع را به شیخنا الاستاد البحاثهٔ الاکبر طهرانی قدس‌سره از بلده‌ی طیبه‌ی قم نوشتم قبل از آن که به نجف اشرف مشرف بشوم چنانچه در الذریعهٔ ج ۴ ص ۴۷۳ به آن متذکر و مشروحا بیان فرموده و نیز در مقدمه‌ی تاریخ الائمه‌ی نامبرده که در سال (۱۳۶۸) ق در قم به طبع رسانیده شد تفصیلا بیان کرده‌ام. [صفحه ۶۲۴] و ابن ابی‌الثلج رحمه الله معاصر با سفیر کبیر و عالم ثقه‌ی جلیل ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی (ره) بوده که در سال (۳۲۶) ه از دنیا رحلت فرموده و یکی از سفراء اربعهٔ و نواب خاص حضرت بقیهٔالله ارواحنا فداه در غیبت صغری بوده و سفیر سومی است.

ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی

و در بعضی از حواشی خودم بر تاریخ الأئمه‌ی (ع) نامبرده در حق آن بزرگوار چند سطری نگارش داده‌ام و هنوز به طبع نرسیده آن را در اینجا بیاورم: ابوالقاسم الحسین بن روح بن ابی‌بحر احد السفراء الاربعهٔ فی الغیبهٔ الصغری له المکانهٔ العظمی عند الامامیهٔ و کانت له النیابهٔ الخاصهٔ عن القائم المهدی المنتظر ارواحنا فداه توفی سنهٔ (۳۲۶) ه. توجد انتسابه فی کتب الفریقین علی انحاء متعددهٔ کالنوبختی و الرومی و القمی و الاول هو الشایع فی کتب الرجال ولکن لم یعلم علی التحقیق انه نوبختی نسبا و أبا او من طرف الام فقط او من جههٔ اخری و وصفه الشیخ ابن ابی‌الثلج (ره) فی تاریخ الائمهٔ (ع) ص ۲۱ ب (النمیری) کما فی نسختین من الکتاب و هو من المعاصرین له و اعرف با حواله و نسبته فانه توفی سنهٔ (۳۲۵) ه قبل النوبختی (ره) بسنهٔ و هما من القاطنین فی بغداد و النمیری نسبهٔ الی قبیلهٔ «نمیر» التی هجاها الجریر فی بیته المشهور و نمیر کزبیر ابی تلک القبیلهٔ. و النوبختی نسبه الی (نوبخت بن کودرز) و اسرته من الاسر الایرانیهٔ الشهیرهٔ بالتشیع و الولاء لاهل البیت علیهم‌السلام التی نبغ منهم جمع [صفحه ۶۲۵] من اکابر متکلمی الامامیهٔ و صنف استاذ عباس اقبال الاشتیانی فی تاریخ هذه الاسرهٔ کتابا بالفارسیهٔ سماه «خاندان نوبختی» مطبوع سنهٔ: (۱۳۱۱) ش بطهران و أحی فیه ذکر هذا البیت الشیعی القدیم ولکن وقع له فی هذا الکتاب زلات و هفوات و عثرات کثیرهٔ تورط فیها علی خلاف الحقیقهٔ عصمنا الله تعالی من الزلل فی القول و العمل والله العاصم.

نصر بن علی جهضمی

و الجهضمی بفتح الجیم و سکون الهاء و فتح المعجمهٔ. و نصر بن علی الجهضمی من علماء السنهٔ اثنان و اهملهما علمائنا الرجالیین و لم یتعرضوا لترجمهٔ نصر بن علی الجهضمی فی اصحاب الرضا (ع) مع انه یروی عنه (ع). احدهما: نصر بن علی بن صهبان بن

أبی‌الازدی الجهضمی الکبیر البصری کان صدوقا و وثقه ابن معین و ذکره ابن حبان فی الثقات و قال مات فی امرة أبی‌جعفر. و الثانی: نصر بن علی بن نصر بن علی بن صهبان الازدی الجهضمی ابوعمر و البصری الصغیر الحافظ احد أئمة البصرة و هو حفید الاول و عاصر المتوکل و المستعین من خلفاء بنی‌العباس و هو من ثقات علماء السنة. قال ابوعلی بن الصواف عن عبدالله ابن احمد لما حدث نصر بن علی بهذا الحدیث یعنی حدیث علی بن ابیطالب (ع): ان رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم اخذ بید حسن و حسین فقال: من احبنی و احب هذین و أباهما و أمهما کان فی درجتی یوم القیامة. أمر المتوکل بضربه الف سوط فکلمه فیه [صفحه ۶۲۶] جعفر بن عبدالواحد و جعل یقول له: هذا من أهل السنة فلم یزل به حتی ترکه. و کان المستعین بعث الیه لیولیه القضاء فقال لامیر البصرة: ارجع الیه فاستخیر الله تعالی فرجع الی بیته فصلی رکعتین ثم قال: اللهم ان کان لی عندک خیر فاقبعننی الیک فنام فنبهوه فاذا هو میت. قال البخاری: مات فی ربیع الاخر سنة خمسین و مأتین و فیها ارخه غیر واحد و قیل: مات سنة احدی و خمسین و هو قول ابن جریر فیما حکاه مسلمة بن قاسم و قال هو ثقة عند جمیعهم و قال قاسم بن اصبغ سمعت الخشنی یقول: ما کتبت بالبصرة عن أحد أعقل من نصر بن علی. انظر تهذیب التهذیب لابن حجر العسقلانی ج ۱۴ ص ۴۳۱ -۴۳۰ ط حیدرآباد. و خلاصة تذهیب تهذیب الکمال لحافظ صفی‌الدین احمد بن عبدالله الخزرجی ص ۴۰۱ ط بولاق سنة: (۱۳۰۱) ه. ق. [صفحه ۶۲۷]

تحقیق درباره‌ی کتاب فقه الرضا

ص:- ۲۵۷- س:- ۱۰ (مانند فقه الرضا علیه‌السلام) از علامه‌ی متبحر محقق آقا سید حسن صدر کاظمینی قدس‌سره نقل شده که قائل بوه این کتاب فقه الرضا که از دوران صفویه مشهور شده و قبل از آن دوران اثری از آن کتاب نبوده همان کتاب (تکلیف) محمد بن علی شلمغانی مشهور به ابن ابی العزاقر است که از علماء سوء بوده و مردم را به ضلالت می‌انداخت و بالاخره در اثر حسد به وکیل و نائب خاص حضرت بقیه‌الله ارواحنا فداه شیخ ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی قدس‌سره از جاده‌ی حق منحرف و خسر الدنیا و الاخرة گشت. علامه‌ی امام حاج سید شرف‌الدین عاملی قدس‌سره در مقدمه‌ی کتاب «تأسیس الشیعة الکرام لعلوم الاسلام» تألیف علامه آقا سید حسن صدر (ره) فرموده: فصل القضا فی الکتاب المشهور بفقه الرضا: کشف فیه حال هذا الکتاب بما لا مزید علیه فاثبت انه کتاب التکلیف لابن أبی‌العزاقر الشلمغانی و اوضح فی ذلک وجه الاشتباه بما لم یسبقه الیه [صفحه ۶۲۸] احد. تأسیس الشیعة ص ۱۹ ط عراق. گذشته از این که نقل شد دلیلی بر نفی بودن کتاب فقه الرضا از امام رضا علیه‌السلام موجود است که تمامی آنچه محدث نوری (ره) در خاتمه‌ی مستدرک از أدله برای اثبات این که کتاب فقه الرضا از امام علیه‌السلام است آورده همه‌ی آنها را از بین می‌برد و آن اینست: آنچه از ادله‌ی زیادی در باب بحث از حجیت بینة در کتاب قضا از فقه ثابت شده و اظهر است عموم حجیت بینة است. پس هرگاه کتابی از کتب اخبار و احادیث پیدا شد خواه اسم مؤلف آن در آن کتاب ذکر شده باشد یا نشده و ما علم نداریم که آن کتاب تألیف فلان شخصا است ولی دو نفر عادل شهادت دادند که آن کتاب تألیف فلان شخص است با شهادت عدلین نزد ما شرعا ثابت می‌شود که آن کتاب تألیف آن شخص است و می‌توانیم به آن عمل نمائیم و از آن روایت کنیم گرچه با نسبت دادن خبر به آن کتاب باشد و نقل نمودن از آن به عنوان «أخبرنا» یعنی فلان شخص به ما خبر داد نباشد. و همچنین هرگاه عدلین شهادت دادند که آن کتاب از امام علیه‌السلام و با خط شریف اوست یا به خط کسی دیگر است موضوع مزبور با شهادت‌شان ثابت می‌شود. اما هرگاه ما علم رسانیدیم یا ظن کردیم به این که شهادت آن دو نفر عادل یا شهادت یکی از آنها از باب اجتهاد یا علم به امارات است آن وقت شهادت‌شان به ما منفعت نمی‌دهد و ما نمی‌توانیم به آن [صفحه ۶۲۹] کتاب عمل نموده و از آن روایت کنیم به جهت این که اصل عدم ثبوت و عدم اعتبار است زیرا در صورت مفروضه قول آن دو نفر عادل از عنوان شهادت خارج شده و داخل در عنوان فتوی گردیده است که برای مجتهد دیگر حجت نیست و هرگاه اعتماد بر آن بر مجتهد دیگر جائز باشد لازم می‌آید که بر مجتهد تقلید از مجتهد دیگر جائز شود و رجوع او بر مثل خودش در فتوی و احکام وی

بر مقلدین خود و غیر آنها جائز باشد یعنی فتوای او را مثل سائر ادله‌ی احکام قرار دهد زیرا فرق نیست میان فتوای او و میان شهادت عدلین از مجتهدین بر این که حکم الله تعالی در این مسأله فلان نحو است و نماز و روزه و بیع و غیر آنها از موضوعات مستنبطه و غیرها فلان طور است چون ملازمه واضح است بطلان لازم بسیار واضح و روشن‌تر است زیرا: اجماع و ضرورت قائم است بر این که به مجتهد تقلید جائز نیست. و علاوه بر آنچه بیان شد باز گفته می‌شود: شهادت اجتهادی یا به طریق ظن است چنانچه غالب در اجتهاد آنست یا به طریق علم است که مستند به حس نیست زیرا اگر مستند به حس باشد از باب اجتهاد نمی‌شود و فرض آنست که از باب اجتهاد است پس مستند به حس نیست. در صورت اولی شهادت بالاجماع مسموع نیست به جهت این که در شهادت علم معتبر است. [صفحه ۶۳۰] و در صورت دوم گرچه میان علماء اعلام محل کلام است ولی اظهر آنست که آن هم مسموع نیست خصوصا در امثال اینگونه امور عظیمه‌ی عامه‌ی دینیه. پس آنهائی که از بزرگان شهادت به نسبت کتاب (فقه‌الرضا) به امام علیه‌السلام می‌دهند شهادت‌شان از روی اجتهاد و غیر مستند به حس است و برای مجتهد دیگر نفع نمی‌دهد. و از آنچه گفته شد ظاهر گشت که شهادت عادل واحد هم اگر از روی اجتهاد باشد و از باب اخذ به امارات بشود به طریق أولی مسموع نخواهد شد. پس اشخاصی که کتاب (فقه‌الرضا) را به آن حضرت نسبت می‌دهند و دعوای قطع عادی می‌کنند که آن کتاب از امام علیه‌السلام است بی‌وجه است زیرا قطع آنها بر ما حجت نیست. علاوه بر اماراتی که در خود کتاب نامبرده وجود دارد و شهادت می‌دهد که آن کتاب از امام (ع) نمی‌باشد چنانچه بر کسی که در آن کتاب تتبع کرده و دقت نماید پوشیده نیست. و گمان نشود که از آنچه گفتیم لازم می‌آید که خبر واحد حجت نباشد زیرا خبر واحد که به طریق نقل و روایت باشد که در آن شرائط حجیت موجود است و شخص راوی می‌گوید: فلان شخص این طور روایت کرد و به طریقی است که وی واقف و مطلع بر آن از روی حس شده آن را قبول می‌نمائیم. [صفحه ۶۳۱] و اما هرگاه گوید: ظن کرده‌ام و از طریق عادی یا غیرعادی علم رسانیده‌ام فلان شخصی که او را ملاقات نکرده‌ام چنین نقل کرده یا روایت کرده و همه‌ی اینها از طریق اجتهاد است قبول نمی‌نمائیم. و فرق در میان این دو صورت در نهایت درجه روشن و واضح بوده و بر أهلش پوشیده نیست و بر آنچه بیان کردیم از بزرگان علماء و فقهاء تصریح کرده است والله الموفق. حالا که حال کتاب (فقه‌الرضا) معلوم شد آیا سزاوار است که در کتابی که به نام کتاب (جامع أحادیث الشیعة) تألیف شود و کتاب فقه‌الرضا را در ردیف کتاب (کافی) کلینی قدس‌سره آورده و گفته شود: (الکافی)- (فقه‌الرضا) یا در ردیف سائر کتب اربعه‌ی امامیه آورده و روایات فقه‌الرضا را از احادیث شیعه شمرده شود؟ البته سزاوار نیست. [صفحه ۶۳۲]

از اکاذیب طبری صاحب تاریخ

ص:- ۲۸۰- س:- ۱ (روایات مجعوله و اکاذیب واضحه را با سند نقل کرده) از جمله‌ی دروغهای بسیار بزرگ ابن جریر طبری صاحب تاریخ کبیر «تاریخ الامم و الملوک» نقل کردن وی افسانه‌ی صلح امیرالمؤمنین (ع) با معاویة بن صخر اموی منافق (پسر منافق بزرگ در اسلام) و والی ستمکار خائن مستبد و دیکتاتور شام است که در حوادث سال چهلم هجرت نگارش داده و بدون پروا دروغ به آن بزرگی را در کتابش ثبت کرده است. و تا حال ندیده‌ام که کسی به این دروغ ابن جریر طبری متوجه شده و متعرض شود بلکه دیده‌ام بعضی از اشخاص سطحی که این موضوع دروغی را از وی نقل کرده و ابدا توجهی بر بی‌حقیقت بودن ادعای مؤرخ نامبرده نکرده است چنانچه گوید: و فی هذه السنة فیما ذکر جرت بین علی و معاویة المهادنة بعد مکاتبان جرت بینهما یطول بذکرها الکتاب علی وضع الحرب بینهما [صفحه ۶۳۳] و یکون لعلی العراق و لمعاویة الشام فلا یدخل احد هما علی صاحبه فی عمله بجیش و لا غارة و لا غزو. قال زیاد بن عبدالله عن ابن اسحاق لما لم یعط احد الفریقین صاحبه الطاعة کتب معاویة الی علی اما اذا شئت فلک العراق ولی الشام و تکف السیف عن هذه الامة و لا تهریق دماء المسلمین ففعل ذلک و تراضیا علی ذلک فأقام معاویة بالشام بجنوده یجبیها و ما حولها و علی بالعراق یجبیها و یقسمها بین جنوده انتهی [۴۵۱] . خوب بود از آن مکاتبات که میان

امیرالمؤمنین علیه‌السلام و معاویهٔ درباره‌ی صلح رد و بدل شده نقل می‌کرد و به مجرد ادعاء آن اکتفاء نمی‌نمود مکاتبات امیرالمؤمنین (ع) غالبا محفوظ بوده و نقل شده در میان آنها نامه‌ی که مشعر بر صلح بوده و تراضی طرفین به عمل آمده باشد و امیرالمؤمنین علیه‌السلام رضایت داده که معاویهٔ در شام باشد و خراج آنجا را خودش جمع‌آوری کند همچو نامه‌ی از امام (ع) به نظر نرسیده است با این که غالبا نامه‌های امام (ع) را ثبت و ضبط کرده‌اند رجوع شود به نهج‌البلاغهٔ و مستدرکات آن که مکاتبات امام (ع) در آنها جمع‌آوری شده است. [صفحه ۶۳۴] گذشته از این آیا متصور است که امیرالمؤمنین (ع) به این کار یعنی صلح و مهادنهٔ با معاویهٔ راضی شود؟ در حالی که در اول امر که بعد از عثمان زمام امور خلافت ظاهری را به دست گرفت و معاویهٔ از طرف خلیفه‌ی ثانی و عثمان در شام والی بود امام (ع) به فوریت او را عزل فرمود و امثال ابن عباس (ره) و دیگران از آن حضرت درخواست کردند که معاویهٔ را تا مدت کوتاهی در شام بگذارد بماند و بعدا او را از امارت شام معزول فرماید و برای مصلحت وقت آن طور به نظرشان صلاح می‌رسیده و آن را به امام (ع) پیشنهاد کرده و عرضه داشتند ولی آن مجسمه‌ی حق و عدالت فرمود: کوچکترین وقتی هم نمی‌توانم به امارت معاویهٔ در شام امضاء بدهم و راضی باشم. امام (ع) به معاویهٔ نوشته: و اما طلبک الی الشام فانی لم اکن اعطیک الیوم ما منعتک امس [۴۵۲] . چون راضی شدن به امارت یک نفر ظالم ستمکار منافق بدتر از کافر گر چه در وقت بسیار کوتاه هم بوده باشد موجب ایراد و اشکال می‌شد: که در اول امر رضایت به امارت وی داده شد و حکومت او در اول کار [صفحه ۶۳۵] تجویز گشت و بعدا عدم رضایت اعلام گردید. نظر ابن عباس (ره) و اشخاص دیگر با نظر سطحی و صورت ظاهر در همان موقع بوده ولی نظر واقع بین امام علیه‌السلام بالاتر از آن مصلحت‌های صوری و نظر به واقع و آینده بوده است و اگر امام علیه‌السلام به صلاح‌دید آنها عمل می‌فرمود بعدا باعث ایراد به آن حضرت می‌گشت و صلاح همان بوده که امام (ع) به آن اقدام فرموده و کوچکترین آنی هم رضایت به امارت معاویهٔ نداد. حالا آیا متصور است که بعد از آن همه جنگ و خونریزی‌ها که در جنگ صفین به عمل آمده و لیلهٔ الهریرها با آن شدت سپری شده امام (ع) رضایت به امارت معاویهٔ در شام بدهد؟ و مهادنهٔ و صحبت صلح به میان آید؟ و تعجب در آنست که از کلام طبری چنین برمی‌آید که کار صلح عملی شده و طرفین به کار خودشان اشتغال ورزیده و به جابه‌ی خراج هم انجام داده‌اند که قطعا همچو کاری وقوع نیافته است و هر کس از مؤرخین اسلامی این قضیه را ثبت صفحات تاریخ کرده از ابن جریر طبری نقل نموده چون نقل این افسانه از وی بروز کرده است مانند ابن کثیر در البدایهٔ و النهایهٔ که مصدر نقلش تاریخ طبری است رجوع شود به مجلد ۷ ص ۳۲۳. و نظر به افسانه بودن آنچه طبری نقل کرده ابن اثیر در تاریخ کامل که تهذیب و تنقیح تاریخ طبری است و با اضافات دیگری آن را [صفحه ۶۳۶] تألیف کرده به پیرامون آن اسطوره‌ی طبری تفصیلا نگردیده و بلکه به مختصر اشاره اکتفاء نموده است چنانچه در حوادث سال چهلم هجری گوید: (و فیها جرت مهادنهٔ بین علی و معاویهٔ بعد مکاتبات طویلهٔ علی وضع الحرب و یکون لعلی العراق و لمعاویهٔ الشام لا یدخل احدهما بلد الاخر بغارهٔ) [۴۵۳] . در آن روزها که امام امیرالمؤمنین (ع) در کوفه تشریف داشت و حتی در همان هفته که در محراب مسجد کوفه در شب نوزده شهر رمضان سال چهلم هجرت با ضربت ابن ملجم مرادی لعنه الله شربت شهادت نوشید با بیشتر از چهل هزار تن لشکر نصرت اثر آماده بوده که حرکت به جنگ صفین بفرماید و اگر موضوع مهادنه و صلح که طبری نگارش داده حقیقت داشته باشد با جمع‌آوری امیرالمؤمنین (ع) لشکر برای جنگ با معاویهٔ چطور می‌سازد؟ چنانچه ابن خلدون مغربی بربری که یکی از متعصبین و نواصب محسوب است در تاریخ خود «کتاب العبر و دیوان المبتداء و الخبر» به این موضوع معترف شده است چنانچه گوید: [صفحه ۶۳۷] و کان علی قبل قتله قد تجهز بالمسلمین الی الشام و بایعه أربعون ألفا من عسکره علی الموت فلما بویع الحسن زحف معاویهٔ فی اهل الشام الی الکوفهٔ فسار الحسن فی ذلک الجیش للقائه و علی مقدمته قیس بن سعد فی اثنی عشر الفا.... الخ. تاریخ ابن خلدون مجلد ثانی (بقیهٔ الجزء الثانی) ص ۱۸۶ س ۱۶ ط بیروت سال (۱۳۹۱) ق. اگر مهادنه و صلح شده بود پس امام (ع) به تصریح ابن خلدون چطور با چهل هزار نفر لشکر آماده و مجهز برای شام شده است. و آنچه افسانه و جعلی بون ادعاء طبری را به

طور واضح روشن ساخته و آشکارا می‌نماید عبارت از نقل سید اجل اعظم شریف رضی قدس‌سره خبر نوف بکالی (ره) را در نهج‌البلاغهٔ است آنجا که فرموده: ری عن نوف البکالی قال خطبنا هذه الخطبهٔ امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام بالکوفهٔ، و هو قائم علی حجارهٔ، نصبها له جعدهٔ بن هبیرهٔ المخزومی، و علیه مدرعهٔ من صوف، و حمائل سیفه لیف، و فی رجلیه نعلان من لیف، و کان جبینه ثفنهٔ بعیر، فقال علیه‌السلام: الحمد لله الذی الیه مصائر الخلق.... الخ. أین اخوانی الذین رکبوا الطریق و مضوا علی الحق؟ این عمار؟ و این ابن التیهان؟ و این ذوالشهادتین؟ و این نظر اؤهم.... الخ. قال: ثم ضرب بیده علی لحیته الشریفهٔ الکریمهٔ فاطال البکاء ثم [صفحه ۶۳۸] قال علیه‌السلام: أوه علی اخوانی الذین تلوا القرآن و احکموه.... ثم نادی با علی صوته: الجهاد الجهاد عبادالله الا و انی معسکر فی یومی هذا فمن اراد الرواح الی الله فلیخرج. قال نوف: و عقد للحسین علیه‌السلام فی عشرهٔ آلاف، و لقیس بن سعد رحمه الله فی عشرهٔ آلاف، و لابی ایوب الانصاری فی عشرهٔ آلاف، و لغیرهم علی أعداد أخر، و هو یرید الرجعهٔ الی صفین، فما دارت الجمعهٔ حتی ضربه الملعون ابن ملجم لعنه الله، فتراجعت العساکر، فکنا کأغنام فقدت راعیها، تختطفها الذئاب من کل مکان. پس معلوم شد که امام (ع) در همان هفته که از دنیا رحلت فرموده مردم را وادار به جهاد کرده و معسکر ترتیب داده بود و دعوت به جهاد و جنگ با معاویهٔ فرموده است و اگر با معاویهٔ به مهادنه پرداخته بود و صلح شده بود این دعوت به جهاد چه معنی دارد؟ و مراجعت عساکر از کجا بوده؟ و ترتیب آرتش با تعیین سرلشکرهای نامبرده برای چه ترتیب داده بوده است؟ و با آن افسانه و اسطوره‌ی طبری چطور می‌سازد؟ پس قطعی است که آن قصه‌ی دروغی را ازا تباع بنی‌أمیهٔ جعل کرده و از ساخته‌های شجره‌ی ملعونه است و طبری آن قصه‌ی مجعوله را وارد تاریخش کرده و در [صفحه ۶۳۹] صفحات آن ثبت نموده و بعضی اشخاص ساده و سطحی هم که بدون تثبت و تحقیق به محتویات تاریخ طبری اعتماد و اطمئنان می‌نمایند آن افسانه را از وی اخذ و در کتابهاشان نقل می‌کنند. و ناگفته نماند: که راوی این افسانه که طبری از وی نقل کرده عبارت از زیاد بن عبدالله است و ظاهرا او زیاد بن عبدالله بن طفیل بکائی عامری کوفی است که در سال (۱۸۳) ه. ق وفات کرده و جمع کثیری از علماء اهل سنت او را تضعیف کرده‌اند و نسائی گفته که او ضعیف است و ابن حبان گوید: «کان فاحش الخطاء کثیر الوهم لا یجوز الاحتجاج بخبره اذا انفرد». رجوع شود به تهذیب التهذیب ج ۳ ص ۳۷۵ و میزان الاعتدال ذهبی ج ۲ ص ۹۱. [صفحه ۶۴۰]

در مقتل اسفرائنی به آمدن اسراء در (بیستم) صفر تصریح کرده

اشاره

هامش: ص:- ۱۹۹- س:- ۹ مقتل اسفرائنی.... نظر بر این که کتاب مقتل «اسفرائنی» پر از جعلیات و نقلیات قصه‌سرایان است و لذا در طبع اول این کتاب «تحقیق» به آن اعتماد نکرده و از آن نقلی ننموده و آن را در مطلبی گر چه موافق ادعاء ما باشد مصدر نقل قرار نداده بودم ولی چون طرفدار شبهات آن کتاب را در ردیف مصادر نقلیات خود آورده و به آن به اعتقاد خودش اعتماد کرده و لذا آنچه در آن کتاب نقل کرده و به آمدن اهل‌بیت در بیستم صفر به کربلاء و آوردن رأس مطهر و الحاق آن به جسد اطهر تصریح کرده در اینجا بیاورم تا برای خوانندگان محترم روشن شود در کتابی که خود طرفدار شبهات به نقلیات آن تمسک کرده و چنگ زده و نسبت به داستانهای راهها از کوفه تا به شام به آن اعتماد نموده در خود همان کتاب به مراجعت اسراء خاندان رسالت به کربلاء در بیستم صفر و آوردن رأس مطهر تصریح نموده و گفته: که یزید قائدی از قوادش را فراخواند و هزار نفر به وی ضم کرد و امر کرد اسراء را به مدینه برده یا هر مکانی [صفحه ۶۴۱] که خواسته باشند ببرد و تمامی آنچه به اسراء اهل‌بیت لازم باشد فراهم و برآورده نماید و رأس مطهر را به آنها داد و اسراء نیز آن را اخذ کرده و به راه افتادند و به کربلاء رسیدند و رأس مطهر را با جسد اطهر دفن کردند و عین عبارات مقتل اسفرائنی را بیاورم: «دعا بقائد من قواده و ضم الیه ألف فارس و أمره أن یسیر بهم الی

المدینهٔ أو أی مکان شاؤا و أن یقضی لهم جمیع ما یلزم ثم حشا الرأس بالمسک و الکافور و سلمها لهم فأخذوها و ساروا الی کربلاء و دفنوها مع الجسد الشریف.....» پس از آن از اقوال سنیها نسبت به رأس مطهر نقل کرده و در ضمن آن به قصه‌ی جعلی و داستان دروغی که بر حسب اعتبار عقلی هم بعید است اشاره نموده و چنین گوید: «و روی ان الیزید بعد ان ارسل علیا و من معه أمر بدفن الرؤس الا رأس الحسین فانه أرسلها خارج دمشق و معها خمسین فارسا یحرسونها لیلا و نهارا و ذلک من کثرهٔ خوفه و فزعه فلما مات أتی بها الحراس و وضعوها فی خزانته». خواننده‌ی عزیز در وجدان خود می‌داند که قول مذکور دور از عقل است و در اغلب کتبی که راجع به رأس مطهر اقوال متعدده نقل شده به این قول اشاره و اعتنائی نشده است. بعد در مقتل مذکور گوید: هذا ما ورد فی دفن الرأس و اما علی و أخوته فانهم لما خرج [صفحه ۶۴۲] بهم القائد من دمشق و وصلوا الی بعض الطریق قالوا بالله علیک یا دلیلنا مربنا علی طریق کربلاء لکی نجدد عهدا بیننا فقال لهم: سمعا و طاعهٔ و سار بهم الی أن دخلوا کربلاء و کان ذلک الیوم یوم عشرین من شهر صفر فوافاهم جابر بن عبدالله الانصاری و جماعهٔ من أهل المدینهٔ و أقاموا البکاء و الحزن حتی ضجت الارض ثم ساروا قاصدین المدینهٔ..... [۴۵۴] از عبارت مقتل مذکور که گوید: «و أمره أن یسیر بهم الی المدینهٔ أو أی مکان شاؤا و أن یقضی لهم جمیع ما یلزم». کاملا روشن و واضح می‌شود که یزید امر کرده بود تمامی آنچه به اسراء خاندان رسالت در مراجعت از شام لازم باشد فراهم آید و اذن و اختیار داده بود که به هر جا و هر مکان بخواهند بروند مختارند. پس آنچه محدث نوری (ره) فرموده [۴۵۵] : که اسراء اهل‌بیت از شام به قصد وطن خودشان مدینه‌ی منورهٔ خارج شده و بی‌اطلاع یزید پلید هرگز میسر نبود به عراق بیایند..... تا آخر آنچه گذشت. وجهی ندارد، و تصریح صاحب مقتل مذکور که یزید امر کرد که آنها به مدینه و هر مکانی را که خواسته باشند بروند و هر چه لازم باشد [صفحه ۶۴۳] آن را فراهم و عملی نمایند. به تمامی توهمات محدث نوری (ره) خط بطلان می‌کشد . و نیز از تصریح کتاب مقتلی «مقتل اسفرائنی» که طرفدار شبهات به آن اعتماد نموده و به داستانهای وی در عرض راهها از عراق تا شام به آن چنگ زده واضح می‌شود که باید نسبت به آمدن اسراء به کربلاء در بیستم صفر و آوردن رأس مطهر را با خودشان و ملحق کردن آن به جسد اطهر نیز اعتماد نماید و اگر در غیر بیستم صفر سال (۶۱) هجرت بود صاحب مقتل به آن تصریح می‌نمود مطلق گذاشتن منصرف به ماه صفر سال (۶۱) می‌باشد. [صفحه ۶۴۴]

تبلیغات خلاف واقع بنی امیه در حق خودشان

اشاره

ص: - ۳۱۹- س:- ۲ (یزید در اول امر مسرور شده و از ابن‌زیاد بسیار خوشحال) تبلیغات بنی‌أمیهٔ در شام بر علیه امیرالمؤمنین سلام‌الله‌علیه و آل علی (ع) به‌اندازه‌ی بوده که مردم آن سامان اقرباء و خویش نسبت به رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم بغیر از بنی‌أمیهٔ کسی را به رسول‌الله صلی الله علیه و آله اقرباء و خویش نمی‌دانستند ولی ورود اسراء اهل‌بیت (ع) به شام و بیانات حضرت امام سجاد (ع) در منبر و شوارع دمشق و زینب کبری سلام‌الله‌علیها در مجلس یزید و تماس گرفتن مردم شام با امام (ع) و تحقیق حال از آن حضرت پرده را از روی کار برداشت و یزید رسوا شد و لذا هرگز نمی‌توانست اسراء را بیشتر در شام نگاه دارد. هند و شاه بن سنجر بن عبدالله صاحبی نخجوانی در کتاب «تجارب السلف» که در سال (۷۲۴) ه آن را به انجام رسانیده گوید: چون سر مبارک حسین را به دمشق بردند و زین‌العابدین علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب در میان ایشان بود و او را با جماعت عورات خاندان نبوت [صفحه ۶۴۵] بر شتران نشانده بر پالانهای بی‌غطاء [۴۵۶] و غایشه در دمشق می‌گردانیدند مانند اسیران که از زنگ و حبشه می‌آورند در این حال پیری از اهل شام بیامد پیش زین‌العابدین بایستاد وا و را دشنام داد و اظهار شماتت می‌کرد، زین‌العابدین گفت: ای شیخ قرآن‌خوانی گفت: آری گفت: این آیه خوانده‌ی که: قل لا- اسئلکم علیه اجرا الا- المودد فی القربی

گفت: خوانده‌ام گفت: مرا می‌شناسی؟ گفت: نه. گفت ذی‌القربی منم و نام و نسب خود را بگفت، پیر او را سوگند داد که راست می‌گوئی؟ زین‌العابدین توئی؟ سوگند خورد که راست می‌گویم، پیر گفت: به خدای من هرگز ندانستم که (محمد) را بغیر از یزید و خویشان او خویشاوندی دیگر هست، آنگاه بگریست و از زین‌العابدین عذر خواست.

توبه کردن هفتاد نفر از مشایخ شام در حضور امام

گویند: هفتاد کس از مشایخ دمشق بطلاق و عتاق و حج سوگند خوردند که ما پیغمبر را بغیر از یزید خویشی ندانستیم و همه از زین‌العابدین عذر خواستند و زاری کردند و او همه را عفو فرمود [۴۵۷] . [صفحه ۶۴۶] تبلیغات خلاف واقع در حق بزرگان دین که ورثه‌ی ائمه‌ی طاهرین‌اند (علیهم‌السلام) در هر دوره به شکلی روی کار آمده چنانچه در حق ائمه‌ی معصومین سلام‌الله‌علیهم در عصر خودشان تهمت‌ها و افتراها و اکاذیب به آنها نسبت داده‌اند در حق نواب عام آن حضرات و علمای اعلام نی نظائر آنها را گفته‌اند شمه‌ی از آنها را در کتاب (سفرنامه‌ی بافت) نگارش داده و مقداری از آنچه در عصر حاضر به وقوع پیوسته به قلم آورده و اوضاع علمای سوء و متشبهین به علماء را شرح داده‌ام. مسعودی در مروج الذهب گوید: و نزل عبدالله بن علی الشام و وجه الی ابی‌العباس السفاح اشیاخا من اهل الشام من ارباب النعم و الریاسة من سائر اجناد الشام فحلفوا لابی‌العباس السفاح انهم ما علموا لرسول‌الله صلی الله علیه و آله قرابة و لا اهل‌بیت یرثونه غیر بنی‌أمیة حتی ولیتم الخلافة [۴۵۸] . تبلیغات خلاف واقع بنی‌أمیة بر علیه خودشان و بر علیه اهل‌بیت علیهم‌السلام و اقرباء واقعی رسول‌الله صلی الله علیه و آله و رسوخ آن در اذهان مردم شام به‌اندازه‌ی رسیده که در افکار مشایخ دمشق بنا به نقل صاحب تاریخ (تجارب السلف) چنانچه گذشت جاگیر شده بود و اگر ورود اسراء خاندان رسالت به شام و دمشق وقوع نیافته بود پرده از روی کار برداشته نمی‌شد و نقل تجارب السلف معتبر است زیرا تاریخ مزبور از مآخذ و مصادر محسوب است و اخیرا تعلیقات و حواشی عموزاده‌ی معظم دانشمند محترم استاد [صفحه ۶۴۷] حسن قاضی طباطبائی بر آن کتاب مستقلا چاپ و از طرف دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی تبریز منتشر گردیده است و تعلیقات پرارزشی بر آن تاریخ نگارش داده‌اند. یزید خیال کرده چنانچه صورت ظاهر حال نشان می‌داد بر حسین بن علی سیدالشهداء علیهماالسلام غالب آمده و سلطنت شومش استقرار یافت و خود و اعقاب و احفادش مالک رقاب أمم و قهرمان الماء و الطین گردید و تا قرنها اولاد و احفاد شومش السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان خواهند شد ولی در عالم خیال هم تصور نمی‌کرد که در واقع سیدالشهداء علیه‌السلام غالب است و آخر کار یزید برعکس آنست. و لذا دراندک مدت از اریکه‌ی تخت شوم سلطنت به زمین افتاده و سرنگون گردید و تا أبد رسوا شد و پس از خودش پسرش معاویة ابن یزید در بالای منبر در مسجد دمشق رسوائی پدر را بر عموم اعلان نمود یزید به‌اندازه‌ی از کشتن سیدالشهداء علیه‌السلام شاد و مسرور بود که ابن‌زیاد را نزد خود طلبید و به او انعام و جائزه داد.

شاد شدن یزید از اسارت اهل بیت

محدث قمی (ره) در نفس المهموم چنانچه در ترجمه‌ی آن کتاب است گوید [۴۵۹] : کسی که در افعال یزید و اقوال او نیک بنگرد بر وی آشکارا [صفحه ۶۴۸] گردد که چون سر مطهر حضرت ابی‌عبدالله علیه‌السلام و اهل‌بیت او را آوردند سخت شادمان گشت و آن جسارتها با سر مطهر کرد و آن سخنان گفت و علی بن الحسین علیهماالسلام را با سائر خاندان در زندانی کرد که از گرما و سرما محفوظ نبودند تا چهره‌ی ایشان پوست انداخت [۴۶۰] اما چون مردم آنها را شناختند و بزرگواری ایشان را بدانستند و مظلومی آنها بدیدند و معلوم گردید که از خاندان رسولند صلی الله علیه و آله از کار یزید کراهت نمودند و او را دشنام دادند و لعن کردند و به اهل‌بیت روی نمودند و یزید بر آن آگاه شد خواست خویش را از خون آن حضرت بری نماید نسبت قتل به ابن‌زیاد داد و او را نفرین کرد و پشیمانی نمود بر کشتن آن حضرت و رفتار خویش را با علی بن الحسین علیه‌السلام نیکو کرد و

آنها را در سرای خاص خویش فرود آورد برای حفظ ملك و پادشاهی خود تا دل مردم را به خویش جلب کند نه آن که راستی کار ابن‌زیاد را نپسندیده باشد و از کشتن آن حضرت پشیمان شده باشد. [صفحه ۶۴۹] و دلیل بر این داستانی است که سبط ابن الجوزی در تذکرهٔ روایت کرده است که ابن‌زیاد را نزدیك خود بخواند و مال فراوان او را بخشید و تحفه‌های بزرگ داد و نزدیك خود نشانید و منزلت او را بلند گردانید [۴۶۱] و او را به اندرون خود برد نزد زنان خود و ندیم کرد و شبی مست با مطرب گفت: بخوان و خود این ابیات بدیهه انشاء کرد:

اشعار یزید پلید

اسقنی شربهٔ تروی مشاشی ثم مل فاسق مثلها ابن‌زیاد صاحب السر و الامانهٔ عندی و لتسدید مغنمی و جهادی قاتل الخارجی اعنی حسینا و مبید الاعداء و الحساد [۴۶۲] .ابن اثیر در کامل از ابن‌زیاد نقل کرده است که ابن‌زیاد با مسافر بن شریح یشکری در راه شام گفت: من حسین علیه‌السلام را به امر یزید کشتم و گفته بود یا او کشته شود یا تو کشته شوی من قتل او را اختیار کردم. پس پشیمانی یزید از قتل امام حسین علیه‌السلام از روی حیله و تزویر و سیاست بوده چون دیده نتیجه‌ی بد در انظار مردم و افکار عمومی بر علیه‌اش [صفحه ۶۵۰] بخشیده خواسته خود را تبرئه کند بلکه با آن رویه جلب قلوب نماید و الا ـ در باطن مسرور از قتل آن حضرت بوده است. و شمر ابن ذی‌الجوشن نیز نماز می‌خواند و بعد از نماز می گفته: که خدایا اطاعت از اولی‌الامر مرا وادار کرد که ریحانه‌ی رسول‌الله صلی الله علیه و آله را به قتل برسانم [۴۶۳] رجوع شود به میزان الاعتدال ذهبی ج ۲ ص ۲۸۰ ط مصر و انیس الموحدین ص ۱۱۵ ط تبریز سال ۱۳۹۲ ق. [صفحه ۶۵۱] معلوم است که اولی‌الامر شمر عبارت از یزید و ابن‌زیاد است. و اجازه دادن یزید که اهل‌بیت در دمشق در دربار خون‌بار او به سیدالشهداء علیه‌السلام عزاء برپا نمایند آن هم از راه حیله و سیاست شومش بوده که در انظار عموم بلکه بتواند خود را از خون امام علیه‌السلام تبرئه نماید. در ترجمه‌ی نفس المهموم گوید [۴۶۴] : در کامل بهائی گوید زینب علیهاالسلام نزد یزید فرستاد و رخصت خواست برای برادرش حسین علیه‌السلام مجلس عزاء برپای دارد یزید لعنه الله رخصت داد و آنان را در دارالحجارهٔ فرود آورد هفت روز به آنجا ماتم داشتند و هر روز زنان بسیار نزد ایشان می‌آمدند و نزدیك بود مردم در سرای یزید ریزند و او را بکشند مروان آگاه گردید و گفت مصلحت نیست اهل‌بیت حسین علیه‌السلام را در این شهر نگاهداری برگ سفر بساز و ایشان را سوی حجاز فرست و یزید برگ سفر ایشان بساخت و به مدینه روانه کرد بنابراین روایت مروان بدان وقت در شام بود.

یزید دست و پای خود را گم کرده بود

بنابر آنچه بیان شد یزید پلید دست و پای خود را گم کرده بود و نمی‌دانست چه حیلت اندیشد تا جلو تنفر و انزجار مردم را بگیرد [صفحه ۶۵۲] و یورش مردم به دربارش که او را بکشند و مروان از نیات مردم آگاه شده و یزید را از واقع امر آگاه ساخته و او را وادار به حرکت دادن به اسراء اهل‌بیت کرده است واضح می‌سازد هفت روز عزاء برپا کردن بر سیدالشهداء علیه‌السلام بسیار بعید است بلکه کلیه مدت ماندن آنها در دمشق هفت روز شده است با آن هیجان مردم و اضطراب و تشویش در اذهان آنها چطور می‌توانست اهل‌بیت را در دمشق بیشتر نگه دارد و تا چهل روز سر مطهر را در مناره‌ی مسجد جامع آویخته باشند یا آن سر انور اطهر را با اسراء خاندان رسالت به مدینه فرستاده باشد بلکه ملاحظه‌ی سیاست یزید و حیله‌ی وی برای جلب قلوب ایجاب می کرده که رأس مطهر را هر چه زودتر به بدن اطیب برگرداند تا جلو توجه افکار عمومی مردم را در بدبینی به خودش گرفته و بر خویش جلب نماید چنانچه عموم شیعه‌ی امامیه بر آن قائلند و ناگفته نماند که طبری گفته سه روز عزاء نگاه داشتند اهل‌بیت را در اول ورودشان به دمشق در خانه‌ی ویرانی مسکن داده‌اند چنانچه در بصائرالدرجات از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام روایت کرده که علی

بن الحسین علیه‌السلام را با همراهان نزد یزید بن معاویهٔ بردند آنها را در خانه‌ی ویران مسکن دادند یکی از ایشان گفت: ما را در این خانه منزل دادند که سقف فرو افتد و ما را بکشد پاسبانان به زبان رومی می گفتند: اینها را بنگرید از خراب شدن خانه می‌ترسند [صفحه ۶۵۳] با آن که فردا آنها را بیرون می‌بردند و می کشند علی بن الحسین علیهماالسلام فرمود: هیچ کس از ما زبان رومی را نیکو نمی‌دانست جز من.

پاسبانهای زندان شام رومی بوده‌اند

از این روایت شریفه استفاده می‌شود: که پاسبانان دولت بنی‌أمیهٔ در زندان و آنهائی که به اسراء اهل‌بیت (ع) گمارده بوده‌اند با زبان رومی تکلم می‌نموده‌اند و ظن قوی آنست که اصلا رومی باشند چون دولت بنی‌أمیهٔ با روم ارتباط داشت و دولت روم در دربار بنی‌أمیهٔ و معاویهٔ و یزید نفوذ داشته چنانچه سرجون بن منصور رومی که معرب سرژیوس [۴۶۵] است از زمان معاویهٔ تا دوره‌ی عبدالملک تقریبا کاتب و وزیر مشاور در دربار اموی بوده و تدبیر قتل سیدالشهداء علیه‌السلام را به دست ابن‌زیاد او به یزید پیشنهاد نموده و حکومت عراقین بصره و کوفه را [صفحه ۶۵۴] با هم نموده و ابن‌زیاد را والی آنها کرد و به محاربه‌ی سیدالشهداء علیه‌السلام وادار نمود و سرجون قبلا عهدی از معاویهٔ اخذ نموده و نگه داشته بود چون یزید با ابن‌زیاد مابین‌شان خوب نبوده و بعد از مشاوره‌ی یزید با سرجون و پیشنهاد وی که ولایت عراقین را به ابن‌زیاد بدهد و به جنگ امام علیه‌السلام بفرستد آن عهدنامه را به یزید نشان داد و او نیز قبول کرد چنانچه شیخ مفید (ره) در ارشاد و دیگران نقل کرده‌اند. ارتباط روم با دربار بنی‌أمیهٔ به جهت تمایل نژادی بنی‌أمیهٔ به آنها بوده و معاویهٔ در زمان جنگ صفین با روم صلح کرد و عظمت اسلام را از نظر آنها انداخت به تفصیل آن رجوع به کتاب (التدوین) مرحوم اعتمادالسلطنهٔ بشود و بنی‌أمیهٔ از نژاد اصیل عربی نبودند رجوع شود به جنهٔالمأوی ص ۳۰۴ ط ۱- تبریز و ص ۲۵۳ -۲۵۰ ط ۲ تبریز. و نیز از روایت استفاده می‌شود که امام علیه‌السلام زبان رومی را به خوبی می‌دانسته چنانچه اعتقاد ما امامیه بر آنست که امام به تمامی لغات آشنا بوده و با آنها تکلم می کند لغتی پیدا نمی‌شود که امام به آن جاهل باشد زیرا کسی که به لغتی و به چیزی جاهل باشد او را امامت و خلافت الهیه نشاید که حجت خدا بر مردم باشد.

در اول کار یزید در خیال کشتن اهل بیت بود

و از روایت مزبوره معلوم می‌شود که یزید در اول امر پس از ورود اهل‌بیت (ع) به شام و زندانی کردن آنها در دمشق در خیال کشتن [صفحه ۶۵۵] و به کلی از بین بردن آنها بوده چنانچه از گفتگوی پاسبانان زندان ظاهر می‌شود ولی بعدا از آن خیال خبیث منصرف شده و جهت آن توجه افکار عمومی و بیدار شدن مردم و انقلاب و هیجان آنها و انعکاس قتل سیدالشهداء علیه‌السلام در میان مسلمین و بد نتیجه دادن آن بر یزید است که باعث شده از کشتن افراد خاندان رسالت صرف‌نظر نماید چنانچه از فرمایشهای امام سجاد (ع) با یزید نیز استفاده می‌شود که فرمود: اگر مرا خواهی کشت کسی را وادار کن که این زنان و اطفال را به وطن خودشان برساند و یزید پلید گفت: که از قتل شما گذشتم و آنها را خود شما خواهید برگردانید چنانچه در مقاتل نقل کرده‌اند، از ملاحظه‌ی تمامی اینها معلوم می‌شود که یزید نمی‌توانست اهل‌بیت را در دمشق بیشتر نگه دارد.

معاویه فرزند یزید و بیانات وی در منبر

یزید بس رسوا شد دست از قتل اهل‌بیت (ع) برداشت و دراندک مدت از بین رفت و پسرش معاویهٔ بن یزید در بالای منبر باز رسوایش کرد و چون کلمات معاویهٔ بن یزید دارای نکات چندیست عین آن را از کتب معتبره‌ی اهل سنت در اینجا بیاورم. ابن تغری بردی در النجوم الزاهرهٔ ج ۱ ص ۱۶۴ -۱۶۳ ط قاهرهٔ. گوید: معاویهٔ بن یزید بن معاویهٔ بویع بالخلافهٔ بعد موت أبیه یزید بعهد

منه الیه و ذلک فی شهر ربیع الاول من سنهٔ اربع و ستین، کان مولده [صفحه ۶۵۶] سنهٔ ثلاث و اربعین فلم تطل مدته فی الخلافهٔ. قال ابوحفص الفلاس: ملک اربعین لیلهٔ ثم خلع نفسه، فانه کان رجلا صالحا.....ان معاویهٔ هذا لما اراد خلع نفسه جمع الناس و قال: أیها الناس ضعفت عن أمرکم فاختاروا من أحببتم، فقالوا: ول اخاک خالدا، فقال: والله ما ذقت حلاوهٔ خلافتکم فلا اتقلدوزرها ثم صعد المنبر فقال: أیها الناس، ان جدی معاویهٔ نازع الامر أهله و من هو أحق به منه لقرابته من رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم و هو علی بن أبی‌طالب، و رکب بکم ما تعلمون حتی اتته منیته،فصار فی قبره رهینا بذنوبه و أسیرا بخطایاه. ثم قلد أبی‌الامر فکان غیر أهل لذلک، و رکب هواه و أخلفه الامل، و قصر عنه الاجل. و صار فی قبره رهینا بذنوبه، و أسیرا بجرمه، ثم بکی حتی جرت دموعه علی خدیه. ثم قال: ان من أعظم الامور علینا علمنا بسوء مصرعه و بئس منقلبه، و قد قتل عترهٔ رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم و اباح الحرم و خرب الکعبهٔ، و ما انا بالمتقلد و لا بالمتحمل تبعاتکم، فشأنکم امرکم، والله لئن کانت الدنیا خیرا فقد نلنا منها حظا، و لئن کانت شرا فکیفی ذریهٔ ابی‌سفیان ما اصابوا منها، الا فلیصل بالناس حسان ابن مالک، و شاوروا فی خلافتکم رحمکم الله. [صفحه ۶۵۷] ثم دخل منزله و تغیب حتی مات فی سنته بعد ایام.

اشاره به بعض نکات بیانات او

خوانده‌ی عزیز، با نظر عبرت بنگرد و معاویهٔ و یزید که خودشان را در شامات در أثر تبلیغات شومشان أقرباء رسول‌الله صلی الله علیه و آله بخورد مردم داده بودند چنانچه شواهد آن گذشت بعد از یزید پسرش معاویهٔ در بالای منبر در میان جماعت انبوه از مردم اقرار می‌کند که أحق بر خلافت و أقرباء رسول‌الله صلی الله علیه و آله عبارت از علی امیرالمؤمنین علیه‌السلام است. و خداوند حقایق را به زبان او جاری کرده و در تاریخ به یادگار مانده، فرزند یزید را حق‌گوئی و کنار گذاشتن تعصب جاهلی در صفحات تاریخ به نیک‌نفسی یاد می‌کند ولی ابن تیمیه‌ی حرانی ناصبی پس از سالیان دراز کاسه از آش گرمتر شده از بنی‌أمیهٔ بدتر گشته واضحات و ضروریات را انکار نموده و با بدنامی و ضلالت و گمراهی یاد می‌شود زیرا او را تعصب جاهلانه و خباثت ذاتی وادار به طرفداری از یزید پلید کرده اما فرزند یزید را کنار گذاشتن تعصب وادار به اظهار حق کرده است. [صفحه ۶۵۸]

آقا سید عبدالمجید صاحب ذخیرهٔ الدارین

اشاره

ص:- ۳۲۷- س:- ۱۵ (آقای سید عبدالحمید حسینی حائری (ره)) (در ذخیرهٔ الدارین) سید عبدالمجید شیرازی حائری محدث شهیر و سید جلیل واسع الاطلاع بوده محدث خیابانی (ره) در مجلد رابع وقائع الایام تتمه‌ی محرم الحرام گوید: ص ۲۱۵. و قد رأیته و اتفق اجتماعی معه بالحائر الشریف و استفدت من الکتب النفیسهٔ الموجودهٔ عنده ایام تشرفی بزیارهٔ العتبهٔ الحسینیهٔ صلوات‌الله‌علیه فی سنهٔ: (۱۳۴۵) ه و بعد عودتی من زورتی الی بلدتی تبریز بلغ خبر وفاته فی السنهٔ المذکورهٔ. و کان عالما متتبعا مجدا مولعا بتفحص الاخبار الطریفهٔ و الاثار اللطیفهٔ من الکتب المعتبرهٔ من الخاصهٔ و العامه و انتخبت شطرا منها و کتب نبذا بخطه الشریف لنا و هو موجود عندنا رحمه الله و حشره مع أجداده الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین انتهی. [صفحه ۶۵۹] اندازه‌ی احاطه و اطلاع آن سید جلیل از کتابش ذخیرهٔ الدارین که در سال (۱۳۴۵) ه. ق قبل از وفاتش مجلد اول آن در نجف به طبع رسیده نمایان است و شیخ استاد (ره) در (الذریعهٔ) ج ۱۰ ص ۱۵ از کتاب نامبرده اسم برده و فرموده که آن در سه مجلد می‌باشد. چنانچه فرموده: ذخیرهٔ الدارین فیما یتعلق بالحسین و أصحاب الحسین (ع) مقتل کبیر فی ثلاث مجلدات للسید عبدالمجید بن محمد رضا الحسینی الشیرازی الحائری المعاصر، طبع مجلده الاول فی النجف فی (۱۳۴۵) و توفی المؤلف بعد الطبع بمدهٔ قلیلهٔ. [صفحه ۶۶۰]

تحقیق درباره‌ی علی اصغر و عبدالله رضیع

اشاره

ص:- ۳۵۴- س:- ۱۰ -۹ (رباب مادر سکینه و عبدالله رضیع است) مشهور در کتب مقاتل و تواریخ آنست: طفل خوردسالی از اولاد حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام در روز عاشوراء با اصابت تیر بر گلوی نازنین او شربت شهادت نوشیده و مظلومیت سیدالشهداء (ع) و جنایات ضد انسانی بنی‌أمیهٔ را به تمامی اهل عالم تا أبد آشکارا ساخته است. و با نظر سطحی آن طفل را که (عبدالله رضیع) است و وجود او و تیر خوردنش از مسلمات است عبارت از (علی اصغر) می‌دانند و یکی می‌شمارند. و چون در زیارت ناحیه‌ی مقدسه فقط از عبدالله رضیع اسم برده شده و به نام «علی اصغر» طفلی در زیارت ناحیه نیست از اینجا تصور اتحاد و یکی بودن پیش آمده است و درست دقت نشده و شاید به اذهان نیامده که چند نفر طفل نابالغ و صغیر روز عاشوراء در میدان کربلاء هدف تیرهای اوباش و دژخیمان و جان‌نثاران یزید پلید گشته است. در صورتی که بیشتر از ده نفر از بنی‌هاشم از شهداء کربلاء هستند [صفحه ۶۶۱] که اسامی مبارکه‌ی آنها در زیارت ناحیه‌ی مقدسه نیامده معلوم می‌شود در زیارت ناحیه نظر به تعداد اسامی تمامی شهداء نبوده است شاید به اسامی اشخاصی که جلالت‌شان بیشتر است اشاره فرموده‌اند. و از فرمایش امام سجاد (ع) که فرموده: ذبحت اطفالنا. معلوم می‌شود اطفالی در کربلاء ذبح شده‌اند منحصر به یک نفر نیست. پس از دقت معلوم می‌شود أحوالات آن اطفال خصوص دو طفل صغیر امام (ع) را که عبارت از (عبدالله رضیع) و (علی اصغر) است به هم خلط کرده و حالات مخصوص یکی را درباره‌ی دیگری نقل کرده و به هم مشتبه شده است. عبدالله از لقبش: «رضیع» معلوم است که شیرخوار بوده و از تصریح شیخ مفید (ره) و شیخ طبرسی (ره) در ارشاد و اعلام الوری روشن است که امام (ع) در جلو خیمه‌ها نشسته و آن طفل را از بانوان حرم خواسته و سید (ره) در لهوف فرموده: زینب کبری علیهاالسلام آن را آورده به امام (ع) داده که وداع کند و مادر آن طفل رضیع رباب بنت امرىء القیس و نامش عبدالله است که شش ماهه و شیرخوار بوده و او را در جلو چشم بانوان حرم امامت در حالی که مادرش در جلو خیمه ایستاده بود [۴۶۶] از گلویش حرملهٔ با تیر زده و آن موقع احوال بانوان [صفحه ۶۶۲] عصمت و مخدرات حرم امام (ع) چقدر دگرگون شده و در چه حال می‌شوند؟ خدا می‌داند. ابوالفرج اصفهانی گوید: چنانچه مسندا نقل کرده امام حسین (ع) غلامی را خواست و او را در بغل خود نشانید و عقبهٔ بن بشیر تیری انداخت و او را ذبح کرد. از این تعبیر ابوالفرج و همچنین از تعبیرات بزرگان مانند شیخ مفید (ره) که فرموده: (و اجلسه فی حجره) ص ۲۵۴ ارشاد. ظاهر است که آن طفل را امام (ع) در حجر خود نشانیده و دور از اعتبار عادیست که نوزاد در بغل انسان بنشیند چنانچه نقل خواهد شد لابد باید بر حسب عادی سن طفل قدری بزرگتر باشد تا امام (ع) او را در حجر مبارک خود بنشاند. شیخ مفید (ره) فرموده: که امام (ع) جنازه‌ی عبدالله را آورده نزد جنازه‌های شهدا از اهل‌بیتش گذاشت و گوید: «ثم حمله حتی وضعه مع قتلی اهل بیته» ص ۲۵۴- ارشاد. و عبدالله رضیع که تیر به گلویش در جلو چشم مخدرات خاندن عصمت و مادرش رباب نشسته و او را ذبح کرده امام (ع) او را به خواهرش زینب کبری داده و سپس دو کف مبارک خود را از خون طفل پر کرده و به طرف آسمان انداخته است چنانچه در لهوف است یا به قول دیگر به زمین ریخته است چنانچه در ارشاد شیخ مفید (ره) و تاریخ طبری است. [صفحه ۶۶۳] و سید (ره) در لهوف فرموده: امام (ع) مصارع جوانان و احبه‌ی خود را دید و ندا فرمود آیا معینی است که به ما کمک کند و فرموده: فارتفعت اصوات السناء بالعویل فتقدم الی باب الخیمهٔ و قال لزینب علیهاالسلام ناولینی ولدی الصغیر حتی أودعه فاخذه و أو مأ الیه لیقبله فرماه حرملهٔ بن کاهل بسهم فوقع فی نحره فذبحه فقال لزینب: خذیه ثم تلقی الدم بکفیه فلما امتلاء تارمی بالدم نحو السماء ثم قال: هون علی ما نزل بی انه بعین الله تعالی قال الباقر (ع): فلم یسقط من ذلک الدم قطرهٔ الی الارض. لهوف ص ۶۶ ط صیدا. امام (ع) که هر دو کف مبارک را پر از خون طفل فرموده بعد از آن که او را به خواهرش داده و او طفل را از امام (ع) گرفته پس از آن هر دو کف را پر از خون کرده و به

آسمان انداخته است چنانچه اعتبار و عادت هم آن را می‌رساند اگر طفل در حالی که در بالای دستهای امام علیه‌السلام بوده هر دو کف را نمی‌تواند پر از خون نماید و طفل را هم نگاه دارد مگر یک کف را پر نماید و پر کردن هر دو کف شاهد آنست که بعد از دادن طفل به خواهرش زینب کبری علیهاالسلام این کار را عملی فرموده است چنانچه صریح عبارت سید (ره) در لهوف است و نقل شد. و در عبارت شیخ مفید (ره) در ارشاد و سید (ره) در لهوف ذکری از عطش طفل «عبدالله رضیع» در میان نیست فقط این است که امام علیه‌السلام آمد جلو خیمه‌ها و طفل صغیر را خواست برای این که وداع فرماید و او را می‌بوسید در آن هنگام هدف تیر حرملهٔ قرار گرفت. [صفحه ۶۶۴] سبط ابن الجوزی در تذکره‌الخواص گوید: فالتفت الحسین فاذا بطفل له یبکی عطشا فأخذه علی یده و قال یا قوم ان لم ترحمونی فارحموا هذا الطفل فرماه رجل منهم بسهم فذبحه فجعل الحسین یبکی و یقول: اللهم احکم بیننا و بین قوم دعونا لینصرونا فقتلونا فنودی من الهوی «دعه یا حسین فان له مرضعا فی الجنهٔ » [۴۶۷] . این طفلی که سبط ابن الجوزی اسم او را ذکر نکرده و قضیه‌ی تیرخوردن او را بیان نموده که از جهت عطش گریه می‌کرده و امام علیه‌السلام او را بالای دست مبارک گرفته و خطاب به آن قوم ستمکار و درنده‌های بیابان کرده و فرموده: هرگاه به من رحم نمی‌کنید به این طفل رحم کنید و او را با تیر زده‌اند. این حالات که طفل را در مقابل آن قوم نگاه داشته مغایرت با جریان (عبدالله رضیع) دارد بلکه این طفل علی اصغر است که از عطش گریه کرده و امام علیه‌السلام او را آورده و برای او آب خواسته و فرموده اگر به من رحم نمی‌کنید به این طفل رحم کنید و او را نیز هدف تیر جفا قرار داده‌اند از اینجا ظاهر می‌شود که حالات این دو طفل را به هم خلط کرده‌اند و ندائی که از آسمان آمده «دعه یا حسین فان له مرضعا فی الجنهٔ» این خطاب درباره‌ی عبدالله رضیع است که امام علیه‌السلام به مجرد [صفحه ۶۶۵] شنیدن آن ندا طفل را به خواهرش زینب کبری داده است چون قضایا به هم مشتبه شده سبط ابن الجوزی آن ار درباره‌ی علی‌اصغر ذکر کرده است. علی اصغر شیرخوار نبوده بعضی گفته‌اند: که چهار سال داشته و از نماز خواندن امام علیه‌السلام به وی چنانچه نقلش می‌آید ظاهر می‌شود که شش سال داشته است [۴۶۸] و بعضیها بیشتر از آن نیز گفته‌اند [۴۶۹] .

معنی ندای آسمانی: دعه یا حسین فان له ... الخ

و معنی آن ندای آسمانی این است که یا حسین طفل شیرخوار را رها کن و لذا امام علیه‌السلام فورا طفل را به خواهرش زینب کبری علیهاالسلام داده و فرموده: یا اختاه خذیه. چون به مقتضای بشریت در آن موقع در جلو چشم بانوان عصمت و مادرش رباب که آن طفل شیرخوار تیر خورده و خدا می‌داند در آن حال اوضاع و احوال آن مخدرات عصمت با مشاهده‌ی آن منظره‌ی دلخراش طفل چطور شده؟ محبت اولاد خواسته به قلب مبارک امام علیه‌السلام راه بیابد و لذا فوری خطاب رسیده: ای حبیب من محبت اولاد با تیر خوردن او مبادا به قلب تو که پر از محبت خداست راه یابد بلکه او را رها کن و محبت او را از قلبت خارج کن زیرا برای [صفحه ۶۶۶] او در بهشت دایه و شیردهنده است تو مشغول محبت من باش که در راه دین من از همه چیز حتی از اولاد خود هم گذشتی. و لذا امام علیه‌السلام فوری به خواهرش فرمود طفل را بگیرد و او را به آن بانوی عصمت داده است. معنی آن ندا آن نیست که بعضیها گویند: طفل را بگذار زمین راحت جان بدهد او را در بهشت شیردهنده است چنانچه رسول‌الله صلی الله علیه و آله درباره‌ی فرزندش ابراهیم علیه‌السلام فرموده: ان له مرضعا فی الجنهٔ- رجوع شود به اصابهٔ به ترجمه‌ی ابراهیم بن رسول‌الله صلی الله علیه و آله و تهذیب الاسماء نووی ج ۱ ص ۱۰۲. و محمد بن طلحه‌ی شافعی در مطالب السؤل گوید: کان له علیه‌السلام ولد صغیر فجائه سهم فقتله فرمله علیه‌السلام بدمه و حفر له بسیفه و صلی علیه و دفنه و قال هذه الابیات: غدر القوم و قد ما رغبوا... الخ. باز گوید: اما علی الاصغر جاءه سهم و هو طفل فقتله و قد تقدم ذکره عند ذکر الابیات لما قتل [۴۷۰] . خوارزمی ابومؤید موفق بن احمد مکی اخطب خوارزم متوفی (۵۶۸) ه. ق در کتاب مقتل الحسین علیه‌السلام گوید: فتقدم الی باب الخیمهٔ و قال: ناولونی علیا الطفل حتی أودعه فناولوه الصبی فجعل یقبله و یقول: [صفحه ۶۶۷] و یل لهؤلاء القوم اذا کان خصمهم جدک محمد صلی الله علیه

و آله و سلم فبینا الصبی فی حجره اذ رماه حرمله بن کاهل الاسدی لعنه الله بسهم فذبحه فی حجره فتلقی الحسین (ع) دمه حتی امتلاءت کفه ثم رمی به نحو السماء و قال: اللهم ان حبست عنا النصر فاجعل ذلک لما هو خیر لنا. ثم نزل الحسین (ع) عن فرسه و حفر للصبی بجفن سیفه و رمله بدمه ثم صلی علیه و دفنه ثم وثب قائما و رکب فرسه و وقف قبالهٔ القوم مصلتا سیفه بیده آیسا من نفسه عازما علی الموت و هو یقول: أنا ابن علی الخیر من آل‌هاشم.... الخ [۴۷۱] . پس از دقت در عبارات خوارزمی ظاهر می‌شود که قضیه‌ای عبدالله رضیع را با علی اصغر ممزوج و خلط کرده چون یکی دانسته با هم نقل کرده زیرا بنا به تصریح اکابر مانند شیخ مفید (ره) و دیگران امام (ع) در موقع وداع عبدالله رضیع در جلو خیمه‌ها به زمین نشسته و آن طفل را خواسته وداع فرماید ولی خوارزمی با این که به این مطلب اشاره کرده و بعد [صفحه ۶۶۸] گوید: امام علیه‌السلام بعد از تیر خوردن طفل از اسب پیاده شد و محلی را با شمشیر در زمین کند و طفل را با خونش آغشته کرد، و خوارزمی چنانچه در نسخه‌ی خطی است [۴۷۲] و محمد بن طلحه‌ی شافعی تصریح نمودند که او را دفن فرمود و هر دو تصریح کرده‌اند که به آن طفل نماز خواند. معلوم می‌شو قضایای این دو طفل را به هم خط کرده‌اند امام (ع) در موقع وداع عبدالله رضیع به زمین نشسته و در موقع تیرخوردن علی اصغر سوار اسب در مقابل لشگر بوده و برای او آب خواسته و بعد از اسب پائین آمده و بر او نماز خوانده خوب است عین عبارات شیخ اعظم مفید (ره) را در اینجا بیاورم. در ارشاد فرموده: ثم جلس الحسین (ع) امام الفسطاط فأتی بابنه عبدالله بن الحسین (ع) و هو طفل فاجلسه فی حجره فرماه رجل من بنی‌أسد بسهم فذبحه فتلقی الحسین (ع) دمه فی کفه فلما امتلاء کفه صبه فی الارض ثم قال: یا رب ان یکن حبست عنا النصر من السماء فاجعل ذلک لما هو خیر منه و انتقم لنا من هولاء القوم الظالمین، ثم حمله حتی وضعه مع قتل أهل بیته [۴۷۳] . [صفحه ۶۶۹] جلوس امام (ع) در جلو خیام طاهرات برای وداع طفل و تیرخوردن طفل در جلو چشم بانوان و مخدرات حرم امام علیه‌السلام غیر از آن طفل است که از شدت عطش گریه می‌کرده و امام (ع) مقابل لشگر آورده و فرموده اگر به من رحم نمی‌کنید به این طفل رحم کنید اولی عبدالله رضیع دومی علی اصغر است. و از نماز خواندن امام (ع) بر آن طفلی که تیر خورده و امام (ع) از اسب پیاده شده و با شمشیر زمین را شکافته و ر او نماز خوانده و دفن فرموده ظاهر می‌شود که علی اصغر چنانچه گفته شد شش سال داشته و ظاهر نماز خواندن امام (ع)چون می‌خواسته طفل را دفن کند در وجوب است و به کمتر از طفل شش ساله نماز واجب نیست و استحباب نماز و طفلی که شش سال نداشته باشد معلوم نیست گرچه بعضیها فتوی به استحبا داده‌اند ولی تحقیق آنست که مورد اشکال بوده و استحباب شرعی ثابت نیست مگر برجاء مطلوبیت خوانده شود و بعضی احتمالات درباره‌ی نماز خواندن به علی اصغر که به بعض اذهان می‌رسد مشکوک است و اصل عدم آنهاست. و سید محقق معاصر قدس‌سره به موضوع اتحاد و یکی بودن و یا متعدد بودن این دو طفل در کتاب (مقتل الحسین علیه‌السلام) متعرض نشده و مانند دیگران حالات آنها را به هم خلط فرموده و گوید: و دعا [صفحه ۶۷۰] بولده الرضیع یودعه فأتته زینب بابنه عبدالله [۴۷۴] و امه الرباب فاجلسه فی حجره یقبله [۴۷۵] و یقول: بعدا لهؤلاء القوم اذا کان جدک المصطفی خصمهم [۴۷۶] ثم أتی به نحو القوم یطلب له الماء فرماه حرملهٔ ابن کاهل الاسدی بسهم فذبحه فتلقی الحسین (ع) الدم بکفه و رمی‌به نحو السماء. قال ابوجعفر الباقر (ع): فلم یسقط منه قطرهٔ [۴۷۷] و فیه یقول: حجهٔ آل محمد عجل‌اللهفرجه: السلام علی عبدالله الرضیع المرمی الصریع [صفحه ۶۷۱] المتشحط دما و المصعد بدمه الی السماء المذبوح بالسهم فی حجر ابیه لعن الله رامیه حرملهٔ بن کاهل السدی وزویه (زیارهٔ الناحیهٔ). بعد اشعاری نقل کرده و گوید: ثم قال الحسین (ع) هون ما نزل بی انه بعین الله تعالی اللهم لا یکون أهون علیک من فصیل، الهی ان کنت حست عنا النصر فاجعله لما هو خیر منه و انتقم لنا من الظالمین، و اجعل ما حل بنا فی العاجل ذخیرهٔ لنا فی الاجل، اللهم انت الشاهد علی قوم قتلوا أشبه الناس برسولک محمد صلی الله علیه و آله و سلم و سمع (ع) قائلا یقول: دعه یا حسین فان له مرضعا فی الجنهٔ [۴۷۸] ثم نزل (ع) عن فرسه و حفر له بجفن سیفه و دفنه مرملا بدمه و صلی علیه [۴۷۹] و یقال وضعه مع قتلی اهل بیته [۴۸۰] . [صفحه ۶۷۲] قضایای عبدالله رضیع را با علی اصغر با هم و ممزوج به هم نقل فرموده نماز خواندن به طفل که ظهورش اقلا در شش سالگی است با طفل رضیع

چطور می‌سازد؟ و این که گفته شده که رضیع را با قتلای اهل‌بیت گذاشت این نقل در کتب معتبرهٔ مانند ارشاد شیخ مفید (ره) و مثیر الاحزان ابن نما (ره) و اعلام الوری طبرسی (ره) است که صریحا با نماز خواندن به طفل و دفن کردن او منافات دارد و ظاهر است که بقل قضایای متناقض در حق یک نفر با هم سازش ندارد. و سید معاصر رحمه الله میان تیر خوردن طفلی در جلو خیمه‌ها و آوردن او را به میدان مقابل لشکر ضلالت و آب خواستن برای وی نیز جمع کرده در صورتی که صریح عبارت شیخ مفید (ره) و طبرسی (ره) و دیگران آنست که امام علیه‌السلام آمد جلو خیام طاهرات و نشست به زمین و طفل رضیع را خواست وداع کند در آن حال که امام علیه‌السلام نشسته بود او را هدف تیر جفا قرار دادند (ثم جلس الحسین (ع)امام الفسطاط) ارشاد ص ۳۵۴ و اعلام الوری ص ۲۴۳ ط تهران مطبعه‌ی حیدری. و آن جملات را سید معاصر (ره) نقل کرده است و ظاهر است تیر خوردن در موقعی که در جلو خیام بوده اتفاق افتاده و این واقعه با آوردن به میدان مقابل لشگر نمی‌سازد. پس آنچه برای این جانب اطمئنان حاصل می‌شود آنست: که «علی اصغر» غیر از «عبدالله رضیع» است و حالاتشان با هم مغایرت دارد چون بعد از مدتها قضایای واقعه‌ی کربلاء از اشخاصی که اطلاع از جریان واقعه [صفحه ۶۷۳] داده‌اند جمع‌آوری شده و لذا قضایا به هم اشتباه شده است چنانچه می‌بینیم از امثال حمید بن مسلم که از اتباع لشگر عمر سعد بوده و وقایع روز عاشوراء را ثبت کرده قضایای کربلاء را نقل می‌کنند.

تولد یافتن طفلی در وقت ظهر روز عاشوراء

و برای امام (ع) در روز عاشوراء طفلی نیز از مادر متولد شده و توهم می‌شود که او نیز همان علی اصغر و عبدالله رضیع است در صورتی که طفلی در ساعت ظهر عاشوراء از مادر متولد شود چه مناسبت دارد که با آن دو طفل یکی بوده باشد؟ ابن واضح یعقوبی (ره) که در سال (۲۹۲) ق وفات یافته در تاریخش که از قدیم‌ترین کتب تاریخ است به تولد آن طفل در روز عاشوراء تصریح کرده و صاحب «الحدائق الوردیهٔ» که از علماء زیدیه است گفته: که مادر آن طفل اماسحق بنت طلحهٔ بن عبیدالله تیمیهٔ است که مادر فاطمهٔ بنت الحسین علیه‌السلام است که عیال حسن مثنی رضوان‌الله‌علیه بوده است. و عین عبارت یعقوبی رحمه الله این است که در حالات امام علیه‌السلام گوید: ثم تقدموا رجلا رجلا حتی بقی وحده ما معه احد من اهله و لا ولده و لا أقاربه فانه لواقف علی فرسه اذ أتی بمولود قد ولد له فی تلک الساعهٔ فاذن فی أذنه و جعل یحنکه اذ اتاه سهم فوقع فی حلق الصبی فذبحه فنزع الحسین علیه‌السلام السهم من حلقه و جعل یلطخه بدمه و یقول: والله لانت اکرم علی الله من الناقهٔ و لمحمد اکرم علی الله من صالح ثم [صفحه ۶۷۴] اتی فوضعه مع ولده و بنی‌اخیه... [۴۸۱] . از این عبارت که نقل شد معلوم است که امام علیه‌السلام سوار اسب بوده و آن طفل تازه مولود را آورده‌اند و امام علیه‌السلام به گوش وی اذان گفته و در آن موقع با تیر زده‌اند و کلماتی که امام علیه‌السلام بعد از تیر خوردن آن تازه مولود تکلم فرموده شباهت به آن کلمات که در موقع تیر خوردن عبدالله رضیع و علی اصغر فرموده ندارد ولی صاحب الحدائق الوردیهٔ قضیه‌ی آن تازه مولود را ذکر کرده و در آخر کلامش با قضیه‌ی عبدالله رضیع خلط کرده و روایت امام باقر علیه‌السلام را که در حق عبدالله رضیع فرموده درباره‌ی آن تازه مولود آورده و آن را نیز عبدالله رضیع نامیده است. و سید جلیل آقا سید عبدالمجید حائری (ره) در ذخیرهٔ الدارین در ضمن بیان اسامی و حالات اشخاصی که در زیارت ناحیه‌ی مقدسیه از بنی‌هاشم نامی از آنها ذکر نشده گوید: از آنها عبدالله رضیع است که روز عاشوراء وقت نماز ظهر متولد شده بنا بر آنچه صاحب «الحدائق الوردیهٔ» روایت کرده است: قال: ولد للحسین (ع) فی الحرب و امه ام اسحاق بنت طلحه بن عبیدالله التیمیهٔ زوجهٔ الحسین (ع) فأتی به و هو قاعد فأخذه فی حجره [صفحه ۶۷۵] و لباه بریقه و سماه عبدالله فبینما هو کذلک اذ رماه عبدالله بن عقبهٔ الغنوی و قیل هانی بن ثبیت الحضرمی بسهم فنحره فأخذ الحسین (ع) دمه فجمعه و رمی به نحو السماء فما وقع منه قطرهٔ الی الارض قال فضیل: و حدثنی ابوالورد، انه قال: سمعت اباجعفر (ع) یقول: لو وقعت منه الی الارض قطرهٔ لنزل العذاب انتهی کلام صاحب الحدائق [۴۸۲] . مورد اعتماد درباره‌ی این تازه مولود در روز عاشوراء آنست که ابن واضح یعقوبی رحمه الله نقل کرده چون از قدیم‌ترین

کتب تاریخ و نزدیکترین اشخاص است که آن را به قلم آورده و بعد از وقعه‌ی عاشوراء به دویست و چند سال تقریبا نگاشته است و اما صاحب «الحدائق الوردیة» قضایا و حالات اطفال را باز مقداری به هم خلط کرده است والله العالم.

شعر آقا سید حیدر حلی

و سید اجل شاعر اهل‌بیت (ع) آقا سید حیدر حلی (ره) به این تازه مولود در اشعارش اشاره فرموده آنجا که گوید: له الله مفطورا من الصبر قلبه و لو کان من صم الصفا لتفطرا و منعطف أهوی لتقبیل طفله فقبل منه قبله السهم منحرا [صفحه ۶۷۶] لقد ولدا فی ساعة هو و الردی و من قبله فی نحره السهم کبرا [۴۸۳] .و از آنچه گفته شد که از تأمل و دقت ظاهر می‌شود علی اصغر غیر از عبدالله رضیع است معوم می‌شود آنان که گفته‌اند: از اولاد سیدالشهداء علیه‌السلام علی اکبر شهید در کربلاء است و این که سن او را در مقتل‌ها هیجده نوشته‌اند به اشتباه رفته‌اند عبارت (ثمان و عشرین) تحریف به تصحیف (بثمان عشر) شده. و امام سجاد علیه‌السلام را علی اوسط خوانده‌اند و علی اصغر را امام علیه‌السلام از شدت تشنگی به میدان آورده و برای او آب خواسته و او همان است که فرموده به این طفل رحم کنید چنانچه سبط ابن الجوزی تصریح کرده و نقلش گذشت و مشهور میان شیعه است قول آنها صحیح می‌باشد. چنانچه محب طبری در ذخائر العقبی ص ۱۵۱ ط مصر و دیاربکری در تاریخ الخمیس ج۲ ص ۳۰۰ که سه نفر از اولاد سیدالشهداء (ع) به نام (علی) ذکر کرده و عبدالله را غیر از علی اصغر نوشته‌اند و محقق طوسی خواجه نصیرالدین قدس‌سره در کتاب «نقد المحصل» می‌فرماید: امام زین‌العابدین علیه‌السلام در کربلاء مریض بود و بیست و سه سال داشت و [صفحه ۶۷۷] برای امام حسین علیه‌السلام فزند دیگری بود به نام «علی» که سنش هفت ساله بود و در همان روز «روز عاشوراء» شهید شد- رجوع شود به نقد المحصل ص ۱۷۹ ط مصر- معلوم است فرزندی که برای امام علیه‌السلام بوده و هفت سال داشته عبارت از علی اصغر است غیر از علی اکبر است که بزرگترین بوده بلکه از حضرت سجاد علیه‌السلام نیز بزرگتر بوده است. و حمله کردن صاحب قاموس الرجال به محمد بن طلحه‌ی شافعی در کتاب مطالب السئول که ادعا کرده امام (ع) را سه فرزند به نام (علی) بوده به ترتیبی که نگارش یافت. و این ادعای وی را از غرائب شمرده بی‌وجه بوده و ابدا غرابتی ندارد.

تصریح به اسم علی اصغر در بعض زیارات

و از آنچه از اول مطلب تا اینجا نقل کردیم معلوم شد که جمعی به نام (علی اصغر) تصریح کرده‌اند و انحصار به صاحب مطالب السئول و شیخ ابن شهر آشوب (ره)ندارد چنانچه صاحب قاموس الرجال خیال کرده است و در عبارت زیارت که سید ابن طاووس (ره) در اقبال نقل فرموده صریحا نام (علی اصغر) واقع شده و بهتر شاهد بر مدعاست. اقبال ص ۵۷۲. و تعجب نشود که چطور شده این اطفال را هدف تیر قرار داده و آنها را از گلویشان با تیر جفا ذبح کرده‌اند زیرا روز عاشوراء هر کس از اهل حرم و اطفال که از خیام بیرون می‌آمده هدف تیرباران دشمنان و تیراندازان آنها قرار می‌گرفته حتی از بانوان و مخدرات حرم نیز اگر از خیمه‌ها بیرون آمده و جلو خیام درنگ می‌کردند به آنها تیر [صفحه ۶۷۸] اصابت می‌نمود و فوری به درون خیمه‌ها برمی‌گشتند رجوع شود به جنة المأوی ص ۲۱۷ ط- ۱- تبریز.

تحقیق در معنی عبارت بری در حق عبدالله رضیع

و ناگفته نماند که در تاریخ طبری در نقل قضیه‌ی عبدالله رضیع و تیر خوردن او عبارتی واقع شده که بعضی از اشخاص بی‌اطلاع آن را دست‌آویز کرده و خیال می‌کنند که قضیه‌ی آن طفل شهید مظلوم واقعیت ندارد چون طبری با لفظ (زعم) آن را بیان کرده و گوید: قال: و لما قعد الحسین علیه‌السلام اتی بصبی له فاجلسه فی حجره زعموا انه عبدالله بن الحسین.... الخ. و بعد از چند سطر

گوید: و زعموا ان العباس بن علی قال لاخوته.... الخ [۴۸۴] . و لفظ (زعم) در موردی که مطلب برخلاف واقع باشد استعمال می‌شود چنانچه در قرآن مجید در هر جا که لفظ (زعم) استعمال شده در معنی خلاف واقع استعمال شده است. ولی باید دانست که لفظ (زعم) در عبارت طبری به معنی (قال) است و کلام طبری که گوید: (زعموا) یعنی (قالوا). فیومی در مصباح المنیر گوید: زعم زعما من باب قتل و فی الزعم ثلاث لغات..... و یطلق بمعنی القول و منه زعمت الحنفیة و زعم سیبویه [صفحه ۶۷۹] ای قال. و ابن منظور در لسان العرب گوید: زعم زعما و زعما و زعما ای قال...

نقل تحقیقی از مجموعه‌ی فقهی

چنانچه در بعض روایات وارده از اهل‌بیت علیهم‌السلام در زبان روات و اعاظم محدثین لفظ (زعم) استعمال شده و بلکه نسبت آن را به امام علیه‌السلام داده‌اند و البته آن بزرگان نسبت خلاف واقع را هرگز به امام علیه‌السلام نمی‌دهند پس منظورشان غیر از معنی مشهور است که لفظ (زعم) در آن استعمال می‌شود و بهتر است در اینجا برای توضیح مطلب و اتمام فائدهٔ آنچه در بعضی از مجموعه‌های فقهی و اصولی که هنوز خطی است و چاپ نشده نگارش داده‌ام بیاورم و عین آن را که به عربی به قلم آورده‌ام نقل نمایم: و اعلم ان ما یوجد فی بعض الروایات من اقوال الروات من نسبة الزعم الی المعصوم (ع) لیس المراد منه معناه المتداول فی الالسن و هو استعماله فی خلاف الواقع و یطلق فی انکار المقول علی ما هو الغالب فی استعمال ذلک اللفظ فی المعنی المذکور فانه کثیرا ما یوجد ذلک فی روایات الاعاظم و لسانهم من اصحاب الائمة علیهم‌السلام الذین لهم التقدم فی العلوم و المعارف الدینیة و مقامهم أجل و أسنی من ان ینسبوا الی الامام (ع) التکلم علی خلاف الواقع بل مرادهم من ذلک استعمال لفظ «زعم» بمعنی «قال» او ما اشبه ذلک. و من تلک الاخبار التی وقعت فیها هذه الکلمة هی موثقة ابن بکیر التی رواها ثقة الاسلام عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی‌عمیر [صفحه ۶۸۰] عن ابن بکیر قال: سأل زرارة اباعبدالله علیه‌السلام عن الصلاة فی الثعالب و الفنک و السنجاب و غیره من الوبر فاخرج کتابا زعم انه املاء رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم... الخ و ابن بکیر هو عبدالله بن بکیر الذی نقل الشیخ الکشی (ره) اجماع العصابة علی تصحیح ما یصح عنه و اقرارهم له بالفقه و عن الشیخ العیاشی (ره) انه من فقهاء اصحابنا و عن الشیخ (ره) فی العدة: ان الطائفة عملت بما رواه ابن بکیر. و هو و ان کان فطحی المذهب الا ان علمائنا الرجالیین و ثقوه کما صرح به العلامة (ره) فی المختلف حیث قال: ان عبدالله بن بکیر و ان کان فطحی المذهب الا ان المشایخ و ثقوه قال ذلک: فی مسألة تبین فسق الامام فراجع. و قول الشیخ العیاشی (ره) انه من فقهاء اصحابنا مع انه فطحی المذهب فان الفطحیة بالنسبة الی الحق أقرب من سائر فرق الشیعة لانهم قائلون بامامة الائمة الاثناعشر علیهم‌السلام الا انهم یقولون بامامة عبدالله الافطح بین الصادق و الکاظم علیهماالسلام لشبهة عرضت لهم. و لیس حالهم مثل حال الواقفیة عن عناد و طمع لحطام الدنیا و زخرفها حیث قالوا: بالوقف طمعا لاکل الدینار و الدرهم التی کانت مجتمعة عندهم و لم تطل ایام الفطحیة فان عبدالله مات فی مدة قلیلة و رجع عن القول بامامته جمع منهم حیث انکشف الحق لدیهم و بقی جمع قلیل قائلون بامامته بسبب الشبهة الواهیة.

روایت ابن بکیر که در آن نسبت «زعم» به امام داده

فالغرض ان ابن بکیر و ان کان فطحی المذهب الا انه رجل فقیه جلیل ثقة لا ینسب الی الامام علیه‌السلام الزعم بمعنی خلاف الواقع فیحصل [صفحه ۶۸۱] القطع لنا ان مراده من قوله: «زعم انه املاء رسول‌الله صلی الله علیه و آله» یعنی اخرج کتابا قال انه املاء رسول‌الله صلی الله علیه و آله.

خبر شریف عبدالاعلی که معنی «زعم» را روشن می‌کند

و یشهد علی ما ذکرنا شهادهٔ واضحهٔ روایهٔ عبدالاعلی مولی آل سام الکوفی فقد روی فی الوسائل عن محمد بن یعقوب بسنده عن محمد بن مالک عن عبدالاعلی مولی آل سام قال، حدثنی ابوعبدالله علیه‌السلام بحدیث فقلت له جعلت فداک أ لیس زعمت لی الساعهٔ کذا و کذا؟ فقال: لا. فعظم ذلک علی فقلت: بلی والله زعمت. قال فعظم ذلک علی فقلت بلی والله قد قلته قال: نعم قد قلته اما علمت ان کل زعم فی القرآن کذب. عبدالاعلی مولی آل سام من اصحاب الصادق علیه‌السلام کان من اجلاء متکلمی الامامیهٔ اذن له الامام الصادق (ع) فی الکلام. فقد روی الکشی (ره) مسندا عن عبدالاعلی قال قلت: لابی عبدالله علیه‌السلام ان الناس یعیبون علی بالکلام و انا اکلم الناس فقال: اما مثلک ممن یقع ثم یطیر فنعم و اما من یقع ثم لا یطیر فلا. و الظاهر ان المراد من قوله (ع): مثلک ممن یقع ثم یطیر. یعنی مثلک ممن یلزم الخصم فی البحث و یغلب علیه و کلما قرب الزام الخصم له یحصل لنفسه مخلصا و مفرا. و یظهر من ذلک انه کان حاذقا فی صناعهٔ الکلام ماهرا

مهارت عبدالاعلی در علم کلام

فی المجادلهٔ مع المخالفین فهو مع ما علیه من هذه الجلالهٔ لا یکون غرضه من قوله: «زعمت» نسبهٔ خلاف الواقع الی الامام علیه‌السلام حتی لا یکتفی بذلک بل [صفحه ۶۸۲] یحلف علیه کما هو واضح. بل غرضه انک قلت لی کذا و کذا حیث استعمل لفظ «زعم» بمعنی «قال» و یکشف من ذلک حلف الراوی علیه و حلف الامام علیه‌السلام ایضا انه ما زعم.

شدت اهتمام ائمه در تأدیب شیعهٔ به آداب قرآن

و قوله: فعظم ذلک علی حیث عظم علیه قول الامام (ع) ما زعمت فانه (ع) کان قد حدثه بحدیث قبل ذلک فاراد (ع) ان ینبه له ان «زعم» غالبا یستعمل فی خلاف الواقع و انه ما «زعم» کذا و کذا علی نحو الاستعمال الغالب و کان مراد عبدالاعلی من قوله: «زعمت» یعنی «قلت» علی ما یستعمله أهل العراق فی ذلک المعنی ولکن لما کان استعمال هذه الکلمهٔ فی القرآن الکریم فی الکذب فاراد الامام (ع) ان یردعه من هذا الاستعمال علی اصطلاح الراوی و انه لا ینبغی لمثله هذا الاستعمال و ان کان استعمال الراوی علی خلاف معناه الغالب و بمعنی «قال» کما هو عادهٔ اهل العراق و هو عراقی کوفی. و یستفاد من الروایهٔ شدهٔ اهتمام الائمهٔ علیهم‌السلام فی التأدب بآداب القرآن و تعلیمهم ذلک علی الشیعهٔ و انه ینبغی التبعیهٔ عن القرآن فی کل شئی حتی فی استعمال الالفاظ و الکلمات المتداولهٔ فی الالسنهٔ. والله الموفق. [صفحه ۶۸۳]

تحقیق درباره‌ی عروسی حضرت قاسم

اشاره

ناگفته نماند: پس از فراغت از نگارش آنچه راجع به عبدالله رضیع و علی اصغر بود و بررسی بر تاریخ اطفال تیر خورده‌ی سیدالشهداء علیه آلاف التحیهٔ و الثناء شد یکی از فضلاء درخواست کرد که راجع به حضرت قاسم بن امام حسن مجتبی (ع) که در کربلاء به شهادت رسیده و در موضوع عروسی او که در کربلاء ادعا کرده‌اند چند سطر نگارش یابد سئوال ایشان را اجابت نموده و این سطور را می‌نگارد: اولا: موضوع عروسی قاسم (ع) در کتابی به غیر از منتخب شیخ طریحی (ره) پیدا نشده است و در منتخب هم تصریح کرده که آن را در کتب معتبره نیافته و مورد اعتماد قرار نداده است و سیدالشهداء (ع) دختری داشته باشد که او را به حضرت قاسم (ع) تزویج کند وجود ندارد زیرا آنچه در کتب معتبره ذکر کرده‌اند برای امام حسین (ع) دو دختر بوده فاطمهٔ و سکینهٔ و بعضیها سومی را به نام زینب نگارش داده‌اند و در بعضی کتب مانند مطالب السئوال محمد بن طلحه‌ی شافعی دختر

چهارمی نیز از بنات امام (ع) بشمار آورده ولی نام او را ذکر نکرده است و اما [صفحه ۶۸۴] فاطمه‌ی صغری که در مدینه مانده باشد در کتب امامیه به نظر نرسیده یعنی اصل ناقل وجود او و ماندنش در مدینه از کتب سنیها شهرت یافته و به بعض کتب امامیه از آنها نقل شده و در اغلب کتب معتبره‌ی سنیها هم نقل نشده است پس در روز عاشوراء کدام دختر امام (ع) به قاسم (ع) تزویج شده است؟

بنات سید الشهداء

اما فاطمهٔ (ع) تزویج به جناب حسن مثنی رضوان‌الله‌علیه شده بود که از بزرگان علماء مانند شیخ مفید (ره) و از علمای اهل سنت نقل کرده‌اند که سید الشهداء (ع) حسن مثنی (ره) را مختار کرد که یکی از دخترهایش از فاطمهٔ و سکینهٔ هر کدام را بخواهد به او تزویج کند در اینجا نقلها مختلف است که حسن مثنی خودش فاطمهٔ را اختیار کرد یا او خجالت کشید و سخنی نگفت امام (ع) فرمود که فاطمهٔ را به تو تزویج می‌کنم زیرا او به مادرم فاطمه‌ی زهراء سلام‌الله‌علیها شباهت دارد و حسن مثنی با عیالش فاطمهٔ (ع) در کربلاء بود و امام حسین (ع) بعضی از ودایع امامت را به فاطمهٔ (ع) روز عاشوراء سپرد که بعدا به برادرش حضرت سجاد سلام‌الله‌علیه بدهد و آن بانوی عصمت جده‌ی سادات حسنی و طباطبائیین است و آنها به واسطه‌ی او حسینی‌اند. و اما سکینهٔ شوهرش عبارت از پسر عمویش عبدالله بن امام حسن بن امیرالمؤمنین (ع) است که قبل از وقعه‌ی کربلاء تزویج آنها واقع شده [صفحه ۶۸۵] بود و عبدالله در کربلاء شهید شد و شیخ طبرسی (ره) در اعلام الوری گوید: و کان عبدالله بن الحسن (ع) قد زوجه الحسین ابنته سکینهٔ فقتل قبل ان یبنی بها [۴۸۵] . و ابوالفرج اصفهانی نیز در أغانی به این موضوع تصریح کرده است ج ۱۴ ص ۱۶۳. چنانچه ابوالحسن عمری در کتاب المجدی نیز نقل کرده است و آن کتاب از کتب معتبرهٔ در انساب است. و اما زینب از اولاد سیدالشهداء (ع) چون ذکری از او در کتب معتبرهٔ بغیر از ذکر نامش نیست معلوم می‌شود در حال صغر از دنیا رفته است و بعید نیست که او به نام (رقیه) معروف شده باشد که در دمشق مدفون است و شاید جهت معروف شدن وی به نام (رقیه) چون در مدفن او در دمشق به نام (رقیه) بنت امام امیرالمؤمنین (ع) نوشته‌اند علتش آن باشد ولی او دختر سیدالشهداء (ع) است و علامه‌ی سماوی (ره) در رساله‌ی موالید الائمهٔ (ع) یکی از دختران سیدالشهداء (ع) به نام (رقیهٔ) شمرده است. و اما دختر چهارمی که در مطالب السئول به وی اشاره شده و نامش را ذکر نکرده در تواریخ معتبره شرح حالی از وی در دست نیست و اگر صحت داشته باشد شاید اوست که به نام فاطمهٔ است و در مدینه مانده باشد والله العالم. [صفحه ۶۸۶] پس موضوع قصه‌ی عروسی قاسم (ع) صحت ندارد و لذا علامه‌ی مامقانی (ره) در تنقیح المقال فرموده: آنچه در منتخب از قصه‌ی تزویج قاسم (ع) مرسلا نقل شده من و سائر اهل تتبع در کتابهای سیر و تواریخ و مقاتل معتبره بر آن اطلاع نیافتیم رجوع شود در تنقیح به ترجمه‌ی حضرت قاسم (ع). ثانیا: بسیار دور از اعتبار است که همچو قضیه‌ای روز عاشوراء با آن اوضاع و احوال و شدت بلایاء و مصائب اتفاق افتد گرچه بعضیها بعض تقریبات ذکر کرده‌اند ولی هیچ کدام باور کردنی نیست و باید از آنچه در خصوص این قضیه علامه‌ی فقیه عالم ربانی حاج شیخ جعفر شوشتری رحمه الله فرموده و در (فوائد المشاهد) ثبت است غفلت ننموده و به کلمات آن بزرگوار مراجعه کرد.

نسبت قصه‌ی عروسی به قاسم مشتبه شده

و به نظرم می‌رسد که قصه‌ی عروسی قاسم (ع) که هنوز به حد بلوغ نرسیده بوده اشتباه شده و قصه‌ی عروسی حسن مثنی به صورت عروسی به نام قاسم (ع) در افواه شهرت یافته چون فاطمه (ع) را حضرت سیدالشهداء (ع) به حسن مثنی (رض) تازه تزویج کرده و عروسی فرموده بوده که در حضور عمویش سیدالشهداء (ع) از مکه حرکت کرده و به کربلاء آمده‌اند و ظاهر آنست که تزویج آنها در آن موقع که در مکه بودند اتفاق افتاد است. [صفحه ۶۸۷] ابن فندق بیهقی رحمه الله در لباب الانساب- مخطوط- گوید: و

کان الحسن بن الحسن خطب الی عمه الحسین بن علی (ع) احدی ابنتیه فقال له الحسین (ع) یابن اخی قد انتظرت هذا منک انطلق معی فجاء به حتی أدخله منزله فخیره بین فاطمهٔ و سکینهٔ فاختار فاطمهٔ فزوجها ایاه فقال الحسین (ع) فاطمهٔ بنیت اکثر الناس شبها بامی‌فاطمهٔ بنت رسول‌الله صلی الله علیه و آله «و کان هذا التزویج فی السنهٔ التی قتل فیه الحسین (ع)».

تزویج فاطمه به حسن مثنی نزدیک به محرم (شصت و یکم) شده

تصریح بیهقی (ره) که این قضیه‌ی تزویج حسن مثنی و فاطمه علیهاالسلام در سالی اتفاق افتاده که امام حسین (ع) آن سال به شهادت رسیده و البته این واقعه در عرض راه از مکه به کربلاء یا بعد از ورود به کربلاء بعید است که واقع شده باشد و لابد مرادش سالی است که قبل از سال شهادت است و وقعه‌ی عاشوراء در محرم سال (۶۱) هجرت واقع شده پس قضیه‌ی تزویج قبل از ماه محرم (۶۱) در سال (۶۰) اتفاق افتاده است و بعید نیست که قبل از عاشوراء به مدت کوتاهی در مکه واقع شده باشد و منظور ابن فندق (ره) نزدیک بودن وقوع آن قضیه به فاجعه‌ی عاشوراء است پس به بانوی عصمت فاطمه بنت الحسین علیه‌السلام «تازه عروس» گفتن صحیح است ولی صحت آن نسبت به تزویج او به حسن مثنی رضوان‌الله‌علیه است که تازه عروسی‌شان واقع شده بوده که با هم به کربلاء آمده‌اند [صفحه ۶۸۸] و حسن مثنی فرزند بزرگ امام حسن (ع) است و لذا قصه در حق قاسم (ع) شهرت یافته و قضیه‌ی دو برادر به هم خلط و مشتبه شده است و در حق حسن مثنی است که جدش امیرالمؤمنین (ع) فرموده: بقیهٔ السیف از اولاد من از جهت عدد نمو خواهد کرد. و لذا اولاد امیرالمؤمنین (ع) از او زیاد انتشار یافته است و آن فرمایش امیرالمؤمنین (ع) در حق حسن مثنی بهتر از امام سجاد (ع) تناسب دارد چون حسن مثنی روز عاشوراء در جنگ زخم برداشته و دست مبارکش از بدن جدا شده و در میان جنازه‌های شهداء افتاده است چنانچه تفصیلش در کتب مقاتل معتبره نقل شده پس او بقیهٔالسیف است. ولی امام سجاد (ع) وارد جنگ نشده است صلوات الله و سلامه علیه و آله و علی آبائه و اولاده الطاهرین. سید جلیل آقا سید عبدالمجید حائری (ره) در ذخیرهٔ الدارین گوید: أقول: انه نقل فی الکتب المعتبرهٔ مبارزهٔ القاسم یوم الطف کما ذکرنا آنفا تفصیله من طریق المخالف و المؤالف و لم یذکر فی تلک الکتب تزویجه (ع) فی وقعهٔ الطف الا فی المنتخب فانه ذکر قصهٔ تزویجه (ع) نقلا عن الغیر فقال ان هذه القضیهٔ لم نظفر بها فی الکتب المعتبرهٔ و الروایات المعتمدهٔ. فکأنه رحمه الله لم یعتمد علی ذلک النقل و نحن ایضا قد تصفحنا بمقدار وسعنا عن ما نقل و لم نجد فیه ما یعتمد علیه من [صفحه ۶۸۹] الاثار المثبتهٔ لتلک القضیهٔ و ذلک الفاضل ایضا لم ینسبه الی أحد بل نسبه الی قیل و لا یثبت به شئی. ج ۱ ص ۱۵۴ ط نجف. چنانچه نگارش یافت به نظر می‌رسد که قضیه اشتباه شده جریان تزویج فاطمه علیهاالسلام به حسن مثنی (رض) که نزدیک به محرم سال ۶۱ واقع شده درباره‌ی برادرش قاسم (ع) در أفواه شهرت یافته و از روی مسامحه و اعتماد به شهرت در ألسنهٔ به کتابی وارد گشته چنانچه نظیر آن را در عصر حاضر نسبت به دفن شدن علی اصغر (ع) در روی سنیه‌ی مبارک سیدالشهداء (ع) می‌بینیم که بعضی از مسامحه‌کاران به کتاب خودش وارد کرده و بدون مدرک آن را در کتابش ثبت نموده اگر انتقاد و بطلان آن نگارش نیابد در آینده ممکن است مدرک قرار داده شود چنانچه در صفحه‌ی ۱۷۵ -۱۷۴ از کتاب نیز نگارش یافت مراجعه شود. [صفحه ۶۹۰]

بعد از عاشوراء خانه امیرالمؤمنین و عقیل و رباب را خراب کرده‌اند

اشاره

ص:- ۳۵۵- س:- ۲ (مراجعت به مدینهٔ نموده و از دنیا رحلت فرموده) بانوی با وفای سیدالشهداء (ع) رباب بنت امرىء القیس تقریبا بعد از یک سال که از کربلاء مراجعت به مدینهٔ کرده آیا در کدام خانه از خانه‌های بنی‌هاشم ساکن شده است؟ چون خانه‌ی خود

آن بانوی عصمت را حاکم مدینهٔ بعد از وقعه‌ی عاشوراء خراب و منهدم ساخته بود چنانچه خانه‌های زیادی را در مدینهٔ خراب و ویران ساختند حتی خانه‌ی امیرالمؤمنین (ع) را نیز منهدم کردند. ابن فندق بیهقی (ره) متوفی (۵۶۵) ه. ق در کتاب لباب الانساب [۴۸۶] گوید: (و مامد یزید یده الی ترکهٔ الحسین علیه‌السلام و امواله الا ان سعید بن العاص (کذا فی النسخهٔ) کان والی المدینهٔ فهدم حین سمع قتل الحسین (ع) دار علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام بالمدینهٔ و دار عقیل و دار زوجهٔ الحسین [صفحه ۶۹۱] (ع) أم‌السکینهٔ) یعنی یزید دست خود را به ترکه‌ی حسین علیه‌السلام و اموالش دراز نکرد الا این که سعید بن العاص که والی مدینهٔ بود وقتی که خبر قتل حسین علیه‌السلام را شنید خانه‌ی امیرالمؤمنین (ع) را در مدینهٔ و خانه‌ی عقیل و خانه‌ی زوجه‌ی حسین علیه‌السلام مادر سکینهٔ را ویران ساخت. بیوت و خانه‌های سائر بنی‌هاشم را نیز در مدینهٔ خراب کرده و ویران ساخته و با خاک یکسان نموده‌اند.

حرفهای ناهنجار عمرو بن سعید

والی مدینهٔ عبارت از عمرو بن سعید بن عاص الاشدق است چنانچه طبری و دیگران نوشته‌اند و بسیار مرد قسی‌القلب و درشت کردار و قبیح رفتار و زشت‌گفتار بوده و خبر شهادت سیدالشهداء (ع) را که ابن‌زیاد به وی در مدینهٔ فرستاد و او امر کرد منادی در کوچه‌های مدینهٔ ندا کرده و خبر قتل امام (ع) را اعلان نمود و صدای ناله و شیون از خانه‌های بنی‌هاشم از مخدرات و بانوان هاشمیات بلند شد و صدای آنها به خانه‌ی عمرو بن سعید رسید خندید و به قول عمرو بن معدیکرب متمثل شد: عجت نساء بنی‌زیاد عجهٔ کعجیج نسوتنا غداهٔ الارنب [۴۸۷] .و بعد گفت: واعیهٔ بواعیهٔ عثمان. و رو به قبر مبارک رسول‌الله صلی الله علیه و آله کرده و این جسارت را کرد: (یوم بیوم بدر یا رسول‌الله فانکر [صفحه ۶۹۲] علیه قوم من الانصار). این کلمات و شماتت صادره از او کفر و ملعنت عمرو را آشکارا می‌سازد و نشان می‌دهد که بنی‌أمیهٔ در صدد انتقام‌جوئی از رسول‌الله صلی الله علیه و آله بوده‌اند و چون نتوانستند از خود رسول‌الله صلی الله علیه و آله انتقام گیرند [۴۸۸] بعد از وی از امیرالمؤمنین و صدیقه طاهرهٔ و امام حسن مجتبی و سیدالشهداء علیهم‌السلام به مقام انتقام آمده‌اند. و این عمرو همان شخص است که ابن حجر هیثمی در مجمع الزوائد ج ۵ ص ۲۴۰ و تطهیر الجنان که درهامش الصواعق المحرقهٔ ص ۱۴۱ چاپ شده از ابوهریره نقل کرده که قال سمعت رسول‌الله صلی الله علیه و آله یقول: لیرعفن علی منبری جبار من جبابرهٔ بنی‌أمیهٔ فیسیل رعافه و قد رعف عمرو بن سعید و هو علی منبره صلی الله علیه و آله حتی سال رعافه.

خبر دادن رسول الله از رعاف عمرو اموی

رسول‌الله صلی الله علیه و آله از رعاف کردن آن شقی در منبر خود خبر داده بوده و همان طور نیز واقع شده و بس است در حق وی که رسول‌الله صلی الله علیه و آله درباره‌ی او فرموده: که او جباری از جبارهای بنی‌أمیهٔ است و همین [صفحه ۶۹۳] مرد جبار بعد از رسیدن خبر قتل امام حسین علیه‌السلام به مدینهٔ امر کرده خانه‌های بنی‌هاشم را خراب کرده‌اند بنی‌أمیهٔ می‌خواسته‌اند آثاری از بنی‌هاشم و خاندان رسالت نگذارند بماند. سید معاصر مقرم قدس‌سره در کتاب (مقتل الحسین) علیه‌السلام گوید: و کان عمرو فظا غلیظا قاسیا امر صاحب شرطته علی المدینهٔ عمرو بن الزبیر بن العوام بعد قتل الحسین (ع) ان یهدم دور بنی‌هاشم ففعل و بلغ منهم کل مبلغ و هدم دار ابن مطیع و ضرب الناس ضربا شدیدا فهربوا منه الی ابن الزبیر مقتل الحسین علیه‌السلام ص ۴۰۶ ط ۲ نجف (۱۳۷۶) ق.

تحقیق درباره‌ی شهر بانویه شاه زنان

نظر به این که نام بانوی عصمت رباب زوجه‌ی حضرت سیدالشهداء سلام‌الله‌علیه گذشت بعضی از دوستان درخواست کردند که

نسبت به زوجه‌ی دیگر امام علیه‌السلام بانوی معظمهٔ «شاه زنان» نیز چند کلمه‌ی نگارش یابد که آیا نام آن بانو شهربانوست یا «شاه زنان» است؟ در کربلاء بوده یا در حین ولادت امام سجاد از دنیا رحلت کرده بود؟ درخواست ایشان را قبول کرده و به نگارش جملات زیر می‌پردازد: یکی از زوجات حضرت سیدالشهداء (ع) عبارت از بانوی معظمهٔ سیده‌ی جلیله (شاه زنان) دختر کسری یزدجرد آخر سلاطین ساسانی است که مادر امام سجاد علیه‌السلام است. از علامه‌ی زمخشری در ربیع الابرار نقل شده که گفته: روی عن النبی (ص) انه قال لله من عباده خیرتان فخیرته من العرب قریش و من العجم فارس و کان یقول علی بن الحسین (ع): أنا ابن الخیرتین. [صفحه ۶۹۴] لان جده رسول‌الله (ص) و أمه بنت یزدجرد الملک و أنشأ أبوالاسود: و ان غلاما بین کسری و هاشم لا کرم من نیطت علیه التمآئم [۴۸۹] .آنچه از کتب معتبره‌ی اسلامی به دست می‌آید اسم آن بانو (شاه زنان) است چنانچه به موسوم بودن وی به این نام جمع کثیری تصریح کرده‌اند مانند شیخ مفید (ره) در ارشاد و شیخ طبرسی (ره) در اعلام الوری و ابن فتال نیشابوری (ره) در روضهٔ الواعظین و شیخ شهید (ره) در دروس و اربلی (ره) در کشف الغمهٔ و ابن الخشاب در موالید الائمهٔ و ابن شهرآشوب مازندرانی (ره) در مناقب و سبط ابن الجوزی در تذکرهٔ الخواص و محمد بن طلحه‌ی شافعی در مطالب السؤل ص ۷۷ و ابن تغری بردی در النجوم الزاهرهٔ ج ۱ ص ۲۲۹ و سلیمان ظاهر (ره) در (الذخیرهٔ الی المعاد) ص ۲۲۲ ط صیدا- و عبدالعزیز سید الاهل در کتاب (زین‌العابدین علی بن الحسین (ع)) ص ۱۵ ط بیروت و بستانی در دائرهٔ المعارف [صفحه ۶۹۵] ج ۹ ص ۳۵۵ و اعیان الشیعهٔ ج ۴ ص ۳۰۹ ط دمشق- و دیگر از کتب زیادی که تعداد اسامی‌آنها به درازا می‌کشد تصریح کرده‌اند که نام آن بانوی باعظمت «شاه زنان» بوده است- گرچه در بعضی از آن کتب به اختلاف اسمش تصریح شده ولی آنها از اقوال نادره است و منافات با اسم اصلی او ندارد بلکه آنها از باب تغییر اسم است که بعد از آن که آن مخدره قدم به خاندان عصمت و طهارت گذاشته عرب از باب تغییر اسم با الفاظ و نامهای مختلف عربی او را نامیده‌اند و شاهد این مطلب این که در کتب معتبره مانند وفیات الاعیان اشاره‌ی به اسم عجمی او نکرده و فقط اسم عربی او را ذکر کرده و تصریح نموده که او دختر یزدجرد است چنانچه گوید: و أمه «سلافهٔ» بنت یزدجرد آخر ملوک فارس و هی عمهٔ أمیزید بن الولید الاموی المعروف بالناقص. معلوم می‌شود «سلافهٔ» یا «غزالهٔ» اسم عربی آن بانوی معظمه است و چه خوب فرموده سید الاعیان در أعیان الشیعهٔ: ظاهر آن که نام اصلی او آنست که شیخ مفید (ره) ذکر کرده یعنی «شاه زنان» است سپس آن را تغییر داده‌اند چنانچه مبرد ذکر کرده است و گفته: اسمها سلافهٔ من ولد یزدجرد معروفهٔ النسب من خیرات النساء. بستانی در دائرهٔ المعارف گوید: أمه سلافهٔ من سبایا الفرس و تلقب «شاه زنان» ای ملکهٔ النساء- و شاه زنان در حین ولادت حضرت سجاد (ع) از دنیا رحلت نموده چنانچه شیخ صدوق (ره) در عیون اخبار الرضا (ع) روایت کرده به سند خود از سهل بن قاسم بوشنجانی گوید که به من فرمود: امام رضا علیه‌السلام [صفحه ۶۹۶] در خراسان که میان ما و شما (یعنی عجمها و ایرانیان) نسبتی است عرض کردم آن چیست أیها الامیر [۴۹۰] ؟ فرمود: عبدالله بن عامر کریز وقتی که خراسان را فتح کرد دو نفر دختر یزدجرد بن شهریار ملک عجمها را گرفت و آنها را پیش عثمان بن عفان فرستاد او نیز یکی را به امام حسن (ع) و دیگری را به امام حسین (ع) بخشید و هر دو دختر در حال ولادت طفل از دنیا رفتند و مادر علی بن الحسین علیهماالسلام در حال ولادت آن حضرت از دنیا رفت و او را بعضی از أم ولدهای امام حسین علیه‌السلام متکفل شد. این جملات از روایت شیخ صدوق (ره) استفاده می‌شود و برای اطلاع از عین عبارات روایت رجوع شود به عیون اخبار الرضا (ع) ص ۱۲۸ ط قم سال: ۱۳۷۷ ه ق. و تحقیق در سند روایت لازم نیست زیرا اطمئنان به آن در کتابی مثل عیون بیشتر از اقوال تاریخ‌نویسان است که اغلب نقلیات‌شان از مرسلات است. و شیخ ثقه‌ی أقدم ابن أبی‌الثلج بغداد (ره) متوفی (۳۲۵) ه در تاریخ الائمهٔ به وفات مادر امام سجاد (ع) در حال ولادت آن حضرت [صفحه ۶۹۷] تصریح کرده است رجوع شود به تاریخ الائمهٔ ص ۱۵ ط- قم. و از تواریخ معتبره معلوم می‌شود که فرستادن دختران یزدجرد به مدینهٔ در زمان عمر واقع شده ولی در روایت مذکوره زمان عثمان را نقل کرده گرچه در بعض تواریخ نیز واقعه را به زمان عثمان نسبت داده‌اند و شیخ مفید (ره) به زمان خلافت امیرالمؤمنین علیه‌السلام نسبت

داده است. و ابن فندق بیهقی (ره) در لباب الانساب- مخطوط- گوید اکثر متأخرین گفته‌اند: دختر یزدجرد در دست مسلمین بعد از قتل پدرش در مرو در زمان عثمان واقع شده است و قتل یزدجرد دو سال بعد از جنگ «قادسیهٔ» اتفاق افتاده است. و سید اعیان (ره) روایت شیخ صدوق (ره) را در اسیری دختران کسری در زمان خلافت عثمان ذکر کرده و فرموده که عثمان یکی را به امام حسن (ع) و دیگری را به امام حسین (ع) داد و هر دو در حال نفاس وفات یافتند ولی فرموده این روایت خلاف مشهور است و شاید در آن اشتباه واقع شده است. و سپس روایت شیخ مفید (ره) را نقل فرموده که اسارت دختران کسری در زمان امیرالمؤمنین سلام‌الله‌علیه واقع شده و شاه زنان را به امام حسین (ع) داده از او امام زین‌العابدین (ع) متولد شد و دیگری [صفحه ۶۹۸] را به محمد بن ابی‌بکر داد و اسم او (کیهان بانویه) بود و از او قاسم بن محمد بن ابی‌بکر متولد شد پس امام سجاد (ع) و قاسم پسر خاله‌اند. و فرموده روایت شیخ مفید (ره) اقرب به صواب است یعنی نزدیکتر به واقع است که صحیح و درست باشد زیرا شیخ مفید (ره) با کثرت علم و وسعت اطلاعش و احاطه‌ی وی بر علوم و تواریخ غیر آنچه نقل شد ذکر نکرده است و علاوه وقوع این قضیه در زمان عمر مستبعد است زیرا امام زین‌العابدین (ع) در زمان خلافت جدش امیرالمؤمنین (ع) متولد شده و عدم تولد آن حضرت از آن مخدره در ظرف بیست سال بعید است یعنی اگر قضیه در زمان عمر واقع شده باشد و ممکن است قضیه متعدد واقع شده است و تولد امام (ع) از آن مخدره باشد که در زمان جدش اسیر شده است والله العالم. و انچه برای انسان معلوم می‌شود آنست که بودن مادر امام سجاد علیه‌السلام دختر یزدجرد آخرین شخص از ساسانیان جای شک نیست چنانچه بطلان بعض اقوال ناهنجار بعضی از مستشرقین اذناب استعمار و دشمنان اسلام جای تردید نیست و از شرح و بیان آن در اینجا چون تناسب ندارد و قلم‌فرسائی طولانی می‌خواهد خودداری می‌شود. ابن فندق (ره) گوید: به دختر کسری گفتند که امام امیرالمؤمنین (ع) را اختیار کن. گفت: بر نفس خود ظلم کرده‌ام در جائی بنشینم که [صفحه ۶۹۹] فاطمه‌ی زهراء (ع) از آن مکان برخواسته است و نیز گوید: گفته شده وقتی که امام حسین علیه‌السلام دختر یزدجرد را تزویج کرده امیرالمؤمنین علیه‌السلام برای تهنیت وارد شد و از نام او سئوال فرمود گفتند اسمش «کیهان بانویه» است و گفته شد معنای آن: سیده‌ی دنیا و آخرت می‌باشد. امام علیه‌السلام فرمود: سیده‌ی دنیا و آخرت عبارت از فاطمهٔ دختر رسول‌الله صلی الله علیه و آله است او را سیده‌ی بلد بنامید پس مردم او را شهربانویه نامیدند. و مورد اعتماد از روایات و تواریخ آنست چنانچه گذشت ما در امام سجاد (ع) در حال تولد آن حضرت وفات یافته است و از تواریخ معتبره نیز ظاهر می‌شود که «شهربانویه» در واقعه‌ی جانگداز کربلاء در آن دشت پربلاء حاضر بوده چنانچه سید علامه‌ی امین عاملی رحمه الله تعالی در کتاب نفیس خود (لواعج الاشجان) گوید: (و خرج غلام من خباء من أخبیهٔ الحسین (ع) و فی أذنیه درتان فأخذ بعود من عیدانه و هو مذعور فجعل یلتفت یمینا و شمالا و قرطاه یتذبان فحمل علیه هانی ثبیت الحضرمی فضربه بالسیف فقتله فصارت أمه شهربانویه تنظر الیه و لا تتکلم کالمد هوشهٔ) ص ۱۸۰- ط- ۳- صیدا. و قریب به مضمون این عبارات در بعض کتب سیر و مقاتل نیز [صفحه ۷۰۰] موجود است. و آنچه پس از تحقیق و تتبع و بحث و دقت‌نظر در کتب تواریخ و سیر معلوم می‌شود آنست: در میان اسراء ایرانی که آنها را به مدینهٔ آورده‌اند سه نفر از دختران یزدجرد بوده‌اند چنانچه ابن خلکان سه نفر بودن آنها را از زمخشری در ربیع الابرار نقل کرده و ابن العماد نیز در شذرات الذهب به سه نفر بودن آنها تصریح کرده است یکی از آن بانوان را عبدالله بن عمر تزویج کرده و از وی سالم متولد شده و یکی را محمد بن ابی‌بکر به حباله‌ی نکاح خود درآورده و از او قاسم به دنیا آمده و اسم مادر او کیهان بانویه یا شهربانویه بوده و سومی را حضرت سیدالشهداء (ع) تزویج فرموده و از او امام سجاد (ع) متولد گردیده است و اسم آن بانو «شاه زنان» است و در حال تولد آن حضرت از دنیا رحلت نموده است و در واقعه‌ی کربلاء حاضر نبوده و شاید دختر چهارمی نیز بوده که او را امام مجتبی (ع) تزویج کرده چنانچه نقلش گذشت و آنچه مورد اطمئنان و مظنون قوی است آنست: که شهربانویه که در کربلاء حاضر بوده او زوجه‌ی محمد ابن ابی‌بکر است که بعد از وفات محمد ابن ابی‌بکر امام حسین علیه‌السلام او را تزویج کرده است و بعد از شهادت امام (ع) آن بانوی معظمه خودش را به فرات انداخته و گفته شده که امام سجاد علیه‌السلام به

وی فرمود که بر شتری سوار شود و به هر جا که آن شتر رفت برود و در اینجا داستانی نقل می‌کنند که أفسانه و از أساطیر است اعتماد را نشاید و سید محدث [صفحه ۷۰۱] جزائری (ره) در أنوار نعمانیه بر آن اشاره کرده است (ج ۳ ص ۸۹ ط تبریز). و هرگاه قصه‌ی انداختن خود به فرات صحت داشته باشد برای این بوده که آن بانوی معظمه از ترس اسارت و طمع یزید پلید به تزویج وی از روی عناد و عداوت با سیدالشهداء (ع) بوده است که نابودی خود را با غرق کردن خود در فرات به تزویج یزید بعد از شهادت امام علیه‌السلام ترجیح داده است ولی این مطلب از جهت دیگر محل اشکال است و مؤید این نقل است این که در تاریخ اسمی و نقل حالاتی از آن بانوی معظمه بعد از فاجعه‌ی کربلاء دیده و شنیده نشده است با این حال باز نتوان به این نقل اعتماد کرد والله العالم. رجوع شود به ارشاد شیخ (ره) ص ۲۷۰ ط تبریز، و اعلام الوری طبرسی (ره) ص ۲۵۱ ط طهران، و روضهٔ الواعظین ص ۲۴۲ ط قم، و تحفهٔ العالم طباطبائی آل بحرالعلوم ج ۲ ص ۴ ط- نجف. و لباب الانساب- مخطوط- و مصادر دیگر که به اسامی آنها اشارت رفت. [صفحه ۷۰۲]

تحقیق در نماز خوف خواندن سیدالشهداء

اشاره

ص:- ۳۷۷- س:- ۱۵ -۱۴ (نگذاشته باشند نماز خوف به جا بیاورد و لذا فرادی) (و با اشاره خوانده‌اند) منظور از این که نگذاشته باشند نماز خوف به جا بیاورد یعنی نماز خوف را به طریق صلاهٔ ذات الرقاع به جا آورده باشد و الا فرادی و با اشاره نیز اگر خوانده باشند باز نماز خوف است چون نما خوف چند قسم است و از افراد آن و اقسامش فرادی و با اشاره و با تسبیحات اربعه نیز خوانده می‌شود چنانچه در کتب فقه شرح داده و تفصیل و کیفیت آنها را بیان فرموده‌اند. شهید ثانی (ره) در الروضهٔ البهیهٔ فرموده: که اقسام صلات خوف به ده قسم بالغ می‌شود و فرد شایع آن صلات ذات الرقاع است که حضرت رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم مکرر آن نماز را به جا آورده‌اند. پس هرگاه خوف حاصل شود و دشمن در غیر جهت قبله باشد و مسلمین اراده نمایند که نماز را به جماعت بگذراند و ترسند که در اثنای نماز دشمن بر ایشان حمله آورد باید دو فرقه شوند اگر احتیاج به [صفحه ۷۰۳] زیاده از دو فرقه نباشد، یک فرقه نماز را به جماعت بگذارند و فرقه‌ی دیگر حراست ایشان نمایند و امام جماعت با یک فرقه یک رکعت می‌گذارد و چون به رکعت دوم برخیزند فرقه‌ی که اقتداء کرده‌اند قصد انفراد می‌کنند و رکعت دوم را منفردا می‌گذارند و چون فارغ شوند به حراست مشغول می‌شوند و فرقه‌ی دیگر جای آنها را گرفته و رکعت اول خودشان را به رکعت دوم امام اقتداء می‌کنند و چون امام به تشهد می‌نشیند ایشان برمی‌خیزند و رکعت دوم را به انفراد می‌گذارند و امام به تشهد طول می‌دهد تا با آن فرقه تشهد را به عمل آورده و سلام می‌دهند و اگر نماز مغرب باشد امام مخیر است به هر یک از این دو فرقه که خواهد یک رکعت می‌گذارد و با فرقه‌ی دیگر دو رکعت دیگر و نحوه‌ی دیگری نیز دارد که در فقه بیان شده است. و هرگاه جنگ شدت گیرد در آن وقت به هر طریق که امکان داشته باشد ایستاده یا سواره یا در حال راه رفتن نماز می‌گذارند و اگر بخواهند با جماعت یا فرادی به جا می‌آورند که به آن صلات (مطاردهٔ) گویند و اگر رو به قبله کردن در تمامی نماز ممکن نباشد در بعضی از نماز که بتواند رو به قبله می‌کند اگر چه تکبیرهٔ الاحرام باشد و رکوع و سجود به ریال اسب یا کوهه‌ی زین کند و اگر رکوع و سجود متعذر باشد با اشاره به سر کفایت می‌کند و یا به هم گذاشتن و باز کردن چشمها باشد و اگر رو به قبله کردن گرچه در تحریمهٔ باشد ممکن نشود استقبال ساقط می‌شود. [صفحه ۷۰۴] و هرگاه نماز با قرائت و ایماء و اشاره به رکوع و سجود ممکن نباشد عوض قرائت و رکوع و سجود و واجبات آنها تسبیحات اربعه: (سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر) کفایت می‌کند البته نیت و تکبیرهٔالاحرام را بر ایماء و تسبیحات مقدم می‌دارد و با تشهد و تسلیم به نماز خاتمه می‌دهد و نقل شده که امام امیرالمؤمنین

سلام‌الله‌علیه در جنگ صفین در لیلة الهریر ظهرین و عشائین را آن طور نماز گذاردند.

اقسام متعدده‌ی نماز خوف

غرض اقسام نما خوف زیاد است و اسامی دارد و در سفر و حضر قصر است: ۱- ذات الرقاع. ۲- صلات عسفان که اسم جائی است در سه میلی مکه‌ی معظمه و رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم در آنجا آن نماز را خوانده و آن نیز ترتیبی دارد و در جواهرالکلام مسطور است. ۳- صلات بطن النخل. ۴- صلات شدة الخوف و کیفیت بعضی از آنها متعدد است و در کتب فقه امامیه رضوان‌الله‌علیهم مشروحا بیان شده است. از این اقسام نماز خوف معلوم می‌شود که در اسلام نماز و خصوصا آن را با جماعت خواندن چقدر اهمیت زیاد دارد و نظر به اهمیت نماز با جماعت بسیار دور از اعتبار است که روز عاشوراء حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام که برای برپا نگاه داشتن دین اسلام واقعی تا دین یزیدی اموی [صفحه ۷۰۵] جای اسلام واقعی را نگیرد از جان خود در راه خدا گذشت و وقت نماز رسید آن را به یکی از راههای نماز خوف با جماعت نخوانده باشد و لذا عبارات کتب مقاتل و تواریخ معتبره آنست که امام علیه‌السلام روز عاشوراء نماز خوف به جا آورد چنانچه در عبارت شیخ اعظم مفید (ره) و بزرگان دیگر موجود است.

تحقیق در مفاد کلام سید معاصر

ولی سید محقق معاصر مقرم قدس‌سره را در کتاب مقتل الحسین علیه‌السلام طبع دوم نجف صفحه‌ی (۲۷۹) کلماتی است که اصل منظورش را این جانب نیافتم که چیست؟ پس عین عباراتش را در اینجا بیاورم که در ذیل صفحه‌ی نامبرده بعد از آن که نماز خواندن امام علیه‌السلام را از مقتل عوالم ص ۸۸ و مقتل خوارزمی جزء ثانی ص ۱۷ نقل کرده گوید: و الذی أراه ان صلاة الحسین علیه‌السلام کانت قصرا، لانه نزل کربلاء فی الثانی من المحرم و من اخبار جده الرسول صلی الله علیه و آله و سلم مضافا الی علمه بأنه یقتل یوم عاشوراء لم یستطع ان ینوی الاقامة اذ لم تکمل له عشرة أیام و تخیل من لا معرفة له بذلک انه صلی صلاة الخوف. اگر نماز امام علیه‌السلام قصر بوده چون نیت اقامه‌ی ده روز نفرموده بوده نماز خوف هم در سفر و حضر قصر است چه مانع دارد امام (ع) نماز خوف خوانده باشد یعنی عدم قصد اقامه منافات با خواندن نماز بنحو صلاة خوف ندارد اگر نماز خوف را به طریق صلات ذات الرقاع که کیفیت آن شرح داده شد نخوانده باشد و به طریق فرادی و اشاره خوانده باشند باز نماز خوف است از کجا معلوم که امام علیه‌السلام نماز را قصر خواند بدون این که به طریق صلات خوف خوانده [صفحه ۷۰۶] باشد که ادعاء سید معاصر رحمة الله علیه است در صورتی که بزرگان علماء از شیعه و سنی تصریح کرده‌اند که امام علیه‌السلام صلات خوف خواند و عبارت بعضیها این است: صلی بهم الحسین (ع) صلاة الخوف [۴۹۱] . چنانچه گفتیم: بعید است امام علیه‌السلام نماز را با جماعت نخوانده باشد چون در راه نماز جان خود را فدای دین می‌کند و اگر به طریق صلات ذات‌الرقاع هم نخوانده باشد باز ممکن است به طریق دیگر نماز خوف را با جماعت خوانده است چطور می‌شود با تصریح علماء و بزرگان به این که نماز خوف خوانده از قصر خواندن امام علیه‌السلام به اشتباه رفته باشند؟ و یا به مجرد نقل راویها اعتماد نمایند و بدون تحقیق در نقلیات آنها نقل کنند؟ والله العالم. [صفحه ۷۰۷]

نماز خواندن امام در اثناء جنگ

اشاره

ص:- ۳۷۷- س:- ۱۶- ز۳۷۸- س:- ۱ (نماز ظهر خواندن سیدالشهداء (ع) در روز عاشوراء جای) (شک نیست) سید مظلومان در آن موقع که شمشیرهای دشمن از هر طرف از غلاف کشیده شده و تیرها مثل قطرات باران او را هدف قرار داده بود نماز را در اول وقت ترک نفرموده و با جماعت اداء فرمود چنانچه در اسلام حتی در جنگها نیز نماز را باید با جماعت بخوانند و چند قسم نماز خوف در کتب فقه بیان شده است چنانچه گذشت زیرا نماز جماعت از مستحباتی است که اهمیت بیشتر دارد و در نمازهای یومیه مستحب مؤکد است در صورتی که واجب اهمیتش بیشتر و ثوابش زیادتر است مگر چند عمل مستحبی از آن قاعدهٔ استثناء شده که اول آنها نماز جماعت است که مطلقا به صلاهٔ منفرد با بیست و چهار درجهٔ فضیلت دارد [۴۹۲] .

اعلام بر عموم علاقه مندان به سیدالشهداء

بر عموم علاقه‌مندان و عزاداران بر سیدالشهداء علیه‌السلام که در مواکب حسینی و مجالس نوحه‌خوانی و در محافل سیار که هر هفته و در ایام وفیات أئمه علیهم‌السلام تشکیل می‌دهند و خودشان را علاقه‌مند بدین می‌دانند [صفحه ۷۰۸] اعلام می‌شود: اگر واقعا علاقه‌مند به آن حضرت هستند و محبت به آن بزرگوار دارند و می‌خواهند تبعیت از سید مظلومان کنند و در دین خودشان از روی فهم و عقل قدم برمی‌دارند باید بدانند که سیدالشهداء علیه‌السلام روز عاشوراء در آن موقع گرمای هوا و تشنه لب و هجوم دشمن که لشکر کفر و ضلالت برای از بین بردن آن حضرت و یاران باوفایش جمع شده بودند نماز را فراموش نکرده و آن را با جماعت نماز خوف به جای آورده و بر کسی که عرض کرد یابن رسول‌الله صلی الله علیه و آله وقت نماز است و با این که آن شخص تذکردهنده از شهداء کربلاست فرموده: (نماز را به یاد آوردی خدا تو را از نمازگزاران قرار بدهد) نفرموده خدا تو را از شهداء قرار بدهد. پس مقام نمازگزاران واقعی مقامیست که امام علیه‌السلام دعا می‌کند که آن شخص را که از شهداء کربلاست خداوند او را از نمازگزاران نماید و از فرمایش امام علیه‌السلام عظمت و اهمیت نماز واضح و نمایان است. پس آنان که خودشان را از علاقه‌مندان به سیدالشهداء علیه‌السلام می‌دانند و مجالس سوگواری و محافل سیار تشکیل می‌دهند و نوحه‌سرائی می‌کنند و به آن حضرت قدردانی می‌نمایند ولی به نماز اهمیت نمی‌دهند و اهانت کرده و استخفاف می‌کنند و نماز را از اول وقت آن به تأخیر می‌اندازند و ضایع می‌نمایند چنانچه در اخبار وارد شده که در آخر الزمان مردم نماز را ضایع می‌کنند یعنی از اول وقت‌اش آن [صفحه ۷۰۹] را به تأخیر می‌اندازند و مشغول کسب و تجارت می‌شوند و به نماز اهمیت قائل نمی‌شوند و به آن استخفاف می‌نمایند خصوصا آنان که خودشان را علاقه‌مند به سیدالشهداء علیه‌السلام نشان می‌دهند نماز را رها کرده و مشغول نوحه‌سرائی و ندبه‌گری می‌شوند یا در وقت نماز که از اهم واجبات است اعتناء ننموده مشغول سینه‌زنی می‌باشند یا مجلس فاتحه را ختم نمی‌کنند و یا واعظ در منبر موعظه می‌کند یا روضه‌خوان مشغول ذکر مصیبت است معنایش این است: ای سید مظلومان که خون پاک خود را در راه اقامه‌ی نماز و برپا نگاه داشتن آن بر زمین کربلاء ریختی ما بر شما قدردانی می‌نمائیم و برای ریختن خون تو گریه می‌کنیم ولی در آنچه خون تو درباره‌ی برپا و زنده نگه‌داشتن آن ریخته شده در آن از تو تبعیت نداریم و نماز را که در آن موقع در اول وقت با جماعت خواندی ما در آن عمل و هدف تو با شما شرکت نداریم و باعث سرزنش مخالفان عالم شیعه می‌شویم و موجبات ایراد و اشکال و اعتراض دشمنان شیعیان شما را فراهم می‌آوریم و عقلاء و اشخاص فهیمده هر چه به ما نصیحت کنند به حرف آنها هم گوش نمی‌دهیم بلکه کینه‌دوزی می‌کنیم.

قبولی تمام اعمال بسته به نماز است

این قبیل اشخاص باید بدانند اگر نماز قبول نشود اعمال دیگر آنها به طریق أولی قبول نخواهد شد با عدم اعتناء به نماز و خوار شمردن آن و ضایع کردن یک فریضه‌ی الهی که قبولی تمامی‌اعمال واجبی و مستحبی نوحه‌گری و سینه‌زنی بسته به اهتمام دادن به

آن و قبولی آنست ثمری [صفحه ۷۱۰] نخواهند برد کجا رسد که خدای نکرده مانند بعضی اشخاص بی‌خبر از دین و بی‌علاقه به معتقدات اسلام که اصول و عقائد خود را هیچ درست نکرده و از اصول دین خود اطلاع ندارد نماز را اصلا ترک کند و نماز نخواند و تارک صلات باشد ولی نوحه‌سرائی کند و سینه بزند و اعمال زشت نیز از آنها سر بزند .

باید در هدف سیدالشهداء شرکت کرد

اینگونه مردم از هدف مقدس سیدالشهداء علیه‌السلام مهجور و فرسنگها از شرکت در مقصد آن حضرت دورند و بی‌خود خودشان را به زحمت می‌اندازند علاقه‌مند به سیدالشهداء علیه‌السلام آن کسی است که به نمازهای واجبی و فرائض پنجگانه‌ی خود مواظب بوده و آن را از اول وقت به تأخیر نیاندازد زیرا خوشنودی آن حضرت در آنست که عمل قدردانی کنندگان از او موافق عمل خود آن بزرگوار باشد چون نماز ستون دین است و تمامی عزاداریها و نوحه‌سرائیها و سینه‌زنی‌ها برای سرپا نگاه داشتن نماز است آیا می‌توان ستون دین را خراب کره و عملا در انهدامش کوشید ولی نسبت به شخصیتی که در استحکام آن ستون کوشیده و در بقاء آن خون پاک خود را ریخته قدردانی نشان داد؟ آیا این عمل تناقض نیست؟ وای بر حال کسانی که ستون دین را عملا منهدم کنند ولی بر سیدالشهداء (ع) قدردانی نمایند آیا این قبیل اشخاص اطلاع ندارند که آنها عملا با بنی‌أمیهٔ موافقت دارند که می‌خواستند نماز را ضایع و اسلام را از مسیر صحیح خود منحرف سازند؟ اگر آن طور نبود پس دیکتاتور و یگانه‌قلدر و خودرأی بنی‌أمیهٔ چرا نماز جمعه را به بهانه‌ای [صفحه ۷۱۱] در روز چهارشنبه خواند؟. و پس از آن که در اریکه‌ی سلطنت قرار گرفت گفت: من با شما جنگ نمی‌کردم که شما نماز بخوانید و حج کنید و سایر اعمال را به جا بیاورید من می‌خواستم به شما امیر شده و مسلط گشته و سلطنت کنم پس اشخاصی که به نماز اهمیت ندهند و آن را ضایع کنند یا ترک نمایند عملا با بنی‌أمیهٔ در هدفشان شرکت دارند و با نوحه‌سرائی و ندبه‌گری و سینه‌زنی به سیدالشهداء (ع) قدردانی می‌نمایند آیا این اعمال ضد و نقیض با یک دیگر می‌سازد؟

علاقه مند واقعی کسی است که به نماز اهمیت دهد

علاقه‌مندان واقعی و صحیح بر سیدالشهداء (ع) کسانی هستند که به نماز اهمیت دهند و آن را بر همه‌ی اعمال خودشان مقدم بدارند و موقع نماز که رسید و وقت آن داخل شد دست از همه‌ی کارهای خودشان برداشته خواه کسب و تجارت باشد یا از اعمال مستحبی و نوحه و ندبه و دیگر کارهای معمولی و مشغول نماز باشند و اهتمام شدید در به جای آوردن فرائض پنجگانه نمایند و ستون دین را نگذارند ضایع شود و انهدام پذیرد.

وضع مجالس ترحیم باید اصلاح شود

و یکی از مجالسی که در میان ما ایرانیان مرسوم است و نسبت به آن نیز در اینجا لازم است تذکری داده شود عبارت از مجالس ترحیم است که در فوت کسان مردم تشکیل داده می‌شود و وضع آنها طوریست که دشمنان عالم تشیع که درصدد جستجوی نقاط ضعف هستند ایراداتی وارد می‌کنند زیرا در موقع قرائت قرآن مجید در آن مجالس که مرسوم [صفحه ۷۱۲] است اعتناء به قرائت قاری قرآن و استماع آن نشده و مردم مشغول صحبت با یکدیگر شده و به سیگار کشیدن و چائی صرف نمودن و آمد و رفت و توجه گرم به یکدیگر و تسلیت به صاحب عزاء شده و ابدا اعتنائی به شنیدن قرآن کریم نمی‌کنند ولی وقتی که کسی می‌خواهد نوحه‌خوانی کند تمام مردم سکوت اختیار کرده و دست از چائی و سیگار و صحبت با یکدیگر کشیده و مجلس به تمام معنی آراسته و سکوت محض حکمفرما می‌شود. دشمنان تشیع می‌گویند که این شیعیان به نوحه‌گری سیدالشهداء (ع) از قرآن بیشتر احترام قائلند به قرائت و استماع قرآن اعتناء ندارند ولی به نوحه‌گری احترام بیشتر مراعات می‌کنند و این ایراد به صورت ظاهر وارد

است گرچه حقیقت امر آن طور نیست و کسی از شیعه پیدا نمی‌شود که قولا و اعتقادا به نوحه‌گری بیشتر از قرآن احترام قائل باشد گرچه صورت عملی کار باعث ایراد است. پس بهتر آنست که مردم به حرف اشخاص فهمیده گوش داده و خودشان بدون مداخله‌ی اشخاص خارج از امور مذهبی وضع مجالس ترحیم را تصفیه نمایند. فعلا در تبریز عزیز ما مجالس ترحیم که سه ساعت یا دو ساعت است ساعات آن را تقسیم نموده و از روی برنامه تنظیم و از طرف صاحبان مجالس ترتیب و تشکیل یابد: مثلا نیم ساعت اختصاص به چائی و سیگار و صحبت و رفتن به بیرون از مجلس داده شود و نیم ساعت به قرائت [صفحه ۷۱۳] قرآن و استماع آن و عمل باطلاق آیه‌ی شریفه: و اذا قرء القرآن فاستمعوا له و انصتوا (۲۰۴) الاعراف بشود. و کسی مادام قرآن قرائت می‌شود از مجلس بیرون نرود و صحبت نکند و سیگار نکشد و چائی نخورد و نیم ساعت برای نوحه‌خواندن و ندبه نمودن به سیدالشهداء (ع) اختصاص یابد و نیم ساعت باز برای صرف چائی و صحبت و بیرون رفتن از مجلس باشد و نیم ساعت باز قرائت قرآن کریم به نحوی که ذکر شد و نیم ساعت برای واعظ و خطابه مختص شود حالا موکول به ترتیب دادن صاحبان مجالس است منظور طوری باشد که ساعات قرائت قرآن و کارهای دیگر از هم جدا و علیحده شده و اختصاص داده شود و امیدوارم که این ترتیب را آقایان محترمین عملی نمایند تا از ایرادات مخالفان جلوگیری به عمل آید ان‌شاءالله‌تعالی. [صفحه ۷۱۴]

تذکر و تحقیق لازم

اشاره

از مطالبی که تذکر آن را در اینجا لازم می‌دانم آنست که به ذهن بعض اشخاص چنین می‌رسد که بیان کردن در منابر و مجالس دینی و سوگواری حضرت سیدالشهداء علیه آلاف التحیة و الثناء أجر و ثواب گریه بر آن حضرت و زیارت قبر مطهر آن سید مظلومان سلام‌الله‌علیه در حق مردم اغراء آنها به معصیت شده و مردم را باعث جری کردن به گناهان و نافرمانیها می‌شود که مغرور شده به هر گناهی اقدام و هر معصیتی را مرتکب شوند. به تصور این که عزاءداری به سیدالشهداء (ع) و گریه و زاری و نوحه و ندبه و سینه‌زنی بر آن حضرت و زیارتش موجب آمرزش گناهان شده و باعث غفران تمامی معاصی می‌شود و این نیست جز این که اغراء کردن مردم به معصیت و سبب جرأت و جسارت آنها به نافرمانی و ارتکاب معاصی است که به هر گناه کبیره‌ی مرتکب شوند به خیال این که گریه بر آن حضرت تمامی آنها را جبران می‌کند و موجب آمرزش می‌گردد. این اشکال و شبهه‌ایست که به ذهن اشخاص ساده و سطحی می‌آید و یا از روی غرض و معاندت با دستگاه عزاءداری سیدالشهداء (ع) [صفحه ۷۱۵] به زبان دشمنان جاری می‌گردد و اشخاص غرض‌ران بخورد ساده‌لوحان می‌دهند و بعضیها در مقام بیان این اشکال استشهاد به سئوال و جوابی می‌نمایند که از شیخ أعظم استاد ما مجتهد اکبر کاشف الغطاء (قدس‌سره) صادر شده و آن را در تألیف و ترتیب کتاب «جنة المأوی» نقل کرده‌ام و لذا در اینجا اجمالا به جواب اشکال مذکور مبادرت نموده و سپس سئوال و جواب شیخ استاد اعظم (ره) را نقل کرده و آنچه در تعلیقات بر «جنة المأوی» بر آن سئوال و جواب نگارش داده‌ام از تعالیقی که هنوز به چاپ نرسیده و در نظر است ان‌شاءالله‌تعالی در طبع دوم آن کتاب نفیس به طبع برسد [۴۹۳] تماما نقل و اشکال مذکور را که در آن تعلیق خود به فراخور حال حل نموده‌ام پرداخته شود بعونه تعالی.

آیا در نقل ثواب گریه و زیارت اغراء بر معصیت است

نظر اشکال‌کننده بر آنست: که نقل أجر و ثواب گریه بر سیدالشهداء (ع) و زیارت قبر أطهر آن حضرت موجب اغراء مکلف بر معصیت و باعث مغرور شدن آنها که بر گناهان و فسق و فجور مرتکب شوند به اعتقاد این که گریه و زیارت، تمامی اعمال زشت و

حرام را از بین برده و خداوند عفو فرموده و می‌آمرزد.

مورد عفو قرار گرفتن معلق و عقاب بر معصیت محقق است

اشکال‌کننده متوجه این مطلب نشده که گریه بر مصائب سیدالشهداء (ع) و عزاداری بر آن حضرت و زیارت قبر مبارک آن امام مظلوم (ع) از جمله‌ی مصادیق اسباب عفو الهی است که عموم امامیه (رض) قائل به آن بوده و خداوند اشخاصی را که مرتکب گناهان کبیره شده و بدون توبه از دنیا رفته‌اند از باب تفضل اگر بخواهد آنها را آمرزیده و می‌بخشد [صفحه ۷۱۶] و مورد عفو خود قرار می‌دهد و این کار را از باب رحمت و تفضل خود به عمل می‌آورد چنانچه می‌فرماید: ان الله لا یغفران یشرک به و یغفر مادون ذلک لمن یشاء [۴۹۴] . ولی به این نکته باید کاملا توجه کرد: از این عفو و غفران اغراء به معصیت لازم نمی‌آید زیرا مورد عفو قرار گرفتن بسته به خواست خداوندیست و معلق به مشیت الهی بوده و مشروط به امریست که حاصل شدن آن معلوم نیست. از کجا مکلف قطع دارد که اگر به سیدالشهداء علیه‌السلام گریه کردم و قبر مبارکش را زیارت نمودم قطعا مورد عفو الهی قرار خواهم گرفت؟ چون عفو کردن خدا معلق و بسته به خواست خداست و ممکن است مشیت الهی قرار نگیرد و خداوند نخواهد و نیامرزد و مورد بخشش خود قرار ندهد. ولی در ارتکاب معصیت استحقاق عقاب بر آن قطعی است و معلق و مشروط به امر غیرمعلوم الحصول نیست بلکه محقق بوده و حصول استحقاق عقاب بر معصیت قطعی است و مکلف با ارتکاب به معصیت به عقاب یقین دارد چطور می‌تواند بر امر محقق قطعی اقدام کند به امید حصول امر معلق مشروط غیرمعلوم الحصول که شاید به آن امر مشروط [صفحه ۷۱۷] به مشیت الهی نائل شود. پس بر اشخاصی که ثواب گریه و زیارت سیدالشهداء علیه‌السلام را بر مردم بیان می‌کنند لازم است اولا خودشان این مطلب را که در دفع اشکال مذکور بیان شد بفهمند و ثانیا به مردم نیز آن را بفهمانند و آنها را حالی کنند: در معصیت عقاب قطعی و محقق است و در گریه و زیارت حصول ثواب معلق و مشروط به مشیت خداوندی و قبول بوده و بسته به خواست خداست و هیچ وقت عاقل نمی‌تواند یک امر قطعی را به عمل بیاورد به امید حصول یک امری که قطعی نبوده و بسته به خواست خداوندی و قبول اوست و امید هست که خداوند از روی تفضل و رحمت واسعه‌ی خود قبول فرموده و عفو فرماید ولی مکلف هرگز به حاصل شدن آن قطع ندارد. و لذا شیخ استاد کاشف الغطاء (قدس‌سره) چنانچه نقل خواهد شد در جواب سئوال‌کننده فرموده: اگر ذکر اخبار ثواب فقط باشد در آن بزرگترین اغراء است. یعنی ناقل فقط نقل ثواب که در اخبار وارد شده آنها را بیان کند و به مردم عامی نفهماند که حصول آن ثوابها و آمرزش گناهان مشروط به مشیت الهی و قبول آن اعمال در درگاه خداوندیست و کسی قطع به آن نمی‌تواند پیدا بکند که در حق او حاصل خواهد شد و اما اگر به معصیتی مرتکب بشود به مجرد ارتکاب مستحق عقاب بوده و عقابش قطعی است و هرگز مشروط به چیزی نیست و چطور عاقل بر امر محقق قطعی اقدام می‌کند به جهت امید حصول یک امری که بسته به خواست خداست و غیر معلوم الحصول است. [صفحه ۷۱۸]

جواب دیگر

اشاره

و اما جواب دقیق دیگر از آن اشکال غیر از جوابی که نگارش یافت آنست: گریه بر سیدالشهداء علیه‌السلام و تشرف به زیارت آن حضرت به امید وصول به آن اجر و ثوابها که در اخبار متواتره بیان شده رجوع الی الله تعالی بوده و برگشت به طرف خداست به وساطت آن حضرت و از مصادیق توبه بوده و ندامت از معاصی است و اگر کسی با گریه بر سیدالشهداء علیه‌السلام و اشتغال بر عزاءداری و گریه و زاری بر آن حضرت و یا با اشتغال به زیارت آن حضرت مرتکب معصیت شده و از گناهان کبیره پرهیز ننماید

مانند آنست که در حال توبه و اظهار برگشت بر خدا و ندامت از نافرمانیها باز در همان حال مرتکب معصیت بشود که زهی زیانکاری و خسران ابدیست و تمسخر و استهزاء (العیاذ بالله تعالی) بر خداست که انسان از طرفی به توبه و اظهار ندامت از معاصی مشغول شود و از طرف دیگر در همان حال به ارتکاب معصیت اشتغال ورزد. پس اگر اشخاصی باشند که با گریه و عزاءداری بر سیدالشهداء علیه‌السلام و یا با اشتغال به زیارت آن حضرت از ارتکاب به معصیت و گناهان [صفحه ۷۱۹] کبیره باکی نداشته باشند مثلا- نماز را ترک کنند و یا ضایع نمایند یا به سائر معاصی مرتکب بشوند در حقیقت در حال توبه مرتکب معصیت می‌شوند و معلوم است که معصیت در حال توبه جز استهزاء به درگاه خداوندی چیز بیشتر نیست و قطعا توبه محقق نشده و عقاب شدید بر معصیت قطعی بوده و نتیجه از آن عمل ظاهری نخواهند برد (ذلک هو الخسران المبین). پس اشخاصی که به عزاءداری سیدالشهداء علیه‌السلام اشتغال می‌ورزند و گریه و زاری بر آن حضرت می‌کنند و به زیارت مرقد مطهرش اهتمام می‌کنند باید از معاصی و ارتکاب به گناهان کاملا پرهیز داشته و پیرامون معاصی کبیره و فسق و فجور نگردند تا امید واصل شدن به رحمت الهی را داشته و مورد عفو قرار گرفته و مشمول رحمت واسعه‌ی خداوندی باشند. پس در نقل ثواب و أجر با فهمانیدن به مردم آنچه را که مشروحا بیان شد اغراء به معصیت در کار نبوده و هرگز جرأت و جسارتی در بین نخواهد بود. و در اینجا عین سئوال و جوابی را که در «جنهٔ المأوی» درج شده بیاورم و آنچه در تعلیقات بر آن نگارش داده‌ام عینا نقل شود تا مطلب کاملا روشن گردد. [صفحه ۷۲۰]

نقل سؤالی از شیخ استاد کاشف الغطاء و جواب آن

(هل البکاء علی الحسین (ع) اغراء للشیعهٔ) سؤال ورد للامام کاشف الغطاء رحمه الله من فضیله الشیخ کاظم الخطیب [۴۹۵] و هو: هل فی قرائهٔ الخطیب للاخبار الواردهٔ فی ثواب البکاء علی الحسین علیه‌السلام کما هو مذکور فی محله من المقاتل الحسینیهٔ اغراء للشیعهٔ یوجب حرمهٔ قرائتها؟ الجواب: بسم الله الرحمن الرحیم سلام الله و تحیاته و برکاته علیکم اهل البیت انه حمید مجید. جزاک الله عن أخ لک فی الله یوالیک و یحبک لوجه الله تعالی. و یؤسفنی بل و یؤلمنی اشد الا لم ان تجول الصروف و الظروف القاسیهٔ بین و بینک فلا یتمتع بصری برؤیاک و لا سمعی بحدیثک. و لکن [صفحه ۷۲۱] لا محیص من قضاء الله و قدره کما لا محیص من الرضاء بقضائه و العاقبهٔ للمتقین. اما الاخبار الواردهٔ فی ثواب البکاء علی الحسین سلام‌الله‌علیه او زیارته فهی و ان کانت عظیمهٔ و لکنه و لله المجد و العظمهٔ أعظم من ذلک و یستحق اکثر من ذلک. و لکن اللازم علی خطباء المنابر و الذاکرین لرزیهٔ الحسین علیه‌السلام فی هذا العصر الذی ضعفت فیه علاقهٔ الدین و تجرأ الناس علی المعاصی و تجاهروا بالکبائر أن یفهموا ان الحسین علیه‌السلام قتل و بذل نفسه لاجل العمل بشعائر الدین، فمن لا یلتزم باحکام الاسلام و یتجاهر بالمعاصی فالحسین علیه‌السلام منه بریء کبرائته من یزید و أصحاب یزید. و أما ذکر أخبار الثواب فقط ففیها أعظم الاغراء، و قد تنبه کثیر من الکتاب و ذوی الالباب و نشروا ذلک فی الصحف حتی ان بعضهم کتب مقالا- واسعا فی هذا المعنی و جعل العنوان «جنایتنا علی الحسین» و حقا ان اکثر أعمالنا جنایهٔ عظمی علی الحسین علیه‌السلام و لا مجال للبیان اکثر من هذا و فقکم الله لکل عمل صالح بدعاء: محمد الحسین آل کاشف الغطاء رجوع شود به جنهٔ المأوی ص ۲۱۰ -۲۰۹ ط- ۱- تبریز [صفحه ۷۲۲]

تعلیقی مشتمل بر تحقیق

و آنچه این جانب بر این سئوال و جواب تعلیقه‌ی نگارش داده و موضوع مزبور را که آیا نقل ثواب بکاء بر سیدالشهداء علیه‌السلام و به زیارت آن حضرت اغراء بر معصیت است؟ تحقیق کرده‌ام در اینجا عینا با الفاظ عربی که بهتر می‌توان با آن زبان وسیع شریف مطالب علمی را بیان کرد بیاورم تا نفعش عمومی گشته و بر طالبان حقائق بهترین ارمغان گردد. غیر خفی علی افطن اللبیب و من یتحری الحقائق بالتحلیل و التنقیب الصحیح ان صدور هذا الجواب عن شیخنا الامام الراحل العظیم قدس‌سره انما هو بالنظر الی

مصلحة الوقت و الصلاح الذی رآه فی اظهاره فی هذا العصر التعیس بالنسبة الی بعض الافهام القاصرة من العوام المرتکبین للمعاصی الکبیرة و الموبقات العظیمة. و اما حقیقه الامر فهو ما أشار الیه فی اول کلامه حیث قال «اما الاخبار الواردة فی ثواب البکاء علی الحسین سلام‌الله‌علیه او زیارته فهی و ان کانت عظیمة ولکنه ولله المجد و العظمة أعظم من ذلک و یستحق اکثر من ذلک». فان الاخبار الواردة بل المتواترة معنی فی ثواب البکاء علی الحسین علیه‌السلام و زیارة قبره الشریف و مرقده المنیف مضافا الی ضرورة المذهب من أسباب العفو الالهی الذی یقول الامامیة قاطبة بثبوته خلافا للمعتزلة المنکرین له و لا سبابه کالشفاعة. فان اصحابنا قائلون بالعفو الالهی عن [صفحه ۷۲۳] بعض المذنبین الذین ماتوا من غیر توبة عن المعاصی الکبیرة و ان اصر العاصی علیها و مات من غیر توبة- تفضلا من الله تعالی و رحمة لعباده و منة علیهم. کما ان القول بالشفاعة من ضروریاتهم.

عفو الهی و هر مشرک کافر است و بالعکس

کما صرح بهذا الاعتقاد الشیخ المفید و الشیخ الطوسی و الشیخ الطبرسی و المحقق الطوسی و العلامة الحلی و غیرهم ممن تقدم علیهم او تأخر عنهم رضوان الله تعالی علیهم. فان العفو عن الذنب من غیر توبة لا مانع عقلا و نقلا من وقوعه منه تعالی لمن یشاء من عباده غیر المشرکین و الکافرین [۴۹۶] اذلا راد لحکمه و لا مبدل لکلماته بل یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید. و قد نطق القرآن الکریم بهذا الاعتقاد الحصیح حیث قال الله تعالی: (ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء) [۴۹۷] . [صفحه ۷۲۴] و قد نفی الله تعالی ان یغفر الشرک و اثبت انه یغفر ما دونه، فیعلم من ذلک ان عدم غفرانه الشرک انما هو مع عدم التوبة لقیام الاجماع علی غفرانه مع التوبة لانه ان کان ما دونه ایضا لا یغفر الا مع التوبة فقد صار ما دون الشرک مثل الشرک فلا معنی للنفی و الاثبات. و لما کان افعاله تعالی کاحکامه تابعة للمصالح و مبتنیة علی اساس صحیح و لا مجازفة و لا عبث فی فعله تعالی فتخصیص عفوه و رحمته ببعض دون بعض لابد و ان یکون لمخصص. و هو قد یکون شفاعة نبی الله او وصی نبی و قد یکون بسبب ملکة نفسانیة حسنة. و قد یکون بسبب صدور فعل من الافعال الحسنة کالبکاء علی الحسین علیه‌السلام و زیارة قبره الشریف. و قد ورد فی ثواب البکاء علیه و زیارة قبره المطهر عن اهل البیت علیهم‌السلام ما یبحر العقول و لذلک صار الاعتقاد بالثواب فی البکاء علیه و الزیارة لقبره الشریف من ضروریات مذهب الشیعة الامامة رضوان‌الله‌تعالی علیهم.و یدل علی ما ذهب الیه الامامیة من جواز العفو الالهی من غیر توبة بسبب من أسبابه الادلة العقلیة و النقلیة المذکورة فی الکتب الکلامیة و التفاسیر القرآنیة کالتجرید و شروحه و التبیان و مجمع البیان و غیرها. [صفحه ۷۲۵] و الایات الشریفة الدالة علی المؤاخذة و التعذیب و الوعید کلها مخصصة بآیة العفو و الغفران اعنی قوله تعالی: (ان الله لا یغفران یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء) کا انها مخصصته بآیات التوبة و بما ورد من الاحادیث الکثیرة فی خصوص البکاء علی سیدنا المظلوم الحسین علیه‌السلام و زیارة قبره المطهر. ولکن من الواجب الذی ینبغی ان یعلم انه لیس فی اخبار البکاء اغراء للشیعة علی المعصیة کما قد یتوهم و یزعمه بعض البسطاء نظیر ما زعمه المعتزلة فی مطلق العفو الالهی من غیر توبة، فان الاغراء انما یحصل اذا قطع الانسان علی العفو و الغفران و اما اذا کان معلقا علی امر غیر معلوم الحصول فلا اغراء قطعا، و الغفران بسبب من أسبابه معلق علی المشیئة الالهیهة کما فی الایة الشریفه: «لمن یشاء» و لا علم لنا [۴۹۸] انه یشاء ذلک ام لا؟ فیحتمل عدم العفو للشک فی کونه ممن یشاءالله العفو عنه و اما فی الذنب فالقطع حاصل للعاصی علی استحقاق العقاب و لیس الاستحقاق مشکوکا و هذا یکفی فی الارتداع [صفحه ۷۲۶] عن المعصیة و عدم الاغراء علیها. و بمثل هذا الاشکال یشکل علی ما دل علی العفو عن الصغائر فی فرض الاجتناب عن الکبائر بل یشکل بالنسبة الی مطلق المعصیة مع تشریع التوبة. ولکن یرتفع الاشکالان بان العفو عن الصغائر معلق علی الاجتناب عن الکبائر و لا- یحصل العلم و لا- الاطمئنان لاحد بانه لا یرتکب کبیرة اصلا حتی یکون مأمونا من العقاب حین ارتکاب الصغائر. و اما فی التوبة فلا وثوق من المرتکب للمعصیة حین ارتکابها انه یحصل له التوفیق للتوبة و یحتمل ان یموت قبل التوبة و معه لا مؤمن له من العقبا حین الارتکاب و علی فرض التوفیق لا قطع له لقبول التوبة فی حقه بالخصوص. فهنا نقف

معک أیها القارىء الکریم و نقول: ان فی قرائة الخطباء و الذاکرین فی المنابر و نقلهم الاخبار الواردة فی ثواب البکاء علی الحسین علیه‌السلام و کذا فی نقل لاخبار الواردة فی ثواب زیارة قبره المطهر لیس اغراء للشیعة علی المعصیة بعد ما عرفت ان استحقاق العقاب علی المعصیة قطعی و اما العفو الالهی الذی من أسبابه البکاء و الزیارة فمعلق علی أمر غیرمعلوم الحصول معلق علی المشیة الالهیة بل معلق علی قبوله تعالی البکاء و الزیارة ان صدرا عن المکلف مع شرائط القبول و لا یعلم [صفحه ۷۲۷] حصولها علی القطع فتبین ان حصول الثواب معلق و استحقاق العقاب قطعی محقق فکیف یحصل الاغراء؟

وظیفه‌ی خطباء و اهل منابر

نعم ینبغی للخطباء و الذاکرین لمصائب الحسین علیه‌السلام عند نقل الاخبار الواردة فی ثواب البکاء و الزیارة فهم ما ذکرناه اولا و افهام هذا المطلب علی العوام ثانیا و تفهیمهم ذلک علی النحو الاتم و و الا فهم المسئولون ان حصل الاغراء لهم و لذلک قال شیخنا الاستاد قدس‌سره: «و اما ذکر اخبار الثواب فقط ففیها أعظم الاغراء» یعنی ذکر اخبار الثواب فقط من دون بیان واقع المطلب و تحلیله علیهم کما هو حقه علی ما شرحناه فانه یحصل لهم الاغراء حینئذ.

جواب تحقیقی دیگر

ثم لا یخفی علی القارىء العزیز ان هنا جوابا آخر عن الاشکال ینبغی الاشارة الیه فنقول: ان البکاء علی الحسین علیه‌السلام من مصادیق التوبة فان التوبة عبارة عن الرجوع الی الله تعالی و الانابة الیه و الندامة عن المعاصی و البکاء علی الحسین علیه‌السلام رجوع الی الله تعالی بوساطته و هو یحصل بالارتداع عن المعاصی و عدم العصیان علی الله تعالی فی أوامره و نواهیه فکیف یرتکب الباکی علی الحسین علیه‌السلام المعاصی و الموبقات و الحال انه یبکی علیه فمن ارتکب المعاصی و یبکی علی الحسین علیه‌السلام فهو یتوب و یرجع الی الله تعالی مع اشتغاله فی حینه علی المعصیة علی الله تعالی و یشتغل بالمعاصی حین التوبة و لا شک ان فی ارتکاب المعصیة [صفحه ۷۲۸] فی حال التوبة تمسخر و استهزاء فیصیر عمله من أعظم الموبقات و هذا هو الخسران المبین. و اکثر الباکین و الزائرین الذین یرتکبون المعاصی و الموبقات کترکهم الصلوات غافلون عن ذلک والله الهادی الی الصراط السوی ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب. [صفحه ۷۲۹]

از رویه شیخ مفید باید پیروی کرد

اشاره

ص: - ۳۷۸- س:- ۱۸ (رویه‌ی شیخ مفید (ره) و شیخ طوسی (ره) در نقل تواریخ آنست) (اگر سندی به نقل وقائع از مشایخ خودشان نداشته باشند) (نقل نمی‌کنند) و از این رویه‌ی شیخ مفید (ره) و بزرگان دیگر باید درس عبرت گرفت و بر مؤلفین مسلمین بویژه شیعه لازم است که از امثال آن بزرگان پیروی نمایند با این که عصر شیخ مفید (ره) نزدیک به اعصار ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام بوده باز خبری که با سندش به آن بزرگوار و امثال آن شخصیت بزرگ دینی مانند سید مرتضی علم الهدی (ره) و شیخ طوسی (ره) نرسیده و مورد اعتمادشان نمی‌گشت یک موضوع تاریخی را نقل نمی‌کردند کجا رسد به موضوعات اعتقادی و فروعات اصول دین و احکام شرع مبین که بدون مدرک و روایتی با سند مورد اعتماد موضوع اعتقادی و فورعات احکامی را هرگز ادعا نکرده و ثبت اوراق کتابهای خود نمی‌نمودند. و بعد از سپری شدن دوران آن بزرگواران نیز علمای اعلام آنچه در تصانیف و مؤلفات خودشان موضوع تاریخی و از احوال گذشتگان [صفحه ۷۳۰] و حالات ایشان نقل می‌نموده‌اند مصادر نقلیات خودشان را

از کتب معتبره ارائه داده و نشان می‌دادند گرچه از کتاب ضعیفی هم بوده بر آن مصدر و مدرک نقل تصریح می‌کردند مانند سید اجل سید رضی‌الدین علی ابن طاووس حسنی (ره) که در تألیفاتش تمامی مدارک نقلیات خود را گرچه از کتب ضعیفه هم بوده باشد نشان داده است چنانچه بر ناظر بر تألیفات آن بزرگوار این مدعا روشن است و کتابی در تاریخ خلفاء تألیف فرموده به نام (الاصطفاء فی تاریخ الخلفاء) متأسفانه تا حال به نسخه‌ی آن اطلاع نیافته‌ایم و اگر به دست می‌آمد قطعا ارزش تاریخی بسیار دارد و از قرار معلوم حقائق تاریخی را در آن به قلم آورده است و شاید این مطلب باعث عدم انتشار آنست، پس در هر کتابی که اساسش بر نقلیات گذاشته شده مؤلف آن هر قدر مصادر و مدارک نقلیات خودش را نشان بدهد و بلکه با ذکر صفحه و سطر آنچه را که نقل کرده از آن کتاب نگارش داده باشد باعث اعتماد و اعتبار بر آن کتاب خواهد بود.

از لغزشهای بعضی از ارباب تألیف و رد آن

و در میان مشایخ محدثین عصر ما نیز مرحوم علامه‌ی محدث ثقه‌ی جلیل آقای حاج مولی علی واعظ تبریزی خیابانی صاحب مجلدات وقائع الایام رحمه الله تعالی رویه‌ی بسیار خوبی در تألیفاتش دارد هرچه از ضعیف و قوی و صحیح و سقیم نقل کرده مصدر و سند نقل خود را نشان داده است و مانند بعضی از مؤلفین مثل مرحوم ملا اسماعیل واعظ سبزواری (ره) کتابها و تألیفات خود را با حرفهای بی‌مدرک پر نکرده که اسباب عار و ننگ شده و اهانت را به عالم شیعه وارد سازد تعجب است مرحوم [صفحه ۷۳۱] سبزواری حتی در تواریخ مشهوره و واضحه نیز حرفهای بی‌اصل دارد. خصوصا که نقل راجع به تاریخ یک هزار و چهارصد سال تقریبا قبل باشد حالا مؤلفی که می‌خواهد موضوع تاریخی یک هزار سال قبل را بیان کند باید مدرک نقل را بیان نماید و نشان دهد و الا بقدر پشیزی ارزش نداشته و مورد اعتماد نخواهد بود یا بیان نماید که فلان موضوع تاریخی را که نگارش داده‌ام از استنباطات و اجتهادات خود آن مؤلف می‌باشد نه این که از مؤرخین تصریح بر آن کرده باشند و اگر به این امر تصریح نکند اجتهادات و استنباطهای تاریخی خود را جزء تاریخ کرده و خیانت ورزیده است مانند استاد عباس اقبال که در مقدمات کتابش (خاندان نوبختی) این مطلب را عملی کرده و حدسیات خود را جزء تاریخ نموده که هیچگونه ارزش تاریخی ندارد. و از آنچه گفته شد معلوم می‌شود اگر کسی گوید: که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله (با تمکن مالی که پس از ازدواج با خدیجهٔ داشت به آسانی می‌توانست وسائل تحصیل سواد و آموختن خط را برای علی علیه‌السلام فراهم سازد و هزینه‌اش را بپردازد [۴۹۹]) و ابدا مدرک این ادعای خود را [صفحه ۷۳۲] نگارش ندهد سر موئی ارزش ندارد و ادعائی می‌باشد بدون دلیل. این همه کتابها از علمای شیعه و سنی و اشخاص خارج از اسلام در تاریخ حالات امیرالمؤمنین علیه‌السلام تألیف کرده و به مجلدات پرداخته‌اند ابدا به همچو مطلبی اشاره نکرده‌اند و علاوه این مطلب اگر از روی فهم و اجتهاد گوینده‌ی آن کلام است به خودش واگذار می‌شود و هرگز کسی از شیعه آن را قبول ندارد و در اجتهاد خود به خطا رفته است زیرا آن مطلب با قواعد مذهب شیعه‌ی امامیه باطل است چون امام علیه‌السلام هیچ وقت احتیاج به تحصیل علم و خط و تکثیر سواد ندارد علم امیرالمؤمنین علیه‌السلام مأخوذ از رسول‌الله صلی الله علیه و آله و علم لدنی است یعنی از جانب خداست و امام (ع) در تمامی اوصاف و کمالات معنوی خود مثل پیغمبر صلی الله علیه و آله است ابدا امام علیه‌السلام با پیغمبر صلی الله علیه و آله فرقی ندارد مگر در منصب نبوت که امام علیه‌السلام آن را ندارد چون نبوت با خاتمیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خاتمه یافته و لذا فرمود: انت منی بمنزلهٔ هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی. هارون وصی موسی (ع) بود و منصب نبوت هم داشت فقط آن را در آن حدیث متواتر قطعی الصدور استثناء فرموده و بغیر از نبوت در تمامی اوصاف امیرالمؤمنین علیه‌السلام مثل پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است چنانچه رسول‌الله صلی الله علیه و آله درس نخوانده و تحصیل علم و کتابت و خط نکرده امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیز از کسی تحصیل علم و خط نکرده تا هزینه‌اش را پیغمبر صلی الله علیه و آله از مال خدیجه علیهاالسلام بپردازد امام (ع) مثل پیغمبر صلی الله علیه و آله از اول امام [صفحه ۷۳۳] است

نه این که به او بعدا علم و امامت داده می‌شود و او را خداوند بعدا امام می‌کند چنانچه پیغمبر اکرم ما صلی الله علیه و آله و سلم از اول تولدش پیغمبر و امام است. خداوند در حق عیسی (ع) فرموده: قال انی عبدالله آتانی الکتاب و جعلنی نبیا. به فرمایش شیخ مفید (ره) در اوائل المقالات: کلام عیسی (ع) در مهد در کمال عقل و ثبوت تکلیف و بعد از اداء واجبی از او بود نبوتی بود که برای او حاصل شده بود و ظاهر قرآن در قول خداوند تعالی: قال انی عبدالله.... الخ بر آن دلالت دارد و این مذهب تمامی اهل امامت و جماعتی از شیعه غیر امامی است و بر آن مذهب قائلند نفراتی از معتزلهٔ و کثیری از اصحاب حدیث و مخالف در آن خوارج و بعضی از زیدیه و فرقه‌هائی از معتزله است- اوائل المقالات ص ۱۰۵ ط ۲ تبریز. و مفاد آیه‌ی شریفه را به معنای حقیقی آن هم حمل خواهیم کرد که خدا می‌فرماید:عیسی گفت: من بنده‌ی خدایم و به من کتاب داده و مرا پیغمبر کرده است که جملات ماضی در معنی حقیقی خودش است نه معنی مجازی باشد که به اعتبار آینده به من کتاب خواهد داد و مرا نبی خواهد کرد چنانچه سنیها و سنی‌مآبها می‌گویند و حرفشان با موازین علمی درست نیست زیرا معنی مجازی قرینه می‌خواهد تا قرینه‌ی صارفه از معنی حقیقی نباشد نمی‌توانیم لفظ را به معنی مجازی حمل کنیم پس عیسی (ع) در آن موقع که در گهواره بود پیغمبر بود و به او کتاب داده [صفحه ۷۳۴] شده بود این است که شیخ مفید (ره) فرمود: که کلام عیسی (ع) در مهد در کمال عقل و ثبوت تکلیف و نبوت برایش حاصل بود- کلامی است که مطابق قواعد علمی است چنانچه این موضوع را در تعلیقات کتاب جنهٔالمأوی و در کتاب علم امام (ع) ص ۹۶ -۷۴ مشروحا بیان کرده‌ام. و ضروری در اسلام است که رسول‌الله خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله و سلم افضل از عیسی (ع) است پس قطعا از اول دارای علم نبوت و کمالات و اوصاف رسالت و خاتمیت بوده و علم او تحصیلی نیست و امیرالمؤمنین علی (ع) نیز در تمامی‌اوصاف و کمالات مثل رسول‌الله صلی الله علیه و آله است و احتیاجی به تحصیل علم و خط نداشت تا هزینه‌ی آن از مال خدیجه علیهاالسلام پرداخت شود. و توهم نشود که اینم طلب از اصول دین و فروعات آنست و ظواهر قرآن نسبت به اصول دین و فروع آن حجت نیست چون از ظواهر ظن حاصل می‌شود و ظن در اصول دین و فروع اصول حجیت ندارد پس چطور امامیه تمسک به ظاهر قرآن مجید: قال انی عبدالله.... الخ می‌کنند. زیرا تمسک امامیه در این مطلب مورد بحث به مجرد ظاهر ظن‌آور قرآن کریم نیست تا اشکال متوهم وارد شود به جهت این که با ضمیمه‌ی سائر ادله و قرائن قطعیه ظاهر قرآن به مرتبه‌ی نص رسیده و از محکمات می‌گردد زیرا قرآن و احادیث اهل‌بیت اطهار علیهم‌السلام و ضرورت مذهب امامیه توافق دارند با ملاحظه‌ی آنها برای مکلف قطع حاصل است که [صفحه ۷۳۵] مفاد آیه‌ی شریفه نامبرده آنست که احادیث اهل‌بیت علیهم‌السلام و ضرورت مذهب نیز بر آن دلالت دارد پس آنچه از قرآن استفاده می‌شود قطعی است نه از باب ظن است که اشکال متوهم وارد شود. و خداوند می‌فرماید: و آتیناه الحکم صبیا- یعنی ما به یحیی نبوت را در ایام بچه‌گی وی دادیم پس قطعا خاتم انبیاء که افضل از یحیی (ع) است بالضرورهٔ نبوت و علم و حکمت رسالت را از حال صباوت و بچه‌گی ظاهری دارا بوده است و امیرالمؤمنین علی (ع) نیز مثل رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم است زیرا فرقی ندارند پس احتیاجی به تعلیم گرفتن خط و تحصیل علم نداشته است و علاوه پیغمبر و امام علیه‌السلام دارای روح پنجم است که عبارت از روح‌القدس است که به نص قرآن اختصاص به انبیاء دارد و آن روح را پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از اول دارا می‌باشد و امام (ع) نیز مثل اوست و انسان کاملی که دارای روح‌القدس است محتاج به تعلیم و تربیت اشخاص عادی نیست تا از او تحصیل علم کند و خط بیاموزد. و اگر کسی به پیغمبر و امام (ع) حق تعلیم داشته باشد او باید تفوق و برتری بر آنها داشته باشد چون در این صورت فرض این است که علم امام تحصیلی است و علمش لدنی و من جانب الله نیست و حال آن که پیغمبر و امام (ع) برتری بر همه دارند و افضل از تمامی مردمانند زیرا ترجیح راجح بر مرجوح است که موافق عقل است و در صورت اولی ترجیح مرجوح بر راجح لازم می‌آید و آن عقلا محال است. رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم در حال طفولیت امام حسن و امام حسین علیهماالسلام [صفحه ۷۳۶] کرارا می‌فرموده: ابنای هذان امامان قاما اوقعدا و این حدیث از مسلمات است و ظواهر الفاظ آن حجت بوده و بر حسب قاعده حمل بر معنی حقیقی خواهیم کرد پس آن دو بزرگوار در

آن حال امام بوده‌اند و کسی که امام بوده باشد باید تمامی اوصاف امامت و کمالات آن را در آن حال داشته باشد و مشتقات بلاشک در حال تلبس به مبدأ در معنی حقیقی استعمال می‌شود و استعمالش در آینده مجاز است بالاتفاق و در حال انقضاء مورد اختلاف است که آیا حقیقت است یا مجاز؟ پس در آن حال که رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم به حسنین علیهماالسلام اطلاق امام کرده باید لفظ امام را در معنی حقیقی استعمال فرموده باشد زیرا به اعتبار آینده‌ی آنها مجاز است و لفظ در آن بدون قرینه استعمال نمی‌شود و اعتبار من قضی هم در مورد حدیث معنی ندارد پس حسنین علیهماالسلام در حال حیات رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم که پنج و یا شش سال داشته‌اند امام بوده‌اند و قیام و قعود آن دو بزرگوار برای امامت در آینده لازم نگرفته که اطلاق: ابنای هذان امامان... در معنی مجازی استعمال شده باشد چون قیام و قعود آن دو بزرگوار قطعا بعد از امام ناطق امیرالمؤمنین علیه‌السلام خواهد بود و با وجود آن حضرت آن دو بزرگوار امام صامت‌اند پس در زمان استعمال رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم آن کلمات مبارکه را امام بوده‌اند حقیقتا. نظر به قاده‌ی که بیان شد: امام علیه‌السلام در تمامی اوصاف و کمالات [صفحه ۷۳۷] باطنی و ظاهری بغیر از منصب نبوت مثل پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است و ابدا فرقی ندرانند و لذا در میان امامیه ضروری و از مسلمات است که در امام صغیر و کبیر بودن فرق نمی‌کند تمامی کمالات که در حال کبیر بودن امام (ع) به هر نحو است از علم و فعلیت آن و عصمت و واقعی بودن آن صفت و دارا بودن امام (ع) مثل رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم به مقام ولایت تشریعی و تکوینی [۵۰۰] و سائر اوصاف و کمالات در حال بچه‌گی و طفولیت پیغمبر و امام (ع) و حال بلوغ و جوانی و کهولت آن ذوات مقدسه یکسان بوده و فرق نمی‌کند مگر این که با وجود امام ناطق امام دیگر خواه در حال طفولیت او باشد یا در حال بلوغ و کبر سن امام (ع) بوده باشد مثل امام حسین (ع) در زمان حیات امام حسن (ع) امام صامت است و لذا دو امام ناطق در یک عصر جمع نمی‌شود و بعد از رحلت امام ناطق بعض شئون امامت مانند واسطه در فیض بودن و نزول ملائکه در شب قدر به محضر امام (ع) متوجه به امام (ع) صامت می‌شود که بعد از رحلت امام قبلی ناطق گردیده است و الا دارا بودن به کمالات امامت حال صغر و کبر و طفولیت و کهولت در امام (ع) فرق نمی‌کند و [صفحه ۷۳۸] این مطلب از ضروریات مذهب امامیه بوده و ابدا قابل انکار نیست و لذا چند نفر از ائمه‌ی اطهار اثنی‌عشر علیهم‌السلام در حال طفولیت امام ناطق شده‌اند و عموم شیعه بر آن اتفاق داشته و از ضروریات و اساسیات مذهب امامیه اثنا عشریهٔ است. صفوان بن یحیی گوید: به امام رضا (ع) عرض کردم قبل از آن که خداوند ابوجعفر یعنی امام جواد (ع) را به شما روزی کند از شما از امام (ع) سئوال می‌کردم می‌فرمودید که خداوند به من غلامی خواهد داد و حالا- خدا او رابه شما ارزانی فرموده و چشمهای ما را با وجود او روشن ساخته و خدا آن روز را به ما نشان ندهد هرگاه قضیه‌ی اتفاق افتاد یعنی شما نباشید پس ما به که رجوع نمائیم؟ یعنی امام کیست؟ امام رضا (ع) اشاره فرمود به ابوجعفر (ع) و او در جلو امام (ع) ایستاده بود عرض کردم فدای تو بشوم «هذا ابن ثلاث سنین» این سه ساله است فرمود: و ما یضره من ذلک قد قام عیسی بالحجهٔ و هو ابن اقل من ثلاث سنین [۵۰۱] یعنی در سن سه سال بودن به او ضرر نمی‌رساند که امام باشد عیسی قیام به نبوت کرد و او کمتر از سه سال داشت. [صفحه ۷۳۹] امام رضا (ع) که در سال (۲۰۳) هجرت از دنیا رحلت فرموده امام جواد (ع) سن مبارکش به هشت نرسیده بود زیرا تولد آن حضرت در سال (۱۹۵) بوده است. خیرانی از پدرش نقل می‌کند گوید: در خراسان در پیش روی امام رضا (ع) ایستاده بودم شخصی عرض کرد ای آقای من هرگاه آنچه خواهد شد بشود یعنی شما از دنیا رحلت فرموده باشید پس به کدام شخص رجوع کنیم فرمود: به فرزندم ابوجعفر (ع) شخص سئوال‌کننده گویا سن ابوجعفر (ع) را کوچک شمرد امام رضا علیه‌السلام فرمود: ان الله بعث عیسی بن مریم رسولا نبیا صاحب شریعهٔ مبتدأهٔ فی أصغر من السن الذی فیه ابوجعفر (ع) [۵۰۲] حاصل این است که خداوند عیسی را به رسالت و نبوت برانگیخت و او صاحب شریعت بود و سن وی کوچکتر بود از سنی که ابوجعفر (ع) در آن سن است.

بیانات مأمون در حق امام جواد و این که علم اهل بیت از خداست

و موقعی که مأمون‌الرشید عباسی خواست دختر خود ام‌الفضل را به حضرت امام جواد علیه‌السلام تزویج نماید و عباسیها اعتراض کردند که وی سنش کوچک است مأمون در جواب آنها گفت: و اما ابوجعفر محمد بن علی علیه‌السلام قد اخترته لتبریزه علی کافهٔ اهل الفضل فی العلم و الفضل [صفحه ۷۴۰] مع صغر سنه و الاعجوبهٔ فیه بذلک و أنا أرجو أن یظهر للناس ما قد عرفته منه فیعلموا ان الرأی ما رأیت فیه فقالوا: ان هـذا الفتی و ان راقک منه هدیه [۵۰۳] فانه صبی لا معرفـهٔ له و لا فقه فامهله لیتأدب و یتفقه فی الدین ثم اصنع ما تراه بعـد ذلک. فقال لهم: و یحکم انی اعرف بهـذا الفتی منکم و ان هذا من اهل‌بیت علمهم من الله و مواده و الهامه لم یزل آبـاؤه اغنیـاء فی علم الـدین و الادب عن الرعایا الناقصـهٔ عن حـد الکمال فان شـئتم فامتحنوا اباجعفر بما یتبین لکم به ما وصـفت من حـاله... بعـد از جریـان تفصـیل آن مجلس و ظـاهر شـدن علم امـام علیه‌السـلام مأمون رو به اهل مجلس و بنی‌العباس کرده گویـد: و یحکم ان اهـل هـذا البیت خصوا من الخلق بمـا ترون من الفضـل و ان صـغر السن فیهم لا ـ یمنعهم من الکمـال اما علمتم ان رسول‌الله صلی الله علیه و آله افتتح دعوته بدعاء امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السـلام و هو ابن عشر سنین و قبل منه الاسلام و حکم له به و لم یدع احدا فی سـنه غیره و بایع الحسن و الحسـین علیهماالسلام و هما ابنادون ست سنین و لم یبایع صبیا غیر هما افلا تعلمون الان ما اختص الله به هؤلاء القوم و انهم ذریهٔ بعضـها [صـفحه ۷۴۱] من بعض یجری لاخر هم ما یجری لاولهم قالوا صـدقت [۵۰۴] الخ... در این عبارات مأمون‌الرشید خوب باید تأمل کرد که چقدر حقایق را روشن ساخته و با دلیل و منطق چطور مدلل نموده که در مثل امـام جواد علیه‌السـلام و در آبائه و اجـداد آن حضـرت صـغر سن و کبر آن فرق نـدارد زیرا علوم آنها کسبی نیست و در خوانـدن و نوشتن و علوم احتیاج به کسی ندارند و به این جمله او: «و ان هذا من اهل‌بیت علمهم من الله» باید دقت کرد یعنی علمشان من جانب الله تعالی است و کسبی نیست و لدنی است: «و علمناه من لدنا علما [۵۰۵] .»خداوند که به خضر (ع) علم آموخته خاتم انبیاء (ص) و اوصیاء او اشـرف و افضل از خضـرند پس به طریق اولی به آنها علم لدنی آموخته و الا آن حضرات افضل از خضر (ع) نمی‌شوند و حال آن که بالضرورهٔ من الدین افضلند.

دلالت آیه‌ی تطهیر

به عقیـده‌ی شیعه‌ی امامیه و اکثر اهل سـنت و اهل تحقیق آنها آیـهٔ تطهر: انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم [صفحه ۷۴۲] تطهیرا [۵۰۶] . درباره‌ی رسول‌الله صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین و فاطمه‌ی زهراء و امام حسن مجتبی و سیدالشهداء علیهم‌السـلام نازل شده است و به موجب اخبار متواتره به طرق شـیعه و سنی مورد نزول آیه‌ی شریفه و مفاد آن اختصاص به پنج تن آل‌عبـا علیهم‌السـلام دارد و زوجـات پیغمر صـلی الله علیه و آله داخـل نیسـتند چـون دفع رجس از آن بزرگواران است نه رفع آن تا زوجات داخل شوند و رسول‌الله صـلی الله علیه و آله و سـلم خارج از مفاد آیه‌ی شـریفه باشد و رسول‌الله صـلی الله علیه و آله و سـلم باالاجماع داخل آیه‌ی شـریفه است پس دفع رجس است و زوجات خارج می‌شونـد قطعا. و خداونـد تمامی پلیـدیها را از آل‌عبا دفع فرموده و از اساس نگذاشـته ارجاس معنوی به آنها راه یابد. و الف لام در (الرجس) یا اسـتغراق است یا جنس در هر صورت افاده‌ی عموم می‌کنـد پس تمـامی ارجـاس را خداونـد از اهل‌بیت علیهم‌السـلام دفع فرموده است و از جمله‌ی ارجاس معنوی گناه و جهل و نـادانی و خطـا و سـهو و نسـیان و حرص و طمع و امثـال آنهـاست و خـدا تمـامی آنهـا را از آل‌عبا علیهم‌السـلام دفع فرموده است. و اراده‌ی خداوندی محال است از مراد تخلف کند و به مجرد مشیت [صفحه ۷۴۳] خداوندی و اراده‌ی تکوینی تمامی ارجاس از آنها تکوینا برطرف شده است [۵۰۷] در عین حالی که اختیار دارند و می‌تواند معصیت از آنها صادر شود و جهل و نادانی و خطا و سائر اوصاف از آنها سـر بزند و به آنها راه یابد ولی نظر به ملکه‌ی عصـمت هرگز محال است که یکی از آن اوصاف رذیله از ایشان سـر زده و بروز نماید مثل این که ماها اختیار داریم دست خودمان را توی آتش فرو ببریم ولی هرگز این کار را نمی‌کنیم و ضـرر آن را

می‌دانیم و از سوختن دست آگاهیم پس در اهل بیت علیهم‌السلام از اول امرشان جهل راه ندارد و به اتفاق و اجماع امامیه باقی ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام داخل حکم آیه‌ی شریفه‌اند و به آنها نیز جهل را راه نیست و علم‌شان من جانب الله تعالی بوه و لدنی است و از آن موقع که در گهواره‌اند مانند حضرت مسیح علیه‌السلام چون دارای روح‌القدس بوه و عالمند [صفحه ۷۴۴] جهل در آنها وجود ندارد. یعقوب سراج گوید: وارد شدم به حضور حضرت امام صادق علیه‌السلام دیدم آن حضرت را در بالای سر حضرت موسی علیه‌السلام ایستاده و او در گهواره است و با وی به طور سری و طولانی صحبت می‌کند نشستم تا امام علیه‌السلام از صحبت با فرزندش فارغ شد پس رفتم به طرف او به من فرمود نزدیک شو به مولای خود و به او سلام کن نزدیک شدم و به او در گهواره سلام کردم جواب سلام مرا با زبان فصیح به من رد فرمود بعد فرمود برو و دختری را که دیروز به او نام‌گذاری کرده‌ای نام او را تغییر بده آن نامیست که خدا آن را مبغوض می‌دارد و دختری برای من متولد شده و اسم او را (....) گذاشته بودم امام صادق سلام‌الله‌علیه فرمود به امر وی امتثال کن تا راستگار شوی و نام آن دختر را تغییر دادم [۵۰۸] .

سن امام هادی در زمان وفات امام جواد

و حضرت امام هادی علی نقی سلام‌الله‌علیه در زمان وفات حضرت امام جواد علیه‌السلام هشت سال بیشتر نداشته چون وفات امام جواد علیه‌السلام در سال (۲۲۰) ه اتفاق افتاده و ولادت امام هادی علیه‌السلام در سال (۲۱۲) ه واقع شده و از ضروریات مذهب ما شیعه‌ی امامیه آنست که آن حضرت در آن موقع هشت سالگی به تمامی علوم انبیاء و مرسلین و علوم خاتم انبیاء و علی مرتضی و آباء و اجداد اطهار خود دارا بود و بدون تعلیم [صفحه ۷۴۵] از کسی خط می‌نوشت و از کسی تعلیم خط نوشتن یاد نگرفته تا هزینه‌اش را از دارائی خود یا پدر بزرگوارش بپردازد یا کسی دیگر بپردازد یا به حرف خرافی بعضی مانند رسول‌الله صلی الله علیه و آله هزینه تحصیل خط و علم امیرالمؤمنین علیه‌السلام را از مال خدیجه علیهاالسلام که در اختیار او گذاشته بود بپردازد و در یکی از دانشگاهها و دانشکده‌های خیالی حجاز یا در خود مکه از خوشنویسان زبردست و از استادان علوم تحصیلات خود را به پایان رسانیده باشد زهی این تصورهای باطل و این خیال‌های محال و این قلم‌های زهرآگین که برخلاف عقائد ضروری شیعه‌ی امامیه برداشته می‌شود. و تصورات باطلی در مخیله‌ها و اذهان به وجود آورده و موهوماتی از مزدوران استعمار جزء تاریخ بزرگان دین و بینانگذاران اسلام قرار داده می‌شود که جز خیانت و جنایت به عالم شیعه چیزی بیشتر نیست می‌خواهند باآن دروغ‌پردازیها برای نسل آینده مدرک درست کنند. معلی بن محمد گوید: خارج شد امام ابوجعفر جواد علیه‌السلام در اول و ابتدای زمان وفات پدر بزرگوارش و نظر کردم بر قد آن حضرت تا قامت او را به اصحاب خودمان وصف و تعریف نمایم پس آن حضرت نشست بعد فرمود: ای معلی خداوند احتجاج فرموده در امامت مثل آنچه احتجاج فرموده با آن در نبوت و فرمود: [صفحه ۷۴۶] و آتیناه الحکم صبیا [۵۰۹] . چون امام و پیغمبر فرقی ندارند مگر در منصب نبوت و مرتبه‌ی امامت و خلافت و ولایت کبری بالاتر از مرتبه‌ی نبوت است و این مطلب را در تعلیقات خود بر کتاب (انیس الموحدین) بیان کرده‌ام [۵۱۰] پس همچنان که خدا بر یحیی علیه‌السلام نبوت را در حال بچه‌گی داده امامت را نیز بر امام از اول عنایت فرموده است.

تکلم ائمه با زبانهای مختلف

ابوحمزهٔ نصیر خادم گوید: مکرر شنیدم ابومحمد امام حسن عسکری (ع) با غلامان خویش با لغتهای آنها حرف می‌زد و در آن غلامها ترک و روم و صقالبه بودند و از این کار تعجب کردم و گفتم او در مدینهٔ متولد شده و به کسی ظاهر نشد تا این که امام ابوالحسن هادی (ع) از دنیا رفت و کسی او را ندید پس چطور با آنها با لغات‌شان تکلم کرده و حرف می‌زند و این مطلب را در نفس خودم می‌گفتم پس آن بزرگوار رو کرد به من و فرمود: خداوند عزوجل حجت خود را از دیگر مردم و خلق خود جدا کرده

و به او معرفت تمامی اشیاء را عطا فرموده و حجت [صفحه ۷۴۷] او بر تمامی لغات و انساب و حوادث معرفت داشته و می‌داند و هرگاه این طور نباشد میان حجت و آنهائی که او بر آنها حجت خداست فرق نمی‌شود [۵۱۱] . ناگفته نماند: صقالبه جمع صقلاب است و آنان اقوامی بودند که در میان بلغار و قسطنطنیهٔ سکونت داشتند و مردم فعلی چک‌وسلواکی و یوگوسلاوی از اعقاب همین اقوام می‌باشند و صقلاب با سین نیز نوشته می‌شود. نصیر خادم از تکلم امام (ع) با غلامهای خود با زبان مادری آنها از ترکی و رومی و صقلابی در تعجب شده در صورتی که می‌دانسته امام (ع) در کودکی نزد کسی آن زبانها را یاد نگرفته و امام (ع) از ضمیر او خبر داده و با دلیل به او فهمانیده که کسی که او حجت خدا بر عموم بشر است باید به زبان آنها آشنا باشد و الا باید در او صفت نقص [صفحه ۷۴۸] وجود داشته باشد که عبارت از نفهمیدن اوست زبان اشخاصی را که او بر آنها حجت خداست و حال آن که در امام (ع) نقصی نباید وجود داشته و فاقد صفات کمال بوده باشد چنانچه ادله‌ی عقلی و نقلی بر آن دلالت دارد. علی بن مهزیار گوید: غلام خود را پیش امام ابوالحسن هادی (ع) برای حاجتی فرستادم و او سقلابی بود و غلام برگشت در حالی که در تعجب بود به او گفتم به تو چه شده که در تعجب هستی؟ گفت: چطور تعجب نکنم پیوسته با من با زبان سقلابی حرف می‌زد گویا او یکی از افراد ماست [۵۱۲] . ابوهاشم جعفری ترکی حرف زدن امام هادی (ع) را در مدینهٔ ایام واثق عباسی به ابغاء سرلشکر قشون ترک نقل کرده است باز ابوهاشم جعفری تکلم امام هادی علیه‌السلام را با وی به زبان هندی نقل کرده و از معجزه‌ی امام علیه‌السلام به چندین زبان آشنا شده که یکی از آنها زبان هندی بوده است [۵۱۳] . آیا امام هادی و امام حسن عسکری علیه‌السلام آن زبانها را از کسی آموخته بودند؟ و به کسی که از وی زبان یاد گرفته بودند به او اجرت [صفحه ۷۴۹] داده و هزینه‌ی آن را پرداخته بودند؟ آیا در تاریخی این مطلب را در حق أئمه علیهم‌السلام نگارش داده‌اند؟ مگر این که گفته شود: گر چه مؤرخین درباره‌ی ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام همچو مطلبی را نگارش نداده‌اند ولی در عصر ما روشنفکران خمود پیدا می‌شوند که دروغهای خیالی خودشان را جزء تایخ کنند و در صفحات آن آنها را ثبت نمایند بلکه مدرکی برای نسل آینده تهیه کنند تا آنها بتوانند امیرالمؤمنین علیه‌السلام و سایر ائمه‌ی طاهرین (ع) را به ردیف آن جهال بی‌علم و معرفت که خلافت اسلامی را بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اشغال کردند بیاورند و آن حجج الهی را امثال آنها بشمارند.

تذکر به خوانندگان محترم از اغراض استعماری

به خواننده‌ی محترم تذکر داده می‌شود: که در عصر ما کتابهائی تألیف می‌شود که در آنها جز عداوت با اسلام منظوری نیست و سعی دارند که در تاریخ حالات رسول‌الله صلی الله علیه و آله و ائمه‌ی طاهرین علیهم‌السلام دروغها و اغراض استعماری غالب بلکه اغلب از مستشرقین را بگنجانند تا در تاریخ حالات پیغمبر اکرم و أئمه علیهم‌السلام لکه بچسبانند. و در آن کتابها احتمالات و حدسیات غیر صائب و اجتهادات فاسد خودشان را با حرفها و افتراهای مستشرقین به هم آمیخته و از آن معجون مهلک ساخته و به خورد مردم ساده‌لوح از مسلمین بدهند و برای نسل آینده مدرک بی‌اساس درست کرده و مصدر بی‌حقیقت تهیه کنند و تاریخ را که تاریک است تاریکتر نمایند و تاریخ رسول‌الله صلی الله علیه و آله و أئمه علیهم‌السلام را که روشن و واضح است مبهم سازند ولی غافلند از این که زندگانی و [صفحه ۷۵۰] سرگذشت ایام کودکی پیغمبر اکرم (ص) و أئمه (ع) قبل از بعثت و بعد از آن روشن تر از آنست که دشمنان اسلام بتوانند لکه بر آن بچسبانند و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را در کیش قوم خویش پندارند و یا به او نسبت خواندن و یاد گرفتن تورات را با آن کلفتی بدهند .

غرض گوستاولبون در تاریخ تمدن

چنانچه این کذب صریح و افتراء آشکار را (گوستاولبون فرانسوی) در تاریخ تمدن اسلام به ساحت قدس رسول‌الله صلی الله علیه و

آله نسبت داده است که از راهب بحیرا در سفر شام تورات یاد گرفت در صورتی که مدت بسیار کمی و چند ساعت بیشتری به راهب نامبرده مهمان نبوده‌اند و علاوه کدام تاریخ و درک دام کتاب سیره‌ی رسول‌الله صلی الله علیه و آله این مطلب را کسی نگارش داده است تا آقای (گوستاولبون) آن کذب محض را در حق رسول‌الله صلی الله علیه و آله نوشته است و از تألیف کتابی به نام (تاریخ تمدن) منظوری [۵۱۴] جزء این که آن چند کلمه دروغ واضح و کذب محض را در آن بگنجاند نداشته است بلکه به ساحت قدس رسول‌الله صلی الله علیه و آله و به تاریخ زندگانی روشن آن یگانه منجی عالم بشریت بتواند لکه‌ی سیاهی وارد سازد ولی غافل بوده که به ادعاء دروغی لباس صدق و راستی نتوان پوشانید. [صفحه ۷۵۱] شیخ امام فقیه قطب‌الدین راوندی (ره) در کتاب «الخرایج و الجرائح [۵۱۵] » نقل کرده از محمد بن میمون گوید: در محضر حضرت رضا علیه‌السلام بودم و هنوز آن حضرت به خراسان تشریف نبرده بود و سفری به مکه فرمود من نیز در خدمت آن حضرت بودم چون خواستم مراجعت کنم خدمت آن حضرت عرض کردم که می‌خواهم به مدینه بروم کاغذی برای ابوجعفر محمد تقی جواد علیه‌السلام بنویسید تا من ببرم امام تبسمی فرمود و نامه نوشت پس من روانه‌ی مدینهٔ شده و آن نامه را آوردم و در آن وقت چشم‌های من نابینا شده بود پس موفق خادم حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام را آورد در حالی که در گهواره جای داشت پس من نامه را به آن جناب دادم امام علیه‌السلام به موفق فرمود که مهر از نامه بردار و کاغذ را باز کن پس موفق مهر از کاغذ برداشت و آن را مقابل آن حضرت گشود پس امام علیه‌السلام آن را ملاحظه کرد آنگاه به من فرمود: ای محمد احوال چشمت چگونه است عرض کردم یاابن رسول الله صلی الله علیه و آله چشمم علیل شده و بینائی از آن رفته چنانچه مشاهده می‌فرمائی. فرمود: نزدیک شو، نزدیک آن حضرت رفتم پس دست مبارک خود را به چشم‌های من کشید و چشمان من به حال خود برگشت آن طور که صحیح بود پس من دست و پای آن حضرت را بوسیدم و از [صفحه ۷۵۲] خدمتش بیرون آمدم در حالی که بینا بودم. امام علیه‌السلام در حالی که در گهواره است نامه را می‌خواند و اعجاز و کرامت از دست مبارکش صادر می‌شود آیا احتیاج دارد که نوشتن و خواندن را یاد بگیرد؟ آیا مثل مردم عادیست؟ آیا مانند خلفای ظاهری است که از سائر اشخاص نوشتن و خواندن یاد بگیرد؟ و خلیفه‌ی انتخابی مردم باشد.

اعتقاد امامیه در حق امام

اعتقاد ما این است که امام (ع) منصوص از جانب خدا به واسطه‌ی پیغمبر صلی الله علیه و آله است و تمامی کمالات ظاهری و باطنی و صوری و معنوی او موهوبی از طرف خداست و احتیاجی به کسب و تحصیل آنها ندارد کما این که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آن طور بود و این اعتقاد را متکلمین امامیه در کتب کلام مبرهن کرده‌اند.

قدغن بودن خواندن و نوشتن به پیغمبر

و از اینجاست که باید گفت: پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز مثل امام می‌توانست بخواند و بنویسد و این صفت کمال را دارا بود و اگر دارا نباشد نقص لازم می‌آید و امام (ع) باید در آن صفت بر وی برتری داشته باشد و حال آن که امام (ع) در هیچ صفت برتری بر پیغمبر صلی الله علیه و آله ندارد بلکه پیغمبر صلی الله علیه و آله است که در صفت منصب نبوت برتری بر امام علیه‌السلام دارد و امام (ع) بر آن صفت دارا نیست ولی در سائر صفات کمال با پیغمبر (ص) یکسان است فرقی ندارند. پس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با این که می‌توانست بخواند و بنویسد ولی قدغن بود خواندن و نوشتن بر او تا مبطلین بریب و شک نیافتند چنانچه قرآن کریم بر آن ناطق است. [صفحه ۷۵۳]

روایت ابو بصیر

روایت شده از ابوبصیر که گفت: عرض کردم به ابوالحسن موسی بن جعفر علیهماالسلام که فدای تو شوم به چه شناخته می‌شود امام؟ فرمود که به چند خصلت اما اول آنها آن که از پدرش به وی نص و اشاره می‌شود تا حجت باشد و از جواب سئوالی عاجز نشود و هرگاه از سئوال خاموش شوند ابتداء به سخن می‌نماید و از اموری که در آینده خواهد شد خبر می‌دهد و با مردم تکلم می‌کند به هر زبان که خواهد. بعد از آن فرمود: ای ابومحمد بدهم به تو علامتی پیش از آن که برخیزی یعنی نشان بدهم به تو که چطور امام (ع) اگر بخواهد با هر زبان حرف می‌زند پس زمانی درنگ نکردیم که مردی درآمد و او از خراسان آمده بود و خراسانی با امام (ع) به عربی تکلم کرد امام (ع) در جواب او به فارسی تکلم فرمود خراسانی عرض کرد: به خدا قسم مرا منع نکرد از این که با شما به فارسی تکلم کنم مگر این که گمان کردم که شما عارف به لغت فارسی نباشید. امام علیه‌السلام فرمود: سبحان الله هرگاه من ندانم جواب تو را با زبان تو پس فضل و برتری من بر تو با چه باشد در آنچه با آن مستحق امامت باشم. بعد از آن فرمود: ای ابومحمد به درستی که امام آن کسی است که پوشیده نباشد بر او کلام هیچ یک از مردم و نه زبان مرغان و نه کلام [صفحه ۷۵۴] آن چیزی که در آن روح باشد [۵۱۶] . این روایت شریفه که مضمونش دلالت بر صحت آن دارد قواعد کلیه را در باب خصال و اوصاف امام (ع) محتوی و جامع بوده و کافی می‌باشد و نظائر آن زیاد است و وجود آن حدیث شریف در کتب بسیار معتبره‌ی شیعه‌ی امامیه برای اعتماد و اطمئنان کفایت می‌کند و معتضد با احادیث زیادیست که قریب به آن مضمون مختصرا و مشروحا وارد شده است علاوه این که مطابق با ادله و براهین عقلی و نقلی است.

نامه خواندن امام جواد در حال طفولیت

شیخ ابوعمرو محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی قدس‌سره که از ثقات علماء و رجالیین شیعه‌ی امامیه در قرن چهارم هجری بوده در کتاب رجال که از آن شیخ الطائفهٔ شیخ ابوجعفر طوسی قدس‌سره اختیاراتی فرموده و به نام اختیار معرفهٔ الرجال است و آن در اعصار اخیره معروف به رجال‌کشی می‌باشد روایت کرده از محمد بن سنان که گفت [۵۱۷] : شکایت کردم به حضرت رضا سلام‌الله‌علیه از درد چشم خود پس گرفت آن حضرت کاغذی و نوشت برای ابوجعفر جواد (ع) و آن حضرت از طفل سه ساله [صفحه ۷۵۵] کوچکتر بود [۵۱۸] پس حضرت امام رضا علیه‌السلام آن نوشته را به خادمی داد و امر کرد مرا که با او بروم و فرمود به من که کتمان کن (یعنی اگر از حضرت امام جواد (ع) معجزه‌ی دیدی آن را اظهار مکن) پس رفتیم به نزد آن حضرت و خادمی آن جناب را به دوش برداشته بود. محمد گوید: پس خادم آن نامه را در مقابل و جلو حضرت جواد [صفحه ۷۵۶] علیه‌السلام گشود حضرت جواد (ع) نظر می‌کرد به آن نامه و سر مبارک خود را به جانب آسمان بلند می‌کرد و می‌گفت «ناج» پس این کار را چند دفعه کرد پس رفت هر دردی که در چشم من بود و چنان چشمم روشن و بینا شد که چشم احدی مانند آن نبود پس گفتم به حضرت جواد علیه‌السلام که خداوند تو را شیخ این امت قرار دهد همچنان که عیسی بن مریم علیه‌السلام را شیخ بنی‌اسرائیل قرار داد پس گفتم به آن حضرت: ای شبیه صاحب فطرس. محمد گفت: پس من برگشتم و حضرت امام رضا (ع) به من فرمود: که این را پنهان کن من پیوسته چشمم صحیح بود تا وقتی که فاش کردم معجزه‌ی حضرت جواد علیه‌السلام را درباره‌ی چشم خود پس دیگرباره درد چشم من عود کرد. پس راوی از محمد بن سنان رحمه‌الله‌تعالی که بنا بر تحقیق از ثقات و بزرگان است منظور از کلام او که گفت: ای شبیه صاحب فطرس سئوال کرده و او بیان نموده و قضیه‌ی فطرس ملک را در ایام تولد حضرت سیدالشهداء سلام‌الله‌علیه نقل کرده و چون کلام به طول می‌انجامید از نقل آن خودداری شد رجوع شود به رجال‌کشی (ره) و منتهی الامال محدث قمی(ره) و دیگر مصنفات علماء که آن قضیه را نقل فرموده‌اند رضوان‌الله‌علیهم. [صفحه ۷۵۷] شیخ ابوعمرو کشی رحمه الله مسندا نقل کرده [۵۱۹] از احمد بن محمد بن ابی‌نصر و محمد بن سنان که هر دو جمیعا گفته‌اند: که ما بودیم در مکه و ابوالحسن رضا علیه‌السلام نیز در مکه بود به امام (ع) عرض کردیم خدا ما را فدای شما فرماید ما می‌خواهیم از مکه بیرون برویم و شما اقامت

دارید هرگاه رأی مبارک علاقه بگیرد برای ما نامه‌ای به ابوجعفر جواد (ع) بنویسید که ما آن را به حضور او با خودمان ببریم پس امام (ع) نامه‌ای به ابوجعفر (ع) نوشت و آمدیم و به موفق خادم گفتیم امام جواد (ع) را برای ما بیرون بیاورد او هم آن حضرت را برای ما بیرون آورد در حالی که امام جواد علیه‌السلام در سینه‌ی موفق بود یعنی او را در آغوش گرفته بود پس امام جواد (ع) رو کرد به خواندن نامه و آن را می‌پیچید و به آن نظر می‌کرد و تبسم می‌فرمود تا آخر آن رسید و نامه را از بالای آن می‌پیچید و از آخرش باز می‌نمود محمد بن سنان گوید: پس وقتی که از خواندن نامه فارغ شدن پاهای مبارک خود را حرکت داد و فرمود: ناج ناج [۵۲۰] . [صفحه ۷۵۸] پس احمد گفت: پس از ان ابن سنان در آن موقع گفت: فطرسیهٔ فطرسیهٔ. و سید علامه‌ی بحرانی (ره) در کتاب مدینهٔ المعاجز (المعجزات) نقل کرده از ابوجعفر محمد بن جریر طبری گوید حدیث کرد به ما ابوالفضل محمد بن عبدالله و او گفت: نقل کرد به ما جعفر بن مالک فرازی او گوید: حدیث نمود به ما علی بن یونس خراز از احمد بن محمد بن ابی‌نصر گفت: بودم من و محمد بن سنان و صفوان و عبدالله بن مغیره در حضور امام ابوالحسن رضا (ع) در منی فرمود برای تو حاجتی هست؟ عرض کردم بلی و نامه به همراه ما مرقوم فرمود به ابوجعفر (ع) و وقتی که برگشتیم به مدینهٔ امام جواد (ع) را مسافر (از خدام امام (ع) است) بر دوش خود برای ما بیرون آورد و آن حضرت در آن روز هیجده ماهه بود نامه را به آن حضرت دادیم مهر آن را برداشت و نامه را خواند [۵۲۱] . [صفحه ۷۵۹] و نامه نوشتن امام هادی (ع) با خط و زبان رومی در روایت مفصلی که شیخ صدوق (ره) و دیگران نقل کرده‌اند مذکور است رجوع شود به کتاب مدینهٔ المعاجز [۵۲۲] و اکمال‌الدین صدوق (ره). اگر از این قبیل احادیث که در کتب و جوامع حدیث روایت شده نقل شود باید تألیف مستقلی جمع‌آوری گردد و به همین قدر در اینجا اکتفاء نموده و کلام یکی از بزرگان متکلمین امامیه را که درباره‌ی ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام بیان فرموده بیاورم.

نقل کلمات ابن ابی جمهور احسائی

علامه‌ی متکلم کبیر ابن ابی‌جمهور احسائی (قدس‌سره) در کتاب معین المعین گوید [۵۲۳] : وجدت فی بعض المصنفات.... دلائل اجمالیهٔ علی امامهٔ الائمهٔ الاثناعشر علیهم‌السلام احب ان احکیها بلفظها و هی احد الدلائل علی امامهٔ ألائمهٔ (ع): ما ظهر عنهم من العلوم التی تفرقت فی فرق العالم فحصل فی کل فرقهٔ منهم فن و اجتمعت فنونها و سائر انواعها فی آل محمد علیهم‌السلام ألا تری الی ما روی عن امیرالمؤمنین علیه‌السلام من ابواب التوحید....؟ و عن الباقر و عن الصادق (ع) و اصحاب ابنه موسی (ع) و لم یبق فن من [صفحه ۷۶۰] فنون العلم الاـ روی عنه (ع) و کذلک کانت حال ابنه موسی (ع) من بعده من اظهار العلوم..... و کذلک کان سبیل ابی‌الحسن و ابی‌محمد العسکری علیهماالسلام و انما کانت الروایهٔ عنهما اقل لانهما کانا محبوسین فی عسکر السلطان ممنوعین عن الانبساط فی العبارات و الفتاوی و ان یلقیهما کل احد من الناس.... و لم یمکن احد یدعی انهم اخذوا العلم عن رجال العامهٔ او بلوغه من رواتهم و فقهائهم لانهم لم یروا قط مختلفین الی احد من العلماء فی تعلم شیئی من العلوم و اکثره لا یعرف الا منهم و لم یظهر الا عنهم فعلمنا ان هذه العلوم بأسرها قد انتشرت عنهم مع غنائهم عن سائر الناس حتی زیادتهم فی ذلک علی کافتهم و نقصان جمیع العلماء عن رتبتهم فثبت انهم اخذوا بها عن النبی صلی الله علیه و آله فیما یحتاجون الیه و غنائهم عنهم فیکونوا مفزعا لامته فی الدین و ملجأ لهم فی الاحکام و جروا فی هذا مجری النبی صلی الله علیه و آله فی تخصیص الله له لا علامه احوال الامم السالفهٔ و افهامه ما فی الکتب المتقدمهٔ من غیر ان یقرأ کتابا او یلقی احدا من أهله هذا. فثبت فی العقول: ان الاـعلم افضل و الافضل اولی بالامامهٔ من المفضول لما دل علیه الله من الایات و اذا کانت ائمتنا علیهم‌السلام اعلم الامهٔ ثبت انهم ائمهٔ الاسلام الذین استحقوا الریاسهٔ علی الانام.... الخ. می‌فرماید: در بعض مصنفات علماء، دلیلهای اجمالی بر امامت ائمه‌ی اثناعشر علیهم‌السلام یافتم و خوش داشتم آنها را نقل نمایم و عین الفاظ آنها [صفحه ۷۶۱] را بیاورم چون آنها یکی از دلائل بر امامت أئمه علیهم‌السلام است: آنچه از آنها از علوم آشکار شده و در تمامی فرقه‌های دنیا منتشر و متفرق گردیده و نزد هر فرقه ای از فرقه‌ها فنی حاصل گشته و تمامی

فنون و اصناف آن علمها و انواع آنها نزد آل محمد علیهم‌السلام جمع شده است آیا نمی‌بینید آنچه از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل شده از باب‌های توحید..... و از امم باقر و صادق علیهماالسلام و از اصحاب فرزندش موسی علیه‌السلام و باقی نمانده فنی از فنون علم مگر این که روایت شده از امام صادق علیه‌السلام و همچنان بود حال فرزندش موسی علیه‌السلام بعد از آن حضرت از آشکار ساختن علوم. و همچنان بود راهی که امام هادی و امام حسن عسکری علیهماالسلام پیمودند در نشر علوم ولی روایت از آن دو بزرگوار کمتر بوده چون هر دو آن حضرات در أرتش خلیفه‌ی وقت زندانی بودند و از بسط و نشر دادن علم با تکلم با مردم و فتوی دادن ممنوع بودند و کسی نمی‌توانست با آن دو امام علیهماالسلام ملاقات نماید و تمام مردم نمی‌توانستند به حضور ایشان شرفیاب شده و أخذ علم کنند. و أحدی اداء نکرده که أئمه علیهم‌السلام از علمای عامه و رجال آنها أخذ علم کرده باشند یا علم به آن حضرات از راویان عامه و فقهاء آنها رسیده باشد زیرا أئمه علیهم‌السلام ابدا دیده نشده که به نزد أحدی از علماء برای یاد گرفتن چیزی از علوم آمد و رفت داشته باشند با این که اکثر علوم شناخته نشده مگر از أئمه علیهم‌السلام و علوم آشکار نگردیده مگر از [صفحه ۷۶۲] آن حضرات علیهم‌السلام و از اینجا ما می‌دانیم و علم می‌رسانیم به این که این علوم تماما از أئمه علیهم‌السلام انتشار یافته و آنها مستغنی از سائر مردم بوده‌اند بلکه در این‌باره آن حضرات (ع) برتری بر تمامی مردم داشته‌اند و تمامی علماء از رسیدن به مقامات علمی أئمه علیهم‌السلام کوتاه آمده و به مرتبه‌ی آنها هرگز نرسیده‌اند. پس ثابت شد که أئمه علیهم‌السلام در هر آنچه احتیاج به آن داشته‌اند علوم را از رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم اخذ کرده‌اند و آن حضرات غنی از دیگران بوده‌اند تا این که آن حضرات پناهگاه أمت پیغمبر صلی الله علیه و آله در امور دین و ملجأ آنها در أحکام شرع مبین باشند و ائمه (ع) در این حالات و اوصاف خودشان مانند رسول‌الله صلی الله علیه و آله بوده‌اند که خداوند اختصاص داده بر او در آگاه نمودن وی بر احوال امتهای گذشته و در فهمانیدن به او آنچه در کتابهای گذشته بوده بدون این که کتابی بخواند یا احدی را از هر دو طائفه از اهل کتاب (یعنی یهود و نصاری) ملاقات در خواندن نماید. پس ثابت گردید در عقلهای عقلاء: این که اعلم افضل است و افضل اولی به اشغال مقام امامت است از کسی که او مفضول است برای این که بر آن خداوند در آیات دلالت فرموده است پس وقتی که ائمه‌ی ما (ع) اعلم امت‌اند ثابت شد که آنها ائمه‌ی اسلام‌اند که استحقاق ریاست بر مردم دارند. این جملات و کلمات معانی عباراتی است که از قلم یکی از بزرگان [صفحه ۷۶۳] متکلمین امامیه صادر شده و حاصل آن این است امام نیز مثل پیغمبر صلی الله علیه و آله احتیاج به خواندن و نوشتن و یاد گرفتن خط و تحصیل ندارد و بر حسب قاعده نیز چنانچه مکرر اشاره کردیم قول صحیح و کلام درست است که امام علیه‌السلام در تمامی اوصاف و کمالات مانند پیغمبر صلی الله علیه و آله است چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و آله علم و کمالاتش از جانب خداست امام علیه‌السلام مثل اوست فرقی ندارد مگر در نبوت که امام علیه‌السلام آن منصب را ندارد.

نقل کلمات والد شیخ بهائی

و یکی دیگر از بزرگان علمای امامیه شیخ الاسلام شیخ حسین بن عبدالصمد حارثی همدانی جبعی قدس‌سره والد شیخ بهائی رضوان‌الله‌علیه در کتاب درایة الحدیث گوید: و لقد علم بین کل الخلق من العامة و الخاصة انه لم یسأل احد منهم علیهم‌السلام قط فتردد و لا توقف و لا استشکل احد منهم سؤالا قط و لا عول فی جوابه علی کتاب و لا مباحث مع انهم لم یشاهدوا قط مختلفین الی معلم و لا ادعی ذلک علیهم مدع من اولیائهم و لا من اعدائهم بل کل واحد منهم یسند عن آبائه عن رسول‌الله صلی الله علیه و آله و هذا من أقوی الادلة علی اختصاهم بالمزایا التی یقطع کل ذی لب بانها من الله تعالی میزهم بها عن الخلق و معجزاتهم الباهرات و اخبارهم بالمغیبات مما نقله الثقات و اشتهر فی کل الامکنة و الاوقات..... انظر ص ۴۱ ط ایران. پس کسی که ادعاء کرده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هزینه‌ی تحصیل امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام را از مال خدیجه‌ی کبری علیهاالسلام که در اختیارش

گذاشته بود پرداخت حرف بی‌مدرک گفته و کلماتی برخلاف معتقدات [صفحه ۷۶۴] شیعه‌ی امامیه سفته است. در تاریخ حالات آن حضرت کسی این قضیه را نگارش نداده و اگر این ادعاء از اجتهادات خود نویسنده‌ی آنست بر خودش برگردانیده می‌شود و در استنباطات خود به خطأ و غلط رفته است مگر این که در معتقدات خود راه سنیها را پیموده باشد و مبانی اعتقاداتش متکی و مبتنی بر مبانی سنیها باشد که هر جاهل و نادان را لایق اشغال مقام خلافت و نیابت از پیغمبر صلی الله علیه و آله بدانند و مانند رئیس جمهوریهای فعلی دنیا اشخاص عادی را به امامت انتخاب کنند و او را امام و خلیفه بدانند فعلی الاسلام السلام چنانچه آخر کارشان نیز به این وضع کشید که می‌بینیم. آیا از ضروریات مذهب ما شیعه‌ی امامیه‌ی اثناعشریه نیست که حضرت ولی عصر بقیةالله ارواحنا فداه در حین رحلت پدر بزرگوارش امام حسن عسکری علیه‌السلام بیشتر از پنج سال نداشت؟ آیا در آن سن به تمامی علوم و معارف رسول‌الله صلی الله علیه و آله دارا نبود؟ هرگز کسی که شیعه و معتقد به عقائد حقه باشد نمی‌تواند آن را انکار کند.

نقل کلمات شیخ مفید

شیخ اعظم مفید (ره) گوید: و کان سنه عند وفاة ابیه خمس سنین آتاه الله فیها الحکمة و فصل الخطاب و جعله آیة للعالمین و آتاه الحکمة کما آتاها یحیی صبیا و جعله اماما فی حال الطفولیة الظاهرة کما جعل عیسی بن مریم فی المهد نبیا و قد سبق النص علیه فی ملة الاسلام من نبی الهدی علیه‌السلام ثم من امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام [صفحه ۷۶۵] و نص علیه الائمة و احدا بعد واحد الی ابیه الحسن (ع) و نص ابوه علیه عند ثقاته و خاصه شیعته و کان الخبر بغیبته ثابتا قبل وجوده و بدولته مستفیضا قبل غیبته و هو صاحب السیف من ائمة الهدی (ع) و القائم بالحق المنتظر لدولة الایمان و له قبل قیامه غیبتان [۵۲۴] ... الخ

کلامی بی مأخذ و رد آن

امام عصر و ناموس دهر بقیةالله فی العالمین در آن موقع پنج سالگی به تصریح شیخ اعظم مفید (ره) چنانچه کلمات شریفه‌اش نقل شد مانند عیسی (ع) و یحیی (ع) بوده که علم و حکمت و نبوت به آنها عطا شده بود و به امام (ع) نیز در آن سن مبارک تمامی علوم آنها و امامت عطا شده است آیا احتیاج داشت پیش اشخاص عادی تحصیل کرده و خط نوشتن یاد بگیرد و هزینه و مخارج صرف کند از معلمی درس خواندن و نوشتن بیاموزد؟ منظور از شرح دادن به این حالات ائمه‌ی اطهار (ع) آنست که معلوم شود ادعاء این که رسول‌الله (ص) از مال خدیجه به آسانی توانست وسائل تحصیل سواد و آموختن خط را برای علی علیه‌السلام فراهم سازد و هزینه‌اش را بپردازد دور از عقیده‌ی تشیع است و دور از واقع تاریخی و کذب محض و هذیان صرف است که بلکه بتوانند امیرالمؤمنین علیه‌السلام را به ردیف و جرگه‌ی اشخاص عادی بیاورند و روح ضد تشیع و تعصب [صفحه ۷۶۶] آباء و اجدادی در آن گونه اشخاص بروز کرده، به کدام دلیل این نسبت بی‌مدرک به رسول‌الله صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه‌السلام داده شده؟ برای ما معلوم نیست. و از آنچه گفتیم معلوم شد کلام بی‌مأخذ است اگر گفته شود: قوله تعالی: قال انی عبدالله آتانی الکتاب و جعلنی نبیا. ای سیجعلنی نبیا فیما بعد لان الرضیع لا یکون قدوة للناس و حجة علیهم کیف و هو غیر مسئول عن أقواله و أفعاله فهل یکون مسئولا عن تبلیغ رسالات الله الی عباده؟ و عن الاناجیل ان عیسی بعث فی سن الثلاثین و انما تکلم فی المهد لتبرئة امه من الزنا و الفجور لا لانه نبی مرسل. قلت: قوله: ای سیجعلنی نبیا فیما بعد. معنی مجازی لا یصار الیه من دون قرینة صارفة عن المعنی الحقیقی و ظواهر القرآن حجة بالاتفاق و مخالفة الاخباریین لا یعبأ بها کما حقق فی اصول الفقه و المراد ان الاتفاق حاصل ان ظواهر القرآن حجة فی الفروع و الاحکام و اما فی اصول‌الدین و فروعها فایضا حجة اذا توافقت الظواهر القرآنیة مع الادلة و القرائن القطعیة من أحادیث العترة الطاهرة و ضرورة مذهب الامامیة فمتی حصل التوافق یصل الظاهر القرآنی الی مرتبة النص فیحصل للمکلف القطع من ظاهر القرآن و یصیر المستفاد من الظاهر قطعیا فیکون جة فی اصول‌الدین و فروعها لا ظنیا حتی یرد اشکال المتوهم کما اشرنا الیه فی

صفحة: (۷۳۴) سطر: (۱۱) بقولنا: و توهم نشود.... الخ و لذلک تمسک الشیخ المفید قدس‌سره فی حق عیسی (ع) بظاهر [صفحه ۷۶۷] القرآن الکریم بقوله: و ظاهر الذکر دلیل علی ذلک فی قوله تعالی:.... الخ کما یأتی نقل کلامه قدس‌سره. و لا بد من حمل الایة علی ظاهرها و ظاهر کلمة: «آتانی» و کذا ظاهر «و جعلنی» علی صیغة الماضی: ان الله تعالی آتاه الکتاب و جعله نبیا فی حال تکلمه و هو مع تبرئته لامه اخبر عن کونه نبیا صاحب کتاب و هذا هو المعنی الحقیقی للایة و لا بد من الاخذ به و رفض المعنی المجازی عملا بالقاعدة. قوله: لان الرضیع لا یکون قدوة الخ لم لا یکون الرضیع الذی هو عیسی المسیح علیه‌السلام قدوة للناس و حجة علیهم و هو آیة من آیات الله الباهرة؟ نعم الرضیع الذی هو فی بیت صاحب هذا الکلام لا یکون قدوة للناس و حجة علیهم لا الرضیع الذی هو آیة من آیات الله تعالی کما نطق به القرآن الکریم فی قوله: و جعلناها و ابنها آیة للعالمین سورة ۲۱ آیة ۹۱. و قوله: فهل یکون مسئولا عن تبلیغ رسالات الله الی عباده؟ فی هذه الکلمات مغالطة واضحة فان کون عیسی الرضیع نبیا فی المهد یعنی فیه علم النبوة و کمال العقل و کونه جامعا لجمیع کمالات النبوة لا یستلزم ذلک کون المسیح علیه‌السلام رسولا مبعوثا الی الناس و مرسلا الیهم فی ذلک الوقت حتی یقول صاحب هذا الکلام: فهل یکون الرضیع مسئولا عن تبلیغ رسالات الله الی عباده؟ فانه لم یکن مرسلا مبلغا حینئذ عن [صفحه ۷۶۸] الله تعالی رسالاته الی الناس. نعم نقل الشیخ الطبرسی (ره) فی مجمع البیان فی تفسیر آیة: قال انی عبدالله الخ من جملة الاقوال ما هذا لفظه: و قیل ان الله تعالی اکمل عقله فی صغره و ارسله الی عباده و کان نبیا مبعوثا الی الناس فی ذلک الوقت مکلفا عاقلا و لذلک کانت له تلک المعجزة [۵۲۵] . و الحق ان عیسی (ع) کان کامل العقل فی ذلک الوقت و لم یکن مرسلا الی عباده و کان نبیا بمعنی فیه علم النبوة و کمالات النبی و اوصافه باسرها ولکن لم یکن مبعوثا الی الناس فی ذلک الحین و کان فیه کمال العقل و التکلیف فی نفسه فقول القائل: ان الرضیع غیر مسئول عن أقواله و افعاله، باطل من اساسه. و قوله: عیسی علیه‌السلام بعث فی سن الثلاثین و نقله عن الاناجیل لا یعتمد علیه [۵۲۶] فانه لا ینبغی الاعتماد بهذه الاناجیل المحرفة التی الفوها بعد زمن المسیح (ع) بقرون کثیرة کما هو محقق فی محله انظر الی کتاب اظهار الحق للعلامة الکبیر الهندی و غیره من الکتب و الاثار [صفحه ۷۶۹] الخالدة و اما الانجیل المنزل الی المسیح (ع) من الله تعالی فلیس بأیدینا منه عین و لا أثر.

از انجیلی که به حضرت عیسی نازل شده اثری نیست

قال الشیخ المفید قدس‌سره: فی ضمن جواب المسألة المتممة للخمسین من المسائل العکبریة فی حق رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم: انه لم یزل فی الحکم مبعوثا و فی العلم نبیا و هو کذلک [۵۲۷] . قلت و هکذا نقول فی حق المسیح (ع) حین کان فی المهد رضیعا نبیا و فی حق یحیی حین کان صبیا و آتاه الله الحکمة و النبوة و جعله نبیا و کذلک یجعل الصبی فی ظاهر الحال اماما و حجة علی الناس کما جعل الامام الجواد و الامام الهادی و الحجة المنتظر القائم المهدی علیه‌السلام فی حال صغرهم فی ظاهر الحال اماما و خلیفة و صویا و ائمة یهدون الی الحق بالضرورة من مذهبنا و جعل فیهم الحکمة و فصل الخطاب و جعل فیهم علوم الانبیاء و المرسلین و لا سیما علوم خاتم النبیین صلوات الله علیهم اجمعین. و اما قوله: لا لانه نبی مرسل. فقلت نعم نبی بالمعنی الذی ذکرنا ولکن لم یکن مرسلا فی ذلک الوقت ففی قوله هذا مغالطة واضحة لان النبوة بالمعنی الذی ذکرناه لا تستلزم الرسالة. و لا بأس هنا بنقل کلمات الشیخ المفید قدس‌سره فی کتابه اوائل [صفحه ۷۷۰] المقالات ما نقلنا مختصرا من ترجمتها فیما سبق.

نقل کلمات شیخ مفید در حق عیسی

قال قدس‌سره ما هذا لفظه الشریف: القول فی کلام عیسی (ع) فی المهد و اقول: ان کلام عیسی علیه‌السلام کان علی کمال عقل و ثبوت تکلیف و بعد اداء واجب کان منه و نبوة حصلت له و ظاهر الذکر دلیل علی ذلک فی قوله تعالی: قال انی عبدالله آتانی الکتاب و جعلنی نبیا و هذا مذهب اهل الامامة بأسرها و جماعة من أهل الشیعة غیرها و قد ذهب الیه نفر من المعتزلة و کثیر من أصحاب

الحدیث و خالف فیه الخوارج و بعض الزیدیهٔ و فرق من المعتزلهٔ [۵۲۸] . ثم لاـ یخفی علی الباحث المنقب ان القائل انما ذکر تلک الکلمات التی أشرنا الیها و نقلناها بعینها فیما سبق من حمل آیهٔ: قال انی عبدالله الخ علی المعنی المجازی و تفوه فی حق المسیح (ع) بما نقلناه عنه کما سمعت، فقد اراد بذلک دحض شبههٔ مسیحی متزلف: ان عیسی (ع) نبیء طفلا صغیرا علی العکس من محمد صلی الله علیه و آله و سلم الذی بعث بعد الاربعین أراد هذا المتزلف ان یفضل بزعمه عیسی (ع) علی رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم.

معنی کنت نبیا و آدم ... الخ

ولکن قول هذا المتزلف باطل من أساسه و عاطل من أصله فان رسول‌الله (ص) بعث بالرسالهٔ و تبلیغ رسالات الله تعالی الی عباده بعد [صفحه ۷۷۱] الاربعین لا انه صار نبیا بعد بلوغ سنه الشریف الی الاربعین بل کان نبیا منذ تولده و صغره و عاملا بشریعهٔ نفسه المقدسهٔ لا بشریعهٔ أحد من تقدمه کما ان عیسی (ع) کان فی المهد نبیا بنص القرآن الکریم فکذلک کان رسول‌الله صلی الله علیه و آله نبیا فی ذلک الوقت قطعا و قد روی الفریقان الشیعهٔ و السنهٔ انه صلی الله علیه و آله و سلم قال: کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین. و غیر خفی انه صلی الله علیه و آله و سلم اشار فی هذا الحدیث [۵۲۹] الی انه کان له النبوهٔ و جمیع کما لاتها القدسیهٔ و اوصافها العلیهٔ فی مقام النورانیهٔ ایضا و لا شک انه کان له صلی الله علیه و آله و سلم من ذلک الحین الولایهٔ العامد المطلقهٔ الکلیهٔ و قد شرحنا الولایهٔ التکوینیهٔ و التشریعیهٔ فی تعلیقاتنا علی کتاب «انیس الموحدین» للعلامهٔ النراقی قدس‌سره فراجع. و أضف الی ما ذکرنا ان ضرورهٔ الاسلام المقدس قاضیهٔ ان رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم أفضل الاولین و الاخرین من الانبیاء و المرسلین و أوصیائهم المرضیین و من جمیع الملائکهٔ المقربین فاذا کان عیسی علیه‌السلام نبیا فی [صفحه ۷۷۲] المهد و یحیی نبیا فی حال کونه صبیا فکذلک النبی محمد خاتم النبیین صلی الله علیه و آله بالضرورهٔ من الدین. و لما کان الامام لابد و ان یکون مثل النبی (ص) فی جمیع الاوصاف و الکمالات و الصفات العلیا الا النبوهٔ فالامام (ع) ایضا امام من حین تولده و کونه رضیعا فی المهد و منذ صباوته الظاهره نعم لا یجتمع امامان فی وقت واحد الا أن احدهما ناطق و الاخر صامت و اذا ارتحل الامام الناطق الی جوار رحمهٔ ربه تعالی یحصل [۵۳۰] بعض الشؤن للامام الحی الظاهر کنزول الروح و الملائکهٔ فی لیلهٔ القدر الی حضرته المقدسهٔ و یتوجه هدایهٔ الخلق الیه و وصول اعمالهم بوساطته الی الله تعالی و یصیر هو واسطهٔ فی الفیض و یدعی یوم القیامهٔ الخلائق الموجودون فی زمانه و القائلون بامامته بهذا الامام قال الله تعالی: یوم ندعوا کل اناس بامامهم، و قال الله تعالی: و جعلنا منهم ائمهٔ یهدون بامرنا، الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لو لا ان هدانا الله ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمهٔ انک أنت الوهاب. [صفحه ۷۷۳]

اشاره به جلالت علامه

اشاره

ص:- ۴۷۱- س:- ۱۹ (در اغلب آنچه از آیات قرآن مجید استفاده می‌شود) (مخالفت کرده‌اند) آیهٔالله شیخ جمال‌الدین حسن بن مطهر حلی شهیر بعلامهٔ قدس الله روحه که نزد شیعه‌ی امامیه آیهٔالله مطلق در میان علمای اعلام و علامه علی‌الاطلاق عبارت از آن بزرگوار است حقوق بسیار در ذمه‌ی عموم شیعه داشته و به زحمات بی‌شمار در مدت زندگانی خویشتن در راه ترویج دین و نشر آئین سید المرسلین و اثبات حقانیت طریقه‌ی اهل‌بیت طاهرین علیهم‌السلام متحمل شده که بر هر فرد شیعی امامی لازم است که هیچ‌وقت و در هیچ زمان با مرور دوران او را فراموش نکرده و روح مقدس او را با اعمال خیر و با بر و احسان و قرائت قرآن شاد نمایند، و الحق عظمت روحی آن بزرگوار طوریست با این که چندین قرن است که از دنیا رحلت فرموده و در جوار امیرالمؤمنین (ع) آرمیده ولی نام نامیش و لقب گرامیش (علامه) نزد عموم شیعه از بزرگ و کوچک و خرد و کلان مشهور و در زبانها معروف

و عموما به وی ثنا خوانند و قدردانی می‌نمایند. [صفحه ۷۷۴] و راجع به نسب آن بزرگوار و اصل و نژادش داستانی دارم چون هنوز مدرک آن را خودم به دست نیاورده‌ام نمی‌خواهم با نقل ثقات از فضلاء و دوستان به قلم آورده و نگارش بدهم و از خداوند متعال مسئلت می‌نمایم که هر چه زودتر زیارت أعتاب مقدسه را در عراق نصیب فرماید تا بتوانم آنچه شنیده‌ام آن را بلکه خودم به رأی‌العین مشاهده و مدرک را تحصیل نمایم انشاءالله‌تعالی بمنه وجوده بحق النبی و آله صلوات‌الله‌علیهم.

اشاره به ایام اقامت در «زنجان»

در سه چهار سال قبل در سفر اجباری باستان کرمان و توقف در (بافت) تقریبا سی فرسخی شهرستان کرمان پس از مراجعت از آن سفر باز در زنجان به اقامت اجباری قریب به شش ماه بودم و از مهربانیهای اهالی محترم زنجان عموما و از مهمان‌نوازی و محبت‌های بی‌پایان صدیقنا الاخ الامجد علامه‌ی جلیل آیةالله آقای حاج آقا عزالدین حسینی دامت برکاته خصوصا کاملا برخوردار بوده و به ویژه از مذاکرات علمی و مباحثات فقهی و أدبی و تاریخی که در حضور آن برادر مکرم معظم واقع می‌شد صفای عجیب و حظوظ روحی غریب داشت که به وصف نمی‌آید و به عبارت نمی‌گنجد و مقداری از آن حوادث و تواریخ در کتاب (سفرنامه‌ی بافت) شرح داده شده است و از جمله‌ی فوائدی که در ایام توقف در شهرستان زنجان نصیب شد یکی هم اطلاع بر کتاب (ایضاح مخالفة السنة لنص الکتاب و السنة) است که به نسخه‌ی خطی به قطع کوچک در کتابخانه‌ی شخصی آن برادر معظم ادام‌الله‌بقائه مطلع شده و به مطالعه‌اش موفق [صفحه ۷۷۵] شدم از ملاحظه‌ی آن کتاب معلوم می‌شود که آیةالله علامه قدس‌الله‌روحه چقدر افکار دقیق و ذهن عمیق داشته و چقدر به زحمات طاقت‌فرسا متحمل شده و آنچه از آیات قرآنی استفاده می‌شود به طور فشرده و اجمال بیان فرموده و مخالفت عامه را با آن مطلب مستفاد نیز بیان فرموده است.

اطلاع یافتن بر کتاب: ایضاح مخالفة السنة

قبلا آنچه شیخنا الاستاد البحاثة الطهرانی قدس‌سره در (الذریعة) درباره‌ی این کتاب نامبرده نگارش داده آن را در اینجا بیاورم و بعد از آن برای نمونه از عین عبارات آن کتاب شریف که در کتاب (الفوائد) نقل کرده‌ام در اینجا برای خوانندگان محترم نقل نمایم. شیخنا الاستاد (ره) می‌فرماید: (ایضاح مخالفة السنة) یعد من کتب التفاسیر.... لما فیه من تفسیر الایات و بیان مدالیلها و یعد من کتب الردود الدینیة لاشتماله علی بیان مخالفات لنص الکتاب و السنة. هولایة الله اللامة الحلی الحسن بن یوسف بن المطهر المتوفی سنة: (۷۲۶) قال الشیخ المحدث الحر العاملی فی ترجمة المؤلف (انه سلک فیه مسلکا عجیبا و بین المخالفات التی وقعت لکل آیة من جهات کثیرة. و قد وصل الینا المجلد الثانی منه و فیه تمام سورة آل‌عمران) و ذکر انه یوجد فی الخزانة الرضویة «اقول» نسخة الخزانة الرضویة توجد فیها حتی الیوم و هی من موقوفة ابن خاتون سنة ۱۰۶۷ و توجد فی خزانة آل شیخ‌الاسلام بزنجان نسخة أخری. و قال سیدنا ابومحمد الحسن صدرالدین: (انی رأیت نسخة خط [صفحه ۷۷۶] العلامة المؤلف فی مکتبة السید آقا میرزا الاصفهانی النجفی المولع بجمع الکتب المتوفی حدود سنة ۱۳۱۱، و الموجود فی تلک النسخ من آیة: زین للذین کفروا الحیاة الدنیا- فی سورة البقرة آیة: ۲۰۸ الی آخر سورة آل‌عمران و فرغ منه سنة: (۷۲۳). جزء دوم آن کتاب شریف در کتابخانه‌ی شخصی صدیقنا العلامة سلمه الله تعالی در زنجان موجود است و از موقوفات جد امجدشان سید فقیه آقا سید محمد بن قاسم حسینی شهیر به مجتهد رحمه الله است و آخر جزء از کتاب این است: تم الجزء الثانی من کتاب ایضاح مخالفة السنة لنص الکتاب و السنة و یتلوه فی الجزء الثالث سورة النساء علی ید العبد الفقیر الی الله تعالی حسن بن یوسف بن المطهر الحلی مصنف الکتاب تسویدا فی الحضرة الشریفة الغرویة صلوات‌الله‌علی مشرفها فی آخر نهار الجمعة العشرین من شوال سنة ثلاث و عشرین و سبعمائة و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین و سلم کثیرا. چنانچه شیخنا الاستاد (ره) فرموده از آیه‌ی شریفه: زین للذین کفروا الخ از سوره‌ی بقرة شروع فرموده و تا

آخر سوره‌ی آل‌عمران است معلوم می‌شود جزء اول را تألیف فرموده و نسخه‌ی نامبرده جزء دوم است و از جزء سوم خداوند عالم است که موفق به تألیف آن شده یا نه؟ چون از این نسخه‌ی جزء دوم چنانچه از تاریخ فراغش معلوم است سه سال تقریبا قبل از وفاتش فارغ شده است. [صفحه ۷۷۷]

نقل مقداری از محتویات آن کتاب

و از بیانات آیةالله (ره) در این کتاب معلوم است که مخالفین چقدر مخالفت با مطالب مستفاد از قرآن کریم کرده‌اند و برای اطلاع نقل می‌شود: قال قدس‌سره فی اول هذا الجزء الثانی ما هذا لفظه: قال الله تعالی: زین للذین کفروا الحیوة الدنیا و یسخرون من الذین آمنوا و الذین اتقوا فوقهم یوم القیامة والله یرزق من یشاء بغیر حساب. اقول: خالفت السنة هذه الایة من وجوه: (ا) زین: المزین للذین کفروا الحیوة الدنیا هو ابلیس و جنوده لانه هو الذی یغر و یقوی دواعی الشهوة و یحسن فعل القبیح و الاخلال بالواجب و یسوف لهم التوبة و لا یصح ان یکون المزین هو الله تعالی لانه تعالی زهد فیها و اعلم انها دار الغرور و توعد علی ارتکاب القبایح فیها و انما یصح ذلک لو کانت الافعال مستنده الی العبد و خالفت السنة فیه. (ب) هذا اما یصح لو کان الله تعالی لا یفعل القبیح و خالفت السنة فیه. (ج) للذین کفروا: اسند الکفر الیهم و انما یصح ذلک لو کان العبد فاعلا و خالفت السنة فیه. (د) و یسخرون: اسند السخریة الیهم و انما یصح لو کان العبد فاعلا و خالفت السنة فیه. [صفحه ۷۷۸] (ه) من الذین آمنوا: اسند الایمان الیهم و انما یصح لو کان العبد فاعلا و خالفت السنة فیه. (و) و الذین اتقوا: اسند التقوی الیهم و انما یصح لو کان العبد فاعلا و خالفت السنة فیه. (ز) فوقهم یوم القیامة: ای فی علیین و الفجار فی الجحیم و هذا خبر انما یعلم صدقه لو امتنع الکذب علی الله تعالی و خالفت السنة فیه. (ح) والله یرزق من یشاء: خبر انما یعلم صدقه لو امتنع الکذب علی الله تعالی و خالفت السنة فیه. (ط) بغیر حساب: ای کثیرا لا یدخله الحساب لکثرته، اولا یرزق المؤمن علی قدر ایمانه و لا الکافر علی قدر کفره فی الدنیا، او یعطی أهل الجنة ما لا یتناهی و لا یأتی علیه الحساب. و هذا خبر انما یعلم صدقه لو امتنع الکذب علی الله تعالی و خالفت السنة فیه. و در تفسیر آیه‌ی شریفه‌ی مباهله مرقوم فرموده: قال الله تعالی: فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل: تعالوا ندع ابنائنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و أنفسنا و أنفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین. اقول: خالفت السنة هذه الایة من وجوه: [صفحه ۷۷۹] (ا) فمن حاجک: أسند الفعل الیه و انما یصح لو کان العبد فاعلا و خالفت السنة فیه. (ب) فقل تعالوا: امر و انما یصح لو کان العبد فاعلا و خالفت السنة فیه. (ج) ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و أنفسنا و أنفسکم: اخبارات انما یعلم صدقها لو امتنع الکذب علی الله تعالی و خالفت السنة فیه. (د) فنجعل لعنة الله علی الکاذبین: أسند الفعل الیهم و انما یصح لو کان العبد فاعلا و خالفت السنة فیه. استدل ابوبکر الرازی بهذه الایة علی ان الحسن و الحسین علیهماالسلام ابنا رسول‌الله صلی الله علیه و آله و ان ولد البنت ابن علی الحقیقة. و استدل ابن غیلان بهذه الایة علی أن الحسن و الحسین صلوات‌الله‌علیهما کانا مکلفین فی تلک الحال لان المباهلة لا تجوز الا مع البالغین. و استدلت الامامیة بهذه الایة علی أن امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه کان أفضل الصحابة من وجهین: الاول: ان موضوع المباهلة لیتمیر المحق من المبطل و لا یصح ان تفعل الا بمن هو مأمون الباطل و یکون مقطوعا علی صحة عقیدته و أنه أفضل الناس عند الله لان استعانة النبی صلی الله علیه و آله به فی الدعاء تدل علی [صفحه ۷۸۰] علو مرتبته و شرف منزلته و تمیزه عن غیره. و الثانی: ان قوله تعالی: و أنفسنا و أنفسکم أشار به الی أن نفس علی علیه‌السلام هی نفس محمد صلی الله علیه و آله و الاتحاد محال فالمراد به المساوات و مساوی الافضل أفضل. و اراد بقوله: نساءنا فاطمة علیهاالسلام. و هذا کله یدل علی أفضلیتهم علیهم‌السلام علی غیرهم فان العقل یقضی بانه لو کان أحد أفضل منهم استند به النبی صلی الله علیه و آله فی الدعاء علی ان الله تعالی هو الذی أمره بذلک و خالفت السنة فیه.

توضیح کلام آیة الله

توضیح کلام آیةالله قدس‌سره آنست که: هر گاه کسی افضل از امیرالمؤمنین و فاطمه‌ی زهراء و حسنین صلوات‌الله‌علیهم وجود داشت و یا مساوی با آنها بود رسول‌الله صلی الله علیه و آله لابد بود تمامی آنها را در مباهله حاضر نموده و بیاورد و اکتفاء به آن چهار وجود مقدس نفرماید زیرا آیه‌ی شریفه ظاهر در عموم أبناء و نساء و أنفس است و جمع مضاف حقیقت در استغراق است ولی این عمومات بر خصوص آن حضرات اطلاق شده و ضروری میان مسلمانها است که غیر از آن ذوات مقدسه کسی را رسول‌الله صلی الله علیه و آله در مقام مباهله با نصارای نجران نیاورده و اگر در میان مسلمین أحدی از پسرها و زنان و نفوس که مساوی و هم‌ردیف با آنان و مساوی با نفس رسول‌الله صلی الله علیه و آله بود لابد بایستی با آن حضرات به مباهله حاضر شود و اکتفاء به آن ذوات مقدسه نگردد زیرا ترجیح بلا مرجح محال است. [صفحه ۷۸۱] و این که در نساء و انفس اختصاص داده به زهراء و مرتضی (ع) ولی در ابناء اکتفاء به یکی از امام حسن و امام حسین علیهماالسلام نفرموده و بلکه هر دو سبطین را به مقام مباهله آورده معلوم می‌شود در انفس أحدی نبوده که برابری با امیرالمؤمنین علیه‌السلام کند که مساوی با نفس رسول‌الله صلی الله علیه و آله است و در نساء نیز کسی نبوده که برابر با زهراء بتول علیهاالسلام باشد و لذا آوردن آنها از نساء و أنفس از دیگران عموما غنی بوده و آن دو بزرگوار رجحان بر دیگران داشته‌اند و الا اگر کسی هم‌ردیف داشتند ترجیح بلا مرجح بوده بایستی آن هم ردیف‌های آنها را نیز بیاورد پس کسی از مسلمین در ردیف آنها نبوده است ولی در ابناء چون سبطین با هم مساوی و هم‌ردیف‌اند و لذا نمی‌توانست اکتفاء به آوردن یکی از آن دو بزرگوار بفرماید و ترجیح بلا مرجح محال است و لذا لابد باید هر دو را بیاورد و اگر کسی در مسلمین با سبطین مساوی بود به ناچار بایستی او را هم بیاورد ولی نیاورده معلوم می‌شود کسی در ابناء هم‌ردیف آنها نبوده است و الا نیاوردن هم ردیف‌ها مخالف حکمت و عدالت و مساوات می‌شد. پس از آیه‌ی شریفه باندک دقت أفضلیت امیرالمؤمنین علیه‌السلام از تمامی نفوس معلوم است زیرا با نفس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برابر و مساوی است و أحدی به آن نمی‌رسد و در نساء در افضلیت کسی به زهراء بتول علیهاالسلام نمی‌رسد و همچنین در ابناء کسی هم‌ردیف و مساوی با سبطین (ع) نبوده و آنها أفضل از تمامی أبناء بوده‌اند. [صفحه ۷۸۲]

راجع به ورود جابر در اربعین و نقل کلام بعضی از معاصرین

اشاره

ص:- ۳۸۵- س:- ۱۴ گفته شد: که ورود جابر بن عبدالله انصاری (ره) در أربعین و أسراء اهل‌بیت (ع)به کربلاء گرچه در یک روز اتفاق افتاده است باز او اول زائر است: پس از مدتی مطلع شدم بر کلمات أرزنده‌ی فاضل معاصر محقق آقای هاشم معروف الحسنی که تصریح فرموده که ورود جابر بن عبدالله انصاری (ره) به کربلاء در اربعین اول سیدالشهداء (ع) یک روز قبل از ورود اسراء بوده است ولی مدرک و مصدر نقل خود را ذکر نکرده است. و عین عبارات ایشان در اثر خالدش کتاب «سیرة الائمة الاثناعشر» ج ۲ ص ۱۳۲ ط بیروت نقل می‌شود و کلمات ایشان نظر بر این که از روی تحقیق و نقلیات‌شان از مدارک صحیحه و مصادر مورد اعتماد است و لذا بسیار محل اطمئنان است- می‌فرماید: و یروی بعض الرواة ان یزید بن معاویة خیر الامام زین‌العابدین [صفحه ۷۸۳] (ع) بین البقاء بالشام و الرجوع الی المدینة فاختار الرجوع الیها فجهزهم یزید ابن معاویة و أرسل معهم من یتولی ارادة شؤونهم و رعایتهم خلال طریقهم و طلبوا من الدلیل ان یعرج بهم علی کربلاء فأجابهم لذلک. و کان جابر بن عبدالله الانصاری و جماعة من بنی‌هاشم قد شدوا الرحال لزیارة الحسین (ع) فوردوا کربلاء قبل وصول السبایا الیها بیوم واحد و فیما کان جابر بن عبدالله و من معه یجولون بین القبور و اذا بموکب الامام قد أطل علیهم من ناحیة الشام، فقال له قائده و کان جابر مکفوف البصر: انی أری سوادا قد طلع علینا من ناحیة الشام فخاف ان یکون الموکب لاحد من أتباع یزید او ابن‌زیاد، فقال جابر: اذهب و أتنا بخبره مسرعا فان کان من أتباع ابن

زیاد لعلنا نأوی الی ملجأ، و ان کان لعلی بن الحسین (ع) و عماته و أخواته فأنت حر لوجه الله، فمضی و ما لبث ان رجع مسرعا و هو یقول: یا جابر قم و استقبل حرم رسول‌الله (ص) هذا زین‌العابدین (ع) قد جاء بعماته و أخواته، فقام جابر یمشی حافی الاقدام مسرعا حتی دنا من الامام زین‌العابدین (ع)، فوقع علیه یقبله و یبکی فارتج المکان من کثرة البکاء. و قال له الامام (ع): یا جابر ههنا والله قتلت رجالنا و ذبحت اطفالنا و سبیت نساءونا و حرقت خیامنا. بنابراین که جابر رحمه الله یک روز قبل از ورود اسراء وارد کربلاء [صفحه ۷۸۴] شده پس اول زائر گفتن به جابر رحمه الله صحیح بوده و او اول زائر است ولی ورود جابر به کربلاء یک روز قبل از ورود خاندان رسالت خلاف تصریح بزرگان است که در یک روز وارد شده‌اند چنانچه شرح داده شد. و ناگفته نماند: از فرمایش جابر رحمه الله به غلامش با سرعت برو و سوادی که دیده می‌شود خبر آن را به ما بیاور هرگاه از اتباع ابن‌زیاد است شاید ما پناهگاهی به خودمان پیدا کنیم هرگاه علی بن حسین (ع) است پس تو در راه خدا آزاد هستی. از این کلام جابر بن عبدالله رحمه الله معلوم می‌شود که آن بزرگوار آگاهی از مراجعت امام (ع) داشته است و در انتظارش بوده که گفته: اگر امام سجاد (ع) باشد تو در راه خدا آزادی- و احتمال می‌داده سوادی که از جانب شام نمایان گشته امام علی بن الحسین (ع) بوده باشد و گویا از آزادی امام (ع) از دست یزید با خبر بوده و جابر (ره) این قضیه را از رسول‌الله (ص) و امیرالمؤمنین (ع) نیز شنیده است چنانچه آمدنش به زیارت کربلاء بعد از شهادت امام حسین علیه‌السلام به دستور و امر رسول‌الله (ص) بوده است چنانچه سابقا نیز به این مطلب اشارت رفته است. و لابد جابر (ره) این را هم شنیده بوده که در زیارت اربعین با [صفحه ۷۸۵] امام سجاد علیه‌السلام ملاقات خواهد کرد و لذا به غلامش دستور داده اگر سوادی که نمایان شده علی بن الحسین علیهماالسلام باشد تو آزادی، پس در جابر (ره) حالت انتظاری برای آمدن امام سجاد علیه‌السلام بوده است و الا از کجا احتمال می‌داده که سواد نمایان شده اگر از طرف ابن‌زیاد نباشد پس امام علی بن الحسین علیهماالسلام است و همان طور هم شده است. [صفحه ۷۸۶]

دکتر المنجد و ابن تیمیهٔ و لعن یزید

اشاره

ص:- ۴۱۳- س:- ۷ (فتوی بعدم جواز لعن کردم بر یزید...) آقای دکتر صلاح‌الدین المنجد در لبنان که آثاری و رساله‌های زیادی منتشر می‌سازد أخیرا رساله‌ای به عنوان «سؤال عن یزید بن معاویهٔ» از تألیفات ابن تیمیه‌ی حرانی بنیان‌گذار مسلک خشک و جامد وهابی‌گری نشر نموده و تا حال چاپ سوم آن به نظر رسیده و در مقدمه‌ی آن گوید آنچه ترجمه‌اش تقریبا این است: خلیفه‌ی دوم اموی یزید بن معاویهٔ بن أبی‌سفیان یکی از اشخاصی است که در تاریخ اسلامی آثار عمیقه گذاشته و حوادث تأسف‌آوری که مقدر شده بود در روزگار وی به دستهای قواد او جاری شود همراه طعن شدید بر علیه او نزد طائفه‌ی از طوائف اسلامی شده و عده‌ی دوم را وادار بر تعصب بر له او کرده و در تعظیم وی بحد غلو رسیده‌اند [۵۳۱] و هر دو فرقه [صفحه ۷۸۷] همین طور در روزگار در اختلافند و اهل سنت [۵۳۲] طریق وسط را اتخاذ کرده‌اند و محامد اوصاف یزید را ذکر می‌کنند و از سوء اعمال او غفلت ندارند ولی آنها غلو نکرده‌اند در حق و باطل. تا اینجا ترجمه‌ی جمالی از کلام آقای دکتر نامبرده است بعد گفته: که رساله‌ی نامبرده را در کتابخانه‌ی جامعه‌ی «برنستن» در ولایات متحده در ضمن مخطوطات پیدا کرده و آن را چاپ نموده و نشر کرده و فتوای غزالی را هم به آن ضمیمه نموده است گویا آقای دکتر در ضم فتوای ناهنجار غزالی خواسته حرفهای مزخرف ابن تیمیهٔ را تقویت نماید. [صفحه ۷۸۸] از این آقای دکترسؤال می‌کنیم شما که نگارش داده‌اید: یزید از اشخاصی است که در تاریخ آثار عمیقه گذاشته آیا کدام آثار عمیقه از یزید پلید در صفحه‌ی روزگار به یادگار مانده است؟ مگر آثار ظلم و ستم و استبداد و دیکتاتوری و زیر پا انداختن احکام و آثار اسلامی، آیا حوادث ناگوار و وقایع مؤلمه‌ی ناهنجار که از قواد وی صادر گشته آیا

بدون اطلاع و اجازه‌ی وی بوده؟ آیا یزید نبود که به حاکم مدینهٔ دستور داد که از حسین بن علی (ع) برای من بیعت بگیر یا سرش را از بدن جدا کرده و پیش من بفرست؟ آیا همین دستور را به ابن زیاد نداده بود؟ در صورتی که تواریخ شاهد این مدعاست. و رویه و رفتار ستمکاران و خونخواران روزگار است که خودشان شخصا فرمان کشتار بیچاره‌گان و درمانده‌گان را می‌دهند و سپس اظهار بی‌اطلاعی می‌کنند و گناه را به گردن قواد خودشان می‌اندازند در صورتی که دستور تمامی جزئیات ظلم و ستم و کشت و کشتار را خودشان می‌دهند. آیا انکار ابن تیمیه با تمام بی‌حیائی و پرروئی که واقعا مانند وی مرد بی‌حیائی تاریخ در صفحه‌ی روزگار نشان نداده به درد می‌خورد که انکار کرده اهل‌بیت سیدالشهداء (ع) را به شام أسیر نبرده‌اند؟ و رأس مطهرش را به یزید ارمغان نفرستاده‌اند؟ و با چوب خیزران بر لبهای مبارکش نزده است؟ چنانچه در همان رساله که آقای دکتر نامبرده نشر کرده این مسلمات تاریخ را انکار نموده است و آقای دکتر یک حرف و کلمه‌ی در پاورقی آن چیزی ننوشته است. و گویا در آن هذیان و لاطائلات [صفحه ۷۸۹] و انکار واضحات با وی موافقت نموده است و اگر با ابن تیمیه در آن عقائد و انکار واضحات موافقت نداشت نوشته‌ی وی را نشر نمی‌کرد و هذیانهای او را پخش نمی‌نمود. آیا یزید از قضیه‌ی جانگداز کربلاء و آن فاجعه‌ی عظیمه به دست ابن‌زیاد که پس از شور با سرجون بن منصور رومی از بطارقه‌ی (پاتریک) روم حکومت عراقین- کوفه و بصره- را به وی واگذار کرد که سیدالشهداء (ع) را او می‌تواند دفع کند یا بیعت بگیرد اطلاع نداشت؟ آیا یزید از فاجعه‌ی (حره) قتل عام مدینه‌ی رسول‌الله (ص) خبردار نبود؟ که چه جنایتها ببار آمده که قلم از نگارش آنها شرم دارد. آیا یزید از خراب کردن کعبه‌ی مبارکه و اهانت به خانه‌ی خدا بی‌خبر بود؟ و امر به تخریب بیت‌الله‌الحرام نکرده بود؟ پس یزید کدام اوصاف حمیده را دارا بوده که اهل سنت (یعنی وهابی‌مسلکها) آنها را متذکر می‌شوند؟ خوب بود آقای دکتر که معلوم می‌شود خود در مسلک ابن تیمیه است از آن محامد اوصاف شمه‌ی بیان می‌کرد تا مردم از خواندن آن محامد صفات یزید بهره‌مند می‌شدند و آقای دکتر را در نشر آن اوصاف حمیده که در یزید بوده برخوردار شده و بوی تحسین می‌گفتند و آقای دکتر مأجور عندالله می‌شد، و او را روشنفکر دانسته و وی را داخل سائر روشنفکران می‌دانستند که تبعیت از اجانب و کفار را روشنفکری به حساب می‌آورند. آیا در یزید اوصاف حمیده و صفات پسندیده سراغ دارید؟ [صفحه ۷۹۰] یزیدی که کارش قماربازی و شراب‌خواری و میگساری و میمون‌بازی و رقص [۵۳۳] پس از مستی بوده که در وصفش آمده: «یزید الخمور و القرود و الفهود» در صفحات تاریخ چیزی دیگری ثبت شده است؟ یزید که به محارمش دست خیانت دراز می‌کرد و محرم و نامحرم نمی‌شناخت اوصاف حمیده‌ی دیگری داشت؟ در حالات یزید رجوع شود به کتابهای خود اهل سنت که چه جنایتها و اوصاف کثیفهٔ و حالات خبیثهٔ در صفحات آنها ثبت کرده‌اند، که من این صفحات را بیشتر از این منزه می‌دانم که با شرح تاریخچه‌ی آن مرد لعین که نشو و نمای مسیحی کرده سیاه نمایم، و حالات و اوصاف حمیده‌ی وی را بنا به عقیده‌ی دکتر نامبرده-در این صفحات بنگارم و در جواب رساله‌ی که از ابن تیمیهٔ نشر کرده و فتوائی که از آقای غزالی به ضمیمه‌ی آن چاپ نموده کلمات ارزنده‌ی یکی از مشاهیر علمای أهل سنت را در اینجا نشر می‌دهم که در جواب یکی از طرفداران یزید نگارش داده تا آقای دکتر عقیده‌ی وهابیهای صحرای خشک نجد را نسبت به اهل سنت نداده و ساحت آنها را آلوده به حرفها و کلمات نالایق و ناهنجار ابن تیمیهٔ و غزالی صاحب احیاءالعلوم که مشحون از خرافات و طعون است ننماید. [صفحه ۷۹۱]

کلمات ارزنده‌ی ابن الجوزی

و همین کلمات أرزنده‌ی علامه ابن الجوزی که سبط او در تذکرةالخواص نقل کرده در رد ابن تیمیهٔ و غزالی کافی است، و احتیاجی بر نقل کلمات سائر علمای اعلام شیعهٔ و سنی نیست که در رد ابن تیمیه و غزالی نگارش داده‌اند، در تذکرهٔ گوید: ذکر جدی ابوالفرج فی کتاب الرد علی المتعصب العنید المانع من ذم یزید و قال سألنی سائل فقال: ما تقول فی یزید بن معاویهٔ؟ فقلت له

یکفیه ما به فقال: أتجوز لعنه؟ فقلت: قد اجازها العلمآء الورعون منهم احمد بن حنبل فانه ذکر فی حق یزید ما یزید علی اللعنهٔ بعد با سندش نقل کرده از مهنا بن یحیی قال: سألت أحمد بن حنبل عن یزید بن معاویهٔ فقال: هو الذی فعل ما فعل قلت: مافعل؟ قال نهب المدینهٔ قلت: فنذکر عنه الحدیث؟ قال لا و لا غرامهٔ [۵۳۴] لا ینبغی لاحدان یکتب عنه الحدیث. و حکی جدی ابوالفرج عن القاضی ابی‌یعلی ابن الفراء فی کتابه المعتمد فی الاصول باسناده الی صالح بن احمد بن حنبل. قال قلت: لابی ان قوما ینسبونا الی توالی یزید فقال: یا نبی و هل یتوالی یزید أحد یؤمن بالله [۵۳۵] فقلت: فلم لا تلعنه؟ فقال و ما رأیتنی [صفحه ۷۹۲] لعنت شئیا یا بنی لم لا نلعن من لعنه الله فی کتابه فقلت: و این لعن الله یزید فی کتابه؟ فقال فی قوله تعالی: فهل عسیتهم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض و تقطعوا ارحامکم اولئک الذین لعنهم الله فاصمهم و اعمی ابصارهم فهل یکون فساد أعظم من القتل قتل الحسین علیه‌السلام؟ و فی روایهٔ لما سأله صالح فقال یا بنی ما اقول فی رجل لعنه الله فی کتابه و ذکره. قال جدی و صنف القاضی ابویعلی کتابا ذکر فیه بیان من یستحق [صفحه ۷۹۳] اللعن و ذکر منهم یزیدا و قال فی الکتاب المذکور: الممتنع من جواز لعن یزید اما ان یکون غیر عالم بذلک او منافقا یریدان یوهم بذلک و ربما استفز [۵۳۶] الجهال بقوله علیه‌السلام: المؤمن لا یکون لعانا قال القاضی: و هذا محمول علی من لا یستحق اللعن. فان قیل: فقوله تعالی: فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض. نزلت فی منافقی الیهود. فقد اجاب جدی عن هذا فی الرد علی المتعصب و قال الجواب: ان الذی نقل هذا مقاتل بن سلیمان ذکره فی تفسیره و قد أجمع عامهٔ المحدثین علی کذبه کالبخاری و وکیع و الساجی و السعدی و الرازی و النسائی و غیر هم و قال فسرها احمد بانها فی المسلمین فکیف یقبل قول احمد انها نزلت فی المنافقین. فان قیل: فقد قال النبی صلی الله علیه و آله اول جیش یغزو القسطنطینیهٔ مغفور له و یزید أول من غزاها. قلنا: فقد قال النبی صلی الله علیه و آله لعن الله من اخاف مدینتی و الاخر ینسخ الاول. قال احمد فی المسند: بنا أنس بن عیاض حدثنی یزید بن حفصهٔ عن عبدالله بن عبدالرحمن بن ابی صعصعهٔ عن عطأ بن یسار عن السایب [صفحه ۷۹۴] بن خلاد ان رسول‌الله صلی الله علیه و آله قال من اخاف اهل المدینهٔ ظلما أخافه الله و علیه لعنه الله و الملائکهٔ و الناس أجمعین لا یقبل الله منه یوم القیامهٔ صرفا و لا عدلا. و قال البخاری بنا حسین بن حریث ابنا ابوالفضل عن جعید عن عایشهٔ قالت سمعت سعدا یقول سمعت رسول‌الله صلی الله علیه و آله یقول لا یکید اهل المدینهٔ الا انماع [۵۳۷] کما ینماع الملح فی المآء و اخرجه مسلم ایضا بمعناه، و فیه لا یرید اهل المدینهٔ احد بسوء الا اذا به الله فی النار ذوب الرصاص. و اما قوله علیه‌السلام اول جیش یغزوا القسطنطینیهٔ فانما یعنی ابوایوب الانصاری لانه کان فیهم و لا خلاف ان یزید اخاف اهل المدینهٔ و سبی اهلها و نهبها و اباحها و تسمی وقعهٔ الحرهٔ. و سببه: ما رواه الواقدی و ابن اسحق و هشام بن محمد ان جماعه من اهل المدینهٔ و فدوا علی یزید سنهٔ اثنتین و ستین بعد ما قتل الحسین (ع) فرواه یشرب الخمر و یلعب بالطنابیر و الکلاب فلما عادوا الی المدینهٔ اظهر و اسبه و خلعوه و طردوا عامله عثمان بن محمد بن ابی‌سفیان و قالوا قدمنا من عند رجل لا دین له یسکر و یدع الصلاهٔ و بایعوا عبدالله بن حنظلهٔ الغسیل و کان حنظلهٔ یقول یا قوم والله ما خرجنا علی یزید حتی خفنا ان نرمی بالحجارهٔ من السمآء: رجل ینکح الامهات و البنات و الاخوات و یشرب الخمر و یدع الصلاهٔ و یقتل اولاد النبیین والله لو یکون عندی احد من الناس لا بلی الله فیه بلاء حسنا فبلغ الخبر الی یزید فبعث الیهم مسلم [صفحه ۷۹۵] بن عقبهٔ المری فی جیش کثیف من أهل الشام فاباحها ثلاثا و قتل ابن الغسیل و الاشراف و أقام ثلاثا ینه الاموال و یهتک الحریم. قال ابن سعد: و کان مروان بن الحکم یحرض مسلم بن عقبهٔ علی اهل المدینهٔ فبلغ یزیدا فشکر مروان و قربه و أدناه و وصله. و ذکر المدائنی فی کتاب الحرهٔ عن الزهری قال: کان القتلی یوم الحرهٔ سبعمائهٔ من وجوه الناس من قریش و الانصار و المهاجرین و وجوه الموالی و اما من لم یعرف من عبد أو حر أو امرأهٔ فعشرهٔ آلاف و خاض الناس فی الدمآء حتی وصلت الدماء الی قبر رسول‌الله صلی الله علیه و آله و امتلاءت الروضهٔ و المسجد قال مجاهد: التجأ الناس الی حجرهٔ رسول‌الله (ص) و منبره و السیف یعمل فیهم و کانت وقعهٔ الحرهٔ سنهٔ ثلاث و ستین فی ذی‌الحجه فکان بینها و بین موت یزید ثلاثهٔ اشهر ما امهله الله بل اخذه اخذ القری و هی ظالمهٔ و ظهرت فیه الاثار النبویهٔ و الاشارات المحمدیهٔ. و ذکر ابوالحسن المدائنی عن امالهیثم بنت یزید قالت: رأیت امرأهٔ من قریش تطوف البیت فعرض لها أسود فعانقته و قبلته

فقلت لها ما هذا منک قالت هذا ابنی من یوم الحرة وقع علی أبوه فولدته. و ذکر ایضا المدائنی عن ابی‌قرة قال قال هشام بن حسان ولدت الف امرأة بعد الحرة من غیر زوج و غیر المدائنی یقول عشرة ألف امرأة و قال الشعبی: أ لیس قد رضی یزید بذلک و أمر به و شکر مروان بن الحکم علی فعله؟ ثم سار مسلم بن عقبة من المدینة الی مکة فمات [صفحه ۷۹۶] فی الطریق فأوصی الی الحصین بن نمیر فضرب الکعبة بالمجانیق و هدمها و أحرقها و جاء نعی یزید لعنه الله فی ربیع. و قال جدی لیس العجب من قتال ابن‌زیاد الحسین (ع) و تسلیطه عمر بن سعد علی قتله و الشمر و حمل الرؤس الیه و انما العجب من خذلان یزید [۵۳۸] و ضربه بالقضیب ثنایاه و حمل آل رسول‌الله سبایا علی اقتاب الجمال و عزم علی ان یدفع فاطمة بنت الحسین (ع) الی الرجل الذی طلبها و اشناده ابیات ابن الزبعری: لیت اشیاخی ببدر شهدوا.... الخ أفیجوزان یفعل هذا بالخوارج؟ أ لیس باجماع المسلمین ان الخوارج و البغاة یکفنون و یصلی علیهم و یدفنون؟ و کذا قول یزید لی ان اسبیکم لما طلب الرجل فاطمة بنت الحسین (ع) قول لا یقنع لقائله و فاعله باللعنة و لو لم یکن فی قلبه احقاد جاهلیة و أضغان بدریة لا حترم الرأس لما وصل الیه و لم یضربه بالقضیب و کفنه و دفنه و أحسن الی آل رسول‌الله [۵۳۹] . [صفحه ۷۹۷] قلت و الذی یدل علی هذا انه استدعی ابن‌زیاد الیه و اعطاه اموالا کثیرة و تحفا عظیمة و قرب مجلسه و رفع منزلته و أدخله علی نسائه و جعله ندیمه. و سکر لیلة و قال للمغنی غن ثم قال یزید بدیها: (اسقنی شربة تروی فوأدی) (ثم مل فاسق مثلها ابن‌زیاد) (صاحب السر و الامانة عندی) (و لتسدید مغنمی و جهادی) (قاتل الخارجی أعنی حسینا) (و مبید الاعدآء و الحساد)

اشعار و کفریات یزید

و قال ابن عقیل و مما یدل علی کفره و زندقته فضلا عن سبه [صفحه ۷۹۸] و لعنه اشعاره التی أفصح بها بالالحاد و أبان عن خبث الضمائر و سوء الاعتقاد قوله فی قصیدته التی اولها: (علیة هاتی و اعلنی و ترنمی) (بذلک انی لا أحب التناجیا) (حدیث ابی‌سفین قدما سمی بها) (الی احد حتی اقام البواکیا) (الاهات سیقنی علی ذاک قهوة) (تحیزها العنبسی کرماشآمیا) (اذا ما نظرنا فی أمور قدیمة) (و جدنا حلالا شربها متوالیا) (و ان مت یا امالاحیمر فانکحی) (و لا تأملی بعد الفراق تلاقیا) (فان الذی حدثت عن یوم بعثنا) (احادیث طسم [۵۴۰] تجعل القلب ساهیا) (و لا بدلی من ان ازور محمدا) (بمشمولة صفراء تروی عظامیا) قلت و منها قوله: [صفحه ۷۹۹] (و لو لم یمس الارض فاضل بردها) (لما کان عندی مسحه فی التیمم) و منها لما بدت تلک الحمول و أشرقت.... الخ و قد ذکرناها و منها قوله: (معشر الندمان قوموا) (و اسمعوا صوت الاغانی) (و اشربوا کاس مدام) (و اترکوا ذکر المعانی) (شغلتنی نغمة العیدان) (عن صوت الاذان) (و تعوضت عن الحور) (عجوزا فی الدنان) الی غیر ذلک مما نقلته من دیوانه و لهذا تطرق الی هذه الامة العار بولایه علیها حتی قال ابوالعلاء المعری یشیر بالشنار الیها: (أری الایام تفعل کل نکر) (فما أنا فی العجائب مستزید) (أ لیس قریشکم قتلت حسینا) (و کان علی خلافتکم یزید) قلت و لما لعنه جدی ابوالفرج علی المنبر ببغداد بحضرة الامام الناصر و اکابر العلمآء قام جماعه من الجفاة من مجلسه فذهبوا فقال [صفحه ۸۰۰] جدی: الا بعدا لمدین کما بعدت ثمود، و حکی لی بعض اشیاخنا عن ذلک الیوم ان جماعة سئلوا جدی عن یزید؟ فقال ما تقولون فی رجل ولی ثلاث سنین فی السنة الاولی قتل الحسین (ع) و فی الثانیة أخاف المدینة و أباحها و فی الثالثة رمی الکعبة بالمجانیق و هدمها فقالوا: نلعن فقال: فالعنوه و قال جدی فی کتاب الرد علی المتعصب العنید: قد جآء فی الحدیث لعن من فعل ما لا یقارب عشر معشار فعل یزید و ذکر الاحادیث التی ذکرها البخاری و مسلم فی الصحیحین مثل حدیث ابن مسعود عن النبی صلی الله علیه و آله انه لعن الواشمات والمتوشمات و حدیث ابن عمر لعن الله الواشمة و المتوشمة و لعن الله المصورین و حدث جابر لعن رسول‌الله صلی الله علیه و آله آکل الربا و موکله الحدیث و حدیث ابن عمر فی مسند احمد لعنت الخمر علی عشرة وجوه الحدیث و اورد اخبارا کثیرة فی هذا الباب و هذه الاشیآء دون فعل یزید فی قتله الحسین (ع) و أخوته و أهله و نهب المدینة و هدم الکعبة و ضربها بالمجانیق و اشعاره الدالة علی فساد عقیدته، و من رام الزیادة علی هذا فلیقف علی کتابه المسمی بالرد علی المتعصب العنید. انتهی ما ذکره سبط ابن الجوزی فی التذکرة توفی السبط سنة: ۶۵۴ ه

بدمشق و دفن فی جبل (قاسیون) و کان من اکابر المؤرخین و أفاضلهم و من أعاظم علماء العامهٔ.

ابوالفرج ابن الجوزی

و کان جده العلامهٔ ابن الجوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد البکری الحنبلی من اکابر علماء أهل السنهٔ محققا فی علوم جمهٔ [صفحه ۸۰۱] کان له ید طولی فی التفسیر و الحدیث و صناعهٔ الوعظ و فی کل العلوم و کان لا یراعی أحدا فی ذکر نقائصه و مطاعنه و قد طعن فی کتابه تلبیس ابلیس علی الغزالی فی مشیه علی طریق الصوفیهٔ و ذکره فی الاحیاء ما لا ینبغی للعالم ذکره من الحکایات التی هی من الاساطیر الخرافیهٔ و ذکر فی مؤلفاته من الاحادیث الموضوعهٔ. و جمع العلامهٔ ابن الجوزی اغلاط کتاب الاحیاء فی مجموعهٔ و سماها اعلام الاحیاء باغلاط الاحیاء. و ذکر ایضا فی عبدالقادر الجیلانی الصوفی ما یضع من مرتبته عند العامهٔ و لذلک حبسته السلطهٔ الغاشمهٔ خمس سنین و کذلک تفعل فی کل زمان بمن هو صادع بالحق و حر فی أقواله و مجاهر فی الامر بالمعروف و النهی عن المنکر و رادع عن أعمال الظالمین. و لابن الجوزی مصنفات کثیرهٔ منها الرد علی المتعصب العنید المانع عن لعن یزید، رد علی عبدالمغیث ابن زهیر الحنبلی حیث صنف کتابا فی فضائل یزید بن معاویهٔ توفی ابن الجوزی ببغداد ۱۲ رمضان سنهٔ: ۵۹۷ ه و له اشعار فی مراثی الحسین علیه‌السلام- انظر بحارالانوار- ج ۱۰ ص ۲۵۷- ط امین الضرب. و الجدیر بالذکر هنا نقل کتاب حبر الامهٔ عبدالله بن عباس رضوان‌الله‌علیهما الی یزید فی جواب کتابه الیه یظهر منه ان یزید أمر بقتل [صفحه ۸۰۲] الامام علیه‌السلام عداوهٔ منه لله و رسوله و لاهل بیته و لا شک ان من هو عدو لله و رسوله فهو کافر ملعون. قال العلامهٔ شمس‌الدین سبط ابن الجوزی فی التذکرهٔ [۵۴۱] : ذکر الواقدی و هشام و ابن اسحق و غیر هم قالوا لما قتل الحسین علیه‌السلام بعث عبدالله بن الزبیر الی عبدالله بن عباس لیبایعه و قال أنا اولی من یزید الفاسق الفاجر و قد علمت سیرتی و سیرته و سوابق ابی‌الزبیر مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سوابق معاویهٔ فامتنع ابن عباس و قال الفتنهٔ قائمهٔ و باب الدماء مفتوح و مالی و لهذا انما أنا رجل من المسلمین فبلغ ذلک یزید بن معاویهٔ فکتب الی ابن عباس: سلام علیک اما بعد فقد بلغنی ان الملحد فی حرم الله دعاک لتبایعه فأبیت علیه وفاء منک لنا فانظر من بحضرتک من أهل البیت و من یرد علیک من البلاد فاعلمهم حسن رائیک فیناوفی ابن الزبیر و ان ابن الزبیر انما دعاک لطاعته و الدخول فی بیعته لتکون له علی الباطل ظهیرا و فی الماتم شریکا و قد اعتصمت فی بیعتنا طاعهٔ منک لنا و لما تعرف من حقنا فجزاک الله من ذیرحم خیر ما جازی به الواصلین أرحامهم الموفین بعهودهم [صفحه ۸۰۳] فما انس من الاشیاء ما انا بناس برک و تعجیل صلتک بالذی أنت أهله فانظر من یطلع علیک من الافاق فحذرهم زخارف ابن الزبیر و جبنهم لقلقهٔ لسانه فانهم منک اسمع و لک اطوع والسلام. فکتب الیه ابن عباس: بلغنی کتابک تذکر انی ترکت بیعهٔ ابن الزبیر وفاء منی لک و لعمری ما اردت حمدک و و لا ودک ترانی کنت ناسیا قتلک حسینا و فتیان بنی‌المطلب مضر جین بالدمآء مسلوبین بالعراء تسفی علیهم الریاح و تنتابهم الضباع حتی اتاح الله لهم قوما و اروهم فما أنس طردک حسینا من حرم الله و حرم رسوله و کتابک الی ابن مرجانهٔ تأمره بقتله و انی لارجو من الله ان یأخذک عاجلا حیث قتلت عترهٔ نبیه محمد صلی الله علیه و آله و سلم و رضیت بذلک. و اما قولک انک غیر ناس بری فاحبس أیها الانسان برک عنی و صلتک فانی حابس عنک ودی و لعمری انک ما تؤتینا مما لنا من فی قبلک الا الیسیر و انک لتحبس عنا منه العرض الطویل. ثم انک سألتنی ان احث الناس علی طاعتک و ان أخذ لهم عن ابن الزبیر فلا مرحبا و لا کرامهٔ تسألنی نصرتک و مودتک و قد قتلت ابن عمی و اهل رسول‌الله مصابیح الهدی و نجوم الدجی غادرتهم جنودک بامرک صرعی فی صعید واحد قتلی أنسیت انفاذ أعوانک الی حرم الله لقتل الحسین؟ فما زلت ورائه تخیفه حتی اشخصته الی العراق عداوهٔ منک لله [صفحه ۸۰۴] و رسوله و لاهل بیته الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا فنحن اولئک لا آبائک الجفاهٔ الطغاهٔ الکفرهٔ الفجرهٔ أکباد الابل و الحمیر الاجلاف اعداء الله و اعدآء رسوله الذین قاتلوا رسول‌الله فی کل موطن و جدک و أبوک هم الذین ظاهر و اعلی الله و رسوله ولکن ان سبقتنی قبل ان آخذ منک ثاری فی الدینا فقد قتل النبیون قبلی و کفی بالله ناصرا و لتعلمن نبأه بعد حین.

ثم انک تطلب مودتی و قد علمت لما بایعتک ما فعلت ذلک الا و أنا أعلم ان ولد ابی و عمی اولی بهذا الامر منک و من أبیک ولکنکم معتدین مدعین أخذتم ما لیس لکم بحق و تعدیتم الی من له الحق و انی علی یقین من الله ان یعذبکم کما عذب قوم عاد و ثمود قوم لوط و أصحاب مدین. یا یزید و ان من اعظم الشماته حملک بنات رسول‌الله و أطفاله و حرمه من العراق الی الشام أساری مجلوبین مسلوبین تری الناس قدرتک علینا و انک قد قهرتنا و استولیت علی آل رسول‌الله و فی ظنک انک أخذت بثار أهلک الکفرهٔ الفجرهٔ یوم بدر و أظهرت الانتقام الذی کنت تخفیه و الاضغان التی تکمن فی قلبک کمون النار فی الزناد و جعلت انت و ابوک دم عثمان وسیلهٔ الی اظهارها فالویل لکما من دیان یوم‌الدین والله لئن اصبحت آمنا من جراحهٔ یدی فما انت بآمن من جراحهٔ لسانی [صفحه ۸۰۵] بفیک الکثکث و أنت المفند المثبور و لک الاثلب و انت المذموم و لا یغرنک ان ظفرت بنا الیوم فوالله لئن لم نظفربک الیوم لنظفرن غدا بین یدی الحاکم العدل الذی لا یجور فی حکمه و سوف یأخذک سریعا الیما و یخرجک من الدنیا مذموما مدحورا اثیما فعش لا ابالک ما استطعت فقد ازداد عند الله ما اقترفت والسلام علی من اتبع الهدی قال الواقدی فلما قراء یزید کتابه اخذته الغرهٔ بالاثم و هم بقتل ابن عباس فشغله عنه أمر ابن الزبیر ثم اخذه الله بعد ذلک بیسیر اخذا عزیزا. الکثکث بکسر الکاف فتات الحجارهٔ و التراب و بفتح الکاف ایضا و الفند ضعف الرأی و الاثلب التراب ایضا و الثبور الهلاک کل هذا فی معنی الدعآء علی الانسان و ذمه- انتهی. از این نامه‌ی ابن عباس (ض) به یزید پلید نکات زیادی به دست می‌آید که باید در مد نظر گرفت و ذیلا به چند مورد آن اشاره می‌شود: (۱) ابن عباس (ره) تصریح کرده یزید نامه به ابن مرجانهٔ نوشته و او را امر به قتل سیدالشهداء (ع) کرده است پس ادعاء یزید که امام (ع) را ابن‌زیاد به شهادت رسانید و بعد از توجه افکار عمومی مردم بر علیه او می‌خواست گناه را به گردن ابن‌زیاداندازد دروغ محض و از حقه‌بازیهای سیاستمداران حیله‌گر بوده است. (۲) صراحهٔ نسب قتل امام علیه‌السلام و یارانش را به یزید پلید داده [صفحه ۸۰۶] و فرموده: تو پسر عموی مرا و اهل رسول‌الله (ص) را به قتل رسانیدی. (۳) لشکر تو به امر تو آنها را به قتل رسانید پس آنها که به کربلاء جمع شده بودند و اغلب بزرگان آنها از خوارج و دشمنان اهل‌بیت بودند مانند شمر و شبث بن ربعی و عمرو بن حریث و دیگران پس ادعاء ابن تیمیهٔ که شیعه‌ها جمع شدند و امام (ع) را دعوت کردند و به وی یاری ننمودند افتراء و دروغ محض از آن مرد دشمن خدا و رسول (ص) است زیرا رؤساء شیعه و جمع کثیری را مانند مختار و سلیمان بن صرد ابن مرجانهٔ در کوفه زندانی کرده بود. و از آنها که توانستند مانند حبیب بن مظاهر (ره) خود را به امام (ع) برسانند رسانیدند و از جان گذشتند. و این که گویند جماعتی که به کربلاء جمع شده بودند و برای ریختن خون فرزند رسول‌الله (ص) تشنه بودند عموما از اهل کوفه بودند از اهل شام کسی میان آنها نبود از داستانهای دروغی دولت بنی‌أمیهٔ می‌باشد که آن دروغ شاهکار را شهرت داده و به بعضی از کتابها وارد ساخته‌اند چنانچه مسعودی (ره) نیز این داستان دروغی را در مروج‌الذهب نقل کرده و گوید: (و کان جمیع من حضر مقتل الحسین من العساکر و محاربیه و تولی قتله من اهل الکوفهٔ خاصهٔ لم یحضر هم شامی) ج ۲ ص ۶۵ ط- مصر سال: (۱۳۰۳) ه. ق بلکه در میان آنهائی که با عمر سعد [صفحه ۸۰۷] و شمر و دیگران در کربلاء گرد آمده بودند از شام بسیار آمده بودند و فرمایش ابن عباس (ره) در نامه‌اش که می‌فرماید. غادرتهم جنودک بامرک صرعی فی صعید....الخ خالی از اشاره به این مطلب نیست و در شعر دعبل خزاعی رحمه الله تعالی که گوید: جأوا من الشام المشومهٔ اهلها.... الخ چنانچه نقلش خواهد آمد تصریح به این مطلب است جائی که از اهواز ایران چهار هزار نفر حرکت کرده که خودشان را به لشکر عمر بن سعد برسانند و بعد از پایان یافتن فاجعه کربلاء و روز عاشوراء به سرزمین پربلاء رسیده و امر را خاتمه یافته دیده و از غارت و چپاول خیام طاهرات امام (ع) و از اموال و احشام آن حضرت خودشان را دست خالی یافته و به کوفه پیش ابن‌زیاد شتافته و درخواست انعام و جایزه برای آمدن و حضورشان به کربلاء اظهار نمودند و به امر ابن مرجانهٔ به هر یک از آن افراد ربع دینار دادند و آن چند هزار نفر مشهور به «ربعیون» شدند آیا جائی که از اهواز چند هزار نفر به کربلاء بروند از شام نمی‌آیند؟ آنها که در کربلاء بودند از خوارج و عثمانی بودند که می‌گفتند: نقتلک بغضا منا لابیک- مقتل اسفرائنی ص ۳۶ ط قدیم مصر. از محشیان امالی سید علم‌الهدی قدس‌سره آنجا

که سید (ره) در متن کتاب اسمی از ابوعلی جبائی برده در هامش گوید: (ابوعلی من قریهٔ یقال لها جباء و هی من رستاق کارور من ناحیهٔ الاهواز، و یقال لاهل هذه الناحیهٔ «الربعیون» لانهم کانوا استنفروا لیقاتلوا [صفحه ۸۰۸] الحسین علیه‌السلام، فجاءوا و قد فرغ من أمره فطلبوا الاجرهٔ فقال ابن‌زیاد: انکم لم تبلوا بلاء و أعطی کل واحد منهم ربع دینار. قال دامت ایامه: أخبرنی بذلک العراقی العلوی البصری [۵۴۲]). ناگفته نماند: که در بعضی از کتابها مانند مزامیرالاولیاءها و نظائر آن بعض قصه‌ها و داستانها از رفتن لشکر از اطراف و اکناف به کربلاء نگارش داده‌اند که مأخذ و مدرک صحیحی ندارد و گفته‌اند که به الاغ و گاو سوار شده و به کمک ابن مرجانهٔ و عمر سعد رفتند مصدر قابل اعتمادی ندارد شبیه باساطیر قصه‌سرایان است مگر مدرک قابل اعتمادی به دست آید. (۴) ابن عباس (ره) تصریح فرموده که یزید از اعوان و انصار خود به مکه فرستاده بود تا امام علیه‌السلام را به قتل برسانند و حرمت حرم خدا را با قتل آن حضرت از بین ببرند و لذا امام (ع) ناچار از مکه حرکت فرموده است تا از کشته شدن به شکل غفلتی أمان یابد تا در دشت کربلاء به قربانگاه خود بشتابد و علنی و آشکارا خود را در راه دین قربان نماید. [صفحه ۸۰۹] (۵) ابن عباس (ره) گفته: این رفتار یزید با امام (ع) از روی عداوت با خدا و رسول‌الله (ص) و اهل‌بیت پیغمبر که آیه‌ی تطهیر در حق آنها نازل شده می‌باشد پس کسی که دشمن خدا و رسول (ص) باشد در کفر او شکی نیست. (۶) ابن عباس با صراحت لهجه نوشته که پدر و اجداد یزید از دشمنان خدا و رسول (ص) بودند و آنها ایمان نیاورده‌اند و آنها طغاهٔ فجرهٔ بودند که در تمامی مواطن پدر و جد یزید با رسول‌الله (ص) محاربه نموده‌اند و فرموده اگر من تنوانم از تو مؤاخذه نمایم و پیش‌دستی نمائی به من در شتاب به آخرت خداوند از جهت نصرت به ما کفایت می‌کند و زود باشد که خواهی دانست بعد از این و وبال عمل خود را خواهی دید. (۷) ابن عباس (ره) گفته: یا یزید از بزرگترین شماتت حمل کردن توست بنات رسول‌الله (ص) و اطفال و حرم او را از عراق تا شام أسیر و دستگیر تا به مردم نشان داده باشی قدرت خود را بر ما و این که بر ما قهر و غلبه نموده و مستولی شدی بر آل رسول‌الله (ص) به گمان این که أخذ نمودی خون اهل خودت از کفار و فجار در روز جنگ بدر، و انتقام را ظاهر نمودی و آن را پنهان داشته بودی، اگر از جراحت دست من در أمان بوده باشی از جراحت زبان من در امان نخواهی شد [صفحه ۸۱۰] به دهن تو باد سنگ و خاک. البته کسی که حبر امت و عالم مسلمانها باشد باید به ظالم خونخواری و آدم‌کش ناپاکی و دژخیم خون‌آشامی مانند یزید پلید با زبان و قلم خویش مانند حبرالامهٔ عبدالله بن عباس رضوان‌الله‌علیهما پسر عموی رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم اعمال ناهنجار وی را انکار نموده و آدم‌کشی او را تقبیح نماید: آیا برای ریاست چند روزه و سلطنت دو روزه‌ی دنیا فرزند پیغمبر (ص) و جگرگوشه‌ی زهراء (ع) را به قتل می‌رسانی؟ و جوانان بنی‌هاشم و بزرگان صحابه را می‌کشی؟ و به صغیر و کبیر و زن و مرد و خوردسال و کهن سال رحم نمی‌نمائی؟ از عذاب ألیم خداوندی باک نداری؟ و به اسلام و مسلمین و قرآن کریم این أندازه خیانت ورزیده باشی؟ ألا لعنهٔ الله علی القوم الظالمین. پس باید گفت: خداوند لعنت کند بر یزید و اتباع او و آنهائی که منع می‌کنند از لعن کردن بر یزید و لعن وی را روا نمی‌دانند چه خوش گفته امیر علی شیرنوائی قطعه‌ی زیرا را آنجا که سروده: ای که گفتی بر یزید و آل او لعنت مکن ز آن که شاید حق‌تعالی کرده باشد رحمتش [صفحه ۸۱۱] آنچه با آل نبی کرد او، اگر بخشد خدای هم ببخشاید ترا گر کرده باشی لعنتش [۵۴۳] در کتاب لطائف الطوائف گوید [۵۴۴] : مولانا شیخ حسین [۵۴۵] در زمان سلطان ابوسعید میرزا محتسب به استقلال بود چنان که میرزا گفته بود که مولانا شریک ملک منست.... الخ. در زمان میرزا بابر فقیهی دانشمند سمرقندی مولانا مزید نام به هرات آمده بود روزی ایشان در مجلس میرزا بودند و مولانا مزید نیز حاضر بود میرزا از او پرسید که در لعن یزید چه می‌گوئی؟ گفت روا نیست زیرا که از اهل قبله بوده میرزا روی به ایشان کرد و گفت مولانا مزید خود این می‌گوید شما چه می‌گوئید؟ گفتند ما می‌گوئیم: صد لعنت بر یزید و صد دیگر بر مزید. مسعودی (ره) در مروج الذهب گوید [۵۴۶] : و کان یزید صاحب طرب [صفحه ۸۱۲] و جوارح و کلاب و قرود و فهود و منادمهٔ علی الشراب و جلس ذات یوم علی شرابه و عن یمینه ابن‌زیاد و ذلک بعد قتل الحسین (ع) فاقبل علی ساقیه فقال: اسقنی شربهٔ..... تا آخر آن دو بیت که در صفحه: ۷۹۷ نقل گردیده بعد گوید: ثم أمر

المغنین فغنوا و غلب علی اصحاب یزید و عماله ما کان یفعله من الفسوق و فی أیامه ظهر افغناء بمکهٔ و المدینهٔ و استعلمت الملاهی و أظهر الناس شرب الشراب و کان له قرد یکنی بأبی‌قیس یحضره مجلس منادمته و یطرح له متکاء و کان قردا خبیثا و کان یحمله علی أتان و حشیهٔ قد ریضت و ذللت لذلک بسرج و لجام و یسابق بها الخیل و علی أبی‌قیس قباء من الحریر الاحمر و الاصفر مشهر و علی رأسه قلنسوهٔ من الحریر ذات ألوان بشقائق و علی الاتان سرج من الحریر الاحمر منقوش ملمع بانواع من الوان فقال فی ذلک بعض شعراء الشام فی ذلک الیوم: تمسک أبا قیس بفضل عنانها فلیس علیها ان سقطت ضمان ألا من رأی القرد الذی سبقت به جیاد امیرالمؤمنین أتان و لما شمل الناس جور یزید و عماله و عمهم ظلمه و ما ظهر من [صفحه ۸۱۳] فسقه من قتله ابن بنت رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم و انصاره و ما ظهر من شرب الخمور و سیره سیرهٔ فرعون بل کان فرعون أعدل منه فی رعیته و انصف منه لخاصته و عامته أخرج اهل المدینهٔ عامله علیهم و هو عثمان بن أبی‌سفیان و مروان بن الحکم و سائر بنی‌أمیهٔ و ذلک عند تنسک ابن الزبیر و تألهه و اظهار الدعوهٔ لنفسه و ذلک فی سنهٔ ثلاث و ستین (تا این که گوید): فسیر الیهم بالجیوش من أهل الشام علیهم مسلم بن عقبهٔ المری الذی أخاف المدینهٔ و نهبها و قتل أهلها و بایعه أهلها علی أنهم عبید یزید و سماها نتنه و قد سماها رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم طیبهٔ و قال من أخاف المدینهٔ أخافه الله فسمی مسلم هذا لعنه الله بمجرم و مسرف لما کان من فعله.... الخ تا آخر آن جنایاتی که از یزید صادر شده که هر یک در تنهائی برای مستحق لعن بودن او کافی است و مسعودی (ره) و دیگر مؤرخین اسلامی تفصیلا نقل کرده‌اند. [صفحه ۸۱۴] (خاتمه‌ی اضافات) نظر بر این که تعداد صفحات کتاب «تحقیق» درباره‌ی أربعین با اضافات بعضی از فوائد و تحقیقات رو به فزونی می‌رود و ضخامت کتاب بیشتر می گردد و در این طبع دوم کتاب باز مقداری اضافه شد. لذا در اینجا به تعلیقات و اضافات و ضمیمه‌ی آنها بر کتاب خاتمه داده و شکر به درگاه خداوند قادر متعال به جا می‌آورم که توفیق عنایت فرمود و کتاب را با ضمائم و زیادات به اتمام رسانیده و نیز موفق به طبع دوم آن شدم و چون اصل موضوع کتاب راجع به سرور شهیدان و سید مظلومان سیدالشهداء سلام‌الله‌علیه است امیدوارم به خاطر آن حضرت در ساحت اقدس و پیشگاه مقدس حضرت ولی‌عصر و ناموس دهر امام زمان و حجت دوران بقیهٔ‌الله ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه مورد نظر اقدس و اشرف واقع گردد انشاءالله‌تعالی و از جناب آقای حاج محمد آقا زارع نعمتی که با نفقه‌ی وی این کتاب طبع دوم شد کمال تشکر داشته و مزید تأییدات و توفقیات ایشان را از درگاه خداوند قادر متعال مسئلت می‌نمایم. [صفحه ۸۱۵] و الحمد لله اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا و صلی الله علی سیدنا و نبینا خاتم الانبیاء و المرسلین «محمد» و آله الطیبین الطاهرین و سلم تسلیما. جای بسی شکرگذاری به درگاه خداوندیست که طبع دوم کتاب در ۳۰/ ع ۱۳۹۸ /۱ ه ق خاتمه یافت و از درگاه خداوندی توفیق بیشتری را در خدمات دینی مسئلت نموده و خلوص نیت را در تمامی‌اعمال و کارهای خویشتن خواستارم- بحق النبی و آله الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین. تبریز- محمد علی القاضی الطباطبائی شکر خدا را سزا است که بنا به امر حضرت آیهٔ‌الله سیدی الوالد الماجد دام‌ظله العالی به مقابله‌ی این کتاب شریف و تحقیق منیف موفق گردیده و اهتمام و جدیت کامل در طبع و تصحیح آن مبذول شد و الحمد لله تعالی بتاریخ ۱۹ / ۱۲ / ۵۶ ه. ش سید محمد تقی قاضی طباطبائی

پاورقی

[۱] راجع به صفحات طبع اول کتاب است.

[۲] شبهه سید بزرگوار بنا به قولی است که اسراء اهل بیت(ع)یک ماه در دمشق توقف کرده باشند ولی ناقل این قول از روایات و تواریخ معتبره معلوم نیست و قریب یک سال ماندن در شام نیز از احتمالات و حد سیاتی می باشد که اعتماد را نشاید و شاهدی بر آن نیست چنانچه بررسی خواهد شد و در بعضی از کتابهای فرقه‌ی اسماعیلیه دیدم که یک ماه و نیم توقف کرده‌اند این قول نیز علاوه بر این که با قول یک ماه ماندن نمی‌سازد قابل اعتماد نیست نظر به شواهدی که ذکر خواهد شد.

[۳] رجوع بشود به کتاب حق‌المبین شیخ اکبر شیخ جعفر کاشف‌الغطاء(ره)که در رد اخباری مسلک‌ها نوشته ص ۸۷ ط تهران و به تعلیقات انوار نعمانیه ج ۲ ص ۶۹ -۶۴.

[۴] رجوع شود به کتاب وقایع‌الشهور و الایام بیرجندی ص ۵۴ ط تهران.

[۵] در صورتی که کسی از شیعه قائل نشده که آمدن امام سجاد(ع)برای الحاق سر اطهر به جسد اطیب به کربلاء به خارق‌العاده و طی‌الارض بوده است فقط آنچه از شیعه قائل شده‌اند در آمدن امام سجاد(ع)برای دفن اجساد مطهره‌ی شهداء کربلاء و جسد اطهر سیدالشهداء(ع) است که به طریق غیرعادی و به نحو اعجاز به کربلاء آمده و ابدان طاهره خصوص جسد اطیب را دفن کرده است.

[۶] کشف المحجة ص ۱۳۹ ط نجف.

[۷] لهوف ص ۸ ط صیدا.

[۸] لهوف ص ۱۴ ط صیدا طبع دوم.

[۹] کشف المحجة طبع نجف به سال ۱۳۷۰ ه ق ص ۱۳۸.]

[۱۰] اقبال ص ۵۹۹.

[۱۱] اجازات بحارالانوار ص ۴۲ و ص ۸۱ اصل افست ج ۱۰۷ طبع جدید و ناگفته نماند که عبارت بحار(الملهوف)است.

[۱۲] در آخر کتاب لهوف فرموده: و من وقف علی ترتیبه و رسمه مع اختصاره و صغر حجمه عرف تمیزه علی أبناء جنسه و فهم فضیلته فی نفسه- ص ۱۲۱ ط صیدا.

[۱۳] به مقدمه‌ی تهذیب شیخ(ره)رجوع شود.

[۱۴] تنقیح‌المقال مامقانی (ره) ج ۱ ص ۴۲۶ ط نجف علامه‌ی مامقانی (ره) فرموده و از جرأت و جسارتهای علامه‌ی محدث نوری (ره) یکی هم تفضیل دادنش سلمان فارسی (ره) را به حضرت قمر بنی‌هاشم ابوالفضل العباس سلام‌الله‌علیه است رجوع شود به صفحه‌ی مذکوره از تنقیح المقال در صورتی که سلمان از خدام خاندان رسالت و ولایت است طرف قیاس با حضرت قمر بنی‌هاشم (ع) نیست مانند رویه‌ای که در کتاب فیض‌القدسی در احوال علامه‌ی مجلسی (ره) اتخاذ کرده بنا گذاشته مقایسه کردن بین خدمات آیة‌الله علی الاطلاق علامه‌ی حلی (ره)و علامه‌ی مجلسی (ره) و تألیفات آنها که کدام انفع است به هر روز از عمر علامه‌ی حلی و مرحوم مجلسی اگر حساب شود چقدر بیت می‌افتد و بیت از اصطلاحات خطاطین و کاتبین قدیم است یعنی چند سطر و کلمات باید هر روز نوشته باشند و کدام یک از علامه و مجلسی (ره) هر روز بباید درباره‌ی تألیفاتشان زحمت بیشتر کشیده و زیادتر نوشته‌اند و آن وقت خواسته مجلسی (ره) را ترجیح بر علامه (ره)بدهد آیا این طرز ترجمه‌نویسی است؟ در عالم شیعه بلکه در عالم اسلام یک نفر علامه‌ی حلی (ره) است که اگر انسان درست بر حالات زندگانی او اطلاع یابد می‌فهمد که چرا آیة‌الله علی الاطلاق میان علمای امامیه است و در نتیجه زحمات طاقت‌فرسای علامه (ره) مجلسی‌ها و نظائر آن بزرگوار به وجود آمده و با فراغت بال توانسته‌اند به تألیف پرداخته باشند اوضاع زمان علامه (ره) کجا و وضع زمان مجلسی (ره) کجا و زحمات علامه (ره) و مباحثات وی با مخالفین و با حکماء و فلاسفه‌ای که شیفته‌ی فلسفه‌ی یونان شده‌اند لسانا و قلما و مدرسه سیاره تشکیل داده و فقه شیعه‌ی امامیه را از فقه و آراء عامه جدا کردن و در فقه بالخصوص امامیه به تصنیف پرداختن و در فقه امامیه و عامه و با اطلاع بر آراء آنها فقه ممزوج نگاشتن مانند تذکره و منتهی و دیگر از خدمات که نتوان به قلم آورد و لذا خوب فرمود کسی که از علماء رجال گفته که بهتر آنست از تعریف و توصیف علامه (ره) من بگذرم زیرا قلم و بیان من عاجز از وصف اوست ولی محدث نوری (ره) یک نفر علامه و آیة‌الله داریم و او را می‌توانیم در مقابل سایر فرق اسلامی در میدان مسابقه بالای دست خودمان بیاوریم او را بنا کند. در فیض‌القدسی از مقام شامخش پائین آورد اگر محدث نوری (ره) در احوال علامه‌ی مجلسی (ره) کتاب می‌نویسد هر قدر دراندازه‌ی خود می‌تواند در وصف علامه‌ی مجلسی (ره) بکوشد نه این که آیة‌الله علامه‌ی حلی (ره) را که مایه‌ی افتخار ماست

اصرار داشته باشد از مجلسی (ره) پائین‌تر بیاورد این رویه و سلیقه چه معنی دارد؟ حکم و قضاء را در اینجا به عهده‌ی خوانندگان محترم می‌گذارم تا اینجا در طبع اول کتاب نگارش داده بودم و پس از انتشار آن از بعض اشخاص صدای طرفداری از محدث نوری (ره) بلند شد بسیار مرا به حیرت انداخت و بعضی از آن طرفداران نگاشته بود که چرا به آبروی محدث بزرگواری صدمه زده و از کتابش فصل‌الخطاب انتقاد کرده‌اید از این ایراد حیرت بر حیرتم افزود زیرا حفظ آبروی اسلام و قرآن مجید واجب و از آبروی محدث نوری (ره) به مراتب بالاتر و آبروی أمثال محدث نوری (ره) در مقابل آبروی اسلام و قرآن کریم ارزش ندارد تمامی آبروها فدای حفظ آبروی اسلام و قرآن است علاوه اینجانب با کمال احترام از آن محدث عظیم‌الشأن و از کتابش فصل‌الخطاب انتقاد کرده‌ام و آن را کتاب بی‌ارزش خوانده‌ام ولی سید علامه‌ی معاصر آقای میر سید احمد روضاتی دام‌بقائه در تعلیقات خود بر کتاب جدش محدث نوری (ره) را تضعیف نموده و راجع به تاریخ تألیف محدث نوری (ره) (فصل‌الخطاب) را بیانات و تحقیقات ارزنده دارد که لازم است مطالعه شود رجوع شود به کتاب «مناهج‌المعارف» پاورقی صفحه‌ی:۱۶۰ -۱۵۵ ط- طهران سال: ۱۳۹۲ ه ق.

[۱۵] الحاقه: ۴۶ -۴۴.

[۱۶] الانعام: ۱۲۱.

[۱۷] رجوع شود به اجازه‌ی آیةالله علامه اعلی الله مقامه که در حق بنی‌زهره مرقوم فرموده و در اجازات بحار ثبت است.

[۱۸] لهوف طبع دوم صیدا ص ۱۱۲.

[۱۹] ترجمه‌ی لهوف آقای فهری زنجانی طبع انتشارات جهان ص ۱۹۶.

[۲۰] مثیر الاحزان ص ۵۹ طبع طهران سال ۱۳۱۸ ه ق.

[۲۱] ناگفته نماند: که در علم کلام روشن و واضح است که استبعاد دلیل نمی‌شود.

[۲۲] منتخب طریحی (ره) ص ۴۹۸ ط النجف.

[۲۳] ترجمه‌ی الاثار الباقیة ص ۳۹۲ ط تهران سال ۱۳۲۱ ش.

[۲۴] ملهوف تصحیف است بلکه صحیح (لهوف) است ولی نظر به امانت در نقل همان لفظ تصحیف شده نقل شد.

[۲۵] در نوشتن نام مبارک پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و همچنین یکی از نامهای مبارک ائمه علیهم‌السلام نباید بدون نوشتن صلوات و سلام به مجرد نام مبارک اکتفاء کرد مانند نوشتن اسامی اشخاص عادی رفتار نمود زیرا بی‌ادبی و بی‌احترامی‌است و خروج از آداب قرآن مجید است که در اغلب جاها رسول‌الله صلی الله علیه و آله را با القابش ذکر کرده مگر در چند مورد که مقام اقتضاء کرده که با اصل اسم مبارک ذکر شود یا اقلا اگر صلوات و سلام تفصیلا نگارش داده نشد با علامت (ص) یا(ع) اشاره شود ولی در عبارات بعضی اشخاص در عصر حاضر از باب تبعیت از استعمارگران و اذناب آنها در نوشتن اسامی مبارکه حضرات ائمه علیهم‌السلام رفتار بی‌احترامی و بی‌ادبی پیش گرفته‌اند ولی قرآن مجید می‌فرماید: ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما پس لازم است صلوات و سلام خواه اسامی مبارکه‌ی آنها در زبان آید یا در مقام وجود کتبی به میان آمده باشد فرقی ندارد.

[۲۶] از این نشناختن ابوحمزه معلوم می‌شود این ابوحمزه را وی این قضیه ابوحمزه ثمالی معروف که مانند لقمان زمان خود بوده است نبوده زیرا او از خواص امام (ع) است چطور می‌شود او را نشناسد.

[۲۷] الحسین تالیف علی جلال ص ۷۳ ط قاهره مطبعه سلفیه از طبری و کامل ابن اثیر و از البدایه و النهایه ابن کثیر نقل کرده که یزید از هر طرف با بغض و عداوت مسلمین روبرو شد.

[۲۸] در این عصر ما چند نفر از بزرگترین علمای شیعه وجود داشتند و از مفاخر شیعه بودند و از اکابر فقهاء و مجتهدین و مراجع به

شمار می‌رفتند و عبارت بودند از آیات عظام حاج سید عبدالحسین شرف‌الدین عاملی و استاد اعظم آقای حاج شیخ محمد حسین کاشف الغطاء و آقای حاج سید محسن امین عاملی صاحب اعیان الشیعهٔ و حاج شیخ محمد جواد بلاغی نجفی صاحب کتاب الهدی و کتاب الرحلهٔ المدرسیهٔ که در دفاع از حریم مقدس اسلام و مبارزه با مخالفین شیعه‌ی امامیه و جهاد در راه دین در ردیف طراز اول متکلمین قرار گرفته بودند و نمونه‌ی اکابر علمای سلف مانند شیخ مفید و سید مرتضی علم الهدی و شیخ طوسی قدس الله ارواحهم بودند و در یک عصر جمع شده و خدمات شایان تقدیری نشان دادند و اعیان الشیعه‌ی سید امام امین عاملی از تألیفات شاهکار این عصر است و نگارنده از دو نفر از آن بزرگان دین آقای کاشف الغطاء و آقای سید شرف‌الدین عاملی مجاز بوده و با نگارش اجازه در حق این جانب مفتخرم فرموده‌اند.

[۲۹] رجوع شود به تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۲۷۶ و النظم الاسلامیهٔ تألیف دکتر ضبیحی صالح ص ۲۶۷ ط ۲ بیروت .

[۳۰] ج ۶ ص ۹۶.

[۳۱] از تواریخ معتبره و قرائن دیگر فهمیده می‌شود که در قضیه‌ی مختار ارسال نامه به یزید و دستور وی به ابن‌زیاد درباره‌ی خلاصی مختار به واسطه‌ی کبوتر نامه‌بر شده است ولی در کتاب قرهٔالعین به نحویست که نقل شد والله العالم.

[۳۲] رجوع شود به کتاب قرهٔالعین ص ۷۴ ط تهران سال ۱۳۱۸ ق و ص ۱۰۷ ط نجف.

[۳۳] قرهٔ العین ص ۱۲۷ ط نجف و ص ۸۸ ط طهران سال ۱۳۱۸ ق.

[۳۴] در عبارات جمعی به نظر می خورد و در افواه نیز در سر زبانهاست چنانچه از روضه خوانها هم شنیده می شود که امام علیه السلام حج خود را تبدیل به عمره کرد و از احرام خارج شد و حرکت فرمود این تعبیر و تفسیر اشتباه و بر خلاف آنست که از روایات وارده از اهل بیت علیهم السلام استفاده می شود و آن روایات مورد اعتماد فقهاء محققین است بلکه امام علیه السلام چون می دانست که روز هشتم ذی الحجه حرکت خواهد کرد احرام به عمره مفرده بسته بود و تمام فرمود و حرکت به سوی عراق کرد و این مطلب از رجوع به روایات خصوص بر شخص فقیه روشن است.

[۳۵] الاثار الباقیهٔ ص ۳۳۱ ط اروپا.

[۳۶] ترجمه‌ی الاثار الباقیهٔ ص ۳۹۱ ط تهران سال ۱۳۲۱ ش ناگفته نماند بایستی مترجم نیز مانند اصل کتاب شهر دمشق ذکر می‌کرد نه شهر شام زیرا شام نام استان بزرگیست که فعلا به نام دولت سوریه است و مرکز آن شهرستان دمشق است.

[۳۷] ص ۶۷ ط قاهرهٔ.

[۳۸] رجوع شود به لؤلؤمرجان ص ۱۷۸ طبع سنگی تهران محدث نوری (ره) تصور فرموده که ماندن اسراء ده روز در خانه یزید غیر از ماندنشان مدتی در اسارت در شام است و حال آن که آنطور نیست بلکه منظور طبری کلیه مدت ماندن اسراء در دمشق است.

[۳۹] رجوع شود به کتاب اربعین حاج میرزا محمد ارباب قمی (ره).

[۴۰] کتاب تظلم الزهراء فاضل جلیل رضی بن نبی قزوینی (ره) ص ۱۷۲ طبع تهران سال ۱۳۱۲ ق و در شماره‌ی (۱۷) بیان خواهد شد که مراد از ابوحنیفه آیا ابوحنیفه‌ی مشهور یکی از ائمه‌ی اهل سنت است؟ یا مراد ابوحنیفه سعید بن بیان سائق‌الحاج است قطع حاصل است که مراد سائق‌الحاج است زیرا ابوحنیفه‌ی امام در سال ۱۵۰ ه وفات کرده و هارون در ۱۴۸ ه متولد شده است.

[۴۱] یعنی به جهت خوشدلی از هارون و اعانت بر اعمال وی که با شدت از وی خوشحال باشم.

[۴۲] رجوع شود به مکاسب شیخ اعظم انصاری (ره) و کتب حدیث امامیه رضوان الله علیهم باید به دیکتاتوری هارون ظالم پی برد گویا صفوان بنده و برده‌ی حلقه به گوش و غلام زر خریدش بوده و چه گناه بزرگی داشته که او را بکشد در صورتی که اگر عبدش هم بود حق کشتن نداشت.

[۴۳] هود: ۱۱۳.

[۴۴] ص ۳۵۴ ط تبریز به سال ۱۳۰۸ ق.

[۴۵] محمد بن عبدالملک مشهور به ابن زیات در زمان معتصم و واثق عباسی به وزارت آن دو شاه متصدی بوده و از ستمکاران روزگار است و او صاحب تنور معروف است که به گمان پلید خود مقصرین را در آنجا تحت شکنجه قرار می‌داد و می کشت و چون متوکل به شاهی قدم گذاشت او را کشت و رفتار وی با آن مردی که معجزه‌ی امام جواد علیه‌السلام را در شام نقل کرده بود مشهور و در حالات آن حضرت در کتب معتبره مسطور است و از علماء عامه نیز آن معجزه را نقل کرده‌اند رجوع شود به نور الابصار شبلنجی ص ۱۴۰ ط مصر سال (۱۳۲۰) ق و فصول المهمه‌ی ابن صباغ مالکی.

[۴۶] از فقرات دعاء افتتاح است که از معتبرترین و صحیح‌ترین دعاهاست و بسیار مشهور و در کتب ادعیه مذکور است.

[۴۷] الغدیر ج ۱۰ ص ۱۷۹ ط تهران.

[۴۸] تاریخ کوفه سید حسین براقی نجفی با اضافات مهمه و تحقیقات علامه‌ی کبیر سیدنا آقای سید محمد صادق آل بحر العلوم طباطبائی ادام‌الله بقائه ص ۲۲۷ ط نجف سال ۱۳۵۶ ه ق.

[۴۹] رجوع شود به کامل ابن اثیر حوادث سال ۳۴ -۳۳ هجری و مجلد خلفای ناسخ‌التواریخ و غیره گرچه به متفردات ناسخ و بر نقلیاتش اعتماد نیست ولی در این مطالب با تواریخ معتبره موافق است و متفرد نیست.

[۵۰] کتاب الخرائج و الجرائح از کتب معتبره و نفیسه است و دارای نکات جالب و فوائد زیادیست که در کتب دیگر به چشم نمی‌خورد.

[۵۱] هرثمهٔ از سرلشگرها و قائدین جیش مأمون‌الرشید عباسی و از جان‌نثاران مخصوص وی بود و مأمون را در ظلمها و ستمهای او کمک کرده و به مصداق فرمایش رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم که فرموده: من اعان ظالما علی ظلمه سلطه الله علیه- بالاخره در اثر سعایت ذوالریاستین که وزیر خائن بیش نبود او به مجرد این که از عراق حرکت و وارد مرو شد در سال دویست از هجرت او را مأمون کشت و صدوق علیه‌الرحمه روایتی از هرثمهٔ راجع به وفات امام رضا علیه‌السلام در عیون اخبار الرضا علیه‌السلام نقل کرده که هرگز با تاریخ وفات امام رضا علیه‌السلام نمی‌سازد زیرا امام علیه‌السلام در سال ۲۰۳ از هجرت از دنیا رحلت فرموده چنانچه در تعلیقات خود بر انوار نعمانیه‌ی سید محدث جزائری (ره) تحقیق کرده‌ام به آنجا مراجعه شود و پسرش یحیی در اثر کرامات حضرت امام‌هادی سلام‌الله‌علیه شیعه و مؤمن شده ولی از اعوان ظلمه محسوب است.

[۵۲] خرائج ص ۲۰۹ مطبوع با اربعین مجلسی (ره) و کفایهٔ الاثر خزاز رازی قمی (ره) در سال ۱۳۰۵ ه ق ط تهران.

[۵۳] رجوع شود به جلد ۳ کشف الغمهٔ ص ۲۵۵ ط تهران سال ۱۳۸۱ ه.

[۵۴] ص ۱۱۲ ج ۲ تاریخ یعقوبی ط نجف.

[۵۵] رجوع شود به نهضت الحسین (ع) ص ۱۳۱ ط نجف. جمع کثیری از علماء و مورخین و محققین تصریح کرده‌اند که ورود اسراء خاندان نبوت (ع) به شام در اول ماه صفر سال ۶۱ بوده است.

[۵۶] ثمرات الانوار ص ۱۸۳ -۱۸۲ ج ۳ ط تبریز و کتابی که از آن نقل کرده (مزامیر الاولیاء) نام دارد و شاید مزامیر الاولیاء مرحوم حاج سید محمد باقر موسوی اصفهانی متوفی (۱۳۳۵) ه باشد که در سال (۱۳۵۳) ه. ق در دو مجلد در نجف چاپ شده و در مواعظ و مصائب است و او از کجا نقل کرده؟ باید مراجعه شود و اصل مدرکش به دست آید و از نقل کردن قتل مختار شریح قاضی کوفه را که نسبت به مختار داده اندازه‌ی اعتماد بر آن نقل نمایان است زیرا مختار شریح را نکشته است و کلماتی به شریح نسبت داده که آن کلمات از ابن‌عربی مالکی در کتاب العواصم من القواصم نقل شده و او از نواصب است و مخفی نماند که سید محمد باقر صاحب مزایمر الاولیاء ساکن گنجه بوده و تألیفاتش در مواعظ است چون سمت واعظی داشته و او صاحب مرقاهٔ الایقان است که چندان اعتماد را نشاید. تا اینجا در طبع اول کتاب نگارش یافته بود و بعدا کتاب «مزامیر الاولیاء» را سید جلیل صدیق معظم فاضل

آقای حاج سید تقی آل‌هاشم پیدا کرده بود پیش اینجانب آورده و کاملا ملاحظه شد کتاب نامبرده برای اهل منبر نوشته شده مؤلف عینا کلمات و تعبیرات منبری خود را به قلم آورده و بر نقلیات خود اغلب مدارک و مصدر نقل نمی‌کند و فتوای شریح را که با عبارات تازه و ابدا شباهت به عبارات زمان واقعه‌ی کربلاء ندارد نقل نموده و ابدا مصدر نقل خود را ذکر نکرده است یعنی کتاب مزایمر الاولیاء نامبرده چنانچه بر اهلش مستور نیست کتابی نیست که مصدر نقل قرار داده و اعتبار و اعتماد بر نقلیاتش شود. و مؤلفش چنانچه گفته شد مرحوم حاج سید محمد باقر اصفهانی گنجوی مشهور مجتهدزاده است و فتوای شریح را که جعلی بودنش از عبارات آن نمایان است با بعض قصه‌های مجعوله در صفحه‌ی ۱۳۵ ج ۱ ط نجف نقل کرده است. خداوند موفق کند که از مصادر مورد اعتبار و اعتماد فتوای شریح پیدا گردد. و ناگفته نماند که مرحوم خطیبی نامبرده اصرار به اعتبار عید نورزو فعلی که مرسوم است داشت در صورتی که نوروزی که حضرت امام صادق سلام‌الله‌علیه به معلی ابن‌خنیس فرموده یا نوروزی که در زمان منصور دوانیقی بوده که امام کاظم سلام‌الله‌علیه فرموده که من همچو عیدی در اسلام نیافتم ربطی به این نوروز که در این زمانها متداول شده ندارند این نوروزی که اول حمل است و برقرار در آن روز کرده‌اند این نوروز جلالی، ملک شاهی، سلطانی، ملکی نسبت به سلطان جلال‌الدولهٔ ملک شاه سلجوقی می‌باشد که از سال (۴۷۱) ه در آن روز تعیین نموده‌اند تعجب از بعضی از بزرگان است که فرموده مشهور در زمان ما نوروز عبارت از اول حمل است و روایت معلی را تطبیق با آن کرده ولی تحقیق نفرموده که از کدام زمان مشهور شده در صورتی که از سال (۴۷۱) ه. ق به این طرف مشهور شده است و در زمان امام صادق (ع) معلوم نیست کدام روز بوده رجوع شود درباره‌ی تحقیق این مطلب به تاریخ ادبیات آقای جلال‌الدین (همما) ص- ۲۴۹- ج ۲ ط-تبریز سال (۱۳۴۸) ه و تاریخ کامل ابن اثیر. و بعضی که در خصوص نوروز به تألیف پرداخته و از بزرگان به آن تقریظ نوشته به این مطلب که نگارش یافت متوجه نشده است.

[۵۷] ادعاء صبح الاعشی نسبت به (یزید) چنانچه در این کتاب گفته شده حرفی است که تراشیده‌اند معلوم نیست حقیقت داشته باشد و در مقام تعارض نقل صبح‌الاعشی با نقل خلیل قدس‌سره که لفظ «برید» را عربی می‌داند معلوم است که قول خلیل رحمه الله که از ارکان ائمه‌ی لغت و آداب است مقدم است گمان زیاد می‌رود که عجمها قول صبح‌الاعشی را تراشیده باشند چنانچه در جاهای زیادی این موضوع را عملی کرده‌اند.

[۵۸] چون تعبیر (مال) از حیوانات اصطلاح اهل بادیه و بیابان است رجوع شود به المنجد.

[۵۹] این تاریخ تولد کسی است حسن محمد قاسم در (السیده زینب) مقدمه‌ی اخبار الزینبات ذکر کرده درست نیست چنانچه تحقیق آن بیاید.

[۶۰] مجمع الرجال قهپائی (ره) ج ۶ ص ۲۵۵ ط اصفهان، و تنقیح المقال ج ۳ ص ۳۱۴ ط نجف.

[۶۱] عمدهٔ الطالب ص ۳۲۴ ط نجف.

[۶۲] الذریعهٔ ج ۱ ص ۲۳۲ ط نجف.

[۶۳] عبارت از حسن مثنی است که در کربلاء در حضور عمویش سیدالشهداء (ع) بوده و زخم برداشته و یک دستش از بدن جدا گردیده چنانچه در کتب معتبره نقل شده است و روایت مزبوره ملحق شدن او را پس از مداوا به وی در کوفه به اسراء اهل‌بیت (ع) تأیید می‌کند و او را با اسراء نزد یزید پلید برده‌اند.

[۶۴] عبارت عربی اصل کتاب این است فاقمنا ثلاثه ایام بلیاها و نساء بنی‌هاشم و اهل المدینه مجتمعون حولنا به این نکته باید در اینجا اشاره کرد که خاندان رسالت در اقامه‌ی عزا بعد از ورود به مدینه برای سیدالشهداء(ع) از آداب شرع پا به کنار نگذاشته و از سه روز تجاوز نکرده‌اند در صورتی تعزیه‌ی سیدالشهداء (ع) همیشه هست و برچیده نمی‌شود و سال به سال تجدید خواهد شد اما نسبت به سائر اشخاص شیخ طوسی (ره) در مبسوط فرموده: و یکره الجلوس للتعزیه یومین و ثلاثه ایاما اجماعا- مبسوط ج ۱ ص

۱۸۹ ط تهران و البته عمل به مشهور است و سه روز کراهت ندارد و اجماع منقول شیخ شده است گر چه در زمان ما مردم در تعزیت و اقامه‌ی عزا بر اشخاصی که از دنیا رحلت می‌نمایند خصوصا از طبقه‌ی علماء و فقهاء باشد از آداب و دستور شرع به کنار رفته و از حد و از حد خارج گشته‌اند و روز به روز تشریفات بی‌جا را زیادتر و زحمات و تضییع اوقات را بیشتر می‌کنند

[۶۵] ظاهرا مراد حضرت محمد حنفیهٔ است.

[۶۶] در عبارات روایات عبیدلی مکرر تصریح شده که والی مدینه به یزید پلید نامه نوشت و او هم به وی جواب نوشته و دراندک مدت این سئوال و جوابها به وسیله نامه عملی شده معلوم می‌شود وسیله‌ی داشته‌اند که این مخابرات به توسط آن انجام یافته و چنانچه تحقیق خواهد شد وسیله عبارت از کبوتر نامه‌بر یا برید بوده که شرح داده خواهد شد.

[۶۷] بانوی عصمت سلام‌الله‌علیها در این جملات اشاره به این فرموده: که قضیه‌ی مصیبت عظمی واقعه‌ی کربلاء موضوعی است که انبیاء و مرسلین و خصوص خاتم النبیین صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آن را خبر داده بوده‌اند.

[۶۸] ورود آن بانوی عصمت به مصر در اواخر رجب یا اوائل شعبان ۶۱ هجرت چنانچه از سائر تواریخ به دست می‌آید چندان منافات با یکدیگر ندارند.

[۶۹] ص ۲۴ ط ۲ تبریز.

[۷۰] علامه‌ی محدث ثقه‌ی جلیل آقای حاج ملا علی واعظ خیابانی ابن عبدالعظیم تبریزی (ره) صاحب مجلدات کتاب وقایع الایام از اعاظم محدثین و متتبعین و اهل تحقیق امامیه و در احاطه و اطلاع دریای بی‌پایان بود وقتی در عرشه‌ی منبر قرار می‌گرفت از جهت اطلاعات تاریخی و حدیث و رجال و معرفت به کتب و مصنفات و تواریخ و حالات مؤلفین آنها و تحقیق در صحت و یا وقوع تحریف در آنها مثل دریا موج می‌زد نگارنده قبل از تشرف به حوزه‌ی علمیه‌ی قم و نجف اشرف در تبریز از آن محدث واسع الاطلاع زیاد استفاده کرده‌ام و هر کس به مجلدات وقایع او خصوصا مجلد صیام نظر کند به زحمات و خدمات و مطالعات او پی می‌برد در سال (۱۳۶۷) ه. ق از دنیا رحلت کرد و (خیابان) که وی منسوب به آنجاست یکی از محله‌های معروف تبریز واقع در طرف شرقی شهرستان عزیز ماست که هنوز اهتمامی به عمران و آبادانی آن نمی‌شود و از آن محله اشخاص نامی ظهور کرده‌اند مانند محدث جلیل خیابانی (ره) صاحب وقایع الایام و استاذنا العلامهٔ المدرس آقای میرزا محمد علی خیابانی (ره) صاحب ریحانهٔ الادب متوفی (۱۳۷۳) ه. ق و صاحب نهضت و قیام مرد عالم وطنی شهیر ناطق زبردست آقای شیخ محمد خیابانی شهید در سال (۱۳۳۸) ه. ق که برای مخالفت با قرارداد وثوق لدولهٔ با انگلسیها که خیانت بود در تبریز قیام کرده بود و صدیقنا العالم الجلیل آقا میرزا محمد خیابانی مشهور به بالا مجتهد (قدس‌سره) نیز از آن محله مشهور شده است که در سال (۱۳۹۱) ق وفات یافت و مجاز با اجازه‌ی اجتهاد از سیدنا الاستاذ آیهٔ‌الله الحجهٔ الکوهکمری (قدس‌سره) بود و جزوه‌ای در حالاتش چاپ و منتشر است و سالهای متمادی در ماه رمضان المبارک بعد از نماز جماعت نگارنده به منبر می‌رفت و مردم را با بیانات علمی خود مستفیض می‌نمود رحمهٔ الله علیه. آیهٔ الله فقیه فقید آقای حاج میرزا فتاح شهیدی (ره) صاحب حاشیه‌ی مکاسب شیخ انصاری (ره) در آن محله در سال (۱۲۹۶) ق از مادر تولدی یافته و در سال (۱۳۷۲) هجری قمری در همان محل از دنیا رحلت کرده و در همان محله در قبرستان طوبائیه در مقبره‌ی مخصوص مدفون شده است شخص مجتهد فقیه بود با والد ما جدم قدس‌سره صداقت داشت و از اوائل ورود مرحوم آقای شهیدی به نجف اشرف با هم بودند و نسخه‌ی خطی از کتاب فصول الاصول که آن زمانها کتاب درسی طلاب بود با هم تصحیح فرموده و بر آن تعلیقات ارزنده نوشته‌اند و همان نسخه فعلا در کتابخانه‌ی ما موجود است و مرحوم آیهٔ‌الله شهیدی به حفظ آن نسخه کرارا به این جانب توصیه می‌فرمود از نجف اشرف که مراجعت نمودم چند ماه قبل از وفاتش در تبریز حضورش را درک کردم بلاعقب از اولاد ذکور وفات یافت و دختری بیش نداشت. و علامه‌ی کبیر شهیر و متکلم توانای عظیم آقای حاج میرزا عبدالحسین امینی صاحب کتاب نفیس (الغدیر) چنانچه در مقدمه‌ی کتاب شهداء الفضیلهٔ نوشته شده در سال (۱۳۲۰) قمری در این

محله دیده به دنیا گشوده و والدش آقا میرزا احمد مشهور به جناب مردی بسیار محبوب‌القلوب و سلیم‌النفس و با والد ما جدم (قدس‌سره) صداقت کامل و ثابت داشت علامه‌ی امینی صاحب الغدیر در سال (۱۳۹۰) ق در تهران از دنیا رحلت و در نجف اشرف مدفون شد رحمةالله‌علیه.

[۷۱] الفردوس الاعلی ص ۲۴ ط ۲ تبریز.

[۷۲] علامه‌ی کبیر و متضلع متبحر شهیر آقای میرزا محمد علی اردوبادی در فنون متنوعه از فقه و کلام و دیگر علوم استاد بود و در ادب و نویسندگی به زبان عرب ید بیضا می‌نمود و در نظم و نثر عربی سرآمد روزگار خویش و در نظم فارسی نیز مهارت داشت نگارنده مدتی در نجف اشرف حضورش را غنیمت دانسته و استفاده می‌کردم و آثاری دارد و مقدمه‌ی کتب زیادی با آثار قلمی او مزین است رحمةالله‌علیه در سال (۱۳۸۰) ه. ق در ماه صفر در نجف وفات یافت.

[۷۳] رجوع شود به وقایع تتمه‌ی محرم ص ۳۸۷ ط تبریز.

[۷۴] در هند به سال (۱۳۵۴) ه. ق طبع شده است.

[۷۵] تنقیح المقال ج ۳ فصل النساء ص ۷۹ ط نجف .

[۷۶] در اینجا مناسب است که به کلمات شیخنا الاستاد کاشف الغطاء (ره) در کتاب جنة المأوی رجوع شود ص ۲۴۸ -۲۴۷ ط- ۱ تبریز و ص ۸۱ ط ۲ تبریز سنة: (۱۳۹۷) ه. ق.

[۷۷] چنانچه در علم امام(ع)ص ۲۸۷ از وسائل الشیعة شیخ حر عاملی قدس‌سره نقل شده در روایت عمار است: اخرجت جنازة ام‌کلثوم بنت علی و ابنها زید بن عمر و فی الجنازة الحسن و الحسین و عبدالله بن عمر و عبدالله بن عباس و ابوهریره فوضعوا جنازة ممایلی الامام و المرأة ورائه و قالوا هذا هو السنة. ولی تزویج عمر ام‌کلثوم را محل شبهه و اختلاف است که موضوع تحقق یافته یا نه؟ کسانی که جزم به وقوع موضوع می‌کنند سخت در اشتباهند چنانچه تحقیقش خواهد آمد.

[۷۸] در ملحقات به کتاب ترجمه‌ی علم امام(ع)با شواهد و قرائن آشکار تحقیق کرده‌ام که مراد از ام‌کلثوم که شب نوزدهم ماه مبارک رمضان امام أمیرالمؤمنین علیه‌السلام در خانه‌ی آن دخترش بود عبارت از زینب کبری علیهاالسلام عیال عبدالله بن جعفر طیار می‌باشد و به وی مهمان بود رجوع شود به کتاب علم امام(ع)ص ۲۲۱.

[۷۹] (تنبیه).

[۸۰] تتمه‌ی محرم الحرام ص ۳۸۴ تبریز.

[۸۱] آنچه ثقافه نقل کرده به این عبارت است: هذا قبر زینب الوسطی بنت علی بن ابیطالب(ع).

[۸۲] کتاب نامبرده از تألیفات علامه آقا سید حسن صدر کاظمینی(ره)است.

[۸۳] اعیان الشیعة ج ۳۳ ص ۲۰۷ بیروت.

[۸۴] ترجمه‌ی علم امام(ع)ص ۲۲۳ -۲۲۱ و ص ۲۸۶- ۲۸۸ ط تبریز.

[۸۵] تهذیب التهذیب ج ۵ ص ۲۹۷ شماره ۵۰۴.

[۸۶] مقدمه‌ی جمهرة انساب العرب به قلم عبدالسلام محمد هارون ص ۷ ط ۲ دار المعارف مصر- قاهره سال (۱۳۹۱) ق.

[۸۷] در سال (۱۲۹۵) ه. ق وفات یافته است این آخوند(اوف‌ها)و این طالب(اوف‌ها)بودند که اساس و شالوده‌ی فتنه‌ی روسیه و قفقاز را در زمان روسهای تزاری با بی‌دین کردن مردم فراهم آوردند تابعین آنها هم فعلا در ایران ما در آن خیالند. و بدون شک آخوند اوف و طالب اوف از غرب‌زده‌های بیشتر از نود و یا یک‌صد سال قبل بوده‌اند خیال کرده‌اند که دین اسلام با علوم صنعتی و طبیعی نمی‌سازد در صورتی که اگر در عصر آنها آن خیال باطل به ذهن‌ها آمده بود در عصر ما کاملا روشن شده که اسلام مردم را به علم و صنعت دعوت می‌کند و آن حرفها از افتراهای دشمنان به اسلام است.

[۸۸] رجوع شود به منهاج الدموع چاپ سوم ص ۴۰۰ ط قم.

[۸۹] رجوع شود به تنقیح المقال مامقانی ره ج ۳ ص ۲۰۴.

[۹۰] رجال کشی ص ۸۰ ط دانشگاه مشهد مقدس.

[۹۱] به صفحه: (۳۴) و (۳۵) این کتاب رجوع شود.

[۹۲] تاریخ کامل ج ۴ ص ۶ ط بیروت.

[۹۳] قادسیه از دهات اطراف کوفه است.

[۹۴] رجوع شود به رجال کشی (ره) طبع دانشگاه مشهد ص ۳۱۸ جزء ۴ سال ۱۳۴۸ ه ش با فهرست آقای مصطفوی صاحب کتابفروشی بوذرجمهری در تهران و نسخه‌ی رجال کشی (ره) ایضا ص ۲۷۰ طبع نجف به تصحیح آقای سید احمد حسینی. و تنقیح المقال مامقانی (ره) و سفینهٔ البحار قمی (ره) و به تعلیقات کتاب رجوع شود.

[۹۵] ص ۱۷۲ ط تهران سال ۱۳۱۲ ق کتاب تظلم الزهراء تألیف فاضل جلیل آقا رضی‌الدین بن نبی قزوینی رحمه الله است که از تألیف آن در سال ۱۱۱۸ ه ق فارغ شده و او غیر از آقا رضی قزوینی (ره) صاحب کتاب لسان الخواص است محدث خیابانی (ره) در تتمه‌ی محرم ص ۱۱۲ گوید (صاحب تظلم الزهراء از علماء متبحرین متأخرین است). کتاب نامبرده نقلیاتش متقن و در تمامی مواضع مدرک و مصدر نقلیات خودش را ذکر کرده و سند آنچه نقل نموده ارائه می‌دهد ولی بعضی از فضولان خرابکار درنسخه‌ی آن کتاب دخالت کرده و در نسخه‌ی که از آن کتاب در سال ۱۳۱۲ ق به طبع رسیده دس و وضع کرده‌اند چنانچه علامه محدث خیابانی (ره) نسخه‌ی صحیح خطی از آن پیدا نموده و تحقیقات ارزنده‌ی درباره‌ی آن کتاب به عمل آورده و مواضع دس شده و اشتباه کاری را تعیین فرموده است رجوع شود به تتمه‌ی محرم مجلد چهارم از وقایع الایام از ص ۱۱۲ تا ص ۱۲۱ به یاد دارم مرحوم محدث خیابانی (ره) درباره‌ی مجالس المتقین که به نام شهید فقیه آقا شیخ محمد تقی قزوینی برغانی قدس‌سره چاپ و منتشر است همین تحقیقات را می‌کرد و اظهار انزجار و تأسف از دخالت نااهلان و دس و وضع کنندگان در آن کتاب می‌فرمود که به کلی کتاب را تحریف و از انتفاع انداخته‌اند به طوری که نتوان آن را بر شیخ شهید فقیه قزوینی (ره) نسبت داد ولی خنده‌آور اینجاست که اخیرا کتابی به نام خرافات اجتماع انتشار یافته و کتاب مجالس المتقین کذائی را که اشاره بر آن شد به علامه‌ی مجلسی (ره) نسبت داده و بعد بنا گذاشته انتقاد بر محتویات و مطالب آن کرده و ملتفت نشده که اولا- مجالس المتقین از تألیفات علامه‌ی مجلسی (ره) نیست و ثانیا کتاب مزبور تحریف شده و بر آن دس و وضع کرده‌اند که آن را به کلی از اعتبار و اعتماد ساقط کرده است و مطالب دس شده برآن از مؤلف آن نیست و خود این عمل ناهنجار از انتقادکننده و نسبت آن کتاب به علامه‌ی مجلسی (ره) و عدم اطلاع از تحریف آن کتاب از خرافات روزگار ما محسوب است و باید نویسنده‌ی آن انتقاد از روح مقدس علامه‌ی مجلسی (ره) معذرت خواسته و آن لکه‌ی سیاه را از کتاب خود محو نماید.

[۹۶] از کلمه‌ی: وفی غیر المصباح تا کلمه‌ی: من صفر در نسخه‌ی مطبوعه از تظلم الزهراء در سال ۱۳۱۲ قمری افتاده و عبارت (کلاهما) شاهد آنست چنانچه عبارات از خود اقبال سید (ره) تصحیح شد رجوع شود به اقبال ص ۵۸۹.

[۹۷] از این عبارت سید (ره) معلوم است که اجتماع خاندان رسالت با جابر روایت شده و بعید نیست که در همان روایت عطیه و ذیل همان خبر باشد که عمادالدین طبری در بشارت المصطفی مسندا نقل کرده است گر چه در نسخه‌ی مطبوعه از بشارهٔ المصطفی در نجف آن را ندارد ولی از قرائن فهمیده می‌شود که ذیل همان روایت است و اصل تقطیع از قدماء محدثین واقع شده اساس تقطیع در روایت عطیه از آنها می‌باشد گر چه شخص تقطیع‌کننده را نمی‌شناسیم چنانچه تحقیق خواهیم کرد ان‌شاءالله تعالی.

[۹۸] صبح الاعشی ج ۱۴ ص ۳۶۷.

[۹۹] ناگفته نماند که اسلام تساوی و تعادل را حکم فرما نموده و مواسات را برقرار کرده در عین حال از عدالت خارج نشده و ظلم

را روا نداشته است تساوی و تعادلی را روا دانسته که موافق عدل و داد باشد.]

[۱۰۰] رجوع شود به کتاب نظام الحکومة النبویة المسمی‌التراتیب الاداریة ج ۱ ص ۱۹۱ و ص ۲۴۶ ط بیروت و کتاب (القاموس الاسلامی) ج ۱ ص ۳۰۹ ط مصر و کتاب النظم الاسلامیة تألیف دکتر صبحی صالح ط بیروت و صبح الاعشی ج ۱۴ که بهترین مصدر و دارای نکات زیاد است و تاریخ (التمدن الاسلامی) تألیف جرجی زیدان ج ۱ ط دارالهلال.

[۱۰۱] صبح الاعشی ۱۴:۳۶۸.

[۱۰۲] ج ۱ ص ۱۹۲ ط بیروت.

[۱۰۳] در اینجا باید مکالمه‌ی یک نفر قائد و سرلشکر اسلامی را با یک نفر قائد غیرمسلمان مورد دقت و تأمل قرار داد که چطور اگر کسی مسلمان شد او را از هر جهت با خودش یکسان و مساوی می‌داند و ابدا به جزئی برتری بر خودش نسبت به وی قائل نیست بلکه او را اگر اسلام بیاورد از خودش افضل می‌داند.

[۱۰۴] خالد می‌گوید: که رسول‌الله صلی الله علیه و آله از غیب به ما خبر می‌داد ولی در روزگار ما جمعی در ایران ما از تازه به دوران رسیدها می‌گویند: آیا پیغمبر و امام علیه‌السلام غیب می‌داند؟ در صورتی که قرآن مقدس با صراحت غیب را به پیغمبر و امام علیه‌السلام ثابت می‌کند چون به پیغمبر که ثابت کرد امام علیه‌السلام نیز مثل اوست زیرا فرقی ندارند مگر در منصب نبوت که امام علیه‌السلام آن منصب را ندارد عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول. از استثناء معلوم می‌شود که به هر کس از پیامبران که خدا او را برگزیده و پسندیده غیب را تعلیم می‌فرماید و اگر تعلیم نفرموده باشد باید استثناء معنی نداشته باشد در صورتی که استثناء بدون شک تحقق یافته و خدا بر آن که از پیامبران خواسته غیب آموخته است و علاوه بر آیات قرآنی دیگر که شاهد مطلب است و در محل خود بیان شده است.

[۱۰۵] تاریخ کامل ج ۲ ص ۴۱۲ ط بیروت.

[۱۰۶] النص و الاجتهاد تألیف سیدنا شرف‌الدین عاملی (ره) ص ۱۵۲ ط ۳ نجف.

[۱۰۷] النص و الاجتهاد ص ۲۸۷ ط ۳ نجف.

[۱۰۸] رجوع شود به تاریخ کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۹۶ ط بیروت و به اعتراضاتی که بر خلیفه در آن قضیه وارد است رجوع شود به (الغدیر)ج ۶ ص ۱۳۷ ط تهران.

[۱۰۹] ج ۱۴ ص ۳۷۱.

[۱۱۰] نهج‌البلاغه ج ۴ ص ۵۲۷ ط بیروت به تحقیق عبدالعزیز سید الاهل و در شرح عهد مالک اشتر رجوع شود به کتاب: الراعی و الرعیة تألیف توفیق الفکیکی ط ۲ بغداد به سال (۱۳۸۲) ه. ق که از تألیفات نفیسه است.

[۱۱۱] تاریخ التمدن الاسلامی جرجی زیدان ص ۲۴۱ ج ۱ ط دارالهلال.

[۱۱۲] صبح الاعشی ج ۱۴ ص ۳۶۹.

[۱۱۳] رجوع شود به کتاب وقائع الشهور و الایام تألیف آقا شیخ محمد باقر بیرجندی رحمه الله صاحب کبرت احمر ص ۵۳ ط تهران به سال ۱۳۵۲ قمری مرحوم بیرجندی بسیار مبالغه در انکار آمدن اسراء به کربلاء در اربعین اول کرده است و مدرکی غیر از استبعاد که دلیل نیست ندارد و غیر از تعصب‌ورزی به استادش محدث نوری (ره) چیز دیگری نیست خیال کرده مقام فتوا است که نظر خود را اظهار کند و متوجه نشده که قضیه‌ی تاریخی است و بی‌جهت یک موضوع این اندازه شهرت پیدا نمی‌کند و بایستی در تواریخ و حالات زمان یک هزار و سیصد سال تقریبا قبل را تحقیق و بررسی نماید و حقیقتی را که در خارج واقع شده به دست بیاورد تا نسبت نوشتن کذب صریح را به بعضی از بزرگان علماء و اکابر فقهاء ندهد غفر الله تعالی له و لنا بحق محمد و آله الطاهرین سلام الله علیهم اجمعین.

[۱۱۴] لؤلؤ مرجان ص ۱۷۰ -۱۶۹ طبع قدیم تهران به سال ۱۳۱۹ قمری.

[۱۱۵] رجوع شود به تعلیقات علم امام علیه‌السلام ص ۲۸۳ -۲۸۱ ط تبریز. درباره یک موضوع تاریخی روشن نموده‌ام که چطور بعضی از مؤرخین به اختصار کوشیده و نظائر آن زیاد است که با اختصار گذشته‌اند.

[۱۱۶] ناگفته نماند که عبارت کفعمی (ره) در مصباح در نقل وقایع ماه صفر این است: (و فی العشرین رجوع حرم الحسین علیه‌السلام الی المدینهٔ) در این عبارت دو احتمال است یکی رجوع از شام دومی رجوع از کربلاء به مدینه و لذا عبارت صریح در رجوع از شام نیست.

[۱۱۷] لؤلؤ مرجان ص ۱۷۱ طبع قدیم طهران.

[۱۱۸] مسار الشیعهٔ ص ۵۰ ط مصر سال ۱۳۱۳ ق.

[۱۱۹] نسخه‌ی خطی با خط نسخ بسیار زیبا در سال ۱۳۰۸ هجری قمری نوشته شده و با رساله‌ی (عقد الطهماسبی) تألیف علامه‌ی جلیل شیخ الاسلام آقا شیخ حسین بن عبدالصمد حارثی والد شیخنا البهائی قدس‌سرهما در یک مجلد به قطع جیبی با جلد نرم چرمی در کتابخانه‌ی ما موجود است.

[۱۲۰] مسار الشیعهٔ ص ۳۶ ط مصر و نسخه‌ی مخطوطه.

[۱۲۱] مسار الشیعهٔ ص ۴۳ ط مصر.

[۱۲۲] مسار الشیعهٔ ص ۴۸ ط مصر.

[۱۲۳] همان مصدر و صفحه از طبع مصر.

[۱۲۴] ص ۲۶۵ ارشاد ط تبریز به سال ۱۳۰۸ ق.

[۱۲۵] ارشاد ص ۱۶۳ ط تبریز به سال ۱۳۰۸ ق.

[۱۲۶] بحارالانوار ص ۱۰۷ مجلد ۴۲ طبع جدید از اجزاء ۸ جزء از مجلد تاسع. عین عبارات شیخ مفید (ره) در اضافات کتاب نقل خواهد شد به تعلیقات رجوع شود.

[۱۲۷] لؤلؤ مرجان ص ۱۶۱.

[۱۲۸] رجوع شود به کتاب نفحات اللاهوت فقیه اعظم شیخ علی کرکی عاملی قدس‌سره مشهور به (محقق ثانی) صاحب جامع المقاصد متوفی (۹۴۰) ه. ق ص ۶۰ -۵۹ ط نجف که در سال (۱۳۶۰) ه. ق طبع گردیده و نظر به مصلحت محیط عراق نسبت طبع آن را به مطبعه‌ی سعادت تبریز داده‌اند، قصه‌ی رمد چشمهای مبارک امیرالمؤمنین علیه‌السلام در جنگ خیبر و اعجاز نشان دادن رسول‌الله صلی الله علیه و آله درباره‌ی او در کتب سیر و تواریخ از متواترات بوده و قابل آن نیست که کسی بتواند انکار نماید. رجوع شود به تاریخ طبری ج ۲ ص ۳۰۱ -۳۰۰ ط مطبعه‌ی استقامه‌ی قاهرهٔ و تاریخ کامل ابن الاثیر ج ۲ ص ۲۲۰ ط بیروت و سیره‌ی ابن هشام ج ۳ ص ۳۸۶ ط مطبعه‌ی حجازی- قاهرهٔ و الریاض النضرهٔ محب طبری ج ۲ ص ۲۵۰ ط ۲ قاهرهٔ، تاریخ ابن خلدون بقیهٔ الجزء الثانی ص ۳۹. البدایهٔ و النهایهٔ ابن کثیر ج ۴ ص ۱۸۷. الموسوعهٔ فی سماحهٔ الاسلام ج ۲ ص ۹۴۵ ط مصر- مطالب السئول ص ۴۰ ط فرهاد میرزا به سال ۱۲۸۷ ق.

[۱۲۹] لؤلؤ مرجان ص ۱۶۱.

[۱۳۰] لؤلؤ مرجان ص ۱۶۵.

[۱۳۱] وقوع قضیه در صفین با نقل مرحوم نراقی (ره) از حضرت زهراء (ع) که در حال نماز بیرون بیاورید درست در نمی‌آید زیرا واضح است که در زمان جنگ صفین صدیقه‌ی طاهره سلام‌الله‌علیها از دنیا رحلت فرموده بود.

[۱۳۲] جامع السعادات ج ۳ ص ۳۲۴ ط نجف علامه‌ی محقق نراقی (ره) کاش مدرک فرمایش خود را که فرموده. (و روی انه وقع

الخ) نقل می‌کرد بسیار محتمل است مصدر نقل سید یزدی (ره) و محقق نراقی (ره) شهرت این قصه میان مردم است زیرا هنوز این قصه در کتب و مصنفاتی که از مصادر است پیدا نشده والله الموفق. تا اینجا در طبع اول کتاب نگارش یافته و بعدا مدرک بسیارم معتبر به دست آمد و این قصه را در نظر بسیار مورد اعتماد می‌سازد و آن نقل کردن آیةالله علامه (ره) در منهاج الکرامهٔ است زیرا آن بزرگوار بدون مدرک صحیح مطلبی را نقل نمی‌فرماید. و نقل محقق نراقی (ره) که قضیه در زمان حیات صدیقه‌ی طاهره سلام‌الله‌علیها واقع شده معارض با نقل محدث نوری (ره) است که در صفین واقع شده است.

[۱۳۳] چنانچه بعض قضایا در افواه شهرت پیدا می‌کند و از منبریها در بالای منبر برای گرم کردن مجلس با آب و تاب نقل می‌کنند و پس از مدتی که شهرت به سزا کرد وارد کتابها می‌نمایند نظیر این قضیه در یکی از کتب ضعیفه که در عصر حاضر تألیف شده دیدم که نوشته: حضرت سجاد علیه‌السلام علی اصغر را در موقع دفن بر روی سینه‌ی حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام گذاشت و آن طور دفن فرمود اولا: جنازه را در قبر در طرف راست می‌خوابانند که رویش به قبله باشد و مثل حال احتضار نمی‌خوابانند که سینه به طرف آسمان باشد تا جنازه‌ی طفل روی آن گذاشته شود اگر گوید: در مقابل سینه‌ی امام علیه‌السلام در زمین به طرف قبله گذاشت باز حرفی است گرچه مدرک ندارد و مجرد حرف است و ثانیا: از جهت حکم شرعی جنازه‌ی طفل را روی سینه گذاشتن و آن طور دفن کردن چه صورت دارد آیا جایز است؟ آیا می‌شود آن را نسبت به امام علیه‌السلام داد؟ و نقل این موضوع یعنی گذاشتن جنازه‌ی حضرت علی اصغر علیه‌السلام را روی سینه‌ی مبارک حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام و نسبت آن به بعضی از بزرگان علماء اگر صحت داشته باشد از باب این است که آن طفل صغیر شهید بس قلب مبارک سیدالشهداء علیه‌السلام را با تیر خوردنش سوزانیده مثل این است که روی سینه‌ی امام علیه‌السلام دفن شده است و علاوه چطور می‌شود که از بزرگان اگر این سئوال بشود در جوابش نفرماید که تمامی شهداء از بنی‌هاشم در زیر پای امام (ع) مدفونند حتی علی اصغر و نزدیکترین کس از شهداء به آن حضرت فرزندش حضرت علی اکبر (ع) است و بعد از بنی‌هاشم سائرین مدفونند و این مطلب جای شک نیست.

[۱۳۴] ارشاد ص ۵۰.

[۱۳۵] رجوع شود به تاریخ طبری سنه‌ی (۵) و ابن کثیر البدایهٔ و النهایهٔ ج ۴ ص ۱۰۵ ط بیروت و ابن الاثیر حوادث سنه‌ی (۵) و سیره‌ی ابن هشام ج ۳ ص ۲۴۱ ط مصر به تحقیق محمد محی‌الدین عبدالحمید تفسیر قرطبی ج ۱۴ ص ۱۳۴ تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۳۷ ط نجف اعلام الوری طبرسی (ره) ص ۱۹۶ ط اسلامیه- تهران. نور الابصار شبلنجی ص ۷۶ ط مصر سال ۱۳۲۰ ه ق. و دیگر از کتب تواریخ و تفاسیر معتبره. و پس از تأمل در عبارات آن کتب معلوم می‌شود صاحب ناسخ التواریخ در نگارش تاریخ جنگ احزاب ضعیف‌ترین قول را با رکیک‌ترین عبارت انتخاب نموده و به قلم آورده و گفته: «شمشیر عمرو سپر را دو نیمه ساخت و سر علی (ع) را جراحتی کرد»ج ۲ وقائع سال (۵) ه ص ۱۱۹ ط- اسلامیه این نوشته‌ی وی با تأمل در عبارات تواریخ معتبره و عبارت شیخ مفید (ره) چطور می‌سازد؟ ناسخ التواریخ از تواریخ رسمی دولتی دوره‌ی قاجار است و باید بر محتویات تاریخی بدون مدرک آن اعتماد ننمود حق داشته کسی که از بزرگان فرموده: مطالعه‌ی آن کتاب جایز نیست و در این که نتوان ناسخ را مصدر نقل قرار داد شکی نیست اگر در نقلیات آن دقت و تحقیق شود بر ایرادات و اشکالات و لغزشهای زیادی و نقلیات خلاف واقعی برخورد می‌شود که بیرون از حد و شمار است و باید در این‌باره تألیف مستقلی در چند مجلد گرد آورده شود.

[۱۳۶] چون عطیه عوفی را در افواه و در مقتلهای غیر معتبر که از قلم نااهلان تراوش نموده غلام جابر شهرت داده‌اند ولی حقیقت ندارد بلکه او یکی از بزرگان روات امامیه و از محدثین است علاوه مرد مبارز با دستگاه دیکتاتوری بنی‌امیه بوده اجمالا به شرح حالش در اینجا پرداخته شود تا کاملا معرفی شده و آن مرد جلیل شناخته گردد. عطیه از اهل کوفه و کنیه‌ی وی ابوالحسن است در زمان خلافت امیرالمؤمنین سلام‌الله‌علیه دیده به دنیا گشوده مادرش کنیز رومی بوده از خود عطیه نقل شده که گفته: وقتی از مادر تولد یافتم پدرم مرا پیش امیرالمؤمنین علیه‌السلام آورده که در کوفه تشریف داشت و عرض کرد این غلام از مادر متولد شده و

استدعای نام‌گزاری کرد امام (ع) فرمود: هذا عطیهٔ الله. و لذا او عطیه نامیده شد و یک صد درهم برای او تعیین فرمود و عطای من به پدرم داده شد پدرم از آن روغن و عسل خرید. و لابد این موضوع را عطیه از پدر و کسان خود بعدا شنیده و نقل کرده و در بعض جاها از عطیه (عطا) تعبیر آورده‌اند بعید نیست از فرمایش امیرالمؤمنین (ع) که فرموده: هذا (عطیهٔ الله) که قریب به مضمون هذا (عطاء الله) است. عطیه با ابن اشعث بر علیه حجاج بن یوسف ثقفی ستمکار و خونخوار معروف دوره‌ی اموی خروج کرد بلکه از خون‌آشامی آن دژخیم مشهور جلوگیری شود و بعد از منهزم شدن لشکر ابن اشعث عطیه به فارس گریخت حجاج به محمد بن قاسم ثقفی در فارس نوشت که عطیه را دعوت کند و لعن کردن بر امیرالمؤمنین (ع) را به وی تکلیف نماید و اگر قبول نکرد به وی چهار صد تازیانه بزنند و سر و ریش او را بتراشد محمد بن قاسم عطیه را خواست و نامه‌ی حجاج را به وی خواند عطیه از پیشنهاد حجاج سر زده قبول ننمود و حاضر نشد به امیرالمؤمنین (ع) ناسزا گوید محمد او را چهار صد تازیانه زده و سر و ریش وی را تراشید وقتی که قتیبهٔ والی خراسان شد عطیه پیش او رفت و در خراسان بود تا عمر بن هبیره والی عراق شد عطیه به وی نامه نگار شده و از او درخواست اذن کرد به عراق رود او هم اجازه داده عطیه به کوفه آمد و پس از بازگشت به کوفه وطن خود در آنجا تا سال ۱۱۱ زندگی کرد و در سال نامبرده وفات یافت و او نقل احادیث می‌کرد و ثقه بود خلاصه از طبقات ابن سعد ج ۶ ص ۳۰۴ ط بیروت معلوم می‌شود عطیه در موقع آمدن جابر به زیارت سیدالشهداء (ع) در اربعین در مدینه بوده و در حضور آن بزرگوار به کربلاء مشرف شده و جابر را با خود پس از زیارت به کوفه برده و مهمانش بوده است. و از بعض تفاسیر قرآن کریم معلوم می‌شود عطیه از مفسرین بوده و بعض اقوال او را در تفسیر آیات شریفه نقل کرده‌اند رجوع شود به مجمع البیان طبرسی (ره) ج ۵ ص ۲۰۸ ط صیدا. و عطیه کسی است که خطبه‌ی حضرت زهراء علیهاالسلام را در غصب فدک از عبدالله بن حسن شنیده و نقل کرده است رجوع شود به کتاب «بلاغات النساء» ابن طیفور متوفی (۲۸۰) ق و شیخ استاد کاشف الغطاء قدس‌سره در کتاب نفیس اصل الشیعهٔ و اصولها عطیه‌ی عوفی را از طبقه‌ی تابعین و شخص سوم از آنها شمرده است.

[۱۳۷] جابر بن عبدالله انصاری رحمه الله از بزرگان صحابه‌ی رسول‌الله (ص) است در کوچه‌ها و مجالس مدینه می‌گشت و می‌فرمود: علی (ع) خیر البشر فمن ابی‌فقد کفر. ای معاشر انصار تادیب کنید اولاد خودتان را با حب علی علیه‌السلام و هر کس خودداری نماید پس نظر کند در شان مادر خویش- رجوع شود به کتب رجال.

[۱۳۸] لواعج الاشجان ص ۲۳۸ -۲۳۷ ط ۳ صیدا سنه (۱۳۵۳) ه. ق و عین این عبارت را در اعیان الشیعهٔ در ترجمه‌ی حالات جابر نقل فرموده تا آنجا که گوید: و حرقت خیامنا- رجوع شود به اعیان الشیعهٔ ج ۱۵ ص ۱۸۲ -۱۸۰ ط دمشق.

[۱۳۹] فاضل قزوینی (ره) در کتاب تظلم الزهراء (ع) ص ۱۷۳ روایت عطیه را تا آنجا که گوید: (ان نیتی و نیهٔ اصحابی علی ما مضی علیه الحسین (ع) و اصحابه) نقل کرده چنانچه محدث خبیر حاج ملا باقر بهبهانی رحمه الله در کتاب الدمعهٔ الساکبهٔ نیز از تظلم الزهراء تا محل مذکور نقل نموده و بعد گوید: (الحدیث) این جمله‌ی اخیر شاهد است که حدیث بقیه دارد.

[۱۴۰] تقطیع حدیث عبارت از نقل بعضی از حدیث و عدم نقل بعضی دیگر است که تفصیل آن در علم درایه بیان شده و مصنفی که در تصنیف خود حدیثی را بر ابواب مختلفه‌ی کتابش بر حسب مناسبت متفرق سازد و هر قطعه‌ی از آن را در باب مناسب به آن نقل نماید از تقطیع است که در مقام احتیاج و استدلال و احتجاج به مناسبت عنوان آن باب به آن مراجعه شود این عمل را از علمای شیعه و سنی در کتب خودشان اتخاذ کرده‌اند چنانچه شیخ محدث متبحر حر عاملی (قدس‌سره) در کتابش وسائل الشیعهٔ که یکی از جوامع بزرگ حدیث امامیه است آن رویه را اتخاذ فرموده و نیز اگر محدثی مقداری از حدیثی را در کتابی و مقدار دیگرش را در کتاب دیگر خود نقل کند آن را تقطیع گویند و عمده عیبی که از تقطیع ناشی می‌شود عبارت از آنست که در نقل قطعه‌ی از حدیث را در بابی و قطعه‌ی دیگر آن را در باب دیگر مناسب به آن باب یا قطعه‌ی را در کتابی و قطعه‌ی دیگر را در کتاب دیگر نقل کند. بعضی قرائن که برای مطلب مستفاد از مجموع آن حدیث است بعضا از بین می‌رود و مشهور که تقطیع را جائز می‌دانند

اشاره نمودن به تقطیع را لازم نمی‌دانند ولی باز از محدثین در بعض موارد پس از نقل حدیثی که بقیه دارد با نگارش لفظ: «الحدیث» یا «الخبر» اشاره می‌کنند که حدیث بقیه دارد و نگفته‌اند اگر اشاره به تقطیع نشود اغراء به جهل لازم می‌آید چنانچه توهم شده است چون از جهل به تقطیع خصوصا در احادیث تاریخی قبحی لازم نمی‌آید تا مغرور کردن به آن قبیح باشد شیخ الاسلام شیخ حسین بن عبدالصمد الحارثی العاملی والد شیخنا البهائی قدس‌سرهما در کتاب درایه می‌فرماید: ص ۱۴۱ «روایهٔ بعض الحدیث اذا کان تام المعنی الحق جوازه اذا کان ما ترکه غیر متعلق بماارواه بحیث لا یختل البیان و لا الدلالهٔ بترکه و اما تقطیع المصنفین الحدیث فی الابواب بحسب المواضع المناسبهٔ فأولی بالجواز و قد استعملوه کثیرا و ما أظن له مانعا» انتهی ملحضا موضع الحاجهٔ من کلامه و مختاره- پس اغراء به جهلی که بعض از قاصرین خیال کرده که از تقطیع لازم می‌آید وجهی ندارد و ادعاء باطل است. و در اینجا مناسب است به مطلبی که به جهت واضح شدن حق اظهار می‌شود اشاره گردد: در تقطیع حدیث چنانچه گفته شد گاهی از قرائنی که از ملاحظه‌ی تمام حدیث به دست می‌آید در تقطیع از بین می‌رود و بدین مناسبت و به جهات دیگر در این اواخر زمانها در عصر ما به دستور یکی از بزرگان و رؤساء مشهور چنان صلاح دانست که کتابی در حدیث جمع و تألیف شود که جهات نقص تقطیع و غیره در آن نباشد و نقائص زیادی در آن جبران شود و لذا کتابی به نام «جامع احادیث الشیعهٔ» تألیف گردیده و دارای مزایای زیادی است که حقا درخور بسیار تمجید است ولی نباید غفلت کرد که در آن کتاب باید به مصادر آن متوجه شد چون یکی از معایب آن آنست که اخبار زیادی که محدث نوری (ره) از مصادر ضعیفه مانند فقه الرضا (ع) و جامع الاخبار و تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع) و امثال آنها جمع و تألیف کرده که اغلب مصادر مستدرک از این قبیل کتب است. آن اخبار را در کتاب «جامع احادیث الشیعهٔ» درردیف اخبار کتب اربعه کافی و فقیه، و تهذیب، و استبصار، آورده‌اند و ممکن است بعض از اشخاص خیال کنند چون روایت در کتاب «جامع احادیث الشیعهٔ» است باعث اعتبار حدیث بشود و این طور نیست بلکه باید مصدر و مدرک حدیث ملاحظه گردد و کاش آن اخبار را در ردیف اخبار کتب اربعه ذکر نمی‌کردند و با اخبار آن کتب مخلوط نمی‌نمودند و گفته نمی‌شد: «الکافی» «فقه الرضا». و از مصادر کتاب «مستدرک الوسائل» محدث نوری (ره) آنچه انسان می‌توانست مورد اعتماد و اعتبار قرار دهد عبارت از کتبا «اشعثیات» «جعفریات» بود و درباره‌ی آن نیز حضرهٔ سیدنا و استاذنا العلامهٔ الاکبر المحقق المرجع الاعلی السید الخوئی دامظله الوارف تحقیقات ارزنده‌ی به عمل آورده که نقلیات محدث نوری (ره) را به کلی از آن کتاب از ارزش انداخته است رجوع شود به کتاب مبانی تکملهٔ المنهاج ص ۲۲۶ ج ۱ ط- نجف. یکی از اساتید را در مقام بحث در باب خمس دیدم به قطعه‌ی حدیثی در مسئله‌ای تمسک می‌کرد و صحیح می‌دانست و در مورد دیگر قطعه‌ی دیگر آن حدیث را که در مسئله‌ای و باب دیگر از وسائل نقل کرده است رد می‌نمود و ضعیف می‌شمرد در صورتی که یک حدیث بوده و با یک سند صحیح نقل شده است و صاحب وسائل آن را بر ابواب مناسب تقطیع فرموده است و لذا تمام حدیث را از یکی از کتب اربعه نوشته به آن استاد ارائه دادم و ثابت شد که یک حدیث بیشتر نیست و صحیح است و قرائنی برای مطلب در آن حدیث موجود بود که در تقطیع نبود رجوع شود برای استفاده‌ی کامل از موضوع تقطیع به درایه‌ی شهید ثانی (ره) ص ۱۱۴ ط نجف و مقیاس الهدایه‌ی مامقانی (ره) ص ۱۱۰ ط نجف ملحق به رجالش تنقیح المقال و کتاب درایه‌ی والد شیخ بهائی (ره) ص ۱۴۱.

[۱۴۱] سید اجل علامه صاحب الکرامات عالم ربانی سید حیدر حسنی حسینی کاظمی متوفی (۱۲۶۵) ه. ق در کتاب عمدهٔ الزائر که در سال (۱۳۵۰) ق در نجف اشرف چاپ سنگی شده در ص ۱۶۱ گوید: قال الشهید (ره) قال عطا کنت مع جابر بن عبدالله یوم العشرین من صفر فلما وصلنا الغاضریهٔ اغتسل و لبس قمیصا کان معه طاهرا ثم قال لی امعک شیئی من الطیب یا عطا؟ قلت : معی سعد فجعل منه علی راسه و سائر جسده ثم مشی حافیا حتی وقف عند راس الحسین (ع) و کبر ثلاثا ثم خر مغشیا علیه فلما افاق سمعته یقول: السلام علیکم یا آل الله السلام علیکم یا صفوهٔ الله الخ باعتراف خود علامه‌ی نوری (ره) مراد از عطا همان عطیه‌ی عوفی است چون با جابر غیر از غلامش و عطیه کسی دیگر نبوده و دیگران بعد از ورود آنها آمده‌اند و عطیه در موقع دیگر با جابر

نیامده و تصریح کرده که روز بیستم ماه صفر بوده و زیارت آل الله را از جابر نقل کرده ولی عمادالدین طبری در بشارهٔ المصطفی آن زیارت را نقل نفرموده چون موردش آن کتاب نبوده و آن زیارت جزء روایت عطیه است و محل نقل آن کتاب مصباح الزائر است چنانچه سید کاظمی(ره) نیز در عمدهٔالزائر از شیخ شهید (ره) نقل فرموده و مناسب کتابش می‌باشد و سائر جریانها و فرمایشهای جابر را نقل نفرموده چون مناسب کتابش نبوده و آنها تناسب با کتاب مقتل دارد پس بدون شک روایت عطیه تقطیع شده است پس فرمایش محدث نوری (ره) که از آمدن اسراء در روایت عطیه خبری نیست درست نمی‌باشد بلکه عطیه نقل کرده ولی از جهت تقطیع روایت به وی امر مشتبه گشته است.

[۱۴۲] در نسخه‌ی مطبوعه از بشارهٔ المصطفی در نجف اشرف همان طور است که در متن نقل شد و واضح است که آن غلط است و صحیح (الی النار) است.

[۱۴۳] در این کتاب «تحقیق» حتی المقدور کوشیده شده که از غیر از کتب معتبره نقل نشود امثال کتاب «مصائب المعصومین» که مؤلف آن شخص متهم و نقلیاتش بی‌مدرک است نقل نگردد و لذا اسمی از آن و از مقتل اسفرائنی و امثال آنها را در ردیف کتب معتبره مثل کتاب ارشاد شیخ (ره) و لهوف سید (ره) آورده و فرقی بین آنها قائل نیست معلوم می‌شود اطلاع نداشته که مؤلف مصائب المعصومین کیست؟ علامه‌ی جلیل حاج میرزا حبیب‌الله کاشانی رحمه الله در لباب الالقاب گوید: الملا عبدالخالق الیزدی مؤلف کتاب بیت الاحزان و کتاب مصائب المعصومین و المعلوم من حاله انه کان واعظا متتبعا فی الاخبار ولکن نسبه البانیهٔ الملاحدهٔ الی انفسهم و ظنی ان النسبهٔ کذب فان من عادهٔ هؤلاء الملاعین نسبهٔ الفضلاء المشهورین بل الفقهاء الموثقین المعروفین الی مذهبهم الباطل ترویجا لمتاعهم الکاسد و تزیینا لاعتقادهم الفاسد ثم علی تقدیر صدق النسبهٔ- العیاذ بالله- فالکتابان المذکوران و غیرهما مما ینسب الیه مؤلفهٔ قبل ذلک و قد اسمعنی بعض من رآه ان جماعهٔ من العلماء کفروه لکونه هتاکا فی المنبر و مفتیا بطهارهٔ اهل الذمهٔ و نحوها من الفتاوی الشاذهٔ الضعیفهٔ والله اعلم- انظر لباب الالقاب ص ۱۱۷ -۱۱۶ ط- طهران فتوی دادن کسی که در رشته‌ی وعظ و خطابه عمر خود را به پایان رسانیده آن هم فتواهای شاذهٔ دلیل ضعیف نقلیات وی می‌باشد همچو شخص که مقام فقاهت و اجتهاد را احراز نکرده و دارای ملکه‌ی استنباط نشده نباید اقدام به فتوی نماید آیا به نقلیات چنین شخص گرچه تألیفش در حال استقامت وی باشد می‌توان اعتماد نمود در صورتی که چنانچه از کتابش مصائب المعصومین به دست می‌آید در حین تألیف آن کتاب از افراد بعض فرقه‌های مستحدثه‌ی منحرفه بوده است چنانچه بر ناظر بر کتابش واضح است و نمی‌خواهم اسمی‌از آن فرقه ببرم.

[۱۴۴] طبرانی در نسبت به طبرستان غلط است. طبرانی نسبت به طبریه است و احتمال دارد در نسبت به طبران هم صحیح باشد ولی در نسبت صاحب کامل بهائی طبری است.

[۱۴۵] مثیر الاحزان ص ۵۹.

[۱۴۶] تاریخ کربلاء مرحوم دکتر عبدالجواد کلیددار ص ۶۶ ط ۲ نجف.

[۱۴۷] ص- ۱۰۹- ط بیروت.

[۱۴۸] مراد نامه است که در السنه‌ی اهل عراق از آن خط تعبیر می‌آورند و حالا هم متداول است.

[۱۴۹] رجوع شود به تفصیل آن واقعه به کتاب فرحهٔ الغری سید بن طاووس (ره) ص ۱۱۸ ط نجف و تهذیب شیخ طوسی (ره) ج ۶ ص ۱۱۲ -۱۱۱ ط نجف.

[۱۵۰] صبح الاعشی ج ۶ ص ۲۴۰ ط دار الکتاب- قاهره سال (۱۳۳۳) ق.

[۱۵۱] رجوع شود به «تاریخ العلوم عند العرب» تألیف عمر فروخ ص ۴۳۲ ط بیروت (۱۳۹۰) ق و محمد بن جریر طبری در تاریخ الامم و الملوک گوید: و لما قدم رسول‌الله (ص) المدینهٔ امر بالتاریخ فیما قیل- بعد به سند خود از ابن شهاب نقل کرده: ان النبی

(ص) لما قدم المدینهٔ و قدمها فی شهر ربیع الاول امر بالتاریخ. قال ابوجعفر فذکر انهم کانوا یؤرخون بالشهر و الشهرین من مقدمه الی ان تمت السنهٔ و قد قیل ان اول من امر بالتاریخ فی الاسلام عمر بن الخطاب. جمع عمر بن الخطاب الناس فسألهم فقال من ای یوم نکتب فقال علی علیه‌السلام من یوم هاجر رسول‌الله (ص) و ترک ارض الشرک ففعله عمر- رجوع شود به تاریخ طبری ج ۲ ص ۱۱۲ -۱۱۰ ط مصر- مطبعه‌ی استقامهٔ سال (۱۳۵۷) ق.

[۱۵۲] ج ۱ ص ۱۸۳ -۱۸۰ ط بیروت.

[۱۵۳] مختص- ظ.

[۱۵۴] در (الروض الانف) مطبوع در مصر به سال ۱۳۸۹ ه ق در ج ۴ ص ۲۵۵ می‌باشد.

[۱۵۵] التوبهٔ- ۱۰۸- قال السهیلی: (من اول یوم) ای من اول یوم حلول النبی (ص) المدینهٔ و هو اول یوم من التاریخ کما اتفق الصحابهٔ علی اول سنی التاریخ عام الهجر کذا ذکر الحافظ ابن کثیر فی تاریخ (البدایهٔ و النهایهٔ) ج ۳ ص ۲۰۷.

[۱۵۶] (فتعین انه اضیف الی شئی مضمر) الروض الانف ص ۲۵۵ ط مصر.

[۱۵۷] سهیلی در الروض الانف بعد از جملات که در متن نقل شده گوید: و لیس یحتاج فی قوله من اول یوم الی اضمار کما قرره بعض النحاهٔ: من تأسیس اول یوم، فراراً من دخول من علی الزمان، و لو لفظ بالتاسیس لکان معناه من وقت تأسیس اول یوم، فاضماره للتاسیس لا یفید شیئا، و من تدخل علی الزمان و غیره ففی التنزیل (من قبل و من بعد) و القبل و البعد زمان و فی الحدیث...

[۱۵۸] مجلد السماء و العالم ص ۱۷۷ طبع امین الضرب.

[۱۵۹] به تعلیقات کتاب رجوع شود.

[۱۶۰] جنهٔ المأوی ص ۲۷۲ ط ۱ تبریز و ص ۲۱۲ -۲۱۱- ط ۲- تبریز سال: ۱۳۹۷ ه ق.

[۱۶۱] چون در تاریخ تولد حضرت مسیح (ع) شش و یا هفت قول مختلف موجود است و تاریخ میلادی معمول در عالم مسیحیت فعلی با آن اقوال که با همدیگر اختلاف زیاد داشته و فاصله بیشتر دارند نمی‌سازد و این تاریخ میلادی پس از سالهای دراز بعد از حضرت مسیح (ع) ساخته شده است و این که مؤرخین در تعیین مدت و فترت میان حضرت مسیح (ع) و میان ظهور حضرت خاتم‌الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم اختلاف دارند منشأ آن اختلاف در تاریخ ولادت مسیح (ع) است و لذا بعضی از مؤرخین گفته: (۶۰۰) سال فاصله بوده و بعضی گفته: (۵۷۰) و بعضی گفته: (۶۲۲) و بعضی قائل است: (۵۶۸) تا هجرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است و بعضی گفته: که مبعث در سال (۶۱۰) میلادی بوده و بعضی از مفسرین گفته که بعثت در (۵۵۰) بوده و بعضی گوید: در سال (۴۶۰) و غیر از اینها اقوال دیگری نیز وجود دارد. و منشأ اختلاف عبارت از اختلاف میان مؤرخین در ولادت حضرت عیسی (ع) است نه در زمان هجرت رسول‌الله (ص) زیرا در زمان هجرت آن حضرت اختلافی وجود ندارد. این که گفته شد: تاریخ میلادی پس از سالهای دراز ساخته شده، یکی از اهل تحقیق در دیباچه‌ی کتاب (قصه‌ی سکندر و دارا) مطبوع در سال: ۱۳۴۳ ش در ایران- چاپخانه‌ی صبح امروز ص (سی و دو) گوید: تاریخ میلادی که امسال سال (۱۹۶۴) آنست فقط از ده قرن پیش قرار داده شده و سابقه‌ی استعمال ندارد و تا قرنها بعد در همه‌ی اروپا معمول نبوده است. باید تحقیق کرد که چه پیش آمده که ده قرن پس از میلاد کلیسا به فکر وضع تاریخ برای میلاد افتاده؟ و چرا این تاریخ پس از قرار داد تا مدتی در همه کشورهائی که دین عیسوی دین رسمی بوده پذیرفته نشده است و نیز رجوع شود به صفحه‌ی (چهل و پنج) آن کتاب نامبرده. و در اینجا به مناسبت تاریخ ولادت حضرت عیسی (ع) متذکر مطلبی شدم و آن را در تعلیقات کتاب نگارش خواهم داد ان‌شاءالله‌تعالی و لذا به تعلیقات رجوع شود.

[۱۶۲] از اینجا تا آخر مطلب از اضافات در طبع دوم کتاب است.

[۱۶۳] اقبال ص ۵۵۳.

[۱۶۴] ممن- ظ.

[۱۶۵] رجوع شود به «جنهٔ المأوی» ص ۲۸۰ -۲۷۹- ط- ۲- تبریز.

[۱۶۶] اقبال ص ۵۵۳ س ۲۲.

[۱۶۷] اقبال ص ۵۵۴.

[۱۶۸] فی الاختیارات- خ.

[۱۶۹] عیون الاخبار ص ۸۱ ط بیروت.

[۱۷۰] اخبار اصفهان ج ۱ ص ۵۲ س ۱۴.

[۱۷۱] اخبار اصفهان ج ۱ ص ۵۳- س ۱۹ -۱۸.

[۱۷۲] مکاتیب الرسول- ج ۱ ص ۲۹۳- س ۱۶ -۱۵- ط- قم- سال:- ۱۳۷۹ ق.

[۱۷۳] اگر عبارت را «جل المؤرخین» مرقوم می‌فرمودند بهتر از «جل المحققین» بود زیرا مورخین به جهت شهرت وضع تاریخ در زمان عمر نسبت به عمر داده‌اند و اگر از روی تحقیق می‌نگاشتند بایستی نسبت اصل وضع تاریخ را به خود رسول‌الله (ص) بدهند چنانچه بعضیها داده‌اند.

[۱۷۴] ص ۱۳۲ ط سال ۱۳۷۱ ه مصر.

[۱۷۵] چون در بعض جاهای آن کتاب کلماتی به چشم می‌خورد که از مثل مسعودی مؤرخ کبیر بسیار بعید است که آن اندازه بی‌اطلاع باشد.

[۱۷۶] سوره‌ی توبه- آیه‌ی- ۳۶.

[۱۷۷] تنقیح المقال شیخ مامقانی قدس‌سره ج ۱ ص ۱۱۵ س ۱۲ ط نجف اشرف.

[۱۷۸] بحارالانوار ج ۱۰- ط جدید ص ۱۶۴ -۱۶۳.

[۱۷۹] ج ۱۴ ص ۳۹۰ ط دار الکتب- مصر.

[۱۸۰] رجوع شود به مجله‌ی «هنر و مردم» ص ۴۵ شماره ۱۱۳ -۱۱۲ سال (۱۳۵۰) شمسی و درباره‌ی سود جستن نوح (ع) از کبوتر رجوع شود به تورات سفر تکوین ص ۱۳ که آن را (ولیم گلن قسیس اکسئی) از اصل زبان عبرانی به زبان فارسی به استعانت فاضل‌خان همدانی ترجمه نموده و در (ادن برغ) در سال (۱۲۶۱) هجری طبع شده است و در کتابخانه‌ی ما نسخه‌ی از آن موجود است.

[۱۸۱] رجوع شود به مجله‌ی «هنر و مردم» ص ۴۵ شماره ۱۱۳ -۱۱۲ سال (۱۳۵۰) شمسی.

[۱۸۲] شرح قصیده‌ی ابوفرس همدانی (ره) ص ۲۰۸ ط سال ۱۳۱۹ ه ق و منابع و مصادر دیگر.

[۱۸۳] آنچه بعدا تحقیق خواهد شد وجود کبوتر نامه‌بر را در دوران یزید روشن خواهد کرد.

[۱۸۴] به تعلیقات آخر کتاب مراجعه شود.

[۱۸۵] قضیه‌ی مختار و قصد قتل وی با ابن‌زیاد است که یزید به ابن‌زیاد دستور داد که او را به قتل نرساند اصل موضوع حقیقت دارد ولی قصه را تحریف کرده‌اند.

[۱۸۶] ص ۲۷۲ ط تبریز سال (۱۳۶۲) ق.

[۱۸۷] کتاب قاموس المعارف از تألیفات شریفه‌ی شیخنا و استادنا العلامهٔ الجلیل آقا میرزا محمد علی مدرس تبریزی خیابانی رحمه الله صاحب ریحانهٔ الادب متوفی (۱۳۷۳) ه. ق می‌باشد و در شش مجلد است که هنوز چاپ نشده است استاد بزرگوار با مرحوم شیخنا المحدث صاحب وقائع الایام معاصر و سالهای دراز در یک شهرستان و یک محله زیست کرده‌اند رحمهٔ الله علیهما رحمهٔ

واسعهٔ.

[۱۸۸] عبارت خالی از مسامحه نیست و وجه آن از مطالب و بیانات گذشته روشن است.

[۱۸۹] نامه‌ای می‌تواند باشد (ولی عبارت همان‌طور است که نقل شده).

[۱۹۰] در وقایع الایام تتمه‌ی محرم الحرام شماره‌ی صفحه‌ی جلاءالعیون عبارت از (۲۷۹) است ولی در جلاء العیون چاپ سربی قدیم که در زمان فتحعلی شاه قاجار به سال (۱۲۴۰) ه. ق طبع شده قصه‌ی مذکوره در ص (۲۳۷) است.

[۱۹۱] ج ۸ ص ۴۵۳.

[۱۹۲] مخضرم شاعری را گویند که زمان جاهلیت و اسلام را درک کرده باشد و حسان از شعراء غدیر خم بوده در اول امر علوی و بعد عثمانی شده قیس بن سعد بن عبادهٔ رضوان‌الله‌علیه در حق او فرموده: اعمی‌القلب و اعمی‌البصر، هشت سال قبل از ولادت رسول‌الله (ص) به دنیا آمده و در سن صد و بیست سالگی از دنیا رفته ترجمه‌ی تحقیق وی در (الغدیر) ج ۲- از ص ۳۴ تا ۶۵ ط ۲ تهران می‌باشد به آنجا مراجعه شود مردی بسیار ترسو بوده و در این‌باره داستانی دارد رجوع شود به الغدیر ص ۶۴ ج ۲ و بعضی از سنیها در شرح حالش کتاب مستقلی تالیف کرده است و ابیات مذکوره در فصول مختاره جزء ثانی ص ۶۰ ط اول- نجف اشرف موجود است.

[۱۹۳] در بعضی از مقاتل و تواریخ نقل شده که اسراء اهل‌بیت (ع) هفته و بلکه کمتر از یک هفته در شام توقف کرده‌اند- رجوع شود به کتاب سر الاسرار عالم جلیل حاج شیخ عبدالرحیم کرمانشاهی متوفی (۱۳۰۵) ه. ق ص ۳۷۴ ط ایران سال (۱۳۲۰) ه. ق و از این نقل معلوم می‌شود که ادعای بعضیها که در شام یک ماه مانده‌اند صحت ندارد. چنانچه در بعضی از کتابهای فرقه‌ی اسماعیلیه دیدم که اهل‌بیت یک ماه و نیم در شام مانده‌اند ولی نظر به قرائن و شواهد تاریخی و تصریح بزرگان این قول مزبور قابل اعتماد نیست چنانچه سال گذشته سفری به شهرستان (خوی) شد و در منزل عالم فاضل صدیق شفیق ادیب علامه‌ی جلیل آقای حاج شیخ جابر فاضلی دام بقائه به نسخه‌ی از طبع اول این کتاب تحقیق برخوردم دیدم شخصی در حواشی آن نسخه در عالم خیال خود ایراداتی به نظرش رسیده و در هوامش کتاب آنها را نگارش داده. پس از مطالعه‌ی آن اشکالات أجوبه‌ی آنها را در هوامش همان نسخه‌ی نامبرده نوشته شد و دیدم فرضیاتی کرده و گفته که اسراء اهل‌بیت علیهم‌السلام بنا به آن فرضیات پس از اربعین به کربلاء می‌رسند در جوابش نوشته شد با نگارش فرضیات مطلب درست نمی‌شود آنچه در خارج واقع گشته آن را باید تحقیق کرده و به دست آورد و چنانچه گفته شد اهل تحقیق گفته‌اند اهل‌بیت (ع) بیشتر از یک هفته در دمشق توقف نکرده‌اند.

[۱۹۴] ص ۴۴ ط مصر.

[۱۹۵] ج ۸ ص ۳۲۷ ط ۲ تهران مراجعه شود.

[۱۹۶] مجتهد اکبر آیةالله العظمی آقا سید محمد بن فقیه کبیر آقا سید علی حجت حسینی تبریزی کوهکمری (قدس‌سره) مجتهد فقیه محقق جامع در علوم اسلامیه که جمع میان تتبع و تحقیق را در انواع علوم دینیه کرده بود و در تحقیق در نکات احادیث و آشنائی به مزایای روایات و احاطه بر اخبار و آثار وارده از عترت طاهره یگانه و منحصر به‌فرد بود کسی را یارای برابری با وی نبود مرجع در تقلید بر شیعه و در اجتهاد و فقاهت اعلم عصر بود و در سلاست تقریر و بیان شیواید بیضا می‌نمود و در دقت‌نظر و اجتهاد در مبانی در اعلا درجه و مجتهد در مبنی بود قلم و بیان من از وصف کمالات علمی و عملی و دیانت و وثاقت و امانت و ورع و تقوای آن بزرگوار عاجز و قاصر است تألیفات زیاد دارد متأسفانه تا امروز از آنها طبع و منتشر نشده است در روز دوشنبه سوم جمادی‌الالی سال ۱۳۷۲ ه ق به رحمت ایزدی پیوست و در قم در مقبره‌ی خاص در مدرسه‌ی (حجتیه) که از آثار خود آن بزرگوار است مدفون شد قدس‌الله روحه.

[۱۹۷] رجوع شود به کتاب الفهرست شیخ (ره) ص ۱۹۲ ط نجف.

[۱۹۸] چنانچه در گذشته بیان شد که علامه‌ی امین عاملی (ره) آمدن اهل‌بیت (ع)را به کربلاء در مراجعت از شام از عطیه نقل کرده و بعدا مطلع شدم که شیخ جلیل شیخ حسین بن شیخ سلیمان بلادی (ره) در کتاب «فاجعهٔ یوم الاربعین او حدیث الاربعین فی مجئی الامام زین‌العابدین (ع) و اهل بیته الی ارض کربلاء» آمدن امام (ع) و سبایا را به کربلاء از عطیهٔ نقل نموده رجوع شود به صفحه‌ی (۲۹) ط نجف گر چه مسامحه در تعبیرش رخ داده و (ابن عطیهٔ) تعبیر آورده ظاهرا از غلط نسخه است.

[۱۹۹] تقی‌الدین احمد بن عبدالحلیم حرانی حنبلی در سال (۷۲۸) ه. ق وفات یافته و صاحب بدعتهای فراوان و فساد عقیدتهای بی‌پایان است و او را شیخ الاسلام گویند و شیخ محمد بهجت بیطار از معاصرین که در مسلک وهابی‌هاست و ساکن دمشق است کتابی نشر نموده به نام (حیاهٔ شیخ الاسلام ابن تیمیهٔ) و محاضرات و کلمات خودش را در آن جمع‌آوری کرده و به طبع رسانیده و خواسته از ابن تیمیه دفاع نماید ولی انکار بدیهیات کرده و دست و پا زده است. در چند سال قبل در دمشق در اداره‌ی مجمع علمی با محمد بهجت بیطار که رئیس مجمع علمی عربی دمشق خلیل مردم بیک نیز حاضر بود ملاقات و مذاکرات رخ داد مردی متشخص و وهابی‌مسلک بود و از مرحوم علامه حاج سید محسن امین عاملی صاحب اعیان الشیعهٔ تعریف می‌کرد.

[۲۰۰] رجوع شود به کتاب: معجم بنی‌امیهٔ «معجم الشجرهٔ الملعونهٔ» ص ۲۰۵ ط بیروت تألیف دکتر صلاح‌الدین المنجد- و نیز رجوع شود به کتاب: سؤال فی یزید بن معاویهٔ تألیف ابن تیمیهٔ به تحقیق دکتر نامبرده ص ۱۷- ط- بیروت.

[۲۰۱] عبارت سید امین عاملی (ره) شاهد است به این که گرچه تصریح به سال نفرموده ولی ارتکازی میان شیعه است که منظورش بیستم صفر سال: (۶۱) است.

[۲۰۲] چون سید بزرگوار می‌داند که قول مشهور مطابق واقع می‌شود و استبعاد دلیل نیست و لذا آن را خواسته دفع کند چنانچه یکی از موثقین از علماء شفاها از سید امین قدس‌سره نقل می‌فرمود که قائل بود اسراء اهل‌بیت (ع) در اربعین اول به کربلاء آمده‌اند.

[۲۰۳] احوالات برید را در زمانهای سابق تفصیلا در این کتاب شرح داده شد رجوع شود به صفحه: (۱۳۸).

[۲۰۴] نعمان ابن بشیر انصاری از دشمنان امیرالمؤمنین علیه‌السلام و از امراء معاویه و یزید و از دژخیمان او بوده و در باب حمص در فتنه‌ی مروان و ضحاک در (مرج راهط) بعد از هلاکت یزید به قتل رسیده است رجوع شود به تواریخ و کتب رجال و شرح نهج‌البلاغه‌ی معتزلی.

[۲۰۵] منظور آنست که از نزدیکی‌های عراق می‌گذشتند یا اصلا به قصد عراق راه را طی کرده‌اند چنانچه ظاهر همین است و وقتی که به عراق رسیده‌اند به دلیل گفته‌اند که به کربلاء برود و قطار آن کاروان خاندان پیغمبر (ص) را که جمعی از امت او احترامشان را مراعات ننموده و اسیرشان کردند به نینوا بکشد تا قبور شهداء دشت بلاء را زیارت کرده و رهسپار مدینه شوند از آنها بدتر آن کسی است، مانند ابن تیمیه که بعد از چند قرن پا به عرصه‌ی وجود گذارده و با تمام بی‌حیائی اسارت اهل‌بیت سیدالشهداء (ع)را انکار نماید.

[۲۰۶] خوب است در اینجا دو فقره از نامه‌های آن علامه‌ی اکبر که به اینجانب مرقوم فرموده و با خط مبارک آن بزرگوار فعلا نزد اینجانب موجود است نقل شود: اول: بسم الله تعالی. السلام علی سادهٔ الخلق و الائمهٔ بالحق و رحمهٔ الله و برکاته. فرع الدوحهٔ الهاشمیهٔ و ثمرهٔ السرحهٔ الفاطمیهٔ دوحهٔ الهدی و الایمان و سرحهٔ التقوی و الرضوان و لدنا الابر الاعز العلیم العلامهٔ و مفخرهٔ کل متوج بعمامهٔ ادام‌الله ایامه و رفع فی الدارین مقامه. و سلام هو من کل امر سلام محفوفا بکل تجلهٔ و احترام لک منا و لسائر من الیک و رحمهٔ الله و برکاته کتابک و کتاب... الکریمان امامی أسرح فیهما نظری و أعمل فیهما رویتی فأجد بهما قرهٔ عینی و برد السرور فی کبدی وجدتکما تحیطانی فیهما من العوارف و العواطف ما تتجلی بخلق عظیم و عنصر کریم و حلم بعید الغور فشکر الله لکما هذه العاطفهٔ و لعمری انها عاطفهٔ مقتدرهٔ انتما أهلها یصلکم ان‌شاءالله‌تعالی (ثبت الاثبات فی سلسلهٔ الرواهٔ) فلک ما طلبت فی الروایهٔ عنی

جمیع ما تصح لی و عنی روایته فی هذا الثبت اجابة لما طلبت و فقنی الله و ایاکم لسلوک جادة السلف الصالح فی العلم و العمل و اقتفاء آثارهم و الاستضائة بسواطع انوارهم و السلام علیکم و علی من الیکم و رحمة الله و برکاته. صور- ۲۵ جمادی الاولی سنة (۱۳۷۱) عبدالحسین شرف‌الدین الموسوی (نامه‌ی دوم): بسم الله تعالی. أخی فی الله تعلای و ولیی فیه عز و جل أعزک الله و أعزبک الدین و أهله و لازلت وجة الامال فی صالح الاعمال. و السلام علیک یا ابن رسول‌الله و علی من الیک من الاسرة المبارکة و العترة الطاهرة. رحمة الله و برکاته علیکم اهل البیت انه حمید مجید. کتابک الکریم أمامی أدیر فیه نظری و أقلب فیه خواطری فاحمدالله عز و جل علی ما والانا من عواطفکم و یا لها عواطف و عوارف مثلتم بها الحنان الفاطمی بأجلی مظاهره فحزتم بها رهان السبق جریا علی سننکم فی الحلبات فشکرا لحنانکم و لکم الفضل بالسبق الیه فلله انتم ولله ما اتحفتمونا به من «الفردوس» و قد حظینا بها الساعة و انما تأخرنا فی الجواب لتأخر وصولها. و سیصلکم ان‌شاءالله‌تعالی مع البرید مطلوبکم النصف الثانی من اظهار الحق لتقفوا به علی ضالتکم المنشودة من کلام اعلام الامامیة رضوان‌الله‌علیهم. اما نسب سیدنا عبدالعظیم علیه‌السلام فکما ذکرتم و ما کان ذلک لیخفی علی ولکن شاء القدر أن یکون هذا الغلط الفاحش فی کتابی، و الافة فیه من مصحح الملزمة فی المطبعة حیث انه لا یعرف زید بن الحسن و انما یعرف زید الشهید بن الامام زین‌العابدین (ع) و علی کل فلکم الشکر و قد اصبحنا ننتظر منکم التنبیه الی کل ما تجدونه محلا للنظر من کتیباتنا المتواضعة لکل من ینتقدها مع الشکر و السلام. صور- ۲۹ شعبان سنة: (۱۳۷۳) عبدالحسین شرف‌الدین الموسوی.

[۲۰۷] در احوالات سیدالشهداء (ع) ص ۳۹۱.

[۲۰۸] حدیث الاربعین- ص ۳۱- ط- نجف اشرف.

[۲۰۹] یعنی هر کس ایمان به خدا دارد لابد است ایمان به معجزات بیاورد- رجوع شود به کتاب «موقف العقل و العلم و العالم من رب العالمین» تألیف مصطفی صبری شیخ الاسلام ج ۴ ص ۲۶ ط مصر.

[۲۱۰] در این بیت شاعر تصریح کرده است به این که اسراء خاندان رسالت در مراجعت از شام تمامی رؤس شهداء را با خودشان آورده و در کربلاء دفن کرده‌اند.

[۲۱۱] ص ۱۱۲ ط ۲ صیدا.

[۲۱۲] ص ۲۴۷ ط ۳ صیدا سال ۱۳۵۳ ق.

[۲۱۳] یعنی به دست صلیبی‌ها.

[۲۱۴] رجوع شود به لواعج الاشجان ص ۲۴۷ ط ۳ صیدا.

[۲۱۵] لواعج الاشجان ص ۲۳۶ ط صیدا.

[۲۱۶] سبط ابن الجوزی در تذکره گوید: ان الخلفاء الفاطمیین نقلوه من باب الفرادیس الی عسقلان ثم نقلوه الی القاهرة و هو فیها و له مشهد عظیم یزارو فی الجملة ففی ای مکان کان رأسه او جسده فهو ساکن فی القلوب و الضمائر قاطن فی الاسرار و الخواطر... الخ ص ۱۵۱ ط ایران سال ۱۳۸۵ ق.

[۲۱۷] از عبارت شیخ مفید (ره) در ارشاد چنین معلوم می‌شود که رأس مطهر را در آن محل معروف در جنب مسجد اموی در دمشق گذاشته‌اند نه این که آنجا مدفون باشد چنانچه در ضمن قصه‌ی آن مرد شامی که امام جواد (ع) او را در یک شب به مسجد کوفه و مدینه و مکه برده و محمد بن عبدالملک زیات او را حبس نموده بود فرموده: کنت رجلا بالشام اعبدالله تعالی فی الموضوع الذی یقال انه نصب فیه رأس الحسین علیه‌السلام.... الخ ارشاد ص ۳۴۸ ط تبریز و ناگفته نماند: که آن قصه‌ی مرد شامی را علاوه از علماء شیعه بعضی از علماء اهل سنت نیز نقل کرده‌اند.

[۲۱۸] ج ۱ ص ۱۳۶ ط حیدرآباد سال ۱۳۳۷ ه.

[۲۱۹] سیوطی در تاریخ الخلفاء در ترجمه‌ی سلیمان گوید: اکل فی مجلس سبعین رمانة و خروفا وست دجاجات و مکوک زبیب

طائفی. سلیمان در سال ۹۶ به خلافت نشسته و در سال ۹۹ وفات کرده است- شاید از پرخوری مرده است.

[۲۲۰] مرآة الجنان ج ۱ ص ۱۳۶ ط حیدرآباد.

[۲۲۱] به تعلیقات و اضافات آخر کتاب رجوع شود .

[۲۲۲] تذکرة الخواص ص ۱۵۰ ط سال ۱۲۸۵ ه ق غضب بر ابن زیاد و نیت بر قتل او تماما از روی حیله و به جهت تبرئه از خون سیدالشهداء (ع) بوده است که بلکه با کشتن ابن‌زیاد خود را در انظار مردم تبرئه نماید ولی موفق هم نشده است.

[۲۲۳] تذکرة الخواص ص ۱۴۹.

[۲۲۴] عباس میرزا نائب السلطنة مرد عاقل و دانای سلسله‌ی قاجار بوده و به زحمات زیاد متحمل شده و نامه‌ها به مراجع تقلید نجف اشرف نوشته مانند مجتهد و مرجع بزرگ شیعه آقا سید محمد طباطبائی مجاهد صاحب کتاب مناهل و فقیه اعلم متضلع اکبر آقا شیخ موسی بن جعفر کاشف الغطاء و دیگران و از آنها درخواست حکم جهاد و حرکت به ایران کرده که در جنگ با روسهای تزاری شرکت کنند و اینجانب خودم آن نامه‌ها را دیده‌ام و در کتاب خاندان عبدالوهاب عین بعضی از آن نامه‌ها را نقل کرده‌ام و لذا نسبت دادن صاحب آثار الشیعة الامامیة بفقهاء که خودشان در جنگ با روسها دخالت کردند نسبت غلط بوده و غفلت از دست به دامن شدن دولت و مرحوم عباس میرزا بفقهاء و درخواست حکم به جهاد است. جد امجد عالم ربانی آیة‌الله حاج میرزا مهدی قاضی طباطبائی (قدس‌سره) متوفی (۱۲۴۱) قمری نائب السلطنة را نسبت به امور شخصی و خانوادگی خود بعد از وفات خویش وصی کرده و این موضوع را سلاطین قاجار همیشه مایه‌ی افتخار خودشان دانسته و وصایت را به عنوان وراثت اعتقاد نموده و در اسناد و نامه‌های خودشان که فعلا نزد نگارنده موجود است با آن افتخار جسته‌اند، و قاضی بزرگوار را خدمات بسیار در راه دین و دنیا در تواریخ ثبت است و ولیعهدنشین کردن تبریز در دوره‌ی قاجار از زمان فتجعلی شاه به صلاح‌دید و نظریه‌ی اوست و در جنگ ایران با روسهای تزاری که سالها به طول انجامیده روسها می‌گفته‌اند: مادامی که قاضی در حال حیات است ما نمی‌توانیم به آذربایجان وارد شویم رجوع شود به اعیان الشیعة ج ۴۷ ص ۶۱ س ۳ -۲.

[۲۲۵] قمقام ص ۵۹۲ ط تهران سال ۱۳۷۷ ه ق.

[۲۲۶] رجوع شود به کتاب (شدالازار) ص ۲۸۹ ط تهران به سال (۱۳۲۸) ش تألیف معین‌الدین ابوالقاسم جنید شیرازی که در سال (۷۹۱) ق تألیف کرده و بعد از نقل نقش خاتم گوید: (فعرفوه به) یعنی از این نقش خاتمش او را شناختند.

[۲۲۷] نسخه‌ی مخطوطه در کتابخانه‌ی مدرسه‌ی سپهسالار در طهران بوده و به امر حضرت استادنا المتتبع الشهیر المرجع الکبیر آیة‌الله سید شهاب‌الدین نجفی ادام‌الله‌ظله از آن عکس‌برداری شده بود این جانب از محضرشان به طور امانت گرفته و اغلب جاهای آن نسخه را مطالعه و یادداشتها از آن برداشته‌ام که فعلا نیز موجود است.

[۲۲۸] امام امیرالمؤمنین (ع) پسری به نام (زید) ندارد تا تصحیف (بزین) شود و کثرت اولاد آن حضرت اثبات پسر زید نامی نمی‌کند و عون بن علی (ع) در کربلاء شهید شده و بر شهادت وی در دشت کربلاء در کتب زیادی تصریح کرده‌اند مانند قرة العین فی اخذ ثارالحسین ص ۸۴ ط تهران سال ۱۳۱۸ ق و روضة الاحباب سید محدث جمال‌الدین عطاء الله شیرازی دشتکی مشهور جال الحسینی از اکابر محدثین عامه خودش ممدوح طریقین و کتابش مقبول فریقین است رجوع شود به وقایع تتمه‌ی محرم ص ۲۲۴ و حافظ حسین در روضات الجنان ج ۱ ص ۱۶۶ و گوید: زید بن علی موجود نیست و عون در کربلاء شهید شده چنانچه از روضة الشهداء نیز قبلا شهادت عون را نقل کرده و کاشفی در روضة الشهداء تفصیل شهادت عون را نوشته ص ۲۶۴ -۲۶۳ ط تهران سال ۱۳۳۴ ش و سید سند واسع الاطلاع آقا سید عبدالمجید حسینی حائری (ره) در ذخیرةالدارین ترجمه‌ی عون را مشروحا نگارش داده و بر شهادتش در کربلاء تصریح کرده ص ۱۶۵ ج ۱ ط نجف سال ۱۳۴۵ ق و گوید: بنا به قول بعض ارباب مقاتل عون از برادران امام حسین (ع) اول شهید است و علامه‌ی مامقانی (ره) در تنقیح المقال آنچه در ذخیرة الدارین آورده خلاصه‌ی آن را نقل کرده و

عون را از شهداء کربلاء شمرده است و شیخنا المحدث خیابانی (ره) در وقائع الایام تتمه‌ی محرم الحرام عون را در ردیف شهداء کربلاء یازده تن از اولاد امیرالمؤمنین علی (ع) شمرده و شخص نهم از آنها به شمار آورده است ص ۱۴۰ ط تبریز و صاحب قاموس الرجال در اصل وجود عون بن علی (ع) تردید کرده و گفته ابن قتیبهٔ و شیخ مفید او را از اولاد امیرالمؤمنین (ع) بشمار نیاورده‌اند و وجود او را طبری از واقدی نقل کرده ولی صاحب قاموس ملتفت نشده که صاحب استیعاب و اصابه از ابن کلبی نیز وجود و تولدش را از اسماء بنت عمیس نقل کرده‌اند و عدم نقل این قتیبهٔ و شیخ مفید (ره) دلیل عدم وجود عون نمی‌شود و صاحب قاموس گوید کسی شهادت عون را در کربلاء بر فرض تحقق وجودش ذکر نکرده معلوم می‌شود صاحب قاموس چون به حقت نرسیده راه افسانه را پیموده است و آنهائی که به شهادت وی در کربلاء از اهل تتبع و اطلاع تصریح کرده‌اند بهتر از صاحب قاموس اطلاع داشته‌اند چنانچه اسامی جمعی از آنها نگارش یافت و آنها از قصاصین محسوب نیستند چنان که صاحب قاموس پنداشته است و این که اسمی‌از عون در زیارت ناحیه نیامده دلیل عدم شهادت وی نیست زیرا بیشتر از ده نفر از بنی‌هاشم از شهداء کربلاءاند که اسامی‌شان در زیرات ناحیه ذکر نشده است معلوم می‌شود در زیارت ناحیه نظر به ذکر اسامی جمعی از شهداء کربلاء است نه به استقصاء آنهاست. و علامه‌ی معاصر شیخ محمد جواد مغنیه در کتاب (المجالس الحسینیهٔ) عون بن علی (ع) را از شهداء کربلاء بشمار آورده ص ۱۳۳ ط بیروت چنانچه سبط ابن الجوزی در تذکرهٔ و شخی اربلی (ره) در کشف الغمهٔ عون را از اولاد امیرالمؤمنین (ع) نوشته‌اند. و ابن ابی‌الثلج بغدادی از قدماء و بزرگان و ثقات علمای امامیه که در سال ۳۲۵ ه وفات یافته در (تاریخ الائمهٔ) علیهم‌السلام عون را از اولاد امیرالمؤمنین (ع) که از سائر زوجات آن حضرت غیر از صدیقه‌ی طاهره (ع) متولد شده‌اند ذکر کرده ص ۲۲ ط قم سال (۱۳۶۸) ق چنانچه به وجود عباس اصغر از اولاد امیرالمؤمنین (ع) که غیر از قمر بنی‌هاشم (ع) است و در کربلاء شهید شده تصریح کرده و در زیر عنوان «اصاغر» گفته که او نیز در کربلاء شهید شد ص ۲۲ و عباس اصغر شقیق عمر اطرف است و نسابه‌ی عمری در المجدی و ابن شهر آشوب در مناقب و محب طبری در ذخائر العقبی قمر بنی‌هاشم را به (اکبر) توصیف کرده‌اند که ارشاد به عباس اصغر می‌کند و مادر عباس اصغر ام‌حبیب است رجوع شود به تاریخ الائمه‌ی ابن ابی‌الثلج ص ۱۰.

[۲۲۹] روضات الجنان ج ۱ ص ۱۶۶ س ۲۰ ط تهران.

[۲۳۰] به اصطلاح قدیم در تبریز آن محل را چهاربخش می‌گفتند و شنیده‌ام بعضی از بزرگان سلسله‌ی ما «سادات عبدالوهابیه» که عبارت از مرحوم عالم شاعر فاضل فقیه آقا سید میرزا احمد فرزند سید جلیل نقیب فاضل فقیه ورع آقا سید میرزا عبدالرحیم بن فقیه مجتهد کبیر سید میرزا محمد تقی قاضی طباطبائی قدس‌الله الرواحهم می‌باشد اشعاری راجع به محل چهاربخش دارد موقعی که سوار اسب بوده و آن اشعار را سروده است و این بیت از آنهاست: در آخونی و لاله و چاربخش منم تاجدار و منم تاج‌بخش و ناگفته نماند که آقا میرزا سید احمد نامبرده داماد مرحوم آیةالله عالم ربانی آقای حاج میرزا مهدی قاضی طباطبائی متوفی (۱۲۴۱) ه ق و برادرزاده‌اش می‌باشد.

[۲۳۱] چون در زمان غیبت امام علیه‌السلام از آن وقت که غیبت کبری شروع شده اگر کسی ادعای پیغام و دستور آوردن نماید: که امام علیه‌السلام به من فرمود که به اشخاصی برسان فلان کار را انجام بدهند و چنین و چنان کنند باید همچو شخص تکذیب شود و او را نتوان تصدیق کرد و لذا جمعی از فقهاء و مجتهدین بزرگ عصر حاضر نسبت به موضوع مذکور که از حضورشان سؤال کرده‌اند در جواب مرقوم فرموده‌اند ادعای شخص معلوم الحال که مدعی پیغام آوردن از طرف حضرت ولی عصر عجل‌الله تعالی فرجه شده باید تکذیب شود و به ادعای او نباید ترتیب اثر داده شود ولی جای تأسف است که یک عده از اشخاص بی‌سواد و سودجو عده‌ی از ساده‌لوحان و بیوه‌زنان را روزهای جمعه و در مواقع دیگر در مسجد مزبور جمع کرده و آنچه منظورشان از استفاده‌ی مادی بود می‌کنند و مسجد مزبور را مرکز فساد و منبع استفاده‌ی مادی خودشان قرار داده‌اند و علنی و آشکارا از کسی باکی ندارند.

[۲۳۲] جواهر الکلام شیخ الفقهاء آقای شیخ محمد حسن نجفی (قدس‌سره) ج ۲۰- ص ۹۳ ط نجف ط آخوندی.

[۲۳۳] رجوع شود به وسائل الشیعهٔ- باب ۳۳- از ابواب مزار.

[۲۳۴] الوسائل ج ۵ ص ۳۱۰ ط تهران- ط اسلامیه.

[۲۳۵] کتاب مصائب الهداهٔ در سال (۱۳۳۲) ه. ق در تهران طبع شده است.

[۲۳۶] جواهر ج ۲۰ ص ۹۳ ط نجف.

[۲۳۷] الاتحاف بحب الاشراف ص ۱۲ تمامی این بزرگان از علمای شیعه و سنی منظورشان از این که رأس مطهر بعد از چهل روز به بدن اطیب ملحق شده یا در بیستم صفر عودت داده شد به کربلاء با اختلاف تعبیرات‌شان آنست که امام سجاد (ع) در اربعین اول ۲۰ صفر (۶۱) آن را آورده ملحق به جسد أنور اطیب کرده است پس صحیح آنست که مشهور بین امامیه است.

[۲۳۸] تذکرهٔ الخواص ص ۱۵۰.

[۲۳۹] محمد علی تربیت در کتاب دانشمندان آذربایجان جملاتی از آثار باقیهٔ نقل کرده که در طبع اروپا نیست ولی از کدام نسخه و در کجا به دست آورده نگارش داده است معلوم نیست مترجم الاثار الباقیهٔ گفته: که در نسخه‌های قدیمی به دست آورده- نقلیات تربیت چندان اعتماد را نشاید در اوائل امر در تبریز به شغل صحافی مشغول بوده و کتاب را دوست می‌داشت در دوره‌ی مشروطیت وارد صحنه‌ی سیاست شده و به قتل شیخ شهید حاج شیخ فضل‌الله نوری (ره) با جمعی دیگر امضاء داده و مساجد زیادی را در تبریز ویران ساخت و از افراد فرقه‌ی «فراماسونیها» بوده است و کتاب نامبرده‌اش پر از اشتباهات شگفت‌آور است و استاد علامه‌ی اردوبادی (ره) را در حق وی دو بیت شعر فارسی است که کشف از حال او می‌کند و در محلش ثبت است.

[۲۴۰] ص ۳۳۱ ط اروپا.

[۲۴۱] یعنی ماه صفر و شکی نیست که مرادش بیستم ماه صفر سال: (۶۱) است اگر غیر آن سال بود به آن تصریح می‌کرد و مراد قزوینی نیز در عجائب المخلوقات همین است چنانچه مرادش از اول صفر که عید بنی‌امیه است صفر سال (۶۱) می‌باشد اگر غیر آن سال بود تصریح می‌نمود.

[۲۴۲] ص ۳۹۲ ط تهران سال ۱۳۲۱ ه ش تصریح ابوریحان احتمال ورود اهل‌بیت را به کربلاء در موقع رفتن از کوفه به شام باطل می‌کند چون گفته: پس از مراجعت از شام... الخ.

[۲۴۳] در مقابل قول شیخ طوسی (ره) و رؤساء و بزرگان دیگر و نیز در مقابل قول مشهور میان امامیه طرفدار شبهات ادعاء کرده که دفن رأس مطهر با جسد اطیب در روز اربعین دخیل در روز زیارتی بودن روز اربعین نیست ادعاء مذکور بدون مدرک و دلیل است و در مقابل قول بزرگان دین و مشهور میان امامیه ارزش ندارد و مجرد احتمال و فرض است و دلیلی ندارد و الحاق رأس مطهر به جسد اطیب به دست مبارک امام سجاد (ع) شده و کسی نگفته که به دست کسی دیگر شده و یا در غیر روز اربعین اتفاق افتاده و اگر در اعصار متأخره بعض احتمالات از اقلام شبهه‌تراشان کج‌سلیقه صادر شده باشد مجرد احتمال بیش نیست و شیخ طوسی (ره) گرچه به ورود اسراء خاندان رسالت در اربعین اول به کربلاء تصریح نکره ولی تصریحش بالحاق رأس مطهر به جسد أطیب و همچنین تصریح بزرگان دیگر مانند «سید» و غیره بر این مطلب تصدیق آمدن امام سجاد (ع) را به کربلاء بعد از چهل روز از عاشوراء می‌کند چون نظرشان این است که امام (ع) آن را ملحق کرده نه کسی دیگر و امام (ع) برای الحاق رأس مطهر در اربعین اول آمده و موقع دیگر برای این کار نیامده است و کسی نگفته که امام (ع) تنها آمده پس با سائر افراد خاندان رسالت با هم آمده‌اند.

[۲۴۴] علامه‌ی شیخ عبدالله بن محمد بن عامر شبراوی شافعی صاحب کتاب الاتحاف بحب الاشراف در همین کتابش در احوالات روز عاشوراء گوید: و مما ظهر یوم قتله من الایات ان السماء امطرت دما، و ان اوانیهم ملئت دماوان السماء اشتد سوادها لانکساف

الشمس حینئذ حتی رؤیت النجوم و اشتد الظلام حتی ظن الناس ان القیامهٔ قد قامت و ان الکواکب ضرب بعضها بعضا و لم یرفع حجر الا رؤی تحته دم عبیط و انقلب رمادا و اظلمت الدنیا ثلاثهٔ ایام ثم ظهر فیها الحمرهٔ عن ابن سیرین ان الحمرهٔ التی مع الشفق لم تکن حتی قتل الحسین انتهی و لعل المراد شدهٔ الحمرهٔ.... قال ابن الجوزی و حکمهٔ ذلک ان غضبنا یؤثر حمرهٔ الوجه و الحق سجانه تنزه عن الجسمیهٔ فاظهر تأثیر غضبه علی من قتل الحسین بحمرهٔ الافق اظهارا لعظیم الجنایهٔ انتهی رجوع شود به الاتحاف ص ۱۲ ط مصر سال ۱۳۱۸ ق: و علی الافق من دماء الشهید ین علی و نجله شاهد ان باز در کتاب الاتحاف گوید ص ۲۵: قال ابن سیرین لم تبک السماء علی احد بعد یحیی بن زکریا الا علی الحسین رضی‌الله‌عنه فانها مکثت ایاما کانها علقهٔ و قال الحسن الکندی لما قتل الحسین مکثنا ایاما سبعهٔ اذا صلینا العصر نظرنا الشمس علی الحیطان کانها الملاحف المعصفرهٔ و نظرنا الکواکب کانها یضرب بعضها بعضا و قال الاسود بن قیس امطرت السماء دما یوم قتل الحسین و استمر ذلک ستهٔ اشهر. سیدالشهداء (ع) از چند جهت شباهت به حضرت یحیی (ع) دارد و لذا در عرض راه میان مکه و کوفه مکرر به جوانان بنی‌هاشم و به مخدرات اهل‌بیت قضیه‌ی یحیی را متذکر می‌شد تا به تدریج به پیش‌آمد روز عاشوراء آنها را آماده کند چنانچه مدت حمل و ولادت سیدالشهداء (ع) مانند حمل و ولادت حضرت یحیی (ع) شده است رجوع شود به تعلیقات کتاب.

[۲۴۵] تاریخ گزیده ص ۲۰۲ ط تهران به سال (۱۳۳۹) ه. ش با تصحیح آقای دکتر عبدالحسین نوائی. حمدالله مستوفی از اولاد حر بن یزید ریاحی رحمه الله است و شاید در حدود (۷۵۰) هجرت وفات یافته باشد و مقبره‌ی وی تا حال در قزوین نمایان است.

[۲۴۶] ص ۱۳۹ ط مصر- القاهرهٔ سال ۱۳۴۹ ه ق.

[۲۴۷] سر هفتاد تن از شهداء کربلاء را به کوفه نزد ابن‌زیاد آورده‌اند رجوع شود به تاریخ کامل ص ۹۲ ط بیروت یا هفتاد و دو تن رجوع شود به کتاب حجهٔ السعادهٔ ص ۵۶ ط تبریز سال ۱۳۱۰ ق و ظاهر آنست که ابن‌زیاد تمامی آن رؤس مطهره و یا اکثر آنها را به شام پیش یزید به ارمغان فرستاده است.

[۲۴۸] تاریخ ابن الاثیر ج ۴ ص ۸۸ ط بیروت.

[۲۴۹] درباره‌ی عبدالله رضیع که آیا او همان علی اصغر است؟ یا غیر از اوست رجوع شود به تعلیقات آخر کتاب.

[۲۵۰] رباب بنت امرىء القیس کلبی است و نسبت دادن شیخ ابن شهر آشوب (ره) در مناقب ج ۴ ص ۸۲ رباب را به امرىء القیس کندی شاعر مشهور اشتباه است و کندی کافر بوده و کلبی بعد از اسلام آوردنش رباب را به سیدالشهداء (ع) تزویج کرده است و شاید در نسخه‌ی مناقب اشتباه مطبعی یا خطا از قلم ناسخ است.

[۲۵۱] در کافی (مصقلهٔ الطحان) است لفظ (ابن) را در میان ندارد چنانچه علامه‌ی فیض کاشانی (ره) نیز در وافی بدون کلمه‌ی (ابن) نقل فرموده ولی کلمه‌ی (مصقلهٔ) را با ثاء (مثقلهٔ) نوشته است و اسم این شخص در کتب رجال ذکر نشده و در تنقیح المقال او را عنوان کرده و اکتفاء به وجود اسم او در سند روایتی که در باب مولد حسین علیه‌السلام در کافی است و در متن به آن اشاره شد نقل فرموده و بر حسب رویه‌ی خود فرموده که حال او در نزد من مجهول است.

[۲۵۲] عبارت در کتاب معاصر مزبور به این نحو است: (امرأهٔ کلبیهٔ) صحیح آنست که در متن نگارش یافت.

[۲۵۳] الدر المنثور ص ۲۰۳ ط بولاق مصر به سال: (۱۳۱۲) ه. ق.

[۲۵۴] رجوع شود به اصول کافی باب مولد حسین (ع).

[۲۵۵] اینجا آخر عبارت مرآت العقول است ج ۱ ص ۳۹۵- ط- سنگی.

[۲۵۶] شرح کافی ملا صالح مازندرانی (ره) ج ۷ ص ۲۳۰.

[۲۵۷] ص ۱۰۹ ط بیروت.

[۲۵۸] جهت آن حرف مزخرفی است که در حالات صدیقه‌ی طاهره سلام‌الله‌علیها گفته و صفت غلطی را در کتابش نسبت به آن

عصمت کبری نگارش داده و کتاب خودش را به کلی از ارزش تاریخی انداخته است.

[۲۵۹] توضیح المقاصد ص ۶ ط مصر.

[۲۶۰] ص ۲۵۲ ط تبریز.

[۲۶۱] عین همان عبارات شیخ مفید قدس‌سره را در ارشاد شیخ طبرسی (ره) در اعلام الوری با اسقاط دو کلمه نگارش داده رجوه شود به اعلام الوری ص ۲۴۱ ط تهران مطبعه‌ی حیدری.

[۲۶۲] ترجمه‌ی لهوف ص ۱۱۱ و لهوف ص ۶۲ ط صیدا.

[۲۶۳] لواعج الاشجان ص ۱۵۶ -۱۵۵ ط ۳ صیدا.

[۲۶۴] مثیر الاحزان ص ۳۴ ط سنگی.

[۲۶۵] ارشاد شیخ مفید (ره) ص ۳۵۱ ط تبریز به سال (۱۳۰۸) ه. ق همین عبارت شیخ مفید (ره) صریح است که هر چه از تواریخ با سندش از مشایخ آن بزرگوار به وی نرسیده باشد و نزد وی ثابت نشود با آن استشهاد نمی‌کند و نسبت آن را به جمعی دیگر می‌دهد ولی نزد سایر علمای شیعه ثابت شده که امام تقی جواد (ع) مسموما از دنیا رفته است پس ثابت نشدن موضوعی نزد شیخ مفید (ره) دلیل نمی‌شود که آن واقعیت ندارد و نزد علمای دیگر نیز ثابت نشود.

[۲۶۶] رجوع شود به صفحه‌ی (۱۸۶) این کتاب.

[۲۶۷] رجوع شود به معالی السبطین ص ۱۱۵ ط افست تبریز از روی چاپ عراق و مؤلف آن مرحوم مازندرانی (ره) درباره‌ی افست کردن آن کتاب در تبریز نامه‌ی به اینجانب نوشته و گلایه کرده و شنیدم بعدا گلایه‌اش رفع شده است.

[۲۶۸] رجوع شود به زادالمعاد اعمال ماه صفر.

[۲۶۹] کامل الزیارهٔ ص ۸۱ ط نجف و مستدرک الوسائل ج ۲ ص ۲۱۵.

[۲۷۰] تهذیب ج ۶ باب ۱۶ ص ۵۲ ط نجف به سال ۱۳۸۰۰ ق.

[۲۷۱] اقبال: ص ۵۸۹.

[۲۷۲] وافی جزء ۸ ابواب زیارات ص ۲۲۳.

[۲۷۳] مصباح الفقیه کتاب صلاهٔ ص ۳ ط نجف.

[۲۷۴] مخفی نماند که در نافله‌ی مغرب به دو رکعت نیز می‌توان اکتفاء کرد.

[۲۷۵] مستمسک ج ۵ ص ۷ -۶ ط ۲ نجف- و در اطلاع به تاریخ اجمالی سید استاد (قدس‌سره) رجوع شود به (آثار تاریخی آیهٔالله طباطبائی حکیم)قدس‌سره ط تبریز سال ۱۳۹۰ ق که به قلم اینجانب انتشار یافته است.

[۲۷۶] در نسخه‌ی مفاتیح الجنان محدث قمی (ره) و زادالمعاد «نجیبه» است ولی در نسخه‌ی صحیحه‌ی خطی از مصباح المتهجدین شیخ طوسی (ره) موجود در کتابخانه‌ی ما در متن «نجیه» است و در هامش «نجیبه» نسخه بدل گذاشته شده است.

[۲۷۷] امام علیه‌السلام در این فقرات زیارات اشاره به فلسفه‌ی شهادت سیدالشهداء (ع) و نتیجه‌ی از جان‌گذشتگی آن حضرت فرموده که مردم را خواسته با نهضت مقدس خود و شهادت خویشتن از جهالت و گمراهی که در اثر تبلیغات سوء بنی‌أمیه به بار آمده بود و مردم نسبت به اسلام و احکام قرآن جاهل شده بودند از جهالت و نادانی برهاند و اساس تبلیغات زهرآگین بنی‌امیه را که خودشان را ذی‌القربای رسول‌الله (ص) قلمداد کرده و اسلام را وارونه به مردم نشان داده بودند از بین برده و منهدم سازد و مردم را که بر ضلالت انداخته و در امور دین با ادعاء این که اولی‌الامر واجب الاطاعه هستند در حیرت و سرگردانی گذاشته بودند خلاص کند و اسلام اموی و دین یزیدی را از میان برداشته اسلام واقعی و دین حقیقی را نگهدارد چنانچه تا امروز از برکات شهادت آن حضرت اسلام واقعی محفوظ و دین واقعی الهی که خاتم انبیاء (ص) آورده باقی و با کلمات چرند و خرافی بعضی از

اذناب استعمار سیاه در باقی ماندن اسلام حقیقی به دل کسی از اهل ایمان شبهه‌ای راه نخواهد یافت.

[۲۷۸] الفتاوی الفقهیهٔ الکبری ج ۱ ص ۲۶۴.

[۲۷۹] الغدیر ج ۱۰ ص ۲۱۰ ط ۲ تهران.

[۲۸۰] الغدیر: ج ۱۰ ص ۲۰۹ ط ۲ طهران.

[۲۸۱] روح البیان ج ۴ ص ۱۴۳ -۱۴۲.

[۲۸۲] مراد حجهٔالاسلام بودن غزالی نزد اهل سنت است اما حجهٔالاسلام علی الاطلاق نزد شیعه‌ی امامیه عبارت از سید الفقهاء و المجتهدین حاج سید محمد باقر حجهٔالاسلام شفتی اصفهانی قدس‌سره است که در سال (۱۲۶۰) ه. ق وفات یافته و صاحب تألیفات است و در شهرستان زنجان و اطرافش حجهٔالاسلام مطلق عبارت از یگانه مرد بزرگ دینی و فقیه و مجتهد کبیر عالم ربانی آخوند ملا قربانعلی زنجانی قدس‌سره می‌باشد که در سال (۱۳۲۹) ق در کاظمین از دنیا رحلت فرموده و به شرح حال آن بزرگوار بطور صحیح رجوع شود به کتاب (فرهنگنامه‌ی زنجان) تألیف فاضل محترم آقای محمدرضا روحانی که طبع و منتشر شده است.

[۲۸۳] عثمان را که کشتند جنازه‌ی وی را به مزبله انداختند و سه روز در آنجا ماند و شبانه چند نفر مانند مروان جنازه‌ی او را حمل کردند که دفن نمایند قومی از بنی‌مازن فریاد زدند که هرگاه او را در مقبره دفن کرده باشید فردا به مردم خبر خواهیم داد و لذا جنازه را از آنجا برداشتند و بحش کوکب که یهودیها اموات خودشان را در آنجا دفن می‌کردند بردند و دفن کردند وحش به فتح اول و تشدید ثانی و بضم اول نیز ضبط شده به معنی بستان است و کوکب نام مردی از انصار بوده رجوع شود در آنچه نگارش یافت به استیعاب و طبری و شرح نهج‌البلاغه‌ی ابن ابی‌الحدید وهامش تلخیص الشافی ج ۴ ص ۱۲۶ ط نجف- شیخ مفید قدس‌سره در کتاب مسار الشیعهٔ فرموده: و فی هذا الیوم بعینه (یعنی الیوم الثامن عشر من ذی‌الحجهٔ) من سنهٔ اربع و ثلاثین من الهجرهٔ قتل عثمان بن عفان و له یومئذ اثنان و ثمانون سنهٔ و اخرج من الدار و القی علی مزابل المدینهٔ لا یقدم احد علی مواراته خوفا من المهاجرین و الانصار حتی احتیل له بعد ثلاث فاخذ سرا و دفن فی (حش کوکب) و هی مقبرهٔ الیهود بالمدینهٔ فلما ولی معاویهٔ ابن ابی‌سفیان ادخلها به مقابر اهل الاسلام و فی هذا الیوم بعینه بایع الناس امیرالمؤمنین (ع) بعد عثمان و رجع الامر الیه فی الظاهر و الباطن و اتفقت الکافهٔ علیه طوعا بالاختیار.... رجوع شود به مسار الشیعهٔ ص ۴۰ ط مصر و به نسخه‌ی مخطوطه‌ی موجوده در کتابخانه‌ی ما که در سال (۱۳۰۸) ق کتابت شده و در جملاتی از عبارات کتاب در نسخه‌ی چاپ شده در مصر غلط دارد و عبارات صحیحه از نسخه‌ی خطی نقل شد و نیز رجوع شود به کتاب (أنیس الموحدین) نراقی (ره) چاپ تبریز به سال ۱۳۹۲ ق به پاورقی ص ۱۸۷ ولی طرفداران..... به عبارت شیخ مفید (ره) که در پاورقی صفحه‌ی نامبرده نقل کرده‌ام در موقع نشر کتاب انیس الموحدین قلم کشیده‌اند اف باد بر.... در صورتی که مذهب رسمی‌ایران به موجب قانون مملکت مذهب شیعه است و کسی حق ندارد جلوگیری از نشریات شیعه نماید. و شیخ (ره) در تلخیص شافی فرموده: که کسی نمی‌توانست عثمان را دفن کند و امیرالمؤمنین (ع) مانع شدن از دفن او را انکار فرمود و امر کرد که اهل وی مباشرت دفن او را بکنند. رجوع شود به تلخیص شافی ج ۴ ص ۱۲۶ ط نجف و در احوالات دفن عثمان بیشتر ازآنچه در اینجا نگارش یافت رجوع شود به آنچه در کتاب «اللوامع الالهیهٔ» نگارش داده‌ام ص ۴۵۰ -۴۴۹- ط تبریز سال ۱۳۹۷ ه.

[۲۸۴] لطائف المعارف ص ۱۰۲ -۹۹- ط مصر.

[۲۸۵] لطائف المعارف ص ۹۶- المحبر ص ۴۷۳ تألیف محمد بن حبیب نسابه متوفی به سال (۲۴۵) ق ط حیدرآباد و کتاب المنمق ایضا تألیف محمد بن حبیب ص ۴۸۷ و ص ۵۳۲ ط حیدرآباد.

[۲۸۶] الاستیعاب در هامش الاصابهٔ ج ۴ ص ۸۸-۸۷.

[۲۸۷] ج ۱ ص ۳۳۹.

[۲۸۸] جماعتی که فتوای امام صادق (ع) را که از شجره‌ی طیبه رسالت است به کنار بگذارند و به فتاوی اشخاص که از اصل نژاد.... است عمل کنند از آنها چه توقع باید کرد؟ گروهی که فقه اهل‌بیت (ع) را از بدعتها به شمار آورند چنانچه ابن خلدون مغربی در مقدمه‌ی مشهور تاریخش به این هذیان زبان گشوده انسان از آنها چه انتظار باید داشته باشد؟ رجوع شود به مجلدات کتاب (الامام الصادق (ع) و المذهب الاربعة) تألیف علامه‌ی فاضل آقای اسد حیدر ایده الله که در نجف اشرف و بیروت طبع شده است.

[۲۸۹] به تعلیقات آخر کتاب رجوع شود.

[۲۹۰] رجوع شود به المیزان شعرانی ج ۱ ص ۱۳۸- الکور: الدور من العمامة.

[۲۹۱] رجوع شود به الهدایة شیخ الاسلام مرغینانی ج ۱ ص ۳۳.

[۲۹۲] الفقه علی المذاهب الاربعة ج ۱ ص ۱۸۹.

[۲۹۳] البحر الرائق لابن نجیم ج ۱ ص ۳۱۹.

[۲۹۴] سر انحلال الامة العربیة ص ۱۸۹ ط ۲ دمشق سال ۱۳۸۶ رسول‌الله.

[۲۹۵] امثال جبهانها و صاحب خطوط العریضه‌ها هم هر قدر می‌توانند به تحریک اربابانشان از اجانب آنچه هذیان است درباره‌ی شیعه می‌نویسند و پولهای سرشاری که از وهابیها برای تبلغیات و اختلاف انداختن میان مسلمانها با تبلیغ مسلک وهابی‌گری به ایران سرازیر می‌شو و امثال.... از معممهای محروم بی‌سواد به وجود می‌آورند و استعمارگران به منظورشان می‌رسند فالی الله المشتکی. و در رد خطوط العریضه رجوع شود به کتاب «مع الخطیب فی خطوطه العریضة» تألیف علامه‌ی جلیل الاخ الاجل الامجد آقای صافی گلپایگانی ادام‌الله تعالی بقائه که مکررا چاپ و نشر شده است و در رد جبهان زندیق یهودی رجوع شود به کتاب «الجبهان سلیل الشیطان» تألیف لطیف علامه شیخ احمد مغنیة دام‌بقائه طبع بیروت .

[۲۹۶] الحجرات- ۱۰.

[۲۹۷] هود- ۱۸.

[۲۹۸] رجوع شود به احتجاج طبرسی (ره) ج ۲ ص ۳۱۲ ط نجف و عین عبارت توقیع شریف این است: و سأل عن السجدة علی لوح من طین القبر و هل فیه فضل؟ فاجاب: یجوز ذلک و فیه الفضل. و مراد از طین قبر در سئوال حمیری (ره) عبارت از خاک قبر مبارک سیدالشهداء علیه‌السلام است چنانچه قبل از این سئوال از تسبیحی که از تربت سیدالشهداء علیه‌السلام درست می‌کنند سئوال کرده که آیا در آن فضیلت هست؟ در جواب فرموده:مرد با آن تسبیح می‌کند و چیزی از تسبیح نیست که افضل از آن باشد و از فضل تسبیح ترتب آنست که مرد تسبیح گفتن را فراموش می‌کند و تسبیح تربت را در دست می‌گرداند و به او ثواب تسبیح گفتن نوشته می‌شود.

[۲۹۹] راجع به جبین و جبهه و تشخیص سایر موارد سر و صورت و اعضاء خارجی و داخلی انسان بطور دقیق رجوع شود به کتاب (الانسان) علی فکری مصری ط مصر سال ۱۳۵۳ ق . و خواننده‌ی عزیز باید به جملات زیر دقت نماید: از دقت در کتب لغت معنی «جبین» چنین است: الجبین مافوق الصدغ. و الصدغ ما بین العین و الاذن. و در تیمم باید به جبهه و جبینین مسح شود پس باید با کف دستها به پیشانی و بالای صدغ که بالای میان گوش و چشم است مسح شود و این ترتیب وقتی عملی می‌شود که انگشت ابهام را باید باز نگاه داشت و مسح نمود که جبین که عبارت از بالای صدغ یعنی بالای میان گوش و چشم است با پیشانی با هم مسح شود، با انگشت ابهام دست راست به جبین طرف راست مسح شود که انگشت ابهام به فوق صدغ یعنی بالای میان گوش و چشم عرضا و طولا برسد که تمام جبین را بگیرد و بر آن مسح به عمل آید و با انگشت ابهام دست چپ به جبین طرف چپ مسح می‌شود به نحوی که گفته شد. و تعجب است در اغلب رساله‌های عملیه‌ی فارسی اندازه‌ی دو طرف پیشانی «جبینین» و کیفیت کشیدن کف

دست را بر آن درست روشن توضیح نداده‌اند.

[۳۰۰] رجوع شود به المغنی ابن قدامه ج ۱ ص ۶۲۶.

[۳۰۱] رجوع شود به کتاب الام ج ۱ ص ۱۱۶ و ایضا کتاب الام ج ۱ ص ۱۳۴ ط مصر سال ۱۳۸۱ ق.

[۳۰۲] تفسیر کبیر رازی ج ۱ ص ۲۰۵ ط مصر و ص ۱۵۹ ج ۱ ط اسلامبول.

[۳۰۳] همان مصدر همان صفحه.

[۳۰۴] تفسیر کبیر رازی ص ۲۰۴ ج ۱ ط مصر و ص ۱۵۸ ج ۱ ط اسلامبول.

[۳۰۵] همان مصدر ج ۱ ص ۲۰۷ ط مصر و ص ۱۶۱ ج ۱ ط اسلامبول.

[۳۰۶] همان مصدر ج ۱ ص ۲۰۷ ط مصر و ص ۱۶۱ ج ۱ ط اسلامبول.

[۳۰۷] کتاب اربعین امام رازی در حیدرآباد دکن به قطع وزیری در ۴۹۲ صفحه به سال ۱۳۵۳ رسول‌الله به طبع رسیده است.

[۳۰۸] محمد بهجت اثری در حالات سلسله‌ی آلوسی‌ها کتابی تألیف کرده به نام «اعلام العراق» و آن را در سال (۱۳۴۵) ه. ق به طبع رسانیده و در کتابخانه‌ی ما نسخه‌ی از آن موجود است و عمده نظرش در آن کتاب شرح حال استادش سید محمود شکری آلوسی می‌باشد که حفید ابوالثناء آلوسی صاحب روح المعانی است خاندان آلوسی در بغداد ساکن بوده‌اند و طرفدار عقائد ابن تیمیهٔ و محمد بن عبدالوهاب‌اند اثری نامبرده گوید ص ۱۴۱: و من وافق الامام ابن تیمیهٔ و المصلح الشیخ محمد بن عبدالوهاب کالمفسر الالوسی و ابنه صاحب جلاء العینین و حفیده صاحب غایهٔ الامانی..... حفیدش عبارت از محمود شکری آلوسی است و صاحب کتاب بلوغ الارب است که مکرر چاپ شده و بهجت اثری در غایت تعصب در تسنن و عداوت با شیعه است بلی آنچه در آن کتابش حق‌گوئی کرده عبارت از انتقادش از حالات متصوفه‌ی سنیهاست ولی بسیار قلم تلخ دارد رجوع شود به آنچه درباره‌ی نبهانی صاحب تألیفات گفته ص ۱۴۱ و تعجب از آنست که نسب آلوسی‌ها را به موسی مبرقع بن امام جواد (ع) می‌رسانند چنانچه شاعر مشهور عبدالباقی عمری آن را به نظم آورده و از صحت آن سلسله‌ی نسب خدا عالم است مانند نسبی که به شیخ عبدالقادر گیلانی درست نموده و جعل کرده‌اند و نیز مانند رشته‌ی نسبی که بعضیها از اهل تسنن به حضرت امام حسن عسکری (ع) رسانیده و قطعا جعل کرده است.

[۳۰۹] شیخ سلامه قضاعی عزامی شافعی در کتابش فرقان القرآن گوید: حدثنا الثقهٔ انه ای السید نعمان ابن السید الالوسی صاحب التفسیر زاد فی تفسیر والده شیئا مما یوافق اهواء ابن تیمیهٔ ص ۱۱۹ ط بیروت.

[۳۱۰] تفسیر کبیر رازی ص ۲۰۶ ج ۱ ط مصر.

[۳۱۱] تفسیر کبیر امام رازی ج ۱ ص ۱۹۸ و ص ۲۰۴ ط مصر. از این کارهای معاویه روشن است که می‌خواسته اسلام اموی درست نماید و اسلام حقیقی را از بین ببرد.

[۳۱۲] تفسیر آلوسی ج ۱ ص ۴۶ ط بیروت.

[۳۱۳] در آن زمانها از صفا که انسان به طرف مسجدالحرام نگاه می‌کرده کعبه و اشخاصی که مشغول طواف بودند آنها را می‌دید.

[۳۱۴] گریه کردن هارون معلوم نیست که از روی تنبه بوده یا از روی حیله وتزویر و ریاکاری که شیوه‌ی امثال هارونهاست چنانچه آخر قصه که بغوی نقل کرده شاهد احتمال دومی است. هارون از این طرف علماء را جمع می‌کرد و خلافت بلافصلی امیرالمؤمنین علیه‌السلام را بعد از رسول‌الله (ص) به آنها ثابت می‌نمود و از طرف دیگر وزیر خود علی بن یقطین (ره) را درباره‌ی وضوء گرفتن که بفهمد به طریق شیعه وضوء می‌گیرد یا به طریق سنیها به طور پنهانی به وی نگاه می‌کند که اگر شیعه است از بین ببرد یا معزولش نماید و امام علیه‌السلام نیز به علی بن یقطین قبلا اطلاع داده بود چنانچه آن قصه مشهور و در کتب معتبره مذکور و در ارشاد شیخ مفید (ره) و کتب دیگر مسطور است و رفتارش با حضرت امام موسی بن جعفر (ع) معروف است این رویه غیر از

شیطنت و خباثت چیز دیگری نیست. و رویه‌ی فراعنه‌ی روزگار همیشه همین است.

[۳۱۵] الفتوحات المکیهٔ جزء ۴ ص ۶۹۲ ط مصر.

[۳۱۶] قال الامیر شکیب ارسلان فی تعلیقه علی حاضر العالم الاسلامی: کان هارون الرشید جبارا سفاکا للدماء علی نمط من ملوک الشرق المستبدین. و قد کاد یبطش بالامام الشافعی لتهمهٔ انه یمیل الی اولاد علی. رجوع شود به کتاب: العتب الجمیل تألیف علامه‌ی جلیل سید محمد بن عقیل هامش ص ۲۰ ط بیروت از منشورات هیئت بحوث اسلامیهٔ در (اندونزی) سال (۱۳۹۱) ق.

[۳۱۷] خصال شیخ صدوق (ره) در حدیث اربعمائهٔ که امیرالمؤمنین (ع) آنها را در یک مجلس به اصحابش تعلیم فرموده که دنیا و آخرت مسلمانان را اصلاح می‌کند رجوع شود به صفحه‌ی: (۶۱۰) ج ۲ ط تهران.

[۳۱۸] التوبهٔ: ۸۴.

[۳۱۹] جلالین ص ۲۶۳ ط دمشق.

[۳۲۰] ص ۲۵۶ ط ۸ مصر.

[۳۲۱] ص ۲۸۷ ج ۲ ط مصر.

[۳۲۲] الاحزاب- ۵۳.

[۳۲۳] النساء- ۱۴۵.

[۳۲۴] الاحزاب- ۲۱.

[۳۲۵] الاحزاب- ۵۶.

[۳۲۶] الانشراح- ۴.

[۳۲۷] الحجر- ۷۲.

[۳۲۸] رجوع شود به کتاب (الصلات و البشر فی الصلاهٔ علی خیر البشر) تألیف مجدالدین فیروزآبادی متوفی (۸۱۷) ه صاحب قاموسی ص ۱۱۴ ط دمشق سال ۱۳۸۵ رسول‌الله و رجوع شود به اتحاف السادهٔ المتقین بشرح اسرار احیاء علوم‌الدین ج ۵ ص ۵۲ ط بیروت که علامه مرتضی زبیدی احیاء العلوم غزالی را در ده مجلد شرح کرده است.

[۳۲۹] انوار نعمانیه‌ی سید جزائری خج ۱ ص ۱۳۲ ط تبریز.

[۳۳۰] ناگفته نماند: تحقیق آنست خواه بنا بر قول به اقتضاء امر بشئی نهی از ضد خاص و یا بنا بر قول به عدم اقتضاء باز ممکن است بنا بر قول به صحت امر ترتبی در مسأله‌ی مذکوره با ترک صلوات نماز صحیح باشد. و مسأله‌ی ترتب از مسائل مهمه‌ی علمی در اصول فقه و مطرح انظار علماء و اهل تحقیق است صاحب کفایه مانند شیخ انصاری (ره) آن را صحیح نمی‌داند و استاد الاساتید محقق نائینی (ره) مقدمات متعدده‌ی علمی چیده و صحت آن را بر حسب نظر خویش ثابت فرموده چنانچه اکثر اساتید عظام ما تبعا به محقق نائینی (ره) ترتب را صحیح می‌دانند ولی حق آنست که امر ترتبی صحیح نیست و مطارده از میان امر بأهم و امر به مهم هیچ آنی برداشته نمی‌شود گرچه در وقت بسیار جزئی باشد و نگارنده در این مسأله رساله‌ی مستقله تألیف کرده و سیدنا الامام المحقق الحجهٔ الکوه کمری قدس‌سره در میان أساتید ما ترتب را صحیح نمی‌دانست و حق در مسأله با آن بزرگوار است و مقدماتی که محقق نائینی (ره) ترتیب داده و کشف از مقام علمی آن علامه‌ی محقق بزرگوار می‌کند شاید پس از دقت و غوررسی دقیق تمام نباشد و بحث در آن مسأله‌ی علمی‌احتیاج به تفصیل در اطراف آن و شرح و بسط در مطلب دارد و در رساله‌ی مذکوره بیان شده است.

[۳۳۱] رجوع شود به تفسیر الدر المنثور ج ۵ ص ۲۲۰ -۲۱۵.

[۳۳۲] صواعق محرقه- ص ۱۳۹ ط مصر سال ۱۳۱۲ رسول‌الله.

[۳۳۳] نور الثقلین ج ۴ ص ۳۰۰ ط قم.

[۳۳۴] غایة المرام ص ۳۱۴.

[۳۳۵] رجوع شود به کتاب مستمسک العروة الوثقی تألیف سیدنا الاستاد آیةالله طباطبائی حکیم قدس‌سره ج ۶ ص ۳۸۳ ط ۲ نجف و الصواعق المحرقه ص ۸۷ و کشف الغمة للشعرانی ج ۱ ص ۱۹۴ ولی در خود صواعق (و علی آل محمد) است.

[۳۳۶] جواهر الکلام ج ۱۰ ص ۲۶۲ ط نجف.

[۳۳۷] راجع به آیه‌ی تطهیر و تحقیق در تفسیر و مفاد آیه‌ی شریفه رجوع شود به مقدمه‌ی که بر کتاب «بحثی کوتاه درباره‌ی علم امام (ع)» تألیف استاد علامه‌ی اکبر آقای طباطبائی دام‌ظله صاحب «تفسیر المیزان» نگارش داده‌ام طبع تبریز به سال: (۱۳۹۶) ه. ق.

[۳۳۸] الصلات و البشر ص:- ۸۰- ط دمشق.

[۳۳۹] غافر- ۴۶.

[۳۴۰] سباء- ۱۳.

[۳۴۱] به صواعق ابن حجر ردهای زیاد از علمای شیعه نوشته‌اند و قاضی نورالله شهید قدس‌سره نیز کتابیبه نام صوارم مهرقه تألیف فرموده و طبع شده و با حسن‌وجه ابن حجر را رد کرده ولی ناگفته نماند که ابن حجر در صواعق به مطالبی اقرار کرده که بر نفع شیعه تمام شده چنانچه اعترافی که راجع به دلالت آیه بر صلوات بر (آل) نموده بهتر شاهد بر مدعای ماست و آنچه در آخر کلامش اعتراف کرده که ازواج و ذریه داخل (آل) نیستند موافق اعتقاد ماست و از فضائل اهل‌بیت اطهار (ع) بقدری نقل کرده که کتابی مستقلا جمع آوری و طبع شده است.

[۳۴۲] صواعق ص ۸۷ در ذیل آیه‌ی شریفه: ان الله و ملائکته یصلون علی النبی....

[۳۴۳] تعجب است در عین این که اقرار می‌کند که آیه دلالت بر صلوات بر (آل) را نیز دارد و پیغمبر (ص) دستور داده و تعلیم فرموده که بر (آل) نیز صلوات گفته شود با این حال در صلوات نوشتن باز (آل) را ترک کرده و حذف می‌کنند و لذا آیةالله علامه (ره) کتابی تألیف فرموده و در آن اثبات کرده که اهل سنت در اغلب آنچه از آیات قرآن مجید استفاده می‌شود مخالفت کرده‌اند رجوع شود به تعلیقات آخر کتاب.

[۳۴۴] ج ۱۳ ص ۳۹ ط مصر سال ۱۳۰۲ رسول‌الله.

[۳۴۵] ظاهرا مرادش اینست: که اهل را به معنی زوجه کردن به جهت قرینه در کلام است و الا اهل به معنی زوجه بدون قرینه در کلام استعمال نمی‌شود.

[۳۴۶] رجوع شود به مقابیس اللغة ج ۱ ص ۱۶۱. و المنجد. و مجمع البیان ج ۱ ص ۱۰۴ ط صیدا.

[۳۴۷] التوبة- ۱۰۵.

[۳۴۸] حدیث صحیح متواتر از طرق شیعه و سنی است گر چه بعضی از نواصب را درد دل عارض شده و هذیانها گفته‌اند و در خصوص حدیث شریف رجوع شود به کتاب نفیس «فتح الملک العلی بصحة حدیث باب مدینة العلم علی» تألیف فاضل علامه‌ی محدث احمد بن محمد بن الصدیق المغربی نزیل قاهرة ط مصر سال ۱۳۵۴ ه ق.

[۳۴۹] چنانچه این مطلب را در چند سال قبل در مجله‌ی (رسالة الاسلام) که از دارالتقریب بین المذاهب الاسلامیة در قاهره منتشر می‌شود ضمن مقاله‌ی نگارش داده و واضح ساخته‌ام که به تقلید میت دلیلی نداریم و در اسلام تقلید میت جائز نیست رجوع شود به رسالة الاسلام عدد ۴- ص ۴۲۸ سال دوم سنه: (۱۳۶۹) ه. ق چنانچه از شیعه هم اگر کسی ادعاء کند که تقلید میت ابتداء جائز است کلام بی‌دلیل و ادعای بی‌مدرک است و تقلید بر میت ابتداء اجماعا باطل است چنانچه بعضی از جهال پیدا شده‌اند جوانهای خود را ابتداء به یک نفر از اموات وادار می‌کنند که تقلید کنند ناشی از نادانی و جهالت و در دین تابع اهواء و آراء نفسانی شدن و مردم را

به ضلالت انداختن است. چنانچه مطلب مذکور را در ضمن مقاله‌ی مفصلی نیز در مجله‌ی «العرفان» صادره از صیدا- لبنان مجلد ۳۷ ج ۱۰ ص ۱۱۴۶ سال: ۱۳۶۹ ه ق تحقیق کرده‌ام و همان مقاله در تعلیقات مضافه بر «جنة المأوی» در طبع دوم سال: ۱۳۹۷ ق از ص ۴۴۳- الی- ۴۶۲ منتشر شده است و در رساله‌ی مستقله که در مسأله‌ی «اجتهاد و تقلید» تألیف شده تفصیلا تحقیق گردیده و هنوز چاپ نشده است.

[۳۵۰] رجوع شود به کتاب عدة الاصول شیخ الطائفة طوسی (قدس‌سره) القدوسی جزء ۲ ص ۱۱۶ ط بمبئی. و شیخ (ره) فرموده: که این مسأله بنا به اصول اساسی مذهب ما اصلا ساقط است.

[۳۵۱] رجوع شود به مصابیح الانوار ج ۱ ص ۴۳۴ ط نجف اشرف.

[۳۵۲] رجوع شود به جنة المأوی ۲۹۷ ط تبریز. و نیز رجوع شود در آن به تعلیقات نگارنده ص ۲۹۹ -۲۹۷ ط- ۱- تبریز- و ص ۲۴۵ -۲۴۱- ط- ۲ تبریز.

[۳۵۳] رجوع شود به جنة المأوی ص ۲۹۷ ط- ۱- تبریز.

[۳۵۴] رجوع شود به کتاب نفیس (الکلمة الغراء فی تفضیل الزهراء (ع) تألیف امام آیةالله سیدنا شرف‌الدین موسوی عاملی قدس‌سره ص ۲۱۵ ط نجف سال ۱۳۷۳ ق که با فصول المهمه‌ی آن بزرگوار با هم طبع شده و موضوع مزبور را از عکرمه‌ی ناصبی خوارج مسلک جماعتی نقل کرده‌اند چنانچه از اسباب النزول واحدی و ابن حجر در صواعقش نقل شده است.

[۳۵۵] به تفسیر (آل) مراجعه شود.

[۳۵۶] فاطر: ۳۲.

[۳۵۷] ابوالحسن ناشی صغیر بغدادی به سال (۳۶۵) ه ق وفات یافته و از مشایخ شیخ مفید (ره) است و در بسیاری از کتب ادبیات نسبت قصیده را که اولش ذکر شده به عمرو بن عاص مشهور داده‌اند و آن از اغلاط بشمار است.

[۳۵۸] در أواخر روضه‌ی (۲۷) از ریاض السالکین شرح صحیفه‌ی طبع سنگی و از خداوند مسئلت می‌نمایم که توفیق طبع آن کتاب بسیار نفیس را باهل خیر و صلاح مانند چاپ انوار الربیع آن علامه‌ی جلیل که از مفاخر علماء شیعه است عنایت فرماید و کتاب طراز اللغة که از نفائس آثار آن علامه‌ی بزرگ است و در کتابخانه‌ی شیخنا الاستاد کاشف الغطاء (ره) در نجف اشرف موجود است قدم به عالم مطبوعات گذارد و آن کتاب در لغت و تفسیر آیات و شرح اخبار و در چند مجلد و به عنوان: اللغة. الایات. الاثار. تألیف شده است و به مطالعه‌ی آن نائل شده‌ام و مقام شامخ علمی آن سید علامه از تصانیفش نمایان است.

[۳۵۹] أنوار نعمانیه ج ۱ ص ۱۳۳ ط تبریز.

[۳۶۰] رجوع شود به هامش شرح لمعه به خط ملا کاظم (ره) طبع اصلی تبریز ولی این حاشیه و عبارات را در حواشی آقا جمال خوانساری (ره) که مستقلا به قطع بزرگ طبع سنگی در سال (۱۲۷۲) ه. ق در طهران چاپ شده نیافتم.

[۳۶۱] یعنی مشهور در نزد عامه.

[۳۶۲] ج ۱ ص ۶۴ -۵۷ ط تهران از انتشارات حقیقت تبریز.

[۳۶۳] طبع جدید ج ۲۵ ص ۲۳۶.

[۳۶۴] امالی صدوق: ۱۴۵، معانی الاخبار: ۳۳ بحارالانوار ج ۲۵ ص ۲۱۶.

[۳۶۵] معانی الاخبار: ۳۳.

[۳۶۶] الاحزاب: ۵۶.

[۳۶۷] خواننده‌ی عزیز ملاحظه فرماید چطور مأمون عباسی که یکی از خلفای بر حق سنیها و از اولی‌الامرهای آنها بوده که به مراتب عالم و فاضل از دیگر خلفای آنهاست اعتراض کرده که دستور رسول‌الله (ص) آن بوده که (آل محمد) را در صلوات باید ضمیمه

نمایند و گوید: اجماع امت بر آن قائم است ولی اهل سنت تا حال هم به امر پیغمبر (ص) عمل نکرده‌اند و نمی‌کنند.

[۳۶۸] یس: ۴ -۱.

[۳۶۹] بحار ج ۲۵ ط جدید ص ۲۲۹.

[۳۷۰] المؤمن: ۴۵.

[۳۷۱] معانی الاخبار: ۳۳ و در سفینهٔ البحار: الا ذریته (نسخه) ج ۱ ص ۵۴.

[۳۷۲] محجهٔ البیضاء ج ۲ ص ۳۱۴ ط تهران نقل از کافی ج ۲ ص ۴۹۵ رقم ۲۱.

[۳۷۳] ج ۱ ص ۵۴.

[۳۷۴] امالی ج ۱ ص ۲۷۵ ط مصر سال (۱۳۷۳) ه. ق عین عبارات عربی امالی نقل شد و ترجمه به فارسی نگردید چون در ترجمه نکات و حلاوت و دقائق شیرین عبارات عربی از بین می‌رود و در قالب الفاظ فارسی آنها گنجیده نمی‌شود یعنی الفاظ فارسی از بیان تمامی آن نکات قاصر بوده و آن وسعت زبان عربی را ندارد تا گنجانیده گردد و در هر جا که عین عبارات عربی را نقل کرده‌ام نظر به این جهت است که نگارش یافت.

[۳۷۵] در بعض نسخ: (یقدر) بدون تشدید است یعنی قادر است بنی‌عباس را از تخت سلطنت کنار کند. از این کلام معلوم می‌شود که حتی مردم دیگر غیر از بنی‌عباس هم می‌دانستند که امام (ع) با دستگاه جابرانه‌ی هارون‌الرشید و استبداد و دیکتاتوری وی مخالف است و بر حسب ظاهر اگر قدرت داشته باشد او را از تخت خلافت غاصبانه و سلطنت ملوکی بر کنار خواهد کرد تا حق در جای خود بر قرار شود و عدالت اجتماعی اسلامی به تمام معنی حکم‌فرما گردد و استبداد محض یک نفر که به نام خلافت مسلط شده از میان برود چون رویه‌ی هارون در حکومت و سلطنتش رویه‌ی خلافت اسلامی نبود بلکه روش جبابره بود چنانچه کلام شکیب ارسلان گذشت ص ۴۳۸.

[۳۷۶] چنانچه پیش‌بینی عبدالعزیز تحقق یافته و آن قصه را سید علماء اسلام مسندا روایت فرموده و در صفحات تاریخ ثبت و در صفحه‌ی روزگار به یادگار مانده است.

[۳۷۷] میان دو قوس در نسخه‌های زیادی از امالی موجود است.

[۳۷۸] نسخه‌ی خطی موجود در کتابخانه‌ی ماست و ص ۴۷ -۴۶ ط تهران که شش کتاب از تألیفات ابومحمد جعفر بن احمد بن علی قمی نزیل ری (ره) با نسخ دیگر از اصول در یک مجلد به سال ۱۳۷۱ ه ق طبع شده است و یکی از آن تألیفات کتاب (نوادر الاثر فی علی (ع) خیر البشر) است از تصانیف ابومحمد جعفر قمی (ره) است و در آن کتاب با طرق زیادی متجاوز از چهل طریق از اعمش (ره) و غیره از عطیه‌ی عوفی رحمه الله از جابر بن عبدالله انصاری (قدس‌سره) روایت کرده که رسول‌الله (ص) فرمود: علی خیر البشر- و لا یشک فیه الا کافر او منافق و در بعض طرقش: علی خیر البشر من ابی فقد کفر ص ۳۶ و در بعضی: علی خیر البشر بعد رسول‌الله (ص) من قال غیر هذا فقد کفر ص ۳۸- و جای شک نیست که عطیه‌ی عوفی محدث فقیه شیعی است و راجع به شرح حال او در ص ۱۸۱ -۱۷۹ گذشت و از ضعیف شمردن اهل سنت عطیه را معلوم می‌شود که مورد اعتماد و اطمئنان است چنانچه حافظ شمس‌الدین ذهبی در کتاب (المغنی) گوید: عطیهٔ بن سعد العوفی الکوفی تابعی مشهور مجمع علی ضعفه ص ۴۳۶ ج ۲ ط حلب- سوریه. واضح است که اجماع‌شان بر ضعف عطیهٔ رحمه الله از جهت تشیع وی و از نقطه‌نظر این که او از محدثین شیعه است می‌باشد چنانچه رویه‌ی سنیها تضعیف علماء و محدثین شیعه است.

[۳۷۹] رجوع شود به توضیح المقاصد ص ۱۹ -۱۸ -۱۴ ط مصر.

[۳۸۰] تاریخ مبارک غازانی ص ۱۹۹ ط انگلستان.

[۳۸۱] گنبد سلطانیه که فعلا در چند کلیومتری زنجان واقع است در چهار سال پیش در حضور صدیقنا العلامهٔ الحجهٔ الایهٔ آقای

حاج آقا عزالدین حسینی امام جمعه ادام‌الله‌بقائه از نزدیک مشاهده شد از آثار بسیار باشکوه است متأسفانه از طرف اداره‌ی باستان‌شناسی مورد اهتمام نیست تعصب‌ورزی بی‌جا نگذاشته آن عمارت عالی تاریخی مورد توجه قرار گیرد و خود قصبه‌ی سلطانیه تا تاریخ نامبرده برق و آب لوله‌کشی نداشت و أبدا آثار آبادانی و پیشرفت عمرانی دیده نمی‌شد چنانچه به شهرستان عزیز ما «تبریز»از جهت عمران و آبادی توجهی نیست و به قول صاحب مجله‌ی «العرفان» منطبعه‌ی صیدا- لبنان که چند سال قبل به تبریز آمده بود: گویا تبریز اداره‌ی شهرداری ندارد چنانچه در یکی از اجزاء آن مجله به این موضوع اشاره کرده است در اینجا حرف زیاد است بماند.

[۳۸۲] فضائل السادات سید سند سید محمد اشرف حسینی اصفهانی سبط سید الحکماء، و سند الفقهاء، میرداماد حسینی قدس‌سره ص ۳۵۸ -۳۵۷ ط تهران سال (۱۳۱۴) ق.

[۳۸۳] الاحزاب- ۳۳.

[۳۸۴] رجوع شود به فضائل السادات سبط سید داماد (ره) ص ۳۶۵.

[۳۸۵] الانشراح- ۴.

[۳۸۶] شرح حال آن بزرگوار را در کتاب (خاندان عبدالوهاب) به طور تفصیل نگارش داده‌ام و از خداوند توفیق طبع و نشر آن کتاب را مسئلت می‌نمایم.

[۳۸۷] رجوع شود به ترجمه‌ی: مسائل الدعاء. از ص ۵۳ -۴۶ و مسائل الدعاء اصل عربی تقریبا دو صفحه به آخر آن رساله مانده.

[۳۸۸] شیخ الفقهاء العظام صاحب جواهر الکلام قدس‌سره بعد از آن که از مشهور نقل کرده که صلاة به معنی دعاست متوجه شده که به معنی عطف است و از ابن هشام در مغنی آن را نقل فرموده (جواهر ج ۷ ص ۷ ط نجف) و قول مشهور را از جهاتی بعید دانسته است، و برای تحقیق به نحو عمیق به کتاب صلاة محقق شهیر آقا شیخ هادی طهرانی رحمه الله نزیل نجف اشرف متوفی به سال (۱۳۲۱) قمری باید مراجعه شود. و کتاب صلاة آن مرحوم به قطع وزیری از اول صلاة تا آخر صلاه مسافر در ۱۷۹ صفحه در نجف به خط آقا میرزا احمد زنجانی ایده الله تعالی به سال (۱۳۴۲) ه. ق در مطبعه‌ی مرتضویه طبع سنگی گردیده و از غرائب این که در طبع آن از بعض جاهای کتاب اسقاط کرده‌اند چنانچه مسأله‌ی سهو النبی (ص) را که قبل از شروع به احکام مسافر در آخر کلام در احکام خلل است ص ۱۴۸ سطر ۶ اسقاط شده بعد از قول او: و الحمدلله الذی علی ما هدانا الیه و الشکر له. که گوید: و بعد هذه البیانات بقی الکلام فی بیان ما ورد عن الائمة (ع) فی سهو النبی (ص) فی صلاته و تحقیق الحق فیه ان العصمة.... الخ. و بعد چند ورق مفصلا در تقویت قول شیخ صدوق (ره) کوشیده و به گمان خویش در اعتراض بر شیخ اعظم مفید (ره) قدم برداشته مانند بعض معاصرین کلماتی چیده ولی چیز طرفه‌ای نیاورده غیر از این که برخلاف اجماع و ضرورت مذهب سخن رانده و در طبع کتاب عباراتی را که نقل شد: (و بعد هذه البیانات بقی الکلام.... الخ) آن را آورده در آخر کلام در صلاة مسافر در ص ۱۷۹ ذکر کرده و در همان جا کتاب را ختم کرده‌اند و آنچه در سهو النبی (ص) بیان کرده نقل ننموده‌اند و نیز از کتاب بعض تشنیعات که در حق امثال علامه‌ی فیض کاشانی (ره) در مقام انتقاد نگارش داده مقداری حذف و اسقاط کرده‌اند و نسخه‌ی کامل خطی از کتاب صلاة آن مرحوم در کتابخانه‌ی ما موجود است که نسخه‌ی کامل و صحیح است و در مقابله با چاپی موارد اسقاط معلوم می‌شود. و شیخ استاد (ره) در (الذریعة) به طبع شدن آن کتاب در سال نامبرده اکتفاء فرموده و به خصوصیات اشاره نکرده و فرموده: که آن از مجلدات ودائع النبوة است- الذریعة ج ۱۵ ص ۶۱ ط تهران.

[۳۸۹] ریاض السالکین در ذیل شرح دعاء دوم.

[۳۹۰] اتحاف السادة المتقین بشرح اسرار احیاء علوم‌الدین ج ۵ ص ۴۸.

[۳۹۱] اربعین مجلسی (ره) ص ۱۷۹.

[۳۹۲] مصابیح الانوار ج ۱ ص ۴۱۹ ط بغداد.

[۳۹۳] یعنی رسول‌الله (ص) فرموده باشد: من فصل بینی و بین آلی بعلی لم ینل شفاعتی. اما فرمایش سید شبر (ره) که فرموده: الفصل بها.... سیما فی الصحیفهٔ السجادیهٔ.... در صورتی که در تمامی صحیفه حتی یکبار هم مابین محمد (ص) و آله بعلی فاصله نشده است فقط در یک جا در دعای روز قربان و جمعه علی آل محمد وارد شده آن هم در حدود بیشتر از یک سطر فاصله دارد و لذا لفظ علی آورده شده است پس ادعاء سید اعظم شبر (ره) نسبت به صحیفه‌ی سجادیه که فرموده: سیما فی الصحیفهٔ بی‌وجه است چنانچه از فضلاء دوستان به این مطلب متذکرم شد از الطاف‌شان کمال تشکر دارم سلمه الله تعالی و ابقاه.

[۳۹۴] یعنی حدیث رد بر غلات باشد و معنایش این است که هر کس علی علیه‌السلام را از آل من جدا کند و او را از مرتبه‌ی خلافت خارج کرده و به مرتبه‌ی الوهیت برساند چنانچه غلات می‌کنند او به شفاعت من نمی‌رسد و آن توجیه بعید است.

[۳۹۵] الصلاهٔ و البشر ص ۷۹ ط دمشق.

[۳۹۶] مفتاح الفلاح ص ۲۹ ط مصر، و در حبل المتین نیز متعرض شده است رجوع شود به ص ۲۵۱ -۲۵۰ که با مشرق الشمسین و رساله‌های متعدده از شیخ (ره) در سال: ۱۳۲۱ هجری قمری در تهران طبع سنگی نفیس شده و نسخه‌اش بسیار نایاب گردیده است.

[۳۹۷] انوار نعمانیه ج ۱ ص ۱۳۴ ط تبریز.

[۳۹۸] مصابیح ج ۱ ص ۴۱۵ ط بغداد.

[۳۹۹] البقرهٔ: ۱۸۳.

[۴۰۰] القصص: ۷۷.

[۴۰۱] النور: ۳۵.

[۴۰۲] البقرهٔ: ۱۵۱.

[۴۰۳] البقرهٔ: ۱۹۸.

[۴۰۴] رجوع شود به دعوهٔ الحسنی فی ادعیهٔ الحسنی ص ۲۷ ط بمبئی سال (۱۳۱۴) ه. ق تألیف فاضل زاهد میرزا علی اکبر همدانی نزیل نجف اشرف متوفی (۱۳۲۵) ه. ق.

[۴۰۵] اسرار الصلاهٔ عالم مؤید به تأییدات ربانی آقای حاج میرزا جواد ملکی تبریزی قدس‌سره ص ۲۸۳ ط تهران سال (۱۳۸۰) ه. ق.

[۴۰۶] مفتاح الفلاح شیخ بهائی (ره) ص ۴۹ ط مصر.

[۴۰۷] خصال جزء دوم ص ۶۳۰ -۶۲۹ ط تهران سال (۱۳۸۹) ه. ق و در همان حدیث می‌فرماید: صلوا علی محمد و آل محمد فان الله عز و جل یقبل دعاءکم عند ذکر (محمد) و دعائکم له و حفظکم ایاه صلی الله علیه و آله خصال ج ۲ ص ۶۱۳ ط تهران.

[۴۰۸] غایهٔ المرام سید بحرانی (ره) ص ۳۱۴ و روایت از ثواب الاعمال شیخ صدوق (ره) نقل شده چنانچه در دعوهٔ الحسنی از آن کتاب نقل کرده است.

[۴۰۹] الاحزاب: ۴۳.

[۴۱۰] التوبهٔ: - ۱۰۳.

[۴۱۱] البقرهٔ: - ۱۵۷ -۱۵۶.

[۴۱۲] اربعین مجلسی (ره) ص ۱۹۷.

[۴۱۳] روضات الجنات در ذیل ترجمه‌ی علامه (ره) ص ۱۷۵ ط اول و در کتاب نفیس «تقویهٔ الایمان» سید محمد بن عقیل علوی حسینی حضرمی نزیل سیقافورا صاحب نصایح الکافیهٔ مصرع اول بیت دوم به این نحو است: و ان الکلب خیر منه طبعا) ص ۱۹ ط صیدا.

[۴۱۴] از جمله‌ی اشعاریست که ابونواس رحمه الله تعالی سروده که بعضی از آنها از جهت معنی اختصاص به معصومین علیهم‌السلام دارد و بعضی به تمامی ذراری بتول زهراء صدیقه‌ی کبری سلام‌الله‌علیها شامل است.

[۴۱۵] کتاب «دین و تمدین در پنج مجلد در مصر چاپ شده «اول» آیه‌ی از قرآن کریم «دوم» از کلمات رسول‌الله (ص) «سوم» از کلمات امیرالمؤمنین (ع) تا آخر کتاب به همین ترتیب نقل کرده و در اطراف آن قلم‌فرسائی نموده است و آنچه نوشته از اقتراحات و سرگذشت‌های خود و نظریات و افکار خویشتن است از کتب دیگران نقل نکرده است روی هم کتاب شیرین است ولی در بعض مقالات و بیانات هفوات و عثرات نیز دارد و از تألیفات وی یکی نیز وحی الرافدین است و کتاب «الاصفیاء» از تصانیف اوست دارای مقالات زیاد از اشخاص زیاد است و مشتمل بر رد و انتقاد و تعقیب و تعلیق و تبادل افکار و فوائد بی‌شمار می‌باشد و از نیات و اعمال استعمارگران در آن کتاب بسیار به قلم آورده است و تمامی مجلدات (دین و تمدین) در مصر طبع شده و در مقدمه‌ی مجلد پنجم گوید: که تا حال ۱۵ تألیف در نظم و نثر منتشر کرده‌ام.

[۴۱۶] سنیها در تحیت خلفاء سه‌گانه (رضی‌الله‌عنه) گویند ولی در تحیت امیرالمؤمنین (ع) (کرم‌الله‌وجهه) گویند و جهت آن چنانچه جمعی از اکابر علمای اهل سنت تصریح کرده‌اند آنست که خلفای سه‌گانه مدتها از عمر خودشان را بر بت‌ها ستایش کرده و روی خودشان را در مقابل بت‌ها مثل بت‌پرستان و مشرکین به زمین گذاشته‌اند چون مشرک بوده‌اند روی آنها آن طور نیست که انسان به گرامی‌بودن تحیت گوید ولی امیرالمؤمنین (ع) ابدا در ایام زندگی خویشتن در مقابل بت‌ها ستایش نکرده و رو به زمین نگذاشته و لذا سزاوار است که در حق آن حضرت گفته شود که خداوند روی او را گرامی‌دارد که ابدا به بت ستایش نکرده است.

[۴۱۷] چنانچه مرحوم حومانی گفته که نشاشیبی نسبش بامویین می‌رسد باید گفت: اغلب آنهائی که در اعماق قلب‌شان نصب و عداوت و دشمنی با خاندان رسالت و اهل‌بیت عصمت و طهارت دیده می‌شود و یا بعضی هستند که از شنیدن شئون ولایت و امامت و معجزات و کرامات أئمه (ع) در نفس آنها اشمئزازی پیدا می‌گردد یا با دستگاه عزاداری سیدالشهداء (ع) خوشدلی ندارند پس از تحقیق انسان اطمئنان می‌کند که آباء و اجدادشان از نواصب و دشمنان اهل‌بیت علیهم‌السلام بوده و یا در اسلاف‌شان اشخاصی وجود داشته که از طریقه‌ی اهل‌بیت (ع) بر کنار بوده‌اند. و ناگفته نماند: که در سال: (۱۳۵۰) ه. ق علمای اسلام از جمیع مذاهب و شهرستانهای اسلامی در «قدس» فلسطین برای مذاکره درباره‌ی مقاومت با صهیونیه‌ی استعماری و وعد «بلفور» اجتماع نموده و نماز جمعه را در مسجد مبارک اقصی اقتداء به شیخ اعظم استاد ما اشهر مشاهیر مجتهدین شیعه شیخنا الامام کاشف الغطاء قدس‌سره نموده و با جماعت انبوه به جا آوردند و از این اتفاق و اتحاد مسلمین از شیعه و سنی و اقتداء به یک نفر مجتهد شیعی از سیاسیون انگلیس به اضطراب و تشویش افتاده و آنهائی که از آن سیاسیون در فلسطین و اردن و عراق بودند «اسعاف نشاشیبی» را وادار کردند که کتاب «الاسلام الصحیح» را تألیف نماید و با تألیف آن آتش فتنه را دامن زنند و با ادعاء وی: که اسلام آنست که آن مرد اموی فهمیده در صورتی که فهم وی و اسلام صحیح او فرسنگها از اسلام واقعی دور بوده و اسلام اموی می‌باشد به تفرقه طبل زدند و جمعی از علمای شیعه برد و انتقاد از وی بپا خواستند و انگلیسها به دست این مرد أموی ناصبی وحدت و اتحاد مسلمین را برهم زدند و فتنه‌ی خوابیده را بیدار کرده و تفرقه‌انداختند «الفتنة نائمة لعن الله من أیقظها». چنانچه در این روزگار ما هم با دست جبهانها که سلیل شیطان است و محب‌الدین خطیبها با نگارش خطوط العریضه‌ها فتنه را برپا نموده و می‌نمایند و در ایران ما نیز به دست امثال آنها به اختلافات مذهبی دامن زده و بین مسلمانها و جوانهای ما تفرقه می‌اندازند به یکی شیعه‌ی علوی نام می‌گذارند و به دیگری شیعه‌ی صفوی «و هلم جرا»...

[۴۱۸] رجوع شود به «دین و تمدین» ج ۵ ص ۳۲۲ ۳۲۰ ط مصر.

[۴۱۹] اعراب به معنی بادیه‌نشین است از عرب باشد یا از عجم و اعراب را به معنی عرب و در جمع آن استعمال کردن آز اغلاط و معمول میان ایرانیهاست و اصطلاح روزنامه‌نگاران است و در لغت عرب به آن معنی نیست. گرچه بعضی از اهل لغت را نیز در این

موضوع اشتباه رخ داده چنانچه در تعلیقات خود بر کنز العرفان فاضل مقداد (ره) تحقیق کرده‌ام.

[۴۲۰] علامه‌ی خطیب شهیر آقا سید جواد شبر دام‌بقائه از خاندان مشهور شبر که از خاندان سیادت و علم و فقاهت در عراق و علماء و فقها بزرگ شیعه از آن خاندان ظهور کرده‌اند و فعلا علامه سید جواد شبر از خطباء و شعراء و اهل تتبع و اطلاع و از مؤلفین نامی عراق است و در نجف اشرف ساکن و با نگارند مکاتبه می‌نماید و کتابش «ادب الطف» از آثار بسیار گرانبهاست و در تألیف آن به زحمات زیادی متحمل شده است از درگاه خداوندی توفیقات بیشتری را درباره‌ی ایشان مسئلت می‌دارم. و مجلدات کتاب نفیس «ادب الطف» او «شعراء الحسین ع» در حین طبع دوم این کتاب به شش مجلد رسیده و طبع شده و منتشر است و از خداوند متعال توفیق بیشتر در حق مؤلف محترم آن مسئلت می‌نمایم.

[۴۲۱] سید امین عاملی (ره) در اعیان الشیعهٔ فرموده: دیوان دعبل در قرن گذشته موجود بوده (ج ۳۰:۳۲۰) و نزد فرزند دعبل، حسین شش مجلد ضخم که هر مجلد مشتمل بر سیصد ورقه بوده از اشعار والدش موجود بوده و علامه‌ی متبحر آقا شیخ محمد سماوی (ره) اشعار دعبل را جمع کرده و هنوز خطی است و البته شیخ سماوی اگر آنها را از مصادر شیعه گردآورده از روی تحقیق و دقت است و آنچه دکتر محمد یوسف نجم (الجامعهٔ الامیر کیهٔ بیروت) در مقدمه‌ی دیوان دعبل که وی جمع کرده و گفته که باید در حذر شدید شد که در مصادر شیعی بر اشعار زیاده نموده و وضع کرده باشند، کلام غلط و حرف هذیان است زیرا تحقیق و تثبت شیخ سماوی (ره) و ضبط و دقت وی مورد اطمئنان و اعتماد عموم است چنانچه از شرحش بر قصیده‌ی میمیه‌ی فرزدق رمه الله به نام (الکواکب السماویهٔ) که در نجف به سال (۱۳۶۰) ه. ق طبع شده نمایان است چقدر در ضبط اصل اشعار آن قصیده دقت فرموده است. و در عصر ما دکتر محمد یوسف نجم نامبرده بر حسب سلیقه‌ی خود از اشعار دعبل جمع‌آوری کرده و در بیروت طبع شده به سال (۱۹۶۲) م و ادیب اریب عبدالصاحب دجیلی خزرجی اشعار دعبل را جمع کرده و در سال (۱۳۸۲) ه. ق در نجف طبع کرده است و دکتر عبدالکریم اشتر مدرس در کلیه‌ی آداب در جامعه‌ی دمشق نیز اشعار دعبل را با رویه و مذاق ویژه‌ی خویش جمع کرده و در سال (۱۹۶۴) م طبع کرده است و بر غالب مجموعه‌ها از اشعار دعبل مطلع شده و بر جمع و اطلاع خود بسیار اعتماد داشته و انتقادی نیز از سائر مجموعه‌ها کرده و گوید: علی ان فی بعضها مثل مجموعهٔ السماوی روایات تصح الافادهٔ منها و شعرا نقل عن مصادر شیعیهٔ مخطوطهٔ لیس من السهل الوصول الیها فی الوقت الحاضر) المقدمهٔ ص ۱۳.

[۴۲۲] رجوع شود به ظرافهٔ‌الاحلام تألیف شیخ سماوی (ره) ص ۱۶ ط نجف سال (۱۳۶۰) ق و به دقت وی در ضبط قصیده‌ی عینیه‌ی سید حمیری رجوع شود به صفحه‌ی:- ۱۲.

[۴۲۳] بیت نهم در دیوانی که ادیب فاضل آقای دجیلی جمع کرده ندارد و عوض آن بیت زیر موجود است ص ۱۰۷ که در جمع آقای دکتر اشتر ندارد ولی در پاورقی ص ۲۶۱ از نسخه‌ی علامه‌ی سماوی نقل کرده است: کم قد اریقت ادمع، و تقطعت من ذکر کم فی کربلاء نفوس چنانچه بیت دهم در جمع آقای دجیلی نیست.

[۴۲۴] اول آن: مدارس آیات خلت من تلاوهٔ.... الخ.

[۴۲۵] اسم ابومخنف است و او لوط بن یحیی ازدی غامدی کوفی است صاحب تصانیف زیاد بوده اگر به دست آید مورد اعتبار است در اوائل زمان امام صادق (ع) وفات کرده و از علماء و مؤرخین شیعه است و قول ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغهٔ که او از عامه است از اغلاط و خرافات محسوب است بلکه او شیعه است و کتاب مقتلی که در دست است مجعول و نسبت آن به او از اکاذیب است رجوع شود به کتب رجال.

[۴۲۶] تاریخ طبری ج ۴ ص:- ۳۵۳- ط- مطبعه‌ی استقامه‌ی قاهرهٔ سال: (۱۳۵۸) ه. ق.

[۴۲۷] تغری بردی معرب کلمات ترکی «تاری وردی» است.

[۴۲۸] کتاب «أنا مدینهٔ العلم و علی بابها» ج ۱ ص ۱۱۱ -۱۱۰ ط صیدا.

[۴۲۹] وسائل الشیعه جزء ثانی مجلد اول ص ۸۱۱ ط تهران سال ۱۳۷۶ ه ق.

[۴۳۰] وسائل الشیعهٔ ج ۷ ص ۴۵۸ -۴۵۷ از اجزاء ۱۵ ط جدید.

[۴۳۱] طبقات ابن سعد ج ۸ ص ۴۶۳ ط بیروت.

[۴۳۲] ج ۴۲ ص ۹۱ ط جدید.

[۴۳۳] طبقات ج ۸ ص ۳۶۳.

[۴۳۴] ابن حزم در بدگوئی بر گذشته‌گان و بدزبانی در حق پیشینیان از علماء و بزرگان مشهور بوده و کسی از شر زبان او ایمن نبوده به حدی که زبان او و شمشیر حجاج بن یوسف خونخوار را برادر و برابر می‌شمرده‌اند و لذا عاقبت باعث اسباب نفرت عموم و منفور در نزد مردم هر مرزوبوم شد و بر ضلالت و گمراهی وی اجماع کردند رجوع شود به ریحانهٔالادب ج ۷ ط تبریز و الکنی و الالقاب قمی (ره) ج ۱ ص ۲۵۴ ط صیدا و ابن حزم به اندازه‌ی دروغگو و کذب است که گفته: امام حسن عسکری (ع) اولاد نداشت و ادعای را فضهٔ که آن حضرت فرزند داشت دروغ است ص ۶۱ جمهرهٔ انساب العرب ط ۳ مصر در صورتی که کلام خود ابن حزن کذب محض است و جمع کثیری از علمای اعلام اهل سنت تصریح به ولادت حضرت ولی عصر بقیهٔالله ارواحنا فداه کرده‌اند مانند ابن خلکان در وفیات الاعیان ج ۳ ص ۳۱۶ ط مصر و اما در نزد شیعه ولادت و وجود اقدسش از ضروریات و بدیهیات است و اوست حجت الهی و امام زمان عجل الله تعالی فرجه و جعلنا من کل مکروه فداه.

[۴۳۵] این قضیه را زبیری نیز در کتاب نسب قریش با بعضی زیادات رکیکه بلکه قبیحه مانند صاحب استیعاب و اصابهٔ نقل کرده ص ۳۴۹ و آن قصه افسانه‌ی بیشتر نبوده و از جعلیات است و ابن سعد در طبقات آن را نقل کرده ولی بعضی از جملات افسانه‌ی زبیری را ندارد ج ۸ ص ۲۶۴ ط بیروت.

[۴۳۶] عبیدلی در اخبار زینبات گوید:که زید را خالد بن اسلم مولی عمر بن الخطاب در تاریکی زد و نشناخت و زید افتاده و چند روز زنده بود و با مادرش با هم در یک وقت وفات یافت و معلوم نشده کدام جلوتر مرده است نگارنده گوید: از همین مطلب که معلوم نشده کدام جلوتر وفات یافته احتمال نقل سقوط سقف و دیوار بر آنها که با هم وفات کرده‌اند ظاهر می‌شود و آن منافات با زخمی شدن زید ندارد.

[۴۳۷] المعارف ابن قتیبهٔ ص ۷۰ ط مصر سال (۱۳۰۰) ه. ق و عباراتی که در متن نقل شد در نسخه‌ی مطبوعه از (المعارف) ابن قتیبهٔ در مصر از مطبوعات دارالکتب در سال (۱۳۷۹) ه. ق ساقط شده و عوض آن عبارت غلطی به‌جا مانده که غلط بودنش واضح است وعبارت در طبع نامبرده ص ۲۱۱ به ترتیب زیر است: و اما ام‌کلثوم الکبری و هی بنت فاطمهٔ فکات عند: عمر ابن الخطاب و ولدت له اولادا قد ذکرنا هم. فلما قتل عمر تزوجها «جعفر ابن ابیطالب» فماتت عنده. این غلط فاحش در آن طبع فنی بسیار نفیس از (المعارف) جای بسی شگفت است.

[۴۳۸] هرمزان را نزد عمر آوردند هرمزان خود را با حیله از کشته شدن نجات داد در تواریخ چنانچه ابن اثیر در تاریخ کامل نقل کرده ج ۲ ص ۵۴۹ و ابوحیان توحیدی در کتاب البصائر و الذخائر آورده گوید: لما اراد عمر بن الخطاب قتل الهرمزان استسقی ماء فأتی به فامسک القدح فی یده و اضطرب فقال له عمر: لا بأس علیک انی غیر قاتلک حتی تشربه فالقی القدح من یده و امر عمر بقتله قال: او لم تؤمنی؟ قال: کیف امنتک؟ قال: قلت: لا بأس علیک حتی تشربه، فقولک: لا بأس امان و لم اشربه، فقال الزبیر و أنس و ابوسعید الخدری: صدق یا امیرالمؤمنین، فقال عمر: قاتلک الله اخذت أمانا و لم أشعر. البصائر ج ۲ ص ۱۲۰ ط دمشق. و ابن اثیر گوید: فاقبل علی الهرمزان و قال: خدعتنی والله لا انخدع الا ان تسلم، فاسلم ففرض له فی الفین و انزله المدینهٔ و کان المترجم بیهما المغیرهٔ بن شعبهٔ و کان یفقه شیئا من الفارسیهٔ الی ان جاء المترجم. کسی که خود را جانشین پیغمبر (ص)پنداشته کاملا آشنائی به زبان فارسی نداشته و احتیاج به مترجم داشته است پس جاهل بوده او نمی‌تواند جانشین پیغمبر اکرم (ص) باشد مگر با دسیسه‌سازی

و خلافت انتخابی و شوری بازی مثل رئیس‌جمهوری نه خلافت الهی و امامت خدادادی پس اصل مبنی و اساس فرق زیادی دارد با مبانی ما نمی‌سازد.

[۴۳۹] چنانچه ابن اثیر در کامل گفته: جنگ شوشتر در سال (۱۷) هجرت واقع شده و بعضی گفته: درسال: (۱۹) و گفته شده که در سال: (۲۰) شوشتر فتح شده در هر حال در زمان حیات عمر فتح شوشتر واقع گردیده است. رجوع شود به تاریخ کامل ج ۲ ص ۵۴۶ ط بیروت و ابن خلدون گفته که فتح شوشتر در سال (۱۷) و گفته شده که در سال (۱۶) واقع شده است تاریخ ابن خلدون ج ۲ بقیه‌ی جزء ثانی ص ۱۱۳.

[۴۴۰] ص ۲۰۶ دارالکتب سال (۱۹۶۰) م.

[۴۴۱] استیعاب ص ۱۶۱ ج ۳ ط مصر سال ۱۳۵۸ ه با اصابه.

[۴۴۲] اصابه ج ۳ ص ۴۴ ط مصر در سال نامبرده با استیعاب.

[۴۴۳] عمدة الطالب ص ۲۰ ط نجف به سال ۱۳۵۸ ه ق.

[۴۴۴] بحارالانوار ج ۴۲ ص ۱۰۷.

[۴۴۵] احتمال می‌دهم که عبارت کتاب (یحیی بن الحسن) باشد و او عبیدلی نسابه است والله العالم.

[۴۴۶] نوف بکالی از اصحاب و خواص امیرالمؤمنین (ع) و حاجب آن حضرت بوده چنانچه در سفینة البحار از جوهری نقل کرده ج ۲ ص ۶۲۲ و نوف با فتح نون و با ضم آن نیز مشهور است و بکالی با تخفیف کاف است و خبر مزبور را شیخ صدوق (ره) در مجالس مسندا از نوف بکالی نقل فرموده است رجوع شود به بحارالانوار ج ۷۷ ص ۳۸۳ ط جدید تهران.

[۴۴۷] یحسن الله الیک نسخه.

[۴۴۸] فیضحک الله یوم تلقاه بحار.

[۴۴۹] ج ۱۵ ص ۷ ط مصر.

[۴۵۰] النبوة و الانبیاء ص ۲۰۲ ط بیروت سنة: (۱۳۹۰) ق چه ملازمه دارد که اگر خلاف حمل طبیعی بود ذکر شود علاوه بر این که ذکر شده است چنانچه نقل کرده‌اند که سه ساعت یا یک ساعت بوده است.

[۴۵۱] تاریخ طبری ج ۴ ص ۱۰۸ -۱۰۷- ط- قاهرة مطبعه‌ی استقامة سال: (۱۳۵۸) ه. ق.

[۴۵۲] نهج‌البلاغة به تحقیق محی‌الدین عبدالحمید ج ۳ ص ۱۸ کتاب ۱۷ من کتب امیرالمؤمنین علیه‌السلام ط مصر-و مستدرک نهج‌البلاغة ص ۱۶ ط- نجف اشرف.

[۴۵۳] تاریخ کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۳۸۵ ط بیروت.

[۴۵۴] مقتل اسفرائنی ص ۵۴-ط- قدیم- مصر.

[۴۵۵] رجوع شود به کتاب ص ۲۷۸ -۲۷۷.

[۴۵۶] این تعبیرات کتاب (تجارب السلف) مؤید روایتی است که در ص ۷۳ از این کتاب گذشت و امام (ع) فرموده: بانوان حرم پشت سر من سوار اشتران پالاندار بودند.... الخ چنانچه گذشت و گفته شد که راجع به احوال ورودشان به دمشق و مربوط به حالات‌شان در ورود به آن شهرستان است.

[۴۵۷] تجارب السلف ص ۶۹ ط ۲ تهران.

[۴۵۸] رجوع شود به مروج الذهب ج ۳ ص ۴۳ ط مصر سال: (۱۳۷۷) ه. ق.

[۴۵۹] ترجمه‌ی نفس المهموم محدث قمی (ره) به قلم آقای شعرانی ص ۲۶۶ ط تهران.

[۴۶۰] از این تعبیرات خیال نشود که مدتهای زیادی در حبس مانده‌اند زیرا پوست انداختن صورتهای خاندان رسالت و پرده‌گیان

امامت در ظرف چند روز در عرض راهها با آن سرعت سیر دادن به آنها در هوای خشک و سوزان صحراها به مرحله‌ی عمل می‌رسد احتیاج به مدتهای زیادی ندارد چنانچه عملا در ظرف چند روز در مسافرت آن صفحات و راه رفتن در آفتاب آن سامان دیده می‌شود.

[۴۶۱] یعنی ترفیع رتبه و درجه داد.

[۴۶۲] مشاش سر استخوان است.

[۴۶۳] آنان که امثال معاویه و یزید را اولی‌الامر بدانند و طاعت آنها را واجب بشمارند البته خودشان را در مهالک می‌اندازند در صورتی که بایستی عقل خودشان را حاکم قرار بدهند و در وجدان خود قضاوت نمایند آیا می‌شود خداوند امثال معاویه‌ها و یزیدها را اولی‌الامر قرار بدهد؟ و آنها هم بر خلاف احکام خدا حکم نمایند و امر به قتل ریحانه‌ی رسول الله (ص) کنند؟ اگر نعوذبالله خدا همچو اطاعتی را واجب کند و آنها را اولی‌الامر قرار بدهد تناقض واضح لازم می‌آید یا اجتماع ضدین می‌شود. آیا از خداوند تناقض صادر می‌شود؟ آیا قرآن کریم به تناقض حکم می‌کند؟ پس عقل حاکم است که اولی‌الامر باید معصوم باشد تا تناقض لازم نیاید. و یا امر به اجتماع ضدین که محال است نشود و از خود آیه‌ی شریفه که اطاعت رسول و اولی الامر را مقید بقیدی و مشروط بشرطی نکرده است لازم می‌آید که رسول و اولی‌الامر باید معصوم باشد تحقیق در نکات آیه‌ی شریفه رجوع شود به تفسیر نفیس «المیزان» ج ۴ ص ۴۱۲ ط تهران.

[۴۶۴] ص ۲۶۲.

[۴۶۵] راجع به این مرد مرموز رومی که از بطارقه (پاتریک) است رجوع شود به کتاب (التدوین فی احوال جبال شروین) تألیف محمد حسن خان اعتماد السلطنه وزیر علوم ایران در دوره‌ی قاجار- در یکی از کتب تألیف شده در عصر حاضر دیدم که سرجون را مجوسی پنداشته و آن اشتباه است بلکه نصرانی بوده و چه خوش بینی به ابن‌زیاد داشته که قبلا از معاویه عهدی گرفته که یزید را بعد از معاویه قانع نموده و حکومت عراقین را به او بدهد لابد با معاویه نسبت به سیدالشهداء علیه‌السلام مذاکره کرده که بعد از معاویه حاضر بیعت کردن به یزید نخواهد شد باید درباره‌ی این مرد مرموز نصرانی بیشتر به تحقیق پرداخت.

[۴۶۶] ذخیرة الدارین ص ۱۴۱ ط نجف.

[۴۶۷] تذکرة الخواص ص ۱۴۴.

[۴۶۸] محقق طوسی خواجه نصیرالدین قدس‌سره در نقد المحصل فرموده: فرزند دیگر امام حسین علیه‌السلام که هفت سال داشته به نام علی در روز عاشوراء شهید شده است ص ۱۷۹ ط مصر.

[۴۶۹] عبدالله الرضیع تألیف کاظم الحلفی ص ۱۷ ط نجف (۱۳۷۶) ق.

[۴۷۰] مطالب السئول ص ۷۳.

[۴۷۱] مقتل خوارزمی ج ۲ ص ۳۲ ط نجف، و عباراتی که در متن نقل شده با نسخه‌ی خطی از مقتل الحسین (ع) خوارزمی که در سال (۹۸۶) ه. ق استنساخ شده مقابله گردیده و دو سه کلمه درنسخه خطی زیادات بر چاپی داشت و نیز در نسخه‌ی مخطوطه قبل از شعر: انا ابن علی الخیر.... الخ اشعار: کفر القوم و قدما رغبوا- عن ثواب الله رب الثقلین .... الخ تا (۱۹) بیت نقل کرده و بعد از آن شروع به نقل: انا ابن علی الخیر... الخ نموده است چنانچه در مطالب السئوال هم در نقل قضیه‌ی علی اصغر اشعار کفر القوم.... الخ را نقل نموده است.

[۴۷۲] عبارت: و دفنه در نسخه‌ی چاپی از مقتل الحسین (ع) خوارزمی ندارد رجوع شود به جلد ۲ ص ۳۲ ط نجف ولی در نسخه‌ی خطی که در سال (۹۸۶) ه. ق کتابت شده موجود است.

[۴۷۳] ارشاد ص ۲۵۴ ط تبریز.

[۴۷۴] سماه ابن شهر آشوب فی المناقب ج ۲ ص ۲۲۲ علی الاصغر. و ذکر السید ابن طاووس فی الاقبال زیارة للحسین (ع) یوم عاشوراء و فیها: صلی الله علیک و علیهم و علی ولدک علی الاصغر الذی فجعت به.

[۴۷۵] اللهوف ص ۶۵ شیخ مفید (ره) نیز فرموده که طفل در همان موقع که در حجر امام (ع) بوده تیر خورده پس بعد از آن سید معاصر می‌فرماید: ثم اتی به تحو القوم.... الخ چطور می‌سازد.

[۴۷۶] البحار ج ۱۰ ص ۲۰۳ و مقتل الخوارزمی ج ۲ ص ۳۲.

[۴۷۷] فی مناقب ابن شهر آشوب ج ۲ ص ۲۲۲ لم یرجع منه شئی و ذکر ابن نما فی مثیر الاحزان ص ۳۶ و السید فی اللهوف ص ۶۶ روایة الباقر (ع) و ذکر ابن کثیر فی البدایة ج ۸ ص ۱۸۶ و القرمانی فی اخبار الدول ص ۱۰۸ و مقتل الخوارزمی ج ۲ ص ۳۲: رمی به نحو السماء قال ابن کثیر و الذی رماه بالسهم رجل من بنی‌اسد یقال له: ابن موقد النار. طبری نیز در تاریخ کبیر روایت امام باقر (ع) را نقل کرده به این عبارت: قال ابومخنف قال عقبة بن بشیر الاسدی قال لی ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین (ع) ان لنا فیکم یا بنی‌اسد دما قال قلت: فما ذنبی انا فی ذلک رحمک الله یا اباجعفر و ما ذلک؟ قال: أتی الحسین بصبی له فهو فی حجره اذ رماه احدکم یا بنی‌اسد بسهم فذبحه فتلقی الحسین دمه فلما ملاء کفیه صبه فی الارض ثم قال....الخ ج ۴ ص ۳۴۲ ط قاهرة مطبعه‌ی استقامة سنة: (۱۳۵۸) ق.

[۴۷۸] تذکرة الخواص- ص ۱۴۴ و القمقام لفرهاد میرزا ص ۳۸۵.

[۴۷۹] مقتل الخوارزمی ج ۲ ص ۳۲ و الاحتجاج للطبرسی (ره) ج ۲ ص ۲۵ ط نجف.

[۴۸۰] الارشاد و مثیر الاحزان.

[۴۸۱] تاریخ یعقوبی (ره) ج ۲ ص ۲۱۸ ط نجف.

[۴۸۲] ذخیرة الدارین ج ۱ ص ۱۶۱ ط نجف.

[۴۸۳] دیوان سید حیدر حلی قدس‌سره ج ۱ ص ۸۰ ط نجف سال: (۱۳۶۹) ق.

[۴۸۴] تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۴۲ ط قاهره مطبعه‌ی استقامة سال: (۱۳۵۸) ق.

[۴۸۵] اعلام الوری ص ۲۱۳ ط تهران سال (۱۳۳۸) ه. ش.

[۴۸۶] نسخه‌ی مخطوطة.

[۴۸۷] ثورة الحسین- ص ۲۳۱ ط- ۴- بیروت. تاریخ طبری- ۳۵۷ -۳۴۶ :۴- و تاریخ کامل ۳:۳۰۰.

[۴۸۸] چون رسول‌الله (ص) بعد از هجرت به مدینه اساس دولت اسلامی را بنیان‌گذاری فرمود و حکومت اسلامی قوی شد و لذا بنی‌أمیة و سائر منافقین نتوانستند آزاری برسانند ولی در پی فرصت بودند و بعد از رسول‌الله (ص) حکومت و ریاست را که منافقین به وسیله‌ی مجلس سقیفه‌ی بدست آوردند و یگانه حامی اسلام و قرآن امیرالمؤمنین (ع) بود از آن حضرت به مقام انتقام آمدند.

[۴۸۹] بحارالانوار ج ۱۱ طبع امین الضرب ص ۲. و ابن شهرآشوب (ره) نیز در کتاب مناقب قائل بیت مذکور را ابوالاسود دءلی که از اصحاب امیرالمؤمنین (ع) است دانسته. مناقب ج ۴ ص ۱۶۷ ط قم- و آن را از زمخشری نقل کرده، و بیت مذکور بهترین شاهد بر بودن دختر کسری مادر امام سجاد علیه‌السلام است و بی‌حقیقتی بعض اقوال شاذة و نادرة را ثابت می‌کند و آن را در اعیان الشعیة نیز از ربیع الابرار زمخشری نقل کرده است.

[۴۹۰] از تعبیر مذکور معلوم می‌شود که بعد از ولایت عهدی امام علیه‌السلام این گفتگو واقع شده است.

[۴۹۱] در تاریخ طبری است: ثم صلوا الظهر صلی بهم الحسین (ع) صلاة الخوف ثم اقتتلوا بعد الظهر ج ۴ ص ۳۳۶ ط مصر سنة: (۱۳۵۸) ه. ق شیخ طوسی (ره) در کتاب خلاف فرموده: و روی عن الحسین علیه‌السلام انه صلی عند مصابه صلاة الخوف باصحابه- ج ۱ ص ۲۵۳ ط ۲ تهران.

[۴۹۲] در روایت زرارهٔ از امام صادق (ع) بیست و پنج درجهٔ و در قواعد شهید (ره) ص ۲۴۰ بیست و هفت درجهٔ معلوم است عدد مفهوم ندارد.

[۴۹۳] شکر خدا را که طبع دوم آن کتاب با اضافات زیاد به سال (۱۳۹۷) ه. ق طبع شد رجوع شود به خاتمه‌ی آن کتاب.

[۴۹۴] النساء- ۵۱.

[۴۹۵] آقا شیخ کاظم خطیب از فضلاء خطباء در کاظمین بود و با شیخ استاد قدس‌سره دوستی داشت و در اوائل حکومت جمهوری و تغییر اوضاع در عراق وفات یافت رحمهٔ الله علیه.

[۴۹۶] کل مشرک کافر و کذا العکس و هو کل کافر مشرک کما صرح به الشیخ الطوسی قدس‌سره فی تفسیر التبیان ج ۵ ص ۲۴۲ ط نجف و هو کلام دقیق متین تبعا للقرآن الکریم کما یستفاد ما ادعیناه من عدهٔ آیات شریفهٔ فی سورهٔ الکهف. و قد بسطنا الکلام فی ذلک فی کتابنا الذی ألفناه فی تحقیق اهل الکتاب و الاعتقاد بالانبیاء (ع)و تحقیق بعض المطالب الدینیهٔ المهمهٔ و وسمناه «بفعل الخطاب فی تحقیق اهل الکتاب»- نسئل الله تعالی التوفیق لطبعه لیعم نفعه.

[۴۹۷] النساء- ۵۱.

[۴۹۸] یعنی لا علم لکل شخص بالخصوص فی حق نفسه.

[۴۹۹] شنیده شد کسی که این کلمات بی‌اصل را در کتابش نگارش داده بود در چاپهای بعدی کتابش آن جملات را تغییر داده چون ملتفت شده که حرف بی‌اصل است.

[۵۰۰] ولایت تشریعی و تکوینی را تفصیلا در تعلیقات و اضافات خود بر أنیس الموحدین علامه‌ی نراقی (ره) بیان کرده‌ام رجوع شود از ص ۲۳۲ ص ۲۵۲ ط تبریز.

[۵۰۱] ارشاد شیخ مفید (ره) ص ۳۴۰.

[۵۰۲] ارشاد ص ۳۴۲.

[۵۰۳] راقه الشیئی اعجبه، الهدی السیرهٔ و الهیئهٔ.

[۵۰۴] ارشاد ص ۳۴۷ -۳۴۳.

[۵۰۵] الکهف: ۶۵.

[۵۰۶] الاحزاب-: ۳۳.

[۵۰۷] به خیال بعض قاصرین می‌آید و به زبان نیز می‌آورند که خداوند در آیه‌ی شریفه فرموده که خدا اراده کرده که اهل‌بیت (ع) را از ارجاس پاکیزه نماید و معلوم نیست که این اراده تحقق یافته یا نه؟ و لازمه‌ی این حرف خرافی آنست که خداوند قادر به تحقق دادن مراد خود در خارج نبوده باشد و ارادهٔ الله از مرادش تخلف کند و آن محال است بالضرورهٔ و اراده در آیهٔ اراده‌ی مستتبعه به فعل است صرف اراده‌ی محضه نیست اگر آن طورباشد رد دعای رسول‌الله (ص) می‌شود و استعمال مضارع در ماوقع خصوص ماده‌ی اراده و لفظ «یرید» در آیات قرآن مجید زیاد است که تفصیلش را در جای خود بیان کرده‌ام.

[۵۰۸] ارشاد ص ۳۰۹ ط تبریز.

[۵۰۹] ارشاد ص ۳۵۰ ط تبریز. معلوم می‌شود کوچکی قد و قامت امام (ع) معلی بن محمد را به مقام تعجب آورده که با این سن کم چطور امام و حجت خداوندیست و لذا امام (ع) از ضمیر او اخبار فرموده و با آیه‌ی شریفه بر علم و کمالات امامت خود استدلال فرموده است.

[۵۱۰] رجوع شود به أنیس الموحدین ص ۱۰۵ ط تبریز.

[۵۱۱] ارشاد شیخ مفید (ره) ص ۳۶۹ ط تبریز. و شیخ طبرسی (ره) در اعلام الوری ص ۳۵۶ ط تهران مطبعه‌ی حیدری این خبر را

نقل فرموده و در نقل وی عبارت روایت به قرار زیر است: (و عنده قوم یحدثهم بلغاتهم و فیهم ترک و روم و صقالبه.... الخ. از این جملات بنا به نقل طبرسی (ره) ظاهر می‌شود که تکلم امام (ع) با قومی بوده و با لغات آنها صحبت می‌فرموده و اختصاص به غلامهای امام (ع) ندارد.)

[۵۱۲] کشف الغمهٔ ج ۳ ص ۲۵۲ ط تهران از انتشارات کتابچی حقیقت تبریز. و مدینهٔ المعاجز نقل از ابن شهر آشوب (ره) ص ۵۵۴.

[۵۱۳] کشف الغمهٔ ج ۳ ص ۲۶۴.

[۵۱۴] سید استاد مجاهد اکبر ما مرجع عالم اسلامی آیهٔالله العظمی آقای خمینی نزیل نجف اشرف ادام‌الله‌ظله الوارف که با مجاهدات خویشتن آبروی علمای اعلام شیعه را حفظ کرد کرارا می‌فرمود: گوستاولبون تاریخ تمدن را با آن خوبی برای جلب مسلمانها تألیف نکرده مگر این که آن کذب محض را به ساحت اقدس رسول‌الله (ص) نسبت بدهد و آن افتراء را در آن کتاب بگنجاند.

[۵۱۵] الخرایج مطبوع با اربعین مجلسی (ره) ص ۲۰۷.

[۵۱۶] کشف الغمهٔ ج ۳ ص ۲۱. ارشاد شیخ مفید (ره) ص ۳۱۳ ط تبریز. اعلام الوری طبرسی (ره) ص ۲۹۴ ط تهران مطبعه‌ی حیدری اصول کافی کلینی (ره) ج ۱ ص ۲۸۵ ط آخوندی تهران.

[۵۱۷] رجال کشی ص ۴۸۷ ط نجف- اختیار معرفهٔ الرجال جزء ۶ ص ۵۸۳ -۵۸۲ ط دانشگاه مشهد سال (۱۳۴۸) ه. ش.

[۵۱۸] در اینجا عبارت روایت بسیار مختلف است چنانچه با مراجعه به اختیار معرفهٔ الرجال در صفحه‌ی نامبرده روشن می‌شود و در نسخه‌ی مطبوعه در دانشگاه مشهد عبارت به این نحو است: (و هو اقل من نیتی) و معنی محصلی از آن به دست نمی‌آید و پس از تأمل معلوم می‌شود که عبارت صحیحه به دست نیامده است و آنچه در متن آورده شد: (و آن حضرت از طفل سه ساله کوچکتر بود) عبارت محدث قمی (ره) در منتهی الامال است از ترجمه‌ی آن مرحوم عبارت حدیث را به نحوی که مذکور افتاد ظاهر می‌شود که نسخه‌ی صحیحه را ایشان به دست آورده‌اند و لفظ: (اقل) هم قرینه بر آنست که ترجمه‌ی محدث نامبرده صحیح باشد و محدث قمی (ره) در (الانوار البهیهٔ) عبارت حدیث شریف را از رجال‌کشی به این نحو نقل کرده: (و هو اقل من ثلاثی) و آن صحیح است و ترجمه‌ی آن همانست که در منتهی الامال نقل کرده است رجوع شود به (الانوار البهیهٔ) ص ۱۲۶ ط تبریز به خط حاج میرزا طاهر خوشنویس تبریزی در سال (۱۳۴۴) ه. ق و ص ۲۲۸ ط مشهد مقدس و تاریخ سال طبع را ندارد و چاپ حروفی است.

[۵۱۹] اختیار معرفهٔ الرجال جزء ۶ ص ۵۸۴ ط دانشگاه مشهد- ص ۴۸۸ ط نجف.

[۵۲۰] علامه‌ی مامقانی (ره) در هامش تنقیح المقال فرموده: فی نسخهٔ صحیحهٔ (باح باح) و ذلک فی الفاظ الصبیان المهملهٔ المعنی یعنی انه بعد قراته الکتاب اظهر رجوعه الی حال الطفولیهٔ والله العالم. و قیل: ان فی النسخ الخطیهٔ هذه الکلمهٔ غیر منقوطهٔ او مختلفه و قریب مما قلنا ما فی حاشیهٔ المنهج من الوحید (ره).

[۵۲۱] مدینهٔ المعاجز ص ۵۲۷ ط سال (۱۲۹۰) ه. ق.

[۵۲۲] مدینهٔ المعاجز ص ۵۵۶.

[۵۲۳] نسخه‌ی خطی موجود در کتابخانه‌ی ما که در سال (۱۰۹۲) ه. ق در حویزه استنساخ شده است.

[۵۲۴] ارشاد ص ۳۷۲ ط تبریز.

[۵۲۵] مجمع البیان ج ۳ ص ۵۱۲ ط صیدا.

[۵۲۶] و الظاهر ان القائل انما نقل ذلک عن الاناجیل الزاما علی المسیحی المتزلف کما یأتی ولکن لا احتیاج لنا علی ذلک بعد ما

بین لنا الائمهٔ الطاهرین (ع) زمان بعثهٔ المسیح (ع) فراجع الی الاحادیث فی الکافی و غیره تجد صدق ما قلناه.

[۵۲۷] تعلیقات جنهٔ المأوی ص ۳۵۳ ط- ۱-تبریز.

[۵۲۸] اوائل المقالات ص ۱۰۵ ط ۲ تبریز.

[۵۲۹] و لاـ یتوهم انه یمکن ان یکون نبوته المرادهٔ فی الحدیث النبوهٔ الاتیهٔ ای کتبت لی النبوهٔ من حیث الاستعداد و القابلیهٔ فانه مدفوع اولا بانه مجاز لا یصار الیه. و ثانیا ان الادلهٔ من العقل و النقل دالهٔ علی ثبوت نبوته الفعلیهٔ فی جمیع الازمنهٔ کما هو محقق فی محله و لا یسع المقام باکثر من ذلک.

[۵۳۰] یستفاد هذه المطالب من احادیث العترهٔ الطاهرهٔ سلام‌الله‌علیهم راجع الی الجوامع الحدیثیهٔ.

[۵۳۱] در سؤال از ابن تیمیهٔ گفته شده ص ۷ که طرفداران یزید به نبوت وی نیز قائلند ولی این رویه‌ی دیرینه‌ی فراعنه‌ی روزگار است که نخوت و کبر و خودپرستی و تجبر و تفرعن آنها را وادار می‌کند بالاـخره خود و جان‌نثارانش و نوکران جیره‌خوارش او را به مقام نبوت رسانیده و آخرالامر خداوند قادر متعالش می‌خوانند و او هم مغرور و مشتبه شده و از حب جاه و ریاست (انار بکم الاعلی) می‌گوید این یک ناموس مطرد در قاموس فراعنه‌ی روزگار است اختصاص به یزید و طرفدارانش ندارد مگر از آنها کسی پیدا شود که دارای ایمان گرچه ضعیف هم باشد داشته باشد و الا رویه‌شان همان است.

[۵۳۲] معلوم می‌شود مراد دکتر از اهل سنت اتباع ابن تیمیه است و الا مشهور میان اهل سنت ملعون بودن یزید است.

[۵۳۳] رجوع شود به کتاب عنوان المعارف ص ۱۳ تألیف صاحب ابن عباد طالقانی (ره) مطبوع در ضمن «نفائس المخطوطات» ط- نجف اشرف سال: (۱۳۷۱) ه. ق.

[۵۳۴] کرامهٔ- نسخه.

[۵۳۵] فهنا نسأل الدکتور صلاح‌الدین المنجد: هل ابن تیمیهٔ الحرانی مؤمن بالله؟ و هو صاحب البدع و الاضالیل و الکفریات و الاباطیل و الطاعن فی دین الله. و اما الغزالی فهو صاحب الخرافات و الخزعبلات و کتابه احیاءالعلوم مشحونهٔ منها و لا غرابهٔ من فتواه علی عدم جواز لعن یزید و هو القائل لا خطر فی السکوت عن لعن ابلیس، قال فی کتابه الاحیاء: کان بعض الشیوخ فی بدایهٔ ارادته یکسل عن القیام فألزم نفسه القیام علی رأسه طول اللیل لتسمح نفسه بالقیام عن طوع. انظر الی نقل امثال ذلک فی کتاب تلبیس ابلیس للعلامهٔ ابن الجوزی و قد نقل فیه عن الغزالی نظائر هذه الاباطیل و قد أتی بها فی مقام التعلیم. و لا عجب من ابن تیمیهٔ و الغزالی فانهما من اهل القرون السالفهٔ، بل العجب من الدکتور المنجد فانه من ابناء هذا العصر یسمونه عصر الذرهٔ و النور و الفضاء کیف یدعی: ان اهل السنهٔ (یعنی اتباع ابن‌تیمیهٔ) ذکروا محامد یزید! الرجاء من الدکتور أن یذکر نزرا یسیرا من تلک المحامد و لا بدله ان یقول: انه شاعر فنقول: أی فضیلهٔ للشاعر الکافر.

[۵۳۶] استغر من الغرور.

[۵۳۷] ای ذاب.

[۵۳۸] فانه یدعی الخلافهٔ الاسلامیهٔ و انه من أولی‌الامر الذین أمر الله تعالی (العیاذ بالله) بطاعتهم و الانقیاد لهم و أنه امیرالمؤمنین. (فیاذلهٔ الاسلام من بعد عزه) (اذا کان والی المسلمین یزید).

[۵۳۹] لاـ شک ان یزیدحمل آل رسول‌الله (ص) الی دمشق و ضرب الرأس المطهر بالقضیب و هذا العمل منه لیس الاـ الزندقهٔ و الالحاد و لم یکن فی قلبه الا الضغائن و الاحقاد الجاهلیهٔ و لذا لمیجد ابن تیمیهٔ مفرا الا الانکار فانکر حمل یزید آل رسول‌الله (ص) سبایا الی الشام علی اقتاب الجمال و ضربه علی شفتی الامام علیه‌السلام بالقضیب و بدیهی ان انکاره لیس الا انکار البدیهیات و الضروریات و انکار المتواترات و انکار الشمس فی رائعهٔ النهار (من لا دین له لا حیاء له) فهل یمکن انکار المتواتر فان العلم الحاصل منه ضروری؟ اللهم الا ممن لا عقل و لا دین له.

[۵۴۰] الطلسم محرکه الغیره و الظلام.

[۵۴۱] التذکرهٔ ص ۱۵۵ ط فرهاد میرزا.

[۵۴۲] رجوع شود به امالی سید مرتضی علم الهدی «غرر الفوائد و درر القلائد» ج ۱ هامش ص ۱۲ -۱۱ ط مصر سال ۱۳۷۳ ه ق به تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم.

[۵۴۳] آتشکده ص ۱۹- و لطائف الطوائف فخرالدین علی صفی پاورقی ص ۱۸۷- به قلم آقای احمد گلچین معانی- ط تهران سال ۱۳۳۶ ه ش.

[۵۴۴] لطائف الطوائف ص: ۲۳۲.

[۵۴۵] کمال‌الدین شیخ حسین مردی دانشمند بوده و در سال: (۸۸۸) ه. ق درگذشته است.

[۵۴۶] مروج الذهب ج ۲ ص:- ۶۸- ط مصر- سال: (۱۳۰۳) ه. ق.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی

همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹